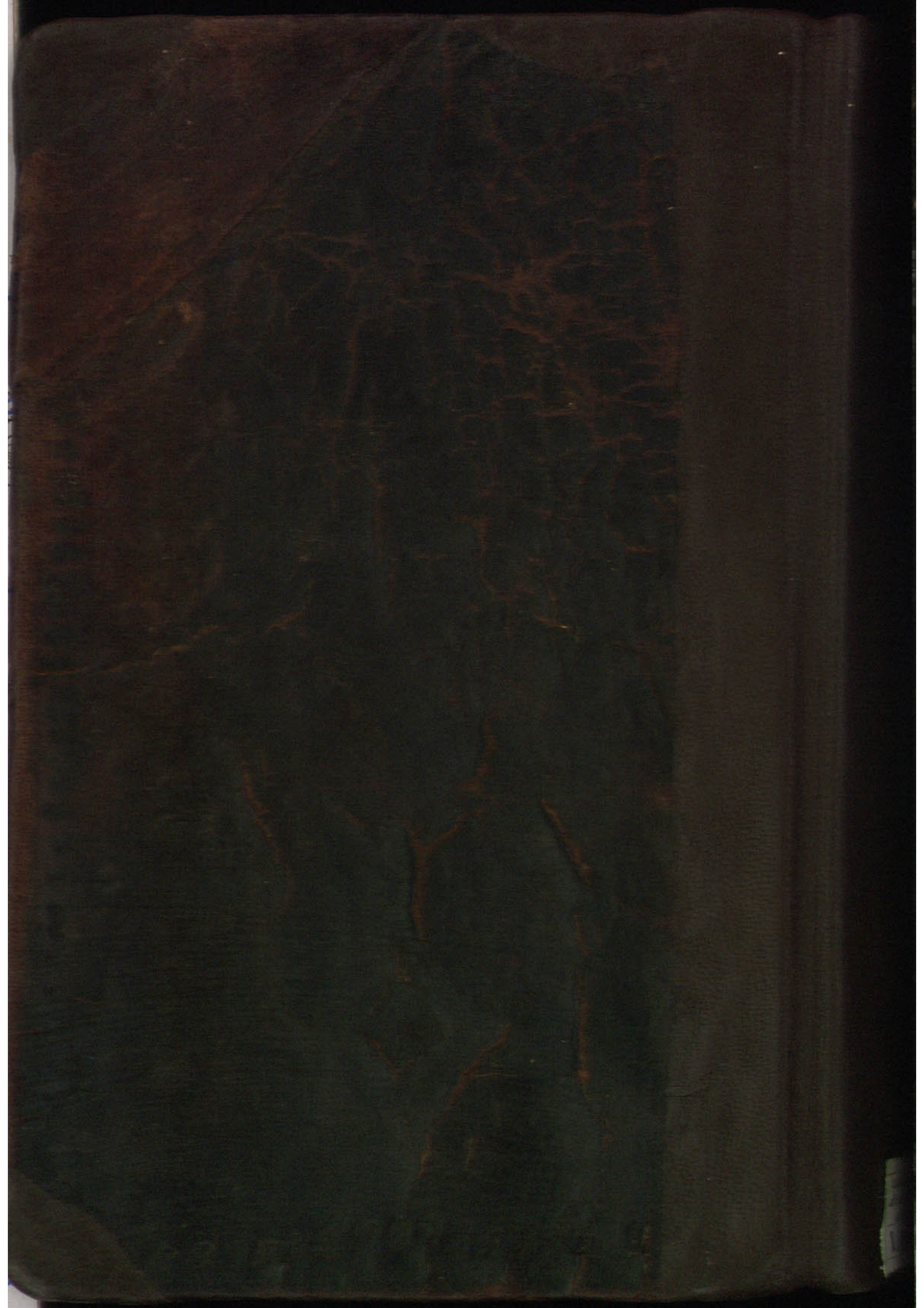
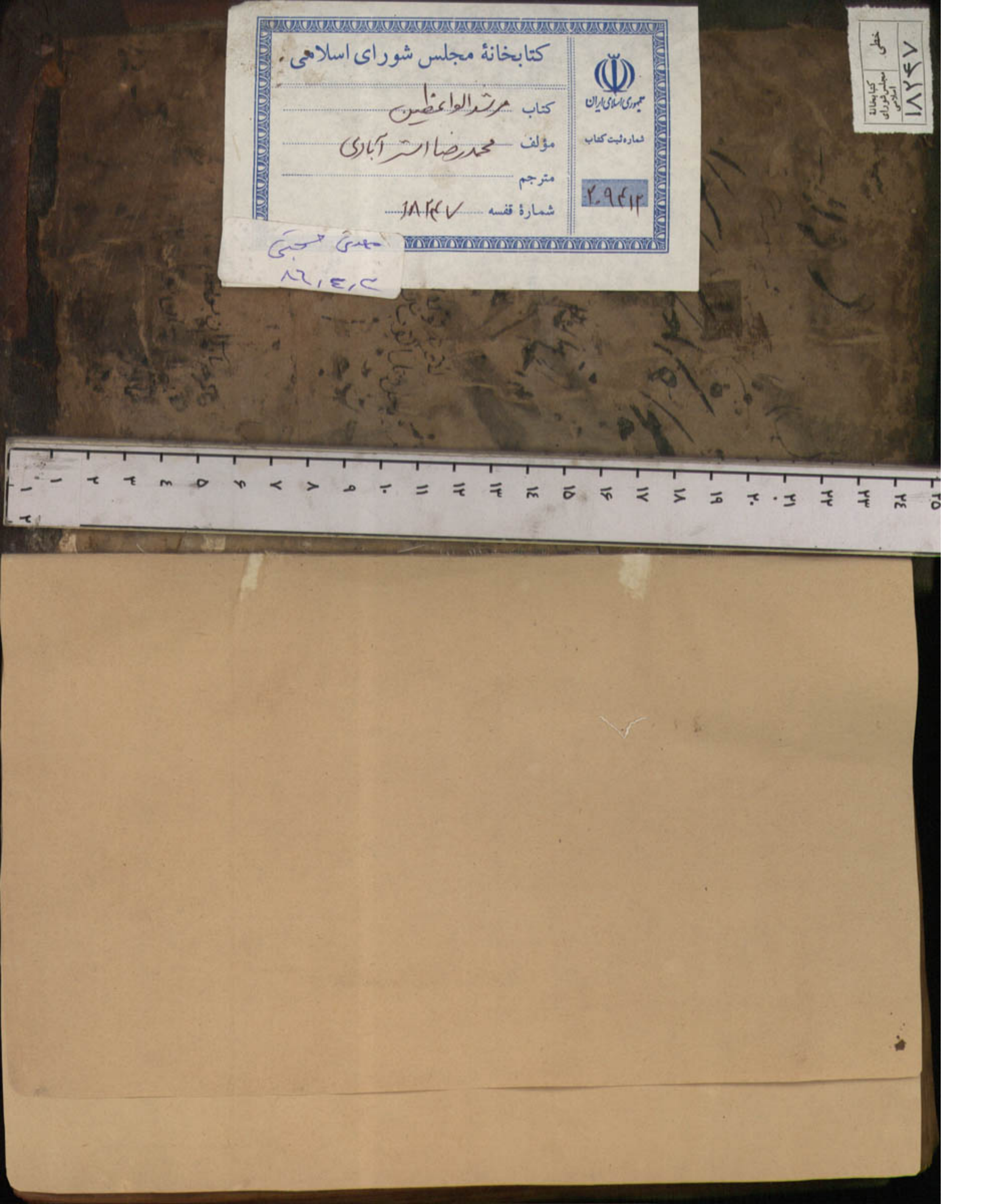
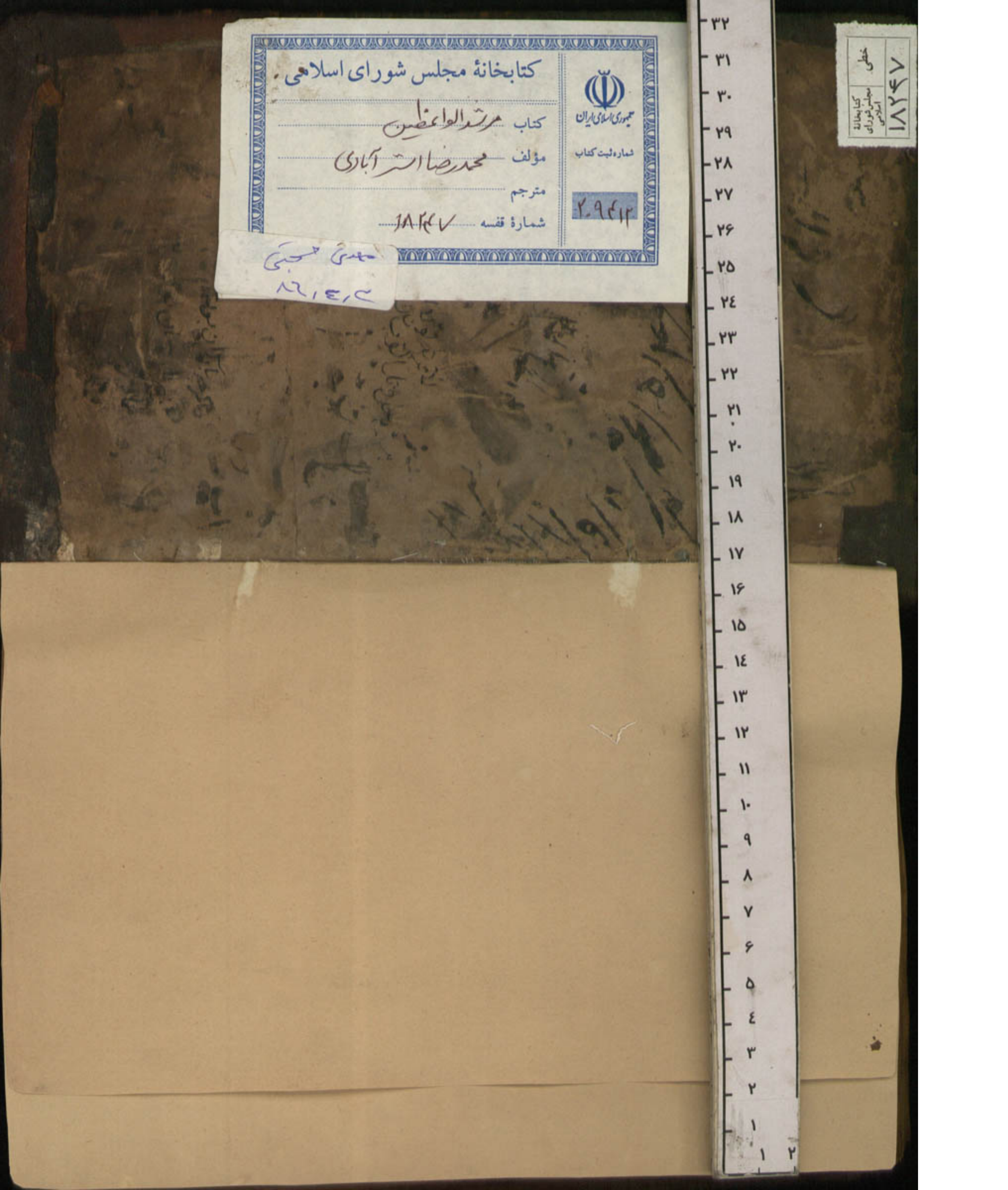
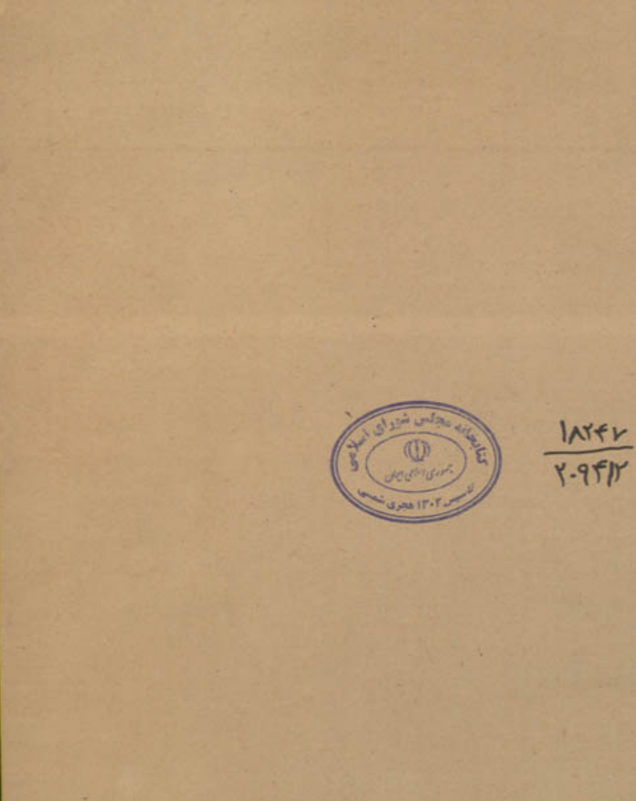
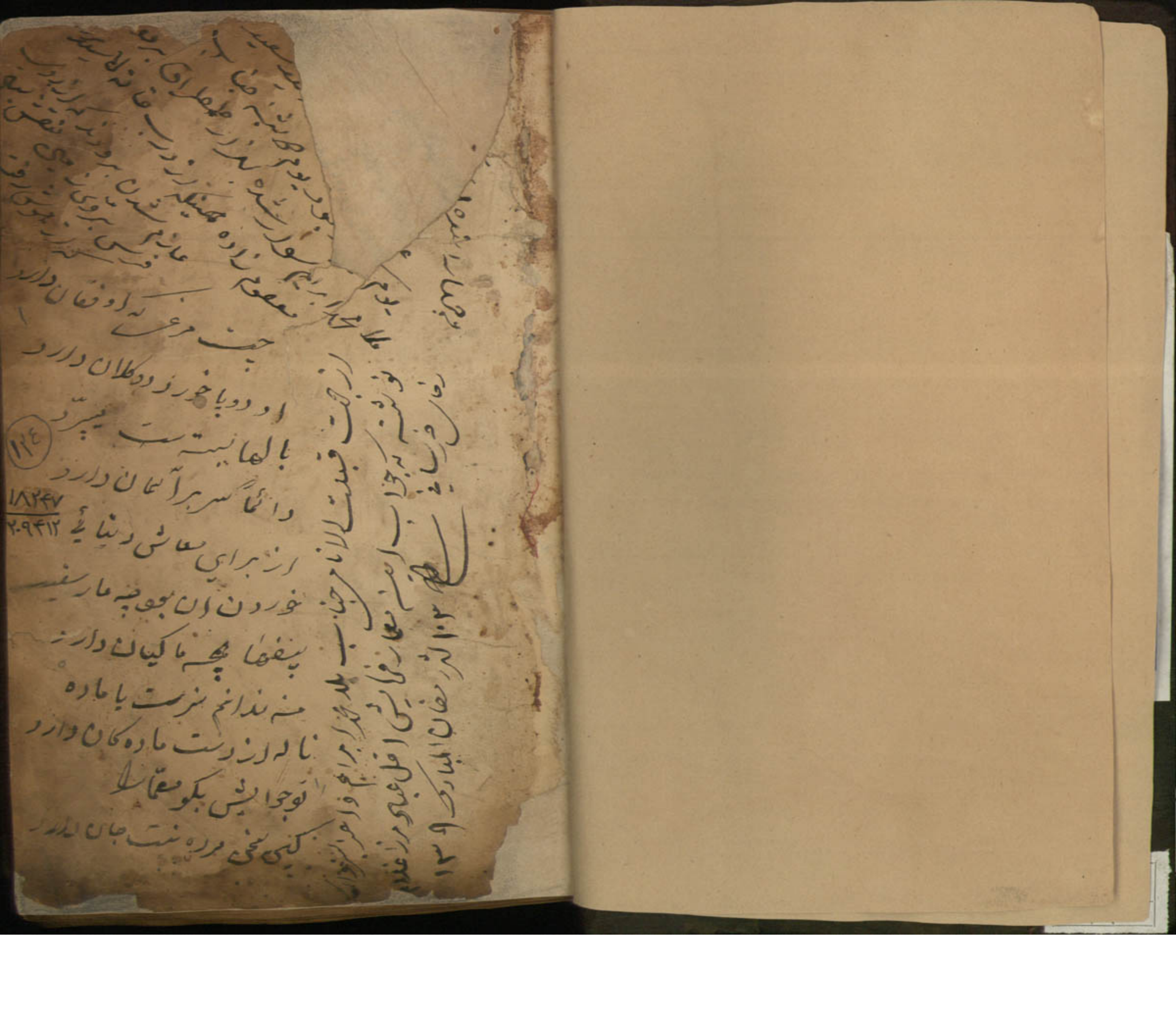



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مرشد الواعظین
مؤلف محمدرضا استرآبادی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۴۷
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۹۶۱۳
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۲۴۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مرشد الواعظین
مؤلف محمدرضا استرآبادی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۴۷
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۴۱۲
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۲۴۷







بر فتحت اوست داود عالی [illegible] سید ولد آدم والاخر و اورا یکایک و تحف
و تحیات متواترات نثار مرقد مطهر منور ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
باد که هر یک در ملک هدایت و ارشاد آفتاب ظاهر و در عالم درایت و حمایت
عالم [illegible] [illegible] فاخر [illegible] بر مرقد مطهر منور جوهر سپهر خلافت اختر برج امامت
گوهر درج کرامت طود حلم و بحر علم و باب مدینه علم برادر سید المرسلین
عالی الشان والمرتبت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رزقنا الله شفاعتهم یوم
الدین آمین ثم آمین یا رب العالمین اما بعد چنین گوید مجتهد محمد رضا ابن محمد جان
استرآبادی عفا الله عن جرائمهما که از اتفاقات حسنه و قضایای مستحسنه [illegible]
و دهور [illegible] امور [illegible] بخلاف طهران مرور و عبور اتفاق افتاد توقف ماه رجب
و شعبان و رمضان بجهت هدایت و ارشاد مسلمانان و تعلیم مسائل و ترجمه و نسخه [illegible]
مأمور گردیده از جانب پادشاه جمجاه سلیمان آگاه گردون [illegible] سپاه [illegible]
عالم جهان یوسف لقا خضر مقدم مسیحا دم خلیل مقام کلیم کلام فرشته خصال دریا نوال [illegible]
که قطب فلکست که ثبات ذات ذی شکوه [illegible] مشهور است [illegible] عزم راسخ و جزم [illegible]
نقطه ایست موهوم و نسبت قطره به محیط [illegible] احرام [illegible]
افلاک که مهر [illegible] دراکست [illegible] علوم [illegible]
شهنشاه دین پرور مهر فر [illegible] خدیو جهان خسرو [illegible] که از فر او
و به پهنای افلاک باشد [illegible] سلیمان [illegible] سکندر [illegible] زمین قدر عرش ایوان علم
[illegible] جهان [illegible] چو او کامران پادشاهی نیامد [illegible] زمان [illegible]

بلا ریقان نغمه خوش بهجت فشاند از سحاب کف نفیسش سیم و زر السلطان ابن
السلطان ابو المظفر فتحعلی شاه قاجار ادام الله ایام دولته و حفظ الممالک
المسلمین بحضرت والا ابن خیر ولد محمد علی میرزا عن الله و اشتعال الامره الاعلی فی قبول این
مطلب مرة استقبال یا رغبة عباد الله و دعای دوام عمر و دولت حضرت ظل الله المجاهد
فی سبیل الله نموده بعضی از ذکر حکایات و احادیث چند که متعلق به نصایح و پند بود
بسیار شیرین و در انظار صاحب حوصله [illegible] تاب و دل نشین و مکرر گوش زد مؤمنین
بلکه جمیع اعداد اخوانش نموده اند مؤلف حقیر چون مشغول به تالیف کتب
استدلالیه و تحقیق و تدقیق مسائل وجوب استقصی و در دوام آن خصوص از کثرت
اشتغال تاخیر و اهمال می نمود تا اکنون خواهش این معنی فرمودند و نو باره خلد الله ملکه
گل نخل بهار باغ عظمت و حشمت سلطنت نوزادی که جبین همتش مفاد تؤتی
الملک من تشاء و شجاعت نهالی که حسام تیغش مفید تنزع الملک ممن تشاء
و سخاوت بسیاری که مزارع آمال دوست و دشمن از قطرات سحاب جودش خضرا
و رخسار دوستش اخیار [illegible] احسن مکرمت و جانش چون لاله حمرا باشد
همین کوکب برج [illegible] نهمین گوهر درج اجلال قاجار
زیب نام آن نامور والا گوهر باشد مطابق با نام جلالت شاه شاهان شکفت اکنون طلعت ماه باشد
عقب [illegible] بر ظل سلطان ابقاه الله الی انقراض الشمس ولده محمد حماه الله علیه و آله
چون الجناب مکرر اظهار جهة تشیید دین مبین و ترویج شریعت [illegible] سید الم
سید المرسلین تاکید و اصرار در این باب می نمودند التماس نمودن جمیع این

احادیث مستلزم اجر و ثواب بود چنانچه از امام ناطق جعفر ابن محمد صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که یک عالم بهتر از هزار عابد و هزار زاهد و عالمی که مردمان از علم او
منتفع شوند بهتر از هفتاد هزار زاهد و عابد و از اینگونه اخبار بحد تواترست چنانچه تفصیل خواهد
آمد انشاء الله شروع بانجام این مطلب نمود بطریقی که عبارتش از حشو و خیال و مجاز و
استعاره خالی از وصمت سرقت و عاریت عاری باشد و از حیله اغراق
و ابهام دور و نزدیک باشد حد اختصار وضوح و تصحیح و ظهور دور ارشاد بر صحبه بوستان رحیق
تحقیق و خرقه پوشان مرتبه توفیق پوشیده نیست که تشنگان بیابان غفلت و جهل حیران
و گم گشتگان فلوات ضلالت دل به هیچ را شرابی موافق و هیچ نا مطابق تر از پند و
مواعظ دلنشین و کلام نصیحت آمیز شیرین تر نیست که بعروة الوثقی سعی توسن
سعادت بسر منزل اطاعت رسانند و سمند توفیق در میدان تحقیق رسانند و این مستمند
در ایام شباب در اوائل [illegible] این شغل بسیار شایق و مایل بود در طریق موعظه و گفتار این
سخن طریقت و رفتار می نمود که عنوان مبتدا آنچه و ثنای ملک علام و صلوات و سلام
بر اشرف انام و آیات مناسب مقام شد و با اتقان در فنون کلام با ذوق چو محض
به تکرار همان آیه [illegible] معقول نمی شد و در آخر کلام ذکر منقبت از مناقب امیر امام علیه
الصلوة و السلام و ختم آن بذکر مصیبت سرور شهیدان می بود اگرچه در نظر قرار داد این
رساله نیز با این طریق سخن جلوه گر می نمود لیکن چون ظنه آن بود که مبادا مناسب بمنقبت
مذکوره بعد ذکر تعزیه از ان [illegible] تر بهم سازد [illegible] و در اینجا مذکور نشود و خالی از تفصیل باشد
لهذا ترک این طریق نموده اختصار بذکر احادیث کرده قلیلی از مناقب [illegible] مذکور

ساخته قدری از مصائب ذکر کرده که موافق سلیقه خود هر یک از تتمه مزبور را مناسب
دانسته اتخاذ کرده مذکور میسازند و از این جهت مناسب این رساله مرقومه بعجاله موسوم بمرشد
الواعظین نموده و چون افتتاح کلام بنام نامی ملک علام مامور بود بحث کمیت
زبان را در مضمار بیان بحمد و ثنای خداوند عالمیان و ذکر نعم و الاء بی پایان خالق منان
جولان و ترنم باید نمود که بمضمون حدیث مشهور ابتدا به بسمله و تحمید عمل کرده عنان
سخن را بعلاج و منقبت معطوف داشته تا ادای تحیت و تسلیم بجای آورده لهذا ا
شروع بخطبه مختصری باید نمود مرشد الحمد لله المتفرد بالالاء والقدم و
الخالق السموات السبع والارضین السبع وما بینهما من الکتم والعدم ثم خلق الانسان
فی احسن تقویم وعلمه ما لم یعلم فاراه الطریق الحق والصواب وما یوجب
النکال والعقاب والصلوة والسلام علی محمد الذی انزل علیه الکتاب فهدی
العباد الی الحق ونجاهم عن الضلالة واستحق برحمة الله الشفاعة یوم الحساب وآله
واصحابه المرشدین الذین هم المفاتیح المقفلات الابواب خصوصاً علی قاسم
الاطلاب وهو قاسم الصلاب الذی رسم لمدینة العلم باب و بعد چون
جمعی کثیری از علما و اعیان که در آن مجلس حضور داشتند در مقام ا
رفتند از علما حضار مذکور شد که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها
حضرت امام حسن را در حال طفولیت روزها به مسجد میفرستاد که آنچه رسول
خدا صلعم یاد دهد بجهة مادر نقل کند و هر روزه آنچه مذکور شده بود بعد از ورود حضرت
امیر المؤمنین بآن بزرگوار حکایت مینمود تا آنکه روزی آنحضرت فرمود که ای فاطمه

ازین مقدمه بر خبر شد افزوده که تو خود به مسجد برای استماع سخنان از لفظ
گهربار حضرت رسالت پناهی گفت نه بلکه نور چشم حسن را بمسجد فرستاده
و بعد از استماع سخن از آن برگزیده ذو المنن آمده نزد من تقریر بوجه حسن مینماید
حضرت امیر فرمودند که ای فاطمه مرا اشتیاق استماع تقریر حسن بود میخواهم که ببینم که او
در طلاقت لسان خوش تقریر و بیان است یا نه ای دختر پیغمبر آخر الزمان من امروز در گوشه
پنهان میشوم تا تقریر او را بشنوم و بعد از اختفاء حضرت امیر و حضور حضرت امام حسن
علیه السلام مستور آنجناب در مقام تقریر نیامده حضرت او را در بر گرفته و لب و دندان
او را بوسیده فرمود که ای جان مادر چه فرمود جناب پیغمبر آنحضرت در مقام سخن
برآمده هر قدر سعی نمود نتوانست که چیزی را اظهار و تقریر نماید آخر از راه تعجب و حیرت باطراف
نگاه میکرد و گفت یا مادر سبحان الله امروز چه امر روی داده و چه واقع شده که از تقریر
مانع و عاجزم و زبانم از حرکت ممنوع و قاصر شده گویا در اینجا شخصی جلیل القدر و عظیم الشان
در خفیه پنهان باشد که از تقریر عاجزم و بسبب شأن جلالت آن بزرگوار زبانم از گفتار افتاده
ناگاه حضرت امیر بیرون آمده او را در بغل گرفته لب و دندان او را بوسید و او را
نوازش بسیار کرده بناگوش او را بوسید علی هذا المناسبة هرگاه امروز تقریر درستی از
این حقیر واقع نشود معلوم است که از خجالت قدر حضرات حضار خواهد بود لیکن چون
اصل کلام چون از ملک علام بود بواسطه معدن وجود خیر البریه ائمه انام است
رسید طلاقت لسان از برکت ایشان میباشد و بدانند که روز جمعه سید روزهاست
و مضاعف میشود در آن روز حسنات و بلند میشود در آن روز درجات و مستجاب

میشود در آن روز دعوات و کشف میشود در آن روز کرامات و بر آورده میشود
در آن روز حاجات و کسی که قدر آن روز را شناخت و حرمت آن روز را بداند و دا
واجب است بر خدا که او را از آتش جهنم آزاد کرده اند و اگر کسی در جمعه بمیرد شهید
خواهد بود و در روز قیامت داخل در امنا خواهد بود و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که در شب معراج در زیر عرش اعلی شهری دیدم پر از ملائکه همه
همه تسبیح و تهلیل خدا می کردند و میگفتند خدایا بیامرز آنها را که در دنیا غسل جمعه
کنند و نماز جمعه حاضر شوند و فرمود که خداوند ملک اکبر در روز جمعه نظر به بنده
کان خود میکند و شصت هزار عاصی را آزاد میکند از آتش جهنم و فرمود در بهشت
جوئی است که هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر مرسل او را ندیده باشد چون
روز جمعه شود حق تعالی او را حکم میفرماید که سخن بگوی گوید قد افلح المؤمنین من
امة محمد الذین یصلون علی ذکر الله المودون فریضة و در روایت دیگر فرموده که
[illegible] هر بندهٔ که فارغ شود خود را در هر روز جمعه از برای تحقیق امر دینش و
دستوال کردن از مسائل خود خلاصه فضیلت روز جمعه بسیار است خصوصاً
وقت عصر امروز پس اگر کسی بگوید اللهم صل علی محمد و آله محمد الاوصیاء المرضیین
بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیه و علیهم و علی
ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه و تعالی هزار حسنه در نامهٔ عملش
ثبت نماید و هزار سیئه از وی محو نماید و هزار حاجت دنیای او را و هزار حاجت آخرت
او را بر آورد و در روایت دیگر معتبر در هر یک از چهار موضع صد هزار صد هزار وارد

شده

صلوات

شده و در یکی از روایت بعوض هزار حاجت آخرت صد هزار وارد شده
و در روایت دیگر وارد شده است که اگر کسی عقب نماز عصر این صلوات را بخواند
بعدد هر بنده حسنه با وعطا میفرماید و عملش طاهر و آن روز مقبول میگرداند و مبعوث
میشود در روز قیامت و حال آنکه در میان هر دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی اخبار
وارد است و السلام علیه و علیهم نیست لیکن خوب است خواندن تمام و البته هر آینه
و در خبر معتبر وارد است که افضل اعمال در روز جمعه بعد از عصر صلوات بر محمد و آله
محمد است اگر چند دفعه باشد و ثواب زیاد تر بیادتر است ان شاء الله تعالی و بدانکه
صلوات بر پیغمبر و آلش در هر وقت زیاده از حد احصی است و دیگر را احادیث کثیره دلالت
بر آن میکند این است که حضرت ختمی مآب در معراج فرمود که از عجایب معراج یک فرشته
فرشته را دیدم که او را چندین هزار دست بود و هر دستی چندین هزار انگشت
و به آن انگشتان حساب و شمار میکرد و از جبرئیل پرسیدم که این چه حساب است
گفت حساب قطرهٔ باران است میکند پس نزد آن فرشته رفتم گفتم که میدانی
که از روزی که حق تعالی دنیا را آفریده تا به امروز چند قطره باران باریده است گفت یا
رسول الله بحق خدا که ترا براستی بخلقان فرستاده که تفصیل آن بر میدانم
که در صحرا چند و در دریا چند و در بوستان چند و در گورستان چند و بر معموره چند و
بر خرابه چند قطره باریده است حضرت فرمود که تعجب دارم گفتم حسابی است که تو
از آن در مانی و از آن عاجزی گفت آری گفتم که آن کدام است گفت جماعتی از امت تو
که در مجلس نشسته باشند و ایشان نام ترا بر زبان باتفاق همه برو صلوات بفرستند

حق تعالی چندان ثواب به ایشان دهد که من از عهده حساب آن ثواب عاجز آیم
و از طریق مخالفین مرویست که این ملک روزی از حق سبحانه و تعالی مرخص شده که
بزیارت پیغمبر بیاید چون نازل شد حضرت ام سلمه را فرمود که تو در پیش در باب
و مگذار که کسی داخل خانه شود در آن وقت حضرت امام حسین آمد ام سلمه هر چه خواست
که ممانعت نماید مسموع نشده داخل خانه شد و بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار
شد ملک گفت او را بسیار دوست داری فرمود بلی گفت امت تو او را شهید خواهند کرد
اگر خواهی تو بنمایم خاک آن مکانرا که در آن کشته خواهد شد پس دست دراز کرد و خاک
سرخی در دست حضرت گذاشت ام سلمه آن خاک را گرفته به کنار مقنعه خود بست و ملائکه
حضور مجلس موعظه بجهت تحصیل علم و شنیدن مسائل واجبه و مستحبه و آگاه شدن بمعارف
و احکام شرعیه غراء نبویه واجب و اجر عظیم و ثواب جسیم دارد چنانچه فرموده
خداوند کریم یرفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات و فرموده پیغمبر
یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و خبر دیگر از
حیدر صفدر که روایت نموده جناب پیغمبر که در مجلس آن سرور نشسته بودیم که داخل شد
ابوذر و عرض کرد یا رسول الله به تجهیز جنازه مومنین دوست تر است نزد شما یا نشستن
در مجلس عالم حضرت فرمود یا اباذر نشستن یک ساعت در نزد مذاکره علم
بهتر است در نزد خدا از تجهیز جنازه هزار هزار شهید و نشستن یک ساعت بجهت
مذاکره علم بهتر است در نزد خدا از جهاد و [illegible] پس اباذر از روی تعجب عرض نمود که یک ساعت
آن بهتر است در نزد خدا از جهاد و قرائت تمام قرآن که خوانده شود هر روز ده هزار بار

٧

فرمود که بر شما باد مذاکره علم بدرستی که به علم خدا حلال و حرام فهمیده می شود
که کدام حلال است و کدام حرام است و فرمود که اگر کسی از خانه خود بیرون بیاید که باب
علمی یاد گیرد بنویسد خداوند برای او بهر قدمی ثواب یک پیغمبر از پیغمبران و می
بخشد باو بهر حرفی که گوش میکند و میشنود و یا مینویسد شهری در بهشت. و طالب علم
خدا و ملائکه دوست میدارند و پیغمبر دوست میدارد و واجب است شکر برای عبادت
کردن خدا و سایه درخت طوبی نصیب کسی است که در روز قیامت که در مقام تعلیم
حاضر شود باشند ای اباذر نگاه کردن نشستن یک ساعت در پیش عالم بجهت مذاکره
علم بهتر است از عبادت کردن یکسال که در شب مشغول بعبادات خدا باشد و در روز
روزه داشته باشد ای اباذر نگاه کردن بروی عالم بهتر است از برای تو از آزاد کردن
بنده و کسیکه بیرون رود از خانه خود به قصد آنکه تحصیل باب علم نماید حق تعالی بهر
قدمی از برای او ثواب شهیدی از شهدا عطا کند از شهدائی که در جنگ بدر کشته شدند
و طالب علم حبیب خداست و کسیکه علم را دوست داشته باشد بهشت برای او واجب
میگردد و صبح و شام در رضای خداست و از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه بیاشامد از آب کوثر و
از میوه های بهشت و کرم جهنم او را نخورد و در بهشت از رفیقان حضرات ائمه معصومین
باشند در شام هر گاه ملاحظه شود در میان مردم کسیکه بخواب رفته و از شنیدن معالم
معالم دین و معارف یقین محروم مانده بجهت [illegible] است که مذکور شود در [illegible]
حضرت عیسی [illegible] علیه السلام ابلیس را دید که [illegible] اسبابی چند بسته است و [illegible]
[illegible] که ملعون بکجا میروی گفت بیازار گفت این [illegible] چند [illegible]

کفت در یکی خاک است و در یکی آتش و در یکی عسل و در یکی سرمه حضرت فرمود

چه بسکی اینهارا کف خاک را ای فرزند بر روی مردمان تا آنکه حریص نشوند از

برای طلب دنیا و آتش کم بسکم مردمان را که از برای جنگ کردن با یکدیگر

و عسل را در خانی بسکم بهر کسیکه غیبت می کند که شیرینی بدهانش برسد

بیشتر بکوید و سرمه را پیش تشم آنجا کسی که حاضر شود بمجلس علم تا بکوید

و از حدیث علم منتفع شود بدرستیکه کسی بحضرت کاشف اسرار حقایق

امام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم پسری دارم و میخواهم

که بخدمت شما مشرف شود و از حلال و حرام سؤال نماید حضرت فرمود که آیا

ممکن است که چیزی سؤال کند که بهتر از شنیدن حلال و حرام باشد و در حدیث

دیکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم

مطاع او مستمع واع یعنی نیکی در زندگی دنیا نیست که لذتی نمیبرد مگر مرد یکی عالمی که

سخنان او در حضور او اثر کند در میان مردمان و ایشان اطاعت سخنان او نمایند دیگر

آن کسی است که میرود بخدمت عالم و گوش میکند و دل میدهد در تحصیل سخنان و از جمله

وصایای حضرت پیغمبر است که بجناب امیر فرموده در خبر فرموده اند این است که یا علی کسی که

چهل حدیث بشنود و حفظ نماید بجهت رضای خدا و منفعت عقبی بعد از روز حشر

می کند او را حق تعالی با پیغمبران و صلحاء و شهداء و ایشان نیکو رفیقان و دیگر

بانان است در خبر است که این در کس در روز قیامت از جمله فقها خوانده شوند او ایشان

محشور می شوند و در حدیث دیکر فرموده اند که خداوند به حضرت داود وحی فرمود که ای

داود تو را مخیر نمودم میان علم و پادشاهی هر یک را که خواهی اختیار کن حضرت

داود به درگاه رب ودود عرض کرد که الهی مالکا معبودا تو خود آگاهی که علم از

فضل است از هر جهت پس خدای تعالی علم را به داود و ملک را به تبع و علم و جه

خوب گفته است یکی از علماء علام در این خصوص و مقام که چون خداوند علام

مخیر کردانیده حضرت داود را در میان جهانبانی و دانستن نکتهای معانی و علم

و حکمت و کتب آسمانی و منبر شریعت و مسند سلطنت را بوی نمود چون او نظر است

که از یکجانب صورت ملک را دید که تاج سلطنت بر سر و واج مملکت در بر

لذات دهر و برادرات دنیویه در نظر اما چو گل از ازل نیز جانب دیگر را ملاحظه نمود

دید که عمامه و ذیل بر سر و در راه فراخ آستین حکمت و نهاد و پیر بشارت بقا

و درجات او جهانی در نظر داود در آن علم جلوه گر آمده او را بر ملک اختیار کرده

و در راه فراخ آستین حکمت را بر قبای پر حلی دولت داده و بگوید که ای ابصرت من

حسن ولیکن علیک عین الوری از آن اختیار بسیار که گزیده

چیب داد بیان را و تو را خوبست دلم چون اختیار داود علم قرار گرفته

پادشاه عالم گشت علم ملک و پادشاهی دیگر است فرموده داور نخستین خلافت را

او را بسبب جامع این علم ربانیه فرموده که یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض تا علیمان

معلوم شود که ملک تابع علم است و چون ذکر کردن اخبار که مسند آنها ضعیف باشد

در فضیلت و اساس و بیان نقص و موعظه تجویز است سخن چنانچه دلایل آن در

کتاب شرح مفاتیح ذکر نموده پس باکی نیست که نقل نمود از ابو بصیر منصور آنچه را به نقو

که وقتی من در مسجد جامع معتکف بودم غلام سیاهی را دیدم که داخل مسجد شد و نماز
کرد خواست که برود من بر وی سلام کردم و از او سؤال نمودم اشاره کرد که فردا چون
فردا شد باز اشاره را از او پرسیدم گفت لاتی من فرموده است که زبان خود را حرکت
مده مگر برای نماز و امر در بخدمت حق تعالی سؤال دیگر روزه شمار کردم گفت امروز
جواب سؤال آنچه بما گو گفتم مثل تو کسی باید که امور عجیبه دیده باشد گفتم بلی دیدم در شب جمعه
نماز کردم و از صمیم قلب مناجات نمودم که خداوندا یکی از اهل جهنم را به من نما خطاب شد که برو
به فلان صحرا پس رفتم در آنجا اژدهائی دیدم عظیم قامت که دم او قلاده شده بود
در گردن کسی پس رفتم در آنجا اشاره کردم که چه است او اشاره به اژدها کرد من اژدها را
به رب کعبه قسم دادم ایستاد پس سؤال کردم که تو کیستی و چرا به این عذاب معذب
شده گفت من سلطان بودم در شهر من فلان و آنجا گناه بسیاری کرده بیش
دارم از قتل ناحق و زنا و سایر معاصی هر یک هزار و این است عذاب من قبل از قیامت
تا آن وقت چه کنند پس جمعه دیگر شد مثل سابق مناجات کردم که خداوندا یکی از
اهل بهشت را به من نما پس خطاب آمد باز بآن بیابان شتافتم هزار هزار دسته دستنبو
دسته ریحان بهشت دیدم از عطر آنها بیهوش شدم چون بهوش آمدم هزار ملک
ملائکه با نور و هزار غلمان و هزار حور و کرسی بسیار بزرگ دیدم که از یکدانه یاقوت بود
و شخصی بر بالای او نشسته که تمام آن وادی از نور روی او روشن است و تاجی بر سر او بود
که در نهایت نورانی با عظمت و جلالت پس التماس کردم که با من سخن بگوید
پس اشاره کرد و تمامی ایستادند گفتم تو کیستی گفت من فلان شخص معذب که گفتم
این حال

این کرامت از کجا یافتی گفت پسری داشتم که بعد از فن تحصیل علم کرد کسی را موعظه
کرد و او توبه نمود ترک معصیت کرد خدا بان سبب این مرتبه را به من عطا فرمود و بالفعل
سرور سینه جوهر سپهر اصطفی در بحر اجتبی سبحان الذی اسری مقرب مقام دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی خواجه دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
فرمود که نشستن یک ساعت در پیش عالم بجهت مذاکره علم بهتر است در نزد
خدا از صد هزار رکعت نماز سنتی و صد هزار تسبیح و ده هزار اسبی که در راه خدا
بجهاد فرستند و ابصار از آن سرور حدیث دیگر منقول است فرمودند که هر کس
مسئله یاد گیرد حق تعالی در روز قیامت او را مخصوص گرداند بهزار قلاده از نور و هزار
گناه او را پاک گرداند و بنا کند از برای او در بهشت شهری از طلا بعدد هر موئی که در سر و بدن
او دارد و حجره از برای او بنویسد و فرمود که علم دوست مؤمن است و حلم وزیر او
و عقل دلیل وی و عمل دلیل اوست و رفق همراه اوست و نرمی و خوش خوئی پدر اوست و
و کم آزاری برادر اوست و صبر و شکیبائی امیر و لشکر اوست پس ملاحظه نمایید که در
این حدیث اشاره و بشارت باعث بهشت است و فرمود
که اگر یک ساعت عالمی در بستر تکیه کند و در علم خوض نکرد بهتر است از عبادات عابد
که هفتاد سال خدا را عبادت کرده باشد و فرمود که علم بیاموزید که آموختن او حسنه است
و فرشتگان
و مذاکره او تسبیح و بحث او جهاد و آموختن او به کسی که نداند صدقه است
در نماز نسبت استغفار کنند از برای عالمان و از برای کسیکه علم آموزد هر چه در تر و خشک بود
چون ماهیان در دریا و سباع و حیوانات صحرا هر یک آمرزش میخواهند از برای ایشان

و از ذکر حدیث سابق که فرمود که عقل و زیرکی دلیل و رهبر عالم است حدیثی بخاطرم رسید که
که ملکی را عبور در مرغزاری افتاد دید که عابدی در عبادت در نهایت خضوع و خشوع سر انقیاد
در پیش نهاده طاعت خدای تعالی است نگاه آن ملک از فرو رفتن او در دریای عبادت خدا
و ندا حدیث بسیار خوش آمد و عرض بدرگاه احدیت که خداوندا بنمای جا و مکان آخرت
و درجه و منزلت او در بهشت او را دید بعد از ملاحظه درجه و مکان او را پستی دید ملک
متحیر شد از کثرت علو عبادت او و از خداوند منان در امر او سرگردان مانده
بدرگاه حکیم دیان عرض کرد که ای دانای احوال بنده مکان درجه پست چرا لایق
مکان همچو زاهدی و عابدی باشد خطاب فرمود اگرچه او در نوشیدن شربت عبادت
ست است و آنچه جای او را دیدی درست است ولیکن مدارک عقل و کمال او را
بزیبائی پس ملک به آنجا رفت و در نزد او نشست و بعد از قدری آمیزش و صحبت
در مقام استفسار برآمده و گفت که ای عزیز عبادت الله و ای دلداده شیدای بنده
درگاه الهی آیا در دل تو غم و الم حب دنیا و آخرت میباشد که عابد در جواب گفت
که این صحرا در هر سالها علف بسیار میروید و خدا را خری نمیباشد که این علفها را بخورد
و از این جهة در مرغزار دلم هر سال غمی میروید چون ملک این سخن را از او شنید
بارگردید گفت سبحان الله من وضع الاشیاء مواضعها و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود اف بر هر مسلمی که در هر هفته یک روز را از برای تعلیم آداب
و امر دین خود را فارغ نکند و فرمود که مردمان یا عالمند یا متعلم و باقی مگسانند که بر جوانب
حیوانات مینشینند فرمود که هیچ مومنی نیست که نزد عالمی یک ساعت بنشیند

مگر آنکه خداوند او را ندا کند که ای دوست من بعزت و جلال خودم قسم که البته
تو را داخل گردانم به بهشت و بیا براکنم و فرمود که بگوئید حدیث ما را به یکدیگر بد
بدرستیکه حدیث ما باعث جلاء دلهاست و دلها را چرک میگیرد چنانچه
شمشیر را زنگ میگیرد و جلاء دلها حدیث است و فرمود که حضور مجلس عالم افضل است
از حاضر شدن هزار جنازه و از عیادت هزار مریض و از احیا داشتن هزار شب
و از روزه داشتن هزار روز و از تصدق دادن هزار درهم و بهتر است
از هزار حج غیر واجب و جهاد غیر واجب و فرمود که خدا رحمت کند خلیفه های
مرا سه دفعه فرمودند گفتند کیستند ایشان فرمودند آنهائی که از حدیث من
و سنت من تعلیم نمایند و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند که [illegible]
روایت کن حدیث را بشنو که خوش است که با رسول الله دارد و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که نمیگذرد هیچ عالمی را و هیچ متعلمی را بر فرشته
یا تعلیم او نشسته باشد نخورده باشد از طعام و شراب ایشان و حال آنکه داخل شو
از جانبی و بیرون رود از جانب دیگر مگر آنکه برمیدارد خدا عذاب اهل
قبور آنجا را بجهات او و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که طالب علم را
زائر خدا خوانند و ایضاً از حضرت رسول و علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما
منقول است که هر که از شیعیان ما حدیث ما را بیان کند و بیرون آورد از ضعفای
شیعیان ما را از جهل و ظلمت در روز محشر چاید حال آنکه بر سر او تاجی باشد از نور که
جمیع عرصات را روشنی کند و حله در بر داشته باشد که یک تار او بهتر باشد

از جمیع دنیا پس خدای ندا کند که این عالم است از تلامذهٔ بعض از آل محمد پس هر که
کسی را که در دنیا و آخرت از جهل بیرون آورد و او را از حیرت تاریکی آن
عرصات پس هر که تعلیم علم از او کرده با او به بهشت روند و از آن قبیل
احادیث بسیار است که ذکر آنها طولی دارد و این رساله گنجایش آن را ندارد و از
این جاست که خداوند عالمیان در آیهٔ شریفه از قرآن میفرماید که یرفع الذین آمنوا
الی آخر آیه و ایضاً فرموده خواجهٔ هر دو سرا اشرف جمیع انبیا جناب محمد صلی الله
علیه و آله من سلک طریقاً یطلب فیها علماً سلک الله طریقاً الی الجنة و ان الملائکة
لتضع اجنحتها لطالب العلم رضی به و انه لیستغفر لطالب العلم من فی السموات و من
فی الارض حتی الحوت فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل لیلة البدر علی سایر النجوم و ان
العلماء ورثة الانبیاء الحدیث حاصل معنی این حدیث آنست که کسی هر چه در راهی رود
که طلب کند در آن راه علم خدا راه بهشت را و خواهد بود در حینی که بدرستیکه ملائکه پهن
می کنند بالهای خود را در زیر پاهای کسانی که براه میروند که علم بیاموزند و خدا راضی است از
ایشان که طلب آمرزش می نمایند از برای طالبان علم هر که در آسمانها است و هر که
در زمینها است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مثل قدر است بر سایر ستاره کان
و بدرستی و تحقیق که علما وارث پیغمبرانند و این خادم علوم دینیه در عتبات عالیات
عرش درجات در نسخهٔ شرح قواعد فاضل هندی دیدم که بخط شریف ایشان بود که جمعی از
طلبهٔ علوم براه از جهة تحصیل علم میرفتند و یکی از ایشان این حدیث شریف را
صحیح دانسته که خوشا بحال طلبه که ملائکه بالهای خود را در زیر پاهای ایشان پهن کرده یکی از آنها

از راه جهالت و محبت پای خود را بلند کرد بر زمین زد که راست است پس من بال
ملک را می شکنم به یکدفعه پای او شکست اللهم اعصمنا من سیئات الاعمال و وسوسة
الشیطان و املأ قلوبنا بنور الایمان والاذعان بما وصل الینا من الله الرحمن بتوسط سید
الانس و الجان والائمة امنا الملک المنان   چون از این گفتگو از مقوله علم است
پس ذکر کردن حدیثی از غیر علم عالم لو کشف جمیع مجهولات بعض حضرت شاه نجف مناسبتی
دارد و چنانچه منقول است که چون عالم السر والخفیات از راه چندین حکمت و جهات امر
فرموده بحضرت موسی که علم یاد بگیر از حضرت خضر و بعد از مصاحبت و مفارقت چنانچه
در قرآن و کتب و احادیث مسطور است ملاقات آنحضرت با برادرش هارون
اتفاق افتاد از او پرسید که ای برادر عجایبها چه دیدی گفت یکی از آنها این است که بعد از
طی مقدمات کشتی و امور دیگر من و خضر در کنار دریا نشسته بودیم که مرغی از هوا آمد قطره
آب گرفت از دریا بجانب مشرق انداخت و قطرهٔ دیگر گرفت بجانب مغرب
انداخت و قطره بسوی زمین انداخت و آن مرغ پرید و ما از این حرکت تعجب کردیم
و در مرحلهٔ حیرت فرو ماندیم و هیچیک سر این کار ندانستیم پس دست بدعا برداشتیم
بعد از اجابت آن دعا فرشته حاضر شد گفت چرا در حیرت و تعجب نشسته اید و فکر
این مقدمه نمیکنید گفتیم ای ملک ما را از سر این کار و این حال آگاه نما گفت برادر اینکار
یکی از شما از علم خود مغرور شده بود و بر علم قلیل خود بالیده خداوند عالم خواست که بر
شما جبرئیل اسلام نماید که اشاره فرمود که اگر جمیع دانایان اهل مشرق جمع شوند قطره جانب
مشرق اشاره به این است اگر تمامی اهل مغرب جمع شوند قطره جانب مغرب اشاره باین است

واگر تمامی عالمیان و تمامی ملائکهٔ آسمان و فهمداران زمین و زمان و تمامی ایشان جمع
شوند علم تمامی ایشان در جنب علم پیغمبر آخر الزمان که مبعوث خواهد شد مثل قطره‌ایست
که در مقابل دریا و در جنب دریای علم او شما معذورید علم چون شنوید و ما اوتیتم من
العلم الا قلیلا و در کتاب دیگر بنظر آمده که ملک‌ها گفت که معنی آن این است
که بدان خدائی که مشرق و مغرب را مغرب کرده و آسمان را بلند و زمین را
پست آفریده که بعد از شما پیغمبری خواهد آمد که نام او محمد باشد و وصی دارد که اسم مبارکش
علی است و علم وصی نسبت بعلم شما چون دریا باشد و علم شما چون قطره و در کتاب
دیگر بنظر رسیده که بجای فرشته مرغ‌های نوشته که با ایشان گفت چرا در ورطه
فکر و حیرت فرو رفته‌اید در امر این مرغ که دیده‌اید ایشان گفتند که کسی که طالب
چیزی باشد و نداند البته در ورطه حیرت بماند گفت سبحان الله من حیرانم و علم به
فضیلت آن مرغ دارم و شما پیغمبرید و نمیدانید ایشان گفتند ما چیزی نمیدانیم
مگر آنچه را خدای عز و جل ما را تعلیم کند پس حضرت گفت این مرغ نام مسلمه است و وجه
آنکه هر وقت که آواز میکند میگوید مسلم و اشاره او این است که علم پیغمبر آخر
الزمان در جنب علم اهل مشرق و مغرب و اهل زمین و آسمان مثل دریاست
در برابر قطره و بمیراث میبرد علم او را ایشان او که وصی و داماد اوست پس ما الام
گرفتیم دست از منازعه برداشتیم و علم خود را کم شمردیم و از عجب کردن بسبب
علم خود خجل و منفعل شدیم تا چون حضرات از نظر ما غایب شد در آن وقت دانستیم
که آن ملائکه که عالم به اسرار کائنات که خدا بجهت تنبیه ما در او فرستاده که دیگر ادعای

علم و کمال ننمائیم و بعد [illegible] خود دیگر با عالم با عجب و بالیدن بعلم نمیرسد باب
مدینهٔ علم را [illegible] بالاتفاق همه فرقه است و اگر چه قدری ازین مقوله خواهد
آمد [illegible] از جمله احادیث الله برین نور فضیلت آنجناب که قطره است
از دریای [illegible] آنجناب این است که گفت سلمان رضی الله عنه که روزی فرمود به من
عالم السر والعلن یعنی وارث علم خاتم النبیین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیه ای سلمان دلیل کمال دارای کسی باک حق ما را نشناسد و منکر فضیلت ما باشد ای
سلمان آیا حضرت محمد مصطفی افضل بود یا سلیمان ابن داود گفتم بلکه محمد مصطفی صلی الله
علیه واله گفت ای سلمان این است آصف ابن برخیا که آورد تخت بلقیس را
بجهت سلیمان از شهر سبا تا فارس بقدر طرفة العین و حال آنکه در نزد او علمی از یک
کتاب بود چنانچه خدا تعالی فرموده که عنده علم من الکتاب و من قادر نیستم که چادرم بالوجه
آنکه نزد من است هزار کتاب که خدا آنها را نازل کرده از آنجمله پنجاه صحیفه است نازل شده
بحضرت شیث پسر آدم و سی صحیفه نازل شده بحضرت ادریس و بیست صحیفه نازل شده
برای حضرت ابراهیم در نزد من است علم توراة و علم انجیل و علم زبور و علم فرقان کفر است
بیگانه‌ای از آنها من و فرمود ای سلمان کسی که شک کند در این علم‌های ما مثل شک کننده
در معرفت ما است و حق تعالی و جل شأنه واجب کرده است خدا ولایت ما را در
کتابش در چندین موضع و بیان کرده است در او وجوب علم کردن با و این واضح
و مشهور است که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه واله که هزار باب علم بمن آموخت
و به یک لحظه یاد گرفتم و از هر بابی هزار باب دیگر از علم بمن گشوده شد فرمود که علما

چون

مرا غسل دادی و کفن و حنوط کردی برای ایشان و هرچه خواهی از من سؤال کن من
چنان کردم و در آن وقت هزار باب از علم بمن تعلیم کرد و از هر بابی هزار
باب گشوده شد اشاره در فضیلت قلیلی از ماه رجب و روزه آن قال الله تعالی
واستعینوا بالصبر والصلوة قال المراد بالصوم وانما سمی به لما فیه من حبس النفس عن
المفطرات فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله که ماه رجب ماه بزرگ خداست
و هیچ ماهی در فضیلت و حرمت بان نمیرسد و قتال با کافران در این ماه حرام است
و ماه رجب ماه بزرگ خداست و شعبان ماه من است و رمضان ماه خداست و کسی
که یک روز از ماه رجب روزه بدارد مستوجب خشنودی گردد و از کاشف
الاسرار حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی فضیلت سه ماه باین
امت داده که باحدی از امتهای گذشته نداده ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان
که بامت های دیگر نداده است شب سیزدهم و شب چهاردهم و شب پانزدهم
و سه سوره باین امت داده است که باحدی از امتهای سابقه نداده است سوره مبارکه
یس و سوره تبارک الذی بیده الملک و سوره قل هو الله احد و از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله منقولست که در ماه رجب استغفار کنید و در این ماه طلب آمرزش کنید
که خدا آمرزنده و مهربانست و رجب را اصب میگفتند یعنی ریزنده میگویند زیرا که رحمت
درین ماه بر امت من بسیار است و بسیار ریخته میشود پس بسیار بگویید استغفر الله واسئله
التوبه و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود منادی از
میان عرش ندا کند که کجایند رجبیون پس گروهی برخیزند که نور رویهای ایشان

در فضیلت ماه رجب

روشن گرداند جمیع محشر را و تاج پادشاهی بر سر ایشان باشد که آن تاج مکلل
باشد به مروارید و یاقوت و با هر یک هزار از ایشان باشد هزار ملک از جانب
راست و هزار ملک از جانب چپ همه او را ندا کنند که گوارا بادا تو را اکرام الهی
حق تعالی ای بنده پس خدای رحمن ندا کند ایشان که ای بندگان و کنیزان
من بعزت و جلال خود قسم میخورم که شما را در جای نیکو پاک گردانم و عطاهای شما را
بزرگ گردانم و بدهم شما را در بهشت غرفهائی که نهرها در زیر آنها جاری باشد و میوه
در آن نهرها و غرفها باشد و نیکو مزد است مزد کار کنندگان از برای اینکه باوجود
آنکه بر شما واجب نکرده بودم و حق او را شما روزه داشتید از برای من
در ماههائی که حرمت آن را عظیم گردانیده بودیم و حق او را واجب ساخته بودم
پس خدا بدای ملائکه داخل نمایند بندگان و کنیزان مرا در بهشت پس حضرت
فرمود که این همه ثوابها از برای کسیست که در ماه رجب چیزی روزه بدارد اگر چه
یک روز بوده باشد از اولش یا وسطش یا آخرش و بسند معتبر از حضرت موسی ابن جعفر
صلوات الله وسلامه علیهما مرویست که هر که یک روز از ماه رجب روزه بدارد
آتش جهنم یکساله راه از او دور شود و اگر سه روز روزه بدارد بهشت از برای او
واجب میشود و فرمود که رجب نام نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر
هر که یک روز از ماه رجب روزه بگیرد البته از آن نهر بیاشامد و نقل از روی عن
النبی صلی الله علیه وآله من صام یوماً من رجب لم یصف الواصف من
اهل السماء والارض وما عنده من کرامته ومن صام ثلثة ایام من رجب جعل الله

خمسة وبين النار خندق طوله مسيرة سبعين عاماً ومن صام اربع ايام من
رجب عوفي من اربع البلايا من الجنون والجذام والبرص وفتنة الدجال ومن صام خمسة
ايام غفرت ذنوب خمسين سنة ومن صام ستة ايام منه غفر له ذنوب ستين
سنة ومن صام سبعة ايام منه اغلق عليه سبعة ابواب جهنم ابواب الجحيم ومن
صام ثمانية ايام منه فتحت له ثمانية ابواب الجنة ويقال له ادخل من اي باب
شئت ومن صام تسعة ايام منه دخل الجنة ويقال بغير حساب ومن صام عشرة
ايام منه جاز على الصراط كالبرق الخاطف والريح العاصف حين نزول فيه الا
قدام بالناس منهم خائفون والمرتعشون آورده اند که کسی که ده روز از اینماه روزه
بدارد خداوند عالم دو بال سبز بدو کرامت فرماید پیوسته بزین خواهد بود آن دو بال
که بدو یاقوت است و بآن دو بال پرواز کند و از صراط چون برق بگذرد و حضرت
امام موسی علیه السلام فرموده اند که ماه رجب عظیم است مضاعف میشود در او حسنات
و محو میشود در او سیئات و کسی که روزه بدارد یکروز از ماه رجب را دور میشود از او آتش جهنم
بقدر صد ساله راه و کسی که سه روز روزه بدارد بهشت برای او واجب میشود در
کتاب ثواب الاعمال صدوق از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده که روزه گرفتن یکروز از ماه رجب موجب خوشنودی بزرگ خدا
میشود و خاموش میکند روزه او در آن روز آتش غضب خدا را و میبندد دری
از درهای جهنم را بر روی او و روزه یکروز او بهتر است از طلائی که روی زمین را پر کند و
[illegible] دارد بنا مگر بحسنات آخرت و در وقت افطار ده حاجت

او برآورده

14

او برآورده میشود و ذخیره میکنند از برای آخرت او زیاده تر از این را و قبول میکند
خواهشهای او را در حق دوستان و اولیا و اصفیا، و اگر کسی دو روز روزه
بگیرد ماه رجب را وصف نمیتوان نمود ثواب آن را اهل آسمانها و اهل زمینها آنچه را
که باو داده میشود از کرامتها و میشنوند از برای او آنچه ده نفر از صادقین را شفاعت
میکند در روز قیامت بقدر شفاعت ایشان و محشور میشود با ایشان تا داخل
بهشت شود بر رفاقت ایشان و اگر کسی سه روز روزه بگیرد خدا قرار میدهد در میان
او و آتش جهنم که در راه او نقاد ساله راه باشد و در وقت افطار میگوید ای بنده من
بر من واجب شده حق تو و واجب شده بر من محبت تو و دوستی تو گواه باشید ای ملائکه
من که من او را آمرزیدم آنچه گناهی که کرده است و خواهد کرد و کسی که چهار روز روزه
بگیرد ماه رجب را محافظت میکند او را خدای تعالی او را از جمیع بلاها از جنون و جذام
و برص و از فتنه دجال نگاه میدارد و نگاه میدارد او را از عذاب قبر و می نویسند از
برای او اجر اولوالالباب را که توابین و اوابین باشند و نامه اعمال او را در
میان اول عابدان بدست راست او دهند و کسیکه پنج روز روزه بدارد ماه
رجب را بر خدا لازم است که او را در روز قیامت از خود راضی گرداند و مبعوث
میشود در روز قیامت و حال آنکه روی او چون ماه شب چهارده باشد و حسنات او را
می نویسند بقدر ریگ بیابانها و داخل میشود بهشت بی حساب و میگویند
که تمنا بکن از خدای خود هر قدر که خواهی و کسیکه شش روز روزه بگیرد از این ماه
بیرون می آید از قبر و حال آنکه روی او تلألؤ از آفتاب بیشتر است و بغیر این نور

نور دیگر خدای عظیم و اکبر باو کرامت فرماید که روشن میکند اهل محشر را و مبعوث
میشود با آن شمع در قیامت تا آنکه از پل صراط بآسانی بگذرد و بی حساب به بهشت
برود و نگاه دارد خدا او را از عقوق والدین و قطع کردن صله ارحام و کسیکه روزه
بگیرد هفت روز از این ماه را خداوند عالم ببندد بروی او هفت در جهنم را و آزاد
حرام کند بدن او را از آتش جهنم و کسیکه روزه بدارد هشت روز از اینماه را
هشت در بهشت بروی او باز کند و مختار است بهر دری که خواهد داخل شود و کسیکه
نه روز از این ماه روزه بدارد بیرون می آید از قبر در حالی که آواز میکند
بلا اله الا الله و روی او را بر میگردانند بسوی بهشت و نور روی او اهل محشر را
روشن گردانند و مردمان گمان میبرند که او یکی از پیغمبران است و کمتر چیزی که خدا
باو عطا کند آنستکه او را بی حساب داخل بهشت گرداند کسیکه ده روز از اینماه
روزه بدارد خداوند متعال باو دو بال سبز مکلل بدر و یاقوت کرامت فرماید
که از صراط به پرد و بسوی بهشت رود مثل برق خاطف و مبدل شود گناهان او بحسنات
و میشود از برای او ثواب مقربین و قوامین بالقسط و ثواب هزار سال صیام
قایم اللیل و کسیکه روزه بگیرد یازده روز از اینماه دیگر کسی از او افضل نخواهد بود مگر آنکه
مثل او باشد یا زیاده تر از او یافته روزه گرفته باشد و کسیکه دوازده روز روزه بگیرد
میپوشاند خدا او را در حله سبز از سندس و استبرق که بسیار از آنها خوشحال
و خوشوقت باشد که اگر کسی آنها را در میان آسمان و زمین بیاویزند از مشرق تا مغرب
تا مغرب را روشن گرداند و تمام دنیا از بوی او خوش بوی گردد و کسیکه سیزده روز

از اینجا

ازینماه روزه بگیرد حاضر میکند خدا از برای او مائده از یاقوت سبز در سایه عرش که
ستونهای بزرگ تر است از تمام دنیا به هفتاد مرتبه و بر روی صحیفه هایست از در
و یاقوت و در هر صحیفه هفتاد هزار رنگ طعام است که در رنگ و طعم شباهت
بیکدیگر ندارند پس او مشغول بخوردن چنین طعام است و مردم در شدت عظیم
و گرفتاری حساب و عذاب الیم میباشد و کسیکه چهارده روز روزه بگیرد از ماه
رجب میدهد خدای تعالی او را اجر و ثواب بحدی که نه چشمی دیده و نه گوشی
شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد و جا میدهد او را بر قصرهای
بهشت که بنای آنها از در و یاقوت است و کسیکه روزه بگیرد پانزده روز این ماه
در روز قیامت در موقف مؤمنین پس نمیگذرد بر او هیچ ملکی و هیچ پیغمبری
مگر آنکه میگوید که طوبی لک خوشا بحال تو که تو مقرب درگاه خدائی و ساکنی تو در
بهشت است با خوشوقتی و کسیکه شانزده روز روزه بدارد او از اول در ناقههای نور
که طیران کند در عرصه جنان تا خانه رحمن و کسیکه هفده روز روزه بدارد امر
میکند خداوند منان هفتاد هزار چراغ از نور بر بالای صراط بجهت او می افروزند تا او
از صراط بگذرد و مشایعت میکنند او را ملائکه بسیار و خوش آمد و بشارت
میگویند و کسیکه هیجده روز روزه بدارد برای او میکند حضرت ابراهیم علی نبینا
و علیه السلام در بهشت خلد بر بالای سر دنیای از در و یاقوت و کسیکه نوزده روز
روزه بدارد بنا کند خدای تعالی از برای او قصرها از لؤلؤ تر برابر قصر حضرت آدم و
ابراهیم است در جنة عدن و داد بر ایشان سلام میکند بجهت اکرام او و میگوید

او را بهزار درم که روزه کرده مثل روزه داشتن هزار سال و کسی که روز بیست و پنج روز
گویا عبادت خدا کرده بیست هزار سال و کسی که روز چهار و بیست و یک روز
شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر که دو قبیله بزرگ از عرب اند که مستحق عذاب بوده
باشند و کسی که بیست و دو روز روزه بدارد ندا میکند منادی از آسمان که بشارت
باد ترا یا ولی الله از جانب خدا بکرامتهای بزرگ و مواهب کسانی که خداوند
جهان انعام بسیار فرموده بر ایشان که عبارت از پیغمبران و صدیقان
و شهیدان اند و بودن تو رفیقان ایشان و کسی که بیست و سه روز
روزه بدارد میرسد به آواز بلند ندائی از آسمان که طوبی نصیب تو باد رحمت
کشیدی و نعمت کم کردی بسیار خوشا به سعادت تو که بزرگ است نعمت خدا
جلال تو و همسایه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن شده در دار السلام و کسی که بیست
چهار روز روزه بگیرد میرسند ملک الموت با او در وقت جان کندن بشکل جوان
خوش صورت که حله از حلهای بهشت پوشیده و بر اسپی از اسپهای جنان
سوار و حریر از بهشت در دست که آمیخته مشک اذفر آلوده کرده بدست دیگر کاسه
از طلای احمر که مملو است از شراب بهشت و به او میدهد که بیاشامد تا آسان شود
آسان شود بر او جان کندن و جان دادن و سکرات موت پس قبض روح
او کرده تا آن روح را در میان آن حریر بهشت داده از آن بوی خوش می آید که اهل
هفت آسمان استشمام می نمایند و در قبر خود در نهایت خوشوقتی خواهد
بود و از قبر بیرون می آید با نهایت خوشی تا آنکه وارد شود بحوض خضرا و کسی که بیست و

پنج روز روزه بدارد روزی که از قبر بیرون می آید ملاقات میکنند او را هفتاد هزار ملک
که در دست هر یک از آن ملائکه لوای است که در او یاقوت و انواع حلیهای
زینت ها و میگویند او را دوست خداوند خدا با تو است و تو اول کسی که داخل
جنات عدن شوی با مقربان چندی که خدا از ایشان راضی و ایشان از خدا خوشنود
باشند ذالک هو الفوز العظیم و کسی که بیست و شش روز از این ماه روزه بدارد
بنا کند تحتای از جوار او در سایه عرش صد قصر از نور و یاقوت و بر سر هر قصر خیمه
سرخ از حریر بهشت که در آنجا ساکن نماید به بهشت آراسته و حال آنکه مردم از
اندیشه حساب و کسی که بیست و هفت روز روزه بگیرد از این ماه رجب وسعت
میدهد خدای تعالی شان قبر او را بقدر چهار صد سال راه و پر میکند در میان آنها مشک
و عنبر و کسی که بیست و هشت روز روزه بگیرد در این ماه قرار میدهد خداوند عز و جل
در میانه او و آتش جهنم نه خندق که هر خندق بقدر ما بین زمین و آسمان که پانصد سال
راه باشد و کسی که بیست و نه روز روزه بگیرد می آمرزد خدا گناهان او را اگرچه عشار
باشد و هر گاه زنی هفتاد بار زنا داده باشد و این روز را اخلاصاً لوجه الله بدارد
بیامرزد خدا او را پس می آمرزد و کسی که سی روز از ماه رجب را روزه بدارد ندا کند منادی
از آسمان که ای بنده خدا آنچه گناهی که کرده بود در آمرزیدم و عمل خود را از سر گیر در
باقی عمر خود و میدهد خداوند عالمیان در هر شهری از شهرهای جنان هزار شهر از
طلا و در هر شهری چهل هزار قصر و در هر قصری چهل هزار خانه و در هر خانه چهل هزار کاسه
و در هر کاسه هزار هزار رنگ از طعام و شراب [illegible] رنگ هر یک

[illegible] است و در هر خانه چهل هزار سریر است از طلا و طول هر سریری هزار

هزار ذراع است و در هر سریری هزار حور العین نشسته اند که بر دوش هر یک از ایشان

سیصد هزار زلف ریخته باشد از نور هر یک از آن زلفها را هزار هزار

کنیز متوجه اند که معطر می سازند به مشک و عنبر پس حضرت فرمودند که اینها همه

بجهة آنستکه روزه گرفته باشد تمام ماه رجب را پس یکی عرض کرد که یا رسول الله

هرگاه کسی عاجز باشد از روزه گرفتن بجهة علیل و ضعیف و یا زن باشد که حایض

باشد چکند که این ثواب را دریابد فرمود هر روز یک گرده نان به مسکین

تصدق نماید قسم بآن کسی که جان من در قبضهٔ کفایت اوست اگر کسی این

تصدق را بعمل آورد بآن ثواب برسد بلکه زیاده تر بدرستیکه اگر جمیع خلقان آسمان

و زمین جمع شوند هر آینه قادر نخواهند بود که عشری از اعشار ثواب نعمتهای

بهشت را که خدا داده وصف نمایند از فضایل و درجات آن بسیار است

عرض کردند که یا رسول الله هرگاه کسی قادر بر آن تصدق نباشد چه کند که باین ثواب

برسد فرمود که تسبیح خدا کند و در هر روز از ماه رجب صد بار باین طریق و این

تسبیحات را بگوید بآن ثواب فایز گردد و آن این است سُبْحَانَ اللّٰهِ الْجَلِیلِ

سُبْحَانَ اللّٰهِ مَنْ لَا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ اِلَّا لَهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْاَعَزِّ الْاَکْرَمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ مَنْ

لَبِسَ الْعِزَّ وَهُوَ اَهْلُهُ الحمد لله الذی لا یدرک بوهم و لا یقدر بفهم

و لا یبصر بعین و لا یحد باین و لا یعلم بالحواس و لا یقاس بالناس ولیس لا یعد

و دائم لا یبعد و قائم لا [illegible] بعمل ذال علی قیمه و حد وث خلقه علی وجوده

وارشد قیامه بالقسط علی وحدته و غناه عن [illegible] والصلاة والسلام علی

افضل المرسل المکرمین محمد ابن عبد الله خاتم النبیین و علی اهل بیته الطاهرین هداة

المسلمین الی عین الیقین ٥ فقد قال الله عز و جل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

ثابد انسید که هر یک از اصول و فروع دین پنج اند علی الاقوی چنانچه اول و ابلغ آنها که قوة کامل در

اسلام است بحمد الله حاصل شده بدیهی باشد بلکه پنج و تمیم هم که عبادات نماز و روزه و زکوة و حج

و جهاد باشد قربت اول شده بلا باید هر یک از اصول دین بدلیل باشد که خاطر جمع حاصل نخواهد

تقلید مردم چنانچه وارد شده که کسی که نکیرین ازاو سؤال کنند او جواب درست گفت بود آنچه مطابق

دلیل کردند عاجز شد گفت اقول ما یقول الناس یعنی میگویم هر چه میگفتهای مردم پس گرز بر زدند

که فرش تا قیامت پر از آتش شده و بسند معتبر از سلمان ابن خالد از حضرت صادق علیه السلام منقول

است پرسیدم از آنچه ملاقات میکنند او را صاحب قبر فرمودند دو ملک اند که ایشانرا منکر و

نکیر میگویند واز او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم و لیکن

مردم میشنیدم که میگفتند او رسول خدا است نمیدانم که او حق بود یا باطل بر او میزنند که اهل

آسمانها و زمین میشنوند مگر مکلفان اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید که گواهی میدهم

که او رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بینند و قبر او را فراخ میکنند

و میگویند بخواب مانند خواب عروس و محقق علیه فرمود که توحید از [illegible] و

بدیهی میباشد مثل وجود هر که محتاج بدلیل نیست بلکه اگر کسی مطالبه نماید دلیل او را مشغلی

مینماید که وجود بلا نسبت مثل ارباب است لا دلیل در تکلیف مردم بدلیل و برهان ازباب

لیکن جماعتی که دزدی بخانه کسی آمده بود و جمعی از پی او میدویدند که دزد را گرفته میکرد او را

فرض کن یا من یافتم دزد را از دست داده بجانب آن شخص می آید آن میگوید
چاهها من کردم جای پای دزد را یافتم الحق چنین است دلیل اعتقادی کافی است ان شاء
الله تعالی باین معنی که در اینجا دلیل همه بیان که خاطر جمع برای او حاصل شود خوب است
مثلاً اعتقاد بتوحید باین دلیل نماید که ببینم نظام دنیا را در نهایت اتفاق و استحکام
منتظم است شب و روز گرما و سرما و غیر آنها که اصلاً نقص و خللی ندارد اگر خدای
دیگر می بود البته باین نظام مستقر نمی بود و اختلاف در این نظام می شد چنانچه
در یک مملکت نمی گنجد دو پادشاه و در هیچیک از اصول دین محتاج بدلیلهای دقیق نیست و دفع
شبهات مثل شبهه ابن کمونه نیست و شک نیست که اعتبار کردن این معنی
موجب حرج است حضرت ما تکلیف کردن بعوام و اهل قرای و اعراب و حشام
در حال حرج و عسر حرج است در این حیث بحکم خداوند علام و احادیث متواتره
مرویه از نبی و ائمه انام علیهم فرموده اند که اساس دین و دنیا که دین حق در دعوت
اول است از نجوم تا ارض الی عنان السماء و از این قبیل ادله بسیار است که ذکر
مذکور می شود و چون بنا که جمعی از علما که در اینجا در سر کلام اصطلاحی داشتند و از این جهت
خود را خوار ساختند و دل بسته بدانستند و طعن بر فقها و مجتهدین میزدند که ایشان
معرفة الله که ... از تحقیق احوال دین را بدلیل دقیق مسلم بشد تحصیل نموده اند
در مقام اجتهاد و فقاهت بر آمده اند و این حقیر چون در عنفوان شباب قدری از این
علم خوض نموده بودم موافق با ایشان بودم بعد از چندی معلوم شد که اشتغال
ظاهر و خطی است از آثار و اخبار معصومین و ائمه اطهار با هر دو این راه است بسیار کج

و طریقی نیست معیوب و معوج چه بسیار علما و از این راه بیراهه شده اند و ابلیس
لعین ایشان را تلبیس کرده گمراه نموده از بر گرد دل ایشان در حدیث خداوند
احد بعرفان صفات ثبوتیه که عین ذات است باز آید و فکر در ذات الله
افتادن با وجه بلا است این معنی که صد هزار از اثرا ایمان و صد هزار از خوارج شبهات
میدهند و در مقام استدلال بر وجود و تحقیق ذات سبحانه و تعالی بر آمده اند
زیرا انسان که جوید در بیابان بنور شمع او خورشید تابان و معلوم است که گم
شدن در این بیابان بی پایان و ضایع شدن و سرگردان ماندن بجهت
قناعت نکردن بدلیل اجمالی است و در حدیث وارد شده در خصوص شأن
نزول سوره مبارکه توحید که حضرت فرمود میدانست در آخر الزمان کسانی بهم
میرسد که خوض در ذات خدا و گفتگوها خواهند کرد و بعقل ناقص خود بسیار نکات
و شبهه خواهند داد حق تعالی این سوره را فرستاد که همین مقدار کفایت در توحید
مینماید و تعقل در آن ضرورت ندارد و در اصول دین که آخر منجر میشود بضلالت
و کفر چنانچه اگر کسی ملاحظه نماید مذهب باطله بسیاری که بعقل و درک خود خواستند
که خدا را بشناسند چه نسبتها بخدا دادند که نه گفتنی و نه شنیدنی و نه نوشتنی و
این نیست مگر آنکه دست از معانی قرآن و فرموده پیغمبر آخر الزمان و احادیث
خانواده ایمان بر داشتند هر که خواهد بکتب مبسوطه علما و محدثین رجوع نماید تا معلوم
شود و ندانستم که آنحضرت متوجه اخبار شریفه هیچ سهل ندانسته ملاحظه حدیث البعرة
تدل علی البعیر علیکم بدین الاعراب و علیکم بدین نیز ملاحظه نموده اند و مطالبه حدیث

اعوان ایشان اند و متبع مذاهب باطل کرده اند و نفرموده اند که خدا را بعقل ناقص جهد
و ملک و خوک و گربه و اشباهی اینها میدانند العیاذ بالله قطع نظر از آن ادله
کرده اخبار مستفیضه و آله بمنع توغل فی الله را کی ندیده اند که از آنجمله صدرنشین بارگاه
او ادنی و چابک سوار براق سبحان الذی اسری فرموده که لا فکرة فی الرب و
فرموده لا توغلوا فی الله اصحابکم یعنی در تحقیق ذات خداوند بگردید و داخل این علل نشوید که گمراه
شوید ماجد العقیده و کفره چنانکه هزار هزار شده اند مجوس و مسلم است که صاحب معجزات
قاهره روزی از حجره طاهره داخل مسجد گردیدند دیدند جمعی از صحابه را که سر در یکدیگر برآورده
مباحثه دارند عرض کردند که در باره خدا تعالی گفتگو میکردیم حضرت بر آشفت فرموده
در باره قدم
که فکر در خلق خدا کنید در خالق خلق هیچ فکری باید نمیرسد پس خداوند منان
بقدرت هفت آسمان آفرید که از هر آسمانی تا به آسمان دیگر پانصد ساله راه است و
و در آن آسمان هفتم دریاهاست که عمق آن از زیر زمین تا به آسمان هفتم است و
حق تعالی او را انجا فرشته است که آن یک دریا تا کعب آن نمیرسد پس فرموده
ایها الناس شما فکر کنید در بدایع غریبه و صنایع عجیبه تا راه بر بدیع او ذات
او را فکر مکنید که گمراه شوید و در تفسیر سدرة المنتهی فرموده اند که در انجا درختی است
که شاخ و برگ او بر سر همه عالمیان است و علم ملائکه و همه مخلوقات بان منتهی شود
و از او در میگذرد و بالا نهاذان را آنچه را که خدا میداند و از آنجهة بود که رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم که عالم علم ربانی و وارث مرتبه نارونی میفرمود باصحابه
که سلونی لما دون العرش در تفسیر کشاف مسطور است که سدرة المنتهی درخت

سدرست و میوه های او بقدر قلّه کوه است و جمیع نهرهای بهشت مثل شراب
و شیر و عسل از زیر آن جاریست و جبرئیل در انجا بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت که اینست خوب تو بانجا خواهد رسید و جمیع میوه های
او است و یک برگ او همه دنیا را سایه است و همه جا را سایه می افکند
و سوار سریع السیر صد سال بگرد ساق او بگردد و از صد هزار هزار بیشتر شاخ
و هر شاخی بیشتر از صد هزار هزار برگ دارد و در زیر هر برگی پایه از آن و شاخ آن
و در زیر هر شاخه بیاده از صد هزار فرشته نشسته است پس فرموده که دیدم که بر
هر برگی صد هزار هزار فرشته نشسته که خدا را تسبیح میکردند مثل پروانه احاطه و
طیران میکنند و آن درخت بواسطه نور و ضیا و حسن منظر و طراوت
بحدیست که جمیع وصافان عالم نتوانند وصف آن نمایند و در
مجمع البحرین عن الصادق قال رسول الله صلی الله علیه و اله و ما من شئ اکثر
من الملائکة و انه یهبط فی کل یوم سبعون الف فیاتون البیت و یطوف
علیه ثم یاتون رسول الله صلی الله ثم یاتون امیرالمؤمنین فیسلمون علیه ثم یاتون
فیقیمون عنده فاذا کان السحر وضع لهم معراج الی السماء ثم لم یعودوا ابدا یعنی
یعنی فرمود رسول خدا که هیچ چیز بیشتر از ملائکه نیست و در هر روزی هفتاد هزار
ملک بجهة طواف خانه کعبه بزمین می آیند و بعد از طواف کعبه بخدمت
پیغمبر صلی الله و امیرالمؤمنین علیه السلام میرسند و سلام میکنند و میروند
و بخدمت امام حسین علیه السلام میرسند در نزد آنحضرت تا وقت سحر

و از انجا عروج میکنند بسوی آسمان و بعد از ان بر میگردند بسوی زمین هرگز
و در روایتی وارد شده که چون حضرت رب العالمین ایجاد آسمان
و زمین نمود از یکدیگر شکافت و هفت طبقه کرد ملکی بیافرید که دستهایش از
مشرق تا بمغرب بود پس امر فرمود که بردار این هفت طبقهٔ زمین را و او
و او تمامی آنها را در دوش گرفت و از برای قرار او گاوی از فردوس فرستاد
که چهل هزار دست و پا داشت چون قدم او بر کوهان رسید متزلزل گردید پس
یاقوتی گرد بزرگی آن بقدر پانصد سال راه بود انرا بر کوهان او گذاشت و آن
فرشته قدم بران یاقوت گذاشته قرار گرفته برای قرار قوایم گاو سنگی سبز
بیافرید که زخامت آن بقدر هفت طبقه زمین و آسمان بود آن سنگی بود
که لقمان پسر خود را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل
فتکن فی صخرة بعد از ان از برای صخره نون که ماهی است آفرید و ان سنگ را
بر پشت او نهاد و باد اعضای و چیزی بر بالای او نیست و آن ماهی بر آب و آب
بر باد و باد بقدرت حق العظمة الله در جائی بنظر رسید که جناب اقدس اله
الهی بقدرت کامله خود خلق کرد یک ماهی که نام او حموس است و هفت هزار
دم دارد و در پشت او پانصد گاو راه میرود که هر یک آن گاوها بزرگتر از دو
دنیا است و هر کدام از ان ماهی گاو چهار هزار شاخ دارند از زمرد سبز و
آن ماهی را اصلا آزار از انها چیزی نیست که هستند یا نه لیکن آن ماهی از برای ولادت
حضرت رسالت پناهی بحرکت درآمد که اگر خدا او را ساکن نمیکرد زمین را

بر یک روایت درخصوص ایجاد این ماهی و آسمان و زمین حدیث
دیگر بنظر رسید که حضرت رب العالمین بید قدرت خود ایجاد زمین کرد
آنرا طبقه کرد که هر طبقه در جنب طبقهٔ دیگر مثل حلقه ایست که در صحرا افتاده شد
و تمامی آنها در پشت خروسی است که بال او از مشرق تا مغرب است
و تمامی آنها در جنب سنگی است که اینها بروی قرار گرفته مثل حلقه ایست در
بیابان در جنب ماهی و همهٔ اینها چنین اند دریای ظلمات و همهٔ اینها چنین اند
و در جنب هوا و همهٔ اینها چنین در جنب صحرای ثری که خداوند عالمیان میفرماید در
یک آیه از قرآن که وما فی السموات والارض وما تحت الثری و بعد از خلق
کردن آسمان که هر یک از اینها در جنب دیگری بر طریق دیگر مذکور شد تمامی آنها مثل
حلقه اند در نزد دریای مکفوف و تمامی اینها چنین اند در جنب دریای تگرگ که
حق سبحانه و تعالی فرمود و ننزل من السماء من جبال فیها من برد و تمامی اینها در جنب
حجب نور که هفتاد هزار حجاب است و آن نور دیده رکوریکه و اند مثل حلقه ایست در
بیابان و تمامی اینها چنین اند در نزد و تمامی اینها باین طریق اند در نزد کرسی که خدا فرموده
که وسع کرسیه السموات والارض و تمامی اینها حلقه در نزد صحرای عرش حق سبحانه و تعالی
فرمود و رب العرش العظیم و عرش را چهار ملک بردارنده که گفتن لا اله الا الله ولا
قوة الا بالله العلی العظیم و عرش را چهار ملک دارند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت که ذو القرنین را مخیر کردند میان سحاب ذلول و سحاب
صعب و او قبول کرد سحاب ذلول را سحاب صعب را که شد و شدید تر بود

از برای آل محمد گذاشته گفتم صعب کدام است فرمود که رعد و برق و صاعقه دارد
حضرت صاحب الامر بر او سوار خواهد شد و بر آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت
گانه که پنج زمین معمور است و دو خراب خواهد گردید و از آنحضرت منقولست
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مالک شد آنچه در زمینها و در آسمانهاست
و ابر برا و عرض کردند صعب را اختیار کرد بران سوار شد و بر هفت زمین گذشت
پنج را معمور دید و دو را خراب و از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که زمین بر بالای ماهیست و ماهی بر بالای آب و آب بر بالای سنگ است
و سنگ بر بالای شاخ گاو است که لیسانا بهواری دارد و گاو بر پشت ثری است
راوی عرض کرد که ثری بر روی چیست حضرت فرمود هیهات عند ذالک
ضل علم العلماء العلماء و بعضی را معتقد این در تفسیر آیه مبارکه و جنة عرضها السموات
والارض مذکور نموده که جبرئیل بجهة دانستن طول بهشت بهزار سال پرید بعد از ضعف
شد بعد از خداوند مجید قوت و قدرت طلبید تا سه بار که سی هزار سال پر باشد
باز عاجز شد پس عرض حال بدرگاه ذوالجلال کرد که بار الهها از بهشت گذشتم
با آنکه بیشتر آن را طی کردم پس حوری از خیمه جهة آواز داد که یا روح الله چرا خود را
برنج و تعب انداختی بخدا قسم که هنوز از مملکت من بر دن نرفته جبرئیل
گفت تو کیستی گفت من مخلوق شده ام از برای مؤمن خلاصه کلام که مناسب
این مقام سیما این است که اگر آدمی فهم و درک مخلوق که باین عظمت
و بزرگیست نتواند نمود چنانچه اول اشاره شد از فهم مرسل بلکه درک کردن

حکایت پیمایش طول بهشت را

حقایق

حقایق اجسام صغیره باشد اگرچه بقدر پشه و مورچه باشد که عاجز باشد پس
بهرزه درایان بی سر و پایان استدلال سر کرد انه جز خاموشی چه مجال التفکر چه آنکه
که این خیالات محال آری حادث را با قدیم چکار ممکن را با وجوب الوجود
چه شمار و مخلوق را با خالق چه نسبت مملوک را با مالک چه مناسبت است و
معلوم است فیما بین مدرک و آن ذات ترا و بنابه مذکور است که هر یک
شاهد علی انداز برای محال بودن ادراک ٥ نه عقل بکنه لایزال او رسد
نه فهم جلالی بجلال او رسد ٥ گر جمله ذرات جهان دیده شود ممکن نبود
که در کمال او رسد ٥ پس در اینصورت یا باید قایل شد که وجود واجب الوجود
بدیهی است چنانچه قدری گذشت و کلام معجز نظام کل مولود علی الفطرة الا ابویه یهودانه
و ینصرانه ناطق باین معنی است و یا باید که مایل شده به اکتفا کردن بدلیل اجمالی
چنانچه در اصول دین اختیار نمودیم بلا چون متقن دلیل اعتراف به بطلق نبوت
نبوت و امامت بود در خصوصیت نبوت محمد ابن عبد الله و اوصیا صلوات الله
و سلامه علیهم بالیت به اظهار معجزه بر طبق ادعا معلوم شود و انمعجزه بدون
شک و شبهه از معجزات غیر متناهیه آنحضرت و دوازده امام است که
اکثر بمثابه که ایشان اظهر من الشمس است و ابین من الامس است و چون این
رساله در نهایت اختصار بود و ذکر معجزات و ادله و آله بر نبوت و امامت ایشانها
طول داشت بحدی که بلکه بمجلد کتاب بیشتر ممتد میشود چنانچه از بسیاری علماء چنین شده اند
اختصار به اشاره و مقدار گذشته میتوان نمود لیکن چون امامت از جمله اصول

و این است وشکایتی که در قبر از هر یک ایشان سؤال خواهد شد
مثل دلیل اختصاص از برای نبوت و امامت ایشان سؤال خواهد پس بعد از این
قدری قلیل از حالات و معجزات ایشان بر الاجمال ذکر باید نمود تا از احادیث قدسیه
چند دلالت بر مرتبه بلند بر اولاد خاتم النبیین و سر السیدة العالمین حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام بکنند که در قبر از امامت و ولایت او سؤال
بکنند قبل از رسیدن به امامت چون اینها عجب و خوش آینده بود و ندلیس
ذکر اینها از لامکانت و دل پسند است از آنجمله آنچه دلیس روایت کرده اند از حضرت
پیغمبر واتق برگزیده خالق البشر که آن سرور در شبی آمد بر سر قبری رد و درکعت نماز کذارد و
آواز داد که ای سعد ناگاه قبر شق شد و عبدالله رضی عنه در قبر نشسته می گفت اشهدان لا
اله الا الله و انک حبیب الله و رسوله پرسیدم از آن حضرت که گفت و ساقی این مدیر جواب داد و
که محمدا ام [illegible] گفت دستامی حال پس می گفتم ایک و ساقوت گفت اشهدان علیا ولی
الله فرمود که بر آن سوی بهشت که بود [illegible] از آن پسر در به برزد یاد آمد آن عمل را که بر حشر قبر بدار
کرده بود پس و پدر آن پسر را که در قبر نشسته میگوید اشهدان لا اله الا الله و انک حبیب الله
فرمود که گفت و ساقی آوار یاد کرفت که گفت دنامی ابعزرند فرمود انک علی ولی الله را
گفت اشهدان علیا ولی الله فرمود برگ دبابار رابهشت که بود در آن باب در
حدیث دیگر منقول است که فاطمه بنت اسد مادر اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
چون از دار عالم ارتحال نمود حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گریان بخدمت
حضرت پیغمبر [illegible] آمد حضرت فرمود که چرا ایگونه علی خدا دیده تو را لکر یانند

عرض کرد ای شافع محشر و الدوام بحرمت خدا رفته حضرت فرمودند بلکه والده من
بود او لاحق را کرسنه میگذاشت و الله مرا سیر میداشت و مرا روغن می مالید و
اولاد خود را او میگذاشت و الله که در خانه ابوطالب درخت خرما بود در وقت
صبح سقف همیشه از آن خرما در پنهانی از برای اجام خود در نزد من حاضر کردی
پس آنحضرت از جای خود برخواسته متوجه تجهیز و تکفین او کردیده و آن سرور او را
پیراهن مبارک خود را باو داد که او را کفن کنند در وقت تشییع جنازه قدم خود را
آهسته بر زمین میگذاشت و به آرام و تأنی راه میرفت و پاهای مبارک خود را برهنه کرده
بود و در نماز جنازه هفتاد تکبیر گفته بود و در قبر او را خوابانیده و بدست مبارک خود او را در لحد
خوابانید [illegible] و شهادت تلقین او نموده چون قبر او را خاک ریختند مردم
برو [illegible] که بر و [illegible] حضرت سه بار فرمودند که پسر تو پسر تو نه جعفر و نه عقیل بلکه پسر تو علی
ابن ابیطالب علیه السلام است چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کارها
چند کردی که در جنازه دیگران نکردی فرمود اما به تأنی راه رفتن من از برای کثرت جمع آمدن ملائکه
بود و اما هفتاد تکبیر گفتن بجهت آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما در لحد خوابیدن
بجهت آن بود که او در حالت حیات بجهت فشار قبر و ضغطه را بیاد بود دم پس او گفت
وا ضعفاه در لحد خوابیدم که قرار داد فشار را بر او نه نهند اما کفن کردم او را پیراهن
خود را پس از برای آن بود که روزی احوال روز قیامت را یاد او کردم و گفتم که یوم النشور
مردم از اناث و ذکور برهنه مبعوث میشوند گفت وا سوأتاه پس من پیراهن خود را باو
دادم که او در آن روز برهنه نشود [illegible] گفتم اینک برای آن بود که در نزد

دو ملک آمده‌اند و از او سؤال کرده‌اند پروردگارش کیست گفت خدای تعالی رب
من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست امام تو
دو … تو شرم کرد که گوید علی فرزند من است پس یاد کردم که گو فرزند من علی ابن ابی طالب
علیه السلام پس خدا دیده او را روشن کرد در … اجابت معلوم شد که اگر کسی جواب
نکیرین را درست بگوید جای خود را در بهشت از میان قبر مشاهده می‌کند و اگر نه در
عالم برزخ … بسیار است که در آن می‌بیند چنانچه در تفسیر قول خدای
تعالی و اما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم از عالم … بجمیع حقایق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ملک در قبر می‌آید که ایشان
نکیر و منکر است … که میت را در قبر دفن نموده باشند و صدای ایشان مثل رعد
عاصف … و دیده‌های ایشان مثل … و زمین را می‌شکافند در … …
… که در میان … سؤال می‌کنند که کیست پروردگار تو و چیست دین
دین تو اگر مؤمن است می‌گوید که خداوند عالمیان پروردگار من است و دین من اسلام است
پس از او پرسیدند که چه می‌گویی در حق این مرد که از میان شما بیرون آمده گوید محمد رسول
خدا است … که شهادت می‌دهی که او رسول خدا است گوید گواهی
می‌دهم که او رسول خدا است پس با او می‌گویند که بخواب که در آن … نباشد از
… روح … از … می‌گشایند بوی بهشت و جای خود را
در بهشت می‌بیند عن … الواعظ یا ابن آدم انت … انت
انت فی الصلب محبوس فتخرج الی الرحم فتکون محبوسا ثم الی المهد فتکون محبوسا ثم الی الکتاب

فتکون

فتکون محبوسا ثم تکبر فتکون بالافکار علی العیال محبوسا ثم تصیر الی القبر فاطلب لنفسک
ان لا تکون بعد الموت محبوسا ولا … فی سعة … قبر … کلمات
بعض از ابو سماک واعظ منقول است که ای بنی آدم در وقتی که در صلب پدر بودی در تنگنا
محبوس بودی و بعد از دخول در رحم مادر محبوس بودی و بعد از آنکه … دنیا …
محبوس بودی و چون بمکتب … محبوس بودی و چون بزرگ شدی … عیال
عیال محبوس بودی و بعد از موت در قبر محبوس … پس … که در قبر …
باشی اگرچه … باشد که … است که … خواب چنانچه
گفته‌اند … که چون … باید چون … و
و در بعضی از اخبار … از ائمه اطهار وارد شده که در قبر از فروع دین … فائده
المجلس حضرت امیر المؤمنین … و در … نماز و زکوة
حج و روزه … و از ولایت … در کنار قبر با آن چهار دیگر که هر … آن را
… و … دیگر … که
آنحضرت فرمودند که چون مؤمن داخل قبر … در … صورتی که از
آنها خوشتر و خوشبوتر و … پاکیزه‌تر است پس یکی جانب راست و یکی جانب
چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و یکی در پشت سر می‌ایستند و آنکه خوش صورت‌تر
است بر بالای سر می‌ایستد … از هر جا که … سؤال یا عذاب … می‌آید … و آنکه در نظر … ایستاده
مانع … پس آنکه از همه خوش صورت‌تر است بسیار … شما کیستید خداوند
… شما را جزای خیر دهد و آنکه از جانب راست ایستاده بگوید که من … نمازم و آنکه از

جانب چپ ایستاده میگوید که من نمیگذارم و آنکه در پیش رو ایستاده میگوید که من روزه ام و آنکه
در عقب ایستاده میگوید که من زکوة و احسان بر برادران مؤمنم پس آنها میگویند که تو کیستی که از
همه خوشتر و خوشبوتری گوید که من ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بر همه اینها سر
آمدم و حدیث دیگر از آن سرور منقولست که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت حضرت
باری واصل شد حضرت رسول صلی الله امر فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون
جنازه او را بر دوش گرفتند آنحضرت بی کفش و بی ردا با جنازه او روان شدند گاه جانب چپ
و گاه جانب راست جنازه را میگرفتند و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر شدند بدست
مبارک خود او را در قبر گذاشتند و خشت و گل را بدست خود بکار میبردند و چون فارغ شدند
فرمودند میدانم که او در قبر میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که هر کاری که کند محکم کند پس مادر
سعد گفت که ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار
بدرستی که در قبر فشاری بسعد رسید صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی
فرمود که چون ملائکه بی کفش و بی ردا به جنازه او حاضر شدند من پیروی ایشان کردم و دستم در دست
جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم آنچه گفتید بجا بود و فرمود که ضغطه باو رسید
فرمود بعلت اینکه با اهل خود کج خلقی میکرد چنانچه در قبر عذاب بجهة نمامی و بد خلقی با عیال
در احادیث بسیار وارد شده و در خصوص عذاب قبر بجهة کج خلقی بسیار وارد
وارد شده از آنجمله در حدیث معتبر از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که آن سرور روزی
گذار به قبرستان فرمودند دیدند که قبری گاهی بلند میشود و گاهی فرود میرود فرمودند که منادی ندا کند که هرکه
در این گورستان کور مرده دارد حاضر شوند بر سر قبر مرده جمع شدند خلایق آمدند بر سر قبر اموات

جمع شدند کسی بر سر آن قبر نیامد دیگر منادی ندا کرد تا آنکه روز چهارم پیرزنی آمد و عصا
در دست و بر سر آن گور نشست رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که صاحب این قبر چه
کس است و چه نسبت بتو دارد گفت پسر من است حضرت فرمود که چرا منادی را نشنیدند
چندین دفعه نیامدی عرض کرد که یا رسول الله از وی راضی نیستم بجهة آنکه روزی مرا بر زمین انداخت
و دست مرا شکست گفتم خداوندا از وی راضی مشو که من از وی راضی نیستم حضرت فرمودند که
پسرت در عذاب الیم است و من است خود را در عذاب نمیتوانم دید از او راضی شو
گفت یا رسول الله از دل راضی نمیتوانم شد مگر آنکه ... آنحضرت ردای
مبارک را از دوش مبارک گرفته بر بالای قبر انداختند گفت ای پیرزن گوش
بده تا چه میشنوی آن پیرزن گوش فرا داشت آوازی شنید که میگوید ای مادر بفریادم
برس که در میان آتش میسوزم با ماران و کژدمان آن پیرزن از این سخن بیهوش شد
بعد از بهوش آمدن عرض کرد که یا رسول الله از او خوشنود شدم دعا کن که خدا او را بخشد رسول
خدا فرمود که یکبار دیگر گوش بده که چه میشنوی پیرزن گوش داد آوازی شنید که
پسرش میگفت ای مادر نیک خدا از تو راضی باد و خوشنود باد چنانچه مرا خوشنود نمودی
ابواب بهشت بر من گشودند و حقتعالی مرا آمرزید و بر من رحمت کرد و از این حدیث
معلوم است که عذاب قبر سه حصه است یک حصه از برای غیبت است و ثلث
دیگر از برای نمامی است که سخن چینی باشد و ثلث دیگر از برای احتراز نکردن از بول و از
مظهر حقایق امام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مردی از نیکان یا نیکوکاران بنی
اسرائیل را در قبرش نشاندند نکیرین آمدند گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی باید بتو بزنیم

گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم می‌کردند و او می‌گفت که من طاقت ندارم
تا به یک تازیانه رسید گفت طاقت ندارم گفتند از یک تازیانه چاره
نیست با تو بزنیم گفت بچه سبب این تازیانه را بمن میزنید گفتند بسبب آنکه روزی
نمازی را بی وضو گزاردی و بضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه زدند
که قبر من پر از آتش شد و آورده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام به قبر
ستانی گذر نمود قبری دید که آتش از او شعله ور است و دو رکعت نماز بجای آورده پس
عصای خود را بدان گور فرو زد و آن گور گشاده شد دید شخصی در آتش است از او پرسید
که چه عمل کردی که مستحق چنین عذاب شده گفت یا روح الله من مردی بودم که در ربط
زنان بی پروا بودم و کارهای ناشایسته از من بوجود می‌آمد چون وفات کردم و مرا در قبر
گذاشتند آتشی برآمد که و مرا بسوخت و از آن روز تا بحال میسوزم حضرت عیسی نگاه
کرد ماری عظیم دید بهیبت در قبر او قرار گرفته پرسید که در اینجا چه میکنی گفت یا روح الله
از روزی که او را دفن کردند تا حال یک دقیقه از او غافل نشدم با زهری که اگر قطره
از آن بر روی دنیا بریزد در حال همه آن آبها زهر شوند پس آن شخص گفت یا رسول الله
از خدا درخواست کن تا حق تعالی بسبب دعای تو بر من رحمت کند حضرت عیسی
علیه السلام درخواست کرد خطاب بوی رسید که هر که این کند که او کرده است باید
عقاب کنیم که اخلاص را نکرده باشیم اما چون تو او را درخواست کردی ما او را بتو بخشیدیم
حضرت عیسی گفت اگر میخواهی با من باشی دعا کنم تا زنده شوی گفت یا روح الله عاقبت
چه باشد گفت مرگ گفت نمیخواهم که بار دیگر بمیرم چرا که سالهاست که مرده ام

ها سنور تلخی جان کندن از کام من بیرون نرفته حضرت عیسی دعا کرد که قبر او فراخ
گردید جهة مناسبت این حدیث شریف با اثر خدایا بحرمت جناب پیغمبر
آخر الزمان که دران وقت جان کندن نظر رحمت با ما کن و از عذاب قبر
ما را ایمن گردان و از گناهان ما درگذر و سکرات مرگ را بر ما آسان گردان
و از عقبات دیگر و از عذاب بلطف خود ما را در پناه دار ما را از اهل رحمت
کن و مراد به بخشش بحق محمد و آله الطاهرین و بحق مرتضی علی و فاطمه و حسن و حسین و تسعة
من ذریة الحسین علیهم السلام یا اکرم الاکرمین یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین
ارشاد بعد از عنوان قوله تعالی قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم الآیة
مرویست که یکبار از افعال حضرت عزرائیل که همیشه بشکل خویش بدیدن حضرت
ابراهیم خلیل می‌آمد تا آنکه روزی آنحضرت از او خواهش نمود که ای جان گیر جهان
و ای مقرب درگاه خداوند رحمان میخواهم شکل ترا بنگرم که در هنگام گرفتن
جان گناهکاران گفت ای خلیل عالمیان ترا تاب و قوت دیدن آن
شکل نیست گفت از خدا رجوع و قوت میطلبم آخر باصرار بسیار و اظهار بیشمار
عزرائیل گفت نگاه کن چون حضرت نگاه کرد او را دید بر روی سیاه که از چشمهای وی آتش
و دود شعله می‌زد [illegible] موهای سر و عضو او آتش مشتعل و جوشش میزد آنحضرت چون
آن هیئت را دید بیهوش گردید بعد از بهوش آمدن بدرگاه قاضی الحاجات استغاثه
و مناجات نمود که بار الها همین عذاب بس است گناهکاران را ارشاد
الحمد لله الذی انشأ الانسان فی ظلمات الارحام و شغف الاستار

نطفة دهاقاً وعلقة محاقاً وجنيناً وراضعاً ووليداً ويافعاً ثم منحه
قلباً حافظاً ولساناً لافظاً وبصراً لاحظاً حتى اذا قام اعتداله واستوى
مثاله نفر مستكبراً وخبط سادراً عاش يسيراً وبات ساهراً في غمرات الآلام
وطوارق الاوجاع بين اخ شقيق ووالد شفيق وداعية بالويل
جزعاً ولادمة للصدر قلقاً والمرء في سكرة ملهثة وغمرة كارثة وانة
موجعة ثم ادرج في اكفانه ثم القي على الاعواد الى دار غربته و
منقطع زورته حتى اقعد السؤال في حفرته واعظم بليته هنالك
نزل الحميم وتصلية جحيم انا بالله عائذون ومن الذنوب تائبون
وصلى على الحامدين الحاضرين عند المحتضرين وعلى سائر الائمة التي
شهدوه ۶۵ فقال الله سبحانه والتفت الساق بالساق الخ
آیه ایضاً الخ چون گذشته از تلخی جان کندن و عذاب قبر دانسته شد بدانکه
که اختلاف بسیار در میان اخبار و آثار در خصوص طول مدت و لقای تلخی جان کندن
و تلخی جان دادن و شدت آن هست چنانچه از احادیث گذشته واضح
ظاهر است و تحمیل که وجه آن بحسب اعمال سیئه و حسنه و نقص صحت کفاره گناهان
و خلاصی از عذاب برزخ بمقدار ... و از آن باشد مرویست که از حضرت امام جعفر
محمد باقر علیه السلام که جماعتی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریقه عبادت
خداوند جبار اختیار کردند و ایشان از شهر بیرون رفتند و سیر بلاد میکردند
از مشاهده امور عجیبه عبرت میگرفتند از قضاء مقدرات الهی ناگاه عبور ایشان بر قبر

که در پشت راه بود چنانکه باد ریگ و خار و خاشاک را بر روی آن قبر جمع کرده بود
لیکن قدری از آن قبر نمود پس گفتند آن جوانان که ما از درگاه واجب الوجود مسئلت
نماییم که صاحب این قبر را زنده نماید تا از او سؤال نماییم که چه چیز یافته است لذت
مرگ را پس شروع نمودند بدعا باین طریق که انت الهنا یا ربنا لیس لنا
اله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شأن تعلم کل
شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا ناگاه
شد ناگهان از آن قبر بیرون آمد که موی سر و ریش او سفید شده بود و خاک از سر و روی
خود پاک مینمود در حالتی که بسیار متغیر و مضطرب بود و چشم خود را بسوی آسمان
گشوده پس خطاب کرد بآن جوانان که چه حاجت شده است شما را که بر سر قبر من
ایستاده اید و چرا آمده اید گفتند ما درخواست کردیم از خداوند عالمیان که ترا زنده
گرداند تا ما سؤال کرده جواب بیان نمائی آنچه دیده بگو که بگو چگونه یافته طعم و شدت
مرگ را گفت من در قبر بوده ام نود و نه سال است که هنوز تلخی جان کندن از
کام من بیرون نرفته است پس آن جوانان از او سؤال کردند روزی که فوت شده
روی تو سیاه و موی سر تو و ریش تو سفید بود گفت نه لیکن چون صدای صیحه شنیدم
در قبر جمع شد خاک و استخوان های من بسوی روح من پس من بیرون آمدم با خطرات
در حالتی که چشم و گوش با آن صیحه داشتم و بسیار عقلت تمام شنافتم و از هیبت آن
صدا روی من سیاه و موی سر و ریش من سفید شده و روایت است که حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام بر زنی را دید که بر سر قبری نشسته گریه میکند گفت حاجت تو

جو تو را چه حاجت کفت [illegible] این قبر پسر من است کفت میخواهی دعا کنم او را زنده کنم کفت آری
پس دعا کرد و او زنده شد و از قبر بیرون آمد مردی بود روی زرد و موی سفید و قد خمیده
پیره زن کفت بلی والله این پسر من نیست چرا که پسر من روی سفید داشت چون ماه و موی
داشت چون شب سیاه و قد او چون سرو آزادان و بالای او چون آرام جان
آن شخص کفت من پسر توام ای مادر مهربان تو زردی رنگ من از تاریکی قبر است و خمیدن پشت من
از هیبت ملائکه است سفیدی موی من از هول منکر و نکیر است و در بعضی از کتب و احادیث و توار
یخ بنظر رسیده که حضرت جرجیس بعد از چند دفعه کشته شدن او بحکم پادشاه جبار
و زنده شدن او از امر ملک کردکار یکی از معتبران پادشاه که او را قطور غالب نام میخواندند
با جرجیس کفت که در این نواحی غاری است و در آن غار جمجمهای کهنه از سنک
و در هر یک از آنها ملکی از ملوک گذشته را نهاده‌اند اگر آنها را زنده نمائی اقرار بخدای تو
در آئیم جرجیس بدر غار آمده دو رکعت نماز گذارده دعا کرده تا رمیم و عظام
ملوک دنیا و اولاد ایشان را از جوفهای سنگ جدا جدا بیرون آورده بجای
گذاشتند و آنکه از پادشاه کارساز حضرت بجو که آن جماعت را زنده کرداند
دعا مستجاب کردید مردکان دیدند که نه مرد و پنج زن و ده کودک بودند زنده
کردانیده شدند جرجیس در آن جا پیری دید از وی پرسید که نام تو چیست کفت
توفیل کفت چند سال از عمر تو گذشته کفت چهار صد سال گذشته و هنوز تلخی
جان کندن از کام من و حلق من بیرون نرفته و مرا به نزد عدل حکیم بردند پس
بعد از کفر و شرک با آتش کرم بر اجساد خود دن برار داخ ما گذشته [illegible]

التماس کردیم دیگر ما را بدنیا برکردانند تا تلافی ایام گذشته را اقدام نمائیم بدرجه
قبول مقبول الشد و بدانکه اگرچه جماعت کفار و بیرون بعد کردار التماس بازگشتن بدنیا
ناپایدار از درگاه حضرت کردگار نمیشدند و این سوال که چه قبول نمی‌کردند چنانچه
خداوند عالمیان در آیه مبارکه قرآن فرموده کلا انها کلمة لیکن در حدیث وارد
شده که ملائکه مومنین را بعد از موت تکلیف رجوع بدنیا کنند و ایشان
از حرارت و زهر تلخی جان کندن راضی نشوند مگر شهدا که شدت حرارت
جان کندن را نفهمیده اند بلکه پیوسته تمنا کنند رجوع بدنیا از برای آنکه دوباره شهید شوند
و در راه خدا و از این جا معلوم شود که هر کس بغیر از شهدا باید لا محاله تلخی جان کندن را
بچشد چنانچه از برای تصدیق این مقال مثل خوب گفته اند که موت شبیه است
بدرختی که خار بسیار داشته باشد مثل درخت خار مغیلان بود و داخل شود در جوف
انسان و هر خاری از این درخت در هر رگی باشد و برگها از هر کجای ایشان
در آن وقت شخص شدید قوة آن درخت را بقوت تمام بکشد و معلوم است که تا الم
او به کجاست که چون متحمل شود بلکه کسی تواند کفت که سختی ترکشیدن موت است
چنانچه گفته اند کمتر المی که انسان در وقت جان کندن می‌بیند مثل پوست کندن
است که زنده زنده ○ ○ ○ توانا خداوند عالمیان بلکه هر ادیار رحمان ترا از پدر و مادران
بحق پیغمبر آخر الزمان و بحق پیشینیان خصوصا بحرمت پیغمبر آخر الزمان و امیر مومنان و سایر
حج خداوند عالمیان بر خلقان خصوصا بر کاتب عاصی پر گناه که تلخی جان کندن را
ما سهل و آسان گردان آمین آمین آمین یا رب العالمین ثم آمین بحق محمد

واله واحق الراحمین حضوریها بر حقیر رحم کن یا ارحم الراحمین ارشاد ایها الناس
هرگاه این احادیث غم اندوز در باب ناگواری سختی جان کندن شنیدید تا تاثیر نکند
وحدیث دیگر از پیغمبر و پیغمبرزادگان در این مقام که درد جان ستانیم که گویا تا بزرگان
نجی نمود که گوینده و شنونده چون تیر را بر بالای تو دیده چهره را گریبان بر بسته چرا
که اگر انصاف باشد تاب شنیدن نیست و نه طاقت گفتن در کتاب کافی
از صاحب اسرار و حقایق امام جعفر صادق مرویست که عیسی ابن مریم
یحیی ابن زکریا را رسیده و از حق تعالی مسئلت نموده که آن حضرت را زنده
نماید بجهت او انس گرد بجناب عیسی که خطاب کن به یحیی که بگو که بیرون بیا بحکم قادر
ذوالجلال بعد از بیرون آمدن از قبر گفت یا روح الله چه میخواهی از من گفت
میخواهم بجهت آخرت اندیشی دنیا انیس و مونس من باشی در جواب گفت که
ای عیسی هنوز تلخی جان کندن از من زایل نشده تو میخواهی مرا بدنیا باز گردانی
که دوباره این حرارت و شدت بر من وارد شود تو سببی که از زمان موت یحیی
تا زمان حضرت عیسی چند زمان گذشته اللهم سهل لنا سکرات الموت
وارحمنا فیها و حسن لنا العواقب بحق محمد و آله الطاهرین مرویست که چون حضرت
عیسی را از آن حضرت اموات مرده زنده کردن بود و بسیاری هم زنده نمود بعضی از کفار در
مقام طعن آن بزرگوار بر آمده گفتند که تو زنده میکنی امواتی را که تازه مرده اند
و شاید که این اشخاص نمرده باشند لیکن حیله ساخته باشی زنده کن از برای ما کسی را
که از زمان سابق فوت شده اند حضرت فرمود که شما اختیار کنید از اموات

سابقه هر که را که خواهید گفته شود زنده کن از برای ما سام ابن نوح را پس حضرت عیسی
رفته شد بر سر قبر سام و دو رکعت نماز بجای آورده دست دعا از درگاه حضرت
اله نموده چون آن سئوال بدرگاه پادشاه ذوالجلال مقرون با جابت گردید
دید مردی بیرون آمد موی سر و ریش او سفید از او پرسید که چند وقت است
از موت تو تا بحال گفت چهار هزار سال است و هنوز تلخی جان کندن و شدت حرارت
از کام من بیرون نرفته و از خواطرم محو نشده و در حدیث است که چون بشارت تولد
جناب پیغمبر را بحضرت آدم دادند در آن وقت تلخی جان کندن از کام او بیرون رفت
و حال آنکه هفت هزار و نهصد سال چهار ماه هفت روز از وفات آدم گذشته بود در
روایت دیگر نه هزار و نهصد چهار ماه هفت روز وارد شده بود و اخوان ناله
جان خروج الروح و مفارقه ایها الناس با وجود این احادیث ... که کتابت
تصور مضمون آنها باعث چه جای وقوع بجهت جان کندن نهاد و برارت آن در حدیث
وارد شده که ما بین ... دنیا و آخرت هزار عقبه است و از همه آنها آسان تر موت است
دریغ صد هزار دریغ که خواب غفلت دیده اهل بصیرت روزگار را چنان فرو گرفته است
که ملاحظه استماع این حدیث جان گداز در فکر آخرت و عاقبت کار خود نکرده و حسن ساخته
تجوزه دنیا کوته نظران اغیار زبان را الغد والله خو ساخته که بعد از ... بعض دیگر
شدن بموت عقبانمانند از تمتاری دان که ... جان ولذت عقل ... ل
جمع آوری آن باره دنیا که در فکر ملک و مال الگ ... و دانستی که قبر اول
منزل است از منازل مرده گان و دوم حجه است ... کندن جان و ...

خواهد آمد و عقبات دیگر بر سر بیچاره انسان آه از آن ساعت که بر خیزند از قبر مثل
مستان و در کار خود حیران چنانچه فرمودند خداوند عالمیان در قرآن یوم ترونها
تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن
عذاب الله شدید [illegible] قران و [illegible] مردمان [illegible] آتش احاطه کرده باشد ایشان و ملائکه
غلاظ و شداد [illegible] کنند [illegible] را و چه کیفیات باشد. وارد این شعر
[illegible] چشم دل [illegible] آتش است [illegible] بدل فکر کن که کار خراب است
[illegible] که از احوال عقبات دیگر و قیامت گفتگو نمود این مرحله که در دست
از دست خود آورده اند که چون مرده دفن شود و چون یک هفته از آن بگذرد روح وی سوار
خواهد [illegible] باید [illegible] که چون گوش را گشاده و تن عزیز [illegible] در خوناب درد
[illegible] غرق شده آه از نهاد بر آورده و با دل بریان و دیده گریان [illegible] دود لب از
یک هفته دیگر [illegible] اعضای او [illegible] که کرم بر او [illegible] دهن و زبان پر از [illegible]
[illegible] و زندگی [illegible] که کجاست [illegible] فرزندان [illegible]
فرزندان [illegible] دوستان [illegible] که عمر خود را بخاطر ایشان
صرف کردم و حلال و حرام را ملاحظه نکردم [illegible] ایشان [illegible] خود را بخاطر ایشان
در [illegible] نمی توانم دیدن [illegible] منتظر باش که [illegible]
[illegible] بیچاره [illegible] و [illegible] مضمون این احادیث [illegible]
[illegible] که تاثیر در دل ایشان کند و کو با مردمان آنها که این اخبار
[illegible] شنیده اند [illegible] از جمله غافلان و آنها که شنیده اند چه فکر دارند

بالاین

باین عقبات را سهل و آسان میدانند و یا آنکه اخبار را از قبیل فسانه و داستان
پندارند و یا آنکه مرگ را بخاطر ندارند و بخاطر راه نداده اند و مردن را نه بر اسب
دیگران [illegible] چنانچه آورده اند در تحقیقات و امیر المؤمنان منقولست که آن حضرت
با جنازه میرفت شنیدند که کسی از آن جماعت خندید فرمود که مرگ را گویا که این دنیا
بر غیر ما نوشته اند و گویا حق الهی بر غیر ما در دنیا واجب شده و گویا این مردمان که می بینی
چند روز بایدگشت [illegible] بسوی ما [illegible] خود ایشان را در قبر جا میدهیم و میراث ایشان
را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از آن خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظ و پند دهنده
که فرمود بدان [illegible] گرفتار شده ایم باید که در مقام خلاص آن بر آمده خود را حال گیرد
نفس خود را ذلیل شمارد و کسب حلال باشد و با طبع [illegible] و خلق [illegible] خیر گوید و زیادی
مالش را صرف [illegible] خیر نماید [illegible] نگاه دارد [illegible] مردمان [illegible] کرده اند [illegible]
خوش [illegible] نماید و چون [illegible] که دل [illegible] از [illegible]
انا التهاب شعله خوف [illegible] مضمون صدق مشحون [illegible] کل خطیئة [illegible]
که [illegible] بر [illegible] ایشان از عقوبات شدید مذکوره و فراموش کرده ان
از مهالک و عده معلومه استغفار [illegible] جمع آوری مال [illegible] دنیا [illegible]
چرا که شیوه دنیای غدار ما باید [illegible] این عجوزه [illegible] چون خواهان است [illegible] اگر
کسی را اندک [illegible] کرده [illegible] و از صحبت لذیذه که [illegible] فی الم است [illegible] لذت
بکام او چشانیده [illegible] در [illegible] و ز برو [illegible] جهان [illegible] خدا
بر [illegible] رشته [illegible] مضامین این احادیث [illegible] دم [illegible] ضعف و ناتوانی

بی‌خبر در فتنه خود و آرزو و خواهش کار و غافل از غضب خداوند کار عادل بسر کردند که عاقبت
محو تجسس و خانه‌ده آز را بجستجو تسکین کنند و اگر بر سبیل فرض در مجلس وعظ حاضر شوند فریاد و فغان
و شدت عذاب خداوند عالمیان را از زبان محبین و واعظین که بیان فرموده‌اند می‌شنوند و شنیده را نگاه
و آن بیچاره بیکباره التفات عسل خوردن مشغول گشته در زهر تلخ جان کندن و سایر عقبات را
ندیده و نشنیده انگاشته‌اند و چه شبیه است حال ایشان بشخص و عسل یافتن بمقدار تمثیلی که بلوهر حکیم
از برای یوذاسف نقل نموده و آن با این طریق بود که یوذاسف گفت ای حکیم مثالی از برای دنیا و فریب
خوردن اهل دنیا و غافل شدن از عقبات عقبی بیان نمای بلوهر گفت شنیدم که مردی را
فیلی مست در عقب افتاد و آن مرد می‌گریخت و فیل از پی آن می‌دوید تا آنکه نزدیک آن رسید
آن مرد مضطر شده خود را در چاهی در آویخت و دو شاخه گیاهی در کنار آن چاه روییده بود
و در آنجا چنگ زده و پای او بر سر مارها رسید و واقف شد که در میان آنجا سر برآورده بودند
چون نظر بآن دو شاخ کرد دید که دو موش بزرگ مشغول کندن ریشه‌های آن دو شاخ
اند یکی سفید و دیگری سیاه چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی سر از سوراخ بیرون کرده
چون به قعر چاه نظر کرد دید که اژدهایی دهان گشاده که چون او بچاه افتد او را فرو برد چون
سر بالا کرد دید که بر سر آن دو شاخ اندکی عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن
عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل کرد از اینکه از آن مارها که نمی‌داند که چه وقت
او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها غافل و نمی‌داند که حال او چون خواهد بود وقتی در کام او
افتد اما آن چاه پس این دنیاست که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ
عمر آدمی است و آن دو موش روز و شب است که بزودی عمر را فانی می‌کنند و اژدهای

گرسنه و آن چهار افعی اخلاط اربعه چهارگانه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند از صفرا
و سودا و بلغم و خون که آدمی نمی‌داند که در چه وقت بهیجان می‌آیند که صاحب خود را
هلاک کنند و آن اژدها مرگ آدمی است و آن عسل که فریفته او شده بود
و از همه چیز او را غافل کرده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست
از لذت خوردن و آشامیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن یوذاسف گفت
که این بسیار عجب است و بسی مطابق است با حوال دنیا ... چون ... از فضیلت ایام
البیض ماه مبارک رجب است که مذکور شد ذکر قلیلی از فضیلت ایام البیض با تقدیم شهور
بر دیگر ماهها که از اصول دین است کما ان شاء الله تعالی انهم بذکر خواهد شد دانسته شد
سابقا که خداوند و اهل العزة النعمة شب داده است باین است که به نهار و دیگر
بداده است شب سیزدهم و شب چهاردهم و شب پانزدهم از ماه رجب از حضرت رسول منقول
که هر که این سه روز را روزه بدارد بعدد گناه کبیره او آمرزیده شود و شبها مشغول بعبادت باشد
از دنیا نرود مگر آمرزیده با توبه نصوح و بروند که روزه داشته باشد بعدد گناه کبیره او آمرزیده
شود و بعدد حاجت او برآورده شود در وقتی که از قبر بیرون آید نزد صراط و میزان روی
چنان باشد بعدد بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد و شفاعت او را قبول
کنند در حق بعدد نفر از اهل بیت و خویشان او که مستحق جهنم شده باشند و حق تعالی
بنا کند از برای او در جنات فردوس بعدد هزار شهر و در هر شهری بعدد هزار
حوریه و بعدد هزار خادم داشته باشد و حضرت صادق منقول است که هر که ایام
البیض ماه رجب را روزه بدارد حق تعالی بهر روزی عبادت یک ساله برای او بنویسد

در رفتار او را بحل آمینان باز دارد که به هیچ قسمی خود در سر ندانسته باشد و در حدیث
دیگر از حضرت پیغمبر مرویست که هر کسی که روزه بگیرد یک روز از این روزها را محضاً لله و خالصاً
لوجه الله و عارض شود بر او تشنگی موکل گرداند برای خداوند عالمیان هزار ملک را که
دست بر سر و صورت او بمالند و بشارت بهشت عنبر سرشت را باو بدهند تا وقت
افطار پس در آن وقت خداوند احد میفرماید که ای بنده روزه دار چه خوش است بوی تو
و جلال تو نزد خالق کردگار ای ملائکه من گواه باشید که هر گناه او را آمرزیدم و از این حدیث
شریف و خبر لطیف مستفاد میشود که روزه داشتن در هوای گرم تابستان افضل و ثواب آن
زیاده تر و کامل تر خواهد بود چنانچه حدیث افضل الاعمال احمزها شاهد این مقال است و از این جمله که
غریق لجه عبادات و دریای نور و بنده که اطاعت یعنی سرور مومنان و آقای متقیان علیه السلام
جمیع بوده اند که احب من الدنیا ثلثا الضرب بالسیف والاکرام للضیف و الصوم فی الصیف و آن بزرگوار
در ایام گرم روزها روزه داشته و هر وقت از روزه که داخل خانه می شد میفرمودند که ای زهره
[illegible] دختر رسول خدا اگر طعامی داری حاضر کن والا روزه بگیرم و از اخبار ظاهر میشود که آن
[illegible] مشرب عبادات در روزه گرفتن و طاعت حضرت احدیت بیکجا بود که روزه
رجب و شعبان و رمضان با سایر ماههای دیگر تفاوت در نظر آن برادر خیر الانام نداشت
بلکه وارد شده که روزها روزه داشت و شبها هزار رکعت بلکه هزار تکبیر نماز میکرد [illegible] از آن
[illegible] حیران [illegible] که عقل از فعل آن حیران و وهم از خیال سرگردان است و [illegible] است
جمعی از اهل خاندان را به تکلیف که فوق تکلیف دیگران بود چنانچه مشهور است در شان نزول
سوره مبارکه هل اتی که شیعه و سنی زیاده از بیست نفر مفسرین نقل نموده اند که آن لا ابرار [illegible]

کلکس کان

و کلکس کان مزاجها کافورا نازل شده در شان علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه باین
طریق که حسنین علیهم السلام در حال طفولیت بیمار شدند و [illegible] مراض [illegible]
حضرت رسالت پناه بعیادت ایشان تشریف بردند و چون جمعی از صحابه کبار سابقه
دار در تحت ظل حمایت آن بزرگوار بودند از مقوله وجه و شفای آن دو بزرگوار [illegible]
گوشوار عرش خالق کردگار گفتگو نمودند آخر الامر کلام منتهی شد به نذر پس [illegible] مجلس [illegible]
دین پناه سید المرسلین و کفو سیده نساء العالمین و پدر سید شباب اهل الجنه
اجمعین اولا نذر کرد که خداوند هرگاه نور چشمان من از این مرض شفا و عافیت بخشد [illegible]
شکرانه این سه روز روزه بگیرم و جناب فاطمه نیز همین عبارت را فرمودند پس آن دو بزرگوار
بیمار [illegible] که حضرت پروردگار کردند همچنین خادمه فاطمه فضه [illegible]
[illegible] در روزه گرفتن معلوم شد که در خانه آل رسول چیزی از ماکول وجود ندارد پس حضرت
امیر المومنین تشریف بردند به نزد شمعون یهودی که همسایه آنجناب بود و فرمود که [illegible]
شمعون میشود که سه مقدار صاع جو [illegible] داده دختر رسول خدا آن را رشته باشد [illegible]
[illegible] کرده باشد شمعون این معنی را از زوج بتول [illegible] نمود آن [illegible] رسول [illegible] سه
صاع جو را بخانه آورده حضرت فاطمه ثلث آن را [illegible] یک صاع جو را [illegible]
آرد کرده خمیر کرده و پنج قرص نان [illegible] آورده بعد از [illegible] نماز کردن
مغرب در عقب جناب رسالت پناه بحجره حضرت فاطمه آمد دید که [illegible]
[illegible] جمع شده و پنج کرده نان حاضر کرده اند چون حضرت امیر المومنین از آن نان شکسته
که خواستند لقمه را بردهان گذارند [illegible] آواز دادند بدر خانه که السلام علیکم یا اهل بیت النبوه

بی مسکینم از جماعت مسلمانان مرا طعامی بخشید از آنکه مبتلا می‌باشید که خداوند عالم
شما را از خوان نعمت بهشت اطعام نماید پس بعد از شنیدن این سخن جناب علی ابن
ابی طالب بحضرت فاطمه فرمود که من قرص خود را از برای رضای خداوند ذوالمنن میدهم پس آن
فاطمه اطهر حسن و امام حسین نان خود را باو دادند و هر یک ازان بزرگوار
پنج آن بزرگواران پنج گرده نان قرصهای خود را از برای رضای خداوند عالمیان بآن مسکین دادند
باب افطار کردند گرسنه خوابیدند تا روز دیگر شد [illegible] مسکین نان از بهر خدا دادند خدا
وند جهان [illegible] و بار روز دیگر [illegible] شدند و حضرت فاطمه علیها السلام آن [illegible] را رشته
دیگر صاع جو را [illegible] آرد کرد و باز پنج قرص نان پختند بجهت هر یک چون [illegible]
شهر از وقت صلاة بعد از فراغ نماز جماعت مغرب در عقب پیغمبر خدا از نزول اجلال بخانه
فرمودند آن پنج تن بگرد یکدیگر نشسته و قرصهای نان را در نزد خود گذاشتند و باز حضرت
امیر یک لقمه ازان نان برداشتند که کسی بدر خانه آواز داد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة
من یتیم از یتیمان مسلمانان مرا اطعام کنید از طعام که میل میفرمایید تا خداوند شما را عوض
بدهد از نعمتهای جنان پس آن [illegible] پیغمبر آخر الزمان لقمه بر بالای آن نان گذاشتند بان طفل
دادند آنحضرت نیز نان را آورده بان طفل دادند و حصه نصیب خود را دادند گرسنه خوابیدند
و چون صبح شد روزه گرفتند و حال آنکه چیزی نخورده بودند و [illegible] همین طریق
با پنج قرص نان معمول شده بار حضرت امیر خواست که لقمه را بدهن گذارد که سائلی بر در
خانه آواز داد که السلام علیکم یا اهل بیت النبوة مرا از خانه خود محروم و نا امید
نمایید و مرا اطعام نمایید تا خدا شما را از خوان نعمت کرامت فرماید و من اسیرم

از اسیران مشرکین پس باز تمام اهل بیت تمام قرص نان را باو دادند و اگر چه شب قسمت
خود را اسیر داده با مسکین یتیم اسیر لاجرم آمد از نعیم عطا در خور او مانده هل اتی و آن شب را تا سحر
گرسنه خوابیدند و دیگر چیزی از ماکول در خانه [illegible] حضرت بتول [illegible] و چون
صبح شد علی و حسنین [illegible] بخدمت رسالت [illegible] و حال آنکه آن بزرگواران از گرسنگی [illegible]
و چون چشم پیغمبر بجمال آن سروران افتاد فرمود که یا علی چیزی مرا مسرور نکرد [illegible] از دیدن این
جوانان [illegible] پس ایشان را در بر گرفته بسوی خانه فاطمه روان گردید و دید
که فاطمه زهرا در محراب دعا بعبادت خدا مشغول است و حال آنکه از گرسنگی چشمهای
او گود شده و فرو رفته و شکم او به پشتش چسبیده چون حضرت پیغمبر او را باین طریق
دید فریاد برآورد و او را در بر گرفته و اغوثاه اهل بیت محمد مصطفی سه روز است که گرسنه اند
نزدیک است شده که از گرسنگی بمیرند [illegible] پس [illegible] را
تسلی داد که ناگاه جبرئیل نازل شد و کاسه از طلا که [illegible] از در و یاقوت و پر از
ترید و گوشت بهشت که بوی او بوی کافور بود پس نشستند و خوردند تا سیر شدند و چیزی
ازان کم نشد و حضرت امام حسین از حجره طاهره بیرون آمد و در دست او استخوان
گوشت داری ازان طعام بود زن یهودیه را نظر بان استخوان افتاد آواز داد که یا
حسین ازکجا آوردی این نعمت را آیا بمن میدهی پس امام حسین دست خود را
[illegible] او آورده و همینکه دست دراز کرد که بان عنایت نماید که جبرئیل نازل شد و آن را
از دست او گرفته و آن استخوان با کاسه بلند شد بسوی آسمان پس حضرت فرمودند
که حسن اگر اراده نمی کرد که آن گوشت را بآن زن یهودیه بدهد هر آینه الخ

آن کلاه که تاجهای زرنیات در خوانهٔ اهل بهشت که هر وقت محتاج شوند از آن
مجوهر و خیر است پس جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا تا آخر سوره انا عبد الله لا فتی انزل فیه هل اتی
الا فتی الفتی الا علی در حدیث وارد شده که پرسیدند از رسول خدا که چشمه که خدا
فرموده در این سوره که عینا یشرب بها عباد الله در کجاست فرمودند که آن چشمه در
بهشت منزل من است و دیگر باره از آن حضرت سوال کردند فرمود که آن چشمه در
خانهٔ علی است گفتند یا رسول الله آیا شما نفرموده اید که در خوانه منست در بهشت
اصحاب حیفها شده که در خوانهٔ علی است حضرت فرمودند است که خوانهٔ من و علی
در بهشت یکی است از ابن عباس روایت که اهل بهشت وقتی که نور را
می بینند که روشن تر از آفتاب است و تمام بهشت گویند خداوندا تو قلت
فی کتابک الحق در سوره هل اتی فرموده بودند لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا پس این
آفتاب نیست و لیکن علی و فاطمه خندیدند از چیزی این روشنی از نور خنده ایشان است
که روشن کرده جمیع بهشت را صلوات الله علیهما و علیهم اجمعین از انس ابن مالک
مرویست که رسول خدا فرمودند که چون علی و فاطمه در آیند در بهشت درخشنده
مانند آفتاب در دنیا مشهور در میان علما و شیعیان آنست که آقای ایشان
یعنی فخر زمین و زمان و مروج دین مبین پیغمبر آخر زمان و رحیم مهربان بطایفهٔ مومنان
و عذاب بطایفهٔ ظالمان و کافران علی عمران در روز جمعه سیزدهم این ماه در میان
خانهٔ کعبه متولد شد و در این خصوص اخبار چند وارد شده که یکی از آنها آنست که حضرت

علی

عباس ابن عبد المطلب با جمعی از بنی هاشم و بنی عبد العزی در برابر کعبه نشسته بودند که فاطمه
بنت اسد ابن عبد المناف رو بسوی کعبه نمود و حال آنکه نه ماه از حمل او گذشته بود که
در روز آمدن درد است و چون نزدیک بخانه رسید گفت خداوندا من ایمان بتو
آورده ام بانچه پیغمبران بسبب آن گفته اند و آنچه فرمودند جدم ابراهیم خلیل الرحمن که بنای این
خانه را گذاشته و بحق این مولودی که در شکم منست که ولادت مرا بر من آسان
گردان راوی گوید که ناگاه دیدیم که پشت خانه شکافته شد فاطمه داخل خانه شد بجلال
اول شد جمعی اراده کردند که از این سر آگاه کردند قفل در خانه را طلا و دند حاضر کردند جمعی
که خواستند که آن قفل را باز کنند ممکن نشد دانستند که این از جانب خداست روز
چهارم که برآمد جناب امیر مومنان بود طواف خانهٔ کعبه از آن شد و بر حجر
که آمد در وجود آنجا علی ابن ابیطالب و با آواز بلند گفت که خداوند عالمیان برگزید
که بر زنان گذشته کان بجهت آنکه آسیه اگرچه آنکه عبادت خدا را پنهان میکرد و لکن در جایی
که خدا آنجا را دوست نمیداشت از برای عبادت و مریم دختر عمران اگرچه درخت خشک از برای
او سبز شد و خرما بار آوردند و از آن خرما تجویز و من در خانهٔ کعبه داخل شدم که خانه
خدا بود و خوردم از میوه ها و نعمتهای بهشت و چون اراده کردم که بیرون بیایم آوازی آمد که فاطمه نام
علی کن که خداوند علی اعلی اسم او را از اسم اسرار الهی بشد و ادب است که بتهارا
از خانهٔ کعبه بشکند و بر پشت خانه اذان بگوید پس سایه در حق علی علیه السلام آنکه
که او را دوست میدارد و وای بر حال کسیکه او را دشمن دارد و گفت فاطمه که از بنده
علی در خانهٔ کعبه از عمر شریف رسول خدا سی سال گذشته بود در مرتبهٔ علی چون چنین

در خانه کعبه زاده یا فی بال عینه بیچ فرزندی که خانه زادی دارد نگرديست که بایدش بکار فرزند
که محبت رسول صلی الله باو زیاده از حد احصا بود دران وقت بمن امر فرمود که گاهواره او را
به نزدیک خوابگاه من بگذارد و اکثر امور او را آنجناب متوجه میشد از شستن و شیر در
حلق او کردن و گاهواره او را جنبانیدن و دایم او را بسینه خود چسبانیدن و میفرمودند که این
برادر من است در آخرت و یاور من در دنیا و خلیفه من در دین و دنیا و پناه من و داماد من و کفو دختر من
و امین من و روح من و جان من پس بسیار اوقات او را آنحضرت بر دوش مبارک خود
سوار کرده طواف خانه کعبه میکرد و به اطراف مکه او را تماشا میداد و حدیث دیگر از
[illegible] دیده خبر از آدم [illegible] که فرمود ای مردمان بدانید خداوند مرا و امیر مومنان را
علی را یکجا از یک نور و ما هر دو در این عالم در صلب آدم بودیم و تسبیح و تقدیس خدا
میکردیم و نقل کرده شدیم از اصلاب مردان پاک بسوی ارحام زنان زکیه و گر
میشنیدند آن مردان و آن زنان تسبیح ما را در هر عهدی و در هر عصری نور ما ظاهر بود
در [illegible] پدران و مادران تا آنکه در صلب عبدالمطلب و بعد از ان نصف شد
نصفی در صلب عبدالله و نصفی در صلب ابوطالب و نور ما هر ما بود تا وقت بیرون آمدن از
صلب پدر و رحم مادر و به تحقیق که نازل شد بر من جبرئیل در وقت ولادت علی
علیه السلام و گفت یا محمد خداوند علام نور اسلام میرساند میفرماید که الحال وقت آن شده
که ظاهر بود در رسالت و نبوت تو به سبب ظاهر شدن وصی و وزیر و خلیفه تو پس من گفتم الحمد لله
و [illegible] برخاستم و رفتم به نزدیک فاطمه بنت اسد و اطراف او را زنان نشسته بود دیدم پس
میان من و ایشان ابری حاصل شد و علی متولد شد و بطلع آوردم اطراف آنچه را که جبرئیل

بمن بشارت کرده بود پس جبرئیل گفت که دست خود را دراز کن بسوی علی و من دست را
بسوی او مایل نمودم او نیز دست خود را بسوی من مایل نمود بعد از ان دست راست بگوش راست
خود گذاشت و اذان و اقامه گفت و شهادت داد بوحدانیت خدا و برسالت من
و مرا تعظیم نمود و قسم بخدا که [illegible] که شروع کرد بتلاوت کردن کتابهای آسمانی
پس خواند صحف آدم را که خدا فرستاده بود و شیث پسر او [illegible] پس
خواند از اول قرآن تا آخر بنحوی که اگر شیث حاضر بود اقرار مینمود که او بهتر از او میخواند
و بعد از ان صحف نوح را خواند و بعد از ان صحف ابراهیم و بعد از ان تلاوت نمود
توراة موسی را و بعد خواند انجیل عیسی را بعد از ان خواند قرآن مرا از نزول از اول تا آخر پس
پس یافتم که حفظ او قرآن را مثل حفظ منست با وجود آنکه نشنیده بود از من [illegible]
آیه و بعد از ان قدری تکلم با من کرد مثل پیغمبران و اوصیا ایشان بعد از ان برگشت بسوی
طفولیت خود و در کتاب منتقل شیخ [illegible] دیدم که ولادت با سعادت نور دیده سید
کونین پرورده کنار رسول خدا حسین بن علی [illegible] روز سیزدهم ماه رجب واقع شد
و این قول اگرچه خلاف مشهور است لکن کیفیت آن در آنجا باین طریق مسطور است
که چون دوازده روز از ماه رجب گذشته شد فاطمه را درد زاییدن ظاهر شد وحی کرد خدای
تعالی لعیا را داد حوریه است از حوریان جنة الماوی و اهل جنان هر وقت میل دیدن
روی خوبان خواهش دارند بروی لعیا نگاه کنند و از ابن عباس منقولست که لعیا هفتاد
هزار کنیز و هفتاد هزار قصر دارد و هفتاد هزار مقصوره دارد و هفتاد هزار غرفه دارد که از
هر یک در که خواهد بهشت را نگاه کند مشرف بکل جنان است و چون لعیا نگاه

کند مشرف فلک چنان است و چون گاهی نگاه میکند تمامی بهشت از حسن او روشن
میشود پس وحی کرد خداوند تبارک و تعالی بسوی او که ای لعبا برو بسوی دار دنیا پس
بگذشت دختر حبیب من محمد مصطفی را ببوس و بوی او ببوس و وحی کرد خداوند
تعالی بسوی خازنان جنان که زینت کنند بهشت را بجهت تولد سید جوانان بهشت و
کرامت مولودی که متولد شده در دار دنیا امر کرد که صفحها بیارایید و مشغول استماع
و تسبیح الهی باشید و امر فرمود بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل که ای ملائکه مقربین بروید بسوی زمین
و تهنیت بر او ... قندیلها از ملائکه پرسیدند از ابن عباس که قندیلها چه قدر است گفت
هر قندیل از آن ... از آسمان تا آسمان ... تا وارد شوند باسمان چهارم و در آنجا
ملکی دیدند که نام او صلصائیل بود که هفتاد هزار سال ... که هر بال را که باز میکرد از مشرق
تا مغرب بود و بجوار اطراد خطور کرده بود که آیا خدا میداند چیزهایی را که در قعر دریاست
و شبها که حرکت میکند در تاریکی شبها خداوند عالم السر و الخفیات چون از ضمیر
او مطلع گردید بر او غضب کرد ... بود که ... و دیگر نه رکوع و نه سجود پس ملکی از
آسمان فرود آمد حضرت فاطمه را عرض کرد که مرحبا یا بنت محمد چون است
احوال شریف شما فاطمه جواب داد که الحمد لله حال من بخیر است ولیکن از خجالت سر بر
اندر خشه نمیدانستم که چه کنم زیرا که چیزی نداشت که بجهت ایشان فرش نمایم و آنحضرت در آن
فکر و حیرت بود گاهی غصه و گاهی بزمین نگاه میکرد که ناگاه حوریه داخل شد و با او بود
... در ... بهشت پس فرش کرد و او را نشسته بر بالای آن تا آنکه بزایید فاطمه
حسین را در وقت صبح و قابله شد لعبا آنحضرت را و ناف او را برید و ختنه کرد

وازپاره

و از پارچه بهشت و چشمهای او را بوسید و آب دهن خود را بدهان مبارک او کرد
و گفت ای شفیع عباد مادر تو را مبارک باد و پدر تو را مبارک باد تا آنکه جمیع
ملائکه جبرئیل را مبارک باد گفتند و جبرئیل حضرت رسول را مبارکباد گفتند چون روز هفتم
شد جبرئیل گفت یا رسول الله فرزند خود را حاضر کن تا او را ببینم و حضرت رسول نزد
فاطمه بتول آمد و حسین را گرفت و حال آنکه او را پارچه پشمینه زردی پیچیده بودند
آنجناب او را بدست جبرئیل داد جبرئیل چند دفعه او را گرفته و باز کرد و هر دو چشم او را
بوسید و آب دهن خود را در دهان او کرد و گفت خدا تو را و پدر تو و مادر تو مبارک
گرداند ای صریع کربلا یعنی ای بخاک و خون غلطیده دشت کربلا پس نگاه کرد بسوی
حسین و بگریه در آمد و از گریه او حضرت رسول بگریه در آمد و از گریه او هر جمع ملائکه بگریه
در آمدند پس جبرئیل گفت یا رسول الله فاطمه را سلام برسان و بگو که نام او را حسین بگذار
که خدا این نام را از نام خود بیرون آورده و او را باین اسم موسوم نموده حضرت رسول
صلی الله گفت یا جبرئیل تهنیت میگوئی و گریه میکنی گفت بلی یا رسول الله خدا اجر عظیم کرامت
کند در قتل حسین بدرستیکه او را جماعتی از امت تو در زمین کربلا با لب تشنه
و شکم گرسنه شهید کنند چنان شهید کنند که ... کسی نکند از روز
... سرداری و با ... ایشان بدترین امت تو اند و از تو امید شفاعت دارند خدا شفاعت
تو را نصیب ایشان نکرداند پس حضرت فرمود که مایوس است از رحمت خدا باشند آن
جماعت که اقدام بر قتل پسر دختر ... من نمایند و جبرئیل گفت ... حضرت
و طلب عذاب ایشان را از خداوند وهاب نمود پس حضرت و جبرئیل بجهت فاطمه ...

شدند و سلام کردند و فاطمه جواب سلام هر یک الاحده نمود پس داخل
شد پیغمبر بحجره طاهره فاطمه تبلیغ رسالت از جانب جناب احدیت نمود و فاطمه
جواب سلام و تهنیت خدا و جبرئیل را گفت و خوشوقت گردید و حسین را خواست
پس حضرت رسول سر بزیر انداخت و بعد از آن نظر بصورت حسین کرده
اشکها از دیده روان ساخت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار آن تهنیت و خوش گفتار
بلا اشک رخسار جاری چه معنی و مناسبت دارد حضرت فرمود ای فاطمه بدانکه حسین را
خواهند کشت و سر او را همچو گوسفند از بدن جدا خواهند کرد فاطمه فریاد و گریه
درآمد و به مصاحبت او اهل عبا و کنیزان او بگریه درآمدند و فاطمه سؤال از پیغمبر کرد که ای جان
پدر که میکشد فرزند مرا و نور چشم و پاره جگر مرا فرمود که بدترین امت این
که امید دارند شفاعت من که خدا الغضب ایشان بکند پس فاطمه نفرین کرد بر ایشان
و متابعت او نمود اهل عبا بعد از آن گفت ای پدر در کدام موضع کشته میشود آن نور دیده گفت
بداد او نرسد
در موضعی که او را کربلا نامند هر قدر که فریاد کند و از پس … کند احدی بداد او نرسد و گفت
ملائکه بر کسی باشد که تواند یاری او کند و مضایقه نماید ای فاطمه او کشته نخواهد شد
تا وقتیکه بیرون نیاید از صلب او نه امام عالیمقام و یکان یکان را نام برد تا
صاحب الزمان که او بیرون خواهد آمد و دوستان ایشان داخل بهشت و دشمنان
ایشان داخل جهنم خواهند شد پس عروج کردند جبرئیل و ملائکه و اهل عبا و مشغول
بودن آسمان و زمین و آب نزاع صلصائیل دید پرسید که آیا قیامت برپا شده
گشته نه ولیکن خالق آسمان و زمین ما را امر کرد بمبارکباد خاتم النبیین و فاطمه

وامیرالمؤمنین بجهت تولد مولودی که پدر نه ائمه طاهرین باشد و گفت با وجبرئیل که ای
صلصائیل برو بر زمین و عرض کن بخدمت اشرف اولین و آخرین و التماس
شفاعت کن از آن شفیع مذنبین پس او آمد بخدمت رحمة للعالمین و عرض
مطلب نمود آن سرور کونین طلبید حضرت امام حسین را و او را بر روی دو دست
گرفت و عرض کرد که خدایا بحق این مولود … که رحم نما و از این ملک بگذر پس ندا
از جانب عرش الهی آمد که ای محمد صلی الله … او را بخاطر تو و بواسطه حسین بخشیدیم و گفت
ابن عباس رضی الله عنه قسم بآن خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاد و برای او را بحق
مبعوث کرد دیده که صلصائیل فخر میکند بر حور العین که قائل حسینم از کتاب شیخ
نقل شده که روایت که شد از حبیب ابن ابی العون که حضرت آن روزی که حضرت
امام حسین متولد شد فرشته از فرشتگان در فردوس اعلی فرود آمد نزد و بدریای اخضر
بامنتهای فرو رفت پس باطراف آسمانها و زمینها ندا کرد که ای بندگان در پوشید
جامه‌های مصیبت و اخراج آثار اظهار بسازید اندوه و افغان را که متولد شد آن مولودی
که در صحرای کربلا باید کشته شود پس آمد فرشته بخدمت پیغمبر و گفت گردی از آن زمین حول
بمرتبت و پس حسین پسر دختر تو را به بدترین عذاب و احوال خواهند کشت و این تنگ
تربت را آورده ام و هر وقت که تربت مبدل بخون شد او شهید خواهد شد
قدری از آن تربت بردن بالهای خود مالید بر … و بآسمان بالا رفت چون ملائکه
مطلع شدند فوج فوج بزیارت آن تربت مقدسه فایض گردیدند و آن را بوسیدند
و بوئیدند الحال از آن تربت که پیغمبر گرفته بود او نیز بوسید و بوئید و فرمود قتل الله

فاتلک با حسین خنک شده تو را بکشد و او را با تو تسلیم داد و گفت هر که او تشنه خون
تازه شد بدان که حسین فرزندم کشته شد ارشد که به سبب ریا فرو رفتن بکشته
بجهت اعلام کردن مخلوقین در باب مثل آسمانها و زمینها و یا آنکه از تشنه پنهانی حسین
خود را بدان سیاه در بیابانها انداخت چنانچه شاهد این معنی مقدمه خواب دیدن حضرت امیر
المومنین امام حسین در وقتی که از جنگ صفین برگشته بودند بزمین کربلا رسیده بودند
در خواب دید که جوانی بدریای خون غوطه ور شده بود می گفت که بگیرید دست مرا
بگیرید مرا از این دریای خون بیرون جامه او را هاتفی آواز داد و چون حضرت شناخت که
آن حسین است اراده کرد که او را بیرون آورد هاتف آواز داد که اگر او را از دریای خون بیرون

در نماز است

چادر نیست گناه کاران و گریه کنندگان را که اند دریای گناه بیرون می آورد
بر طالبان تعظیم تمام وجه و نتیجه از آیات قران از مرد عاقل ما طلب عبادات نموده چنانچه
فرمود که یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون بلکه ظاهر بعض
آیات است که باعث ایجاد انسان و خلقت از جناب احدیت نیست مگر بجهة معرفت
و از تکالیف طاعت و معلوم است که مطلوب عمل محکوم بصحت است نه عملی که
بهر نحو و بهر قسم بعمل آید بلکه از بعض احادیث مستفاد میشود که عمل فاسد موجب کفر این فاسد
می شود چنانچه مرویست که روزی رسول خدا در مسجد تشریف داشتند که کسی داخل شد و بنماز ایستاد پس
رکوع و سجود را درست نکرده و درست بعمل نیاورده داخل فعل دیگر شد تا آنکه نماز را با عنفاد خود
بعمل آورده فارغ شد حضرت فرمود که این شخص نماز را مثل چینه برچیدن کلاغ کرد هرگاه
این مرد بمیرد و نماز او همین طریق باشد هر آینه این مرد بر دین من نخواهد مرد از بعض

مشایخ کبار که در تتبع احادیث و اخبار در این اعصار بی مثل بود در نهایت اشتهار کا
لشمس فی رابعة النهار بود و بعد از ذکر حدیث مذکور فرمود که مثل این مقدمه در خدمت حضرت
امیر المومنین بمنزله نمود لکن آن بزرگوار بعد از ملاحظه بسیار با آن کس فرمود که ای مصلی
چال پس فرمود به قنبر که آیا آن السوط یعنی برو تازیانه مرا بیاور و بعد از آوردن تازیانه با آن
مصلی فرمود که برخیز و نماز درستی بعمل بیاور در الاخر دون تازیانه تا ب بیاورد آن مرد
از ترس نفس و نماز بجا آورد پس آنحضرت او را موعظه و نصیحت فرمودند که تو بانصاف
بده نماز اول بهتر بود یا نماز ثانی عرض کرد که اگر تازیانه نزنی عرض دارم فرمود بگو عرض کرد
که انصاف اینست که نماز اول به از این نماز بود فرمودند بچه سبب عرض کرد که نماز اول
هرچه بود از ترس خدا بود و این نماز ثانی از ترس تازیانه شماست آن حضرت از مجلس
شدید چون این سخن را شنید تبسم کرد خندید فرمود که دلم میخواهد که نماز را مثل نماز
دوم بجا آوری لکن از ترس خدا باشد عرض کرد ای برادر حضرت رسول بجان این معنی را
قبول کردم خلاصه نمازی که خداوند عالمیان در میان قران زیاده از شصت موضع
او را ذکر کرده و از پیغمبر مختار و اهلبیت اطهار اهتمام تمام و مبالغه تام در خصوص او وارد
شده باشد به نحوی که او را استوان دین قرار داده باشد و التفات خالق اکبر در
جمیع اعمال بشر بخصوص او فرموده باشد که اگر او صحیح است نگاه با عمال دیگر میکنند و اگر صحیح
نیست باعمال دیگر نمیکنند چه صحیح باشد و چه نباشد و نماز را صحیح نکننده گناه است و ترک
او موجب کفر است چنانچه قلیلی از این احادیث خواهد آمد انشاء الله تعالی متعلق فرموده
صحت این چنین نماز را بامور چندی که اگر بعمل نیاید صحیح نخواهد بود مثل ازاله نجاست از بدن

و تلبیس و نتایج آن و احکام و خواص امثال آن را در احکام اجزاء و شرایط
آن پس بر همه مکلفین واجب است علم و معرفت بآنها که فعلاً و ترکاً معمول شود
تا امتثال بعمل آید و الا نماز باطل است و در قوة تارک الصلوة خواهد بود و در حدیث
معتبر از حضرت پیغمبر منقول است که هرگاه بنده مؤمن بنماز بایستد نظر رحمت می کند
جناب احدیت بسوی او تا وقتی که از نماز فارغ شود و رحمت او از فرق سر او تا
بعنان آسمان میرسد و ملائکه بدور او احاطه می کنند از مکان او تا باسمان
می رسند پس میفرماید خداوند مهربان ملکی که موکل در این شود که بایستد بر بالای سر او
و بگوید که ای نماز گذار اگر بدانی که نظر رحمت بتو می کنند و با که مناجات میکنی هر آینه
هر آینه هرگز از روی این عمر کز که دست از نماز برداری و این مرتبه بلند خود را
بمرتبه پست نداری و در حدیث مشهور معتبره دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که
یک نماز واجب بهتر است از خانه که پر باشد از طلا که در راه خدا تصدق شود و تا
تمام شود و در حدیث دیگر وارد شده که روزی رسول خدا فرمودند ایها الناس
هرگاه خانه کسی نهر آبی باشد یا حمامی و صاحب آن خانه هر شبانه روز پنج بار از آن
آب غسل نموده شوی دهد بدن خود را دیگر در بدن او چرک باقی میماند صحابه گفتند نه یا
رسول الله پس فرمودند که نماز مثل آن است هرگاه کسی نماز پنجگانه خود را درست
بعمل آورد کفاره گناهان او خواهد بود و گناهی از برای او باقی نخواهد ماند و از اخبار
متکاثره و آثار متواتره معلوم میشود که نماز در نزد خدای بی نیاز از جمیع عبادات
افضل است چنانچه بعضی فضلاء در شرح مفاتیح در رساله فارسیه مذکور نموده سؤال

معاذ الله بابن وهب از حضرت صادق از افضل چیزی که بندگان تقرب جویند
بسوی خداوند مهربان فرمودند نمیدانم چیزی را بعد از معرفت افضل از نماز که
صحیح جمله اخبار چنانچه اشاره شده است که نماز را مدخلیت در قبول سایر اعمال
است بنحوی که اگر او در نزد خالق عباد قبول شد باقی اعمال قبولست و الا هیچ عمل قبول
نمی شود و اگرچه صحیح باشند و یکی از آن اخبار آنست که خاتم انبیا محمد مصطفی فرمودند که نماز
ستون دین است و نماز اول عبادات است که خداوند کریم در میان اعمال
التفات و نظر میکند پس اگر بطریق شرعی موافق صحیح بعمل آمده دیگر باعمال دیگر میکند
و اگر صحیح نباشد نظر باعمال دیگر نمی کند چه صحیح باشد و چه نباشد و در کتاب بنظر رسیده
که نماز سر همه طاعات نماز است و در عبادات است و نماز رکن ایمان است و نماز
ستون دین مؤمنان است و نماز جمال است و نماز دلیل ایمان است و نماز
فارغ میان کفر و ایمان است و نماز نور بر مؤمنان است و نماز قربت و قربان حق است
و نماز کفاره گناهان است و نماز شفای بیماران است و نماز رفع درجات بندگان الله
کان است و نماز نجات درمانده گان است و نماز مناجات خداوند رحمن است
و نماز عبادات بندگان است و نماز میراث پیغمبران است و نماز نور چشم پیغمبر
آخر الزمان است و نماز شغل و عمل سرور متقیان است و نماز معرفت الله است
و نماز قربت بدرگاه خدا است و نماز برکت رزق است و نماز مکروه شیطان است
و نماز شفیع گناهان است و نماز تاج مؤمنان است و نماز معراج ایشان است و نماز
خراج کوران است و نماز تاریک قبر را نور است و نماز سایه آفتاب در قیامت

و نماز لکن مغضوب است و نماز صاحب جهنم و شبران است و نماز کراهه نیزان است
و نماز جواز از صراط است و مسکینان است و نماز تمجید خداوند عالمیان است
در روایتی وارد شده که عبیده سؤال کرد از حضرت صادق از گناهان کبیره فرمودند
که گناه کبیره در کتاب علی ابن ابی طالب هفت است کفر بخدا و قتل نفس بناحق
و عقوق والدین و خوردن ربا بعد از بینه و خوردن مال یتیم بظلم تا آنکه عرض کرد
کسی که خوردن مال یتیم بظلم بدتر است یا تارک نماز فرمودند تارک نماز گفتم
چرا انسلم در ترک نماز از جمله گناهان کبیره فرمودند که چرا در اول کفر بخدا پس
عرض کردم که کفر بخدا است فرمودند که تارک الصلوة کافر است و از سعدان
عمده تر دلیست که عرض کنم که بخدمت حضرت صادق که چرا زناکار را کافر نمیدانند
و تارک الصلوة را کافر میدانند فرمودند بجهت آنکه زناکار را شهوت غالب میشود
و لذت شهوت باعث است او را بر این فعل قبیح میدارد و تارک الصلوة قصد لذت
ندارد چو ترک لذت نیست پس معلوم میشود که ترک نماز بجهة استخفاف شده پس
کافر خواهد بود و فرمود رسول خدا که نیست میانه کفر و اسلام چیزی مگر ترک کردن نماز
و از بعضی روایات آنکه استخفاف نماز کردن که وقت بگذرد و بعمل نیاورد فرمود که ضایع
میکند نماز را هر بدرستیکه کسیکه ضایع کند نماز را محشور خواهد شد در آن روز با
فرعون و هامان و واجب است بر خدا که او را داخل جهنم کند با منافقین پس
دلیل اینها آنکسی است که محافظت نکند نماز خود را تاخیر کند تا آخر وقت بدون
عذر و دیگر جائی است در دوزخ در دو ماریست که نقاش هر روز چند بار میگیرند

و دان

و دان از حق تعالی گوید که جاری این کسان در میان و مان آن نماز است خلاصه
آنکه در اخبار و آیات و اله بر اهتمام نماز از خدا اخبار شده و ذکر آنها در کتاب [illegible]
در اینجا محل اختصار است همین که دانستیکه چیزی بحدی رسیده که ستون دین شده
و سرایت در جمیع افعال مکلفان کرده اگر مختل است همه مختل [illegible]
نماید بلکه بمجرد اختلال یک جزو از اجزاء او باشد دیگر در وقت اختصار بعنوان [illegible]
چه در کار آمیخته باید که نور چشم من در میان نماز است که مقصود مرتبه دارد و چه مقدار [illegible]
تصحیح آن باید نمود و احتراز از چیزی که موجب فساد او شود باید همه را تعلیم گرفته عمل نموده و معلوم
شد که اکثر عبادت از اهل سواد و قرا و بلاد و چه چیز را پیش نهاد کرده اند که از تعلیم معالم دین
تحصیل معارف اجل و کبریا در از تجسس و تألم معارف الهی خود را کناره و از علم و عمل [illegible]
رسالت بنائی بکناره عاری و نادان شده اند حتی آنکه از مسائل و چه متعلقه بنماز که از [illegible]
و جبات در گشش معاقبات است چنانچه قلیلا از آن کذا [illegible]
هر گاه سؤال شود چون حیوان فرمانده در گل لیکن در امور دنیا معرفت و کدران و
یک فاجر و فاضل مثلا با بقال و بیاع بزاز و در ارتکاب بوطی [illegible] عقل
عالمیان و عارفان سرداران بکلام ابلیس [illegible] از این حیل و عمل حیوان و سر
گردان [illegible] و کودک و عاجز [illegible] مقتضای
نفس [illegible] چنانچه حکایت کرده اند که [illegible]
مشتعل دار غضب خداوند عادل غافل گردیده در مقام مجامعت [illegible]
حیوان بعد از اطلاع بان اراده از چوب و ریسمان [illegible]

آخر چون شهوت بهیمه آن حضرت را خبر زده را آورد شد که ظاهرش ظهور کرد که با چوبهای چند
پایهای آن شتر را از عقب شکل نردبان درست نموده بر بالای آن ایستاده مشغول آن عمل شنیع
شده چه در اثنای آن وجود نایره شهوت از این عمل نادم و پشیمان شده بلعن و طعن شیطان
شروع نمود که این از وسوسه و تعلیم او شد ناگاه شیطان بچه بصورت انسان شده
گفت که لعنت خدا بر شهوت باد زیرا که من شیطانم از حیله و مکر تو بخوی متحیرم و سرگردانم
که هرگز نرسید که باید بپای شتر نردبان درست کرد و باو مغازلت نمود خلاصه
از این حکایت ظاهر میشود که حیوان انسان در معصیت بپایه از جمله شیطان است مگر کسیکه
خداوند احدیت بندگان خود را از شر نفس اماره محافظت نموده براه حق هدایت
نماید باری چون مقتضای عقل و شرع و شیوه مومنان است طریقه مستحبه عابدان است
بر این قرار گرفته که هر وقت اراده نماز کنند اولا بر سر خلا رفته حجر را بسبک ترتیب باید
پس هرگاه قدری از این حکایت و از این احکام مذکور شود با که نیت واجب است
ستر عورت و کشف آن از نامحرم پس واضح است و پوشیدن از زوجه و کنیزک
محرمه و معتده داشته باشد واجب است و همچنین طفل و دیوانه غیر ممیز و کشف آن بجهة
منقطع شدن بلکه بس است و عورت عبارت از ذکر و خصیتین و حلقه دبر است در
مردان علی الاقوی و بعضی از فقها از ناف تا زانو را عورت دانسته اند و بعضی نصف
ساق را این دو قول اگرچه ضعیف اند لیکن موافق احتیاط است و آداب از جمله حرام است
که مکلف در وقت نماز دارد و شستن مخرج بول است به آب یکبار علی الاظهر و قول
بدو بار مامور موافقت احتیاطات خصوصا اگر آب در ... و ... از ذکر کردن آمده

مخرج بول را بغیر از آب چیزی دیگر پاک نمیکند بلکه مخرج غایط هم همچنان است هرگاه بیرون
باشد و اندکی از حواشی و بر تجاوز کرده باشد بلکه هرگاه روان هم گشته این قدری تجاوز کرده باشد از بلادت
باید شست و جوبا یا هرگاه معتاد باشد و تعدی مذکور نکرده باشد مکلف در این صورت مختار است
که مخرج را به آب بشوید یا به سنگ و کلوخ و چوب و خرقه و امثال اینها با الشرط که پاک خشک
و ازاله کننده نجاست باشند و اشیاء محترمه مثل نان و اشباه آن نباشد و سه بار مالیدن
معتبر است پس هرگاه به یکبار پاک شود واجب است دو دیگر و سه را بمالد علی الاقوی و هرگاه بسه بار
پاک نشود باید آنقدر بمالد که پاک شود و سه طرف یک سنگ کافی است بلکه
باید بشوید و سنت است که برای قضای حاجت بجائی رود که هیچ عضو او را کسی نه بیند مثل
بیت الخلاهای سقف دار یا دیوار بلند و خوشت چنانچه از جابر روایت است که من در یک سفر با آن حضرت
بعیر رفتیم پس رسیدیم بجائی که در آنجا دو درخت بود که فاصله میان آن دو درخت چهار
ذرع بود پس آنحضرت فرمود که ای جابر برو در پیش اینها بگو که رسول خدا میفرماید که بروید نزد یکدیگر
تا من بعقب شما قضای حاجت کنم و چون جابر انصاری پیغام آن برگزیده حضرت باری را
بآن درختان رسانید درختان بفرمان خداوند عالمیان از جای خود حرکت کردند و به یک
دیگر متصل گردیدند آنحضرت بعد از قضای حاجت امر فرمود و درختان بمکان خود
رفتند و اگر در صحرا باشد که پنهان کننده نباشد سنت است که آنقدر دور رود که اگر کسی ببیند
کسی او را نه بیند چنانچه عادت آنحضرت در غزوات این طریق مستمر بود بجهت همین کار ...
جماعت کفار بقصد قتل آن بزرگوار هجوم آوردند و در هر مرتبه معجزه از آن سرور ...
اکثر ایشان را از شر ... خیر البشر ... کرده از آن جمله در یک ... مبتلا شدند

بعد ازین الیم و از جانب شده بشغل سافلین درک جحیم سنت است از برای بول کردن بمکانی
[illegible] احتیاط بسیار شود که بول با عضای لباس مترشح نکند و حضرت پیغمبر فرمودند که من فقه الرجل ان
یرتاد لبوله و آن بادی مردمان از همه خلقان بیشتر احتراز از ترشح بول میفرمودند که
[illegible] ترشش فرار از ترشح بول است و سنت است دعا خواندن در وقت فارغ شدن
[illegible] وقت نظر کردن نجاست و در وقت استنجا کردن و در وقت فارغ شدن و در
وقت بیرون آمدن چنانچه در کتب ادعیه مشهور است و منقولست که حضرت مولا چون
[illegible] خلا بیرون تشریف بردی [illegible] بودند که [illegible] المکان [illegible] الذی
[illegible] لا تحدث [illegible] اخراج [illegible] در [illegible] که در وقت کشف
عورت از [illegible] شرم [illegible] نیست [illegible] تا وقت کم
بیرون [illegible] در وقت قضای حاجت [illegible] کردن [illegible]
[illegible] که [illegible] چون [illegible] پاکیزه را خورد [illegible] نجس از تو خارج
شد که [illegible] پس نظر کن ای پسر آدم که از کجا تحصیل کردی و بکجا
[illegible] پس دعا [illegible] خواند [illegible] در وقت شستن ابتدا به [illegible] که هرچه در مجرای
بول مانده باشد بیرون بیاید و از آن جهت است استبرا که عبارت از منع کردن است در
بیرون آمدن بول و [illegible] بعشار دادن مجرای او مستحب است و طریقه آن است که
یک [illegible] از بیخ [illegible] برآمده تا ذکر شود [illegible] روان از بیخ [illegible] ذکر [illegible] بار
[illegible] دیگر [illegible] که هر رطوبت که در میان آن باشد بیرون آید و از این سبب است که
اگر رطوبت [illegible] بول بعد از بول بیرون آید پاک است و وضو را باطل [illegible]

آن قبل

آن قبل از استبرا که آن رطوبت در این صورت نجس است و باطل [illegible] نجس میکند
و وضو را باطل میکند و حق آنست که از برای [illegible] استبرا بهتر است که خود را بآب بشوید اگرچه
بمقتضای عادت بیرون رفته باشد بجوانب و [illegible] باشد چنانچه طریقه [illegible]
بهمین عادت کرده اند و از آن بهتر جمع نمودن هر دو است باین معنی که اول بسنگ [illegible]
و غایط را ازاله نماید و بعد از آن بشوید که این طریق هم بهتر پاک میشود [illegible]
و از این ترک استحباب است و بعضی اوقات در کنار [illegible] [illegible]
افعال برانکه یکی از اصحاب پیغمبر است که فعل او مستوجب [illegible] [illegible]
شستن بآب است موضع غایط مطلقا و قضیه آن است که چون در صدر اسلام
[illegible] از قبیل [illegible] اشیا [illegible] [illegible] و [illegible] نمودند و از
این جهت پس در [illegible] بود و غایط ایشان مثل غایط شتر بیرون می آید
احتیاج [illegible] نبود و حضرت [illegible] استحباب [illegible] آن را [illegible] نموده بودند چنانچه مصداق
این مقال حدیث عامه است که آنحضرت بعد از [illegible] اسلام [illegible] فرمودند
بصحابه [illegible] معرا [illegible] اليوم [illegible] فانتم [illegible] الاحجار [illegible]
اسلام مثل [illegible] شتر بیرون میرفت [illegible] غایط شما روان [illegible] پس [illegible] بآب بعد از [illegible]
مالیدن برانکه مذکور [illegible] کار [illegible] خورده بودند بعد از ملاحظه آن حسب [illegible] خاطر
[illegible] تطهیر نمود بآب بعد از فراغ از آن فعل نادم و پشیمان که بدون اذن پیغمبر [illegible]
این کار [illegible] حرکت واقع [illegible] گردید در [illegible] گذرانید که اگر جبرئیل [illegible]
آیه آورده [illegible] که [illegible] برانکه رسول خدا او را [illegible] و جبرئیل در حق او آیه آورده بعد از

استماع این کلام بالشور تمام بخدمت سید امام رسید عرض کرد آنحضرت ایشان
را منع فرمود که آری برای آنکه چه عمل کردی و چه فعل شنیعی بجا آوردی که خدا را خوشنود کردی در این
خصوص آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین نازل شده و خدای تعالی این فعل را
برای جمیع عباد سنت قرار داده تا روز قیامت پس آنکه از این معنی خوش نبود
شده منکر آن را بجا آورده و حرام است استعمال کردن اشیاء محرمه و حرام است در
حالت قضای حاجت رو بقبله نشستن چه در بنا و چه در صحرا از حضرت امام رضا روایت کرده
هرگاه کسی فراموش کند رو بقبله نشست و بخاطرش آید پس منحرف شده از قبله جهت تعظیم
قبله مگر خبر دار از جای خود مگر آنکه خداوند امرزیده گناهان او را امرزد و مکروه است نشستن در زیر
درختی که میوه داشته باشد و اگر میوه نداشته باشد مکروه نیست علی الاقوی چه هنوز میوه دار
نشده باشد و مکروه است نشستن بجایی که رو بجانب قرص آفتاب یا ماه و اگر حایل شود درخت
یا ابر و دیوار یا دیواری باشد کراهت رفع می شود و مکروه است بول کردن در سوراخهای حیوانات
حشرات و دلیل از طرق ائمه در این خصوص بنظر نرسید مگر علامت را در کتب
بعضی از طرق عامه روایت نقل کرده که حضرت پیغمبر منع فرمود که بول مکنید در سوراخهای حشرات
اگرچه این سنت که از آن حیوانات بیرون آید او را بگزد چنانچه از برای سعد ابن عباده
اتفاق افتاده در حال لاکه حکایت سعد ابن عباده چو دیگر است چنانچه جمع کثیری از خاصه
و عامه نقل کرده اند که ثقیفه بنی ساعده راضی نشد که خلافت ابوبکر و بیعت بکرد تا زمان
خلافت عمر تا یک روز در میان بازار اتفاق افتاد عمر با او گفت که ای سعد چرا داخل بیعت
نشوی و چون پیش سعد عمر او ظلم بود توانست که با او سخن گوید بکر الشدر که داخل بیعت

[illegible]

و پشت بقبله

شو یا از این شهر بیرون رو در جواب گفت که من هم حرام میدانم بودن در
شهری که تو امیر آنجا باشی پس بیرون رفته از مدینه بسوی شام و عمر مغیره ابن
شعبه با مرد دیگر که خالد ابن ولید و محمد ابن مسلم انصاری باشد فرستاد که او را
از عقب ایشان تیز روند و کشتند و او دعا کردند که ما شنیدیم که اجنها که در مدینه
بر او نوحه میکردند و می گفتند انا قتلنا سید الخزرج سعد ابن عباده و رمیناه بسهمین
فلم نخط فؤاده چه سخن گفته اند مومن طاق علیه الرحمه در جواب کسی که از او پرسید که علی
ابن ابیطالب چرا بیعت کرد با ابوبکر اگر حق با او بود گفت آنجناب ترسید که مبادا
او را اجنه تیر بزنند این اباشعبه و چون مقدمات و سائل را فی الجمله دانستی باید وفا
نمود بمقتضای وعده سابقه که عبارت از ذکر کردن قلیلی از علامات و معجزات پیغمبر
محمد که ابن عبد الله است و حق خلیفه او بلا فصل او علی ابن ابیطالب است و بعد او امام حسن
و امام حسین و نه فرزند او که اسامی ایشان اظهر من الشمس و ابین من الامس است زیرا
که خصوصیه ایشان ملحوظه در اقرار نبوت و امامت ایشان مسئول است الحمد لله الذی اخرج
الاجماعة الانسان من بطون امهاتهم و لا یعلمون شیئا فجعلهم علماء و سمیعا و بصیرا
و قدر لهم الرزق فیها و فی الحیاة و قرره فی الارض و السماء فانه کان علی کل شیء
قدیرا و الصلواة و السلام علی نبی النبوه بالعلامات الباهره و کان علی اعدائه
لیغزا ثم ارسله علی الناس کافة و ارسلهم الی طریق الهدایه و نجاهم عن الضلالة
و الغوایة و کان بشیرا و نذیرا و علی آله و اصحابه الذین یحبهم بحبل العروة الوثقی حجته
یوم القیمة حسابا یسیرا فقد قال الله تعالی فی کتاب الکریم اعوذ بالله من الشیطان

والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزّل علی محمد وهو الحق من ربهم کفّر عنهم
سیئاتهم واصلح بالهم وقال عزّ وجلّ ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم
النبیین وقال جلّ جلاله وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وقال سبحانه وتعالی وما که
محمد الا رسول وقال تبارک وتعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا
وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا بدانید که خداوند عالمیان در چندین آیه از آیات
قرآن اشاره وبیان به نبوت پیغمبر آخر الزمان وبودن خاتم پیغمبران وحجت او بر
جمیع خلقان فرموده همین قدر از برای اثبات نبوت آن حضرت ایجاد زمین و آسمان
کافیست چرا که معجزه بودن قرآن بدیهی که احتیاج به بینه وبرهان ندارد ودراین چند جا
به همین قدر از کلام در اظهار این مطلب و مرام شده ام با آنکه علامات نبوت
جاجیه و معجزات متوالیه فعالیه آنجناب بیرون از حد احصاست مثل خشک کردن دریای ساوه
و شکاف بریدن ایوان و مکوکجون شده به پا برزبان آمدن و سرنگون آسمان
و شهادت به وحدانیت الهی و برسالت دادن و شهب و حدامامهای آسمان و زمین
تهم رسیدن که گویا قیامت شده کنگره طاق کسری انکسار و ریختن در دیباچه بساله
که هژده یک کاشانه است خشک شدن و آتشکده فارس که هزار سال پرستیدن
خاموش شدن و از تخت پادشاه عالم سرنگون شدن و تا شب لال بودن و تمام
بتها برو افتادن و نور حسنش در تلالؤ بودن در گذرگاه او تا ده روز معطر بودن و انگشت
مثل شمع بودن چنانچه روایت کرده اند که هرگاه که در شب تار راهی میرفت دست مبارک را
بلند کرده انگشتان چون شمع میدرخشید و نور از انها می خواهید دید و برداشتن و ابر

ام ادبیه

بر سر او سایه کردن و جمعیت یک سر کردن بلند تر بودن و خضوع دلها را و اقمشیلها داشتن
و محتلم نشدن و زمین فضول را فرو بردن و پای چهار کش نقش بر سنگ نشدن و نا
هموار راه او در دل مردم فتادن و بوی بد نشنیدن چنانچه هزار دستان خوش الحان
فصحا و بلغا جناب میرزا رفیع صاحب کتاب ابواب الجنان در این خصوص عبارت
بسیار خوش اشاره و بیان فرموده که اشعه در زمین سایه نبودن لیکن از هر طرف از وهم
میبود و نمیکرد که سایه بیچاره را شرف پابوس میسر نگردد و مذکور گردید سابقا که ماهی که جسم او
طول ساحت هفتصد هزار دم دارد و در آن شبانه هفتصد هزار گاو راه میرود و هر یکیست
دیگر هر گاو بزرگ تر از دنیاست و آن ماهی خبر ندارد و دبرای شادی ولادت آنحضرت بحرکت
آمد باری اگر نه ذات لکن مهر نبوت در میان دو کتف مبارک داشت چنانچه شنیده
و مسبوق عامه مسلمانان و کافران بر این قائلند و پیغمبران سلف با این عبارت علامت او را
خبر داده بودند نظیر این کتف مبارک است بین کتفین دیگر نوشته در پشت
فرشته مقرب بود در خصوص تزویج میر عرب و عجم علی ابن ابیطالب بدر دریاه وعزه
غراه فاطمه زهرا علیها نازل شده بود چنانچه در کتاب کاشانه ذخیره مرقوم است که
روزی رسول خدا در جای نشسته بودند که داخل شد برادر فرشته گفت یا رسول الله من خبر بر
نیستم من ملکم که خدا مرا فرستاده که تزویج نور را بنور کنم حضرت فرمود که آن نور با کیست
گفت فاطمه تزویج شود با علی پس چون ملک برگشت گرد دید که در میان دو کتف او نوشته
اند که محمد رسول الله علی وصیه حضرت فرمود که چند وقت است که این را نوشته اند جبرئیل
گفت هزار سال قبل از خلقت آدم و معجزات آنسرور کائنات از حد و حصر

تجاوز رفته است چنانچه بارها گفته شد بلکه آنچه معجزه از امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین صادر شده باشد
فی التحقیق منسوب است بآن بزرگوار چرا که آن مخزن علوم و اسرار مصدر و منشأ آن آثار
بوده‌اند و تمامی آثار از درخت علم پیغمبر مختار است چنانچه چندین حدیث باین مضمون از حیدر
کرار و دیگر ائمه اطهار است بسیار است هر معجزه از آن بزرگوار صادر شده با آنکه چندین معجزه
از آن عالی‌مقام در آن جامه گور شد مثل ناله جذع و تسبیح سنگ و کوه و زنده کردن پسر پیرزن
و زنده کردن مردها و آمدن و رفتن درختها و نزول مائده از آسمان و امثال اینها اکر درست
معجزه دیگر از آن سرور بعنوان اختصار مذکور و اظهار شود با که ابن شهرآشوب
روایت کرده که زنی از مشرکین که لبیه بزبان اذیت پیغمبر آخرالزمان مینمود روزی
آن زن رفت از پیش آنحضرت گذشت و طفلی دو ماهه در دامنش داشت چون نزدیک
آنحضرت رسید زبان آن طفل بقدرت خدا گویا شده گفت السلام علیک یا رسول الله
محمد ابن عبدالله حضرت تعجب کرد پس فرمود ای پسر از کجا دانستی که من رسول
خدا محمد ابن عبدالله‌ام عرض کرد که خداوند علام مرا اعلام کرد با روح الامین از جانب رب
العالمین حضرت فرمود که روح الامین کیست کودک گفت جبرئیل است اکنون بر بالای
سر او ایستاده و بتو نظر میکند حضرت گفت ای پسر چه نام داری گفت عبدالعزی نام کرده‌اند
و من ایمان و اعتقاد بآن ندارم تو هر نام که خواهی مرا بگذار حضرت فرمود که من ترا عبدالله نام کردم
گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا از جمله خدمتکاران شما نماید در بهشت پس حضرت او را
دعا کرد و گفت هر که بتو ایمان آورد سعادتمند شد و هر که بتو ایمان نیاورد بدبخت و کافر
شد این بگفت و نعره زد و برحمت خدا واصل شد ؛ گوید راوی مذکور که در
خدیجه

خدیجه کور بود حضرت فرمود که دیدهای تو روشن باد در ساعت آن دو چشم روشن شد خدیجه
گفت دعای مبارک بود و حضرت فرمودند که من رحمة للعالمینم و رحمت عالمیانم و جمعی
از موثقین از حضرت امام زین‌العابدین روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول
فرمودند که چند روز گذشته که گوشت تناول ننموده‌ام مردی از انصار بخانه رفت و بزنش
گفت که ما را غنیمتی روزی شده از حضرت شنیدم که چنین فرمود و ما این بزغاله را که
در خانه داریم خوب است که آن حضرت مهمان کنیم و حال آنکه غیر آن بزغاله چیزی دیگر در
خانه نداشتند زن گفت بگیر این را بکش و چون بزغاله را کشتند و بریان کردند و
بخدمت آنحضرت آوردند حضرت فرمود بخورید و استخوانش را نشکنید و بعد از آنکه
گوشت بزغاله خورده شد استخوانش جمع کردند در نزد آنحضرت آوردند آنحضرت در
میان پوست کرده از خانه بیرون رفتند چون آن انصاری آن حضرت را مشایعت
کرد بخانه آمد دید که بزغاله در خانه‌اش بازی میکند مثل این حدیث شده که آهوی بعد از طلبیدن
و بریان کردن و خوردن و استخوانهارا نشکسته در میان پوستش کرده بعد از دعا زنده
شده و شروع بچریدن کرد راوندی و دیگران روایت کرده‌اند که سلمة ابن اکوع را
در جنگ خیبر زخم منکر رسید حضرت بدهان مبارک سه بار دعا بر آن موضع دمید در
ساعت شفا یافت و دیده قتادة ابن نعمان در جنگ احد جراحتی رسیده بر روی
او آویخته شد در روایت دیگر جدا شد در جائی بنظر رسید که عرض کرد یا رسول الله اگر
باین صورت بمانم زوجه‌ام مرا مکروه نگاه کند در این صورت چه میفرمائید پس آنحضرت
بدست مبارک آن چشم را بجایش جا داد بقدرت خدا از دیده دیگرش بهتر شد و تازه بود

و اینچنین بسیار معجزه نمود و جمعی از ثقات روایت کرده اند که روزی کودکی را بخدمت حضرت آوردند
که برای او دعا کند سر او کچل دید و مو نداشت دست مبارک بر سرش مالید در حال
موی برآورد و شفا یافت چون این خبر سخن ازان برگزیده عالمین رفته باهل یمن رسید بعضی
از جهلا و نادانان طفلی را به نزد مسیلمه کذاب آوردند که برای او دعا کند مسیلمه پلید چون دست
بر سر آن طفل کشید ناگاه آن طفل کچل شد و دید که موی سر ریخته و حال فرزندان او
چنین اند و روز نقیب امام منقولست که روزی آن برگزیده خداوند شبانی را
دید که بر آمد و میگریست با صحابه گفت که این مرد می آید قضیه عجیبی دارد چون بخدمت حضرت
آمد حضرت فرمود که خبر ده ما را بآنچه باعث ترس تو گردیده راعی گفت یا رسول الله امری
عجیب تر است که در میان گوسفندان خود بودم که ناگاه دیدم گرگی حمله کرد بر آنها بره را
گرفت بفلاخن سنگ بران گرگ انداختم و چون بره را از او گرفتم از جانب دیگر
آمد و گوسفندی را گرفت که من او را بفلاخن از او گرفتم تا آنکه از چهار جانب آمد و من از او
گرفتم در مرتبه پنجم با ما مخاطب آمد و خواست که حمله بر بره کند من سنگ بر او افکندم او در آن حال
بر دم خود نشسته و گفت یا آنکه شرم نداری که مانع می شوی روزی مرا که خدا برای من مقرر کرده آیا من
نمی خواهم که بخورم گفتم چه عجب است که گرگ با من سخن گوید مثل آدمیان گفت بخواهی که
ترا خبر دهم بامری که از این عجیب تر باشد گفت بلی گفت محمد از همه پیغمبران بهتر در میان
دو سنگستان مدینه خبر میدهد مردم را بچیزها که گذشته و آینده موجود آن با علم دانستن
آن و نماز برای او خواندن و صحف آدم را در کتابهای خالق عالمیان که او راست ترین راست
گویان است و فاضل ترین فاضلهاست او را تکذیب و انکار کنند و او را امکان میدهند

الحمد لمن ...

شفای بروردی ای راعی برو باو ایمان بیاور تا این کردی از غضب خدا اگر مسلمان
و مطیع او شوی سالم کردی از درکات سقر پس گرگ گفت من از تو خشم دارم و از
گفتار تو تعجب و تو منع می کنی از گوسفندان خود پس آب را که خواهی بخور گفت ای بنده
خدا حمد کن پروردگار خود که ترا از آنها نکرده است که عبرت بگیرند آیات خدا و احکام
بیکسند امر او را لیکن بدترین اشقیا کسی است که مشاهده کند آیات محمد را و برادرش
ابن ابی طالب را و آنچه از جانب خدا او را میسماید از فضایل او و می بیند وفور علم او
و زهد و عبادت او را و دانند شجاعت و یاری کردن او محمد را بنحوی که هیچ کس یاری
چنان یاری نکرده و با اینها حضرت رسول صلی الله امر حق تعالی بولایت او و دوستی او
و دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و این از همه عجیب تر است راعی
گوید من گفتم ای گرگ آیا چنین امری میباشد گرگ گفت بلی از این عظیم تر خواهد
بود زود باشد که او را و فرزندان او را بقتل رسانند و حرم محترم او را اسیر کنند
و با این عمل شنیع دعوی مسلمانی کنند و از این عجیب تر میباشد امری
باین سبب حق تعالی مقرر کرده که ما گرگان در آتش جهنم این گروه را از یکدیگر
بدر رانیم و عذاب ایشان موجب لذت و سرور ما باشد و المهای ایشان
باعث خوشنودی ما می شود من گفتم اگر نه این بود که بعضی از این گوسفندان امانت است
من هر آینه با آنها را میگذاشتم و بخدمت آنحضرت میشتافتم گرگ گفت ای بنده
خدا برو بسوی محمد و گوسفندان را بگذار تا ما برای تو بچرانیم گفتم چگونه اعتقاد و اعتماد
بر امانت تو کنم گفت بآن خدا که مرا به سخن آورده برای هدایت تو که من خود امین کرده ام

بحفظ ایشان با ایمان نیاوردی بمحمد و انقیاد نکردی در آنچه خبر میدهد از جانب خدا برای
برادر و جهود را پس وکه من شبانه بکنم و حق تعالی ملائکه معقبان مرا محافظ من
میکنند برای آنکه حدیث او را که علی روایت باشد اختیار کرد پس گوسفندان خود را
با آن گرگان سپردم و خود بخدمت تو رسیدم پس آنحضرت نگاه کرد بسوی
اصحاب خود دید که بعضی از روی تکذیب و شک و رو ترش کردند منافقان و
بنا بنهادند بیکدیگر گفتند که این بوطلبه است که محمد باین مرد کرده است که ضعیفان
و جاهلان را بازی دهد چون حضرت رسول بر حال این سخن ایشان مطلع گردید
تبسم نمود فرمود که اگر شما شک کردید در گفتار این راعی من یقین کردم
که او راست میگوید و یقین کرد آن کسی که با من بود در عالم ارواح و اشراف
محال از عرش خدا و با من خواهد بود بر زمان زندگانی در دار القرار و تنها من خواهد
بود در کشاندن اخبار رسول بهشت و نور او با نور من در اصلاب طیبه و ارحام
طاهره و با من سیر کند در مدارج ترقیات و فضل و آنچه بر من پوشیده است اندازه
فضل و اعتبار علم و حلم و عقل او شفیق من است در کتاب محامد و مناقب علی بن
یعنی علی ابن ابیطالب که صدیق و صادق و ساقی کوثر و فاروق اعظم و سید اکرم
است و محبت و عداوت او حلال زاده که را نشانه است و ولادت او
عده و ذخیره مومنان است و دین برا قوام است و علوم مرا اعلام است در
جنگها دلیر است و بر دشمنان شیر است پیش کج نده است با سلام و با ایمان
و بصفت جویده است به خوشنودی گسترده خداوند رحمن است رشته ظلم و طغیان

بچهار

بچهار سافیه خود مطلع شده است عذرهای اهل بهشت را خدا او را ابشاره گوش و چشم
و دست من ساخته است و او را یاور من و معین و مؤید من گردانیده است هرگاه او
با من موافقت کند از مخالفت دیگران پروا نکنم و هرگاه او مرا یاری کند از خذلان
دیگران اندیشه ندارم و چون او مرا مساعدت کند از انحراف مردم غمگین نگردم حق
بهشت را باو و به محبان او زینت خواهد بخشید و جهنم را از دشمنان او پر خواهد کرد
و احدی از امت به نزدیک مرتبه او نرسیده است چون در وقت خبر دادن راعی روی او بخود
ایمان او فروخته شده از ترش رویی دیگران مرا پروا نیست و چون محبت او از برای
من خالص است برای روگردانیدن دیگران عتاب نیست اگر گم علی ابن ابیطالب که اگر
جمیع اهل آسمان و زمین کافر گردند هر آینه خدا این دین را باو تنها یاری خواهد کرد و اگر
جمیع خلایق با خدا دشمنی کنند او تنها برو روی همه خواهد ایستاد و جان خود را در راه دین
رب العالمین و باطل گردانیدن راه ابلیس لعین را خواهد باخت اگر گرده نگ کننده
گمان و این طایفه منافقان بیایید بروم بر سر گله گوسفندان تا آن هر گرگ را به بینید
که حقیقت گفتار راعی را بر شما ظاهر گردد پس آنحضرت با گروه مهاجر و انصار روانه شدند بان
موضع رسیدند آن هر گرگ را دیدند که بر دور گله می گردند حضرت آنها بشما بنمایند پس حضرت
فرمود که میخواهید بر شما ظاهر گردانم این هر گرگ را که غرض از این سخن غیر من بود گفتند
بلی یا رسول الله گفت بر دور من برآیید ناگاه گرگان برآمدند چون چنین کردند از همه بود
فرمود که بگوئید این گرگها را که کیست آن محمد که ذکر دید در میان آنجماعت حاضر ند پس
این گرگها آمدند و راه را گشودند و داخل حلقه شدند چون بآنحضرت رسیدند گفتند السلام علیک

ای رسول الله و ای رسول پروردگار عالمیان و ای بهترین جمیع خلقان و روهای خود را نزد آن
حضرت بر زمین مالیدند و گفتند که دعوت کننده ایم مردم را بسوی تو و خبر تو را باین شبان
گفتیم و ایشان را بجنت تو فرستادیم پس متوجه بسوی منافقان شده فرمود که منافقان و کافران
دیگر جای نمانده زیرا که راه ایشان را در حق دانسته و میخواهید که راه او را در باب علی بپوشید
و دهر علی را احاطه نمائید چون چنان کردن آن جناب بگرگها خطاب نمود که چنان مرا شان
داد ید علی را ببر شان دهید تا این گروه بدانند که آنچه در شان او گفته شده حق است
پس آن گرگها آمدند و آن گروه را شکافتند و خود را بکنار رسانیدند و چون نظر ایشان
بر آن حضرت فتاد رو های خود را بخاک پای او مالیدند و گفتند السلام علیک ای معدن
جود و سخا و محل عقل و ذکا و ای دانای صحف اولیا و ای وصی محمد مصطفی السلام علیک ای آنکه
دوستان تو را سعادت بسنده دشمنان تو را شقاوت ابدی رسیده و نور رسید آل
محمد السلام علیک ای آنکه اهل زمین تو را عرف به اهل آسمان اکر درست میدانستند برا تشنید
از نیکان و بزرگان بودند ای آنکه اگر کسی از زمین تا عرش اعلا را طلا بر کند و در راه خدا
کند و ذره در بغض تو در دل خود یابد هر آینه تغیر از عذاب و غضب از برای او جز از خدا
نیابد پس صحابه بسیار در تعجب شدند و گفتند که ما نمیدانستیم که جوانات برین محبت و تعظیم
علی را حضرت فرمود که شما اطاعت یک جوان را برای او دیدید تعجب میکنید پس
معجب کونه خواهد بود حال شما در وقتی که ببینید مرتبه او را و عزت جوانات در باد و نزد
ملائکه زمین و آسمانها و دشمنان که عرش اعلا را و الله که در آسمان دیدم صورت علی را نزد
سدره المنتهی که حق تعالی از نور تو صورت او را خلق کرده بود و ملائکه جای آن حضرت را در آسمان خلق
ادم

کردیم که ملائکه نزد آن صورت تذلل و تواضع میکردند یا از تذلل این در گرگ نزد او چگونه
تذلل نکنند و تواضع بدارند نزد او ملائکه و جمیع عقلا و جال اینکه حق تعالی گوسفندان کوه
بذات مقدس خود که هر که برای علی بقدر موئی تواضع کند هزار سال درجات او را در بهشت
بلند کردانم و این تواضع که شما میشنید نزد خدا جلالت قدر او بسیار است و در بعضی کتابها
دیدم که اولاد آن رجعی بسبب آنکه شرافت مشهور شدند بر بنی تکلم الذئب
از این حدیث لطیف و احادیث سابق قلیلی از مناقب و فضایل و علامات و معجزات
سرور اولیا و اشرف اوصیا معلوم شد و قدری که گذشت از قبیل معجزات فتح خیبر و اشباه
آنها معلوم است که آنچه از علامات و فضایل و کمالات و علم و حلم و معجزات که از برای
سرور کاینات ثابت است آن صاحب معجزات قاهره هم شریک است و فرقی
نیست در میان ایشان مگر نبوت که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتم انبیا بود دیگر آنکه
علی علیه السلام پیغمبر بعد از نبی بود و اینها بالتمام از احادیث متواتره و اخبار منکاثره ظاهر
و هویدا است پس مفصل تفصیل در این نسخه ان شاء الله تعالی باب الحادی در فضایل و معجزات
آن نفس رسول خدا البته گفته خواهد شد پس در این جا بهمین قدر از ذکر مناقب آن
برگزیده رب ودود اکتفا نموده اگر کسی اکتفا باین نماید باکی نیست که چند حدیث
دیگر از معجزات آن سرور مذکور شود نظیر آنچه گذشت درباره معجزات پیغمبر در ذکر خلقت محمد
آنحضرت و در ثبات سیرتش بهتر و مناسب است الحمد لله الذی لا یبصر بعین و لا
تجد باین و لا یوصف بالازواج و لا یخلق بعلاج و لا یدرک
بالحواس و لا یقاس بالناس والصلوة والسلام علی من انزل

علیه الکتاب فجعله بشیرا و نذیرا و علی آله و اصحاب الذین یکون مثلهم
بالتوریة والانجیل والزبور مزبورا و انزل الله فی القرآن بشأنهم انهم الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خصوصا علی سر الله الذی بدره
و بعترته یحاسب یوم الحساب حسابا یسیرا ۵ فقد قال الله سبحانه
فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بدانکه اشرف و افضل و اکمل ذو القربی
از حضرت امیر المؤمنین است مرویست که روزی حیدر صفدر با یکی از خیبری رفیق شده بود و در بعض
دکاهی آن خیبری آن گشته در خیبر بان باب شیر بیکف کرد ای برادر همین رفاقت کردن
مشکل است بلکه در حضرت تا آنکه بجوا بدر رسیدند آن خیبری از آن آب معطل مانده زیرا
که خیبری دعا خواند و از آن آب گذشت و حضرت در این سمت آب ماندند پس آن مرد
روی خود را برگردانید و بطرز آنحضرت رسانید که من نگفتم که رفاقت کردن با من مشکل است
حضرت فرمودند که در همان جا بایست پس آنجناب اشاره بآب کردند ناگاه آب سنگ
گردید و چون خیبری این معجزه را دید باز گردید و دست و پای آنحضرت را بوسید و بعجز
درآمد و بالتماس و تضرع نالید پس آنجناب از او پرسید که ای خیبری چه دعا خواندی که از آب
عاجز نماندی عرض کرد که خدا را سوال کردم باسم اعظم حضرت فرمود که بگو اسم اعظم چه بود
عرض کرد که آن اسم محمد صلی الله علیه وآله است حضرت فرمود که آن منم پس آن مرد بعد از انکار
بقدمهای مبارک آن بسته الهی افتاد و اسلام خود ادا کرد از جابر بن عبدالله انصاری
مرویست که روزی مطلوب کل طالب علی ابن ابیطالب از کوفه بیرون رفتند بسوی جنازه یهود که

انجا

انجا عبور کرد ایشان با او پس سخن فرمود ایشان جواب دادند لبیک لبیک یا علی
باز فرمودند چگونه یافتید عذاب شدید خداوند و دود و حیدرا در جواب گفتند که ثبت
عذاب کرد بسبب عصیان ما تو هر که تو را معصیت کند البته در عذاب الیم الا یوم القیمه خواهد بود
پس فریاد زد که نزدیک بود که آسمانها از یکدیگر پاشند و من از آن نعره بیهوش شدم
چون بهوش آمدم دیدم که آن امیر بر اسب که از یکدانه یاقوت سرخ است نشسته
و بر سر مبارکت او اکلیلی بود از جواهر که درخشان بر بدن مطهر او لباس سبز زردوز
در نهایت جلاء و صفاء و تلألؤ بود در گونه کل گونه او مثل قرص قمر تمام آنجنابه را روشن
و منور کرده بود پس من گفتم که خداوند کریم عجب ملک عظیم بشما کرامت کرده فرمود
که ای جابر پادشاهی و سلطنت و بزرگواری ما عظیم از سلطنت و پادشاهی سلیمان است پس آن
صاحب تاج و تخت از آن تخت درخشان گذشته رو بجانب مسجد نهاد و من بعجز
در خدمت آن سرور رعنا بودم تا داخل مسجد شد و میفرمود لا و الله لا و الله من عرض کردم
یا اخ رسول و یا زوج بتول من در این کس بین مینم شما با که تکلم و انکار میکنید آنحضرت فرمود
که کشف شد از برای من برهوت پس دیدم ایشان را که معذب اند در میان تابوت و غوغا کردند
و را التماس نمودند که ما را به دنیا برگردان تا اقرار بفضیلت تو بیاوریم و من گفتم لا و الله تا ارزم
بکلماتی که لب مو فتند هنگام تکلم در دنیا ثانی بگفت معجزه دیگر آنکه آن بزرگوار در اوائل
اسلام عمار روزی بسیار گرم بود بازار تشریف بردند دیدند عمار متغیر الاحوال تنگ بار
بخت خود در جنگ ایستاده حضرت فرمود که ای عمار بر تو چه واقع شده که در این هوا گرم
بیرون آمده آن بیچاره سر گردان حضرت که امر خود را از آن عالم اسرار پنهان دید و پوشیده در جهان

داند و آن صاحب اسرار در مقام اصرار برآمده عمار عرض اظهار آن و الا ابرام نمود که
مدتی روزی است که قوتی تحصیل نکرده ام اشتهار کرده ام آن اشرف اوصیا چنین
منم شده و پای مبارک بر زمین زد و خشتی ظاهر شد حضرت فرمود که ای عمار خشت را
بردار چون عمار خشت را بر داشت در نظر حق طلا آمد پس آنحضرت دست
دراز کرد و یک درهم از آن بعمار داد و یک درهم خود گرفته عمار التماس بیشتر کرد که جای ما بسیار
پس آن حضرت پناه عمار را بهمراه خود آورده و لکن عمار هر قدر که بیشتر تعقیب نکردش را
زیاد تر بیشتر نجوید و حق آنکه بعد از مفارقت از خدمت آن والا ولایت در دو روز
خم تاب نیاورده برگشت بسوی خم و لکن که هر قدر تجسس کرد او را کم کرده و آن برگشته
محروم برگشته تا آنکه درد و محنت گشته بخدمت حضرت رسید چون نظر آن صاحب
سر بعمار یاسر افتاد تبسم فرمودند و فرمودند که زحمت کشیدی و خم را ندیدی ای عمار چنین
ما ترک دنیا کردیم دنیا خود را بجای نماید اما تو چنین بسیار سنجی دیگر اشتر در از جا
کشف کردند دیدند که عمار را یکنفر از یهود که قرض معین سی دینار از او طلب می نمود چون
چشم عاجز بجانب آن بزرگوار چنانکه عرض نمود یا مولای مرا از این امر مشکل
نجات ده حضرت سنگی را برداشته رو بدرگاه قاضی الحاجات کرد باین طریق
که خداوندا به آبروی من که این سنگ را طلا کن در زمان آن سنگ طلا شد و آن را
بعمار داد و از او درگذشت عمار بعد از گرفتن آن سنگ دید که آن طلا مثل
سنگ سخت است و هر قدر که سعی کرد که قدری از او جدا کند و تقسیم یهودی نماید
ممکن نشد آخر الامر لاعلاج خود را بخدمت آنحضرت رسانید حضرت فرمود که ای

عمار چه چیز این سنگ طلا شد گفت به آبروی تو حضرت فرمود که در مثل این مشکل نیز عمار را
بگو پس عمار عرض کرد بحضرت کردگار که خداوندا بحرمت آبروی آن بزرگوار که این طلا را
نرم و ملایم گردان پس بحکم خداوند قدیر آن طلا مثل خمیر گردید و مقدار از قرض آن را بیهودی گرفته
دعا کرد که خداوندا این طلا را مثل اول سنگ گردان که نمی خواهم برکت آن امام عالیمقام
دعای او مستجاب شد و آن طلا مثل اول سنگ شد ارشاد اگر چه درده در راه و غیره فاطمه
زهرا علیها السلام از جمله ائمه هدا نیست که در فراز او سؤال شود چنانچه حب او عمده چنین
بود لکن بقول رسول خدا که خود قرینه او حضرت مرتضی و مادر ائمه نقبا و سیده النساء است اگر چه
چند حدیثی در شان او مذکور شود بجا است در حدیث از حضرت پیغمبر روایت کرد در وقتی که آن
حضرت بمعراج در میان بهشت می خرامید بدرختی رسیدند دست دراز کردند یک
سیب از آن درخت چید خواست که میل فرماید ناگاه بحکم خداوند مجید آن سیب دو نصف شد
و نصفی را میل فرمود و نصف دیگر باقی ماند از آن نصف خداوند ذوالفقار را آفرید و نصف را
که میل نمود نطفه شد که حضرت فاطمه از آن بوجود آمد اکنون ذوالفقار با حضرت فاطمه برادر
و خواهر می شوند و گاهی که حضرت امیر از خانه بیرون می رفت ذوالفقار نیز از غلاف بیرون
می آمد و با فاطمه سخن میگفت روزی و مر مصطفی بحجره طاهره فاطمه در آمدند شنید که حضرت فاطمه
در سخن است و حال آنکه دیگری را ندید حضرت از او پرسید که ای فاطمه با که سخن میگوئی عرض کرد
با برادرم گفت برادرت کیست گفت ذوالفقار گویند که ذوالفقار گاهی با حیدر کرار
نیز حرف میزد چنانچه قطب راوندی از حضرت صادق روایت کرده که چون حضرت امیر المؤمنین
عمران عبیده را کشت شمشیر خود را با امام حسن داد و گفت این شمشیر را بمادرت بده که بشوید

چون شمشیر را آورد در میانش نقطه از خون باقی مانده بود که پاک نشده بود حضرت امیر
فرمود که بگیر فاطمه زهرا او را نشسته امام حسن گفت بابا او نشسته است گفت نقطه خون
جهت حضرت رسول فرمودند که از ذو الفقار بپرس تا جواب تو را بگوید حضرت امیر
ذو الفقار را حرکت داد فرمود که بگو فاطمه طاهره تو را از خون این بی حق نخشید است
و ذو الفقار بقدرت خداوند جبار بسخن آمده گفت بلی برآسته است ولکن چون بکشتم
بمن کسی را که ملائکه او را بیشتر از عمر دشمن دارند پس پروردگار من امر کرد که این نقطه را
از خون او چاشنی و بهره من از خون او است پس هر که برای کشتن وظلم ملائکه که بر این
نقطه می رسند بر تو صلوات می فرستند مولف گوید که هر زینت که در وقت نشستن حضرت فاطمه
بنت
ذو الفقار را مقوله مذکوره در حدیث با یکدیگر گفته گو بیکرده باشند هیچ استبعادی در این
سر و لیکن آن صدف گوهر در وقت بودن در رحم مادر گفتگو میکردند چنانچه مجاهد از ابن
عباس روایت کرده که چون رسول خدا خدیجه را تزویج نمود زنان مکه از وی دوری جستند
و کسی از ایشان به نزد وی آمد و شد نمیکرد خدیجه بفاطمه حامله شد هر گاه که حضرت رسول از خانه
بیرون میرفت فاطمه در شکم با او بسخن در آمد تا آنکه یک روز آنحضرت بخانه آمد شنید
که خدیجه با کسی سخن میگوید فرمود که ای خدیجه با که سخن میگوئی گفت با این طفل که در شکم من است
چون تو بیرون میروی با من سخن میگوید حضرت فرمود که ای خدیجه اینک جبرئیل میگوید
که او دختر است و او طاهره و مطهره است و خدای عز و جل میفرماید که نام او را فاطمه کنید
و بجناب او نسلت بیشتر شود از این دختر خدیجه گفت ای اشرف اولاد آدم چه میفرمائید در
تحقیق بدرستیکه تو نوری بوده است و خدا او را پسر داد و تو را دختر حضرت فرمود که ای خدیجه

غم مخور که خدای تعالی از نسل وی امامان و معصومین خلق نماید که حجتهای خدا باشند بر
خلقان که آخر ایشان قائم آل محمد است و حضرت عیسی نیز از لشکر او بود و در نماز اقتدا
باو کنند و در همه امور تابع او باشد و جهاد دین نماید و اشراف اسلام را از میان مردم بردارد
و عالم را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس خوشا حال کسی که او را دریابد
و به او ایمان آورد و خدیجه چون این سخن را شنید شاد و خرم گردید و بعضی از شعرا شده
و خدیجه را بحمل دختر بوضع دیگر که عبارت از شوق جمال حیدر صفدر باشد ذکر نموده اند چنانچه
گفته اند بنر معجزه ماه در پیکر آورده لب آن نور خود او نور حیدر آورده خدیجه نور
نبی دید در حسن علی بشه کای دلا دختر آورده باری چون وقت وضع حمل او رسید
بعضی زنان مکه فرستاد ایشان ابا کردند در جواب گفتند که تو سخن ما را نشنیدی ما نیز
قول تو را نمی شنویم و بخانه تو نمی آئیم خدیجه غمناک شد در اندیشه بود که ناگاه چهار زن
حاضر شدند که از طلعت روی ایشان خانه پر نور شد و بر خدیجه سلام کردند و نزد وی
نشستند و خدیجه دید که ایشان شباهتی بزنان مکه ندارند سؤال نمود که شما چه کسانید
یکی گفت که منم ساره ام دختر ابراهیم این صفورا دختر شعیب پیغمبر است و بر دامن کلیم مشهور
بکلثوم خواهر موسی و آن دیگر هاجر ام ابراهیم خلیل الرحمن و آن دیگر مریم مادر عیسی ای خدیجه
تو هیچ غم مخور خدا ما را فرستاده که تو را یاری کنیم و آنچه تو بر آن احتیاج داری در کردار بودند
تا آنکه فاطمه بوجود آمد پاک و پاکیزه پس او را گرفته و نشستند و به پیچیدند او را در جامه بگو
که همراه خود آورده بودند و در کنار خدیجه گذاشتند و تهنیت گفتند و به آسمان رفتند و حضرت
فاطمه را بحضرت بسیار است معجزه و دیگر آنکه انس ابن مالک گفت که عایشه گفت

که روزی بخانهٔ حضرت صلوات الله وسلامه علیها رفتم و دیدم که دیگی بر بار کرده و طعامی از برای
حسنین از آرد و شیر و پیه پخته و دیگ می جوشید و چون می‌خواست که از سر برود
بجای کفچه دست داشتهٔ مبارک را برگرد آن می کردانید دیگر بر این معنی اتفاق افتاد
عایشه گوید که چون من این چنین دیدم ترسیدم و این خبر را به پدرم رسانیدم گفت این
راز را پنهان دار و بکسی مگو بدانکه این مقدمه چون بعرض حضرت رسول صلی الله علیه وآله
رسید به منبر مشرف شد فرمود حمد و ثنای باری تعالی را به تقدیم رسانید و فرمود که این معجزه
دخترم را از آتش و دیگ که آن دختر و پدر دیده اند و شنیده اند بآن خدایی که مرا برسالت
بخلق فرستاده که حق سبحانه و تعالی آتش را حرام کرده بر خون و گوشت و پوست فاطمه و فرزندان
و شیعیان او در دنیا و آخرت دیگر روایتست که امیر المؤمنین چیزی از یهودی قرض کرد و گلیم حضرت
فاطمه را بگرو نزد او نهاده بود زنش داخل آنخانه شد نوری در آنجا مشاهده کرد و درست ملاحظه
کرد و فهمید که آن نور از آن گلیم پدید گردیده بخانه که با آتش مشتعل گردیده زن شوهر را اعلام
کرده او نیز همان طریق دید یهودی بیرون رفت و خویشان خود را آورده تا همه مشاهده
آن نور نمودند جمله یکبار مسلمان شدند و یکی از موثقین بجای گلیم چادر آنحضرت را نقل
می نمودند و ظاهر است که همان گلیم چادر آنحضرت بوده والله اعلم و ظهور مرتبهٔ آن حضرت
در روز قیامت مشهور است و در کتب مبسوط علما مسطور است و خون بهای حضرت
و شفاعت آن شفیع شیعیان را که رانیدن ایشان را از صراط نیز مذکور است و خون
خواهی حضرت امام حسین م را کردن و مستدعا کردن از خدا که او را بصورت صحرای کربلا
بپوشند او را حاجت بیان نیست معلوم است بیان معجزات بدانکه معجزات و کرامات آنحضرت

بسیار

بسیار است از آنجمله در کتاب خرایج از محمد ابن اسحق روایت کرده اند که ابو سفیان
بمدینه آمد که از رسول خدا تجدید عهدی کرد حضرت قبول نفرمودند پس آمد امیر المؤمنین را عرض
کرد که می شود دل پیغمبر تو امان نامه بنویسد و من بدهی حضرت فرمودند که سخن آنحضرت
برگشت ندارد و تو امان نامه نخواهد داد و حضرت امام حسن در آن روز چهار ماهه بود
و بزبان فصیح فرمودند که ای پسر حرب بگو لا اله الا الله محمد رسول الله تا من شفیع تو شوم در نزد جدم
رسول خدا ابو سفیان از این معجزه متحیر گردید و انگشت خود را بدندان گزید پس حضرت
امیر گفت که الحمد لله که خدا قرار داده از ذریهٔ محمد نظیر یحیی ابن زکریا و حضرت امام حسن در آن
زمان با آن حداثت سن راه می رفت و یک روزی حضرت از مدینه بحجه بجا آوردن
حجه بیرون رفته و مردم بسیار سایه وار در رکاب آن بزرگوار میرفتند و دست و پای آن
بزرگوار می بوسیدند و صلوات بر پیغمبر و آل میفرستادند و بجهه کثرت و هجوم خلقان تازیانه
از دست آن گوشوارهٔ عرش مجید افتاد اتفاقاً شخصی از اهل اعتقاد آن تازیانه را گرفته
بدست آن حضرت داد آنحضرت در حق او دعا کرد که روی تو سفید باد از برکت دعای
آنسرور در عبا تمام اعضای او سفید شد آوازهٔ این معجزه در مدینه افتاد گفتند او برگزیدهٔ رسول
خداست و نور چشم علی مرتضی است و پارهٔ جگر فاطمه زهرا است و در روایت دیگر وارد
شده که تازیانهٔ آنحضرت در بازار از کثرت زیارت مردم افتاد مفلوجی در دل گذرانید که
که چه بودی که من این تازیانه را بدست آنحضرت دادمی بی اختیار دست دراز کرد و
الحال مرض فلج او زایل شد برخاست و آن تازیانه را بدست آنحضرت داد و جمعی
قومی بخدمت آنحضرت آمدند عرض کردند که یابن رسول الله از عجایب آیات چیزی بما

چنانچه پدر بزرگوارت بشنود فرمود که مگر شما اعتقاد بآن ندارید گفتند داریم لکن دل ما
میخواهد حضرت دعا کردند فی الحال مرده زنده گشته چند کلمه با ایشان گفت همه گفتند ما شهادت
میدهیم که تو فرزند آن کسی که قبل از این معجزات بسیار نمود و در روایت دیگر آمده که بعد از
این سخنان حضرت دست دراز کرده پرده که در آنجا بود برداشتند فرمودند ای حضار
بنگرید چون نظر کردند دیدند معاینه در پشت پرده علی ابن ابیطالب گفتند هذا والله
امیر المؤمنین پس گواهی دادند مثل گواهی مذکور معجزه دیگر مردی از اهل شام با زن خود بخدمت
آنحضرت رسیدند و سخنان چند نالایق بآن جناب گفتند ای پسر ابوطالب تو از پدر
شما خود را بزرگ و صادق میدانید اگر راست میگوئید دعا کن من زن شوم و زنم مرد
این را بر سبیل استهزا میگفت خشم خود را بجانب آنحضرت تیز کرد پس آنحضرت در
زیر لب دعا کردند چنانچه کسی نفهمید و نظر مبارک را بسوی ایشان افکندند فی الحال زن
مرد شد و مرد زن شد از خجالت سر بزیر انداخت هر دو برخواستند و رفتند زن
بشوهر گفت من مرد شدم مرد بزن گفت که من زن شدم و مدتی گذشت و چندان
اولاد از ایشان متولد شد آخر اندیشه کردند که آنحضرت اهل بیت نبوت است و این
نوع معجزه از ایشان بعید نیست پس آن مرد برخواست و بخدمت آنحضرت آمد و تضرع
و زاری بسیار نمود و گفت بد کردم که در روی تو سخن گفتم و الحال پشیمان شدم و اکنون
تولا بامامان آوردم و تبرا از دشمنان شما جستم آنحضرت دست مبارک خود را بسوی
آسمان برداشت و گفت بار خدایا اگر توبه او درست است ایشان را بحال اول باز گردان
فی الحال بحال اول باز گشتند و بر هر سه امامت اطهار اقرار کرده اند از این علم رفتند

و در حدی

و در حدیث دیگر است که روزی آنحضرت فرمود که من بدعای توانم شام را عراق
و عراق را شام و زن را مرد و مرد را زن کنم مردی گفت چرا تو میچه کنی و حال آنکه از
دست معاویه عاجز شده حضرت فرمود ای زن شرم نداری در میان مردان
نشسته و حرف میزنی چون مرد نگریست خود را زن دید که چون الف زنان که
با خود دید حضرت فرمود که عیال تو مرد شده و شما در این باب مغارنه خواهید
کرد و تو را از غبار حمل گران گردد کودکی خنثی از تو بعمل خواهد آمد و آنچه آنحضرت فرموده بود
آمد و بعد از مدتی توبه کردند و بدعای حضرت بحال اول باز گردیدند مرویست دیگر از حضرت
صادق مرویست که حضرت امام حسن فرمودند که خدا دو شهر خلق کرده یکی در مشرق
و یکی در مغرب و حصار هر دو از آهن است و بر هر یک از حصار آن دو شهر هزار
در است و در هر یک از این شهرها هزار هزار لغت است بر خلاف لغت دیگری و من
میدانم جمیع آن لغتها را و آنچه در آن دو شهر است و آنچه مابین آنهاست و آن
دو شهر را حجتی نیست بغیر از من و برادرم حسین

در بیان دلیل بر امامت امام حسین

دلیل علامات و آیات و امامت فرزند کونین حضرت امام حسین اظهر من الشمس است
و حسب و نسب و علو شان و شرف بزرگی آن یگانه دوران نه چندان است که جدش محمد
مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش حسن مجتبی و مجاورت
آن گل گون قبای صحرای کربلا دیگر سوار میدان پر بلا علی الدوام بر مناقب مذکور
و بر ملا است و اگر چه قلیلی از مناقب آن شاه شهیدان بسمع شیعیان رسیده
لکن چون ذکر مناقب آن گوشواره عرش برین و سایر ائمه دین حکم مشک دارد

که هر قدر که بر هم خورد خطر آن زیاده تر میگردد مرویست که جابر ابن عبد الله انصاری
که چون عزم آن برگزیده باری بسمت عراق جزم شد نزد او رفتم وگفتم یا ابن رسول الله
مصلحت میدانم که با این طایفه لعین و شقی بادین صلح کنید چنانچه برادرت عمل نمود
بسیار مناسب است فرمود ای جابر برادرم هرچه کرد منهم هرچه میکنم بفرمان ایشان
میکنم اگر خواهی حضرت رسول و برادرم را در همین ساعت گواهی آورم گفتم ای مولای من
ایشان را چگونه حاضر میکنی و حال آنکه مدتیست که رحلت نموده اند در غرفات جنان
آرمیده اند فرمود که این قبیل امور از امام معصوم بعید نیست پس فرمود نظر کن چنین
نگاه کردم دیدم که آنجناب سر بسوی آسمان کرد دست مبارک را بدعا برداشت
در حال دیدم که درهای آسمان گشوده شده و رسول الله و امیر المومنین و حمزه و جعفر
طیار و عقیل در آمدند به نزد امام حسین آمدند من چون آنحال را دیدم ترسیدم
و برخود لرزیدم حضرت رسول فرمود ای جابر من نگفتم احوال امام حسین را پیش
از احوال امام حسن ای جابر وقتی تو مومن نباشی که هر چه امامان کنند قبول کنی و بر ایشان اعتراض
نکنی ای جابر میخواهی که مکان ممسوخ معاویه و یزید و اتباع ایشان را تو بنمایم و میخواهی که جای
حسن و حسین را نشان بدهم گفتم بلی یا رسول الله پس آنحضرت پای مبارک را بر زمین
زد و زمین شکافته شد همچنین تا بهفتم زمین رسید و در زیر آن آتش عظیم دیدم
و در میان آن آتش ممسوخ نعمت و معاویه لعین و یزید پلید و ولید ابن عتبه و ابو جهل
فلان فلان را دیدم در زنجیرهای آتشین کشیده و با فرعون از مرده سطحی هم نشین
بودند و عذاب ایشان سخت تر بود از عذاب دیگران و چون مقام و ماوای آن

ملاعین را دیدم شکر باری تعالی بجای آوردم که ایشان را بان عذاب در دنیا دیدم
و تشفی قلب من از ظلمی که باهلبیت کرده بودند بعمل آمد و یقین من زیاده شد که بعین الیقین
ایشان را بآن طریق دیدم پس حضرت فرمود که ای جابر احوال منافقان و ظالمان را دیدی
گفتم بلی عرض کرد یا رسول الله پس فرمود که سر بردار بسوی آسمان چون نظر کردم درهای
آسمان را گشوده دیدم و بهشت را بر بالای آن مشاهده کردم حضرت فرمود ای جابر بهشت را
دیدی گفتم بلی فرمود که فلان موضع مقام و ماوای منست با اهلبیت من آنگاه حضرت امام حسن
باشاره حضرت رسول دست مبارک بچشم من مالید تا آن همه را دیدم زیرا که بچشم
نمیدیدم بعد از آن آنحضرت با آن جماعت بالا رفتند و حضرت رسول آواز داد که ای حسن
و ای حسین تو هم از عقب ما بهمین طریق رفته ما در بهشت منزل ساخته بعد از آن دیدم که
دست امام حسین را در دست گرفت و فرمود ای جابر این فرزند من است و با من است
در این جا فرمان بر کش و در اسرار دل شک مباش تا ایمن باشی جابر گوید که چشمهای من کور
باد اگر آنچه گفتم ندیده باشم یا دروغ گفته باشم **ارشاد** مرویست که حضرت زکریا مناجات
کرد با خدا که هر وقت نام محمد مصطفی و علی و فاطمه و حسن میبرم اندوهم کم میشود و خرم میشوم
و اگر نام حسین را میبرم اگر شادم غمگین میشوم جبرئیل نازل شد گفت حق تعالی میفرماید که
آنچه بر سر او آید بر سر هیچکس نیاید و آن ظلم که بروی رود دهر بر سر احدی نرفته باشد ای زکریا در
جائی که او را شهید کنند نه جد و نه پدر و نه مادر و نه برادر در آنجا باشند و آب را از وی منع
دارند در حالت تشنگی او را هلاک کنند و تن اسب بر جسدش اراده کنند و دستهایش را
قطع کنند زکریا بنالید و گفت خداوندا چه باشد که مرا فرزندی بخشی که حال و با حال او برابر باشد

حق تعالی دعای او را مستجاب کرد معجزهٔ دیگر آنکه یاد کرده است که نقل حضرت امام حسین چون
آن بدبختان سر آن معصوم را از بدن جدا کردند و در طشت نهادند شنیدند که بصوت حزین
قرآن میخواندند از سورهٔ آل عمران و چون آن سر مبارک را بر نیزه کردند شنیدند که این آیات
آیه را میخواندند از سورهٔ کهف ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
و حال آنکه آنحضرت عجیب‌تر و غریب‌تر بود از حال اصحاب الکهف والرقیم دیگر نقل کرده‌اند از
احمد ابن حسین که در نواحی کربلا بودم و آمدم بکربلا گاوی را دیدم که دود و خلق بسیار
از عقب آن میدویدند تا آمد آن گاو بر سر قبر مطهر امام حسین و بر دور قبر او و خود را بر آن
قبر میمالید پس برخواست و بانگ میکرد تا بدر خانه رسید و آن در بسته بود و خلق بسیار از عقب
تا آن در را گشودند و گوساله خود بیرون آورد و آن گوساله را صاحب آن خانه دزدیده
بود و صاحب آن گاو نمیدانست که گوسالهٔ او در کجاست پس گاو خود آمد به نزد قبر آنحضرت
و خود را بر آن قبر میمالید بعد از عجز و نیاز و بر او معلوم گردید باشارت که گوسالهٔ او در کجاست چنانچه
بدر خانه چو زد رفته و گوساله خود را بیرون آورد و این معجزه از قبر مطهر آنحضرت بعمل آمده
چنانچه در کتاب لوامع الانوار نیز مذکور است دیگر در همین کتاب مسطور است که ابو رجاء
عطاردی گوید که مرا همسایه بود از بنی اسرائیل که از دشمنان اهلبیت بود چون خبر شهادت
حضرت امام حسین را شنید سخنی بی ادبانه گفت که لایق بحال خود او بود چون هنوز
آن ملعون سخن را تمام نگفته بود که از محبت قهر برق در رسید و هر دو دیدهٔ وی را کور گردانید و
در بدن نحسش آتش گرفت در جهنم واصل گردید که حضرت امام محمد باقر از یکی از آنها که در کارزار
و امیرالمؤمنین که او حجاج بود گفت دیدم که آنحضرت تیری انداخت و ملائکه در تیرباران آنحضرت

می‌افزودند پس از آن دیدن چشمهای من کور شد خود حضرت فرمود که فرشتگان را
دیدم که بر برادر امیرالمؤمنین می‌افزودند گفتم بلای مولای من آن حضرت دست مبارک
بر چشمهای من مالید و الحال بینا شد بقدرت الهی جوانی آمد بحضرت آنحضرت و بگریست
فرمود که گریه تو چیست گفت والده‌ام مرده و مال بسیاری دارد و وصیت نکرده و میگفت
که بدون اذن امام حسین کاری مکن حضرت فرمود برخیز تا بمنزل او رویم و بعد از وارد
شدن با آن خانه دید که چادر شبی بروی تن کشیده و بیان بگفت جان داده و پس آنحضرت
رو بقبله نمود و دست برداشت و گفت خداوندا او را زنده گردان تا وصیت کند در آنچه
بخواهد خداوند کردگار بدعای آن بزرگوار آنمرده را زنده گردانید و نشست و شهادتین گفت
و نظر کرد بسوی حضرت امام حسین و گفت ای مولای من چه امر میفرمائی داخل خانه شو و حضرت
داخل شد و فرمودند که وصیت کن خدا ترا بیامرزد و رحمت کند گفت یابن رسول الله
مالهای من در فلان موضع است ثلث آن مال از شما است و ثلث دیگر اخراجات کن
و ثلث دیگر از آن پسرم اگر پیدا که از دوستان تو است و اگر پیدا کار از جمله منافقان
تو است حق را بر دار و چیزی مده که مخالفان ترا در مال من حقی نیست و نصیبی نیست بعد از آن
حضرت برخواست تا نماز کند چون نماز کرد زن ضعیفه وفات یافت چنانچه اول بود
معجزهٔ دیگر از حضرت امام زین العابدین مرویست که شخص اعرابی خواست که زیارت کند
حضرت امام حسین را لام است با نه چون بنزدیک مدینه رسید خود را جنب کرد و بجهت
حضرت رسانید چون چشم مبارک آنحضرت باو افتاد و گفت ای اعرابی حیا نمیکنی ای اعرابی که بحرم
می‌نوری بسوی امام خود برای اعرابی عرض کرد که من مطلب داشتم در این خصوص مطلب خود رسیدم

پس رفت و غسل کرد و برگشت مطالب چندی که در دل داشت عرض کرد جواب آنها را
شنید

دلیل امامت امام زین العابدین

دلیل امامت حضرت سید الساجدین
و ثمن امام مظلوم بیمار حزین بسیار است و معجزات آن سرور دین و کرامات آن امیر
ظالمین بیشمار است از انجمله حدیثی که دلالت میکند که او امام و از جمله معتبران درگاه
اله و صاحب زهد و ورع و اعراض از زخارف دنیا کرده بود آنست که روزی عبد الملک ابن
مروان در طواف کعبه بود و حضرت امام زین العابدین در پیش روی آن لعین طواف
میکرد و اصلا التفات با وی نمیکرد پرسید که این شخص کیست که چنین میکند او حضرت را
نمیشناخت گفتند که این بقیه آل طه و پسر امام حسین امام زین العابدین است
پس در جائی نشست و آنحضرت را طلبید حضرت تشریف آوردند گفت ای علی قاتل
پدرت من نبودم چرا بنزد ما نمی آئی حضرت فرمودند که قاتل پدرم دنیا را بر پدرم تباه
کرد پدرم آخرت را برو تباه کرد پس اگر تو نیز میخواهی که مثل او باشی باش گفت لکن اگر
بنزد ما آئی از اموال خبر داری که ما از اموال دنیا بشما اعانت مینمائیم حضرت فرمود که
مرا احتیاج بمال دنیا نیست و دامن خود را بر زمین پهن کرد و دعا خواند ناگاه بالا
رو دامن آنحضرت پر از زر شد که شعاع آنها چشم را خیره مینمود پس فرمود دیگر کسیکه
او در نزد خدای تعالی چنین باشد چه احتیاج بمال تو دارد حاجت آنست که بر قاضی الحاجات
بنمایم فرمود خداوندا بگیر اینها را که مرا احتیاج باینها نیست ناگاه آن زرها ناپدید شد
دیگر مرویست که زهری که از جمله مخلصین آن حضرت است که من در خدمت آنحضرت نشسته
بودم که یکی از صحابه آنحضرت بنزد وی آمدند و حضرت فرمود که چه خبر داری عرض کرد یا ابن رسول الله

خبر ناخوشی

خبر ناخوشی چهار صد دینار قرض دارم هر چه فکر میکنم علاجی ندارم حضرت علی ابن الحسین بسیار
بگریست گفتند گریه شما برای چیست فرمود که گریه من از برای مصیبت و محنتهای اوست
که کدام محنت و مصیبت عظیم تر از این است که برادر مؤمن حاجت از مؤمنی بخواهد و او نتواند که رفع
احتیاج او نماید پس از آن مجلس متفرق شدند یکی از مخالفان بعلی ابن الحسین طعن زد
و گفت اینان یکبار دعوی میکنند که آسمان و زمین و همه چیز مطیع اند و هر چه از خدا بخواهند چه
طلب می نمایند یکبار اعتراف مینمایند بعجز از اصلاح کار برادران ایمانی خود چون سخن
بگوش آن مرد رسید خود را بخدمت آنحضرت رسانید و آنچه شنیده بود عرض نمود گفت
محنت این سخنان بیشتر از آن محنتیست که مرا بود آنگاه حضرت فرمود که الحال خداوند
فرجی نمود و در فرج و خلاص محنت تو آنگاه کنیزک را آواز داد و گفت از برای افطار و سحر من
دادی بیاور آن کنیزک دو قرص نان آورد و حضرت بآن داد و عذرخواهی نمود که در نزد
من جز این دو قرص نان چیزی نبود و حق تعالی بواسطه این حاجت تو را عمل و خیر بسیار
بتو رسانیده خواهد داد پس آن مرد آن نانها را ببازار برد و نمیدانست که چه کند کالای بجگر
از نسیاری قرض و کالای از انفعال خیال از شرمنده که هیچ التفات نمیکرد تا بدکان کالای از
دلوله شیطان حیران و سرگردان که این دو قرص نان که معلوم است احدی بحال او التفات
کند باین چه کار سازی شود ناگاه ماهی فروشی از انجا گذر کرد و ماهی ساف درشت بو کرده
در دست داشت و این بیک قرص نان پس گفت که ماهی تو ضایع و فاسد شده و بو
گرفته در دست تو مانده است و این یک قرص نان همچنین است اکنون رغبت داری که
این ماهی کاسد فاسد خود را بمن دهی و این یکنان کاسد را بستانی گفت آری ماهی بو

بگرفته داد و قرص نان را بگرفت آن مرد ماهی بگرفت و ببرد دیگر گذارش افتاد که قدری
نمک کاسدی داشت گفت که این نمک را باین نان عوض بکن خلاصه نمک را نیز
با نان معاوضه نمود و آن نمک و ماهی را بیاورد و بگفت که این ماهی را باین نمک اصلاح
می آورم چون شکم ماهی را شکافت که نمک بر بزد دو دانه مروارید قیمتی یافت پس شکر
الهی را بجا آوردم و گفت این از معجزه این امام است در این حال کسی بر در خانه آواز داد
چون بیرون آمد صاحب ماهی و نمک را دید گفتند ما هر چند سعی کردیم با عیال خود که بخوریم
نان را بشکنیم نتوانستیم و دندان ما بر آن کار نکرد معلوم است که بدگذرانید و فقیر
و پریشانید اکنون این نان را از برای تو آوردیم و تو را از ماهی و نمک حلال کردانیدیم
پس آن قرصها را دادند و برگشتند در حال پیک آنحضرت رسید و گفت علی ابن
الحسین میفرماید که خدا تعالی ترا فرج داد و طعام ما را رد کن که آن را نخورد کسی بغیر از
ما و آن دانهای مروارید را بفروخت اعلا بفروخت و قرض خود را ادا کرد
جماعت بسیاری در یک سفر در خدمت آنسرور بودند و خیمه او را در عسفان که صحرایست
که مابین مکه و مدینه برپا کردند چون آنحضرت بآن مقام رسیدند فرمودند که چرا در اینجا خیمه
زدید و حال آنکه در اینجا جماعتی است از جن که مأوا کرده اند و ایشان از جمله شیعیان
و دوستان ما اند و من تعب و رنج ایشان روا نمیدارم گفتند که ندانستیم ناگاه از جانب
خیمه صدائی بلند شد که تمامی شنیدند و آن شخص را نمیدیدند که گفت یا ابن رسول الله خیمه را از
اینجا حرکت مده که ما تحمل آزار بر ما رسد و این تحفه است که بخدمت فرستاده ایم
دوست میداریم که از طعام ما و هدیه ما میل بفرمائید پس نگاه کردند در آنجا انگور و انار و سایر

میوهای بسیار

میوهای بسیار بود حضرت با جماعت از آن میوه‌ها خوردند و رفتند حکایت ابو خالد کابلی
مدتی در خدمت محمد حنفیه را بسر کرد و اعتقاد به امامت او داشت تا آنکه روزی از او پرسید
که تو امامی گفت امام حضرت امام زین العابدین است و او را بخدمت آنحضرت فرستاد
چون بخدمت حضرت رسید حضرت فرمود که خوش آمدی ای کنکر کنکر گفت
الحمد لله رب العالمین که نمردم تا آنکه امام خود را شناختم و این نام را مادرم گذاشته بود و هرگز
احدی این نام را بمن نگفته مگر آن بزرگوار معجزه دیگر ابو خالد مزبور چون خدمتکاری حضرت را
چندوقتی دریافت و شوق زیارت پدر و مادر بهم رسانید بخدمت حضرت عرض که
رخصتی حاصل کند و چون دست خالی بود حضرت فرمود که کنکر فردا کسی می آید از شام و باو
دختر مجنونه است و از جهت معالجه او آمده است و مال بسیار میدهد بگو باو که من معالجه او را میکنم
بحکم بده هزار درهم و او قبول خواهد کرد و این مال بتو خواهد رسید اگرچه حیله و مکر خواهد کرد
و چون فردا شد شامی با دختر مجنونه وارد شدند و با ابو خالد ملاقات بمبلغ مذکور قطع
نمودند ابو خالد بخدمت حضرت رسید حضرت فرمود که بگیر گوش چپ دختر را و بگو که میگوید
علی ابن الحسین که ای خبیثه بیرون رو و دیگر مباش ابو خالد بعمل آورد عمل نمود ناگاه آن
دختر بحال آمد و افاقه حاصل شد او را جنون و ابو خالد مطالبه مال نمود شامی در مقام انکار
برآمد ابو خالد بعرض حضرت رسانید حضرت فرمود که نگفتم که چنین خواهد کرد لیکن فردا
جنه او را خواهد گرفت و هرگاه چنین شود بگو که جهت ندادن تنخواه است هر گاه تنخواه را
بعهده که بدست علی ابن الحسین بسپارم شرط کنم که بنحوی معالجه کنم که هرگز عود نکند و بعد از
تحقیق این قرار داد بگوش دختر گفت که اگر بعود او نزدی تو را باتش خدا بسوزانم پس انتها

بیرون رفتند و خضر را افاده شده و ابو خالد مال را گرفته و بخدمت پدر و یار
خود [illegible] اگرچه معجزه بسیار از آن بزرگوار در کتب اخبار مذکور است و مفصلها
اختصار این رساله اکتفا باقل مذکور بود لکن مع هذا خواستیم که یک معجزه دیگر که در
کتاب شیخ طریحی که در عتبات عالیات دیدم مذکور نمایم که مردی مؤمن از بزرگان بشهر
بلخ هر وقت که بحج میرفت بزیارت قبر پیغمبر مشرف می شد در آنجا بزیارت حضرت
امام زین العابدین هم مشرف می شد لکن با هدایای خوب و تحفهای و سایل دین
خود را تحقیق کرده بوطن برمیگشت و چون موسم دیگر شد در مقام تدارک و
سوغات و تعارف آن حضرت برآمد زنش گفت ای مرد آن مرد با تعارف
کیست که همیشه تو با او سوغات و تعارف میکنی و او در مقام تلافی برنمی آید مرد گفت
ای زن ساکت شو که آن مرد مالک دنیا و آخرت است و او خلیفه خدا است
و حجت خدا است و او فرزند رسول خدا است و امام و فرزند امام است و مولا و مقتدای
ما است زن چون این سخن را شنید از ملامت کردن شوهر دست کشید و آن مرد
موسم تدارک حج دیده بعد از ورود بمدینه طیبه اذن دخول خدمت امام زین
العابدین را خواست و بعد از اذن دخول سلام کرد و دست مبارک او را
بوسید و آنحضرت در آنحال طعام میل میفرمود پس او را نزدیک خود نشانید و امر
بخوردن طعام فرمود و بعد از فارغ شدن آفتابه و لگن حاضر شد و آن مرد برخواست
که دست حضرت را بشوید حضرت فرمود که تو مهمان مائی بده آفتابه را بدیگری عرض
کرد فدای تو شوم من این خدمت را دوست میدارم فرمود منهم امر را بعمل آوردم

که تو او را

٥٧

که تو او را دوست داشته باش و چشم تو روشن شود پس ثلث آب آفتابه را
بدست امام ریخت حضرت فرمود که نگاه کن و ببین چه چیز است در لگن عرض کرد
که آب است حضرت فرمودند که یکدانه یاقوت احمر است چون نگاه کرد دید که یکدانه
یاقوت است باذن خدای تعالی حضرت فرمودند که آب را بریز ثلث دیگر آن
آب بدست آن امام ریخت فرمودند که در لگن چیست گفت آب حضرت فرمودند
که نه بلکه یکدانه زمرد سبز است پس نگاه کرد دید آب زمرد سبز شده باز حضرت
فرمودند که آب را بریز و آن ثلث آخر آن آب را ریخت حضرت فرمودند که
چه چیز است گفت آب حضرت فرمود در سفید است و الماس است چون نگاه کرد
دید که لگن پر شده است از رنگهای مختلف از در و یاقوت و زمرد و تعجب بسیار کرد
و خود را بدست و پای آنحضرت انداخت و میبوسید حضرت گفت ای شیخ در نزد
ما چیزی نیست که تلافی هدایا و تحفهای تو را نمائیم و این قلیل جواهر را بردار و ببر به نزد
زوجه خود و بگو که آن مرد با تعارف نیست و عذر ما را بخواه پس آن مرد به خجالت
آمده عرض کرد یا ابن رسول الله این سخن بادب زن مرا که شما رسانیدید من شک
ندارم که تو فرزند رسول خدائی و از اهلبیت نبوتی پس آن مرد جواهر را برداشته
حضرت را وداع کرده بولایت خود رفت کیفیت مزبوره را بزوجه خود
نقل نمود زن گفت ای مرد که این قصه را از برای او نقل کرده مرد گفت من نگفتم که
او را خوانده و داده علم نبوت است پس زن شوق بسیار بهم رسانید و قسم بجبار
بمرد داد که مرا بزیارت آن امام ببر که جمال آن بزرگوار را ببینم و مسائل خود را از

از او بپرسم چون موسم حج شد زن را بهمراه برد و آن ضعیفه در راه بیمار
در نزدیک مدینه فوت شد و آن مرد محزون و گریان بخدمت آن حضرت
خداوند رحمن چو را رسانید و عرض کرد که زن من با شوق تمام و امیدواری بسیار بقصد
زیارت شما و جد بزرگوار می آمد و با آرزو در گذشت فوت شد حضرت برخواست
دو رکعت نماز کرد و خدا را مناجات کرد بزبانی که کس نفهمید پس روی خود را بجانب
آسمان کرد و فرمود برخیز برو بسوی زوجه خود که خدا بقدرت خود او را زنده کرد و اینه
و هو یحیی العظام و هی رمیم پس آن مرد روانه شد در خوف و رجا آمد تا بنزدیک قرار رسید دید
که زنش در خیمه نشسته مجب بدان باو گفت که چه چیز باعث زنده شدن تو شد گفت
بخدا قسم که ملک موت آمد و قبض روح من نمود و خواست که روح مرا با آسمان برد
که ناگاه مردی بصفت و شمایل او چنین و چنانست و حال آنکه آن مرد تصدیق او نمود که
آری صفات مولای منست بملک موت امر فرمود که برگردان روح مرا و او را به بدنش برگرداند
قصد زیارت ما داشت و من سوال کردم پروردگار خود را که او را سی سال دیگر عمر دهد بخوشی
زیرا که او را حق زیارت بر ما داشت و ادای حق او بر ما واجب است ملک الموت در تعاقب
تمثال دست و پای او را بوسید و گفت السلام علیک یا امام زین العابدین سمعا و طاعة
یا ولی الله زن گفت ای مرد من بچشم خود دیدم که ملک موت دست و پای مبارک او را
بوسید در وقتی که روح مرا بجسد من برگردانید و او را تعظیم کرد و رفت پس آن مرد
دست زن را گرفته بخدمت آنحضرت رسید در وقتیکه آنجناب در میان مردم نشسته
بود و چون چشم آن زن بجمال عدیم المثال آنحضرت افتاد زبان ادب را بوسید و گفت

والا نکه

والله که این است آقای من و اینست که از برای برکت دعای او من زنده شدم و دیگر
زن و مرد مجاور حضرت را اختیار کردند تا برحمت ایزدی پیوستند رحمة الله
علیهما ای برادران این بزرگواری که شمه از مناقب و مرتبه او قلیلی از فضایل و مرتبه او
معلوم شد چگونه مصیبت عظما دید که برای او روای توان شنید که در سن ده سالگی پدرش
و برادرش و عمو و عموزادها و خویشان و اخوان و انصارش را در برابر چشمش شهید کنند
و با وجود تب و آزار و اسهال تن بیمارش را بضرب تازیانه بدرد آوردند و سر مبارکش را
بچوب نیزه بگشتند و خیمه او را آتش زدند و تجمل او را بغارت بردند و بازوهای او را بریسمان
ستم بستند و عمه‌ها و خواهران و سایر زنان را اسیر کردند و او را سوار شتران بی‌جهاز و بصد هزار
ذلت و خواری بشام بردند از زبان قتلگاه کشتگان بگذرانند چنانچه در حدیث از همین
سرور روایتست چون در صحرای کربلا پدرم و عموها و برادران و خویشان را شهید کردند
و عمو که قتال و حرم محترم و زنان مکرم را بر شتران بی جهاز سوار کردند و بجانب کوفه روانه
کردند و عمو که قتال رسیدیم دیدم نظر من بر بدن پاره پاره پدرم افتاد که با انصار بریده در
میان خاک و خون غلطیده و با لب تشنه سر او را از قفا بریده بودند و بی عمامه و ردا در
خاک کربلا افتاده روی منورش و بخون سرخ شده و ریش مطهرش بخون خضاب شده
و چون او را و سایر شهدا را باین حالت دیدم که کسی متوجه کفن و دفن ایشان نشد
حالتی مرا عارض شده که نزدیک بود که مرغ روحم از آشیانه بدنم پرواز کند چون
عمه‌ام زینب این حالت را دید در من مشاهده کرد و گفت ای نور دیده مستمند و ای
یادگار بزرگان این چه حالت است که در تو مشاهده کرده می‌نمایم گفتم چگونه جزع نکنم

وحال آنکه پدر بزرگوارم و سید عالی‌مقدار جدم را بابا و عمو و عموزادها و خویشان
نیکوکردار برهنه در میان خاک و خون می‌بینم که کسی بدفن ایشان نمی‌پردازد
و متوجه ایشان نمی‌گردد و گویا ایشان از مسلمانان نمی‌باشند عمه‌ام گفت ای نور
دیده این حالت را رسول خدا جد و پدرت و برادرت و عمت تو خبر داده
و فرموده که خدا گروهی از این امت را خواهد فرستاد که دست ایشان بخون این شهدا
آلوده نشده باشد و اعضای پاره‌پاره را جمع نموده مدفون خواهد ساخت

مناقب جلیل و صفات حضرت امام محمد باقر و حسب و نسب و مروت
و علم و سایر اوصاف و کمالات آن طیب و طاهر بجمیع مذاهب و اهل اسلام بلکه
کافر ظاهر است و نور علم آنجناب چنانچه از کثرت احادیث مرویه از اولاد
القاب او که شکافنده و باقر است باشند هویدا و باهر است و از جمله این کلام سید
انام است که فرمود بجابر ابن عبدالله انصاری که شاید تو باقی بمانی تا ملاقات کنی بر یکی
از فرزندان من که خدا نور حکمت باو شفقت کرده اسم او اسم من است و شمایل او
شمایل من است و علم او علم من است ای جابر چون باو برسی از من باو سلام برسان
پس جابر میگوید که من رفتم تا این سلام را بآن حجت ملک علام رسانیدم
عامه قائل بوفور علم آنحضرت شده اند از این حدیث است لکن سخن بوجهی میگویند
که علم آن امام اگرچه ارشد امام است اما جابر انصاری باو تعلیم کرده و علم او از جابر است
و معلوم است که ایشان از علم امامت غافل و جاهلند باری معجزات آنحضرت نیز مثل ائمه
دیگر زیاده از حصر و حد است و قلیلی از آنجمله موقوف امامت او مذکور میشود از

داود رقی

از داود رقی مرویست که روزی بخدمت امام محمد باقر بودم در زمانی که عبدالله ابن
علی ابن الحسین دعوی میکرد و هفتاد نفر از اهل خراسان آمدند و با ایشان مال و جواهر
بسیار بود گفتند ما میخواهیم که معلوم کنیم که امام کیست شخصی از ایشان را بنزد عبدالله برد
که امام است چون رفتند و از او پرسیدند که دلیل امامت تو چیست گفت زره حضرت رسول
و انگشتری و عمامه و عصا دارد پس گفت تا در صندوق را چون آورد زره را پوشید
و دستار بر سر نهاد و تکیه کرد بر عصا و خطبه خواند و چون معجزه و علامتی از امامت او
ندیدند بیکدیگر نگاه کردند و برخاستند و گفتند که فردا خدمت برسیم درغ گوید
که آنحضرت بمن فرمود که بروید در خانه عبدالله در گوشه بایستید و هر یک از اهل
خراسان که بیرون می‌آید ایشان را باسم خود و پدران ایشان برخوان چون
بعمل آوردیم همگی ایشان در تعجب ماندند گفتم میخواهم شما را بنزد صاحب حقی
برم گفتند صاحب تو کیست گفتم محمد ابن علی الباقر و بعد از رسیدن خدمت حضرت
فرمود ای اهل خراسان بکجا میروید که او جای پیغمبر گرامی تر از آن است که دوستان و موالیان
خود را نشناسد پس نظر کرد بسوی امام جعفر صادق فرمود که ای پسر انگشتر را بیاور آنحضرت
انگشتری از عقیق آورد نزد آن بزرگوار گذارد آنحضرت در زیر لب چیزی گفت
انگشتر را حرکت داد و درع پیغمبر و عمامه و عصا و از آن انگشتری بیفتاد درع را
پوشید و عمامه را بر سر نهاد و عصا در دست گرفت پس درع را بفشاند یک انگشت
از او کم شد دیگر باره بفشاند یک انگشت زیاده تر شد آنگاه عمامه از سر برداشت
و درع را برکند و لب بجنبید زره و عمامه و عصا بدون انگشتر مخفی شده ناپدید شدند

آنگاه نظر باهل خراسان کرد و فرمود که اگر اینها که نزد پسر عم ما در صندوق میباشد
از ما چنین باشد ما را بر ایشان تصدق نیست اهل خراسان هیچ امامی بجز دیگر کنج
قادر ان در خزائن او باشد اما آنچه آورده شد از برای راستی و خلوص شما قبول
میکنیم مال را تسلیم میکنیم کردند و امامت آنحضرت را معترف شدند و رفتند ارشد چون
آن مروان لعنهم الله سنة الملک در ایام حضرت امام زین العابدین شیعیان را
بانواع ذلت و خواری میکشیدند و اذیت میکردند تا آنکه جمعی از ایشان بخدمت آنحضرت
رسیدند و شکوه بسیاری کردند از احوال خودشان پس حضرت امام محمد باقر را طلبید
و فرمود برو حجره مرا چادر دراز میان آن خیاطه از رده ریسمان بیرون بیاور و بردیشت
بام او را حرکت باطف بده پس حضرت امام محمد باقر چون او را حرکت داد زمین
بحرکت در آمد به نحوی که پانصد خانه مدینه خراب شد و مردم مضطرب شدند گریختند
در شهد و در دست و بیاری آنحضرت رفتند که یا ابن رسول الله ما تو را آوردیم و یاری الله
ما را پناه ده حضرت فرمود که ذنب و دستور ما اهل بیت نیست که معاندین ما را
بجز این بکشند و ما ایشانرا تلف میکنیم معجزه دیگر جابر ابن جعفی گوید که پرسیدم از
امام محمد باقر از تفسیر قول خدای تعالی وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض پس سر در پیش افکنده بودم ناگاه دست برداشته و چون نگاه کردم
دیدم که سقف خانه شکافته شد و نور درخشیده دیدم که از او حیران شدم فرمود
که ابراهیم ملکوت آسمانها را و زمینها را چنین دید باز فرمود نگاه کن چون نگاه
کردم سقف خانه بحال خود بود آنگه دست مرا گرفته از آن خانه بخانه دیگر برد

ابراهیم

و جامهای

و جامهای خود را بیرون آورد و در جامهای دیگر پوشید گفت چشمهای خود را برهم نه
چون چشم برهم نهادم فرمود که دیده باز کن ساعتی درنگ کردم گفت میدانی
در کجائی گفتم نه فرمود که در ظلمات که ذو القرنین از آنجا گذر کرده گفتم فدای تو شوم دستور
ده که چشمهای خود را باز کنم فرمود باز کن چیزی نخواهی چون باز کردم از تاریکی چیزی ندیدم
ساعتی گذشت و فرمود که میدانی در کجائی گفتم نه گفت ایستاده در چشمه زندگانی که
خضر از آن آب میخورد و برفتیم بعالم دیگر پس عالمی دیدم بهیئت این عالم
و همچنین از عالمی بعالمی تا پنج عالم آنگاه مرا گفت که این ملکوت آسمانها و زمینهاست که ابراهیم
و دوازده عالم را دید و هر بار که امامی از ما بگذرد و در یکی از این عالمیان ساکن شوند
که آخر ایشان قائم ما است و در این عالم که ما و او ساکنیم آنگه مرا گفت که چشم برهم نه
چون چشم برهم نهادم فرمود که باز کن چون باز کردم که در خانه که بودم دیدم پس
جامه خود را بیرون آورد و جامه اول را پوشید و بمجلس خود نشستیم عرض کردم
فدای تو شوم چه قدر روز گذشته فرمود سه ساعت ارشد دیگر گوید ابو بصیر که داخل مسجد
شدم و مردمان آمد و شد میکردند حضرت فرمود که از مردم بپرس که حضرت
امام محمد باقر را دیدند و من از هر که پرسیدم گفتند نه و حال آنکه آنحضرت ایستاده بود
آنگاه ابو هارون کور در آمد گفت از او بپرس که ابو جعفر را دیدی چون پرسیدم گفت
نمی بینی که در اینجا ایستاده است گفتم تو چه میدانی گفت او نور ساطع است ارشد دیگر ابو
بصیر گوید که در مجلس آنحضرت از آنکسی پرسید که چون است احوال پدرت گفت
حضرت فرمود آنوقت که تو از خانه بیرون آمدی پدرت فوت شد در دقیقه

بحد جوان رسیده بود پس گفت که برادرت چون است گفت من آمدم بسلامت بود
حضرت فرمود همسایه ایش او را کشت در فلان شب در وقت سحر و نامش فلان بود
بگریست گفت این چه مصیبت است که بر سر ما آمد حضرت فرمود که ساکن باش که ایشان
هر دو بهشت رفتند و آنجا بهتر است از این جا گفتم قدری شوم پسرم بیمار بود فرمود که
خوب شده و عمش دختر خود را بوی داد چون برگردی از او پسری بوجود آمده باشد و نام او را
علی نهاده اند و او از جمله شیعیان ما باشد و اما پسر تو پس از دشمنان ما است و تو از جمله
و خضوع و خشوع او فریفته شو ابو بصیر گوید پرسیدم که یابن رسول الله این چه کس بود که یکی
از شیعیان ما از اهل خراسان است دیگر داخل مسجد شدند دیدند جوانی خندید و فرمود که
امروز خندید و سه روز دیگر از برای تو گریه کند که تو از صحابه قبور باشی پس آن جوان در روز
سیم مرد **در بیان صفات امام جعفر صادق** کاشف حقایق مشاهیر و فایق
حضرت امام جعفر صادق و ظهور و وفور علم و حلم در حل مشکلات و بیان معضلات اخبار
دین مبین و تجدید شریعت غرای سید المرسلین نموده بحدی که جمیع دانایان حق [illegible]
و معاندان خاندان اقرار و اذعان باین معنی نموده اند و از اخبار انبیاء سلف و
قصص و مواعظ و تفسیر قرآن و احکام شرع و قول انبیاء و معجزات و کرامات و علوم عقلیه
و نقلیه کار بجائی رسید که جمیع اهل صاحب دین دانشمند مثل جدش سید المرسلین
خلاصه علم و حلم و خوشی افعال و اطوار روز بروز از سایر احوال آن بزرگوار آثار آن پیدا
و شیوه سلاله نبوت هویدا بود و معجزات آنحضرت بسیار از حد و حساب است چنانچه
قدری گذشت منقول است از محمد ابن مسلم که یکی از اکابر روات است که در مجلس

آنحضرت نشسته بودم که ناگاه معلا ابن خنیس داخل شده با دیده گریان حضرت فرمود
چرا گریه میکنی معلا گفت بدر خانه شما جمعی نشسته اند و میگویند اهل بیت را فضیلت نیست
از سایر مردمان و مردمان چون حاضر کردند یک دانه آنرا بر داشت و نصف که و
آنرا بیرون آورده و خرما را میل فرمود و دانه آنرا بر زمین انداخت عباس ناگاه سبز
گشت درختی بلند و خرما آورده دو دست مبارک دراز کرده و از آن خرما یکدانه گرفت
دو نصف کرد و از میان آن نوشته بیرون آورده و بدست معلا داد که بخوان
معلا خواند دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله و علی مرتضی
و الحسن و الحسین و علی ابن الحسین و یک یک از ائمه تا به حضرت صاحب
دیگر راوی گوید که مرا مسائل چند مشکل بود رفتم که بخدمت حضرت امام جعفر صادق پرسم و حل
مشکل و مسائل خود نمایم چون بدر خانه او رفتم گفتند که آنجناب بجنازه سید حمیر شاعر تشریف
برده چون رفتم بر سر قبرستان رسیدم بخدمت آن آقا زبان و استفتاح مسائل نمودم
تمامی مشکلات برمن سهل و آسان کرده چون برخواستم که بروم کنار جامه مرا گرفته
و کشیده و گفت شما تازه بعرصه آمدید و اصحاب حدیث و معدن علم امامت را گم کرده اید
من عرض کردم که مگر شما امام زمانید فرمود بلی گفتم دلیل بر امامت شما چیست فرمود که هر چه
بخواهی بپرس تا جواب آنرا بگویم انشاء الله تعالی گفتم من برادری داشتم در این زودی
اسیر شده که جگرم کباب و چشمم از برای او پر آب است در همین قبرستان دفن کردند
اگر او را زنده کردی میدانم که تو امامی حضرت فرمود که بقدرت خدا او را زنده میکنم تو
قابلیت و اهلیت این معنی نداری بلی برادرت چون مؤمن بود قابلیت دارد که زنده

شود برسم او در نزد احدیث ایشان تشریف بردند در نزد قبر او و گفت ای احمد زنده شو به امر
خدا که ناگاه قبر شکافته شد و احمد بیرون آمد و خطاب به برادر خود کرد که ای برادر با این
جناب باش و از او مفارقت مکن این را بگفت و داخل قبر شد پس حضرت علیه السلام
در خلوت برد و قسم داد که این قصه را بکسی مگو ارشاد مرویست که از یونس ابن ظبیان
که در خدمت امام جعفر صادق حاضر شدم و گفتم که قول خدای تعالی از برای ابراهیم فرمود
که خذ اربعة من الطیر فصرهن الیک آیا چهار مرغ از جنس یک بودند یا از اجناس مختلفه فرمود
آیا میخواهید بنمایم شما مثل آنچه او کرد گفتم بلی فرمود که یا طاوس ناگاه حاضر شد در خدمت آن
حضرت نشست پس فرمود یا غراب ناگاه کلاغ حاضر شد و بعد فرمود یا باز ناگاه باز
حاضر شد بعد از آن فرمود یا حمامه ناگاه کبوتری در پیش آنحضرت رسید بعد از آن حضرت
فرمود تا آن مرغها را ذبح کردند و سرهای ایشان را کندند و جسدهای ایشان را ریزه ریزه
کردند و بهاون کوبیدند و مخلوط کردند سر طاوس را گرفت و فرمود ندا کرد ای طاوس
طاوس پس ناگاه گوشت و پوست و پر او از آنها جدا شده آمد و بآن تن ملحق شد و طاوس
زنده شد و در برابر آنحضرت ایستاد و بعد از آن سر غراب را گرفت و به همین طریق
و همچنین هر چهار مرغ در برابر آن حجه کردگار ایستادند پس آنحضرت ایشان را رخص فرمود
آنها پریدند و رفتند ارشاد دیگر از ابو بصیر مرویست که در مجلس آنحضرت بودم که مردی در
آمد و گفت یا اباعبدالله ولایت و امامت خود را بنما تا بچشم خود ببینم خرما طلبید ناگاه
طبق خرما حاضر شد و حال آنکه کسی را ندیدم که آن خرما را آورده باشد پس یکدانه خرما برداشت
و گفت ای خرما بگو کیستم من خرما بقدرت خدا بسخن آمد و بکلام فصیح گفت اشهد ان لا اله

الا الله

الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک حجة الله خلقه پس
آن خرما را بدست آن مرد دادند فرمودند بخور حصه ما و تخم آنرا نگاه دار پس آن مرد نگاه کرد
دید که بآن هسته و دانه نوشته که آل محمد الله پس فرمودند که آنرا بر زمین انداخت زمین شکافته
شد و آن دانه فرو رفت اندر زمین بدریا رفت و از دریا بزمین تا بر هوا قرار گرفته
و در جای دیگر آن دانه درخت خرما در آمد و بر بالا بر آمد از زمین تا آنکه فرمود ای درخت
من کیستم درخت گفت بزبان فصیح که اشهد ان لا اله الا الله لا شریک له و اشهد ان
محمد رسول الله و اشهد انک حجة الله علی خلقه آنگاه فرمود که ای درخت میوه دار شو در حال
خرمای بسیار خوب بار آورد باز گفت ای درخت بگو من کیستم و آن درخت باز
شهادت مثل سابق گفت و آنگاه حضرت گفت بسم الله خرما بخورید راوی گوید که ما همه
خرما خوردیم که سیر شدیم و لکن هر دانه را که میگرفتم خرمای دیگر بجای او ظاهر میشد پس فرمود
که ای درخت بگو من کیستم باز درخت آنچه را که گفته بود و او را رخص فرمود و آن درخت
باز از زمین بدریا رفت و از دریا بزمین شد تا آنکه جروی بهوا قرار گرفت چنانچه اول
بود و زمینها فراهم شدند پس آن مرد گفت که دلیل امامت از این بهتر ندیدم و از
نظر ما غایب شد و ندانستیم بکجا رفت و بعد از آن هم او را ندیدیم و نشناختیم
دیگر از یونس مرویست که در خدمت حضرت صادق بودم غلام خود را فرمود که برو گوشت
بیاور غلام رفت و گوشت آورد و چون بر زمین نهاد بغلام فرمود که بیرون رو آنگه گفت
ای گوشت گفت لبیک ای آقای من گفت تو کیستی گفت من غلام گفت خدا تو را جزا
و خوشی دهاد تو را چه باشد که گاو شدی و میگوید امیر المؤمنین را نمیشناسم و از او بیزارم

وازاو کناره بیچوبی گوشت گفت بدبختی و خذلان سبب آن شد فرمود بیرون رو که خدا
ترا لعنت کند پس گربه حاضر شد و آن گوشت ناپدید گشت ارشاد دیگر ابو حامد
جلادی گوید که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من چیزی بخاطر گذشت ناامیدی تو از
دلم بیرون رود فرمود که در دست تو چیست گفتم کلید فرمود که بمن بده چون دادم
ناگاه آن کلید مار شد من ترسیدم حضرت فرمود که خذه و لاتخف یعنی بگیر و مترس و گرفتم
دیدم کلید است ارشاد دیگر از ابراهیم ابن سعد مرویست که گفتم بحضرت صادق علیه السلام
که میتوانی که آفتاب را نگاه گفت اگر خواهی بجا آورم گفتم بلی پس دست مبارک را
دراز کرد و آفتاب را گرفت و کشید چنانچه چهارپایان را بعنان میکشند پس آفتاب
سیاه گشت و گرفته شد چنانچه همه اهل مدینه دهشت شدند و بعد از آن او را باز
گردانید و بجای خود قرار گرفت ارشاد دیگر جمعی روایت کرده اند که ما در خدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم آنحضرت فرمود که در دست ماست خزینهای زمین
و کلیدهای او اگر خواهید بشما ظاهر گردانیم پس یکپای مبارک خود را بر زمین زد و گفت
بیرون بیاور ای زمین آنچه طلا که در تست میان تو رست ناگاه زمین شکافته شد
و تخته طلائی ظاهر شد و طول آن بقدر یک وجب بود پس یکی را برداشت و فرمود که
بیائید و در دست ملاحظه نمائید که شک شما نماند پس نگاه کردیم دیدیم که شمشهای طلا
بر روی یکدیگر ریخته اند و بعضی بر روی بعضی پس بعضی از صحابه عرض کردند که یابن رسول الله خدا
تعالی همه چیز بشما عطا کرده پس چرا شیعیان خود نمیدهید حال آنکه ایشان بسیار محتاج اند
فرمود که زود باشد که خدا جمع کند میان ما و شیعیان ما دنیا و آخرت را داخل کند ایشانرا

ما را بجنات

ما را بجنات نعیم و دشمنان ما را به سفلی درک جحیم ارشاد دیگر از زبیر حریره مرویست که حضرت
صادق علیه السلام بسمت مدینه میرفت و بر دراز گوشی خود سوار بود که ناگاه گوسفندی از گله
هراسان از دنبال آنحضرت میدوید حضرت دراز گوش را نگاه داشت تا گوسفند
بوی رسید پس حضرت نظاره کرد که ترا چه شده گفت ای پسر رسول خدا دادم از این
بوستانبان بستان فرمود که چه میکند گفت بمن فعل ناشایسته میکند آن بزرگوار شبان را احضار
فرمود که ای نجس تو با این چه فعل است که باین حیوان بعمل آوری شبان گفت تو که جعفر
یا ملک یا پیغمبری فرمود من از اینها هیچیک نیستم لیکن پسر پیغمبرم اگر توبه کنی از کارهای
بد من از برای تو استغفار بکنم و اگر توبه نکنی منحط الدرک گرفتار شوی و بحالی که الحال مغضوب شوی
شبان توبه کرد و اظهار پشیمانی نمود آنحضرت از برای استغفار کرد گوسفند بزبان گشته سخن
گفت چنانچه همه شنیدند که گواهی داد که خدا یکی است و محمد صلی الله رسول او است و تو حجت
خدائی بر خلقان او ارشاد دیگر روایت کرده مامون رقی که من در نزد آقای خود امام جعفر
صادق نشسته بودم که داخل شد سهیل ابن حسن خراسانی سلام کرد و نشست و گفت
یابن رسول الله شما خانواده لطف و رحمتید و شما اهل امامتید چه چیز مانع است شما را
از خروج کردن و امر را از دست ظالم گرفتن فدای تو شوم که کجا نشستی و حال آنکه صد هزار
شیعه داری که در پیش روی تو شمشیر بزنند حضرت فرمود بنشین ای خراسانی خدا حق ترا
بر تو برساند بعد از آن حضرت خطاب کرد به کنیز خود که برخیز و این تنور را روشن کن و تنور
مثل آتش شد پس حضرت فرمود که ای خراسانی بیا و داخل تنور شو خراسانی عرض کرد که فدای تو
شوم مرا بآتش عذاب مکن و مرا از این خدمت معاف دار حضرت فرمود که زود باشد

که چابکی که نعلین خود را در دست گرفته باشد داخل تنور شود و ایشان در این گفتگو
بودند که داخل شد هارون مکی و نعلین خود را بانگشت سبابه گرفته بود و گفت السلام
علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمودند علیک السلام ای هارون بینداز نعلین خود را
از دست خود بنشین در میان تنور راوی گوید که هارون نعلین را انداخت و در میان
تنور نشست پس حضرت تشریف برد بر سر تنور و شروع نمودند از وقایع خراسانی
نقل کردن و حال آنکه هارون در میان آتش چهار زانو نشسته بود و جمیع آنچه را که حضرت
نقل میکردند گویا هارون آنجا حاضر بود پس حضرت فرمود که ای خراسانی در تمام خراسان
یکی بمثل هارون گمان داری گفت نه پس فرمود که اگر پنج نفر از اینچنین واثق و شیعه
خلص داشته باشم البته باین ظالمان خروج میکنیم اما کو و کجا و ما میدانیم وقت خروج را
ارشاد دیگر ابو کهمس میگوید که در مدینه مهمان شدم بخانه و در آن خانه دختر جمیله بود
چون نصف شب شد بخفیه رفتم و در حجره را باز کردم و دختر را بهم رسانیدم و دست
دراز کردم و پستان او را گرفتم و مالیدم چون فردا بخدمت امام جعفر صادق رسیدم
فرمود ای ابو کهمس توبه کن از گناهی که دیشب کردی و این حدیث دلالت میکند بر
آنکه هر چه در زبان واقع شود بر امام ع مخفی نیست منکشف شود چنانچه اخبار بسیار که انتفا این
معجزات ارشاد دیگر از مفضل مرویست که من در خدمت امام جعفر صادق بودم در راه
که عبور کردیم بجائی که زنی و دختری گاو ماده مرده را پیش گرفته اند و گریه میکنند حضرت
فرمود که شما را چه میشود عرض کردند که ما جمعی هستیم بسیار فقیر و پریشان و راه معیشتی نداشتیم سوای این
ماده گاو و این هم مرد الحال حیران مانده ایم و در امر زنده گانی خود سرگردان شده ایم
حضرت

فرمود که میخواهی که این گاو را زنده کنم گفتند ما را چرا استهزا میکنی حضرت فرمود که ترا استهزا
نمیکنم میخواهید که این گاو را زنده کنم برای شما گفتند ما از خدا داریم کم است که ما را مسخره میکنی
بگذار ما را بمصیبت خود باشیم حضرت فرمود حاشا که من آن کنم پس دعائی خواندند و پای
مبارک را بران گاو زدند که ای گاو برخیز باذن الله تعالی ناگاه گاو از جای خود برخواست چاق
آن گاو
و تن درست پس آن زن فریاد کرد که ایها الناس این است عیسی بن مریم زنده شده است
برب کعبه آنحضرت خود را در میان مردم داخل نموده که ضعیفه او را نشناخت
دلیل امام
هفت امام موسی کاظم
موسی ابن جعفر نایب حضرت پیغمبر و حجت خداوند اکبر است بر جمیع
فاطمه بشر و امام هفتم از ائمه اثنا عشر و یکی از شفعاء روز محشر و آن امام عالیمقام از
دور علم مشهور بعالم و از کثرت حلم کاظم و از بسیاری تهجد و عبادات در شب مساجد
و قائم و در روز متصدق بود و از میان ائمه هدا العبد از قضیه حضرت سید الشهدا
... که بران مظلوم از اعدا رخ نموده زیاده از مصیبتهائیست که بر آنچه دیگر رو نموده از آن
جمله یازده سال بزحمت و خواری ظاهری در مکان ناملایم نامناسب محبوس بود و از آنجا
نهایت اشتغال بعبادات و رکوع و سجود حضرت معبود مینمود تا آنکه او را از روی جفا شهید
کردند و معجزات و کرامات آنجناب بیرون از حد حساب است بعضی از آنها اینست
که حضرت امام جعفر صادق چند پسر داشت و پسر بزرگ او عبدالله بود افطح بود که حضرت
امام جعفر صادق بنا بر تقیه گفته که چون پا را بر زمین گذارد و پشت پایش بسیار پهن
شد چون پا بردارد جمع شود و او شنیده بود که حضرت میفرمود که امامت از برای ولد
اکبر است ما دامیکه برای او عیبی نباشد بعد از آنکه حضرت صادق از دنیا گذشت عبدالله ابن جعفر

فرا موشی کرد گفت که من اکبر اولاد آنحضرت و امام این عصر هستم تا آنکه مابین او و حضرت
امام موسی کاظم گفتگو شد حضرت فرمودند هیمه بسیاری آوردند و در وسط آنخانه آتش
افروختند و بنابر روایتی فرمود که نفط بر بالای آن ریختند بعد از آن که طغیان آتش از حد گذشت
آنجناب بعبد الله خطاب فرمودند که اگر تو امامی پس داخل این آتش شو عبد الله
در پیش را گفت سبحان الله چگونه میشود که کسی داخل چنین آتشی شود حضرت برخاست
و حال آنکه جمع کثیری از اعیان و شیعیان حاضر بودند و با لباسی که در بدن مبارکش بود در
میان آتش نشست بعد از یک ساعت بمردم حدیث میفرمود پس بعد از آن برخاست
و لباس خود حرکت دادند و به مجلس آمدند و نشستند در آن وقت رنگ عبد الله
متغیر شده از خانه بیرون رفت معجزه دیگر مردی نقل از علا ابن حمزه که روزی حضرت
امام موسی ابن جعفر دست مرا گرفته از مدینه بیرون برد و بصحرائی کردیم ناگاه یکی
مرد با بر خوردیم که در میان راه نشسته و گریه میکند و در پیش روی او دراز گوشی مرده افتاده
و اسباب و بار آن جوان در کنار او ریخته حضرت فرمودند چه حال داری و چرا گریه
میکنی جوان عرض کرد که با جمعی رفقا حج میرفتیم باین جا رسیدیم الاغم مرده و اسباب
در اینجا ماندیم و رفقا مرا گذاشتند و رفتند نمیدانم در این بیابان تنها و بسر کردن
چه کنم و با جهه اینها چرا گریه نکنم که حال بیا رفتن و نه قوت بار کشیدن دارم حضرت
فرمود که بلکه الاغ تو نمرده باشد گفت ایمرد بمن رحم نمیکنی در چنین حالی سخریه میکنی
حضرت فرمود که اگر مرده باشد هیچ نیکی دعائی دارم برای تو میخوانم که زنده شود گفت پس
چرا آزار میکنی بگذار بمصیبت خود باشم پس حضرت نزدیک چادر او رفت دعائی

دعائی خواند که علا ابن حمزه میگوید که من شنیده بودم و چوبی که در آنجا افتاده بود بر
داشته بر الاغ زد بحکم خدا آن حیوان از جا برخاست صحیح و سالم پس فرمود ای
مرد بار و در اینجا هیچ استهزا مکن الحال بار کن و سوار شو برفقای خود برس علا ابن حمزه
میگوید که روزی در مکه معظمه نزد چاه زمزم ایستاده بودم ناگاه مردی را دیدم که دست مرا
گرفته بوسید و در نهایت خوشحالی و خوشوقتی چون دیدم که آن شخص مرد بار است
گفتم چه حال داری گفت در نهایت خوب و خوشی اما نمیدانم که آن شخص که الاغ مرا زنده
کرد در کجا است که من بسیار ممنون او هستم علا ابن حمزه گفت من گفتم تو بمطلب
خود رسیدی حج و رجوع با وداری که بمعرفت او بکجا رسید معجزه
علا ابن حمزه روایت کرده که حضرت امام موسی کاظم مرا بجهة امری بجائی فرستاد در
در مراجعت نزدیک خانه آنحضرت زنی ضعیفه دیدم خواستم که باو اظهار کنم که
منتظر تو نگاه کردم معیشت و کیل خرج آنحضرت را دیدم که بر در سرا ایستاده و از آن
مطلب گذشتم لیکن بدل گفتم که اگر حضرت رفته و مرا امر حضرت میشود من از عقب آن ضعیفه
بر رفتم بکجا او میرفتم چون بخدمت حضرت رسیدم دیدم که آنحضرت بر مصلای خود نشسته
چون نظر آنحضرت بر من افتاد دست دراز کرده در زیر بالشش یک کیسه بیرون
آورد و فرمود که بگیر این تنخواه را و برو از عقب آن زن و باو بده و صیغه کن ذی
از برای وی در دکان فلان علاف نگاه داشتم پس علا ابن حمزه آن درهم را گرفت
چون بدکان علاف رسید ضعیفه او را دید باو گفت ایمرد مرا تا کی در اینجا معطل داری
گفتم من او را که این زر را آقایم داده باو دادم و او را منع کردم معجزه دیگر از

هشام ابن منصور مروی است که هارون الرشید مرا فرستاد که موسی ابن جعفر را بیاورم
تا ویرا بکشد چون ویرا آوردم امام موسی عصائی در دست داشت چون او را حرکت
داد اژدهائی شد و هارون را بگرفت و در گردن وی فتاد وی را فرمود که او را رها کن
دیگر هارون الرشید ملعون از راه عداوت یکروزی که سرگین شبیه بانجیر داشت
بجهة آنحضرت فرستاده بود تا او بجهة استهزاء آنجناب بخورد چون آن طبق را در نزد آن
حضرت گذاشتند آن سرگین انجیر شد بلکه بهتر از انجیر گردید حضرت قدری از آن میل
فرمودند جمعی که حاضر بودند دادند و بقیه را بجهة هارون فرستادند چون هارون دید که انجیر
خوب شده دانهٔ جدا برداشت و بدهان خود گذاشت سرگین شد و هر دانه که بر میداشت
انجیر بود چون بدهان خود میگذاشت سرگین میشد معجزه دیگر از ابو بصیر روایت کرده که
بخدمت حضرت امام موسی عرض کردم که بچه چیز شناخته میشود امام فرمود که بخصلتهای چند
که از پدر بوی رسیده که منصوص باشد است بجواب کافی از هر چه سوال شود و ابتدا کردن
بچیزی که در دل گذرد و متکلم گردد امام بهمه زبانها و لغتها پس فرمود قبل از آنکه از جا برخیزی
بچیزی معجزه بتو بنمایم که علامت امامت باشد ناگاه شخصی از اهل خراسان داخل شد بعد از
سلام بزبان خود بحضرت کرد و جواب او را بفارسی فرمودند و عرض کرد که من عربی
نمیگویم گفتم آنکه فارسی نمیدانی فرمودند سبحان الله هرگاه چنین باشد ما را چه فضیلت است بر شما چه
چیزی است که استحقاق امامت داریم پس فرمودند که بر امام مخفی نیست زبانهای مرغان
و نه حرف زدن مرغان و نه کلام صاحب روحی از جانوران و در روایت بسیار وارد
شده که همه روی زمین را میبینیم و حاجت نمیشود ما را بجائی خلاصه اگر چه معجزات آنحضرت

بسیار است لکن ستمها که وارد شد و مصیبتهای آن مظلوم نیز بسیار است و هر گاه قلیلی از آنها نیز
مذکور شود باکی نیست یعقوب ابن داود روایت کرده است که چون هارون بمدینه رسید
شبی بخانه یحیی برمکی ملعون رفتم او نقل کرد که امروز شنیدم که هارون نزد قبر پیغمبر خدا رفت
و با او مخاطبه کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله عذر می طلبم از تو در امری که اراده کرده ام در
باب موسی ابن جعفر که میخواهم که او را حبس کنم برای آنکه میترسم که او فتنه برپا کند که خونهای
امت تو ریخته شود من گمان دارم که فردا او را بگیرم در روایت دیگر است که آن
حضرت نیز متوجه قبر بزرگوار شد و گفت یا رسول الله بتو شکایت میکنم آنچه از امت بد
کردار تو به اهل بیت اطهار تو چه میرسد و مردم از اطراف صدا بگریه و فغان بلند کردند چون
آن امام مظلوم به نزد آن ملعون رسید سخنهای ناسزای بسیار بآن بزرگوار گفت و امر
کرد که آنحضرت را حبس کردند و در هر مرتبه در مجلس را می گشودند یک نوبت برای آنکه
بیرون آید وضو بسازد و یک نوبت برای طعام از برای او میبردند و شوبانی روایت کرده که
در مدت یازده سال آنحضرت در حبس بود چون آفتاب بقدر یک نیزه بلند میشد
بسجده میرفت و مشغول بدعا و تضرع بود تا زوال و آن ملعون مکرر بر بام میرفت و نظر
میکرد و در آن حجره محبس جامه ای دید بر زمین افتاده و کسی را نمیدید روزی بربیع گفت که این
جامه چیست که اینجا افتاده گفت جامه نیست بلکه امام موسی است هارون گفت که او از زهاد
و عباد بنی هاشم است ربیع گفت اگر چنین است پس چرا حبس میکنی گفت برای آنکه لازم است
که او چنین باشد مرد ملعون چون سندی شاهک پلید آنحضرت را بزهر شهید کرد بعد از آن
طلب آب کرده در گلوی نازنین آنحضرت ریخت و پنجاه نفر از فقهاء و اعیان بغداد را حاضر

کرده‌اند که نظر کنند که چه جرحی در بدن مبارکش هست پس آنحضرت در بر مردم برهنه کنند که بار

موقوف آنحضرت دیده‌اند پس آنحضرت بر سر جسر بغداد که او را شسته جسد

مبارکش را گذاشته‌اند مردم را اذن دادند که این موسی جعفر است و از دنیا رحلت کرده بیایید

و او را مشاهده کنید مردم می‌آمدند و نظر می‌کردند و می‌رفتند ای برادران و ای شیعیان ببینید

که دشمنان خاندان پیغمبر آخر الزمان بذریه طیبه او و ولات حق چه ظلمها و ستمها کردند یکی را بزهر جفا

شهید میکنند و بدن او را چهار روز بر سر جسر میگذارند یکی را بضرب تیغ و نیزه و شمشیر جابر روا کردند

که هزار و نهصد و پنجاه و یک زخم بر بدنش میزدند و سر او را از بدن جدا میکنند و بدن

او را در صحرای کربلا در میان خاک و خون می‌اندازند اهل و عیال او را باسیری میبردند

بود بر سر آن تشنه کام غمخواری نداشت جز بدن پاره پاره دلداری گشته گر خون

زخمش نیک جاری بود کی که بوحشت بر او زخمهای کاری بود - از بعضی ثقات شنیدیم

که تابوت حضرت امام موسی کاظم را چهار نفر حمال بر سر جسر بردند حضرت امام حسین

علیه السلام را نه تابوت بود و نه حمال بلکه سه شبانه روز آن بدن مبارک با ابدان

مطهر در صحرای کربلا افتاده بودند و در حدیث وارد شده که کفنی که حضرت امام موسی کاظم را

پوشانیده بودند هزار و پانصد اشرفی تمام شده و کفن حضرت امام حسین معصوم شهید

که چه بوریا بود و این قدر معلوم است که بدن نازنین پر درد آن سبط پاک رسول خدا

و جگر پاره علی مرتضی و فاطمه زهرا باشد برهنه در صحرای کربلا از ستم جور اعدا افتاده باشد و از

برادران طایفه طاغیه و دینهای واهیه و نفوس فاسده و طبایع غاویه چه ظلمها کردند

که آسمان و زمین و جن و انس و ملائکه مقربین را بگریه در آوردند و سیعلم الذین ظلموا

ای منقلب ینقلبون **حکایت امام رضا علیه السلام** امام مظلوم معصوم مسموم حضرت

امام رضا علیه و علی آبائه و ابنائه الاف التحیة و الثناء در علم و کثرت رفعت قدر و ارتفاع شان

مثل آفتاب تابان و مهر درخشان است و از علم امامت بر جمیع علما و فقها و دانایان

فایق بر زهد و ورع آن بزرگوار عبادت خدا آراسته و بسیار بسیار با فضل و سابق معجزات

و کرامات داله بر امامت آن بزرگوار بسیار است مخفی نماند که در امامت آنحضرت

اختلاف بسیار در میان مردم بهم رسید طایفه شیعه بعضی مذهب کیسانیه و بعضی فطحیه و بعضی

زیدیه شده‌اند و در امامت او توقف کردند حتی آنکه عبدالله ابن مغیره که از جمله اجلاء

روات است در این امر حیران و سرگردان بود و آنحضرت او را از راه معجزه و احادیث

هدایت نمود چنانچه گفت که من واقفی شدم رفتم بحج و در دلم شکی بهم رسیده در خصوص

امامت دل تنگ شدم پس در کعبه رسیدم و دعا کردم خداوندا تو میدانی حاجت مرا

هدایت کن مرا به بهترین دین اسلام پس امام افتاد که بروم و امام رضا را دیدن کنم در

آمدم بمدینه منوره در خانه آنحضرت رسیدم ناگاه غلامی بیرون آمد گفتم برو و عرض کن که مردی

از اهل عراق آمده و بر در نشسته ام بدرت تا که من بدر آید فرمان ام بر سر اینکه

عمر من است و ایستادم از درون خانه صدای مبارک او را که ای عبدالله ابن مغیره

داخل خانه شو داخل شدم و نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود که خدا تعالی دعای تو را در

حرم مستجاب گردانید ترا به بهترین ادیان هدایت نمود پس من گفتم شهادت میدهم که

تو حجت خدائی بر خلقان ای یار دیگر از ابو سعید ابن سلام مرویست که گفت جلال الدین

نزد علی الرضا رسیدم و در امامت او شکی و حیرانی بود بعضی میگفتند که او صاحب حجت

الست ندارد و اگر نه پدرش بایست وصیت کند پس ما به نزدیک او رفتیم
تا کاغذی که برادر سوار او بود پس سخن آمده و گفت ادوات امام همه باتفاق آنحضرت رفتیم تا
داخل مسجد مدینه شدیم شنیدیم که درها و دیوارها و چوبها با وی سخن میگفتند و بر او سلام
میکردند (ارشاد) دیگر بروایت که از عبد الله ابن سوقه که روزی حضرت امام رضا از نزد ما
بیرون عبور نموده در امامت و اختلاف کردیم بلکه قائل بامامت زید بودیم پس جمعی از ما
عقب او روانه شدیم و بصحرا آمد رسیدیم ناگاه آهوئی بنظر آمد آنحضرت با آهو بره
اشاره کردان جوان بسرعت تمام آمده و ایستاد خدمت امام پس حضرت دست مبارک
بر سر و روی او مالید و او را بدست غلام داد چون آهو بره خود را بدست او دید با خوف آمد
آنحضرت با وی سخن گفت گریس فهمید و آن آهو بره آرام گرفت پس حضرت فرمودند
که تو برخیز آهو خود را بحضرت رسانید و شروع بگریه کرد حضرت فرمود که از حضرت میدانید
این آهو چه میگوید گفتند که خدا و رسول خدا و امام بهتر میدانند حضرت فرمود
که میگوید که در وقتیکه مرا طلبیدی خوشحال شدم که بلکه از گوشت من میل بفرمائی
والحال که مرا مرخص نمودی (ارشاد) دیگر روایت است از محمد ابن عبد الرحمن همدانی که
من همدانی مردم شدم بجائی که بر راه چاره میشود دیگر دید بسیار در فکر شدم و با خود گفتم
بجز آنکه خود را بخدمت حلال مشکلات حضرت امام رضا برسانم چاره ندارم پس
رفتیم و عرض حال خود را نمیگویم فرمود خدا حاجت تو را بر می آورد و دل تنگ نباش
و من در خدمت آنحضرت ایستادم و از مقدار قرض عرض نکردم فرمود که از برای من
طعام بیاور عرض کردم که من روزه دارم و دلم بسیار میخواست که با جناب

هم

هم اکل و شرب نمایم که این بجز از برای من بماند چون مغرب شد بعد از فراغ از
نماز نشسته لیف آوردند در ساحه خانه نشستند و طعام حاضر کردند و با یکدیگر طعام
صرف نمودند پس فرمود که امشب در نزد ما میمانی یا میروی عرض کردم که فدای تو شوم
اگر مرخص میفرمائی بهتر باشد پس دست مبارک بر زمین زده بیک مشت خود را
بسمت من دراز کرد فرمود که بگیر این را چون من گرفتم در میان آستین خود
ریختم و نگاه کردم دیدم که اشرفی است پس بسرعت تمام بخانه آمدم و در پیش چراغ
بردم که بشمارم ناگاه یکی از آن دنانیر که در نظر بسیار جلوه کرد بود او را برداشتم و چون
برداشتم و نگاه کردم دیدم که نوشته است که این اشرفی پانصد اشرفی است نصف
آن از برای قرض تو و نصف آن از برای نفقه عیال تو چون این معنی را دانستم از
شمردن آنها گذشتم چون صبح شد اشرفیها را حاضر کردم و ده دفعه آنها را بر هم
زدم و آن یک اشرفی را جستم هر دفعه که شمردم پانصد عدد درست بود
دیگر آن در تنور آخر الزمان از قدوم میمنت لزوم خود خاک خراسان را کحل الجواهر
مردمک شیعیان کرد ابتدا اطراف عالم بهجوم آوردند مردمان علاوه بر اسباط
نیز باید با عدد تدارک درست اراده خدمت آنحضرت نمود از قضا قافله
ایشان را دزد زده و اسباب و را او دیگر اموال تجارت بردند و دهان او را دزدان
زدند که چند عدد دندانش افتاد پس چاره و علاج ندید و خود را بدین رسانید و در آنجا
باید و در عصه خوابیده و در خواب امام رضا را دید که با او فرمود که ایام علاج چه که لحظه دهانت
تو بجا رسیده و دیگر برای دندانها انار بخوردند بگیر بعد را بکوب بجای دندانها حفظ بر بنداز شدم

دل بسیار خوشوقت شدم چون سعد را کو پیدم در یخ دندانهای خود رنجم و دندانهای مرا
شقفت نموده و چون بخدمت حضرت رسیدم فرمود که سعد خوب در آیت و دیدار
که جاکم گرد در باره دندانهای تو پس فرمود که داخل خانه شو چون داخل خانه شدم همه بیدارها
و تحفه جههٔ را در انجا دیدم معجزه دیگر روایت کرده از ابو اسمعیل سندی که من در سند شنیدم
که در میان عرب کسی است که حجت خداست پس من آمدم و مرا بخدمت امام رضا نشان
دادند چون از رسیدن بخدمت آنحضرت من زبان و لغت سندی بر او سلام کردم
آنحضرت نیز بزبان سندی جواب سلام مرا دادند و هر طلبی که عرض کردم بزبان خود
آنحضرت جواب آنها بهمان زبان فرمودند از آن جمله گفتم از سند بطلب حجت خدا
بیرون شتافتم گفت آن حجت خدا منم پس فرمود که هرچه میخواهی بپرس و من سئوال کردم
جواب گفت پس من خوشوقت شدم و برخواستم و عرض کردم که من زبان عرب را
نمیدانم دعا کن که من تعلیم بگیرم و با مردم گفتگو نمایم پس دست مبارک بر لب من گذاشت
در ساعت زبانم بعربی باز شد و در روایت دیگر است که دست مبارک بر زمین مالید
شمشهای طلا بر روی یکدیگر ظاهر شد باز دست مالید از نظر ما غایب شد راوی گوید بدل
گفتم که کاش یکی را بمن میداد ناگاه نظر بسوی من کرد فرمود که چه دخل دارد حالا وقت آن
نیست که از این زرها بتو داده شود معجزه دیگر مردی بسیار از خدا آفته که قائل بامامت آن
حضرت نبودند مسائل مشکل بسیاری را جمع نموده و اراده ایشان این بود که اگر جواب اینها را
گوید امام خواهد بود و گفت چون بدرخانه آنحضرت رسیدم ناگاه خادمی آمده و در دستش
رقعه بخط امام بود گفت کجاست طومار مسئلهای تو طومار را باو دادم گفت که بگوید تو در خدا

لطیفه

بلاد

که بگیر رقعه ما را که جواب مسئلهای تو است و بده طومار ما را پس او را از من گرفت و رفت
مخفی نماند که چون بنای این رساله بر اختصار است و معجزات آن حضرت زیاد از حد احصا است
چنانچه در بعضی کتب مبسوط قدری مسطور است بلکه از معجزات آنسرور بعد از وفات او از
مرقد مطهر آن محمد دین پیغمبر زیاده از حد احصا است چنانچه قلیلی از آنها در کتب مع المعجزات
و غیره مسطور است بلکه در ایام و در زمان ما تا ساعت بلکه ماهی نمیگذرد که معجزه از آن فرزند خیر
البشر ظاهر نشود و چه بسیار کور و شل از برکت مرقد آن حضرت شفا یافته اند اعدا ترک
انکار نموده در انجا کسی سئوال کرد که بچه سبب که از قوم خود پیغمبر تا حال معلوم نیست که
کوری شل یا صاحب آزاری شفا یافته باشد و حال آنکه از اولاد طیبین و ذریه طاهرین بسیار
ظاهر شده در جواب گفته شد هیچ وارث جز انتصای نداد کو رسول در مدینه پیغمبر نامگویند
نامگویند شیعیان با هم که این از اعجاز بوبکر است عمر و اگر مقتضای وقایع پدر را درست کو
هر دو مظلوم و مسموم شده اند این بلکه قدری از کیفیت شهادت این بزرگوار نیز مذکور نمود
ولکن چون این قضیه هایله در آن سنه و افواه مشهور است و در مجالس و منابر بسیار مذکور
است ذکر آنها نیز ترک کرده موقوف باستماع در خارج نموده الحمد لله رب ا
العالمین بدانکه نور بلاد و معدن هدایت و ارشاد جناب حضرت امام محمد ابن علی
الجواد امام نهم جمیع عبادات و کافیست همین قدر دلیل بر امامت آنجناب را که در وقت
رحلت پدر بزرگوارش از دار دنیا هفت ساله یا نه ساله بوده است در آنجمله جلوس
آنحضرت بعضی از شیعیان تابع در امامت او شدند تا آنکه علما و فضلا و اعیان و اشراف
بلاد و از هر جانب متوجه گردیدند بعد از مناسک حج بخدمت آنحضرت رسیدند و از

و فور علم و مشاهده معجزات و کرامات و کمالات آن منبع سعادات را شک و شبه از
آئینه خواطر محو در زدید و چه چیز بهتر و واضح تر در اثبات امامت آن سرور که در سن
طفلی چند روز به در یک مجلس سی هزار مسئله مشکل را جواب شافی و کافی بگوید که تمامی ارباب علم
حیران باشند چنانچه کلینی و دیگران روایت کرده اند با وجود آنکه معجزات دیگر هم از آن
سرور بظهور رسیده و بسیار است با آنکه وفاتش در بیست و پنج سال بیشتر نگذشته
بود و چنانچه از جمله آن جمله از وقت حضرت امام رضا علیه السلام معدن جود و سخا در
در حال طفولیت در مسجد رسول تشریف بردند و فرمودند ایها الناس منم محمد ابن علی الرضا
که یکی از القاب من جواد است منم عالم به نسبتهای مردم در وقتیکه نطفه ایشان در پشت
پدران ایشان است منم عالم بظاهر و باطن شما منم عالم باول و آخر شما خداوند عالمیان
علم اولین و آخرین را بما داده پیش از خلقت شما زمینها و آسمانها و باعزت بعد از
فنای اینها اگر نبود غلبه اهل ظلم و گمراهان و تشکیک اهل شک هر آینه بمردمان میگفتم
چیزهائی که خلق حیران و تعجب کنند آنچه پیشینیان از مردم پس دست مبارک را بدهان
گذاشت و گفت ای محمد ساکت شو چنانچه ساکت شدند پدران تو پیش از تو از بیش
فرود آمد اعجاز دیگر روایت کرده از محمد ابن میمون که در خدمت حضرت امام رضا بودم بمکه
رفتیم قبل از آنکه بسمت خراسان بروند چون اراده مراجعت بسوی مدینه نمودم التماس کردم
که کتابی بخدمت امام محمد تقی بنویسید پس آنجناب خوشوقت شده تبسم کردند و کتابی نوشته بمن
دادند و حال آنکه من از هر دو دیده کور بودم پس بخانه آنحضرت آمدم و خادم آنجناب را
دیدم و عرض حال نمودم و او درون خانه رفته و آنحضرت را از گاهواره بیرون آورده و بمن

گرفت و بنزد من آورد و من کتابت را بخدمت آنحضرت دادم پس فرمود بخادم
که رسم او موافق بود مهر را بشکن و باز کن چون خادم باز نموده عمل نمود آن مکتوب را برابر
او نگاه داشت حضرت آن را خواندند و تبسم نمود که ای محمد چون است احوال چشم تو من
عرض کردم یا ابن رسول الله درد چشم شدیدی بر من عارض گردید بحدیکه هر دو چشم کور شد
ای نور چشم حضرت امام رضا و ای فرزند رسول خدا ذوالحجه چشم بپایان بدلم رحم کن که کار
تباه است پس [illegible] رحم و مروت و منبع جود و فتوت دست مبارکش را بچشمهای من مالید
ناگاه چشمهای من روشن شد بهتر از اول گردید من چشم دار بدست و پای آن بزرگوار
رفتم و بوسیدم [illegible] مرخص شدم بسوی وطن و دیار خود اعجاز دیگر قاسم ابن حسن روایت
کرده که من در صحرائی که مابین مکه و مدینه است بودم ناگاه مرا اعرابی فقیری حاضر شد و از
من سوال کرد من یک قرص نان بوی دادم چون قدری گذشت که بادی بر خاست و عمامه مرا
از سر من بر داشت و ندانستم که بکدام سمت برد و بکجا انداخت چون داخل مدینه شدم
بخدمت حضرت ابوجعفر الرضا رسیدم فرمود که ای ابوالقاسم عمامه ترا در صحرا
باد برد عرض کردم که بلی پس رو بغلام کرد فرمود که ای غلام عمامه او را حاضر و تسلیم او نما
چون آورد عمامه من بود تعجب کرده عرض کردم یا ابن رسول الله چگونه عمامه من بخدمت شما
رسید حضرت فرمود چون تصدق در آنجا باعرابی کردی خدا از تو قبول کرد و عمامه ترا
بتو رد کرد ان الله لا یضیع اجر المحسنین اعجاز دیگر عمار ابن زید میگوید که کاسه چینی در نزد
آنحضرت بود فرمود که میخواهی تعجبی بتو عرض کردم بلی پس دست را بر کاسه گذاشت
کاسه که چینی بود آب شد و بعد از آن آب را جمع کرد و در ظرفی ریخته و دست بر آن مالید

آن کاسه شد اعجاز دیگر محمد ابن اورمه روایت کرده که معتصم جمعی از وزرا حاضر
کرد و گفت که شهادت دروغ بر محمد ابن علی ابن موسی دهید که او میخواهد خروج کند
پس آنحضرت را حاضر کردند و آن جناب قسم خوردند که این دروغ است ایشان شهود را
حاضر کردند و آنجناب بعد از ادای شهادت نوشتها بیرون آوردند که اینها از زبان
غلامان تو گرفتیم پس حضرت در غضب شده دست بر آورده بدعا فرمودند که خداوندا
تکذیب ایشان را با ایشان بنما ناگاه بادی وزید و سقف خانه شق شد چون هر یک که خواستند
فرار نمایند می افتادند پس معتصم گفت یا ابن رسول الله بد کردم و توبه کردم از حضرت الهی
خواهش کن که این باد را ساکن گرداند حضرت فرمود خدایا این باد را ساکن کن
بعد آنکه ایشان دشمنان تو اند پس آن باد ساکن شد اعجاز دیگر روایت است از
محمد ابن [illegible] که محمد ابن علی الرضا که دسته بر منبر نهاد و هر چوبی را که دست میگذاشت از حسن نقش
سبز شده و برگ بیرون میآورد و دیدم که او با گوسفندی سخن میگفت و گوسفند او را
جواب میگفت اعجاز دیگر از ابراهیم ابن سعید مرویست که گفت دیدم تقی جواد را که
برگ درخت زیتون را میچید چون آن برگ بدست او میرسید نقره میگردید
و بسیاری از آن را بمن تصدق فرمود و من در بازار بردم و به نقره خرج کردم
اعجاز دیگر مرویست که مادیانی از نظر آنحضرت گذشت فرمود که این مادیان امسال
کره میزاید و پیشانی آن کره سفید خواهد بود و نشان داغ هم در پیشانی او است
معاف آن مادیان را زائید و کره چنان بود که آنحضرت فرموده بود چون ابراهیم که راوی
این حدیث است میگوید که فردا بخدمت آنحضرت رسیدم فرمود که کره را ملاحظه کردی

عرض کردم بلی چنانست که فرمودی که آن اسب که در خانه داری پسری آورده که یک
چشم ندارد چون چنان شد من ترک گفتن آن را بطالب کردم اعجاز دیگر
روایت کرده یحیی ابن اکثم که اعلم علما و افضل فضلای آن زمان بود از کثرت فضیلت
ملقب باقضی القضاة بود که من با آن حضرت بسیار مباحثه و مناظره میکردم و از انوار
علوم او محجوب میشد و بسیار منتفع میشدم از علم او تا آنکه اخلاص بسیار بخدمت
او بهم رسانیدم و هدایا و تحف بسیار بخدمت او میفرستادم روزی محمد ابن علی
گفتم خبر میدهم بتو چیزی که من زنده باشم [illegible] داری گفت روزی به مسجد رسول رفتم
و بزیارت آنحضرت مشغول بودم دیدم که محمد ابن علی الرضا در آنجاست نزدیک
وی رفتم و مسائل بسیار از او سوال کردم و جوابهای شافی از وی شنیدم پس گفتم
که میخواهم سوالی نمایم از آن شرم دارم گفت میخواهی خبر دهم بآن گفتم بلی گفت میخواهی
سوال کنی از امام زمان گفتم بخدا قسم که سوال همین بود پس بهمان درد است
فرمود که از خواص من کیستم ناگاه عصا به سخن آمد و گفت تویی امام زمان و تویی
حجه خدا در این عصر بر خلقان و کیفیت ملاقات مامون ملعون با آنحضرت
و تزویج کردن دختر خود ام الفضل را باو و شهید شدن آنجناب بزهر جفا بدان تر از
گوارش چون مشهور است در کتب جمعی از علما مسطور است لهذا ترک آنها را
نیز نموده و در روایتی وارد شده که ام الفضل بعد از مقاربت با دستمال زهر آلوده
کرد و آن را بآن حضرت داد که خود را خشک کند چون استعمال نمود اثر زهر در آن
حضرت ظاهر گردید و فرمود خدا ترا بدردی مبتلا کند که درمان نداشته باشد

پس خوره در فرجش بهم رسید که بآن مرد امام هادی نوباوه بوستان
احمدی و نهال برومند حدیقه محمدی وارث علم مصطفوی گل گلزار حدایق مرتضوی امام
دهم امام علی النقی در انواع فنون علم و صفات و تمام کرامات و معجزات مثل آبا
و اجداد کرام خود حجت خدا و امام بر کافه انام است چنانچه از پدرش مرویست که امام
بعد از من پسرم علی است و امر او امر منست و قول او قول منست و اطاعت او
اطاعت پدرش آنگه خاموش شد صقر ابن ابی دلف گفت یابن رسول الله
بعد از او امام کیست آنحضرت از آن سؤال گریست پس گفت بعد که قایم
منتظر است گفتم چرا قایم نام نهادی گفت زیرا که او قایم باشد و بپا کند ذکرش را
بعد از آنکه مرده باشد اکثر مردمانی که بامامتش قایل بودند مرتد شده باشند گفتم
چرا منتظر نام شده فرمود که ایام آمدنش بسیار و روزگارش دراز باشد و منتظر
خروج او بسیار باشند و شکاکان انکار او نمایند و جاهلان بذکر او استهزا
کنند و وقت قرار دهندگان دروغ گویند و شتاب کنندگان هلاک
شوند و تسلیم کنندگان نجات یابند ارشاد دیگر روایت کرده صالح ابن
سعید که من بمشقت بسیار خود را در کاروانسرای گدایان که آن ستمکاران آنحضرت را
محبوس نموده بودند رسانیدم پس گفتم فدای تو شوم دشمنان هرچه خواستند در باره
شما کردند تا آنکه در همچه جای نامناسب شما را محبوس کردند فرمود که ای پسر سعید تو
هنوز باین مرتبه ایستاده بعد از آن بدست اشاره کرده و فرمود نگاه کن نگاه
کردم باغهای مشتمل بر اشجار میوه و درختهای خوشبو و مرغزارها که دیده روزگار اورا

بخود ندیده

ندیده و ولدان چندی کانهن لؤلؤ المکنون که نهایت لطافت و نظارت و نظافت
بودند که از عطر آنها دماغ خوش شد عقلم حیران ماند پس فرمود که نشیمن ما هرجا باشد اینجاست نه در خان
الصعالیک که تو پنداری خرایج دیگر روایت کرده ابوهاشم که من بخدمت آنحضرت رسیدم و بودم که
تکلم بلغت هندی مینمود با من و من جواب درست نتوانستم گفتم که بگویم فرمود که میخواهی
ای ابوهاشم که زبانهای مردمان را بتو تعلیم کنم گفتم چگونه خواهد شد پس آنگاه در پیش او
مردمان آن جناب حوضی بود با کوزه و در میان آن سنگ ریزهای بسیار بود پس دست
دراز کرد و یکدانه از آن سنگها را برداشت و در دهان خود گذاشت و مدتی او را مکید
پس آنرا نزد من انداخت و من او را بدهان گذاشتم حالا که بدو قسم بخدا که هنوز از
خدمت او بیرون نرفته بودم که هفتاد و سه زبان تکلم کردم که یکی از آنها زبان هندی است
ارشاد و دیگر روایت کرده زرارة دربان متوکل که مرد هندی حقه بازی نزد متوکل آمده
حقه بازی میکرد که کسی مثل او ندیده بود و متوکل در این امور بسیار مایل بود پس روزی باو گفت
که اگر کاری کردی که علی ابن محمد ابن الرضا را خجالت دادی هزار دینار بتو میدهم گفت چند گرده
نان بزرگ سبک بپزند و بمجلس ضیافت مهیا کرده مرا نزدیک او بنشانند
چنان کردند آنحضرت دست دراز کرده که نانرا بگیرد آن نان حرکت کرده پرید پس
خواست که نان دیگر بگیرد آن نان نیز پرید تا سه بار مردم شروع کردند بخندیدن حضرت
نگاه کرد بشکل شیری در بالش و در آنجا دید و رو بآن صورت کرده فرمود ای شیر او را
بگیر ناگاه آن صورت شیر شد و او را فرو برد و باز گشت بهمان صورت شیر شد پس همه مردم
در تعجب و حیرت ماندند و حضرت از جای برخاست و متوکل بعد از بهوش آمدن از

حضرت درخواست نمود که بنشین و او را برگردان حضرت فرمود که میخواهی
مسلط کنی دشمنان خدا را بر دوستان او و در روایت دیگر فرمود که اگرچه عصای
موسی خورده و برگردانید این هم برگردانند پس تشریف بردند و آن شعبده گر را کسی ندید
دیگر هاشم ابن زید روایت کرده که من دیدم که علی ابن محمد جواد کور مادر زاد را
بینا کرد و دیدم که از گل هیئت طیری ساخت و بر او دمید و آن گل مرغی شد
و پرواز کرد گفتم که هیچ فرقی نیست میانه تو و عیسی او فرمود من از اویم و او از من است
مرویست که خلیفه لشکر خود را که نود هزار از ترکان بودند که در سر من رای حاضر بودند فرمود
که هر یک از ایشان یک توبره گل سرخ در صحرای وسیعی بر روی یکدیگر بریزند چون چنین کردند
کوه عظیمی شد روزی بر بالای او رفته حضرت را طلبیده گفت ترا برای آن خواستم که بر
سواران من نظر کنی و ایشان جامه پوشیده مکمل و مسلح بودند و غرض آن بود که سطوت
و شوکت خود را بآن جناب نماید که کسی جرئت بر خروج او ننماید حضرت فرمود
که میخواهی که ما هم لشکر خود را بتو بنمایم گفت بلی پس آنحضرت دعا کردند در میان زمین
و آسمان از مشرق تا مغرب فرشتگان را دید که تمام در نهایت جلال مکمل
و مسلح تا آن لشکریان بودند با سلاحهای بسیار به منظر حکم و فرمان عالیمقدارند چون
خلیفه آنها را دید بیهوش شد و حضرت باو فرمود که بهوش آمد ما با شما مناقشه نمیکنیم در امر
دنیا زیرا که ما مشغول بامر آخرتیم و تو خاطر جمع دار از آنچه گمان بری [illegible] متوکل
گفتند که حضرت امام علی النقی اسلحه بسیار از قم و جاهای دیگر جمع کرده و اراده خروج دارد
متوکل بسعید حاجب گفت در شب ناگاه داخل خانه او شو و هر چه از اسلحه و مال بیابی بنزد من بیاور

و ابراهیم

و ابراهیم محمد میگوید که سعید گفت من نردبانی گذاشتم و به پشت بام خانه آنحضرت رفتم و چون
تاریک در پشت بام معطل بودم که راه سرا را بیابم که نمی توانستم ناگاه آنحضرت از میان سرا آواز
داد که ای سعید آنجا باش تا من از برای تو شمعی آورم پس شمع آوردند و من داخل سرا شدم و در آنجا
ندیدم بجز شمشیری و یک بدره زری که مادر متوکل بجهه بیماری متوکل نذر کرده بود که بخدمت حضرت
فرستاده بود دلیل امامت امام حسن عسکری دیگر از آن حضرت امام حسن عسکری در علم و زهد
و حلم و بردباری و جلالت و عظمت و مهابت و شرافت از جانب باری سبحانه بود در نزد همه
اوصاف خلقان از علما و سادات و وزرا و امرا و دیگران ممتاز و مکرم بود و کرامات
و معجزات و صفات دالة بر امامت او زیاده از آنست که در حیطه تحریر و بهر جهت تقریر در آید از
آنجمله روایت کرده ابو جعفر هاشمی که من در خدمت آنحضرت عسکری بودم خادمی دستوری از
برای کسی که از یمن آمده بود خواست در آید چون ماذون شد شخصی خوش روی بلند قامت
داخل شد و بزبان عجم سلام کرد و حضرت بهمان زبان جواب او را گفت و گفت
بنشین من بدل گفتم که این کیست حضرت فرمود که این از اولاد اعرابیه صاحبه حصات است
که اجداد من سنگ ایشان را بانگشتری مهر کرده پس فرمود بیاور آن سنگ را مهر
کنم و آن مرد سنگ ابلق چهار گوشه بیرون آورد و حضرت او را گرفته بانگشتری خود
مهر کرده و از آن جوان پرسیدم که تو قبل از این احدی دیده بودی گفت نه والله مدتها میخواستم
او را ببینم این زمان میسر شد پس جوان برخاست و گفت رحمة الله و برکاته علیکم اهل
البیت و ذریة بعضها من بعض و گفت گواهی میدهیم در حق تو که واجب است اطاعت تو از ابتدای
امیر المؤمنین و باقی ائمه طاهرین که علم و امامت تو از ایشان بتو رسیده و تو

خدا است بر خلقان ابو هاشم گوید که من گفتم با آنحضرت که این مرد چه نام دارد فرمود که
ابن عقبه ابن سمعان ابن غانم ابن ام غانم است در اعرابیه و مهمانیه است حکایت
که امیر المؤمنین بر او مهر کرده و این حبابه والبه است [illegible] گوید که کیفیت حبابه بدین طریق
است که آن ضعیفه صالحه بود و روزی بخدمت حضرت رسول رسیده و عرض کرد که چیست نشان
که خواهد شد حضرت نظر کرد سنگی را دید فرمود که او را بیاورید چون آوردند حضرت
او را بانگشتر خود مهر کرده فرمود که هر کس که چنین کند بدانکه او امام و نایب من است و حبابه
عمر طولی کرد فرمود که هر کس از ائمه سنگ او را مهر کردند و او اقرار بامامت
ایشان نمود [illegible] دیگر روایت کند حسین ابن ظریف که من دو مسئله می خواستم
یکی آنکه حضرت صاحب [illegible] ظاهر شود حکم کند و دیگر آنکه تب ربع را علاج چیست و این را
فراموش کردم در جواب نامه نوشته که حضرت قائم بعلم خود حکم کند و طلب بینه نکند مثل
داود [illegible] و خواستی علاج تب ربع بنویسی فراموش کردی بنویس یا نار کونی بردا و سلاما علی
ابراهیم و بر گردن صاحب ربع بیاویز چنین کردم تب ربع شفا یافت بحکم الله [illegible] دیگر
[illegible] روایت کرده که روزی بخدمت آنحضرت نشسته بودم [illegible] بدستمال
بودم [illegible]
ابن [illegible] کرده بودم حضرت فرمود که غم مخور [illegible] در جایی که برخواهی [illegible]
بزرگ تو او را برداشت چون بخانه روی تو خواهد داد و چون بخانه رفتم برادرم او را بمن
داد [illegible] دیگر احمد ابن محمد ابن جعفر ابن شریف [illegible] روایت کرده که من [illegible]
و گذاردم [illegible] و اصحاب [illegible] بسیاری [illegible] بابو محمد عسکری [illegible] خواستم که

بنام

بپرسم از آنحضرت که مال را تسلیم که بکنم هنوز سؤال نکرده بودم فرمود که مال را
تسلیم غلام ما مبارک بنما چنین کردم و گفتم که شیعیان شما در گرگان بشما عرض
سلام رسانیده گفت چون از حج مراجعت نمودی بیا به نزد ما بدرستیکه تو بجرجان
برسی بعد از صد و نود روز و روز جمعه سه ساعت از روز گذشته باشد از ماه ربیع الآخر
در اول روز ایشان را خبر کن که من در آخر روز به نزد ایشان حاضرم و تو بسلامت بخانه
با اهل و عیال خود خواهی رسید پسرت شریف پسری آورده باشد و تو او را [illegible] الشریف
ابن احمد نام کن و خدا او را بحد بزرگی خواهد رسانید و او از اولیا باشد گفتم یا ابن رسول الله
بدرستیکه ابراهیم و اسمعیل از جمله شیعیان و دوستان شما است و احسان بسیار بشیعیان
شما مینماید و [illegible] از صد هزار درهم بایشان میدهد و حالات خوش دارد
حضرت در حق او دعا کرد از خدا عفو گناه و انعام ولدی از برای او نمود که عارف بحق
باشد پس حج کردم و بسلامت وارد خانه شدم در روز آدینه [illegible] ابراهیم گفتم که آنحضرت
فرموده که نام پسرت را احمد کن چون اصحاب تهنیت بر نزدیک من جمع شدند مژده قدوم
مسرت لزوم آنحضرت را بایشان دادم که در آخر این روز آن بزرگوار تشریف
بر آورده [illegible] و تدارک [illegible] عرض مسائل خود را آماده باشید چون بعد از نماز عصر همه در خانه
من جمع شده [illegible] ناگاه ابو الحسن داخل شد بر ما سلام کرد [illegible] پیش او
[illegible] پس فرمود که من بجعفر ابن محمد وعده آمدن کرده بودم و نماز ظهر و عصر
در [illegible] را بجا آورده ام [illegible] با شما [illegible] سؤالی [illegible] داشته باشید تمام
نمایید [illegible] عرض کرد [illegible]

فرمود حاضر کن چون حاضر کردم دست مبارک بر چشمهای او مالیدم ناگاه بینا شد [illegible]
[illegible] ایشان حاجتی داشتند از قضای حوائج ایشان مضایقه نفرمود و مطالب ایشان را بر آورد
همان روز مراجعت [illegible] راه نموده [illegible] که مرا از جرجان بلده
المؤمنین استرآباد باشد چنانچه بعضی جمع از اهل و صلاح [illegible] او را بدار داخل جرجان
[illegible] مصدق این سخن آنستکه مسجدی در آن بلده بالفعل است که شهرت دارد
بمسجد امام حسن و آنجا را میگویند که خانه احمد شریف بجهت قدوم آنحضرت آنجا را مسجد
بنا کردند و در این اوقات تعمیر شده و نماز حاجت هم در آنجا میشود والله اعلم **دلیل**
امامت امام فرزند دلبند خاتم [illegible] اوصیا و جانشین ایشان حجت خداوند
عالمیان بر جمیع خلقان و امام این عصر [illegible] در زمان ما حضرت صاحب العصر و الزمان
امام دوازدهم است و او نور دیده علی مرتضی و [illegible] زهره زهرا است و او در فضل و
شرف و مجد و بزرگی بی مثل و بی همتا است و کرامات و معجزات او بیرون از حد و
احصا است از آن جمله حکیمه دختر محمد ابن موسی ابن جعفر [illegible] حضرت عسکری [illegible]
فرمود که امشب در نزد ما افطار کن که امشب نیمه شعبان است و حق تعالی امشب حجت خود را
ظاهر گرداند گفتم [illegible] در بدنش نمی بینم گفت آن در زنان دیگر است نه در
زنان ما ائمه [illegible]
[illegible] نیمه شب [illegible] و بعد از فراغ نماز شب [illegible] گفتم
[illegible] حضرت عسکری [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] سوره قل هو الله [illegible] انا انزلناه و آیه الکرسی را

و انهم [illegible]

خواندم حضرت فرمود که انا انزلناه بخوان [illegible] حضرت صاحب نیز [illegible]
[illegible] ناگاه نوری در آن خانه درخشید چون نگاه کردم دیدم که [illegible] متولد شده
و [illegible] سجده رفته ابو محمد آواز بر آورد که ای عمه [illegible] او را چون بردم [illegible] بسینه
و زبان خود [illegible] و دست [illegible] و چشم و مفاصل او مالید [illegible] گفت ای [illegible]
گرامی [illegible] سخن بگو گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و الائمه من بعده بعد از آن گفت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله
علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهرا و الحسن و الحسین و علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر
ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و الحسن ابن علی [illegible]
وارد شده که چون حضرت عسکری [illegible] فرمود که حجت خدا و بقیه انبیا [illegible] و خاتم اوصیا
[illegible] بخوان آنچه را که نازل شده بر انبیا پس خواند صحف ابراهیم
و تورات موسی و انجیل عیسی و قرآن محمد را [illegible] قصه انبیا [illegible] حکیمه گوید
که من در آنجا مرغان سبز را دیدم پس حضرت عسکری [illegible] از آن مرغان را گفت [illegible]
و نگاه دار [illegible] حکیمه [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الاطفال ان الاطفال کان ذنوقا امر شاد دیگر از نسیم خادم روایتست که چون حضرت صاحب
متولد شد عطسه کرد و بزبان فصیح گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
چون این را گفت بحال طفولیت بازگشت حضرت عسکری او را بیکی از ان مرغان
داد و گفت استودعک الذی استودعته ام موسی بغیر او دیدم که گذاشتم در نزد کسیکه او دید
گذشت در نزد او مادر موسی پس آن ملک او را گرفت و ببرد و سایر مرغان از عقب او
رفتند چون نرجس این را دید گریست حضرت فرمود غم مخور که همه شیر بر او حرام
الا شیر تو و چند روز دیگر او را بنزد تو خواهند آورد چنانچه حق تعالی فرمود و رددناه الی امه
کی تقر عینها و لا تحزن حکیمه گوید که من گفتم او را بکه سپردی فرمود که بروح القدس که موکل
است بر ائمه و ایشان را علم و آداب می آموزند و بعد از چهل روز حضرت قایم را
آوردند و حضرت عسکری کس بطلب من فرستاد و رفتم و دیدم که کودکی براه میرود گفتم
یا سیدی بگو این طفل دو ساله است فرمود که فرزندان پیغمبران چون امام باشند و اطفال
بخلاف فرزند دیگران باشند و کودک یکماهه ما بقدر یکساله دیگران باشند و اطفال
ما در شکم مادران سخن گویند و قران خوانند و خدا را عبادت کنند و فرشتگان عالم
بالا هر صبح و شام بزیارت ایشان می آیند امر شاد دیگر از نسیم خادم روایتست که در خدمت
حضرت صاحب بودم و حال آنکه ده روز گذشته از تولد آن حضرت پس عطسه کردم فرمود
یرحمک الله و من از این معنی خوشوقت شدم و تعجب کردم فرمود که ترا بشارت دهم در
خصوص عطسه هر که عطسه کند تا سه روز در امان خداست امر شاد دیگر روایتست
از او که من در کعبه شش طواف کردم بطواف هفتم رسیدم از جانب راست کعبه حلقه مردمان

و جمعیت ایشان را دیدم جوان خوشرو و خوشبو که با هیبت تمام ایستاده که از او بهتر ندیده
بودم و دیدم که در نهایت لطافت و خوشترین فصاحت و بلاغت با مردم تکلم می نماید از
یکی پرسیدم که این کیست فرمودند که فرزند رسول خداست خواستم که با وی نزدیک شوم
و سخن گویم مرا از وی منع کردند که آنحضرت بجز از خاص با کسی سخن نگوید و آنهم هر سال یکبار
بر مردم ظاهر شود پس با و گفتم که خدا ترا ارشاد کند مرا ارشاد کن تا آنحضرت او بر سر وی ارب
با یم پس او را آنحضرت او بر سر عرض حال خود را کردم و گفتم مرا براه حق دلالت کن آنگاه
دست بر زمین زد و یکمشت سنگ ریزه بمن داد پس بعضی از آن حضرات بمن گفتند که حضرت
بتو چه داد گفتم سنگ ریزه گفتند ببینم چون دست خود را باز کردم دیدم که شمشی است از طلای احمر
پس آنحضرت بمن فرمود که الحال بر تو حجت تمام شد و از ضلالت بیرون آمدی مرا شناختی گفتم نه
فرمود منم امام محمد مهدی و منم قائم زمان و منم آنکه زمین را پر از عدل کنم بعد از آنکه پر از جور شده
باشد بدرستیکه زمین خالی نمی ماند از حجت خدا و مردمان در حیرت اند و باقی نمیمانند اکثر از
تحیر بی سر انجامی و به تحقیق که نزدیک شده ایام ظهور من و این سخن امانتی است در گردن
تو که حدیث مکن مگر به برادران خود که اهل حق باشند امر شاد دیگر علامه مجلسی ذکر نموده که حضرت
صاحب الامر از او کفن خواهش نمود در جواب نوشت که در سال هشتاد بآن محتاج خواهی شد
چون آن سال آنحضرت برای او کفن فرستاده و در آن سال فوت شد دیگر گوید که هرگاه
قطره از دریا و ذره از صحرا معجزات حضرت صاحب العصر و الزمان را دانستی اقرار
و اعتراف بر خروج او که آنهم جزوی از اجزای ایمانست باید نمود اگر چه اخبار و احادیث در
این خصوص بسیار است حتی آنکه بعضی از محدثین اخبار چهل حدیث که همه از پیغمبر مختار باشند

آنکه

در کتاب خود نقل کرده اند از آن جمله فرمود که یا ابن عباس که خلفای من و اوصیای من و حجتهای خدا
بر خلقان بعد از من دوازده اند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من است
گفتم یا ابن رسول الله برادر شما کیست گفت علی ابن ابیطالب گفتم فرزند تو کیست فرمود
مهدی که پر کند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و طغیان بحق آن خدائی
که مرا بر است بخلق فرستاده که اگر نمانده باشد از دنیا مگر یکروز هر آینه خدا
او را دراز گرداند تا آنکه در آن روز فرزند من ظاهر شود که مهدی است پس فرود آید از آسمان روح
الله عیسی ابن مریم است و نماز گذارد در عقب مهدی و منور گرداند تمام روی زمین بنور حضرت رب
العالمین و رسول در خطبه فرمودند که آنچه خواست شد و اگر از دنیا یکروز باقی باشد خدا آن روز را
دراز کند تا برانگیزد مردی را که از ولد من و نام او نام من باشد پس برخواست سلمان گفت
یا رسول الله از کدام فرزند است فرمود که از این ولد من است و دست بر کتف حضرت امام حسین
زد و از احادیث بسیار ظاهر است که حضرت امام حسین بدنیا رجعت خواهد نمود و با عمر دراز
بحدی که ابروی او بر روی چشمهایش کشیده در ایام سلطنت کشنده کان خود را کشد قلیلی از ذکر ظهور
حضرت صاحب الزمان در اینجا ذکر شود گویا مناسب باشد اینست خروج سفیانی و قتل حسینی
و خلاف بنی عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف
عادت و فرو رفتن بعضی مردمان و پیدا شدن آفتاب در بالای خانه کعبه و کشته شدن نفس زکیه
با هفتاد در صحرای کوفه و کشته شدن مردی هاشمی در میان رکن و مقام و ویران شدن
دیوار مسجد کوفه و پیدا شدن رایات سیاه از خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی بمصر و فرود آمدن
ترکان بجزیره و در میان پرده و ظاهر شدن ستاره نمایان از مشرق که روشنی دهد مثل ماه آنگاه کج شود

بنحوی که هر دو سرش بهم آید و سرخی بهم رسیدن در آسمان مثل آتش و از جانب مشرق تا سه روز
یا هفت روز بماند و آب فرات در کوچهای کوفه در آید و شصت کذاب دعوت نبوت
نمایند و با اسپاه و زرد و سفید و زلزله شود که جمعی بزمین فرو روند در عراق فتنها شود و از این
قبیل علامات بسیار است که در کتب مذکور است ٥ چون بنای این رساله بر اختصار جعفر ذکر
صفات و معجزات هر یک از ائمه اطهار بر ذکر قلیلی از آنها اختصار نموده و مع هذا طول انجامید
بحدی که نزدیک بآن شد که معاد یکباره فراموش شود و حال آنکه واجب است بر جمیع عباد
و معاد عبارت است از زنده کردن خداوند علام خلقان را بجهت مکافات و انتقام و این معنی ضروری
دین جمیع پیغمبران است خصوصا در دین پیغمبر آخر الزمان که آیات قرآنی و احادیث متواتره
ناطق اند با جماع است که او را جماع شک و شبهه ندارد و باید یقین کرد که خطوط آسمان ها و زمینها
کوهسار از یکدیگر خواهند پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای خودشان زنده خواهد کرد از آن بدن
چنانچه در اول بود عذر گوید باید یقین کرد که خصوصیات قیامت از قبل صراط و میزان
و دادن نامه اعمال را بدست انسان و محاسبات اعمال حسنه و سیئه و افعال و سخن
آمدن اعضا و جوارح حق است و بعمل خواهد آمد و باز داشته باشد و لذت بردن از آن
خداوند شان بمقتضای وعده قرآن خواهد داد به بنده گان و چون قبل از ذکر ثابت
سخن درباره پیغمبران کردن بود مناسب آن رشته ذکر جهنم و عذاب اعدای او که مشتمل
است بر آتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و عذابهای الیم که اکثر آنها را خداوند کریم در
قرآن اشاره فرموده و مجمع خواهد بود با آنکه ذکر کردن اجازتی که در نظم آید در حدیث
معتبر مردی که ابو بصیر عرض کرد بحضرت صادق که یا ابن رسول الله بترسان مرا

از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده فرمود که ای ابو محمد مستعد باش از برای
زندگانی آخرت که آنها را نهایت نیست و فکر آن چیز زندگانی را بکن در مرتبه انتها درست
تمام بدرستیکه روزی جبرئیل امین از جانب رب العالمین بحضرت خاتم النبیین نازل شد
که آثار حزن و اندوه از چهره او ظاهر بود و قبل از آن هر وقت که نزول مینمود خوشحال و خندان
بود پس حضرت با او خطاب فرمود که ای برادر چرا نموده ترا که باین حال گشته دمهای
آتش جهنم را از دست گذاشته فرمود که دمهای آتش جهنم چیست جبرئیل گفت یا محمد خداوند
متعال امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد و دو هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ
شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و تاریک است بدان ای سرور عالمیان
که اگر یک قطره از ضریع که عرق بدکاران دوزخ است و ریم فرجهای زناکاران که در دیگهای جهنم
جمع شده و بجوشد گناهکاران بعوض آب بدهند اگر در آب اهل دنیا بریزند جمیع اهل دنیا از
گند آن بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر [illegible] که هفتاد ذراع است که بگردن اهل جهنم میگذارند
اگر بر دنیا بگذارند تمام دنیا بگدازند و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم را در میان زمین و آسمان
بیاویزند اهل دنیا از بوی بدان هلاک شوند چون جبرئیل بیان آنها نمود آنحضرت و جبرئیل
هر دو بگریه در آمدند پس خداوند جهان ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار علام شما را
سلام میرساند و میفرماید منم خداوند ایمن و من شما را از این عذاب ایمن گردانیدم از اینکه
گناهی بکنید که موجب عذاب باشد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را بعد از این واقعه کسی هرگز خندان ندید و فرمود که اهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شوند
نمایند [illegible] سال [illegible] جهنم [illegible] در آن وقت ملائکه خازنان جهنم میرسند عذاب [illegible] را

بگرزهای آتشین و آب [illegible] جهنم می اندازند چنانچه خداوند منان اشاره نموده در قرآن
ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها وذوقوا عذاب الحریق
و قریب باین حدیث است روایتی که از کتاب [illegible] نقل شده از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود جناب سید المرسلین که قسم بآن کسی که حیات و
ممات محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست که هرگاه قطره از زقوم بریزد در کوههای عالم هر
آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین که آن کوهها طاقت تحمل آنها را ندارند پس چگونه طاقت
داشته باشد آنرا کسی که زقوم طعام او باشد و قسم بآن کسیکه حیات محمد صلی الله علیه و آله در قدرت
اوست که هرگاه قطره از غسلین واقع شود در کوههای عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه
زمین و آن کوهها تحمل آنرا ندارند پس چگونه خواهد شد حال کسیکه طاقت آنرا داشته
باشد که آن غسلین شراب او باشد و قسم بکسی که حیات و ممات محمد صلی الله علیه و آله در قدرت
اوست که هرگاه گرزی از گرزهائی که خداوند عالمیان در قرآن ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای
عالم هر آینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت و تحمل آنرا ندارد پس چگونه طاقت
تحمل آن گرز را داشته باشد کسیکه هیچ چیزی [illegible] براو واقع شود و بسیار ظاهرست که
اینها قلیلی از احوال جهنم باشد چنانچه شاعر گفته از جهنم سخن [illegible] شنو [illegible]
دستی [illegible] بر آتش [illegible] [illegible] که چه بر سر داری ای برادر [illegible]
[illegible] از احوال رستخیز هرگاه [illegible] تدبر و تعقل و تفکر بمضامین این حدیث محرق القلوب
و اخبار [illegible] نماید و تفکر در عاقبت کار خود کند و خود را از عذابهای [illegible]
[illegible] البته تاثیر در دل بکند و او را از [illegible] از افعال شنیعه و گناهان [illegible] ان شاء الله فاما

[illegible] شده و در مقام تلافی بگریه و زاری و تضرع و بیقراری بر آمده مناجات و استغاثه و مسئلت
از درگاه غافر الخطیئات و واجب التوبة کرده خواهی بود خصوصا در شبهای تاریک [illegible] دعا
و ترحم حضرت غفار و رب العطایا [illegible] که بلکه از لطف و کرم [illegible] عاصی را
و [illegible] را از تلخی جان کندن و سایر مهالک و عقوبات نجات دهد چه حور [illegible] گفته اند
که ممکن نیست که کسی بر این احادیث مشتمل بر این عقبات و عقوبات عظیمه اعتقاد درست داشته
باشد خود را از تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال ضبط تواند نمود مگر در اوقاتی که مست جنون
غفلت و ضلالت و مجنون عشق اهل و عیال و مال و جاه باشد و معلوم است که [illegible] در رفتار
[illegible] سخن [illegible] مختلف است چه هر کس اطلاع او بر حقیقت امور بیشتر دارد [illegible] غفلت
وجود [illegible] مرگ [illegible] تضرع و ابتهال و ناله و تغیر حال او بیشتر است [illegible]
[illegible] در اینحال زیاده ترست و از اینجاست که [illegible] عباد و زهاد و هدایت
عبادات و [illegible] و مناجات و طاعت بغیر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در تضرع از همه برتر و بالاتر و بیشتر [illegible] چنانچه از مناجات
منقوله از سرور متقیان حضرت امیر المؤمنین و امام زین العابدین حضرت سید الساجدین
ظاهرست [illegible] هرگاه العیاذ بالله دل کسی از این حدیث نرم نشود و خود را از خضیض غفلت
باوج رفعت توبه و انابه و تدارک مناجات نرساند حدیث دیگر که تاثیرش شاید از احادیث
سابق بیشتر باشد مذکور میشود که بلکه از توفیق خداوند منان تاثیری در دل گناهکاران کرده در مقام
تلافی گذشته بر آمده متذکر گردد هرگاه [illegible] اللذات و کاسر الشهوات است شده خود را
از درگاه گناه بساحل نجات رساند منقولست که جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین نازل شد

در وقتی غیر متعارف در وقتیکه غمگین و حزین بوده ای پس سرور عالمیان از تغیر احوال آن
ملک خداوند منان استفسار فرمود گفت لایق و سزاوار است کسیکه عالم بجهنم و شدت گرمی
شدت عذاب آن بوده باشد که آثار سرور و شادی از آن ظاهر شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که ای جبرئیل پاره از وصف جهنم را بیان نمای جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالم
بعد از آن که جهنم را خلق کرد امر فرمود تا او را افروختند هزار سال تا سرخ شد و بعد از آن
افروختند تا هزار سال دیگر سفید شد بعد از آن افروختند تا هزار سال دیگر سیاه شد
و الحال بر آن سیاهی و تاریکی باقیست قسم بکسیکه شما را به پیغمبری بحق مبعوث کرده که هرگاه
توبه از ثیاب اهل جهنم آویخته شود ما بین آسمان و زمین هر آینه تمامی اهل زمین هلاک شوند
از شدت عفونت آن و قسم بعزت و جلال کسی که شما را برسالت مبعوث گردانیده که هرگاه
قلیلی از زنجیرهائی که حق تعالی در قرآن ذکر نموده گذارده شود بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب شوند
از شدت حرارت آن تا هفت طبقه زمین و قسم بعظمت کسیکه شما را بحق مبعوث کرده که اگر
کسی در مغرب معذب شود بعذاب جهنم هر آینه میسوزند کسانیکه در مشرق باشند از شدت عذاب آن
و آتش جهنم آتشی است که حرارت آن شدیدست و عمق جهنم بسیار دورست و همه
آن زنجیرهاست و آب جهنم حمیم و چرک است و از برای جهنم هفت در است و از برای هر دری
طائفه از مرد ان و زنان قسمت شده که داخل شوند حضرت فرمود که ای جبرئیل آیا آن درها
مثل درهای این زمان است جبرئیل گفت که درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی قرار گرفته که مسافت هر
از یکدیگر هفتاد سال راه است و هر طبقه که در تحت است حرارت آن شدیدتر است از طبقه
که بالاترست به هفتاد مقابل پس کشیده میشود دشمنان خدا بسوی آن طبقات و چون نزدیک

و طبقه رسیده ملائکه عذاب که موکل آن طبقه است استقبال ایشان میکنند با غلها و زنجیرها
و طوقها و زنجیرها را در دهنهای ایشان میکنند و از عقب آن بیرون می آورند و غل را بدست
چپ در گردن ایشان میگذارند و آن وقت آن ملائکه بهمان زنجیرها ایشان را میکشند
و هر یک را با شیطانی که با او بود در زنجیر قرار میدهند در حالتیکه میبرند و ملائکه عذاب
میزنند ایشان را با گرزهای آهن پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که این طبقات
مکان کیانند جبرئیل گفت آن طبقه که در تحت است مکان منافقین و کفار از
آل فرعون اند و اسم آن طبقه هاویه است و طبقه که فوق آن است مکان جماعت
مشرکان است و نام این طبقه جحیم است و طبقه سیم مکان آن کسان است که
خارج اند از جمیع ادیان و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه مکان ابلیس و اتباع
اوست و مجوس باشند و نام او لظی است و طبقه پنجم ساکنین آن طائفه یهود اند و نام
آن حطمه است و طبقه ششم در آن نصاری است و نام آن سعیر است بعد از آن جبرئیل ساکت
شد پس پیغمبر صلی الله فرمودند که ای برادر چرا خبر ندادی از طبقه هفتم که آن مکان کیانند عرض
کرد که یا محمد صلی الله سؤال مکن از ساکنان آن طبقه بتحقیق که ساکنان آن طبقه اهل معاصی از
امت تو اند که توبه نکرده اند و از دنیا گذشته اند و نام آن طبقه جهنم است چون سخن
باینجا رسید آنحضرت بیهوش شد بر زمین غلطید و جبرئیل سر مبارک آن رحمة
للعالمین را در دامن گرفته تا وقتی که بحال آمد و فرمودند ای جبرئیل مصیبت بزرگ شد از
شنیدن این سخن مصیبت من زیاد شد از استماع این سخن ای جبرئیل آیا کسی از امت من از
جبرئیل امت من داخل جهنم میشوند جبرئیل گفت بلی اهل کبایر از امتان تو داخل جهنم

خواهند شد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل بحجره در آمدند و بعد از آن آنحضرت
بخانه تشریف بردند و قرار دادند که کسی داخل خانه نشود و خود هم بیرون تشریف نبردند
مگر برای نماز و بعد از نماز بکسی تکلم نمیفرمودند و داخل منزل میشدند و در بعضی از اوقات بعد از
نماز گریه و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری مینمودند تا سه روز که بهمین
حالت بود که بهیچ جهت تکلم با آنحضرت ندارند و بعد از سه روز بعضی از صحابه که در بعضی از
کتب سلمان مرقوم است که بدر خانه آنجناب آمده گفت السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة
رسول الله پس جواب نشنید کسی جواب نداد حضور رسول خدا رساند کسی جواب نداد بار دیگر
بطریق مذکور سؤال کرد و سلام نمود جواب نشنید پس بخاطر سلمان رسید که در این باب
متوسل بشفاعت شفیعه محشر حضرت فاطمه دختر پیغمبر باید شد پس بخدمت ایشان در خدمت
آمد عرض کرد که ای بضعه خیر البشر و ای مخدره ... آیا هیچ خبری از کیفیت احوال آن سرور
خیر البشر داری سه روز میشود که پدر بزرگوارت از خلق احتراز کرده بیرون نمی آید مگر بجهت نماز
و از کثرت حزن و الم با احدی تکلم نمیفرماید باید در ساعت بخدمت ایشان عرض
نماید پس سیده النساء چادر بسر انداخت بخدمت جناب پدر آمده وقتی که آن سید البشر در سجود
و با خالق اکبر در راز بود پس عرض کرد یا رسول الله منم دختر تو فاطمه عرض دارم آنحضرت بعد از این
از کثرت محبتی که با فاطمه داشت سر مبارک را از سجده برداشت چون نظر حضرت فاطمه بر
رخسار پدر بزرگوار افتاد آثار حزن و اندوه از آن اشرف ذریه بنی آدم مشاهده نمود دید که گویا
صورت مبارکش از کثرت آتش ... سیاه گردیده و بسیار گریه بی تاب شد
کرد که جان پدر چه واقع شده و چه قضیه رخ نموده که شما را باین شدت ...

شریف را غمگین و متغیر و ملتهم و حزین می بینم حضرت فرمودند که ای دختر جبرئیل از
جانب رب العالمین خبر داد که طبقه اول جهنم که او جحیم است و از همه طبقات بالاتر است
جای اهل کبائر امت من است و جمعه معذب شدن آنهاست باین طریق محزون
و غمناک می باشم و چند روز و شب است که برای ایشان گریه و الم و زاری و ماتم دارم فاطمه عرض
کرد که کیفیت دخول این امت در جهنم بچه نحو است حضرت فرمودند که می کشند ایشان را ملائکه
تا داخل جهنم میگذرانند لیکن روهای ایشان سیاه نمیشود و مهر بر دهان ایشان نمیگذارند و غل
و زنجیر بر گردنهای ایشان نمی نهند پس عرض کرد چگونه میبرند ایشان را تا داخل جهنم حضرت فرمودند
اما مردان را پس میگیرند ریشهای ایشان را میکشند و ایشان را میگویند و آنها فریاد میکنند و واشیبتا
میگویند و زنها را و واضعفا میگویند و چه بسیار از جوانان امت من از ریشهای ایشان را گرفته
و ایشان را میگویند و آنها فریاد میکنند وافضیحتا و بآن صورت ایشان را براه میبرند تا مالک
چون مالک ایشان را ببیند استفسار مینماید از ملائکه که ایشان را میکشند که کیستند این اشخاص
که عجیب تر از اینها ما ندیده‌ایم و مو و الک روی ایشان سیاه نشده و غل و زنجیر در گردن ایشان
گذاشته نشده ملائکه گویند که ما باین نحو مامور شده‌ایم که بتو برسانیم مالک خطاب مینماید به ایشان
که از چه جماعت اشقیا چه کسانید ایشان در جواب گویند که ما از جمله اشخاصی بودیم که قرآن بر
ما نازل شده بود و ما روزه ماه مبارک رمضان را میگرفتیم پس مالک گوید قرآن نازل نشد
مگر بر محمد صلی الله علیه و آله پس میگوید که آیا نرسید از قرآن چیزی که منع نماید شما را از معصیت اکبر
پس میگویند بما رسیده بود ولیکن شقاوت بر ما غالب شد و گمراه شدیم پس چون از آنکه
آنها را بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی جهنم و ملائکه غلاظ شداد که موکلند بر آنها التماس

می نمایند بمالک که ای مالک ما را اذن بده که بحال خود گریه کنیم و او اذن میدهد پس بحدی
آنقدر گریه میکنند که رنگ چشم ایشان تمام میشود و در آن وقت مالک میگوید به ایشان که
اگر این گریه را در دنیا کرده بودید از خوف خداوند بگناه هر آینه بر شما امروز عمل نمود شما را
که بآتش نمی سوزاند بلکه شما را ... پس مالک میگوید بآتش که بگیر اینها را آتش میگوید
چگونه بگیرم کسانی را که ایشان کلمه توحید میگویند لا اله الا الله بعد از آن مالک میگوید ای آتش
تو را قسم میدهم بخداوند عالم و عالمیان که بگیر اینها را با سوز و ستم و آتش در جواب میگوید پس میگوید
بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود از ایشان باز خطاب میکند بآتش بگیر اینها را آتش در جواب
گوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم خداوند میکنند باز مالک میگوید که ای آتش بگیر اینها را آتش
بگوید که تو نباری از جانب خداوند عالم بما امر میکنی که اینها را بگیریم مالک میگوید بلی این نحو مامور هستیم از
از جانب پروردگار آن وقت آتش میگیرد ایشان را لیکن به اختلاف و مقدار شقاوت پس
بعضی را میگیرد تا بقدر رجال و بعضی را تا کمر و بعضی را تا گردن و چون زبان ندا آبدار آتش سوزان
روهای ایشان را که بسیار سجده کرده اند خداوند بر خورد حرام ... و دلهای ایشان را که بسیار متحمل
عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب اند آنقدر که
خدا خواهد و ندا میکنند که یا ارحم الراحمین و یا حنان و یا منان و بعد از آنکه خداوند عالمیان حکم
فرماید این طریق بر ایشان جاری فرمود خواهد بجبرئیل که چگونه اند گناهکاران امت محمد صلی الله
جبرئیل عرض کند که بسیار بد است احوال ایشان و چه بسیار سوخته است از آتش بدنهای
ایشان و خورده است آتش گوشت بدنهای ایشان را و باقی مانده است دلهای ایشان و روهای
ایشان پس خداوند جلیل رد میکند بجبرئیل که برو بمالک که حجاب را از روی ایشان بردارد که ببینند

احوال ایشان چگونه است بعد از آن که حجاب برداشته شد نظر ایشان بجبرئیل
می‌افتد از حسن صورت و سیرت او می‌فهمند که او از جملهٔ ملائکهٔ عذاب نیست استغفار
می‌جبرئیل می‌نمایند از مالک که این بنده خدا کیست که مثل او ندیده ایم مالک میگوید که این جبرئیل
امین و سفیر حضرت رب العالمین و خبر کنندهٔ خیر المرسلین جناب محمد صلی الله از
جانب خالق آسمان و زمین است پس چون اسم محمد را می‌شنوند همه یکبار فریاد از
نهاد می‌آورند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر آخر الزمان برسان و خبر بده بایشان که ما را
معصیت جدا کرد از فیض خدمت و شرافت حضورت و خبر ده بآنجناب از بد احوال
و شدت عذابهای گوناگون و بعد از وصول جبرئیل بدرگاه رب جلیل خداوند کریم سؤال
کند چگونه دیدی احوال امت پیغمبر آخر الزمان را جبرئیل عرض کند که خداوندا احوال ایشان بسیار
بد است و آه و ناله و فریاد از نهاد ایشان بر می‌آید پس خداوند عالمیان بجبرئیل فرماید و حال
آنکه او از هر چیز بهتر میداند که آیا از تو مطلبی سؤال کردند عرض میکند که بلی سؤال کردند
که سلام ایشان را به پیغمبر برسانم و بدی حال ایشان را بآن سرور عرض نمایم خطاب رسد
از جانب حق تعالی که بلغ قصار حواسهٔ ایشان علی عادی پس جبرئیل آید بحضرت رسول خدا
در وقتی که آنحضرت بخیمه نشسته اند که از برای آن چهار هزار در است که در هر جانب در ها
از طلا رسیده و عرض کند که ای محمد صلی الله علیه و آله من آمده ام از جانب امتان تو که معذب
و معذب در جهنم سلام بر شما رسانیده اند و عرض میکنند که معاصی ما را از فیض خدمت شما
محروم کرد خبر از احوال ما ندارد که چه بر ما میگذرد از شدت عذاب در آنوقت جناب
رسول خدا تشریف بردند در مقام مناجات قاضی الحاجات و بر روند بسجود و بسجده خداوند

عالم دیگر خواهد نمود به ثنائی که احدی مثل آن ثنای خدا را ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از
جانب رب العزت که یا محمد سر بردار سؤال که خواهی بکن که باجابت مقرون است در
آنوقت سؤال که از حضرت صادق صادر میشود این است که ای پروردگار عالم حکم خود را
جاری فرمودی به شقیان امت من و شفاعت مرا قبول کن درباره آنها خطاب میرسد که
حبیب من شفاعت تو قبول است برو در جائی که امتان تو معذب اند و پرده بیرون
بیاور هر کس را که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشود جناب رسول بدان
سمت وقتی که نظر مالک بشقیان امت بجمال با کمال سعادت شمس فلک سعادت
می‌افتد بر میخیزد بجهت تعظیم آنحضرت پس جناب رسول میفرماید که ای مالک شقیان امت من
بچه حالند مالک عرض میکند که چه بسیار بد است حال آنها و تنگ است مکان آنها حضرت
میفرماید که در جهنم را باز کن حجاب را بردار بعد از آنکه نظر عصاة امت بجمال آن آفتاب
فلک سعادت می‌افتد همه یکبار بتضرع و ابتهال فریاد و ناله می‌کنند که یا محمد ما از امتان
توایم که آتش گوشت و پوست بدنهای ما را سوزانیده آنگاه جناب رسول خدا آنها همه را از آتش
بیرون می‌آورد و در حالی که بدنهای ایشان تمام مثل زغال شده حضرت آنها را میبرد با حوض
بیرون
بکوثر نهری در بهشت که اسم او حیوان است پس فرو میروند در آن نهر بهمان حالت
می‌آیند صحیح الاعضاء و الجوارح و خوش صورت بشکل ایشان بشکل جوانان امرد و بر پیشانی ایشان
نقش است جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت بعد از آنکه اهل
سایر طبقات جهنم می‌بینند که مسلمانان از عذاب جهنم خلاص شدند تمنا میکنند که کاش
ما مسلمان می‌بودیم و از عذاب جهنم خلاص میشدیم و اشاره باین قول است قوله تعالی

ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین بدانکه اکثر عبادها چیز را فراموش نموده اند که یکبار
از عقوبات متعاقبه مردن و ماجده آن غافل از شدت عذابهای دردناک مذکور در
آیات و اخبار و ما اهل فراموشکاریم چرا اگر در جزع و مناجات حضرت خاتم النبیین و سرور
متقین امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین خصوصاً حضرت امام زین العابدین علیه السلام نمایید و چرا
در مقام عمر گذشته بر نمی‌آیید و سبب غفران معاصی داشته باشید روایت شده از امام سعید که یکی
از کنیزان حضرت امیر المؤمنین است که از او پرسیدند که چگونه بود آن بزرگوار در ماه مبارک
شبها را
رمضان و چند رکعت نماز میگذارد در جواب گفت که رمضان و شوال در نزد او مساوی بود هم
را حیا میکرد با صبح و چون وقت نماز داخل میشد رنگ مبارکش زرد میشد و لرزه
بر اعضای او می‌افتاد و بعضی عرض میکردند که شما را چه چیز رو داده میفرمود وقت ادای امانت است که
آسمان و زمین از آن عاجز شدند نمیدانم من با این ضعف چگونه ادا خواهم نمود حضرت امام زین
العابدین با وجود کثرت عبادت که میکرد چنانکه مروی است که در هر شب و روزی هزار رکعت نماز
میکرد روزی یکی از صحف عبادت آن سرور خلیل سالکان طریق بنده یکی در آن شب بر داشت و قرار
از آن را خواند پس از روی اندوه و ملال آن را بر زمین نهاده فرمود انی لی بعباده علی بن ابی طالب هر که
کسی در ادعیه مثل دعای کمیل ابن زیاد و ابو حمزه ثمالی و غیر آنها و مناجات که از ایشان صادر شده
تامل کند خواهد دانست که از چه دلها صادر شده و بچه زبانها جاری گردیده و خواهد یافت و خوف و خشیت
و خضوع و خشوع و تسلی ایشان نسبت بجناب اقدس باری در چه مرتبه است و از این چندین مناجات
حضرت امام زین العابدین یکی این است الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی منذ بدعت
فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلایق

شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ الاء شکر خفی نعمة من نعمتک علی
ولو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضها
باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین
دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من حقک علی
ولو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین و
عظمت للنار خلقی وجسمی وملأت جهنم واطباقها منی
حتی لا یکون فی النار معذب غیری ولا یکون بجهنم حطب سوی
لکان ذلک بعدلک علی قلیلا من کثیر ما استوجب من عقوبتک
یعنی بار الها قسم بجلال و عظمت و بزرگواری و عزت تو که اگر خلق میکردی و در اول روز
گار و ترا عبادت میکردم بقدر دوام پروردگاری و حمد و شکر میکردم ترا بعدد هر موی و در هر
چشم زدنی بقدر ابدی و سرمدی بحمد و شکر جمیع خلایق هر آینه مقصر خواهیم بود در ادا کردن
شکر نعمت قلیلی از نعمتهای بسیاری که بمن انعام کرده اگر معدنهای آهنهای دنیا را بدندان
خود
شیار کنم و زمینها را بمژگان چشم خود زرع کنم و از خوف تو بقدر دریاهای آسمانها و زمین
از دیده اشک ببارم بلکه بجای اشک خون و چرک از چشم بریزم هر آینه بسیار کم است
در جنب بسیاری از حقوق و جهت تو بر من است و اگر بار الها بعد از این امور مرا
عذاب کنی بعذاب تمام خلایق و بزرگ نمائی بدن مرا بقدری که پر کنم جهنم را همه طبقات او را
بنحوی که دیگر جائی از برای اهل جهنم نباشد و همه از برای جهنم بغیر از من نباشد هر آینه این عذاب
بعدل تو خواهد بود و این کم است در بسیاری آنچه من مستوجب آن بودم از عقوبات و از جهت

بر نجات سرور عابدین یعنی حضرت امیر المؤمنین که حضرت او پس نجات و عبادت او را بخوردند
که اگر یکی از آنها که مشهور است آنکه ابو درداء روایت کرده که در وقتی آن برگزیده خالق پناه
خلایق را دیدم که از یاران و کسان خود کناره گرفته بنخلستان بنی نجار رفت و خود را در میان
درختان خرما پنهان نموده او را نیافتم و گفتم کجا بمنزل خود رفت ناگاه آوازی حزین شنیدم
که گوینده میگفت الهی کم من موبقة تحملت او حملت عنی وقابلتها بنعمتك وکم من جریرة
تکرمت عن کشفها بکرمك الهی ان طال فی عصیانك عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا
مؤمل غیر غفرانك وما انا براج غیر رضوانك یعنی الهی چه نعمتها که بمن کردی و من در مقابل آنها گناه
کردم مستحق عتاب بودم و تو اعتنا نکردی الهی اگر طول کشید در عصیان تو عمر من و بسیار از گناه
شد در نامه عمل من گناه من امید ندارم غیر مغفرت تو را و امید وار نیستم بچیزی غیر رضوان تو را پس
من از اثر آن آواز رفتم ملاحظه کردم علی ابن ابی طالب خود را از مردم پنهان داشتم و چند رکعت نماز
بجای آورده و بدعا پرداخت و گفت الهی افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم علی بلیتی
الهی ان
عفوانك وان اطلع علی تجمیل حلمك الکریم الا اجل قرب ویل لما بین العینین کیف
غفا علی الحریق النار یعنی بسیار طول کشید چشمهای من در وقتی نماز در خواب و بر طلع بودر
و حکم کردن و تأخیر نمودی عذاب او را نار دوزخ است پس چه حال دارد این چشم من چگونه صبر خواهد
کرد فردای قیامت بر آتش جهنم سوزان و بعد از این عبادت عبادت دیگر آن زنده
کافنات آنقدر گریست که بیهوش شده و بعد از چون بهوش آمد گفت الهی الویل لی ثم فی النار
مجلسی الهی الویل لی ان کان زقوم طعامی الهی الویل لی ثم الویل لی ان کان الحمیم شرابی الهی الویل لی ثم
الویل لی ان کان قطران لباسی الهی الویل لی ثم الویل لی ان قدت الیك وانت ساخط علی الهی

الویل لی ان اکرهم جهنم جهنم رب من بابه الهی الویل لی من فسوا الی من اگر خطرات جهنم لباس من باشد
الهی وای بر من وای بر من اگر روز قیامت در برابر تو بپایم و حال آنکه غضبناک باشی پس چند فقرات
دیگر از مناجات بر زبان معجز بیان خود جاری فرمودند و گریستند تا بیهوش شدند و بعد از
مدتی بیهوش چون بهوش آمدند باز شروع بمناجات کردند و گفتند الهی وجه القاك
قد اخلق الذنوب وجهی بای لسان ادعوك وقد خرس المعاصی لسانی فکیف ادعوك و
المعاصی یعنی خداوندا بکدام رو تو را ملاقات کنم و حال آنکه روی من از کثرت گناه ضایع و سیاه و بکدام
زبان تو را بخوانم و مناجات کنم و حال آنکه از بسیاری معصیت زبانم لال است و چگونه ندا کنم
پروردگار خود را و حال آنکه نافرمانی او را بجا آوردم و بار گریست و چند رکعت نماز کرد و گفت
الهی بنار کل ذی عین وتستریح الی وطنه وانا وجل انقلب فی عیناك تستطران رحمة ربی تعفو کمکا
بنظره المذنبون یعنی الهی چشمهای که بخوابد و استراحت میکند در خوابگاه خود و حال آنکه چشم من از
ترسیکه در دل من است بیدار است برحمت بی منتهای تو ای پروردگار غفار و من در انتظار
عفو توام از ستار چنانچه منتظر عفو تو اند جماعت گناهکاران و بعد از گریه و زاری بسیار گفت
الهی الحرقتها بالنار جسمی وقد کان لك خاشعا الهی الحرقتها بالنار لسانی وقد کان المقوال
نالیا الهی آیا میسوزی به آتش بسوزاننده دل مرا و حال آنکه محبت تو در او جا کرده و آیا
میسوزانی زبان مرا و حال آنکه قرآن خوانده ام و بعد از آن بگریه و زاری پرداخت و گفت الهی
انکر من عفوك فیهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فتعظم علی بلیتی پس گفت آه آه
ان قرأت فی الصحف السیئة التی انا ناسیها وانت تحصیها فتقول خذوه
فیساله من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا ینفعه قبیلته پس باز گریست و فرمود آه من نار تنضج

الاکباد والکلی آه من نزاعة الشوی یعنی خداوندا هر وقت که فکر میکنم در عفو تو گناهان من
آسان مینماید در نظر من گناه من و هر وقتی که بخاطر می آورم بزرگی گناه خود را پس از گناه
من بخود غم و الم من پس فرمود آه آه اگر من بخوانم در نامه اعمال خود گناهان چندی را که من فراموش
کرده ام و تو فراموش نکرده باشی پس بفرمائی که بگیرید او را نجات داد او را کسی که خدا
گیرنده باشد نه عشیره او تواند او را نجات دهد و نه قبیله او تواند نفع باو رساند پس فرمود
آه آه از آتشی که بریزاند جگر مرا آه آه از آتشی که میکند پوست سر او را بریان میکند پس نمود بناله او
دعا او گفت که بعد از این صدای گریه نشنیدم پیش رفتم و دیدم آنحضرت مثل چوب خشک شده
و چنان است و اصلا حرکت در اعضای مبارکش نیست پس بسیار او را حرکت دادم و آواز
کردم نه حرکتی دیدم نه جوابی شنیدم پس او را فراهم آوردم گفتم انا لله وانا الیه راجعون بخدا قسم که
این بیهوشی است که مکرر از خوف الهی او را عارض میشد آب آوردم بر روی مبارکش پاشیدم بهوش آمد
نگاه بمن کرد و فرمود ای ابو درداء گریه تو از چیست گفتم از آنچه می بینم که تو بر سر خود می آوری فرمود ای ابو

در دا فکیف لو رایتنی فی موقف دعی بی الی الحساب وایقن
اهل الجرائم بالعذاب واستوحشنی ملائکة غلاظ فوقف بین
یدی ملك الجبار واسلمنی الاحباء ورحمنی اهل الکتاب اشد بین یدی من لا یخفی علیه خافیه
یعنی چگونه خواهی بود ای ابو درداء اگر ببینی مرا در جائی که خوانده باشند برای حساب و یقین شده
باشند اهل معصیت را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ شداد یعنی درشت خویان
و درشت گویان و نه زبان نطاق یعنی درشتکاران که در زخیان را بدوزخ میبرند و در فشار و هم
هدانید پس ایستاده باشم من در نزد پادشاه جبار و واگذاشته باشند مرا دوستان و دوستان از بار

من بر داشته باشند و رحمت کرده باشند بر من اهل دنیا هرآینه تو را در آنوقت بیشتر بر من رحم
خواهد آمد در پیش کسیکه هیچ پنهانی از او پنهان نیست خلاصه آنکه مردمان از راه تأمل انصاف
اگر نظر بر تفکر نمایند در مضامین آیات و اخبار و این مناجات جگر شکاف بر آتش
مکرر برای حال تباه خواهند کرد و کی آنکه بخواهشهای نفس اماره و اغوای ابلیس لعین یکباره
از راه بیرون رفته گمراه شده اند که اصلا تفکر نکرده اند عقوبات آخرت دیده نشده شب و روز
در فکر جمع آوری اموال دنیا روی و مایل بسوی آن غدار فانی شده اند چنانچه قدری از آن مقوله
در رساله هدایه الرضا این قاصر در باب مذمت تارک نماز جماعت مذکور نموده ایم
از نشده بخاطر فاطر این قاصر هیچ خطور کرده که اگر یکی از این محرقه مذکوره چه از باب تلخ جان
کندن و چه از مقدمات عقوبات عقبه و چه عقبات مضامین مناجات را بشخص معتبر
از اهل ان گوش زد یکی از جوان نماید با آنکه آنجا با آنکه مکلف و معذب نشده و تفکر
از عواقب امور او ندارند ان ورثه نفاسه هر روز دستر شود چنانچه مرویست که گذر حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام بر گله گوسفندی افتاد دید که بره در میان آنها بازی میکند و بسیار
حسن نشاط دارد آنحضرت او را گرفته در گوش او چیزی گفت و او را رها کرد از شفاعت
حسنه بعد از آن چند روز دیگر آنحضرت باز عبور گذر فرمودند آن بره سابق را نظر کرد
دید که بسیار ضعیف و لاغر شده از سبب آن از شبان سؤال نمودند در جواب گفت نمیدانم
که این بره در اوقات سابق بسیار چالاک و خوب بود و در هر ساعتی بازی و جستن میکرد که او را
گرفته بگوش او چیزی گفته اید و او را رها کرد از آن زمان تا حال این حیوان متغیر احوال گشته و از
کثیف مجرا نمیخورد و نیچرد مگر بقدر قوت لا یموت حضرت عیسی فرمود که آن شخص من بودم که این بره

از مردن و از مرگ فراموش کرده بلهو و لعب مشغول بوده کوش او تلخ جان کندن و درد مرگ را در نیابدم و داد از خوف مرگ است که باین طریق ضعیف است و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر حیوانات ناله و زاری اهل عذاب را می شنیدند هر آینه هرگز گوشت چاق نمی خوردید سبحان الله مگر دل انسان از حیوانات و از جمادات و سنگ سخت تر است که خوف عذاب الهی در ایشان اثر نمیکند و دل ایشان را اصلا خبر نمی شود چنانچه مردیست که باعث ایجاد نشر و شنیع بوده محشر در ایام سفری یکی از کوهها گذر فرمودند که ناگاه ناله و آه از آن کوه بگوش حضرت رسالت پناه رسید مثل ناله مادری که فرزندش مرده باشد پس آنحضرت با صحابه ایستادند و سوال فرمودند که ترا چه شده که باین طریق [illegible] و بیقراری گریه و ناله و زاری داری عرض کرد یا رسول الله از روزی که آیه مبارکه وقودها الناس والحجارة نازل شده از خوف آنکه مبادا آن سنگ جهنم من باشم از آن است که فریاد از نهاد من بر می آید آنجناب او را دلداری داده فرمود که غم مخور که آن سنگ تو نیستی بلکه آن سنگ جهنم کوگرد است که بر [illegible] گناه کار ابرار و برکت و ارشاد که از پای آن کوه قطره آب مثل نمک چشمه می آمد و بعد از خواطر جمع شدن آن آب خشک شده و از نگاه این جا فهمیدی نمود معنی قول تعالی فهی کالحجارة او اشد وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة الله وما الله بغافل عما تعملون همانا که مردمان خواطر جمع از شفاعت سید انس و جان و محبت عترت او و سید زنان و سایر آقایان دین و ایمان داشته باشند و ذکر این آیه منبوی له تعالی ولو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال

در حاشیه: [illegible]

الومنی عنی

نضربها للناس لعلهم یتفکرون و این اخبار باینکونه کردار و اطوار را انکر دم این روزگار اصلا ممکن الجمع نیست بلاه امید واری بسیاری است از اینان ان شاء الله تعالی خصوصا از حضرت رسول صلی الله علیه واله مردیست که در شب معراج با آنجناب خطاب شد که گفت که چه چیز آورده گفت دو چیز نقصیر طاعت و کثرت معصیت است حق تعالی فرمود که عذر قلت طاعت ترا قبول کردم و معصیت است ترا به شفاعت تو بخشیدم منقولست که در آن شب معضد بار با و خطاب آمد که چه میخواهی گفت است خود را میخواهم پس در اهتمام باوعطاء آن بزرگوار در خصوص شفاعت است گناه کار بسیار است حتی آنکه آنچه را که حضرت کرد کار در دنیا باو عطا کرده بود تمامی آنرا فدای شفاعت است کرده بود چنانچه فرمود که من چهار چیز داشتم و همه را فدای شفاعت است خود کردم آبرو و بدن و جان و فرزند اما آبرو پس وقتیکه از کوه سنگ برشکم بستم جبرئیل بر من نازل شد گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که مانکو کوهها که در مدینه را برای تو طلا میکنیم پس سوال نا طلا نمودم جبرئیل را گفتم که اگر سوال کنم میترسم آبروی من کم شود من آبروی خود را بجهت آنکه درانید [illegible] آن پس تحکیکه بعبادات خدا را سیکردم و شبها را از اول شب تا صبح نماز شب می بودم بلکه در بعضی روایات مذکور است آنجناب در نماز بر پای انگشتان می ایستاد تا آنکه چپ پای مبارکش ورم کرده پس سوره مبارکه یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه الا قلیلا و باز آن جناب عز و جلال همان طریق اشتغال بعبادات حضرت قادر متعال مینمودند تا آنکه برای ما نازل شد سوره مبارکه طه ما انزلنا علیک القران لتشقی یعنی ای طیب و ای هادی ما قرآن را بتو نازل نکردیم از برای اینکه تو خود را بمشقت بیندازی

عرض کرد خداوندا تو میدانی که من گناه کاری دارم و میخواهم در روز قیامت در میان جمع پیغمبران ایشان را شفاعت کنم و آن امر عظیم است که مبادا بخجالت بمانم و اما جان پس روایت شده از سرور متقیان و امیر مومنان که سید انس و جان و مفخر اهل زمین و آسمان در وقت سکرات جان و وداع این جهان که سر مبارک آن بهترین جهانیان بر بالای سینه من بود و در هر دمی کلمه لا اله الا الله را ذکر می نمود و در آخر کار بهمه داشتیاء چیزی دیگر عرض و اظهار مینمود و چون گوش فرا داشتم شنیدم که میگفت امتی امتی تا قبض روح او شده و اما فرزند پس بعد از عروج معراج دو قصر در دو جانب عرش مقرر مبارکش آمد یکی سبز و دیگری سرخ پس سوال کرد از جبرئیل که این دو قصر و عرش آیند از کیست جبرئیل گفت از دو فرزند تو حسن و حسین علیهما السلام گفت چرا یکرنگ نیستند جبرئیل ساکت شد پس حضرت اصرار نمودند جبرئیل گفت که چنان آن راز و سر باعث غم و اندوه تو خواهد شد حضرت فرمود که دنیا محل غم و الم و معدن معصیت و ماتم است جبرئیل گفت چنان [illegible] فرزندان ترا خواهند کشت و چون فرزند تو حسن را بزهر جفا شهید نمایند و در وقت رفتن از دار دنیا رنگ مبارکش زرد خواهد شد لهذا قصر او سبز است اول شد و فرزند دیگر تو حسین باشد او را در صحرای کربلا از آن که انصار و اعوان و قومان و خویشان حتی برادران و برادرزادگان و صغیر و کبیر از فرزندان او را یکان یکان در پیش چشم او بجهت برابر او شهید کنند و او غریب و یکه و تنها و دیگر یاوری و غمخواری و معینی و مددکاری نباشد و بعد از آن هزار اشقیا در میان بگیرند با لب تشنه و شکم گرسنه بضرب تیر و نیزه و شمشیر از صدر زین بر روی زمین انداز نند و سر مبارک آنرا از حلق کوشند و از بدن جدا کنند و چون بکر او دراوقت از خون سرخ خواهد نمود قصر او نیز رنگ یاد او

لی

سرخ شده پس حضرت بعد از استماع این قضیه ها بگریه در آمد بار دیگر جبرئیل نیز بگریه در آمد بار دیگر جبرئیل این بجهان سر در اولین و آخرین رسید آثار حزن و اندوه را از سیمای آنحضرت دید از سبب آن پرسید حضرت فرمود که ای برادر غم محزون والم من از این معصیت عظمی و واهمه کبری فرزندان من حسن و حسین است جبرئیل گفت یا رسول الله تو بهترین پیغمبران و مقرب ترین خلقان دعای تو البته مستجاب خواهد شد پس آنحضرت در وقت استجابت دعا از خدا تعالی درخواست نمود که بارالها این مصیبت و بلا را از سر فرزندان من رفع کن در اوقت جبرئیل نازل گردید گفت خداوند علام ترا دعا میرساند و میفرماید که با دعای ترا مستجاب کردیم بشرط آنکه در قیامت دم از شفاعت است نزنی و است گناه کار را در وقتیکه بسوی جهنم برند التماسی در باره ایشان نکنی و سخنی در حق ایشان و شفاعت ایشان نگویی پس آن رحمة للعالمین چون این سخن را از خداوند آسمان و زمین استماع نمود بگریه در آمد فرمود که ای برادر ای جبرئیل من است خود را مقدم داشتم بر فرزندان خود و فرزندان خود را فدای است خود کردم که در صحرای محشر در باره ایشان شفاعت کنم و در پیش پیغمبران خجالت نکشم و دست خدا پای حساب حق در میان سایر امم رسوا و مفتضح نشوند چنانچه مرویست که فردای قیامت خطاب رسد با آن تمام محشر از بهر است که یا محمد چیا دوست خود را پای حساب چنانچه آیه مبارکه که یوم ندعو کل اناس بامامهم مصداق این مقال است و ظاهر شدن است تو از حضرة خداوند متعال است پس آنحضرت جمیع است خود را یکجا و انتخاب میکند از میان ایشان خوبان و نیکان را در مقام عرض حساب می آورند پس ندا خطاب رسد که یا احمد خینها الا خیار فان الاشرار بعض ار اجهار این جماعت علما و نیکان باشند پس کجا باشند بدکاران معصیت

کاران آنحضرت عرض کنند که بار الها ایشان در موقف ایستاده اند خطاب رسد بر دوستان را
بیاور در موقف حساب بجناب می آید جمعی دیگر را جدا کنند که اعمال صالح ایشان را بیدا اند
بگذر از علامت در مقام حساب در آورد و باز خطاب رسد که یا محمد عالمان و خوبان را
می آوری فان الباقون سیه رویان و بدسیل که بد خدا و ندا ایشان در مقام انتقام اند خطاب
رسد که ای بندگان عاصیان دار جماعت ظالمان امروز جزای اعمال شما را بنمایم
و شما را با انواع عذابها معذب نمایم [illegible] در عالم چند کام و چند قدم از میان ایشان بیرون
رود که به یکبار مرد و زن ایشان بناله و فریاد آیند که ای واد رس عاصیان دار شفاعت کننده
ما در حساب ما را بکه بسپاری و ما را چگونه میان جهنم و عذاب الیم روا میداری آنحضرت بعد از
این التماس مسلت بر می گردد و در میان ایشان می آید پس خطاب رسد که یا محمد تنح عنهم
ای محمد بیرون رو از میان ایشان که امروز قرار کرده ایشان را عذاب پس آنحضرت حیران و سر
گردان ایستاده در میان ایشان که خطاب قهر آمیز رسد که تنح عنهم یا محمد پس آنحضرت چند قدم
از پیشتر پیشتر رود و باز گردد و این دفعه به شدت تمام خطاب رسد که تنح عنهم یا محمد در اوقت
حضرت گریان شود و دست بدعا بردارد و بگوید الهی انک عهدت لن لا تفضحنی و ان لا
تخجلنی بین الانبیاء و در اوقت دریای رحمت الهی بجوش آید خطاب رسد که ای حبیب من هرگاه
تو انقدر درباره ایشان اهتمام داری من این عاصیان را بتو بخشیدم [illegible] تر دلجمعی باین حدیث
معتبر است که منقولست از حضرت خیر النساء فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها که در ایام مرض
وصیت نمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که بعد از مردن من بمطهرات
نوشته و بکفن پیچید که در فلان [illegible] است در قبر من بگذار آنحضرت فرمود ای دختر رسول خدا آن

نوشته چنین فاطمه گفت در وقتی که مرا زفاف نمودند چنانچه پدر بزرگوارم کردم که آبروی
عروس در پیش چادر است پس آنحضرت پیراهن بسیار خوب برای من شفقت کرد در شب زفاف
و آنرا پوشیدم و جامه کهنه را در دست داشتم در این راه کسی سوال کرد که من پیراهن را که
برا پوشانند از غضب آنحضرت عرض کردم خواستم که جامه کهنه را به سائل بدهم بخاطرم گذشت که خدا وند
تعالی در قرآن فرموده که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس من از زیر چادر جامه خوب را بیرون
آوردم و جامه کهنه را پوشیدم و آن جامه خوب را به سائل دادم تا آنکه روزی پدر بزرگوارم بدیدن من آمد
فرمود ای دختر پیراهن معهود را چرا نمی پوشی کیفیت آنرا انچه واقع شده بود عرض نمایم عرض کردم
که ای پدر ندانستم که آن صدقه من بدرگاه خالق ذو المنن بدرجه قبول رسیده یا نه ناگاه جبرئیل
بحضرت رسول نزول نمود گفت صدقه فاطمه را قبول نمودیم و آنچه را در آن ما مول سوال باشد
از درگاه ما بخواهد که باو عطا خواهیم پس حضرت کیفیت را آنحضرت بتول نقل کرد فرمود که آنچه خواهی
از درگاه اله بخواه فاطمه زهرا بعد از اندک تامل و تفکر سر خود را بالا گرفت و گفت یا رسول الله شما
بعد از نصف شب که نماز و دعای می آوری از خدا چه استدعا و اراده می خواهید [illegible] آن شاه روز جزا
با گریه بیان بدعا فرموده که ای فاطمه من امت گناه کار بسیار دارم جبرئیل بمن خبر داده که
روز محشر زبانه آتش جهنم ایشان را مانند [illegible] ریزه ریزه می کند و من بر ایشان گرفت گناه ایشان
سبب [illegible] عالمیان نخواهد که نتوانم دم از شفاعت ایشان زنم و در باره شفاعت
ایشان در میان پیغمبران بخجالت باشم جبرئیل امین فرود آمد و عرض نمود که خداوند داود
رسانیده فرمود که باعث بهای حضرت فاطمه خواهد بود در وقتی که دندان شکسته تو را دعا فرمود چون
علی را [illegible] حسن را [illegible] و پیراهن پرخون حسین را گرفته داد خواهی نماید و چون خواهش کند

بگو حسین را در میان صحرای کربلا بسینه و حسین سر بریده خود را بکف دست گرفته با بدن خونچکان به محشر آید
در اوقت جمیع ملائکه مقربان را بگریه در آورد پس آتش جهنم را در اوقت طاقت نماند و باذن
خدا با خروش و صدا بمحشر در آید و چندین هزار ملائکه مهار اورا نتوانند نگاه داشت مگر علی ناگاه
تو خواهی گفت ای فاطمه اگر چه قاتلان فرزندان و ظالمان اولاد تو گناه کار بسیار اند لکن گریه کنندگان
نیز در میان ایشان بسیار اند و در مقام شفاعت نیز خواهید بر آمد در اوقت یا علی [illegible] در
آمدم و جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید که ما اختیار جهنم را بفاطمه دادیم و من به پدر بزرگوارم عرض
کردم نامه ای به خداوند مهربان بمن که آنچه خواهد پس خداوند واحد و واهب القوة از قادر ذوالقدرت
ایته نامچه نوشته شفقت فرموده ان بمطهرات کفن [illegible] در قبر من باید بگذاری و اما آن [illegible] پس ای
[illegible] است که از خوف خدا بگریه ام چرا که از پدرم شنیده ام که فرموده قطره اب چشمی که بسبب از خوف
خدا بگریه شود در بالای آتش جهنم را فرو نشاندن آنها را جمع نموده ام و در شیشه کرده ام که از وقتی که در بار
غضب آلود بجوش آید جهنم را طاقت نماند و بغیر از خدا کسی را اطاعت نکند پس منهم برابر او در دست
داشته باشم و هم آب بر او افشانده باشم هر چند او بجان محشر در آمده باشد دیگر [illegible] خازنان
جهنم [illegible] را میخواهند نگاه بدارند نتوانسته باشد تا آنکه امداد می طلبند صد هزار ملائکه امداد آمده [illegible]
بهمچنین چندین دفعه که ناگاه بیک وقت کرده همه را برابر روی او افکند تا آنکه خطاب رسد که [illegible]
[illegible] پس آن بزرگوار مهار جهنم را میکرد و او را مطیع و منقاد او میشود چنانچه آتش مطیع کسی است که مهار او
در دست او باشد چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنجناب مالک جنت و نار و صاحب اختیار آنها
میباشد چنانچه مرویست از جابر ابن ابی بکر که حضرت امام حسن بیمار شده بود از پدر بزرگوار خود انار
خواهش نمود آن ستوده دین دست مبارک در ستون مسجد زد و دعا خواند انار از آن ستون

در آمد و چهار دانه انار او بجهة آنحضرت آورده دانه انار را چید به حسن داد و دو انار را به حسین داد و فرمود که
انارهای بهشت عنبر سرشت است گفتم یا امیر المؤمنین تو بر آن قادری گفت آری من برگزیده خداوند
قهارم و من قسمت کننده بهشت و جهنم و نار منم در میان است محمد مختار پس چگونه قادر نیستم دنیا را
باوردن چند دانه انار و در حدیث دیگر وارد شده که آنجناب [illegible] محشر بعد از حساب نزد جهنم
میایستد و خلقان را بآنجا می آورد و خطاب میکند در باره قسمت مردمان باین طریق هذا لی و هذا لک
پس بکافران اشاره نگاه میدارد و [illegible] به جهنم می سپارد و از جابر مرویست که گفت رسول خدا که بعد از
محاسبات روز جزا بیاید جبرئیل امین و در دست وی دو دسته کلید باشد یک دسته کلیدهای بهشت
و یک دسته کلیدهای جهنم و بر در کلیدهای بهشت خدا القدرت کاتب خود نوشته نامهای محبین مومنان را
از شیعیان آل محمد و بر کلیدهای جهنم نامهای دشمنان خود را بگیرد آنها را داخل بهشت کند و آنها را
در جهنم پس آن کلیدها را بعلی ابن ابی طالب رساند که [illegible] آنچه حکم کند در میان ایشان بگوید که خواهد
فرموده که قسم بحق خدای قاسم الارزاق که داخل نمی شوند در بهشت دشمنان علی ابن ابی طالب
هرگز و داخل نمی شوند در جهنم دوستان علی هرگز خلاصه از این قبیل اخبار در حق آن بزرگوار از طریق
شیعه و سنی بسیار وارد شده و از این جمله است که [illegible]
شفاعت کنان پیشتر از آن سرور شفیعان دارند [illegible] او
کافیست چنانچه مرویست که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة
و اشباه این حدیث بسیار است و دانستی که خزانه بهشت و دوزخ و کلید انهار او عنایت
بدست او میدهند بلکه حدیث از [illegible] مسموم شده که آن سرور اولیا و در دار دنیا
خانه از خانهای بهشت عنبر سرشت را میوه داشت مرویست که آن بزرگوار با حسنین و جعفر طیار

در کوچه از کوچهای کوفه گذارش افتاد که مرد فقیری با خدا استغاثه و مناجات مینماید و وجهی از مردم
طلب مینماید چون چشم آن فقیر بجناب حضرت افتاد رو بحضرت داده و وجه را السوال آن
حضرت کرد ابد حضرت ملتفت وی نشده از او گذشتند فقیر گفت خداوندا گواه
باش که من حجت خود را بحجة تو تمام کردم پس آنجناب رسیدند بدر خانه که بنا می ساختند و
بعد از ملاحظه آنخانه فرمودند که از کیفیت عرض کردند که از حسین عبد العزیز است و بعد
حضور او فرمودند که چند اخراجات این خانه نمودی عرض کرد که هفت هزار اشرفی حضرت
فرمودند که چرا این هفت هزار اشرفی را که خرج این خانه نمودی باید ادی که عوض می کنم بتو خانه
بوهشت در بهشت که سقف آن متصل بعرش الهی و جواهرات بسیاری داشته باشد و یک
هم سایه آن حسن و دیگری حسین باشد عرض کرد که از تصدق سر شما اشرفی دارم بعد از
آوردن آن مقدار آن بزرگوار آن را بحسنین و عمار دادند و بحجة آن سایل فرستادند
و فرمودند که آن سایل پرگاه همه را قبول نکند بگو بحق آن خبر بدهد و مرد تا باید پس گذشت این
این مقدمه مدتی نا رسیده که خدا بخواهد تا اگر دری از دربار فرمودند که انا لله و انا الیه
راجعون بدرستیکه حسین عبد العزیز برحمت ایزدی واصل شد و آنجناب با جمعی از صحابه
روانه بسوی خانه او شدند چون بدر خانه او رسیدند صدای ناله و شیون بسیار شنیدند
و خانه او را سیاه پوش کرده بودند فرمودند که وارث عبد العزیز کیست خالو او را
حاضر کردند حضرت فرمود که حسین چه وصیت نمود عرض کرد که نزدیک بوفات
وصیت کرد که دختر پسر رسول خدا و صاحب اختیار جنت العلیا خانه در فردوس اعلی بمن فروختند
و بعد از تسلیم بمن آن برگزیده در الملی عرض کردم که از سر در او بنا جناب پیغمبر نموده

قرار داد در میان خلقان شما که اگر چیزی مبایعه نمود مختصری نوشته شود آن زوج بتول عرض قبول
کرد بخط مبارک خود قباله نوشت و صحه حسن و حسین و امیر المؤمنین فرمود و من شفقت نموده عرض کردم
که پدر و مادرم فدای تو باد شما خود میفرمایید که قباله و حجة بدون شاهدان بد دلم میخواهد که دو گواه
عرش مجید زینت دهند این قباله را که شفقت فرمودید آنحضرت آن را بکلک نوشته و هم نهال
باغ لات را اشاره فرمود مهر نمودند و آن قباله را بعد از مردن من در کفن من بگذارید و بعد از
او عمل کرده آن کاغذ را در کفن او گذاشتم پس آن سرور با جمعی بر سر قبر حسین ابن عبد العزیز
رفته بعد از آن مرغ سفیدی از هوا در برابر قبر او رسید و کاغذ را انداخت چون نگاه
کردند دیدند که همان قباله است که بایع و مبتاع و مصالح تعینین بخط شریف خود مهر حسنین فروخته
لیکن در حاشیه آن نوشته بود که از قومان و خویشان بدر رسید و دانسته باشید که خانه که آثار
متقیان فروخته بود بمن در جهان تسلیم بمن شد و من در غایت خوشی با انواع نعمت که چشم
ندیده و نه گوش شنیده گذران مینمایم و بعد از این مقدمه خالو حسین در مقام التماس بر آمده
عرض کرد که هزار جان من فدای تو باد که منهم این مقدار اشرفی که دارم میدهم و بمن هم خانه در آنجا
بفروش آن بزرگوار قبول نفرمودند که این امر خاص بود و حسین ندیده خرید الحال که ظاهر شد
و دیگری نبود   بدانکه امید واری شفاعت از اخبار مرویه از خانواده نبوت از برای گناهکاران
زیادتر از حد استقصا گذشته بطوری که بعضی از روایات با معرفت بحث و بها دادن بآنحضرت کردم
چنانچه بسند معتبره منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر آمد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار
میگویید و مردم را مغرور میکنید پس فرمود که گمان تو چنین است که شکم و فرج خود را از حرام نگاه
داشته شفاعت محمد احتیاج نداشته و ندارد والله که فردا روز قیامت را بمن محتاج شفاعت آن

آنحضرت خواهد شد و شفاعت از برای جماعتی است که مستحق شده باشند از برای عذاب و یک
یک از خلق اولین و آخرین نیست مگر آنکه بشفاعت آنحضرت محتاج اند در روز قیامت پس
فرمود که حضرت رسول را جهت است خود شفاعت خواهد کرد و گاه باشد که مؤمن شفاعت کند
بقدر قبیله ربیعه و مضر که بزرگ اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از خدمتکاران خود را میگوید خداوندا
او را حق خدمت بمن دارند و مرا از سرما و گرما نگاه داشتند و از حضرت رسول منقولست
که طایفه در روز قیامت شفاعت میکنند اول پیغمبران و دیگر علما و دیگر شهیدان و از
اخبار متواتره حضرت رسول است که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را
بآن حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا او را بشفاعت من فایض
نگرداند که شفاعت من برای صاحب گناهان کبیره از امت من است اما نیکوکاران پس
بر ایشان اعتراضی نیست و در این خصوص شاعر گفته ○ شرط شفاعت تو اگر بر گناه است
با ما بس رطاع از این جنس در خور است   و از حضرت امام محمد باقر منقولست که چون روز
قیامت می شود خداوند عالمیان جمیع خلق اولین و آخرین را در یکجا عریان و پا برهنه در عرصه محشر
نگاه میدارند که عرق از ایشان بریزد و نفسها تنگ شود و مدتی بدین طریق باشند پس منادی
از جانب رب العزة از پیش عرش ندا کند که کجاست محمد و بار دیگر ندا کند که کجاست
رحمت من محمد ابن عبد الله آنگاه آنحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بنزد
حوض کوثر که طولش از ایله تا صنعا که موضعیست در ولایت شام و صنعاء یمن باشد و بر سر آن
بایستد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پهلوی آنحضرت ایستاده باشد و بعضی مردم را آب
دهد و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت رسول چون بیند که جمعی از دوستان اهلبیت را

بنزد او رکشند پس بسبب گناه ایشان حضرت رسول بگریه در آمده و گوید خداوندا ایشان شیعیان
علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد که بگوید یا محمد چرا گریه میکنی گوید چرا نگریم و حال آنکه می بینم که
جمعی از شیعیان علی ابن ابیطالب از حوض کوثر منع و دور میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ملک از سوی
که یا محمد من ایشان را بتو بخشیدم و ایشان را در زمره شما داخل کردم و ملحق نمودم و از گناهان ایشان
در گذشتم و ایشان را بتو و فرزندان تو و ولایت ایشان را دوستند بخشیدم و ایشان را از حضرت
آشامیدن آب کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر
فرمودند که چه بسیار مرد و زن گریان شوند پس حضرت رسول جمیع دوستان ما را طلبیده و از
حوض کوثر آب دهند حضرت رسول فرمود که حوض کوثر حوضیست که خدا بمن عطا کرده و مرا
کرامت نموده و مرا با آن زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و آن حوض از مابین
ایله و صنعا است و در کنار آن ظرفها بعدد ستارهای آسمانست و دو نهر عظیم از زیر عرش در آن میریزد
میریزد آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و سنگ ریزه اش از زمرد است و یاقوت و در
حشیش از مشک خوشبوتر است و گیاهش از زعفران است و خدا بمن شرط کرده است که وارد
بر آن حوض کوثر نشود مگر آنکه دلهای او از شرک و نفاق پاک شود و بیزار از ایشان باشند
و خلفا در اطاعت و متابعت و محبت علی ابن ابیطالب کرده باشند و هر که خواهد کرد بزیر
شیعیانش را از حوض کوثر چنانچه شتر جرب دار را از میان شتران بیرون کنند و هر که از آن
آب بخورد دیگر تشنه نشود و از آن معلوم میشود که جناب پیغمبر خدا در صحرای محشر در کنار حوض
کوثر و جای دیگر باتفاق حیدر صفدر شفاعت گناهکاران امت اجر نمیز را بنمایند و شفاعت
کردن گلگون قبای صحرای کربلا و یکه تاز میدان پر بلا یعنی جناب سید الشهدا امام حسین

الامر است خلاصه آنکه شکی نیست در شفیع بودن سعدا علی الخصوص بر جناب پیغمبر خدا
و هر یک از پیغمبران با شیعیان و نجات ایشان بشفاعت و برکت اسامی آنها چنانچه از قصه جواب صدق
کلام فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه و قضای سایر اولیا و اصفیا ظاهر و هویداست چه جای در شفاعت
گناهان ما در فرد اچنانچه قدری از این حدیث انکار و پیداست حتی آنکه ابلیس لعین و آن مطرود
رب العالمین با طاعت نکردن امر خداوند آسمان و زمین و باعث شدن گناهان جمیع خلق
اولین و آخرین و قسم خوردن خدا بداخل کردن او را بجهنم و اسفل السافلین باز امید شفاعت
از آن پنج پیشوایان دین دارد چنانچه از حق ناطق امام جعفر صادق مرویست که زنی از زنان چنان
که نام او زعفر بود در خدمت حضرت رسول آمد و شد مینمود بعد از تعلیم مسائل از آن سید انس
جان نقل حکایات را بحکایت چنان میکرد و سه روز گذشت که بخدمت حضرت نیامد رسول بجهد
احوال او را از جبرئیل پرسید گفت خواهرش در بحر اخضر وفات کرده او در آنجا رفته بعد از چند روز
زعفر بیامد حضرت فرمود ای زعفر از عجایبها چه دیدی گفت ای اشرف ولد آدم ابلیس لعین را
دیدم در بحر اخضر که بر سنگ سفید ایستاده و دست بر داشته بدعا میگفت خداوندا تو سوگند
خورده که مرا داخل جهنم کنی و من جبر میکنم تا مرا داخل دوزخ کنی قسم تو راست شود و بعد از آن
بگویم که خداوندا بحق محمد و آل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از این دوزخ خلاص ده
میدانم که از شفاعت اسامی ایشان خداوند عالمیان مرا خلاص از عذاب نیران خواهد
داد ابلیس را گفتم که این چه دعاست گفت پیش از آدم بهفت هزار سال این نامها را
دیدم که بر ساق عرش نوشته بود دانستم که اینها گرامی ترین خلقانند و در نزد خدا عزیز
و جلیل که اینها شفیع آورده خدا تعالی حاجت او را بر آورد و هر که با ایشان پناه برد از

نقل میکنی

از شفاعت ایشان از دوزخ نجات یابد اگر مشرک باشد در روایتی وارد شده که ...
تصدیق نمود این معنی را و فرمود که راست گفت آنمرد و لکن خداوند ...
او محو خواهد نمود و بار دیگر شفاعت از این بزرگواران حق چنانچه از احادیث قدری معلوم شد لکن
عذابهای گوناگون گاه در مدت مدید و زمان بعید که خداوند حمید در قرآن مجید اشاره فرموده که بتمها
برزخ لابثین فیها احقابا که قسم معالجه نتوان نمود و نوع آن عذاب در برزخ را بجهة توسط این بدن باشد
مثل جان کندن و سؤال نکیرین و فشار دادن قبر چنانچه قدری مذکور شده و در قالب مثالی
تا روز قیامت بچه نحو خواهد شد رسول خدا این معنی اشاره فرموده که ای امتان من بگذشته میترسم
بر شما از عالم برزخ عرض کردند که چه چیزست برزخ فرمودند عالمیست در میان دنیا و آخرت
و فرمودند که تمامی شیعیان حق شما در بهشت خواهید بود لکن والله میترسم در برزخ عرض شد که چه چیزست
برزخ فرمودند از وقت مردن تا از قبر بیرون آمدن و فرمود که شما در دنیا کاری و عملی بکنید که در برزخ
بر شما بد نگذرد اما ان شاء الله تعالی در روز قیامت شفاعت میکنم شما را و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که در قول خداوند تعالی واما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها
ما دامت السموات والارض فرمود آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در
آن ناله و فغان و فریادها است و همیشه از قیامت و باز فرمود اما سعادت مندند پس در بهشت خواهند
بود و همیشه در آن ماوی دارند تا ماوای که باشند آسمانها و زمینها و فرمود که این در بهشت دنیاست
که ارواح مؤمنان را در آنجا برند و این عطای غیر مجذوذ است یعنی بهشتهائی است که منقطع
نمیشود و از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر آن آتش که در آخرت آسمانها و زمینها مبه
مبدل میشوند و بر طرف میگردند پس باید که در بهشت دنیا و آتش دنیا باشد بحمد الله این سخنان است

بگوید که عرض کردم بحضرت صادق از حوض کوثر فرمودند که وسعت آن از زبعران شام تا صنعا
یمن است و فرمود که میخواهی آنرا ببینی عرض کردم بلی فدای تو گردم پس حضرت دست مرا گرفت
و مرا از مدینه بیرون برد و پای مبارکت را بر زمین زد و نهر آبی پیدا شد که هر طرف آن نمی توانست
دید که مگر موضعی که من با آنحضرت ایستاده بودم مانند جزیره و نهری در نظر آمد که از یکطرف آن آبی بود
روان از برف سفید تر و از طرف دیگر شیر میرفت که آنهم سفید تر و از میان آنها شرابی از درخت
مانند یاقوت بسیار احمر و لطافت داشت که هرگز ندیده بودم و چیزی خوش طعم تر از آن شراب
در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهرها از کجا بیرون می آید و مجرای این از کجاست فرمود
اینها آن چشمه است که حق تعالی در قرآن یاد کرده که در بهشت میباشد چشمهائی که از آب و شیر و شراب جاری
اند و در کنار نهر دیدم درختان بسیاری بود و در میان هر درخت حوریه بود و موهای سر ایشان آویخته بود
که هرگز بآن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک از آن آبگینه بود که هرگز بآن خوبی آبگینه ندیده
بودم و آبگینه و ظرفهای دنیا نبود پس نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره کرد که آب بده دیدم که
آن حوری خم شد که از نهر آب بر دارد و درخت نیز با و موافقت کرد خم شد و ظرف را از آن نهر آب
کرده بدست آنحضرت داد حضرت آشامید و باز خم شد او را باو داد و اشاره فرمود که باز او را پر کند او درخت
با هم خم شد و بار دیگر پر کرده بحضرت داد آنحضرت بمن شفقت فرمودند چاشامیدم که هرگز شرابی
بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن مثل مشک بود چون در کاسه نظر کردم سه رنگ
بود شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیده ام هرگز ندیده ام و ندیده بودم و هرگز
گمان نداشتم که چنین چیزی در عالم بوده باشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای
شیعیان ما مهیا کرده است بنده مؤمن چون از دنیا میرود و روحش را بسوی نهرها می آورند و در باغستانها

آن مجلس

متنعم باشند و از شرابهای آن میآشامند و دشمنان ما چون وفات میکنند روحش را ببرند بوادی برهوت
و در عذاب آن همیشه میباشند و از زقوم آن میخورانند و از حمیم در حلقش میکنند پس پناه برید
بخدا از آن وادی و در حدیث است که در وقتی که روح انسان از بدن مفارقت میکند باو خطاب
میشود از عالم علوی که ای پسر آدم آیا تو دنیا را ترک کردی یا دنیا ترک تو نمود آیا دنیا را تو جمع کردی
یا دنیا ترا جمع کرد آیا دنیا را تو کشتی یا دنیا ترا کشت و هر گاه میت را بغسل میبرند خطاب میشود باو
که ای پسر آدم چه شد بدن قوی تو که باین طریق ضعیف شده و چه شد زبان فصیح تو که الحال لال
شده و چه شد دوستان تو که الحال تنها ئی و در وحشتی و هر گاه او را کفن میکنند از برای او خطاب
میشود که بیرون میروی بسفری که بسیار دور است و حال آنکه زاد و راحله نداری و بیرون میبری از منزلت که بار
گز برنمیگردی و داری میروی بخانه که بسیار هولناک است و در وقت جنازه برداشتن بار سه
خطاب باو میشود که سایه درخت طوبی بالنصیب تو باد و اگر عمل تو خیر باد و درخت طوبی نصیب تو باد اگر
با توبه از دنیا رفته باشی و سایه درخت تو با تو را گوارا باد و اگر رضای خدا را بعمل آورده باشی و نیکو خواند
حال تو اگر خدا را با غضب آورده باشی و هر گاه خواهند بر تو نماز گذارند سه بار خطاب میشود که ای پسر
آدم هر عملی که در دنیا کرده الحال که میبینی اگر خوب است خوب خواهی دید و اگر بد باشد بد خواهی
دید هر گاه جنازه را در کنار قبر گذارند خطاب میشود سه بار که یکی از آنها این است که ای پسر
آدم در پشت من خندان و راه رو و الحال آمدی در شکم من با زاری و در قبر نیکو دفن شده مردم از
قبر او برگشته خداوند وهاب باو چنین خطاب میفرماید که ای بنده من تمامی مردم رفتند و ترا تنها
در روز روشنائی تو را در تاریکی شب گذاشتند و حال آنکه معصیت را بجهة ایشان کرده بودی در دنیا
و بجز این من بر تو رحمت میکنم بدانکه من مهربان ترم از مادر بطفل خود و نام من ارحم الراحمین است

و در بعضی از اخبار از زوجات جناب پیغمبر منقولست که روزی آن سرور داخل خانه شدند و من بجهت
تعظیم آنحضرت از جا برخواستم فرمودند که بنشین و سر مبارک در کنار من گذاشت و در پشت خوابیدند
و من ریش مبارک او را بانگشت میکاویدم که مبادا جانوری باشد ناگاه سه دانه ریش مبارک سفید دیدم که سفید
شده پس فکر کردم در پیش نفس خود که این علامت مرگست آیا میشود پیغمبر بزرگوار از این عالم
ارتحال بعالم دیگر نماید و این دنیا را از وجود شریف خود خالی گذارد و تصور این معنی رقت بمن حاصل شد
و گریه عنان اختیار از دست من ربود پس بگریه در آمدم و چون قطره اشک من بر چهره آن سرور چکید بیدار
شد و از آن چکیدن چشم مبارک باز کرد و پرسید که چرا گریه میکنی من قصه را موبمو بعرض آنحضرت رسانیدم
گفت ای ضعیفه هیچ میدانی که چه وقت سخت است بر میت گفتم خدا و رسول خدا بهتر میداند اما گمان من آنست
که در وقتیکه میت را از خانه بیرون میبرند و زنان و فرزندان و خویشان و همسایگان و دوستان و یاران
او بجهت ناله و فریاد و شیون و بیقراری میکنند از همه وقت بدتر میگذرد و حضرت فرمودند که راست است
اگر چه در آن وقت بر او بسیار بد میگذرد و لکن از آن وقت بدتر و سخت‌تر است عرض کردم که کدام
وقت است فرمود در وقتیکه ~~او را از خانه بیرون~~ وقتیکه او را در میان لحد تنگ بگذارند
و دوستان او بر سر او خاک بریزند و برگردند و او را با عملش بگذارند بسیار بد حضرت فرمود که این بسیار
سخت است لکن از این وقت سخت‌تر هم است پس عرض کردم که شما بفرمایید یا رسول الله فرمود که
بعضی از متقیان بر میت در وقتیکه غساله داخل خانه او شود و او را بر سر تخته میبیند و خواسته باشد که جامه کهنه
او را از بدنش بیرون کنند و اگر از قبیل مشایخ و علما باشد که عمامه از سر او و جبه از بدن او و موزه از پای او بیرون کنند
که ملاحظه برهنگی جسد خود مینماید که چگونه متغیر و مسلم میشود پس فریاد میزند که جمیع عالم میشنوند غیر از انس و جن پس
التماس میکند بغساله که ای غساله ترا بخدا قسم میدهم که رخت از بدن من بیرون بر مدار چونکه من

از چنگ ملک الموت و محاربه او بیرون آمده ام و هر گاه که خواهد آب بر روی او بریزد پس فریاد
برمیزند که مخلوقات سوای ثقلین میشنوند و التماس میکند که ای غساله آب را معتدل کن که زیاده
گرم و نه تاب سرد دارم چراکه بدنم سوخته جنگ عزرائیل است و چون دست غساله بدو برسد گوید ترا
بخدا قسم میدهم که مرا آهسته دست کن که بدنم مجروح است بجهت بیرون رفتن روح و بعد از غسل
دادن در میان کفن گذاشتن چون پاهای او را بکفن می‌پیچند التماس میکند که کفن سر مرا نپیچ که دیدار
اهل و عیال و اولاد و اقربای خود را ببینم که من دیدار ایشان را تا قیامت نخواهم دید و چون او را بیرون برند
که بقبرستان برند آواز میکند که ای دوستان شما را بخدا قسم میدهم که با ایشان رحم و مدارا کنید که مرا
تا قیامت باز گشت بسوی ایشان نیست و ایشان مرا امروز بر عکس خلاف روز آمدن خود بدنیا پس این
مضمون را بعضی از شعرا گفته اند یاد داری که وقت آمدنت ما همه خندان بودند گریان آنچنان شود
که وقت رفتن تو همه گریان شوند و تو خندان چون جنازه او را حرکت دهند گوید بخدا قسم میدهم
که تعجیل مکنید که یکبار دیگر صدای اهل و عیال خود را بشنوم که دیگر تا روز قیامت صدای ایشان را نخواهم شنید
و چون چند قدمی او را ببرند فریاد میکند که آواز حزن او را بغیر از جن و انس جمیع مخلوقات میشنوند بگوید ای برادران
و ای دوستان فریب دنیای مکاره غدار را مخورید چنانچه من فریب او را خوردم و عبرت بگیرید از
من بدرستیکه من گذاشتم میراث خود را که جمع کردم و میراث خواران من مال و زر مرا
خوردند و هیچ گناه مرا از من بر نداشتند و بر گردن خود نگذاشتند و حساب من بر خلاف است
و هر گاه بعضی مردم برگشتند قبل از دفن او و دیگر بگوید که ای برادران اگر میدانستم که باین زودی مرا
فراموش میکنید من هرگز بشما التماس نمیکردم معلوم است که بعینه دل شما از سنگ سخت‌تر است
و از زهر بر سر درآمد و هر گاه او را بلحد خواهند بگوید که اگر اموال و رزق من مال بسیار از حرام و حلال

و حرام جمع کردم بجهت اولاد و اقارب خود او در نهایت اهتمام در جمع آوری آن صرف نمودم بلکه از ایشان
بر ایمان مقدم داشتم و الحال تمامی آنها را بجهت شما گذاشتم و مع هذا شما را تعلیم قرآن و امور خیر
دیگر دادم پس از خیرات و مبرات مضایقه مکنید و بنماز و دعای خیر طلب مغفرت ما را
فراموش نکنید که دستم از همه جا کوتاه و حالم تباه و از کثرت گناه رو سیاهم میباشد
بر خواهش کننده گان مسائل واجبه و سنجیده تحقیق پیوست که چون نماز از واجبات است
چنانچه گذشته و صحت آن موقوف است بر طهارت از جمله طهارت یکی وضو است و همچنانکه
خداوند فرموده که در قرآن یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق
وامسحوا برؤسکم الی الکعبین پس معلوم باشد که وضو بر دو قسم است واجب و سنت و وضو واجب
شود از برای نماز واجبی و طواف واجب و دست کردن بخط قرآن که به نذر و عهد و یمین واجب
شده باشد چرا که دست کردن بنوشته قرآن بی وضو و غسل جنب العزیز باین معنی که آنها واجب
نمیشود مگر بجهت مشروط بودن نماز واجبی چه از قضای خود و چه از غیر باشد واجب نخواهد بود بلکه واجب باشد
نمیتوان نمود و با آنکه وضو در چند موضع بسیار مستحب است و آنچه بنظر حقیر رسیده با جمال و نقش
موضع است و بعضی از فقهای رضوان الله علیهم مفصلا ذکر نموده اند که خواهد رجوع بآنها نماید
در خصوص استحباب وضو بجهت داخل شدن بمسجد است که در روایت از خانهای روایت
شده از حضرت رسول صلی الله که آگاه باشید که خداوند رب العالمین فرمود که مسجدها
که در روی زمین خانهای منند روشن میشوند از آنها برای اهل آسمان چنانچه روشن
میشوند ستاره‌گان از برای اهل زمین و فرمود که آگاه باشید که سایه درخت طوبی
طوبی نصیب کسی خواهد بود که در خانه خود وضو بسازد و بیاید در خانه من زیارت کند

و آگاه باشید که هر گاه زیارت کننده را حق است که بزرگ دارد صاحب خانه او را پیغمبر صلی الله مقدار بسیار ثواب
بدهد کسی را که شب نماز وضو ساخته برود بخانه خدا خداوند قهار به مهیا بودن نماز باز دهد نور بسیار
و بخشنده در روز قیامت خداوند مهربان بخشنده گناهان و از جمله وضوهای سنت وضو ساختن
از برای نماز واجبی قبل از دخول وقت برای آنکه نماز را در اول وقت بجا آورده چنانچه مرویست که
فرمود جلوه گر در نزد خداوند اکبر نیست نمازی که تاخیر کند طهارت را تا آنکه داخل شود وقت
نماز از جمله اعمال نماز واجبه در وضو نیت است و فقهای متاخرین در باره نیت عبادات
عبارت چندی ادا فرموده اند و تصریح بلزوم دل گذرانیدن و اخطار در هر یک از اینها چند
اعتبار کرده اند مثلا در نیت وضو وجوب بودن یا استحباب و رفع حدث و استباحه نماز
لازم دانسته بلکه بعضی از اعیان ایشان در دل گذرانیدن این را لازم دانسته در بار یکبار
بر سبیل اجمال پس نیت وضو بنابراین طریق است که در دل گذرانیده شود که وضو میسازم
از برای مباح بودن نماز بجهت رفع حدث واجب یا سنت قربة الی الله و معلوم است که این طریق
اگر چه احوط است لیکن بی دلیل و موجب تکالیف شاقه برعامه ناس بلکه موجب اضطراب و وسواس
خصوصا بعضی اشخاص میشود پس حق است که در نیت وجوب و استحباب است و نه قصد رفع
حدث اما چه احوط و نه ملاحظه استباحه و نه گفتن بلکه همین که بنا
گیرد این است که این وضو را قربة الی الله بعمل آورم و کافیست و این کار بسیار آسان بلکه
گیر افراد انسان که خالی از مرض جنون و نسیان باشد که آب را حاضر کند و استعمال
بالا کند هر یک از افعال وضو با ترتیب و کیفیت و خصوصا با آداب در وقت بعمل
آوردن و اراده وضو ساختن نداشته باشد بلکه محال است مکلف را تواند بسبب این

معین خود را نماید و از این جهت که افضل محققین و خاتم مجتهدین باقر علوم نبا تا (؟) آقا محمد باقر بهبهانی
استاد این بنده جانا فتوی میدادند که وضو نیت ندارد و به عمل آوردن آنرا لکن ائمه علما را
مخلصانه و خالصا لوجه الله باین معنی که بجز ذات اقدس باری و محض اطاعت خداوند و فرمان بردار
و با خوف از عذاب و یا امیدواری بجزا و بکر (؟) در نظر نیاوردن بسیار مشکل است چنانچه احادیث بسیار
در از ائمه اطهار مروی است که یک حدیث که روایت شده از امام مجاهدین و سرور حبیبای اولین و آخرین
حضرت امیر المؤمنین که معاف کرده اند نماز و عبادت را از ثواب بخشی (؟) رضای خدا ...
مشکل است بر مردمان از شفقت جهاد علی الخصوص جمع از جهت رضای پس نماز در او ام جبار که
در صف اول او حاضر میشوند و از این جا معلوم میشود که هر گاه عبادات بعمل آید با ضمیمه و یا آن
عبادت باطل بود با علت مستقله باشد و چه ناقصه باین معنی که سبب بجا آوردن آن فعل
آیا بود و تقرب خدا را با و ضم کرده بود و یا بعکس و ضم راجح شرعی ضرر ندارد و مثل اگر دعوی ...
خدای سازم و تسلیم نمودن بمردم را با سر و شستن رو را هم ضم نماید و احوط ترک مطلق و از جمله
واجبات افعال وضو واجب شستن رو و حد آن طولا از رستنگاه موی سر است تا آخر چانه
مقدار است که فرو گیرد او را انگشت بزرگ و انگشت میانه اگر کسی کم مستوی الخلقه شد و ابهام
در عمل باین مقدار بسیار باید نمود که اگر مقدار یکسر مو نشسته ماند و غسل وضو باطل است و تجدید مقدار
بطریق دائره به طور مرسوم چنانچه آخوند ملا محسن مرحوم در مفاتیح تبع استاد خود شیخ بهاء الدین
اختیار نموده ضعیف است و تفصیل آن با آن وجه ضعف و تفاوت بین الحد را در شرح مفاتیح ذکر نموده ایم
و شستن ریش و موی رو واجب نیست بلکه مستحب هم نیست چه انبوه باشد و چه نه و قول استحباب
موی ضعیف است و دلیلش محمول بر تقیه است یا قدری از اطراف عرض و طول را باید شست وجوبا

دایرا

واجب است در شستن رو که آب از رستنگاه مو بریزد و هرگاه از پایین تر بریزد و بعد از آن
آب را بالا بریزد چنانچه اکثر عوام میکنند معلوم نیست که این وضو صحیح باشد نمیدانم که نمیدانستند
شستن صورت باین صورت صورت ندارد و این صورت هم نماز معلوم است که صورت
ندارد و یا ترتیب دادن اجزای صورت واجب نیست پس اگر بعضی از اجزای او که پایین تر است
پیش از بالاتر شسته شود ضرر ندارد بلکه واجب همان است که از بالا شستن و استعانت
دو واجب که آب را از مرفق بریزد و بشوید تا سر انگشتان پس عکس کنند مثل سنیان وضو باطل میشود
و مرفق علی الاقوی قدری از استخوان بازو و از استخوان زراع است که در میان یکدیگر رخنه اند پس اگر
کسی از مفصل در استخوان جدا باشد واجب است که سر استخوان بازو را بشوید اصالة نه مقدمة و از باب
اگر چه در دست آب را قدری مرفق بالا بریزد و از باب مقدمه در رسانیدن آب را این مقدار واجب
اگر چه در دست موی بسیاری داشته باشد بحدی که پوست زیر او نمایان نشود و واجب است آب از مو تا بن
شسته شود از بند دست تا سر انگشتها بلکه اهتمام تمام در آن مقام بیشتر باید نمود که ناهموار میان
انگشتان و بند او چیدن مواضع وضو آب بجلد برسد در این جا و حال آنکه اکثر عوام این مقدار از
این آب نمیشویند آیا گمان کرده اند که مقدار شستن منحصر است و یا آنکه شستن اول که بعنوان
استحباب بود کافیست و این غفلت بوده است و بی حاصلی وضو مانده است از آنجا و بعینکه
انگشت تا آن جا بگذارد و اندک حرکت دهد چشمش که مسامحه میکند برود صدق کند مجزی است علی الاقوی
و بمقدار سه انگشت اگر مسح شود چنانچه بعضی از علما این مقدار واجب دانسته اند بهتر است اگر کسی بالا
مسح کند جایز است علی الاظهر و احوط البته ترک است و از اینجا معلوم میشود که اگر کسی انگشت کوچک را
بقدر سه انگشت بالای رستنگاه مو گذارد و پایین بکشد و مسح کند بسیار خوب است و بهم خوردن است

و از جمله واجبات وضو مسح پاها است و حد آن از سر انگشتان است تا کعب پا علی الاقوی
بلند است که در پشت است باین معنی اگر از جانب طول از سر انگشتها تا کعب بلکه کعب را هم
داخل باید کرد و لکن از جانب عرض حدی ندارد و بلکه یک انگشت مثلا اگر مسح کند تا کعب کافی است
و احوط آن است که ابتداء کف دست را که از جانب راست بر سر انگشتان گذارد و بکعب
بکشد و باید پا را محکم کند و دست را مسح نه آنکه پا را مسح و واجب است که مسح بر پشت پا باشد مگر بجهت
دیگر مثل چکمه و جوراب و امثال اینها با ضرورت باشد بتقیه و خوف سرما یا خوف دزد و تنها ماندن
که رفیق برود مسح بر اینها جایز است و شاید احوط تیمم در اینجا باشد و جماعت عامه از عمر روایت
کرده اند که او مسح بر اینها اختیار و جایز دانسته و چون سخن مسح بعایشه رسید او را سنیده (؟) گفت
عمر غلط کرده و چه معنی دارد که وضوی لباس و مسح آن در پشت گور صحرا باشد و مسح سر و پا را
باید از آب وضو باشد چه اگر از آب تازه باشد وضو باطل است و وضو در میان باران جایز ...
و لکن دست را از آب باران نشوید و موضع مسح سر و پا ضرور نیست که خشک باشد بلکه باید از آن
بر تری آنجا غالب باشد و خشک کردن احوط است اگر ممکن باشد و از جمله واجبات وضو ترتیب است
که اول رو را و بعد از آن دست را بشوید و همچنین تا آخر چنانچه مذکور شد و ترتیب در مسح پاها واجب
نیست و اگر مخالف ترتیب اتفاق افتاده باشد پس اگر اعضای سابقه خشک شده باشد وضو باطل است
و الا از موضعی که مخالف بعمل آمده بشوید قبل از آن که جمیع اعضای سابقه خشک شده باشد مثلا دست چپ را
در وقتی که هنوز تری در دست راست یا در رو و یا در هر جا باقی بود موالات بعمل آمده و آن
بجمع وضو صحیح است و الا باطل است و بعضی از علمای معاصرین اعتبار موالات عرفیه را نموده اند و نقلها
گفتگوی بسیار شده که ذکر آن ضرورت ندارد و معلوم است که اعتبار آن احوط است از جمله

شرطهای

صحت وضو مباح بودن آب است پس وضو با آب غصبی صحیح نیست و اگر نداند که آب غصبی است
ضرر ندارد و اگر مسئله نداند وضو صحیح نیست و بعضی از علما که حکم کرده اند بصحت وضو و غسل با آب غصبی نموده اند
در بعضی بسیار ضعیف است بلکه عجب و از جمله شرایط وضو پاک بودن آب است پس وضو با آب نجس و آب
شسته نجس جایز نیست و از جمله شرایط وضو مباح بودن مکان است پس هرگاه در مکان غصبی یا ظرف غصبی است
غصبی وضو بسازد صحیح نیست علی الاظهر الاشهر و اگر کسی جاهل بغصب بودن آن باشد وضو ساخته و آن وضو صحیح
و اگر کسی عالم دانسته و همچنین وضو باطل است و این را جاهل مسئله میگویند که معذور نیست قلیلا از مسائل متعلقه
بوضو که دیگران خود در ترد دار برای مردمان والله الموفق و از بعضی موثقین از علمای معاصرین شنیدم که
گوشواره عرش مجید جناب حسن و حسین از جایی میگذشتند دیدند که مردی وضو میسازد لکن بسیار بد
هر دو بزرگوار از دور ایستاده اند به نظاره مشغول شدند و بعد از اتمام جناب امام حسن با امام حسین فرمودند
که چه میشود که میرفتیم و این مرد را از آنچه وضو ساختن منع مینمودیم و او را تعلیم و ارشاد میکردیم حضرت عرض
کردند که مبادا خجالت برآید که او بخجالت بماند و شما باین معنی اولویت دارید آنجناب نیز اظهار
انفعال آن مرد را نموده پسندیدند که بگفته آخر آن هر دو بزرگوار و هر دو نور چشم حیدر کرار با یکدیگر قرار
دادند و تمهید نمودند که نزد آن مرد رفته اظهار منازعه نمایند که تو از هر دو میان ما حکم باش من میگویم
که من بهتر وضو میسازم و این برادرم میگوید که من بهتر وضو میسازم بلکه از این جهت متوجه شده
و متنبه شده بدون خجالت و انفعال تعلیم وضو گرفته باشد پس آن مهر انور با آن تمهید در برابر مرد
باخبر آمده اظهار مطالب را بطور ... نموده هر یک وضو ساختند در نزد او ساختند و بعد از اتمام آن مرد
حقیقت دانسته خجل فرمود بگریه در آمد و به پای ایشان افتاد و عرض کرد که شما هر دو خوب وضو میسازید
... که من بد وضو میسازم و وضو ساختن را آن مرد از آن هر دو بزرگوار تعلیم گرفت

اگرچه قبیلی از مسائل و فوائد مذکور گردید لکن قدری از مسائل مشتمله بر مقدمات جان کندن و قبر و عالم
برزخ در نظر است و باکی نیست که اینجا نیز ذکر نموده که ان شاء الله تعالی زیادتی تذکر متذکرین مرگ را
و باعث خوف گناهکاران و تزلزل در ارکان ابدان و فتادن طریقه عبادات و تلاوت و معاصی گذشته
بتوبه و انابه و شیوه سعادت طلب عفو مغفرت از درگاه رب العزت نمایند از آن جمله حدیثی بسیار
مناسب است بحدیث عجز الحاج منت است که از حضرت امام زین العابدین روایت کرده که
آنحضرت فرمودند که شدیدتر ساعت بر فرزندان آدم ساعتی است که ملک الموت را معاینه ببیند و
ساعتی که از قبر بیرون می آید جهت حساب روز قیامت و ساعتی که در حضور خداوند عفور می ایستد که آیا بسوی
جهنم رود و یا بسوی بهشت پس فرمود ای عزیز آدم اگر نجات یابد در وقت مرگ پس تو شخص شریف
خواهی بود و اگر نه هلاک شدی و اگر نجات یابد در وقتیکه ترا در قبر گذارند پس تو نیز خلاصی
هلاک شدی و اگر نجات یابد در وقتیکه مردم را بر جسر اند برای حساب حکم رب الارباب
تو نیز و اگر نه هلاک شدی پس خواند آیه مبارکه و من ورائهم برزخ الی یوم لا یبعثون
که مراد از این برزخ قبر است و از برای ایشان در قبر معیشت تنگ است و قسم بخدا که هر آینه قبر
روضه است از روضهای بهشت و یا گودالی از گودالهای جهنم پس آنحضرت نگاه کرد بیکی از هم
نشینان خود فرمود به تحقیق که اهل آسمان دانستند اهل بهشت را از اهل جهنم در آتش را و کدام
از این دو مرد کدام یک از این دو خانه خانه او است و حدیث دیگر منظور است و این حدیث
اگرچه خلاف مشهور است ولکن چون مضامین عالیه و مواعظ بسیار که دارد پس در نقل کردن آن
باکی نیست از کتاب فضائل ابن شاذان ابن جبرئیل نقل شده از شیخ ابن بابویه که گفت آمد
با سلمان فارسی در وقتی که او امیر مدائن بود در ابتدای خلافت امیرالمؤمنین که عمر او را

والی مداین

والی مداین کرده بود در ابتدای خلافت آنحضرت و الا اول پس روزی او را بیمار یافتیم بمرضی که از آن
مرض الی او رحلت نمود او را عیادت میکردم تا آنکه مرض او شدید باشد و یقین کرد که بمرگ خود پس متوجه
میشد که ای اصبغ حضرت رسول خدا صلی الله علیه بمن خبر داده که چون مرگ من نزدیک باشد مرده
با من سخن میگوید خواهد گفت تختی بیاور بده و بر روی آن فرش کن بعد مرا از برای مرده گان ببکشند و چهار
کس مرا بردارند و بسوی قبرستان ببرند اصبغ گفت که بجان منت دارم پس برخاست تمام بیرون رفت
بعد از ساعتی آنچه فرموده بود مهیا آورده برگشتم و گروهی را آوردم که او را برداشتند و بقبرستان مداین
چون او را آنجا بر زمین گذاشتند گفت ای قوم مرا رو بقبله کنید پس با واز بلند ندا کرد که السلام علیکم
ای اهل عرصه کهنه شده و پوسیده شده السلام بر شما باد ای گروه محجوب شده ای از دنیا فانی شده اند
شما را این پس کسی جواب او را نداد و بار دیگر ایشان را ندا داد و گفت السلام علیکم ای گروهی که
مرگ را جای خانگاه شما قرار داده اند السلام علیکم ای گروهی که زمین را لحاف شما قرار داده اند
السلام علیکم ای گروهی که انتظار میکشید که اسرافیل صور بدمد از قبرها بیرون می آیید که سوال میکنم
از شما بحق آن خداوند که عظیم است و قهر او کریم است که البته یکی از شما با من سخن گوید و بگوید که منم
منم سلمان فارسی آزاد کرده رسول خدا و آنحضرت مرا خبر داده است که چون نزدیک وفات من شود
مرده با من گفتگو خواهد کرد و میخواهم بدانم که موت من نزدیک شده یا نه چون سلمان سخن خود را
تمام کرد ناگاه میتی از قبر خود سخن در آمد گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ای گروه که بناهای بنا
و حال آنکه فانی خواهد شد و مشغول خواهد شد بوجه دنیا اینک سخن تو را شنیدم و بزودی ترا جواب
میدهم آنچه خواهی بپرس خدا رحمت کند ترا ای سلمان سلمان گفت ای سخن گو بنده بعد از مرگ
دارای حرف زننده بعد از حسرت و مردن آیا تو از بهشت یا از جهنم گفت ای سلمان من از آنهایم که خدا

اهل اهل

انعام کرده است بعفو و کرم خود ایشان را داخل بهشت گردانیده است برحمت خود پس سلمان گفت
ای بنده خدا وصف کن از برای من مرگ را که چگونه یافتی و چه رسید از آن بتو و چه دیدی و چه
مشاهده نمودی گفت مهلت ده مرا ای سلمان و مبالغه مکن بخدا قسم که بریدن بمقراضها و جدا کردن
اجزا و اعضا و مهمات ستان آسانتر است بر من از شدت مرگ بدانکه حق تعالی مرا در دنیا به نیکیها الهام
نموده بود و عمل خیر میکردم و فرمان الهی را بجای آوردم و قرآن میخواندم و نیکی بپدر و مادر میکردم و اجتناب
از کارهای حرام میکردم و از ظلم و ستم بر بندگان ترسان بودم و در شب و روز تعب میکشیدم و سعی
مینمودم بر طلب حلال از ترس ایستادن نزد خدا از برای سوال پس روزی از روزها در نهایت عیش
و لذت و فرح و شادی و سرور بودم ناگاه بیمار شدم و چند روز با آن مرض ماندم تا آنکه از دنیا رفتم
پس در این وقت مردی نزد من آمد با خلقت عظیم و منظر مهیب و مهیب در برابر من ایستاد در
هوا نه بسوی آسمان بالا میرفت و نه بسوی زمین فرود می آمد پس اشاره کرد بسوی دیده من و او را
کور گردانید پس چنان شدم که هیچ جزء از جزوهای دنیا را باین چشم ندیدم و بسوی گوش من
اشاره کرد آنرا کر گردانید و بسوی زبان من اشاره کرد آنرا لال گردانید پس چنان شدم
که هیچ سخنی نشنیدم و نمیدیدم پس در آنوقت گریستند اهل و یاران من و خبر من به برادران
من و همگنان من رسید در آنوقت گفتم او را تو کیستی ای آنکه مرا مشغول گردانیدی از
اهل و مال و فرزندان من گفت منم ملک الموت آمده ام بنزد تو تا نقل نمایم ترا از سرای دنیا
بخانه آخرت و به تحقیق منقضی شده است مدت حیات تو و آمده ام در وقت مرگ تو
در این حال او با من مخاصمه میکرد که دو شخص دیگر آمدند بنزد من ایشان در خلقت و صورت
نیکوترین مردم بودند که من دیده بودم و یکی از ایشان از جانب راست من و دیگری از جانب

چپ من

چپ من پس با من گفتند ایشان السلام علیک و رحمة الله و برکاته به تحقیق آوردیم بسوی تو نامه عمل
تو را الحال بگیر و نظر کن در آن گفتم که این چه نامه است که من باید بخوانم گفتند مائیم آن دو
ملک که با تو بودیم در دار دنیا نیکیها و بدیهای ترا می نوشتیم اینست نامه عمل تو پس نظر کردم
در نامه حسنات خود آن نامه بدست ملکی بود که او را رقیب میگفتند و شاد شدم با آنچه
در آن دیدم از نیکیها و خندان شدم و مرا فرح عظیم رو داد پس نظر کردم در نامه گناهان خود
و آن در دست ملکی بود که او را عتید میگفتند و بسیار غمگین شدم از آنچه در آن مشاهده
کردم و بگریه آوردم پس مرا گفتند که بشارت باد ترا که از برای تو خیر و نیکی خواهد بود پس نزدیک
من آمد آن مرد اول یعنی ملک الموت و روح مرا از بدن من کشید و هر جذبه که کشید
از او برابر میکرد با همه سختیها از آسمان تا زمین و پیوسته در این شدت بودم تا آنکه
جان بسینه من رسید پس اشاره کرد بسوی من بجذبه که اگر آنرا بر کوهها میگذاشت میگداخت
و روح مرا از بینی من قبض نموده پس در این وقت صدای گریه از اهل و عیال من بلند شد
که گفتند همه را شنیدم و هرچه میکردند بر آن مطلع بودم پس بسیار شدت گریه و جزع اهل من
بر من ملک الموت با نهایت خشم و آزادی متوجه ایشان شد و گفت که ای گروه
از چه جزع است گریه شما بخدا قسم که ما بر او ستم نکردیم که شما شکایت کنید و تعدی نکردیم که شما
فریاد کنید ولکن اگر شما را امر میکرد حق تعالی در باب من چنانچه ما را در باب شما امر کرده
است هر آینه امتثال مراد را میکرد و در حق ما چنانچه ما امتثال امر نمودیم در حق شما
بخدا قسم که ما روح او را نگرفتیم تا آنکه روزی که مقدر و تمام شد مدت عمر و حیات او منقطع
شد در وقت بسوی پروردگار کریمی که هر حکم که خواهد درباره او میفرماید بر همه چیز قادر

پس اگر صبر کنید مزد و پاداش یابید و اگر جزع نمایید گناه کار خواهید گردید چه بسیار برگشتن خواهد بود
مرا بسوی شما ای گروه پسران و دختران و پدران و مادران شما را پس در آن وقت از نزد من
روانه شد و روح مرا با خود برد در آن وقت ملک دیگر آمد و روح مرا از او گرفت و او را در
جامه حریر پیچید و بالا برد بسوی آسمان و او را نزد حق تعالی گذاشت و کمتر از یک چشم زدن
پس چون روح من نزد حق تعالی حاضر گردید از هر عملی از کبیره و صغیره از من سؤال نمود و از نماز دروازه
ماه مبارک رمضان و حج بیت الله الحرام و تلاوت قرآن و زکوة دادن مال و از تصدق
نمودن و از هر عملی که در سایر اوقات کرده بودم از اطاعت پدر و مادر از کشتن آدمی بناحق
و از خوردن مال یتیم و از ظلمهای بندگان خدا و از عبادات کردن در شب در وقتی که مردمان
خواب‌اند و آنچه مشابه ایشان است از اعمال از همه سؤال نمود و از روح من پس بعد از آن روح مرا
بر من حاضر گردانیدند باذن خدای تعالی در آن وقت غسل دهنده بسوی من آمد و جامه مرا کند و
شروع نمود بغسل دادن من پس روح من او را آنگاه ندا کرد که ای بنده خدا مدارا کن با این
بدن ضعیف بخدا سوگند من از هیچ رگی از رگهای او بیرون نیامدم مگر آنکه منقطع گردید و از
هیچ عضوی از اعضای او بیرون نیامدم مگر آنکه عضو او از هم شکسته شد بخدا قسم که اگر
غسل دهنده من آن سخن را میشنید هر آینه دیگر هرگز مرده غسل نمیداد پس آب بر
بدن من ریخت و سه غسل مرا داد و مرا کفن کرد در سه جامه و مرا حنوط کردند و همین
نوشته من که با من بیرون رفتم بسوی خانه آخرت پس انگشتر مرا از دست راست من بیرون
کردند و بعد از فراغ از غسل به پسر بزرگ‌ترین تسلیم نمودند و گفتند خدا او را ثواب دهد
و بدو در مصیبت پدر است و تو را مزد و صبر و اجر بسیار دهد پس مرا در کفن پیچیدند و مرا تلقین

نمودند و بر گردانیدند بسوی اهل و عیال و همسایگان من و گفت بیایید بنزدیک او و او را
وداع کنید همه آمدند و مرا وداع کردند چون از وداع من فارغ شدند مرا بر تختی از چوب نهادند
در آن وقت روح من در میان کفن من بود تا آنکه مرا ملائکه برداشتند و بر من نماز کردند چون از نماز
فارغ شدند مرا بجانب قبر بردند و در قبر جای تنگی و در آن عارض شده که گویا از آسمان
بر زمین افتادم پس مرا در لحد گذاشتند و خشت بر من چیدند و خاک بر سر من ریختند پس در
آن وقت روح من بر گردید بسوی زبان و دل و گوش من مردم برگشتند ندامت بسیار برای من
حاصل شد و گفتم کاش من از این جماعت بودم که از نزد قبر من برگردیدند پس
شخصی از کنار قبر من جواب گفت که چنین است دیگر از برای تو برگشتن نیست و این آیه را
خواند کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون پس با او گفتم که تو کیستی که با من سخن
بگو گفت منم منبه ملکی که حق تعالی مرا او کل کرده بر جمیع خلایق تنبیه نمایم ایشان را بعد از مردن
تا بنویسند عملهای خود را بر نفسهای خود که حجت باشد بر ایشان نزد خداوند عالمیان پس مرا نشانید
و گفت بنویس عمل خود را من گفتم بخاطر ندارم عملهای خود را گفت مگر نشنیده سخن پروردگار
خود را که در قرآن فرموده است که احصاه الله و نسوه یعنی خدا ضبط نموده عمل مردمان را و ایشان
فراموش کرده‌اند پس گفت تو بنویس و من بر تو املا میکنم اعمال تو را یک یک بنویس گفتم کاغذ
کجا است که بنویسم پس کناره کفن مرا کشید و او مثل کاغذ دیدم گفت این صحیفه تو است گفتم
قلم از کجا بیاورم گفت انگشت شهادت قلم تو است گفتم مرکب از کجا بیارم گفت آب دهن تو است
پس املا کرد بر من آنچه را که کرده بودم در دار دنیا اعمال من چه از بزرگ و چه از کوچک چیزی را
نماند مگر آنکه تمام را بر من املا نمود چنانچه حق تعالی در قرآن فرمود یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب

لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و
لا یظلم ربک احدا پس آن نامه را گرفت و بر او مهر زد و طوق کرد و بر گردن من انداخت
و من گمان کردم که کوههای دنیا را بر گردن من گذاشتند گفتم ای منبه چرا با من چنین میکنی گفت نشنیده
که حق تعالی فرموده و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له
یوم القیمة کتابا منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا
منبه گفت که این خطاب است که تو را با این عمل خواهند رسید در روز قیامت و تو را
حاضر خواهند کرد و حال آنکه عمل تو در میان دو دیده تو گشوده باشد و گواهی دهد از آن روز
بر نفس خود منبه از من دور شد و بنزد من آمد منکر با عظیم‌ترین هیبتی و عمودی از آتش در دست
او بود که اگر جن و انس جمع میشدند آن عمود را حرکت نمی‌توانستند داد پس صدائی بر من
زد که اگر همه اهل زمین آن صدا را میشنیدند هر آینه میمردند پس گفت ای بنده خدا خبر ده
که پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست و امام تو کیست و چه طریقه و حالت
بود و چه اعتقاد داشتی در دنیا پس زبان من بسته شد از ترس او حیران شدم در امر خود ندا
نشستم که چه گویم در جواب در بدن من هیچ عضوی نماند مگر آنکه روح از او مفارقت نمود پس
در این وقت مرا رحمتی از پروردگار من که دل مرا نگاه داشته شد و زبان من گویا گردید پس با او تکلم
شده گفتم ای بنده خدا چرا مرا میترسانی و حال آنکه من شهادت میدهم بوحدانیت خدا و
برسالت محمد مصطفی و گواهی میدهم که خداوند عالمیان پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و اسلام
دین من است و قرآن کتاب من است و کعبه قبله من است و علی امام من است و مؤمنان برادران
منند پس شهادتین گفتم که این است گفتار من و اعتقاد من و بر این اعتقاد ملاقات میکنم

پروردگار خود را در روز قیامت پس در آن وقت گفت که ای بنده خدا بشارت باد تو را بسلامت
بدرستی که نجات یافتی و از پیش من رفت پس نکیر بنزد من آمد و صدائی بمن زد که عظیم‌تر از صدای
اول بود بنحوی که اعضای من بعضی در بعضی داخل شد پس از آن گفت عمل خود را بگو ای بنده خدا و من متفکر
شدم و حیران ماندم که چه جواب بگویم در آن وقت دور گردانید حق تعالی از من خوف و ترس را
و حجت مرا الهام کرد بیقین و توفیق من شد پس گفتم ای بنده خدا با من مدارا کن من از دنیا بیرون
آمدم و گواهی میدهم که خدایی نیست بجز خداوند یگانه و او را شریکی نیست و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول
خدا است و جهنم حق است و حساب حق است و زنده شدن در قیامت حق است و نعمتهای بهشت
که خدا وعده کرده است حق است و وعید که خداوند تعالی در قرآن فرموده حق است از عذابهای گوناگون و آمدن
در قیامت شک نیست و زنده شدن مردمان بجهت حساب شبهه نیست که از قبرها بیرون می‌آیند پس مرا
گفت که ای بنده خدا بشارت باد تو را به نعیم ابدی و لطف خدای سرمدی پس مرا در لحد خوابانید و گفت بخسب مثل
خوابیدن عروس و از نزد یک سر من دری گشوده بسوی بهشت و در پیش پای من دری گشوده بسوی جهنم گفت نظر
کن ای بنده خدا بسوی جائی که خواهی رفت از بهشت و نعمتهای آن و نظر کن بسوی آنچه نجات یافتی از آتش
جهنم پس دری که از پیش پای من گشوده بود از جهنم مسدود گردانید و دری که از پیش سر من بسوی بهشت
گشاده بود بحال خود گذاشت و پیوسته داخل میشد بر من از آن در نسیم بهشت و نعمتهای آن و لحد مرا
فراخ گردانید بقدر آنچه دیده کار کند و از نزد من رفت آسمان من نیافتم نزد حق تعالی چیزی را
که خدا اراده دارد و بزرگترین آنها اول نماز کردن در شب بسیار سخت و سرد و دائم
روزه گرفتن در تابستان در روزهای بسیار گرم بسبب تصدق کردن در دست راست که دست چپ تو
از آن خبردار نگشد پس این است سخن من در وصف مرگ گواهی میدهم بوحدانیت خدا و رسالت محمد

ملاحظه دکو اربسیدم که مرگ حق است پس در مقام خوف خدا باش و در وقت ایستادن

نزد او دو وقت سئوال و درا توقف سخن آن مرده منقطع شد سلمان گفت برا زمین

گذاردید چون سر او را بر زمین گذاشتم گفتم مرا انکیه دادید چون او را انکیه دادیم نظر بجانب کرد

و گفت یا من بملکوت کل شیء والیه ترجعون در تو بیچاره ملاکار علیه بیست و لیک التبعت

و بکتابک صدقت و قد اتانی ما وعدتنی یا من لا یخلف المیعاد فیقین الا رحمتک والزمن الی دار

کرامتک فانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و چون از

این دعا و شهادت فارغ شد رخت از دنیای فانی بدار باقی کشید و بر رسول خدا و ائمه هدا

مخفی کردید و در حدیث معتبره ارشنده و در خبر مروی است که از آن سرور سئوال کردند که و صف کن

مرگ را حضرت فرمودند که بدانا ما سئوال کردی از دانایان که مرگ بر یکی از سه نوع است یا آ

آورده می شود بابشارت بنعیم ابدی یا آورده میگردد و بر بلای تیف عذاب سرمدی یا آورد

با خوف و حزن و اندوه و هول بسیار انبوه و مبهم خواهد بود امر او و دانسته نمی شود که این از

کدام یک است از اهل نجات است یا از اهل هلاکت است و بعد از آن ما را اطاعت کننده

امر ما پس او را بشارت میدهند بعذاب ابدی به نعمتهای غیر متناهی و اما دشمنان ما مخالف

کننده امر ما پس او را بشارت میدهند بعذاب ابدی اما آن کسی که امر او مبهم است و حال او کم

او مؤمن است و اسراف در معصیتها کرده جزای هولناک باو میرسد و مرتبه که میگردد و خدا و نیز

عز و جل او را با دشمنان ما مساوی نمیگرداند که عذاب دائمی از برای او باشد و لکن چون بعالم

بشفاعت ما از آتش بیرون می آورد پس حال نیکی کنید و طاعت نمائید و عقاب خدا و خدا

عز و جل را کوچک نشمارید بدرستی که بعضی اسراف کننده کان بر نفس خود که از اواد در ماکه کرده اند

نه آن

۱۰۲

شفاعت ما باشان نمیرسد که بعد از سیصد هزار سال و خطب راوندی روایت کرده که چون

اجل آدمی نزدیک میرسد حاضر کرده هر صنفی از ملائکه بجانب راست او که تمام ایشان رختهای سبز

در بر داشته باشند و صنفی از ملائکه بجانب چپ او حاضر کردند که ایشان رختهای سیاه پوشیده باشند

هر یک از این دو فرقه ملائکه انتظار برند قبض روح او را و مریض گاهی بفرقه نظر نماید و گاهی بفرقه

دیگر حق تعالی ملک الموت را امر کند که او را بشارت دهند و ملک الموت را امر کند که او چون

مؤمن است بنیکوترین صورتی نزد او حاضر گردد پس ملک الموت بقبض روح او نیز مشغول گردد و روح

نیز نزد او در سر بر مریض میگردد نزد الحسن کند که او را مهلت دهند زیرا که خدای تعالی جبرئیل را امر کند که

به نزد آن مریض برو و باو بگوید که اهل و اولاد خود را وداع کن چون مریض از جبرئیل در خواست مهلت کند

جواب گوید که تو مخیری میان آنکه نور را ببال خود مسح کنم و بال خود تو تمام بر آن رفع درد تو و یا آنکه میکائیل را

بتو بنمایم که تو را خوش وقت کند گوید که کجاست میکائیل ما کرد و از ملائکه را نزد خود میبیند پس او میکائیل

سلام کند و چون جان او بسینه و ناف او رسد میکائیل در خواست مرحمت نماید میکائیل باو گوید که

مخیری که تو را ببال مسح کند و یا آنکه بجوهر آن بهشت را نظر کنی پس مریض بهشت را اختیار نماید چون بهشت

نظر کند بخنده و شاد شود پس حق تعالی ملک الموت را امر کند که با و مرافقت و مدارا کن پس وقتی که روح

از بدن او مفارقت کند ملائکه با و موکل بودند او را استقبال نمایند و بر او رحم کرده و بر او گریند

و گویند که رحمت خدا بر این بنده باد چه بسیار نماز خیر شنوده چه بسیار عمل صالح از او دیدم

و بخدای تعالی عرض کنند و گویند که ای پروردگار ما موکل این بنده بودیم اکنون او بجوار رحمت حق

تعالی رفت و در جای دیگر بکار دار ما را در حق او حق تعالی میفرماید که ملازم امر او باشید و از من طلب رحمت

بجهت او کنید در بهشت او را احاطت کنید ارشاد باید دانست که از جمله که سابقا ذکر بر سر ایشان در وقت

کندن جان حاضر شوند سید انس و جان و هادی طریق حق و عرفان و مانع طریقه هر مارد و شیطان حضرت

پیغمبر آخر الزمان و آقای متقیان و امیر مؤمنان و مفخر اهل زمین و آسمان علی عمران و نور چشم ایشان و

کوثر اراحت شفیعه او ملد رحمن عالمیان در شهید از اهل کوفه و طغیان حضرت امام حسن و امام حسین

برسیدند چنانچه در احادیث و کتب علماء اعیان و علامه ضبط و در دین و ائمیان تحقیق و مشخص است

و خطاب جناب و ارث مرتبه نارو به حارث همدانی در این خصوص پیدا که مشهور است در کتب علماء

مسطور است که یا حارث همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا و حارث مذکور او را از نورها

بجهت آن سر الله رسید فرمود که ای حارث تو را چه چیز باینجا رسانید گفت محبت تو یا امیر المؤمنین

گفت تو مرا دوست میداری گفتم بلی حضرت فرمودند که ای حارث در وقتیکه جان بحلقوم رسد مرا

خواهی دید چنانچه می پسندی و چون به بینی که دشمنان تو را از حوض دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون به بینی

که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست منست و پیش روی حضرت رسول میروم چنان مرا خواهی دید که مسرور

شوی و در کتاب محرق القلوب مرقوم و مکتوب است که چون حسنین تابوت پدر بزرگوار خود را

بجانب نجف میبردند سوار مرحی افکنده رسیده که بوی مشک و عنبر از او ساطع بود و بر حسنین سلام

کرد پس حضرت امام حسین گفت انت الحسن ابن علی ابن ابیطالب رضیع الوحی و التنزیل و خلیفه

اهلک گفت نعم پس اشاره بسوی نعش حضرت امیر المؤمنین کرد و گفت هذا امیر المؤمنین و سید الوصیین

و خلیفه رسول رب العالمین عرض کرد و گفتم پس گفت برین سلام کنید و برید و در امان خدا گفتند

که بدرما بما وصیت کرد که سلام نکنیم مگر بر جبرئیل یا حضرت خضر ناگاه نقاب را بر داشت دیدند امیر المؤمنین

بود پس امام حسن تعجب کرده فرمود که تعجب مکن هیچ نفسی از مشرق و مغرب نمیرد مگر پدر تو باید در نزد او

حاضر باشد و او را هیچکس غافل نیست این گفت و غایب شد صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین

الکمزد ان

۱۰۳

و حضرت رسول فرمودند یا علی محبت تو در دل هر کس قرار گیرد و اگر یکقدم از صراط بلغزد و قدم دیگر

ثابت بماند تا خدا او را بجهة محبت تو داخل بهشت گرداند معلوم است که این بزرگواران جهان

نزاندیکاست از سیفیان از پدران و مادران و در وقت حضور ملک الموت و جان کندن ایشان

سفارش رفیق و مدارا بملک الموت بیشتر از دیگران خواهند فرمود و عزرائیل بشتال امر ایشان را

بهتر از جبرئیل و میکائیل خواهند نمود و در مقامات مخوفه و مهلکه دیگر اگر ایشان بفریاد رسند پس کسی که خواهد

رسیده و محبت اهلبیت موجب نجات است در همه جا چنانچه حضرت رسول فرمود که هر که اهلبیت مرا

دوست دارد خدا او را در روز قیامت دوست دارد و ایمن و مبعوث کند که هیچ خوف نداشته

باشد و از کتاب رجاء الدرجات نقل شده که حضرت صادق فرمودند که نمیرد کسی در مشرق

و مغرب زمین چه دوست و چه دشمن مگر آنکه رسول خدا و علی مرتضی بر سر او حاضر میشوند پس یکی را

بشارت میدهند و یکی را لعنت میکنند الحمد لله و حیات جهنم و طاعتهم فرض بها الحق نمخی محبت

عدة لولیه بلا فیه عذاب الموت والقبر والکفن کذالک یوم البعث لم یخ خادم من النار الا من

نرالا آباء الحسن و از رسول خدا روایت و ائمه هدا منقول است که محبت من و اهلبیت نفع میکند در

هفت جا که هول آنها عظیم است در هنگام مردن در قبر و در وقت مبعوث شدن از قبر بیرون

آمدن بجهة حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را میسنجند و نزد صراط و از حضرت صادق منقول است

که محبت ما اهلبیت گناهان را می ریزد و در اشرف و تکبرین و آخرین حضرت سید المرسلین ترک کرد

الجنان خطاب با ابوتراب فرمودند که یا علی است مرا در عالم ارواح تماما بمن نمودند از کوچک و بزرگ

است مرا دیدم و تو و شیعیان تو گذشتم و از برای ایشان استغفار کردم حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله وصف

کن قدری فضایل شیعه مرا فرمودند تو و شیعیان تو بیرون آیند از قبرها و رویهای ایشان مانند ماه شب چهارده

باشد و جمیع شیعیان و المها از شما بر طرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم
خواهند ترسید و مردم اندوهناک خواهند شد و شما در سرور خواهید بود و برای شما نعمتهای
الهی می آورند مردم مشغول حساب اند و در روایتی فرمود یا علی هر که تو را دوست دارد با پیغمبران خواهد
بود و در درجه ایشان در روز قیامت کسی نمیرسد و کسیکه بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد بدین
یهود بمیرد و اگر خواهد بدین نصارا بمیرد و فرمود اول چیزی که در قیامت از بنده سؤال کنند محبت
ما اهل بیت خواهد بود از حضرت امام محمد باقر منقولست که والله در آسمان هفت صف از ملائکه باشند
که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد ایشان را احصا نتوانند نمود و ایشان خدا را بولایت ما عبادت
میکنند و در حدیث حضرت امیر المؤمنین فرمودند بدرستیکه در بهار رحمت برای دوستان ما باران رحمت
کور را باران ... از رحمتهای الهی و دوری ... دشمنان لطیفه و ازان حضرت منقولست که بعبد الله
جدیلی فرمودند که میخواهی تو را خبر دهم بحسنه که هر کو او را داشته باشد در روز قیامت او را هیچ ترس
نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که او را داشته باشد زود باشد که او را در آتش اندازند گفتم بلی گفتند آن
حسنه محبت ما است و آن سیئه عداوت ما است و از طریق اهل بیت از جبرئیل و میکائیل از
لوح و قلم و از خداوند عالم مرویست که ولایت علی حصن و قلعه منست هر که داخل آن حصن شود از عذاب
ایمن است و از طریق شیعه و سنی روایت شده که اگر مردمان جمع میشدند بولایت علی خدا جهنم را
خلق نمیکرد و انس روایت کرده از رسول خدا که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث میگرداند
که رویهای ایشان از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامه‌های نور بر سر ایشان خواهد بود
و در سایه عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران و حال آنکه پیغمبر نیستند و بمنزله شهدا نیستند بود ازان
دست بر سر حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که این کسان شیعیان او خواهند بود و از این جمله

و احادیث بسیار است چنانچه فرمود با نور اعلم یا ابا ذر ان الله عزّ و جلّ جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة
نوح من رکبها نجی و من رغب عنها غرق و مثل باب حطّة فی بنی اسرائیل و من دخله کان آمنا
مثل این کلام و در دعای هر روزه ماه شعبان و جاهای دیگر وارد شده خلاصه کلام آنکه هر گاه از
دوست داشتن و اخلاص و محبت متمسکان بائمه اطهار علیهم السلام و الصلوات الملک المنان الغفار
کسی مستحق این مراتب و درجات عالیه ساخته شود چنانچه قلیلی از ذکر این چند حدیث معلوم میشود و هر گاه
بآن اخلاص و محبت بنقص نفس و بدن نیفتد و در مواطن مخوفه و مواضع مهلکه بر سر محبت جهد
حاضر شوند چه خواهد شد و چه بسیار ظاهر است که سفارش این ارا ... در بار در باره ...
و علاوه بر گناهکاران بملک موت و نکیرین نکنند و خلق بشفاعت دیگران مثل جبرئیل و میکائیل
ندارد و چرا که ملائکه مقربان بلکه انبیاء مرسلین بلکه جمیع اهل آسمان و زمین بلکه جمیع کائنات
اولین و آخرین بتوسط وجود جناب پیغمبر و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین موجود شدند
چنانچه احادیث باین مضمون وارد شده که یکی از آنها اینست که حضرت امام رضا فرمود
که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسول فرمودند که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من
بهتر و گرامی تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو بهتری یا جبرئیل گفت یا علی انبیاء مرسل را فضیلت
کرده است از ملائکه مقربان و مرا بر جمیع پیغمبران فضیلت داده و بعد از من تو و ائمه را فضیلت
داده و ملائکه خدمتکاران ما و دوستان مایند یا علی آنها که حاملان عرش هستند
و تسبیح و تمجید خداوند میکنند و استغفار میکنند برای جماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند
یا علی اگر ما نبودیم خداوند آدم را خلق نمیکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه تسبیح و تقدیس بجا آوردیم زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد

ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید به توحید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او بکنیم و بعد ازان ملائکه را
خلق کرد و ارواح ما یک نور بود چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم شمردند و در نظر ایشان
عظیم آمد گفتیم سبحان الله تا آنکه ملائکه بدانند که ما را خدا آفریده و آفریده خداییم منزه است
از آنکه مشابهتی داشته باشد یا آنکه صفات ممکنات داو باشد پس ملائکه تسبیح ما را شنیدند خدا را
تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات دانستند چون بزرگواری شان ما را مشاهده کردند لا اله
الا الله گفتیم تا بدانند که خدا شریک ندارد و بزرگواری و عظمت ندارد و بندگان خداییم
در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت شان
ما را دیدند گفتیم الله اکبر تا بدانند که خدا ازان عظیم تر است که کسی بدون توفیق او تواند بنزد او
رتبه و منزلت تواند بهم رساند آنگاه گفتیم الله اکبر چون قوه و قدرت و غلبه ما را دیدند گفتیم لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا بدانند که قوه و قدرت و توانائی ما از جانب خدا است
پس چون دانستند که خدا چه نعمتها بما کرامت فرموده اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم کرده ما گفتیم
الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثنا است برای نعمتهایی که بعالم بما انعام
فرموده پس ملائکه فرمودند گفتند الحمد لله پس ببرکت ما هدایت یافتند و دانستند ملائکه تسبیح و توحید خدا را
پس حق تعالی حضرت آدم را خلق کرد و ما را در صلب او قرار داد و فرمود ملائکه را
تا حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب او بودیم چگونه سجود ایشان سجود
بندگی خدا بود و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب او بودیم پس چگونه ما افضل از
ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم را بجهت تکریم ما کردند و چون مرا در شب معراج
بردند جبرئیل اذان و اقامه گفت و من بر همه مقدم شدم و او گفت که خدا مرا بر تو فضل و بر جمیع

ملائکه تفضیل داده و چون بحجابهای نور رسیدم گفت برو یا محمد که من نمیتوانم که همراه شما بیایم در چنین
جایی گفت اگر من از حد در گذرم بالهای من میسوزد پس من رفتم در دریای نور با خدای خود گفتگوها
کردم ازان جمله این بود که از برای اوصیاء کرامت را واجب کردم و از برای شیعیان ایشان ثواب را
لازم ساختم گفتم خداوندا اوصیای من کیستند فرمود اوصیاء تو آنانند که بر ساق عرش نوشته شده
چون نظر کردم دوازده نور دیدم که بر هر نوری سطری سبز بود که نامهای ایشان اول علی ابن ابیطالب
و آخرش حضرت صاحب را نوشته بودند پس فرمود یا محمد اینها اوصیای تو اند بعد از تو و ایشان
برگزیدگان و حجتهای من اند بر خلقان لطیفه از جمله احادیث که دلالت میکنند بر حاضر شدن آقایان
دین بر سر محتضر مسکین در قرآن اینست که از تفسیر امام حسن عسکری منقولست که فرمود رسول خدا
که مؤمن در وقتی محتضر شد میرسند ملک موت و در پیش خود محمد رسول الله را از یک جانب امیر
المؤمنین علی از جانب دیگر بار با جگر گوشه سبط خیر النبیین امام حسن و از جانب دیگر سید الشهداء
امام حسین را در حوالی ایشان خواص دوستان آقایان این است را میبیند پس خطاب میکنند که
محتضر و صدا میکنند که ای صداهای که میگذارد و خدا که اشنود حضار مجلس چنانچه نمیگذارد که بشنوند مردمان
این ندا را پس میگوید که پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد یا وصی خیر خلق الله
و فدای شما جگر گوشه رسول خدا باد پدر و مادرم و سایر آقایان خوش آمدید و این علیل بیمار و این
مریض بیچاره گرفتار در حین موت احیا کردید چه عرض کنم از شوق ملاقات شما و چه اظهار نمایم از
خوشحالی خود بوصول خدمت شما بزرگان دین و ای اشرف اولین و آخرین اینک ملک موت
بقصد گرفتن جان من آمده و میدانم که او مرتبه بلندی در رتبه شما را در نزد خدا و نمیداند در ... من
بدامان شما پس میگوید پیغمبر جلیل بحضرت عزرائیل که ای مطیع خدا احسان کن باین مؤمن که او از ...

و خادم ماست پس میگوید ملک موت که یا رسول الله نور نیست باو که نظر کند لیکن نعمتهای که نه چشم دیده و نه
گوش شنیده و میگوید که رسول الله چگونه من رفق و مدارا ننمایم بکسی که خدا این همه لطف و نعمتها را باو داده
و چه میتوانم با او اذیت کنم و حال آنکه مثل تو بزرگواری و حیدر کرار و سایر ائمه اطهار بدیدن او در زیارت او
آمده اید یا رسول الله هر گاه حکم خدا و اجل حتم او نبود و رسیدن به بهشت عنبر سرشت منظور نمی شد من
قبض روح او نمی کردم لکن این تکلیف است در حق او باید قبض روح او شود که نعمتهای ابدی و فتوحات
سرمدی برسد چنانچه همه پیغمبران و آقایان و نیکان چنین بوده اند پس پیغمبر فرمود که ای ملک موت او را
بتو سپردیم در قیامت و چون رفتن آنحضرت را مطلع میشود بگریه می آید و میگوید ملک موت الوحا الوحا
روح مرا زود بکش و قبض روح من کن و مرا بان بزرگوار برسان که مرا تاب و طاقت مفارقت
ایشان نیست در آن وقت ملک موت قبض روح او را با آسانی کند چنانچه موی را از خمیر بکشند پس
حضرت فرمود اینکه بنظر شما می آید که مومن بسختی جان میدهد چنین است بلکه در راحت و لذت است
و فرمود که هر گاه شیعه را داخل قبر کردند می آیند همان جماعت در میان قبرش و بعد از آمدن نکیر و
منکر در میان قبر دیدن آن بزرگواران میگوید یکی از آنها بنکیر سبحان الله اینک محمد مصطفی و علی
مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید بدشت کربلا و سایر اخیار و صحابه کبار در اینجا حاضر شده اند
در این صورت اذیت او چه صورت دارد پس هر ملک یک سلام میکنند علاحده بر رسول خدا
و یک سلام میکنند بعلی مرتضی و یک سلام علاحده بدو گوشواره عرش خدا بعد از آن سلام میکنند
بدیگران و میگویند که سرور مومنان و سرور رسول خدا و شما مرتبه این مرد معلوم شد لکن چون امر
خداست باید سوال شود پس سوال کنند که کیست پیغمبر تو و کیست امام تو و کجاست قبله تو و کجا اند
برادران ایمانی پس میت در جواب میگوید که خداوند عالم پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی

امام منست و کعبه قبله منست و اثنا عشر بعد از محمد مصطفی همان ائمه منست اند و دشمنان او دشمنان من اند
و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان اخاه علیا ولی الله
و ان بعضهم الائمة من اطائب عترته و نجباء ذریته خلفائه هم الائمة و ولادة الائمة پس میگویند
نکیرین باو که زنده بودی در این اعتقاد و مردی باین عقیده و مبعوث خواهی شدن باین طریق خواب بخو
باشیان در دار دنیا کرامت خداوند شان و محل کرامت او ان شاء الله تعالی مؤلف گوید از جمله
این حدیث شریف و خبر مصدق تشریف آوردن حضرت است برسر محتضر مشاهده و عیان است
که این حقیر احقر چون قریب بیست سال است که مجاور مرقد مطهر حضرت حسین تشنه جگر بودم
و در خدمت علمای ابرار بزرگوار که از غایت ظهور و اشتهار کالشمس فی رابعة النهار بود در اشتغال درس
و مباحثه و مذاکره کرده که در این بین جناب نواده مقبل علیه الرحمة با کوچ و بعنوان مجاورت وارد
کربلای معلی علی مشرفها الاف التحیة والثناء گردید چون آن مرحوم نقاش بود بامر معاش خود مشغول بود
در ایام پنجشنبه و جمعه در مسجدی که عالم وحید ربانی آقا محمد باقر مشهور به بهبهانی امامت می نمودند بعد از
نماز با واز خوش مراثی جد خود را ذکر می نمود چون بیمار شد بحال احتضار رسید و بعضی از خویشان او
پای او را بسمت قبله کشیدند یکی از عورات باین معنی مطلع گردید با اختیار نشسته از او معلوم شد که
ناگاه آن مرحوم چشم باز کرد و با صدای ضعیف گفت ای وای چرا چنین کردید و مرا از فیض حضور آقایان
دین محروم کردید پس از خود رفت و باندک زمانی روی خود را بجانب راست کرد و باز بصدای ضعیف
که قدر انشاد توم خوش آمدید و بچند نفس از این جهان فانی بعالم جاودانی خرامید ٤ زین جهان
تا آن جهان بسیار نیست در میانه جز نفس دیوار نیست ٤٤ در خصوص ملک الموت قالوا در احادیث
از این مقدمه حقیر ندیدم و از استادان ارباب مذکور این هم حدیث نشنیده لکن از اخبار مجمع الاخبار

که او علما مشاهده و اعیان نموده اند متاخرین بعلم یقین بلکه بحد تیقن رسیده از آنجمله بعضی از معاصرین ملا کاظم
هزارجریبی در کتاب خود از بعضی ثقات نقل کرده شده که یک بار کاری در سمرقند چشمگی بود و بعد از
فوت نعش او را بنجف اشرف بعتبه مقدسه امیر المومنین نقل کردند و بعد از دفن بچند روز ناقلین آمدند که بخواهای نخته خوف
راه در کفن او گذاشته بودند بعد از آن که سر قبر او را باز کردند دیدند که عبد الله نام مرد صالح فقیری که
در مسجد سمرقند گذاشته بودند در این جا است پس ایشان از این معنی بسیار متعجب شده و بعد از
رسیدن سمرقند از احوالات عبد الله سوال نمودند گفتند که چون شما رفتید عبد الله بمرض
مجاهدات فوت شد و او را در مقبره سمرقند دفن کردیم چون ایشان این سخن را شنیدند بنزد
قبر او رفتند و قبر او را شکافتند بجهت بیرون آوردن نخواه نعش چوپان از اهل ولایت او را
در آنجا یافتند حقیر از آقا محمد باقر بهبهانی رحمه الله شنیدم که مرد تاجری ایرانی بلوند رفته بود از
برای تجارت و مال بهم رسانیدن از قضای روزگار او در آنجا بدختری از فرنگان علاقه بهم رسانیده
در مقام تزویج او بر آمده چون آن مرد از دین ایشان بیگانه بود و ایشان را راضی باین معنی نشدند
امر را باینجا منتهی نمودند که اگر کیش ما را در آئی با کثرت خرج کردن مال از عهده این معنی بر آئی
و الا بدون اظهار کفر و خرج کردن مال حصول این مطالب محال و وصول این وصلت
و امر داخل در خبر ممکن و ... بود و چون علاقه او بحد کمال بود خود را بجانب ظاهر شان آن
اهل ضلال را نمود و بعد از یک سال از تزویج آن دختر بیمار شد از دار فانی گذشت و چون اسلام
او از خویشان و دیگران خفیه و پنهان بود و آن مرد او را در خلوت مسلمان کرده بود و بحسب ظاهر
بدین فرنگ بود لهذا فرنگیان و خویشان او را بطریق کفار فرنگ با زینت در تابوت دفن کردند
و شوهر آن دختر در پنهان آن کافران قبر آن دختر را شکافته تا آنکه زیور را بیرون آورد و چون نظر کرد آن دختر را

در آن قبر نیافته بلکه مرد را که لباس او ... بود و پیش از بنا گوش در رفته و آنجا خوابیده یافت
بعد از تعجب بسیار تاریخ گرفته و از آن ولایت بیرون آمد لیکن بغداد و اهل آن ملک یک سال
بان صفت تجسس می نمود تا آنکه بکربلا آمد و معلوم شد که مرده بان نشان یکی از شیعیان آنجا بود که او را
در پشت سر آنحضرت در حجره دفن کرده اند پس حفار روضه مطهره را راضی کرد تا آنکه آن قبر را شکافته
ناگاه آن دختر را در آن قبر دید پس آن زیور را بیرون آورد و قبر او را پوشانیدند احکام بعضی از
معاصرین مذکور نموده اند که حقیر از جناب علامی ملا سعید سلمه الله تعالی که اکنون مجاور مولای ما حضرت
امیر المومنین است شنیدم که او از جناب شیخ حسین نجفی ادام الله بقائه نقل کرده است که سید جلیل القدر
فخام که یکی از علمای نجف بود و حقیر نیز آن سید مرحوم را دیده بودم که سید مشار الیه روزی بوادی السلام
میرفت ناگاه در آن مکان شریف شش یا هفت سوار دید که از دور بطرف ... آمدند بجانب قبرستان رفتند
سید مرحوم را گمان که ایشان از جمله اعراب اند مبادا که سید را برهنه نمایند و باین سبب فرار
کرد و سوار ها در حال بسید رسیدند چون نظر سید بایشان افتاد ایشان را بصورت جمعی از
مشایخ اهل نجف که مرده بودند دید بسیار متعجب گردید و بر ایشان سلام کرد و گفت که شما از جمله اموات
شیعه گفتند نه ما آنها نیستیم بلکه ما ملکیم حق تعالی ما را بقبرستان کسی در فلان جنگل بمرده بود که
او یکی از اهل نجف بود نعش او را آوردیم که در اینجا منزل دهیم در حالتی بودم که قصر در اینجا پیدا شد
و آنحضرت با آن مرده داخل در قصر شدند و بر ایشان تکلیف بدخول آن قصر نمودند چون آن سید را
در آنجا دفن نمودند و او را تهنیت و مبارکباد گفتند ناگاه آن سید متوجه من شده گفت الحال
پدر تو از من بکمین برنج طلب داشت و پدر تو فوت شد و آن بتو منتقل شده الحال آنرا عفو
نکن با آنکه برنج بسوار گفت من با خود گفتم که این بکمین برنج قابلیت ندارد و لکن من بگویم نمیخواهم

به چنم تا ازبکجا برنج آورده کفتم برنج را میخواهم کفت عبارا پهن کن پس عبارا پهن کردم وآن مقدار
برنج را در عبای خود دیدم پس کفت برو چون با برنج از قصر بیرون آمدم هرچه نگاه کردم قصر ندیدم
و چون برنج را بخانه آوردم تا مدتی از آن برنج میخوردیم و خلاص نمیشد تا آنکه قصه را بجهة
کسی نقل کردم آن برنج خلاص شد حکایت ازمؤیدات حجیت این مقدمه آنستکه حقیر خود از جناب
ازجناب علامة العلما آقا سید علی طالب الله الثری شنیدم که فرمود سید علی محمد متولی آستان کار
فیض آثار جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء حاضر شد با تغیر تمام وتب
آثار از او سؤال نمود کفت امروز نقل عجیبی دارم وآن اینست که دیروز میتی آورده بودند
وآنرا در صحن مقدس در برابر آنحضرت دفن کردند چون نصف از شب گذشت دیدم که در
روبروی باز شد و چند نفر داخل صحن مقدس شدند واز خوف و وحشت حالتی رخ داد
که قادر بتکلم نبودم پس آمدند برسر قبر مدفون و بیرون پس یکی از آنها بدیکران بزبان فصیح عربی کفت
این است آن وآنرا بیرون بیاورید پس میت را بیرون آوردند واو را هر یکی بر ریسمانی بستند و آن شخص
کرد و کفت جزوه بعض نکشید چون شروع بکشیدن کردند آواز داد که یا حسین شهید دار
کرنده خداوند مجید مرا از جوار تو میخواهند ببرند پس ایران شده واو را فقرا از راه بردند باز
استغاثه کرد که ای فرزند رحمة للعالمین و ای پاره جگر امیرالمؤمنین مرا با مید بدر خانهٔ تو آورده اند
بعد ازهم برسی مرا بردند واکر سر از خدمت تو در کشند هر آینه بمن انواع عذابها کشند باز آن
مرد نهیب زد که جزوه پس او را کشیدند تا بدر صحن رسانیدند و در آن وقت آن میت پابسته و آن
عاجز دل شکسته هر دست خود را بطرف در صحن تکلم کرده بعد از آنکه خود را حرکت داده برد
اعضاء وخاک بار آن در طهور رنجش نالید و با آواز حزین نالید که ای فرزند خاتم النبیین دار

نور چشم سید الوصیین وای پرورده کنار سیده النساء العالمین اکرچه کناهان من زیاد از
کناهان همه دوستان است اما باوجود این عار است از برای جلالت وشأن وعظمت تو که کناه
کاری را پناه بدر خانه تو بیاورد و تو او را پناه ندهی مادر و پدرم فدای تو باد بحرمت جد بزرگوارت و بحرمت
پدر و مادرت که بفریاد من برسی که مرا نخواهند داخل آتش کنند در این حال شنیدم که از روضهٔ مقدس
حضرت صدائی برآمد که فوراً بغیر او را واگذارید که خدا بخشیده او را پس چون صدای آنحضرت بگوش
ملائکه رسید دست ادب بر سینه گذاشته و عرض کردند که کرامة لک ایها الشافع وآن میت را
آوردند ودر قبر جای خوابانیدند و بشارت بهشت را با او دادند و دفعه دیگر در خدمت
حکایت
جناب سید مزبور طاب الله الثری از این قبیل حکایات مذکور شد فرمودند که در نجف
کسی حفر سردابی مینمود دکله از آنجا بیرون آمد مخفی از آستان کوبیده بودند و سر آن
میخ را شعبه دار شده بود یکی از چشم راست ودیکی از چشم چپ درآمده بود وهر دو میخ
برکشته بود و دو سر آن داخل کوش راست و دیکری داخل کوش چپ شده بود ظاهر
این که صاحب این جمله اشخاص بود جبر از وجوب اعتقاد با امامت وصیا بعنوان رسید کی از
جملهٔ المعصومین و منافیان ناجی نبودند زیرا که قبول اعمال مشروط است با عتراف با امامت
امام آن موجب سخط خداوند عالمیان و دخول بدرکات اسفل نیران میشود و بمجرد دفن
در نجف و سایر مشاهده مشرفه در این صورت بکار نمی آید چرا که کاهی که معطلی در نقل
مکان باشد در جهان جا با مقرب بعذاب ابدی باشد و شرافت آن مکان سبب استخلاص
نمیشود چنانچه کفته اند هر کرا روی بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود و در خصوص این
معنی که عبادات ایشان با بدون ولایت علی و اولاد او فائده ندارد و بلکه باعث عذاب

و عقاب میشود احادیث بسیار وارد شده از آنجمله حدیث متواتره از طریق
شیعه وسنی و حضرت رسول وارد شده که آنحضرت فرمود من لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة یعنی اکر کسی بمیرد و امام عصر خود را نشناسد و اعتراف و اقرار
با امامت او نداشته باشد بدین نمرده بلکه بدین جاهلیة و کفر مرده و بسند معتبر وارد شده
که چون بندگان حساب نزد خداوند حاضر شوند اول چیزی که سؤال میشود از ایشان
از نماز و روزه و زکواة و حج و ولایت با اهلبیت است پس اکر اقرار با امامت کرده برآن
حالت نماز و روزه و حجش را قبول میکنند اکر اقرار بولایت نکرده هیچ عملی از اعمال
او را قبول نمیکنند که در خبر است که روزی جبرئیل بر حضرت پیغمبر نازل شد کفت حق تعالی سلام
میرساند و میفرماید که آسمانهای هفتگانه و آنچه روی آنهاست خلق کردم و هیچ محلی بهتر از میان
رکن و مقام ابراهیم خلق نکردم اکر بنده مرا در آنجا بخواند از آن روزی که آسمانها
و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنکون
بجهنم اندازم ارشاد فرمود بحق خداوندی که جان محمد بید قدرت او است که اکر بنده
در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خداوند عمل او را قبول نکند تا ولایت من و اهلبیت
مرا نداشته باشد و حضرت امام زین العابدین پرسید از حمزه ثمالی که کدام بقعه بهتر است
از بقعهاست کفتم خدا و رسول خدا بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعها در روی زمین
میانه رکن و مقام ابراهیم است که کسی بقدر آنکه نوح در میان قوم خود ماند هزار پنجاه
سال کم عمر کند و در آن مقام عبادت کند که روزها روزه و شبها بعبادت بگذراند
و خدا او را بدون ولایت ملاقات نماید آن عبادت او را هیچ نفع ندارد و سبحان الله

نمیدانم آن طائفه شقی خبیثه و بدبخت را چه چیز باعث شد که دست از دامن والای ایشان
برداشته اند که وصف کمال ایشانرا از زبان نهاده و فرار اختیار نموده اند چنانچه فخر
رازی که بعضی از فضلا در مبحث ذکر نموده اند و شرط کرده اند در نجات اسلام و قبول عبادات
کتب را امثال ایشان و طرق خود ایشان لا یعد و لا یحصی است که هر یک ایشان آن
ولایت بر عدم قابلیت خلافت ایشان نزد او وارد و سبحان الله کسی اقرار کند که کل افضل
منحصر حق التحذر است فی الحجاب یعنی همه مردمان وانا بترمذار عمر حق اینها در جملهٔ خانها از جهة ملا جلال
دوانی که یکی از جملهٔ علمای اعلام سنی بوده شیعه کردید و مشهور است که از سبب رجوع باین آن او رسید
جواب کفت که من بمراتب افضل از عمرم و خدا هرکز باین معنی راضی نیست که اکر اقرار بخلافت
مثل او نمایم دین من باطل و در جهنم داخل شوم و حال آنکه تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است
عقلا ارشاد از جمله چیزهائی که از جد دین نجم آقا محمد باقر مذکور شنیدم آنست که در وقت قرب
بغروب آفتاب خبر نمودند که برویم بر سر قبر برادرم چون در پای مناره صحن مقدس بر سر قبر
آن مرحوم رسیدیم و فاتحه خواندیم که این مرحوم برادر مهربان از غلبه جماعت طائفه افغان
به بلده دار السلطنه اصفهان برحمت خداوند عالمیان رفت نظر بعدم امکان نقل کردن
نعش او را بسمت عتبات عالیات لابد شده او را در جائی بعنوان امانت گذاشته
که بعد از رفع مانع او را در صحن دفن نمایم بعد از مدت سی سال شبی آن مرحوم را در خواب دیدم واحوال
کیفیت سؤال و جواب نکیر و منکر از او پرسیدم در جواب کفت بعد از دفن من نکیرین حاضر
شدند خواستند که از من سؤال نمایند ملکی حاضر شد و کفت خداوند عالم میفرماید که از او
سؤال نکنید که او را بعنوان امانت سپرده اند و اراده بردن بکربلای معلی دارند باشند تا او را

بکجا رسید و من مدت سی سال بهمان طریق بهمان حال باقیم و منتظرم و می بیند از پیدایی آورا
دیده و او را بمکان شریف بردم و حضر میگوید که گویا ازین جهت باشد که این دار را تطهیر کسانی
که بجهت اعتبار بالا بردیگر محل نقل ایشان بعتبات عالیات بمکان ندارد و دل ایشان و این
معنی را خواسته باشد بعنوان امانت میکند از خود بعد از همکان او را نقل بسمت بازی چه از
نقل نعش قبل از دفن کردن بمشاهده شریفه انکار است و این طریق شیعه رضیه مذهب حقه
شیعه و طریق مرضیه طائفه محقه اثنی عشریه بوده و بسیار از بزرگان ایشان او که والله برای طلب
بسیار است دیگر از آنها است که بجهت نجات شیعیان و نیام گناهان گنه کاران در روز
جزا بعد از امیر المؤمنین سید اوصیا از شهر کوفه بسمت وادی السلام تشریف برده جمعی از مومنین بابه
دار در رکاب آن بزرگوار بودند و چون وقت ظهر بکوفه رسیدند ایستادند و با موت گفتگو
میکردند ناگاه دیدند مرد اعرابی بر شتری سوار و نعشی در پیش گرفته حاضر گردیده آن برادر پیر مختار
از آن شتر سوار استفسار فرمودند که از کجا می آید و محل نقل این نعش از جهت عرض کرد که این
برادرم و در کتابها خوانده ایم که کسی در اینجا مدفون خواهد شد که بمرتبه عالیه او در نزد خدا انکار است
که اگر از محبان او را در اینجا مدفون شود عذاب الهی از او برداشته شود اگر چه گناه بسیار داشته
باشد چون این محبت بدفن این جا محبت کرده لهذا ما او را نقل کرده باین جا آوردیم حضرت
فرمود که آیا آن مرد که این مرتبه داشته باشد و در این جا مدفون شود میشناسی پس حضرت چند فرو
بر نشسته و بمردم میفرمود که هو الله انا و باز بر نگشته و میفرمودند هو الله انا و در کتاب مشارق الانوار
این حدیث را از صبع این بیانه روایت کرده اند که باندک متفاوت باین طریق که آن حضرت در
نجف نشسته بودند با جمعی فرمودند که شما می بینید آنچه که من می بینم گفتند نه فرمودند که شتری می بینم که جنازه

بر او است که بکمر وادار الکشته و یکمر دیگر او را میرانند و بعد از سه روز که آمدند گفتگو می نمودند که
کرده اند و گفتند که این بیت پدر مار است و صحبت در آن جا کرده که او فرمود که هر که
که چرا کفت کسی در اینجا مدفون خواهد شد که اگر شفاعت جمیع اهل محشر را بکند شفاعتش
قبول است حضرت فرمود که راست گفت آن مرد والله منهم تتبع سیره جمهور علما نمودم
بلا در جواز حمل نعش قبل از قبور و حمل و نقل بمشاهده شریفه انکار است و مشهور بر عدم جواز حمل
اما حجر تتبع سیره جمهور از علما نمودم و مضطر کردم که نقل نعش بار کتاب بعض نمودند
والله اعلم باز از جناب سابق الالقاب شنیدم که جناب امام حسین را در خواب دیدم
و از او مسائل بسیار تحقیق کردم از آنجمله سوال کردم که این درویشها که خود را صوفی
میگویند و بعض امور از ایشان ظاهر میشود چه کونه اند فرمود که این جماعت در عصر جمیع
پیغمبران بودند و محارب و دیان ایشان بودند در عصر جد ما هم هستند و متقنع دین اند
و عرض کردم که مذکور میشود و لکن سهولت جواب داده میشود لدام یک از اینجا
ثواب است فرمودند که کدام ملک را جواب است تشکیک از جاده این سوال
و از آن جناب سوال کردم که شما دفن بنجف اشرف را بهتر میدانید یا کربلا را فرمودند
که از برای هر یک وجهی است هر که در نجف مدفون شود قیامت مبعوث میشود با
خاطر جمع ملاحظه حال ما نشسته مردم را میکند و هر که در کربلا دفن شود او را با زمین بر میدارند
و در میان بهشت میگذارند کفتم از جا که میکند در بهشت میبرند چه قدر است فرمودند که
چهار فرسخ در چهار فرسخ چیز نقل میکند با هفت طبقه زمین و او را آنچه در او است داخل
بهشت میکنند حتی شکمهای ماهیها پس گفت آیا شنیدی حدیثی را در این خصوص که حضرت الخشنیه

الخشنیه طب لا بدخل الاکلاب حتی مردی شکو در او افت بعض از علما که اراده بسیار بیند که
سکها را خارج کنند خطاب رسید که ایشان را از منازل ایشان اخراج بمنمایند والله اعلم
هرگاه قدری از معنی ذی مرتبه ولایت اهل بیت اطهار و دفن شدن در جوار ایشان را شنیدی و فی الجمله
چیزی فهمیدی بدانکه اگر چه اینها بسیار خوبند ولکن مطلب و مقصد کل عمل است که مرتکب شدن اوامر
ربانیه و ترک نمودن و باز داشتن خود را از ارتکاب مناهی در مقام رضا و فرموده جناب اقدس الهی
بودن و اینست اصل و مایه کار و محل اعتبار و اعتماد چنانچه فرموده در قرآن خداوند جبار که ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و وعده نعمات جنان و انواع نعمات بی منتها و وعید بایان که بجهت
مطیعان فرموده تمامی آنها را بازاء عبادت و عمل قرار داده چنانچه در چندین جا قرار فرموده جزاء
بما کانوا یعملون و در جای دیگر فرموده و ما تجزون الا ما کنتم تعملون و صاحبان بصیرت و ارباب
تامل و فطانت را همین قدر کفایت مینماید که بعد از انکه حضرت و تمام اسباب هدایت والات
تحصیل معرفت از عقل و حواس و عطاء انعام بانتهت فرموده و ارشده طریقه اکتساب سعادات
بانواع طرق جلیه و خفیه و کنایه و صراحت در قرآن و غیر آن بمقتضای حکمت و ارسال رسل بانواع
بجزاء وعده بازاء اعمال و عبادات او وعید با جزاء ارتکاب گناه و معصیت لطف فرموده بعد انهار را
برای ابرار فرموده که لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی همه اینها را برای شما مهیا کردیم از برای اینکه امتحان
کنیم شما را که کدام یک شما عمل نیک دارید که اطاعت خدا را بهتر میکند که داخل بهشت شود و کدام
یک عمل بد دارید که داخل جهنم کردید و چون ملاحظه اطوار بنده کان نمود که با وجود این همه اسباب
هدایت و تحصیل معرفت و تحقیقات در دنیا اصلا در فکر آخرت نیستند
و در اتمام امر دنیا و مرتکب لهو و لعب و معصیت میباشند فرمود که ای مردمان آن بنده کان

گم گشته بگمان جاهلان افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون آیا گمان میکنید که ما شما را
عبث خلق کرده ایم و از شما عمل خواهش نکردیم و باز گشت شما بسوی ما نخواهد بود که شما را
زنده کنیم و پای حساب بداریم و جزای اعمال شما را بشما ندهیم و از این قبیل آیات و اخبار بسیار است
چنانچه امیر عجم و عرب در چندین خطبه از خطبه ها بهمین مضمون مردم را مخاطب فرموده
که والله ما خلقکم عبثا و ما ترککم سدا یعنی بخدا قسم که مخلوق نشده اید بیهوده بی ثمر بلکه شده اید
از برای معرفت و عبادات چنانچه در آیه سابقه فرموده و اعمال خیر و شر مطلوب است و جزای
خیر بجهت عمل خیر و جزای بد بجهت عمل بد شما مهیا است پس شما اهمال شده و سر خود نیستید بلکه
بمصلحت عظیمی و از خدم حسبی بدنیا آمده اید که امتحان کرده شوید و بجهت عمل خیر و عبادات از
قبیل نماز و روزه و خمس و زکوات و حج و حق الناس و سایر واجبات از قبیل خیرات
و مبرات و اذکار و ادعیه و امثال اینها و از مستحبات خود را قابل درگاه و لایق بارگاه
رحمت و جنات ساخته بو فهای جنان و رضوان خداوند عالمیان ماوی و مکان کرفته
باشید و از شداید عذابهای گوناگون که قلیلی از آن در اخبار سابقه مذکور شد نجات یافته
آیا شیطان و آن فریب دهنده جمیع خلقان تو را اگمراه نموده بدون توشه
و زاد خدا پرستی در عمل صالح چیزی که داشتی از ارتکاب انواع مناهی و کوتاهی ناکردن در بیابان
این دریا از این سخن هولناک رستی و عذابهای دردناک بدون عبارت و مشقت
خلاص شدی و جستی حاشا هیهات هیهات این چگونه خواهد شد و حال انکه
خداوند عالمیان در قرآن میفرماید که لیس للانسان الا ما سعی یعنی چیزی از برای انسان نیست
از برای نیست مگر آنچه در دنیا سعی کرده و اعمال صالح بجا آورده معلوم است که هیچ چیز

رست تر از جبر خداوند اکبر و فرموده جناب بغیر آن سرور است و اگر در نظر خلایق
درستی شان مختصر و حقیر مینمود و امید دفن در مشاهد مشرفه که آیا آنهم ممکن و میسر نشود یا نه
منظور است کرده در مقام تلافی گناهان گذشته و عبادات که خدا فرموده بر نیامده
چیست و یقین بدان که هر گاه باین راه تنها بسیار رهی تنها زیرا که مخفی است بسی مستی و محبت
اهلبیت داشتن که بر حق است علیهم السلام با تنها آن بودن بدون عمل و طاعت نشسته
بکار نیاید آیا نشود که مجاورین ایشان را بدون عمل صالح اصلاح خود نمودند و ترسی از عقوبات حضرت
پروردگار نداشته باشند و چه حاجیان قبور را از خشم خداوند غفور بوحی مناجات کرده
ترسان باشند که شور و شور در میان مردمان بظهور رسانند بحدی که گاهی بیهوش و گاهی بی
حس و حرکت و مدهوش باشند چنانچه قدری از آن مذکور شد ارشاد از جنب در دین
برگرد به مناجات امیرالمؤمنین تامل کن و به بین که با آن مرتبه در نزد حضرت رب العالمین
فریاد و اطول سفراه و واقلة زاده ونجرخ جبار بین ناله و آه من نار تنضج الاکباد
والکلی آه من نار نزاعة للشوی بغلک ها یغم زننده با نه لا و تو باین اعمال و افعال شنیعه
بجرد و اسم برچه گذرش بشیعه عزیز در نزد خداوند عالمیان و با خواطر جمع تر با افعال
رفعال زشت خود از ایشان از خدا بترس و بر خود رحم کن و بدانکه اگر راستی از ایشان
میبود بایست که عمل نموده ایشان بکن و باین افعال قبیحه و اعمال شنیعه انقدر از عقوبات
عفو و فرغ اگر خواطر جمع شده بر تکب معاصی کبیره و صغیره نمیشدی بیاین اجمال و مصداق این
مقال است که بحضرت ناطق امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردند که جمعی از شیعیان شما
هستند که گناهان میکنند و میگویند که امید رحمت از خدا داریم و ما شیعه علی ابن ابیطالب ایم

تا هر

تا هر گاه ایشان نزاد رسیا بد فرمود دروغ میگویند و ایشان شیعه ما نیستند و به آرزوهای نفس خود
فانعند و گمان دارند که امید دارند هر که امید بچیزی دارد برای تحصیل آن سعی میکند و هر که از چیزی میترسد
از آن میگریزد و این مثل زارعی است که زرع نکرده امید حاصل داشته باشد و اگر زراعت کند
امید بر زراعتی دارد و پرستاری میکند و اگر بداند که به آفتی ضایع شده باشد هرگز سر پرستی نکند پس
امید جهت زیادتی توفیق عمل است و جهت سعی او باشد نه مانع از آنجهة امید داشتن در شریعة
ممدوح است آیا هر که زراعتی نکرده و گوید امید دارم از کرم خدا که زمین برای من خرمن نمود از
روی احمقانه و ابلهانه نمود و نفهمیده کرم خدا را و اشتباه کرده بمجرد که برای اثبات نبوت و لایت
ظاهر نشود لا اکرم خدا را پس از آن بجو اهد که بحکم و ترتیب در زمین قابل و استاده و توقف و زراعت
و فرصت یکدانه صدانه بردار خدا در عمل صالح العضد هم میدهد و بقدر سعی و اخلاص و از آن حضرت
مرویست که فرمود ایکفی من انتحل التشیع محبتنا اهل البیت والله لیس شیعتنا الا من اتقی الله کو یا خطاب
آنجناب بجابر بود که فرموده است ای جابر همین بس است کسی را که تشیع را بخود بسته دعوی
محبت ما اهلبیت را بکند قسم بخدا که شیعه کسی است که اطاعت خدا کند و پرهیزکار باشد و بعد از آن
فرمود ای جابر نمیشناختند شیعیان ما را مگر بتواضع و بسیاری یاد خدا بجا آوردن نماز و روزه
و داد رسی همسایگان و فقرا و درماندگان و یتیمان و راستی گفتار و تلاوت قرآن و زبان
بستن از مردمان بجز نیکی ایشان ای جابر باین خیالها از راه بیرون مرو چگونه میشود که
کسی بگوید که من رسول خدا را دوست میدارم که بهتر از امیرالمؤمنین است و به اعمال و اقوال
آنحضرت عمل ننماید و طریقه و سنت او را بجا آورد و آن محبت آیا او را بکاری آید با نه معلوم است
که نمی آید پس از خدا بترسید و کاری کنید که ثواب الهی را دریابید بدرستیکه گرامی ترین مردمان در نزد

خداوند عالمیان مطیعان و پرهیزکاران اند و ایشان زیاد تر باشند بخدا قسم که تقرب نمیجوید احدی
بخدا مگر بطاعت و برائت از جهنم برای شما نیاورده ایم و نداریم و حجت کسی را حق تعالی از جهنم
خلاصی و رستگاری نمیدهد مگر آنکه از او راضی شود هر کس که مطیع است خدا است و دوست ما است و
هر کس که معصیت خدا کند دشمن ما است و بدوستی ما نخواهد رسید و بعد از ترک معصیت و توبه
بولایت ما خواهد رسید و از وارث خیرالبشر سید المرسلین و بضعه نجات فاطمه و امیرالمؤمنین
حضرت سید الوصیین مرویست که هر گاه ما را دوست میدارد باید با عمال ما عمل کند و یاری جوید
بورع و پرهیزکاری که بهترین معونت است در دار دنیا و آخرت از حضرت امام جعفر صادق
منقول است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام نگاه دارد و سعی تمام در عبادت
داشته باشد و از برای خدا کاری کند امید ثواب و خوف عقاب داشته باشد و از برای خدا
کاری کند اگر چنین باشند اشخاص را به بینید ایشان شیعه ما اند و فرمود بر شما باد ورع از حرام و شبهه
آن و دو چیز است که همیشه ملازم آن و بآن خدا را عبادت میکنیم و آنرا میخواهیم از موالیان
و شیعیان خود و شما را به تعب [illegible] و شفاعت خود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که اگر در مقام شیعه برآئیم جای هم ایشان را اگر وصف کننده بزبان و اگر امتحان کنیم ایشان را
مرتد اگر خلاصه و برزیده کنیم ایشان را هزار یک خالص نباشند تا آنکه تکیه کنند بر مسند آیس
بگویند ما شیعه علی ایم نیست شیعه مگر کسی که فعلش و با قولش تصدیق نماید و از طریقه ائمه اطهار
مرویست که برسول عرض کردند که فلان نگاه میکند بخانه همسایگان و از نامحرم دیدن مضایقه نمی کند
آنحضرت غضبناک شد فرمود چادر بدار اگر گفت یا رسول الله او از شیعیان است و اعتقاد بر
شماست و ولایت علی اقرار دارد در دشمنان شما بیزاری میجوید فرمود که مگوئید که شیعه ما است

وبتحقیق

و بتحقیق که آن دروغ است اگر باشد که شیعه کسی است که متابعت و متابعت ما نماید
بر اعمال ما آنچه تو ذکر کردی از اعمال ما نیست و در احادیث بسیار است که کسی متجاوز از صلاح
و متخلف از راه گناه باشد داخل شیعه بودن ما نباید دروغ گفته است زیرا که شیعیان ما
مثل سلمان و ابوذر و مقداد باید باشد و این ها نه که مرتکب معاصی میشوند و از دوستان ما
مایند و دوشمنان دشمنان باشند و فرق است میان شیعه و محبت و در حدیث است
که در روز قیامت عذر را از جمیع خواهند خواست که ما را معاف بدارید از شفاعت خود که در
دنیا به شما اعلام کردیم و مبالغه در سفارش و تدارک امروز نمودیم و آیات در این باب
بسیار است که بدون رضا بلکه باذن حق تعالی کسی را جسارت و جرئت و سبقت
بر شفاعت نمی تواند کرد پس از ملاحظه کلام خداوند و حجتهای آن اد فریب نفس و شیطان مخور
و فرصت غنیمت شمرده بر ز و دی از خواب غفلت بیدار شود جمعی که ولایت ایشان را بر خود
دشمن کن و وبال من کان شفعائه خصمائه یعنی وبال و وای بر کسی که شفاعت کننده گان او را
روز قیامت خصما او باشد پس چه عظیم است حسرت و عقوبت غافلی که سرمایه عمر خود را
که برای کسب سعادت ابدی باد داده بود و صرف اسباب خسارت و شقاوت نمایند
خود را بحسرت ابدی و عذاب سرمدی انداخته و صریح قرآن است که بشکر و تشکرنده آن گاه
و اما من خفت موازینه فامه هاویه یعنی که میزان کسیکه عملش سبک باشد جای او دوزخ جهنم دو
فرمود در جای دیگر فمن یعمل مثقال ذرة شراً یره و خیر را هم فرمود که اگر کسی بقدر ذره کار بد کند
انتقام بر بالا آید بستند و همچنین است عمل نیک او در جای دیگر فرموده ان الابرار لفی نعیم
وان الفجار لفی جحیم یعنی بدرستیکه به تحقیق که آنها که عمل نیک کرده اند در دنیا هر آینه در آخرت

در نعمتهای خیره منتهای بهشت خواهد بود و آنها که بدکار و فاجر باشند در جهنم خواهند بود
باین مضمون آیات قرآنی بسیار است بکا فرموده که یک فاجر بدکار در نعیم است که بلکه تو
باشی با قبل از آنکه کثرت گناه دل ترا سیاه کند اگر از خواب غفلت بیدار و از مستی شراب
حب دنیا و خواهش بسیار شود توبه و انابه را بکار نمائید سوای این سبب جهل را از جمیع مرتبه
رشد از باوج مرتبه بدکار ابرار رسانید و از کثافت سیئات دنیا پاک و نجاسات
باطن معصیت که بهزار مرتبه بدتر از نجاسات ظاهر است باب توبه و شک ندامت خود را
پاک نماید تا همنشین پاکان و هم درشت مکان در غرفه جنان چنانچه خداوند عالمیان در
آیه از قرآن فرموده از این جهة است که معنا بر حضرت امام محمد باقر که داخل بهشت نمی
شود پاک و آدم معصیت کار تا پاک نمی شود مگر بتوبه و بازگشتن و تجمل و تدارک مافات
و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات و ندامت و انابه ارشاد از توبه نقل شده که یکا تاخیر توبه در
تدارک خود را و زبر و زبر سینمائی آیا شما را امانی رسیده یا براتی از آتش جهنم بدست آورده اید
یا جزم به بهشت روشن کرده اید نعمت حسنه شما را غافل کرده و طول عمل شما را مغرور ساخته ای
بنده گان دنیا خریدیم دنیا را و شما اگر از برای آنکه روزی صرف نموده بکم عمل خیر داران بکار آید
پس کتاب بر اگر خنده در زیر پا گذاشتید یعنی عمل نکرده دنیا را در بالای سر گذاشتید بلند کردید
خانهای خدا را پست کردید خانهای را ... بخانهای خود دوست نمودید از خانهای
پس شما بنده گان نیستید بلکه آزاده گانید شما آن کلامها از آنها یک اسم از اسماء
مستقیم شد در هوای بی ستون و دلهای شما بهتر از موعظه کتاب مستقیم نمی شود چنانچه
سنگ نرم نمی شود در سابق ذکر شد که موعظه در سنگ اثر کرده و در انسان اثر نمیکند

ای پسر آدم مهیا شو برای مرگ پیش از اجل چون اگر دنیا را و اسکندر نشنم برای پسر آن میکنند اینم
که بندگان مرا اطاعت من ... بدرستیکه بعضی از بندگان هستند که میپرسند پس آندم
پشیمان شوند و سوال میکنند که برگردید به دنیا تا تدارک عمل صالح بجا آوریم پس خدا میفرماید
امر حق تو از آنجا ای آید ای پسر آدم بیرون کن حب دنیا را از دل خود که جمع نمیکنم چه خود را
با محبت دنیا در یکدل مانند آب و آتش در جمع روزی که معلوم و موزون است حرص
مدار و برای مرگ عمل نما که روزی تو را دیگری نخواهد خورد ای پسر آدم هیچ حرفی نمی زنی و نگار
نمیکنی مگر آنکه در ملک هستند با تو می نویسند خوب و بد ترا فریب ندهد شما را عاقبت و
سلامتی که ایام عمر شما ممدود است و عدد نفسهای شما محصور و معدود است پس از خدا بترسید
ای صاحبان عقل شاید نجات در پس بفرستید از آنچه در دست دارید برای ادراکهول که در
پیش دارید فرمود رسول خدا که یا ابا ذر تاخیر مکن در کارها خود بطول عمل که بعد از این خواهم
بود و خواهم عمل آورد چه منتظر فنا که خدا رسید ای اباذر اگر مرا اجل خود را و سرعت دنبال
آمدن آن را ببینی البته دشمن داری آرزوهای خود را و فریب آن ای اباذر پرسید که کدام یک
از مؤمنان زیرک تر اند فرمود آنکه یاد مرگ بیشتر کند و تهیه آن بهتر سازد و از حق دعا
... که مشغول نعوت خود باشد و از خدا را در ازراه میکنند ای اباذر قدر عمر خود بدان
و بدان بخیل تر باش از مال خود که بیاد اسلفه و ضایع نشود یا ابا ذر باش در دنیا مثل غریب
رهگذاری دنیا را وطن مساز و وطن نپنداری و خود را از اهل قبور شماره و قبر را منزل خود بدان
سوکن در تعمیر آن دیگر نوشته از صحت خود پیش از بیماری و روزنده که خود پیش از مرگ
نمیدانکه خود هستی باید حذر کن از آنچه در آنی ناگاه که ممکن نیست که رجوع نماید و تدارک نمائی از

ابا ذر کسی تاخیر کند در تدارک انتظار میکشد تو را از یکه او را اغنی کند یا فقیر یا که او را فراموش
آورد یا بیماری که مفسد است یا پیری که کارش باز دارد دنیا هر کس را که ناگاه در رسد و مهلت
ندهد یا فتنه دجال را که بدترین است و غایب است آشکار خواهد شد یا قیامت را که
هر بولی عجیب تر و سخت تر است خلاصه آنکه بنده که آقای او در کمال مبالغه و تاکید فرموده
باشد که البته مهیا شو که برای امر عظیم یا جز تو را خواهند طلبید و نداند قاصد او یکدم دیگر میرسد
یا روز دیگر یا سال دیگر البته کاهلی و سهل انگاری و تاخیر و نافرمانی نکند در اظهار چیزی برای او
که در فرمان مولای خود دیده باشد پس هر گاه خلاف آن را بعمل آورده و یا چیزی دیگر را بجا آورده
خطا و نافرمانی نکند در اظهار چیزی کرده و چیزی بهای حرف نداده ارشادات او با این
همه مبالغه و سفارشات او بجهة ترک تدارک بلکه بعجز و تاخیر خود را بعوض قهر و غضب او داشته
اگر مولا عزت و قدرت دارد هر وقت که خواهد بصلحت داند متوجه سیاست و انتقام او
خواهد شد پس ای عزیز با تمیز چادر بر خود رحم کن همین دم که میادا در قبت قلبها بهم بیاید و
بتدارک روز آخرت خود مبادرت نما و انابه کن بسوی خدا از جمیع معاصی که بدون آن
نجات محال است و از حقوق خلق خدا و بقدر مقدار و قضای همه را ابتدا کن چادر دیگر
نافرمانی حق تعالی نمائید و یقین بدانکه بهمین قدر سعید شده بلکه محبوب الهی گشتی اگر چه
شقی ترین مردم بوده در این صورت شکر الهی را بجا باید بیاورد که توفیق رفیق تو گردید
و این رحمت بتو کرامت فرموده بخلاف جمعی که با عقاید در روز جزاء تو بجهه گرفتار
دنیا تاخیر و کاهلی و تقصیر میکنند تا بر زمین رفته در حسرت ابدی مبتلا و با انواع عذابها
و بلاها گرفتار و بهیچ وجه علاج و تدارک و تلافی نتوان نمود زنهار ای برادر هشیار مبادا
باش

که توبه را تاخیر نمائی ناگاه وقت مهلت بسر آید و هنگام فرصت بگذرد و دهر بان اجل بتازیانه
قهر مرگ از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور و حیرت هشیار کند و ... شوی که در
سکرات موت باشی و رنج عظیم بر تو غالب شده باشد ارشاد مناسب در بیان چهار
رجب آنکه باید در مقام اظهار ثواب روزه داشتن یوم بیست و هفتم برآمده که روزه آن
روز کفاره گناه هفتاد سال است و از امیر المؤمنین روایت کرده که روزه اش کفاره
دویست سال گناه است چون اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین مذکور شد بخاطر خطور
کرد که غفلت نشاید که امروز از فتح خیبر مقدم جعفر است و ذکر نمودن کیفیت وقایع
اینها نیز بسیار است و اگر چه این غزوه مشهور است و از کتب بسیار سطور است و ذکر
کردن حفر خندق مناسب ندارد و لکن نظر بکثرت اجر و ثواب در ذکر مناقب آنحضرت
و خطاب مستطاب جناب رسالت مآب زینوا مجالسکم بذکر علی ابن ابیطالب قدری از این غزوه
مذکور شود چیزی نوارد و مجملا از این مقدمه آن است که روزی بعد از فتح قینقاع و بنی نظیر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که جبرئیل نازل شده خبرا برای من آورده و بعد از آنست این خبر
عبد المطلب ای ابو نامه نوشت به رؤسای خیبر و ... گفت که اگر یکشبانه روز بگذرد این خبر
از تو باشیان برسد ترا اجرت باشد و قبل از آنکه نامه بسلام ابن مشکم و کنانه و ربیع
برسد خبر باشان رسید و سلام ابن مشکم نصیحت بسیار و تخویف و تهنیت احوال در
جلالت جلالت رسول مختار را با نجات گفتار کرد در جواب گفت شد که قلعهای دارم بسیار
محکم و تمامی بر سر کوه بخلاف قلعه قینقاع و بنی نظیر زنان و فرزندان را در یک قلعه جمع کردند
چهار هزار مرد جنگ در قلعه قموص و نطاط و سلام و زبیر قرار دادند پس حضرت دست

بدعا بر داشته دعاها خواندند و سوار شدند و چون روانه شدند هزار و چهار صد نفر
عسکر در خدمت آنسرور بودند و دولت تقرب آن بزرگوار بودند و چون
به نزدیک خیبر رسیدند باز دست بدعا برداشتند و دعاها خواندند و خود در زیر درختی
نزول اجلال فرمودند و چون جهودان خبر ورود آنحضرت را دانستند صبح آنروز اهل
و عیال بر داشته اند که بشغل خود بروند ناگاه چشم ایشان بلشکر آنسرور افتاد فریاد بر آوردند
که اینک محمد رسید و یکی فرار کرده به پشت بام ها رفته هفت روز با تیر و سنگ جنگ
کردند و بعضی از مسلمان مجروح بلکه مقتول شدند پس حضرت سعد ابن عباده را نزد عتبه
فرستاده و وعده بسیار داده فرمودند پس از ملاقات عتبه خواست که او را داخل قلعه
نماید مرحب مانع شد که مبادا از عیوب قلعه مطلع شود مع هذا رضا [illegible] جواب
داد که من دست از خلفا و موالی بر ندارم بجهت آنکه دنیا اما یکی از یهودان امان خواسته راه
گرفتن حصین را نشان داده در آنجا اسلحه از شمشیر و نیزه و زره و خودها و سایر ماکولات
بسیار بود و چون در میان مسلمانان تنگی بود و تعب بسیار حتی آنکه اسبهای ایشان سنگ را
بقدرت خدا میخوردند نظر بمضمون صدق مشحون آیه شریفه ان مع العسر یسرا فتح آن
حصین شده غنایم بسیار و ماکولات بیشمار با یکعدد منجنیق بدست ایشان آمده و یهودان
از آن گریخته بقلعه نطاه متحصن شدند و در روایتی در قلعه قموص که محکم تر از قلعها
بود متحصن شدند و در اطراف قلعه خندق کنده بودند تا آنکه یک روزی در قلعه را گشودند و
مرحب که در میان ایشان بشجاعت مشهور بود با لشکر گران بیرون آمده متوجه جنگ
شد و حضرت رسول علم را بدست ابوبکر داد با گروه مهاجر و انصار او را فرستاد

پس او رفت و جنگ نموده برگشت و ملامت اصحاب خود میکرد تا بخدمت حضرت رسول
رسید و روز دیگر علم را بدست عمر داد و او اندکی راه رفت و برگشت و او هم اصحاب
خود را نسبت بجبن میداد تا بخدمت حضرت رسول رسید پس حضرت فرمود که اینها صاحب
علم نیستند فردا علم را بدست کسی میدهم که او خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول
خدا او را دوست دارند کرار باشد غیر فرار و برنگردد تا خدا فتح را بدست او کند پس آنشب
از آن صحابه در آن شب آرزوی این خواهش داشتند که شاید فردا علم باو داده شود و میگفتند که ما
از علی خواطر جمع میباشیم که او درد چشم عظیم دارد چون صبح شد تمامی صحابه باین آرزو بخدمت
بخدمت حضرت رفتند از سعد ابن وقاص منقولست که در برابر چشم رسول خدا
چند مرتبه رفتم و برخواستم بامید آنکه نظرش بر من افتد و این امر بمن مفوض فرماید تا آنکه فرمود
علی کجاست گفتند که درد چشم دارد فرمود او را حاضر کنید و دست حضرت را گرفته
در خدمت آنحضرت آوردند اللهم لا معطی لما منعت و لا مانع لما اعطیت و بعد از وصول
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی چه حال داری عرض کرد که چشمم بنوعی درد میکند که
کوه را نمی توانم دید و سرم بسیار درد میکند حضرت فرمود بنشین و سر خود را بر زانوی من گذار
پس آب دهن مبارک خود را بدست مبارک خود بر دیده مبارکش مالید و گفت اللهم قه
الحر و البرد یعنی خداوندا او را نگاه دار از گرما و سرما و در ساعت دیدهای حق بینش گشوده
شد و صداعش رفع گردید و درد چشمش زایل شد و علم سفیدی را بدست او داد و فرمود که
جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ و نصرت در پیش روی تو میرود و رعب تو
در دلهای ایشان است و بگو که منم علی ابن ابیطالب که ایشان در کتابهای خود خوانده اند که هلاک

کننده ایشان بنام علیاست پس مرحب بیرون آمده زره پوشیده خود بر سر
گذاشته و سنگ بزرگی را سوراخ کرده و او بطریق کلاه و بزرگی جثه و افراط قوت
بمثابه بود که از قوم عاد و ثمود یاد میداد و یا آنچه بالای سرش نهاده بود گویند که غلظت آن
ملعون بمرتبه بود که بازو بندی از نقره در بازو داشت حضرت او را [illegible] وا
گذاشت چون او را بگردن انداخت از فراخی بر زمین افتاد و حال حضرت فاطمه زهرا
از سایر زنان قریش فربه تر و بلند تر بود و چون [illegible] دو دار خندق جسته بود
آن مرحب در مطرود تیغ حواله سر آن سرور نمود و این رجز میخواند ٥ قد علمت خیبر انی
مرحب ٥ شاکی السلاح بطل مجرب ٥ حضرت سپر در سر کشیده و اگرچه سپر از ضرب
بشکافت تا فرق مبارک آنحضرت نرسید پس آنشیر بیشه هیجا و پناه محمد مصطفی اول اسم اعظم
خدا را و ثانیا رجز خواندند که ٥ انا الذی سمتنی امی حیدره ٥ ضرغام اجسام ولیث
قسوره کلیث غابات الشدید القوه الیکم بالسیف و دست مبارک را بلند کرد
چنانچه ذوالفقار را بر فرق او زد که سنگ و خود و سپر و سر و عضو او را بریده تا بند انهار او رسید
چنانچه تیغ الله بر فرق زد که [illegible] کوه را برق زد و مرواریدی او را بدو نیم کرد در
زمین افتاد و جان داد و چون غلطیده و دیگر آنکه اسم علی را چون دلهای ایشان افتاد دیگر گشتند
و از کتاب مشارق الانوار منقولست که چون جناب امیر مرحب را بدو نیم کرد جبرئیل بزمین نازل
شد و تعجب بسیار آورد و حضرت فرمود این چه تعجب است گفت این اساس ملائکه را
آسمانند و از ضرب علی تعجب کردند و میخوانند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و تعجب
من از ایشان بیشتر است بجهت آنکه من چون مامور شدم که قوم لوط را بلند کنم و هفت شهر

ایشان را از طبقه هفتم زمین برداشتم و بیک پر و بال خود برداشتم و بلند کردم تا بجائی رسید
که اهل آسمانها صدای مرغان و گریه طفلان را میشنیدند و تا صبح نگاه داشتم و منتظر امر
خدا بودم و سنگینی آنها را بر بال خود نیافتم و امروز چون علی ابن ابیطالب علیه السلام الله اکبر
گفت و از روی غضب آن تکبیر هاشمی و ضرب علوی و قوت الهی بر مرحب زد و از جانب خدا
مامور شدیم که زیاده تا قوت ضرب او را بگیریم ٥ ندا آمد از بارگاه الٰه ٥ اسرافیل جبرئیل میکائیل را
رسانید خود را بروی زمین ٥ که شیر خدا غضب دارد از روی کین ٥ در بازو در تنش گرفته یکا
مداید این ضرب را اندکی که این ضرب دست غیب است کرامات
ضرب من بر تن است که مبادا زمین و گاو و ماهی را بدو نیم کند و آن ضرب بر بال من گران
تر آمد از هفت شهر لوط و اینک میکائیل و اسرافیل بازوی او را گرفته بودند و در روایتی است
که چون مرحب بجای خود غلطید از برابر شاه مردان گریختند و دری که پیش از بیست نفر او را باز
میکردند و غلق بسته و در روایتی که چهل نفر میگشودند و می بستند و آن در از سنگ عظیمی بود
مانند سنگ آسیا و در میانش سوراخی بود کوچک پس حضرت امیر چون ذوالفقار را
در دست راست داشت دست چپ خود را داخل سوراخ کرد آن دشمن رسول
هر دو را بدست در حلقه در انداخت ٥ بکند در قلعه خیبر ٥ آن کافران برانداخت
بقوه ولایت آن در را بسوی خود کشیده و از زمین کنده بر سر دست خود گرفت و داخل
قلعه شده آنرا اسیر کرده و با ایشان جنگ کرده چون یهودان گریختند در را
از عقب خود بر بالا کرده که در آنجا لشکر اندر افتاد چون نمودند چهل ذراع در رفتار بود
چهل نفر جمع شدند نتوانستند آن سنگ را حرکت دهند و چون بشارت فتح

خبر بآنحضرت رسید متوجه قلعه شد و حضرت امیر المؤمنین باستقبال آنحضرت
بیرون آمدند و چون نظر مصطفی بجمال مرتضی افتاد فرمود که سعی تو مشکور و بر دادگانه تو مشهور
و همه شجاعت تو بمن رسیده خداوند از تو راضی و من از تو خوشنود شدم پس حضرت
امیر بگریه در آمد حضرت فرمود یا علی چرا گریه میکنی گفت از روی شادی گریه میکنم که بشارت
خدا و رسول خدا از من راضی اند و از جمله اسرای آنحضرت صفیه دختر حی بود و قبل از رسیدن
حضرت پیغمبر بلال را طلبید و صفیه را باو داد و گفت بگیر او را نگاه دار تا حضرت پیغمبر خدا
هر آنچه باید بکند پس بلال او را از پیش کشتگان گذرانید چون نظر صفیه بکشتگان
خود افتاد حالتی او را عارض شد که نزدیک بود جانش از بدنش مفارقت نماید و چون
او را بخدمت حضرت آورد و حضرت آنحال را مشاهده کرد بلال را عتاب نمود فرمود که
مگر رحم از دل تو کنده شده است که زنان را از پیش کشتگان او میگذرانی پس حضرت
بگریه در آمد و فرمود معاینه می بینم که در صحرای کربلا حسین مرا شهید کنند و خواهرش
زینب خاتون را از میان کشتگان باسیری برند و این انتقام را از اولاد من بکشند
پس صفیه را حضرت از برای خود نگاه کرده و در آن چند روز پسر ابن ابی الحقیق او را
تزویج نموده بود و او در شبی خواب دیده بود که ماه در دامن او فرود آمد و چون خواب را
بشوهر گفت شوهرش طپانچه بروی او زد که سیاه آن روی او روی صفیه سیاه شد گفت
آرزو داری که محمد پادشاه حجاز ترا بگیرد و حضرت اثر طپانچه را بروی او دید از او پرسید که چرا
روی تو چنین شده است او واقعه را برای آنحضرت نقل کرد در جزات چون صفیه را
بخدمت آوردند در نهایت حسن و جمال بود و خواهش در روی او دید پرسید که سبب

آن خواهش چیست گفت چون علی در قلعه را حرکت داد تمام قلعه بحرکت در آمد و تمام
نظاره کنان که بر در قلعه مشرف بودند بر رو در افتادند من نیز از تخت خود افتادم و روی من
بر پایه تخت خورد و شکست حضرت فرمود ای صفیه مرتبه علی در نزد خدا بسیار عظیم است
و او چون در را حرکت داد قلعه بلرزید و آسمانها و زمینها و عرش اعلی از برای غضب
آن برگزیده اعلی علی بلرزه در آمدند و در وقتی از اوقات یکی از صحابه بعرض حضرت رسانیدند
که یا امیر المؤمنین در خیبر عجب بار گرانی بود که برداشته بودی فرمود که گرانی آن بر من نمود مگر
مثل سپری که در دست دارم و در جای دیگر فرمود که بخدا سوگند که چون در خیبر را کندم و چهل
ذرع از پشت سر خود در انداختم نه بقوه جسدی و بحرکت غذائی بلکه موید کردیم بقوه ملکی
و نفسی که منور گردیده بنور پروردگار و از یکی از علما شنیدم که در وقتی از اوقات
قرص نانی در دست آنحضرت بود هر چند سعی کرد که آن نان را بشکند نتوانست گفتند چه
عجب است این مقدمه در خیبر حضرت فرمود ما قلعت باب بقوة جسمانیه بل بقوه
ربانیه و هم روایت دیگر آنکه سرور دین بر در در خانه حضور چند نفر از اصحاب بودند چه
خواست که آن نان را بشکند نتوانست آخر نان را در ظرف آب گذاشتند و خورد با مهمان
از آن ظرف طعام میل میفرمودند لیکن اصحاب که میخوردند نان با آب بود و مهمان
بریده شستند ران مرغ و حلوا بود عرض کردند که باین طریق چرا که ذالک هو الظاهر و هذا
هو الباطن و در روایت دیگر وارد شده است که آن نان خشک جو بوده است از آن جهت
تنگ و لقمه لقمه در میان کاسه خوب با آب کرده و هر وقت که میخورد نان و آب بود و هر گاه
که مهمان میخورد یک لقمه با ران مرغ و یک لقمه با قطعه از حلوا بس مهمان عرض کرد که

مولای من تو که نان خود را در میان کاسه بگذاری و انواع طعامها میشود حضرت فرمود که آن
ظاهر است و این باطن و در کتاب فخر المناقب و غیره مسطور است که فرمود جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله در روز فتح خیبر بجناب حیدر صفدر که یا علی اگر نمی ترسیدم که مردم بگویند در حق تو آنچه را
که انصاری در حق عیسی گفته بعضی اکر نمی ترسیدم در مدح و منقبت کردن من برای تو خطاب
چندی که در حق احدی از مسلمانان بجو باشد و بگفتم چیزها که مرور بکنند مسلمانان از نزد تو مگر بگیرند
خاک پاک زیر پای تو را و کحل الجواهر دیدهای خود کنند و بگیرند زیادتی آب وضوی تو را و استشفا
بجهت مرضان خود نمایند ولیکن بس است ترا یا علی همین قدر که تو از منی و من از توام و تو وارث منی
و تو در نزد من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من بعد از تو اکبر بعد از من است تو بو در
و در این مقام چیزی راسخ است و آن اینست که از جناب ملا خلیل با دیگری سوال کرد از
مقدار منقبت مولای متقیان جواب گفت که چه گویم از مقدار مناقب علی ابن ابیطالب
که کتمان آن نمودند دوستان او که بر طرف کردند مدایح او را شیعیان او بجهت خوف و تقیه
و پنهان کردند او را دشمنان او بجهت حسد و عداوت و مع هذا الکتمان این قدر ملا الخافقین
و حدیث صحیح مذکور است که جناب پیغمبر آخر الزمان هم در ذکر مناقب تو با آن احتیاط کرد
و آن را پنهان نمودند که مبادا کسی او را پسر خدا بگوید و مع هذا جمعی قائل بخدائی شدند چنانچه
پسر خدا است و آنجناب ایشان را احضار فرمودند امر بتوبه نمودند و بعد از آن ایشان را در کوره
گرده از بسیاری آتش آنها را بآتش سوزان فرستادند و نقل دیگر صحیح است که به آتش خوش شدند
ایشان جمع شدند التماس احیای ایشان نمودند آن برادر رحمة للعالمین بدعا ایشان را زنده کرد
باز امر بتوبه و حدت و بندگی خدا نمود ایشان در جواب گفتند که اگر در خدائی تو الحال شک نمی بود

الحال آن شک در این عقده مرتفع شد که زنده کردن مرده و عذاب سوختن آتش کار
خالق است که فرمودند نگار مخلوق و مخلوق معبود است نه عابد و تتمه حدیث اول که سابق گذشت آنچه
مذکور است که این است که فرمودند یا علی تو اراده کننده دین منی و قتال کننده بطریق منی
و تو در آخرت نزدیک ترین مردمانی بمن و تو در کنار حوض کوثر خلیفه منی و دور کنی منافقین را
و سیراب میکنی دوستان و شیعیان خود را و تو اول کسی که در کنار حوض کوثر ملحق میشوی و تو
اول کسی که داخل بهشت میشوی از امتان من و بدان ای علی که شیعیان تو در جنات بر منبرها
از نور خواهند نشست با رویهای سفید و شفاعت شده و ایشان در بهشت همسایگان من اند
و دشمنان تو در آن روز ذلیل با رویهای سیاه داخل جهنم خواهند شد یا علی ظاهر تو ظاهر من است
و باطن تو باطن من است یا علی در مدینه علم منی اولاد تو اولاد منست و گوشت تو گوشت
منست و خون تو خون منست و حق کلمه همه جا با تو است و بر زبان تو جاری است و در دل
تو و در میان چشم تو است و ایمان تو مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است
با گوشت و خون من و خدا امر کرده که بشارت دهم ترا که شیعیان تو در بهشت اند
و دشمنان تو در آتش بحوض کوثر وارد نخواهد شد دشمن تو و غایب نمیشود از آن
تو و حضرت امیر فرمودند که من بعد از استماع این سخنان بسجده افتادم و حمد و شکر
الهی بجا آوردم از نعمتها که بمن عطا کرد اسلام و قرآن را بمن عطا و انعام فرمود و مرا دوست رسول
و رسول خدا را دوست خود خوانده ای برادر با هوش اگر احادیث را نکردی فراموش و خلاصه
چندین حدیث که بجهت استفاضه بوده بگوش تو رسید خواهی شنید و فهمید که آن شعبه که جناب
کننده خیبر او را اسیر میکند از حوض کوثر ایشان نشینند با نور در بالای منبرها شخص امام

که متابعت بان سرور کرده اند در بندگی خداوند اکبر چنانچه معنی لفظ شیعه همین است و مقتضای
اخبار مذکور نیز این است ولکن که مضامین آن احادیث و یگر شیعیان را پر از غم والم بلکه
پشت فلک خم مینماید سهل است که حدیث دیگر که مضمونش از مضامین آنها سخت تر
بنظر رسیده که بعد از ملاحظه آن وجه شیعه در این زمان بسیار کم یاب است بلکه در
نایاب خواهد بود و چه جواب گفته شده که در این صورت علاج سماند و خوشش و آن
حدیث این است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که یا ابا المقدام انما الشیعة علی
الشاحبون الناحلون الذابلون ذابلة شفاههم خمیصة بطونهم متغیرة الوانهم مصفرة
وجوههم اذا جنهم اللیل اتخذوا الارض فراشا واستقبلوا بجباههم کثرة سجودهم کثیرة بکاءهم
یفرح الناس وهم محزونون یعنی ای ابا مقدام بدرستی شیعیان ما مکر لاغر و شکسته رنگ از بیدار
خوابی و عبادت کردن باریک و نازک اندام دارند و در صحبت مردمان روزگار کم بوده
کم برده لبهای ایشان از سخنان بیهوده بسته و بذکر خداوند عالمیان پیوسته شکم بپشت چسبیده
و رنگ روی ایشان پریده و میل بزردی کرده ایشان را خواب در یابد بر روی زمین میخوابند و زمین را
فرش خود کنند و روهای خود را از برای خدا بر زمین گذاشته و بسیار است سجده ایشان و بسیار است
اشک چشم ایشان غمگین اند در وقتی که مردمان خوشحالند ای برادر عزیز تامل کن بمضمون این
حدیث و تفکر کن که یکی را با آن صفت در نظر داری و در سابق گذشت که از اخبار متکاثره
معلوم میشود که مراد ایشان از شیعه سلمان و ابوذر و مقداد است و آنجا که مجرد دوست
داشتن اهل بیت را خود را شیعه میدانند غلط کرده اند و دروغ میگویند ایشان دوستان شیعیان
و فرق است در میان ایشان و نمیدانم که چگونه در حق کسی که متصف بخلاف این صفات است و نفس

اماره هم دارد که او را بانواع معصیتها مرتکب میسازد و دست در داره صد آه که باین همه گناهان
و حال تباه در وقت سکرات موت و کشمکش گاهی در فکر جان دادن و گاه
در غش باشی در آن وقت بان دین بر سر بالین تو حاضر شوند و از بسیاری گناه بجانب تو
نگاه نکرده سفارش حضرت ملک الموت ننمایند بلکه اشاره بر خلاف آن نمایند و الحال
وانجانا اللهم وفقنا للطاعة وخذ بناصیتنا وامتعنا عن الارتکاب بالمعصیة واحشرنا
مع النبی والائمة ولا تکلنا الی النفس الاماره آمین ثم آمین بحق محمد و آله
المیامین ای برادر الحال چه میشنوی شنیده ای انکار و بمحتضری که دیده ندیده شمار
فردا با ملک الموت سر و کاری داری باندازی چه خوب گفته در این خصوص یکی در
خبر شوی که در سکرات موت باشی و فزع عظیم را ندیده و جزع و علوج تا لاش باشی
و از معاینه آثار شقاوت که برای مصیبت تکلیف مختص بود و جزع عظیم بر تو ظاهر و غفلت
مشوش و پریشانی از هول مطلع و وحشت صد هزار عقوبت که با هم ادبنوی او در غم
مضطرب و حیران و دوستان لباس ماتم در بر و اطفال خاک محنت بر سر دارا
ریخته که برای کم کردن چیقه بدبخت تا لب گور همراه اند و در فکر بال شیطان
و در همه اوقات سعی در گمراهی تو دارد و به الحال بر خلاف در سلب ایمان و با
از ضعف ایقان و خذلان ملائکه رحمن که در آن دم پر از غم مومنان از دو سو
از وسوسه شیطان حفظ مینمایند و تسکین با ایمان از دنیا رفته نخود بالله
هرگز از جهنم در بیابانی پیچان بگشند روح تو را شدت درد و قهر از غلبه بلاهای
بدن بدر شود ناله جسمانی تو بصد هزار الم روحانی مردم پندارند که محنت و شدت

تو کمتر شده نه بلکه حواله بعالم باطن شده پس بکشند تو را از خانه دان سوخت تنگنای کمان
خاری و مذلت عریان و برایشان دهر چه در عوض این سعی با خود در تحصیل آن نمودی
دست و پشیمان و در چنین سفر پر خطر بی پایان بار نه و بیسامان جان از حسرت
مفارقت فانیات دنیا که بکار ذکر خداوند عالم قدس با نعالس که دمشق تاسف و نالان
و از دفعه آن اعمال صلاة نماز شب و قرائت و غیر آن که بهجا بهدم و مونس تو بود تنها
و غریب و حیران چه دست با هزار شدت و محنت خسته دست و پا بر ریسمان کفن
بسته و از خجلت و از هیبت نکیر و منکر شرمنده و عاجز و سر افکنده سر بر زیر خاک باشی و در
لاه فردوس لحد خاک سیاه حسرت بر سر و تیره بختی با حسرت و تضرع و استغاثه
های بی تابانی که از نالهای تو رحم نکردند و گریه و عذرهای نشنیدند که خود را کشتند و در
عمر شریف و دولت فرصت غنیمت ندانستی و غنیمت نشمردی حیات خود را پیش از
مردن که هرگز از آن سفر بر نگردی چنانچه شاعر گفته زاد فردای خود امروز از این جا بردار
کین نه راهی است که هر روز توان آمد و رفت و بدان قدر صحت خود را پیش از بیماری
و قدرت خود را پیش از عجز و فراغ خود را پیش از شغل پیش از شغل پس بگشت نماز در گور
مونس و چراغی نفرستاده بودی و وحدت آبادی که از عبادات خالصه و تلاوت مصحف
انیس برای خود مهیا نکرده بودی خراب آباد که بساط از کوه و خیرات و فرش آبادی نگسترده بودی
و حسرت آبادی که بروح آهی نسیم آه سحرگاهی نفخه رحمتی متوجه آنجا ساخته بودی پس جا ماند در این
دوحش جایی چنین تنگ نمانی غار و مار در بدنت ساکن و راهی از عفونت هوا هر روز
رنگ به جهت طاری و از حرکت دخون و زرد آب عضایت پر کرم و حشرات مملو

که در سر و صورت جاری و معلوم نهان اعمال خود گرفتار بصد هزار زاری و خاری تا آنکه گوشت
بدنت طعمه حشرات زیر زمین شود و استخوانت از شباهت بخس سرمه دیده کور گردد و با
مشاهده فزع اکبر روز محشر و هول قیامت و هنگام حسرت و ندامت ناکام مشاهده کنی
قیامتی که جمیع سینه تهای گذشته را فراموش کنی و آرزو نمائی که باز بگور پنهان گردی پس از
ملاحظه ارتفاع غبار و وحشت زلزله و جوش از زمین و زمان و استماع صدای شیون و
وحشت و ولوله و خروش اهل آسمان سراسیمه و مدهوش و حیران و از هول انتقام
حاکم عادل آن روز بیهوش و ترسان و از شدت حسرت پشیمانی پنهان بی فائده
نالان و دل تنگ و با نفس شوم بد عار و ننگ خود در مجادله و جنگ و از فکر جواب
پروردگار جبار در موقف حساب در عجز و اضطراب و از غرق خجلت در سرای قبایح افعال
اعمال و فضائح افعال که آن دم از حرارت آتش جهنم بدنت در پیچ و تاب و از هیبت
عقاب و عقوبات بیگانه که متعاقب خود خواهند رسید مدهوش و با خود ملامت عتاب
از حدت آتش خوف دوزخ که آنوقت دیگر تنگ نخواهی داشت که مال کالفجار هم الکاین
در نور گذارد و از حسرت تقصیر در تحصیل قابلیت رحمت خدا بنده نوازا از دار معصیت و نفاق
در دوراز نعوذ بالله من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا بحذاق الکم اگر شفاعت و شفاعت
نگشته بدار توفیق مذاکران مراتب دیگر و خود را عاقل کامل نسازی و از همین دم شروع
کلابی نفس عزیز از درکات لوی به سوی درجات عالیه بر داری و بدارک کل بعون الله
بیک جا همت و عزم و جزم می توان کرد از حالا که در بدایت شمارست بدم دیگر که در اختیار تو
نیست البته نپنداری که افسوس بسیاری خورده و چاره نداری امروز بدان مصلحت خویش

دانه که پشیمان شوی و چاره نداری لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم امید وار از جناب
خداوند غفار که توفیق خود را رفیق نموده برادران ایمانی و اخلاء روحانی را از خواب
از خواب غفلت بیدار و از شراب حب دنیای ناپایدار هشیار نماید
گوید هر چند از احادیث عذاب و رحمت حال جان کندن و عالم برزخ بسیار مذکور شده
و از اخبار تخویف و وعید بیشتر گوشت رسید پس اگر قدری از مقوله رجا و امیدواری مذکور شود
از راه مناسبت بر بعید نیست بدانکه جماعت گناه کاران از شیعیان اگر چه مغفورت خداوند
منان فایض شده بعفو قهار جهنم چنان ما وای و مکان خواهند گرفت لکن بعد از پاک شدن
گناه و عذاب بمقدار استحقاق آن روسیاه مثلاً بعضی پاک می شوند بسبب بدگذرانیدن دار دنیا
دنیا بجهة فقر و فاقه و اذیت مردم از زن همسایه و تلف شدن اولاد و خویشان
و اشباه اینها از هموم و غموم و بعضی پاک می شوند از اعمال فرایض و سنت چنانچه خداوند عالم
السیئات فرموده که ان الحسنات یذهبن السیئات و بعضی بجهة ترک و بعضی از تنگی
از تقوا و خوف عذاب حضرت رب الارباب چنانچه فرموده ان الذین قالوا ربنا
الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون و بعضی بتوبه چنانچه کلام معجز نظام التائب
من الذنب کمن لا ذنب له شاهد این عبارت که به تفصیل مذکور خواهد شد و بعضی از ظلمت قبر
و حدت آن و به مونسی و بی انیس و وحشت آن چنانچه قدری از این مقوله نیز گذشت و بعضی
از عذابهای عالم برزخ است چنانچه در این باب هم قدری گفته باشد و بعضی بعقوبات و عقبات
صحرای محشر و موقف حساب هر کلی خبر داشته و بعضی بشفاعت چوپان عصر آخر الزمان و جد
اهل بیت علیه السلام و جد دیگران چنانچه قدری اسم گفته شد و بعضی بلطف و کرم خداوند

منان در آن موقف مکان چنانچه اخبار بسیار در این باب وارد شده اگر چه
بهانه یکسر مویی باشد چنانچه منقولست که در روز قیامت که [illegible] مردمان شده
گان گذشته بود و بعضی از ایشان بمثل زبان بهر معصیتی که از ایشان صادر شده شهادت
داده بیان نماید در آن زمان مویی از موهای آن گناه کار مژه نداد طلب اذن از نماید
خداوند عالمیان که ادای شهادت نماید بعد از اذن هر چه از او دیده بگوید پس موی شهادت
دهد که این بنده از خوف خداوند قهار گریه بسیاری در شبهای تار کرده بجهد گواهی او در
باب رحمت خداوند قهار بموج آمده از تقصیرات او گذشته منادی در عرصه عرصات آواز
بر آورد که هذا عتیق الله بشعرة این است آزاد کرده خدا بموئی ای رب کرم چه عذر عصیان
طلبند صد گونه گناه را بموئی بخشند و اگر گناه العیاذ بالله بحدی که از جمیع مورد وطن
زیاده کند و قابل شفاعت و لایق رحمت نباشد باید تطهیر آتش شود لیکن آخر کار به
شفاعت نجات خواهد یافت و مثل عاصیان دیگر مخلد در جهنم نخواهد ماند چنانچه
از حدیث نبوی سابق و سایر احادیث معلوم شد اما چه نحو که در جهنم مدفون شده
باشد که این از اهل جهنم بود و اگر هم نوشته زایل شود بهشت پس از آتش است
فضل خدا و بخشش و عطای او بسیار است چنانچه بعضی از شعرا گفته اند ایزد فردا حساب دنیا
نکند این دفتر کهنه را از نو وا نکند داند که بحال بندگان عفو و رضا است هرگز کریم
ترک ادای آن نکند و مرگ کفاره عظیم است از برای گناه کاران مروی است که از حضرت سید
الساجدین امام زین العابدین علیه السلام که اگر گناه مومن مثل گناهان اهل زمین باشد
مرگ بکفاره همه آنهاست و همه آنها را کفایت می کند و در حدیث است که

که فرمودند بعضی از شیعیان که شفقت و رحمت تو است که در دنیا هستند تا اینکه با یک جان
با نجا رسیده و اشاره بگلوی مبارک فرمودند که آنوقت او در راحت و لذت و در روشنایی
حسن شکل خواهد بود و جمعی از عوام و سایر عامه از رسول خدا روایت کرده اند که هر کس بمحبت آل
محمد بمیرد شهید مرده است و هر کس بمحبت آل محمد بمیرد با ایمان مرده است و هر کس بمحبت آل
بمیرد بشارت دهد او را ملک الموت و منکر و نکیر به بهشت و هر کس بمحبت آل محمد بمیرد با سنت
و جماعت مرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بشارت بسیار نزد علی
آمده علی را سلام کرد عرض کرد که جناب شما را در این وقت مشرف نمی بینید حضرت فرمود
آمدم تا تو را بشارت دهم الحال جبرئیل بر من نازل شد گفت خدا تو را سلام میرساند و میفرماید
بشارت ده علی را که شیعه خوب و بد او در بهشتند چون حضرت امیر این سخن را شنید بسجده
رفت پس دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند شاهد باش که من نصف حسنات
خود را بشیعیان بخشیدم چون امام حسن این سخن را شنید مثل او گفت و چون امام حسین این را شنید
گفت مثل ایشان پس حق تعالی فرمود که شما از من کریم تر نیستید من هم نصف حسنات خود را بخشیدم پس
وحی شد از جناب خداوند منان که شما اگر کریم تر از من نیستید من گناهان شیعیان شما و دوستان علی را
با التمام بخشیدم و حضرت صادق در تفسیر آیه فلولا اذا بلغت الحلقوم فرمودند که در آنجا از
بهشت نماید پس که بد برا اگر دارد تا خبر دهم اهل خود را [illegible] که هیچ راهی بسوی [illegible]
گشتن نیست و فرمود که ملک موت که نزد بیت خواهد آمد [illegible]
مکن بحق خداوند که تو را [illegible]
مشتمل شود بر چهار معصوم پاک گوید که رفیق ایشان خواهی شد و ملک را با او شناسانده دیگر

به بیند منازل اهل را که بگوید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة پس در وقت
بر مومن هیچ چیز محبوبتر از قبض روح او نیست که در خدمت آنحضرت داخل بهشت شود
و بحدیث نبوی ملک الموت می نشیند بر سر او و با چشم گریان کسند ملائکه بسیار با بشارت
و خلعتهای جنت پس بیند آنگاه بگوید اخرجی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
و حق تعالی میفرماید فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی پس بکمال انبساط و خوشحالی بیرون رود و بر اهل
هر آسمان که می رسد او را تهنیت کنند و گویند که خوش است بوی او و چه بسیار
کریم است رب او و چه خوب و بسیار است عمل او تا با آسمان هفتم پس ملائکه نویسد
کتاب عمل او را در علیین بر گردانند او را بسوی جسدش و اینست قوله تعالی ان
کتاب الابرار لفی علیین و از حضرت صادق منقولست که چون حق تعالی اراده
قبض روح مومن نماید خطاب فرماید بملک موت که برو با اعوان خود بسوی بنده من
که در دنیا بسیار تعب کشیده در عبادت من و روح او را نزد من آور تا راحت بخشم
او را در جوار رحمت خود پس ملک موت آید با خوشروی و خوشبویی با جامهای نیکو در بر و از خانه
او آنچه برده دارد و [illegible] پانصد نفر از ملائکه با خود دارد و با دستهای از
ریحان و دسته های از مشک چنان آنگاه ندا کند او را که السلام علیک یا ولی الله خدا
بشارت باد تو را بروح و ریحان و بهشت جاودان پس روح راحت یافتن از نعمتهای
دنیا است و ریحان خوشبوهای بهشت است در آنها بر ذوق او گذاشته شمیم آنها بمشام جان
او میرسد و در راحت و لذت است روح مفارقت میکند پس رضوان و خازنان
جنان بنزد او می آیند و شربتی از بهشت بکام او میچشانند که هرگز در قبر و قیامت تشنه نشود

پس ندا کوید روح به بدن او که خدا جزای خیر دهد ترا که بطاعت الهی سارعت مینمودی
ازنا فرمانی او کریزان بودی بر تو باد سلام خدا روز جزا و همچنین او را وداع کند روح او را
که ای برکزیده خویش ما بودی بیرون آمدی با ایمان و رحمت و شحنا پس ملائکه او را بالا برند و
جمیع شدابد ازو زایل شود و جمیع موارد بر او آسان شده و مهتیان زن کاجاویدشده و حق
تعالی ملائکه دیکر را میفرستد که در صفت ایستند از در خانه او تا قبر او و طلب آمرزش و شفاعت
میکنند از برای او و ملک موت او را دلداری میدهد و نوازش میکنند مشغول میکردانند
و از جانب خدای کریم و بخیر دکر است و با نواع ملاطفت تسلی میفرماید چون کسیکه طفلی را
بازی دهد تا باسانی قبض روح او نماید چون جان بگلوی او رسد هر ملک که با او بوده‌اند کویند
که ای ملک موت رفق و مدارا کن با این صاحب باد ترحم کن که نیکو برادری و همنشینی
بود برای ما و هر کز از او حرفی نشنیدیم که موجب غضب الهی شود چون روح از بدن او
مفارقت کند در میان منک در یاحین بپیچیده باسمان اول برند و ملائکه که بدرها
موکل اند کویند تهنیت خدا بر بر ما که این روح در او ساکن بود پیوسته عمل نیک او به ما
بالا میرفت و میشنیدیم حلاوت و صدای تلاوت او را بر فوت او دیکر سند و دعا
کنند که خدایا بر ایکیر بجای او کسی که بشنوند ما آنچه او ما را میشنوانید پس او را بالا برند
و جمیع ملائکه آسمانها او را مرحبا کویند و شفاعت و استغفار نمایند پس خدای کریم در جمیع
فرماید رحمت من بر او باد و ارواح مومنان باستقبال او بشتابند پس چون نداء رسد برکردانید
او را بسوی بدن او که ایشان را از زمین آفریدیم و به زمین بر میکردانیم و باز از زمین زنده
زنده بیرون میآوریم در قیامت پس چون ملائکه نعش او را بسرعت تمام میبرند شیاطین از

ازنام

و از هر طرف صف کشیده بحسرت نکرند و جرئت قرب او نکنند و چون بنزد
قبر او رسد بقعهای بهم کویند که خدایا او را در شکم من جاده و چون او را در لحد کذارد که خدا
مقدر کرده جای دیند مشتمل شود بر او اهل او پس بحسرت بر ایشان نکاه کنند و داند که از
ایشان باو نمیرسد پس صورت بسیاری بر نیا بنظر آید به برسد که تو کیستی کوید عمل صالح
تو که امروز حصار و سپر توانم بود و از هر ضرری ترا کوید والله اکر میدانستم که چنین محل نکات
من عزیز آید البته زیاد بر آنچه سعی کردم و جهد کردم و فریب اهل و مال نمیخوردم کوید ابدوست
خدا بشارت باد ترا به نیکیها بخدا او کند که چون مردم قبر او را بر از خاک کرده ندا می‌شود
صدای پاهای دوستهای ایشانرا زیرا که روح او به بدن برکشته نکاه زبان او را اندا کنند
که مرحبا خوش آمدی ای دوست خدا بشارت باد ترا که برشت من راه میرفتی ترا است
میدانستم اکنون که بر شکم من آمدی تو را بشتر دوست میدارم و با تو نیکو مجاورت میکنم
و برای تو باغی باشم از باغهای بهشت پس ملک قبر او را از چهار طرف چهل فرسخ کشاده
کند برای خود از هر طرف چهل شعل از نور برافروزد پس نکیرین داخل قبر او شده جواب
سوال درستی بجا آمده کویند که توفیق یافتی و خدا ترا هدایت کرد بدین حق نظر
یجانب پاهای خود کن پس دری از جهنم بلند کوید انا لله وانا الیه راجعون این کمان از خدا
و خدمتان نداشتم پروردکار عالم کوید اندوه و ترس مدار ای دوست خدا شاد باش که
جهنم جای تو نیست حق تعالی خواست بنماید ترا که از چه عذاب نجات یافتی که نالذت عفو
کریم را بیابد و دری از بالای خود بسوی بهشت باحور و قصور که برای او مهیا شده و او را
نماید که بجهد بر دو با حوریان معانقه کنند آن دو ملک کوید ای دوست خدا نا قیامت بر پا

نشود

دیگری داخل بهشت نشود این کار نشاید بخوب در قبر شادی مانند و اما در فرش از بهشت کستر دهند
او را و مهد امن دامان بنوی بخوابانند که هیچ طفلی در مهد استراحت نخوابیده به نرد مادر مهربان
و دری از شمیم و نسیم بهشت بقبر او کشایند تا قیامت و پیوسته مشتاق قیامت و لقای الهی باشند
و از حضرت صادق منقول است که چون روز جمعه یا عید فطر یا عید اضحی شود حق تعالی رضوان خازن
بهشت را ندا کند ارواح مومنان را که در قبر قبرهای بهشت ساکن اند که شما را خدا رخصت فرموده که بزیارت
اهل و دوستان خود از اهل دنیا باز شما را بکشید و برای هر روحی ناقه از بهشت حاضر سازند که بر آن
قبه باشد از زبرجد سبز و پرده از یاقوت زرد و باحلقها و برقعها از سندس و استبرق و پس
حله‌ها از نور و خلعتهای بهشتی در بر و تاجی از مروارید خوشاب بر سر که نور آنها را ساطع باشد
مانند نور زهره در نزدیک نظر پس در درجه بهشت در آیند و امر شود جبرئیل را با ملائکه آسمانها
که استقبال کنند و ملائکه آسمان تا آسمان دیکر ایشانرا مشایعت نمایند پس بصحرای نجف اشرف
فرود آیند و از آنجا هر یک بشهر و دیار خود روند و یاران خود را زیارت کنند و با ایشان
ملک چند باشد که ناخوشیهارا از ایشان مستور نمایند تا غمکین نشوند و به نزد قبرهای خود آیند
چون اهل دنیا از نماز جمعه و عید بکانه خود آیند جبرئیل ندای رحیل زند تا بمنازل رفیعه خود برکردند
در حدیث وارد شده که سرور متقیان و امیر مومنان در وقتی بقبرستان رفتند و خطاب
فرمودند یا اهل التربة یا اهل القربة اما الدار فقد سکنت و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال
فقد قسمت هذا ما عندنا فما عندکم بعد از آن بکیه در زیر خاک خوابیده اید داران نیکه در غربت
ملک کرده اید بدانید که خانهای شما را پس دیکران نشسته اند و اما زنان شما را پس دیکران
نکاح کرده اند و اما مالهای شما را پس قسمت کرده اند این است خبرا که در نزد ما است کاش

بطول

سیدانستیم که در نزد شما چه خبر است و در روایتی مذکور شده با صحابه خود متفق شده فرمودند که
اکر بجواب ماذون بودندی کفتندی ان خیر الزاد التقوی و در روایت دیگر از غیره منقول است
که یکی از آنها سلام کرد بر آنحضرت چیزی که در نزد ماست کفنهای پاره شده و مویهای ریخته
شده و پوستها پاره پاره شده و چشمها ترکیده و بر رویها ریخته و لبها و دندانها پر از
چرک و خونابه است و هر چه از اعمال که کرده بودیم جزای آنرا یافتیم و خوب مونس ما است
اعمال صالحه و از آنچه از مال پس فرستادیم بما رسیده و آنچه کذاشتیم خسران کردیم پس با
صحابه فرمودند که شنیدید کفتند بلی از خطبهای خود احوال اصحاب قبر فرمودند که یا ایها
الناس شما خواهید که دنیا را ترک خواهید کرد و از این خانه بخانه دیکر خواهید رفت
و عبرت بکیرید از احوال جمعی که میکفتند که قوت ما بیشتر است ایشانرا بقبرها بردن و در زیر
خاک و خاشاک پنهان کردن و همسایه استخوان پوسیده شدن پس ایشان همسایه
چندند که بفریاد یکدیکر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیکر نمیتوانند نمود و به یکجا مجتمع اند و در ملک
نهاد منفرد اند همسایه ندارند و از هم دورند و نزدیک یکدیکر اند و بزیارت یکدیکر نمیروند خلقان
و برده بار اند و کینهای ایشان برطرف شده و جاهلانند که حیله‌های ایشان مرده است
پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین خواهند رفت بجوی که مفارقت کرده اند شده اند
و از وسعتها به تنکی رفته اند و از روشنائی بظلمت قرار کرفته اند و باز برهنه خواهند برکشت
بجای که مفارقت کرده اند با برهنه و عریان و با اعمال خود باز خواهند کردید بسوی حیات دائمی
و خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید که ابتدا کردیم در اول خلقت و خواهیم برکردانید و عده ایست که
ما لازم است و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از سبب آنکه از چشم مخصوص بردن

می‌آید فرمودند که آن وقتی است که معاینه رسول خدا را می‌بیند پس زبانش بسته می‌شود و نفس بسیار می‌کشد و رنگ
او زرد می‌گردد و ظاهر می‌شود **ارشاد** در خصوص آسان گردیدن سکرات موت از مصباح شیخ طوسی
فرموده دعائی نقل شده اللهم بارک لی فی الموت اللهم اعنی علی الموت اللهم اعنی علی سکرات
الموت اللهم اعنی علی غمرات الموت اللهم اعنی علی غم القبر اللهم اعنی علی ضیق القبر اللهم اعنی علی وحشة
القبر اللهم اعنی علی اهوال یوم القیمة اللهم بارک لی فی طول یوم القیمة اللهم زوجنی من الحور العین
و از کتاب منتخب میر داماد نقل کرده اند که هر که این دعا را بخواند به آسانی و سهولت قبض روح او شود
که نداند که جان داده یا خوابیده اللهم یا مالک الموت طیبنی للموت و اصلحنی قبل الموت و ارحمنی
عند الموت و هون علی سکرات الموت و لا تعذبنی بعد الموت و ارحمنی (ملک) الموت یا فاطر
السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخره توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و معلوم است
که این دعا بعد از قرآن است و سوره مبارکه یس و الصافات و زخرف و حم دخان
و محمد صلی الله ... و ق و القرآن و الذاریات و النازعات و قیمه و زلزله بخصوص حدیث وارد شده
که در حین احتضار خوانده شود و حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر که خواهد که خدا تخفیف دهد او را از
سکرات موت پس باید صله رحم و بر والدین بجا آورد و هرگز محتاج نشود و فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله که سه زن عذاب قبر نبینند و حشر ایشان با فاطمه است صبر کنند بر غیرت شوهر و دور از
کج خلقی او و بخشند مهر خود را **ارشاد** در فضیلت شب و روز بیست هفتم ماه رجب که روز بعثت
حضرت رسول صلی الله ... است بسیار از آنجمله مرویست که از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که در ماه رجب
شبی است که بهتر است از برای مردم از آنچه آفتاب بر آن تابیده و آن شب بیست هفتم است از وقت
شام است تا صبح که آنحضرت بر امت مبعوث شد و آن روز عید بزرگ خداست چنانچه از آنحضرت

که

در یوم بعث

صادق علیه السلام عرض کرد که آیا غیر عیدهای مشهور عیدی هست فرمود بلی اشرف تر و فاضل تر از همه
روزها است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شد و آن بیست هفتم ماه رجب است
و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که هر که این روز را روزه بدارد کفاره نود ساله گناهان او
شود و مجملا از بعثت آنحضرت خیر الانام این است که چون چهل سال او تمام شد خداوند مجید خلعت
اظهار نبوت را باو پوشانیده و شربت نزول وحی را باو چشانیده و جبرئیل مژده این نعمت عظمی
و رحمت کبری را باو رسانید و این واقعه جان فزا و روح افزا در کوه حرا واقع گردید پس جبرئیل
پس جبرئیل گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق در جواب فرمود ما انا بقاری یعنی من خواننده نیستم و
درس نخوانده ام و به مکتب نرفته ام باز جبرئیل باو گفت بخوان و او همان جواب فرمود تا چند
بار که بعد از آن خواند تمام سوره را و از اینجاست که گفته **ابیات** ستاره بدرخشید و مه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد **مصرع** نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز
صد مدرس شد خلاصه پس جبرئیل پای خود را بر زمین مالید و آب چشمه بهم رسید آنحضرت وضو
ساخت و با جبرئیل نماز گذارد و اول کسی که از مردان تصدیق نبوت او نمود حضرت امیر المؤمنین
بود و از زنان خدیجه کبری و مدتی همین دو نفر با آن سرور نماز میکردند و چون آیه فاصدع بما
تؤمر نازل شد یعنی آشکار کن نبوت خود را که خدا بر تو امر کرده حضرت در موسم حج
که مردم از اطراف حج می‌آمدند بر کوه صفا و مروه ایستاده با آواز بلند فرمود ایها الناس من
رسول پروردگارم از روی تعجب بآن سرور نظر کردند و ساکت شدند پس بکوه بالا رفت و سه دفعه
این سخن را گفت ابوجهل پلید چون این سخن را از او شنید سنگی بجانب آنحضرت انداخت که
پیشانی نورانی آنحضرت را مجروح کرده سایر مشرکان سنگها گرفتند و از عقب آنحضرت دویدن

و حضرت بر کوه بالا رفت و موضعی که اکنون او را متکا گویند تکیه داد و مشرکان در طلب او میدویدند
شخصی بخدمت امیر المؤمنین آمد و گفت کشته شد محمد پیغمبر حضرت امیر گریه کنان بخانه
خدیجه دویدند و خدیجه پرسید که یا علی محمد چه شد فرمود نمیدانم میگویند که او را مشرکان سنگباران
کردند اکنون نمیدانم ... آب بمن بده و طعامی بردار تا با آن حضرت برسانیم ... برداشتند
و روانه گشتند و حضرت بخدیجه فرمودند که تو از جانب وادی برو من از جانب کوه حضرت
را بگردم پس ... و فریاد میکرد که یا محمد و یا رسول الله جانم فدای تو بادا آیا در کجا نشسته و گرسنه مانده و مرا
با خبر نکرده و خدیجه فریاد میکرد که کیست از من خبر دهد پیغمبر برگزیده و بهار پسندیده در رنج و محنت کشیده
در راه خدا پس در آن حال بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد چون جبرئیل را دید گریست
گفت ببین که قوم با من چه میکنند تکذیب من کردند و مرا بسنگ جفا مجروح کردند جبرئیل گفت
یا محمد دست خود را بمن ده پس او را بر بالای کوه نشانده سنگی از سنگهای بهشت را از زیر بال
خود کشیده بیرون آورده که از مروارید و یاقوت ساخته بودند بر هوا کشود که تمام کوهها را مینمود
گرفت و پوشانید و دست آنحضرت را گرفته بر بالای آن سنگ نشانید گفت یا محمد میخواهی
که بزرگی و منزلت و کرامت خود را در نزد خداوند خود بدانی فرمود بلی جبرئیل گفت این درخت را
بطلب چون طلبید درخت از جای خود حرکت کرد و سر بسجده تمام دوید و نزد آنحضرت آمد
گفت السلام علیک یا رسول الله پروردگار من امر کرده که ترا اطاعت کنم در هر چه فرمائی
بعد از آن موکل ستاره آمد عرض کرد اگر میفرمائی ستاره‌ها را بر ایشان ... را بسوزانم پس
ملک آفتاب آمد گفت السلام علیک یا رسول الله اگر میفرمائی آفتاب را نزدیک ایشان
آورم که ایشان همه را بسوزانم پس ملک زمین آمد گفت السلام علیک یا رسول خدا

امر فرمود که مطیع تو باشم اگر میفرمائی زمین را حکم کنم تا ایشان را فرو برد پس مالک
کوهها آمد گفت السلام علیک یا رسول الله مرا خداوند کریم امر باطاعت تو فرموده اگر
دو کوه را بر ایشان بر گردانم که ایشان را در هم شکند پس مالک دریاها آمد گفت السلام علیک
یا رسول الله پروردگار مرا امر کرده هر چه فرمائی بعمل آورم و اگر رخصت فرمائی امر کنم دریا را که ایشان را
غرق کنند چون همه ملایک اظهار رخصت جهت ایشان کردند حضرت فرمود که آیا همه مامور شده اید
گفتند پس آنحضرت رو باسمان کرد ... فرمود که من برای این مبعوث شده ام که رحمت عالمیان
باشم مرا با قوم خود بگذارید که ایشان نادانسته اند و بنادانی چنین میکنند پس جبرئیل خدیجه را دید
و در روی زمین که میگریست و از پای آنحضرت میگشت دید گفت یا رسول الله خدیجه را ببین که گریه میکند
و تمامی ملائکه آسمانها را بگریه آورده است او را طلب بسوی خود از من سلام باو برسان و بگو که
خداوند عالمیان ترا سلام میرساند و بشارت داد که او در بهشت خانه دارد از لعلهای
مروارید که بطلا زینت کرده اند و در آن صدای وحشت آمیز نیست پس حضرت امیر المؤمنین
و خدیجه را طلبید و خون از روی مبارکش میریخت و خون را نمیگذاشت که بر زمین بریزد تا خدا اهل زمین را
غضب کند چون شب شد حضرت امیر المؤمنین و خدیجه حضرت رسول را بخانه آوردند
و سنگ بزرگی بر بالای سر آنحضرت تعبیه کردند چون مشرکان دانستند که آنحضرت بخانه تشریف
آوردند سنگ بخانه آنحضرت میانداختند که اگر سنگ از بالای سر آید آن سنگ مانع شود
که بآنحضرت برسد و از جانب دیگر دیوار و از پیش روی امیر المؤمنین و خدیجه ایستاده بودند و بسیار
سنگها را ایشان خود قبول میکردند و نمیگذاشتند که بآنحضرت برسد پس خدیجه گفت که ای گروه
قریش ... شرم نداشته می شوید که سنگ باران میکنید خانه کسی را و زنی را که نجیب ترین شماست

اگر از خدا امن ترسید از تنگی احراز کسید ایشان کان برگشتند و روز دیگر آنحضرت بمسجد شریف
بردند و نماز کردند حق تعالی در دل ایشان ترسی انداخت که متعرض آنحضرت نشدند و آن
رعب در دلهای آنها ماند تا آخر نبوت آنحضرت **در بیان** فضیلت ماه شعبان بدانکه از ماه
رجب است و این ماه منسوب بآنحضرت پیغمبر چنانچه در اخبار بسیار است از آنجمله فرمود که
شعبان ماه من است هر که تمام ماه از ماه من بگیرد روزه بدارد در قیامت از رفیقان پیغمبران
و صدیقان باشد و هر که تمام ماه روزه بدارد و وصل کند بماه رمضان توبه او قبول باشد
از گناه کوچک و بزرگ هر چند داخل خون حرام باشد که او را نفع میدهد و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود شعبان ماه
من است رمضان ماه خداست پس هر که ماه مرا روزه بدارد من شفیع او باشم در روز
قیامت و هر که روزه بگیرد ماه خدا را خدا مونس او باشد در وحشت قبر و او را تنها نگذارد
و از قبر بیرون آید با روی سفید نورانی و نامه عمل او را بدست راست او دهند و نامه خلد بودن
بهشت را بدست چپ او دهند تا آنکه او را بنزد عرش الهی برند پس حق تعالی او را ندا کند
که ای بنده من او جواب گوید لبیک الهی من پس میفرماید که روزه گرفتی از برای من گوید بلی
پس خداوند کند ملائکه را که بگیرد دست او را به بر نزد پیغمبر من جدا از آن پیغمبر فرماید که
که روزه گرفتی ماه مرا گوید بلی و من میگویم که شفاعت میکنم تو را پس حق تعالی گوید که حقوق
خود را باین بنده بخشیدم الا حقوق خلق هر که عفو کند من آن قدر باو بدهم که او را خوش
نود پس دست او را بگیرم و بیاورم به نزد صراط پس منم که صراط لغزنده است و بسیار
میلرزد و بسیار گناهکاران بر آن بند نمیشود پس دست او را بگیرم و ملائکه که مو کلند بر صراط

فضیلت ماه شعبان

از

گویند کیست این مرد گویم فلان کس است از امت من که در دنیا ماه مرا روزه گرفته است
باید شفاعت من و ماه خدا را روزه داشته است از برای طلب وعده خدا پس او را از
صراط بگذرانم بعفو خدا تا آنکه او را برسانم بدر بهشت پس رضوان گوید امروز در بهشت که
در بهشت را از برای امت تو میگشایم و او را داخل میکنم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که روزه بدارید ماه حضرت رسول خدا را تا او شفیع شما گردد در روز قیامت و روزه
بدارید ماه خدا را تا بیاشامید از شراب سلسبیل بهشت و در کتاب ثواب الاعمال از حضرت
صادق رحمة الله مرویست که از ابن عباس که صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتگو میکردند
در فضیلت ماه شعبان که حضرت فرموده ماه شریف است و آن ماه منست و حاملان عرش
عظیم را باو تعظیم بسیار و حق او را میشناسند و آن ماهیست که زیاد میشود در آن رزق مؤمنان
بجهة حرمت و برکت و رحمت بسیار در این ماه غرفات جنان بلند است که نام
او شده است شعبان بجهة آنکه منشعب میشود در او ارزاق مؤمنان بجهة ماه مبارک
رمضان و این ماه با عمل است از برای عابدان که مضاعف میشود حسنه در آن بهفتاد
برابر و در غیر آن و بدی بسیار گناه و در این ماه معفوست و حسنه قبول است و خداوند عالم
ملائکه مباهات میکند بعبادت عابدان و روزه داران بحمله عرش که بپسندید و نظر
کنید بر ایشان پس خواست از میان ایشان امیر مؤمنان گفت پدر و مادرم فدای
تو باد یا پیغمبر آخر الزمان وصف کن از برای ما قدری از فضیلت ماه شعبان را تا زیاده شود رغبت
ما در عبادت و روزه آن پس فرمود که هر کسی که روز اول ماه روزه بدارد نویسد خداوند
مهربان در نامه اعمال او هفتاد هزار حسنه که برابری کند بعبادت یکساله و هر کسی که روز دوم [?]

روزه بدارد از ماه شعبان برطرف میکند خداوند سبحان گناهان چندی که باعث هلاکت
و دخول نیران بود و هر که سه روز روزه بدارد بلند کند حق تعالی برای او هفتاد درجه در بهشت
که مکلل باشند از در و یاقوت و کسیکه چهار روز روزه بدارد خدا رزق او را وسیع گرداند
و هر که پنج روز روزه بدارد محبوب خلق میشود و کسیکه شش روز روزه بدارد هفتاد نوع بلا
از او دور میشود و هر که هفت روز روزه بدارد از او ملعبه [?] شیطان و حیله دیگران در امان
باشد و کسیکه هشت روز روزه بدارد بیرون نرود از دنیا تا آنکه بچشد از شربت حوض
کوثر و کسیکه نه روز روزه بدارد مهربان کند خدا آن مهربان نکیر و منکر را در وقت
سؤال و کسیکه ده روز روزه بدارد وسیع میشود قبر او هفتاد ارش [?]
و کسیکه یازده روز روزه بدارد زده میشود در قبر او قبه از نور و کسیکه دوازده روز
روزه بدارد زیارت میکنند او را در قبر هفتاد هزار ملک تا نفخه صور و کسیکه سیزده روز
روزه بدارد آمرزیده از دنیا برود و کسیکه چهارده روز روزه بدارد الهام میشود
جمیع حیوانات را حتی ماهیان دریاها را که استغفار کنند برای او و هر کسیکه پانزده روز
روزه بگیرد ندا کند خداوند غفار که ای بنده روزه دار من قسم بعزت و جلال خود
ترا باتش نسوزانم و کسیکه شانزده روز روزه بگیرد خاموش میشود جمیع آتشها از برای او
و کسیکه هفده روز روزه بدارد بسته میشود بروی او درهای جهنم و هر که هیجده روز روزه
بدارد باز میشود بر روی او درهای بهشت جاودان و کسیکه نوزده روز روزه بدارد عطا
میکند خداوند سبحان هفتاد هزار قصر از جنان که مکلل باشد از در و یاقوت و کسیکه
بیست روز روزه بگیرد هفتاد هزار حور العین تزویج او در آید و کسیکه بیست و یکروز

روزه بدارد

روزه بدارد ملائکه برای او تسبیح کنند و او را مژده دهند به بهشت و هر که بیست و دو روز
روزه بدارد بپوشانند او را خداوند کریم هفتاد هزار سندس و استبرق و هر که بیست و سه
روز روزه بدارد میآورند برای او ناقه از نور سوار میشود بر او و پرواز میکند بسوی
بهشت و کسیکه بیست و چهار روز روزه بدارد هفتاد هزار کس را شفاعت کند و کسیکه
بیست و پنج روز روزه بدارد برائت باو داده میشود از پاکی نفاق و هر که بیست و شش روز روزه
بدارد لازم میشود او را گذشتن از صراط به آسانی و کسیکه بیست و هفت روز روزه بدارد
بنویسد حق تعالی برای او برائة بیزاری از آتش جهنم و کسیکه بیست و هشت روز روزه بدارد روی او
در محشر درخشان باشد و کسیکه بیست و نه روز روزه بدارد از برای او خواهد بود رضوان الله
اکبر و کسیکه سی روز روزه بدارد از ماه شعبان ندا کند جبرئیل از پیش عرش برین که از سر بگیر
ای بنده عمل خود را بعزت دیگر برای تو گناهی باقی نیست اگرچه گناه تو بعدد ستاره گان و قطره
باران و برگ درختان و ریگ بیابان و ثری و عدد ایام دنیا باشد و این غفران
رحمت در نزد خداوند کریم مهربان عجیب نیست بعد از آنکه کسی روزه گرفته باشد ماه شعبان را
موافق شهور سیم این ماه روزه و لادت باسعادت یگانه سید کونین لا عبد الله الجلیل [?]
بدانکه غسل واجب است باتفاق اما غسل واجب شش است غسل جنابت و غسل
حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت و غسل کافر واجب
میشود به نذر و شبه آن غسل جنابت واجب میشود بجهة نماز واجب و طواف واجب
و درست کردن بر خط قرآن و همچنین واجب میشود بجهة داخل شدن مسجد الحرام و مسجد
رسول و مکث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و خواندن سورهای سجده دار

کتاب غسل

و واجب نمی شود و غسل از برای روزه واجب اگر از وقت بقدری واجب باقی باشد که تواند غسل کند والا
تیمم کند و از اینجا معلوم می شود که غسل نیز واجب لغیره است و غسل سنت بسیار است
و آنچه بنظر رسیده هشتاد و دو موضع است چنانچه بعضی از فقهای تعداد نموده اند آنها را در
کتب اعمال سنت مثل زاد المعاد و امثال آن و سبب جنابت دو چیز است انزال و
ادخال اما انزال پس بیرون آمدن منی است چه در خواب و چه در بیداری و چه از زن و چه از
مرد اما ادخال پس داخل کردن حشفه است یعنی مقدار سر ذکر چه آن منی شود و چه نشود و چه
در فرج زن باشد و چه در دبر و چه فاعل باشد و چه مفعول باشد علی الاظهر الاشهر و
همچنین است اگر این فعل العیاذ بالله به پسر شده باشد بلکه به حیوان نیز علی الظاهر و وجوب
در صورتی است که یقین حاصل شود پس اگر شک شود که مقدار حشفه داخل شده یا نه
غسل واجب نمی شود و همچنین است که شک رطوبتی برسد یقین نشود که منی است غسل بر او
واجب نیست چه جماع کردن در خواب و در خواطرش باشد و چه نباشد چنانچه اگر یقین شود
منی است در زیر جامه مختص باو واجب است که غسل کند چه خواب دیده باشد چه ندیده باشد
و چه صفات منی از قبیل لذت و جستن و سستی بدن و بوی خمیر مایه در او باشد و چه نباشد
و اگر نامانی را بعد از بلوغ [illegible] و واجبات غسل چند چیز است اول نیت بجوز که در وضو گذشت
بوقت در نیت بجز وسواس و ضلالت و تضییع عمر و عبادات چنانچه در ازمنه ما جوانی
باین بلا مبتلا بود و آخر به تنگ آمده خود را کشت و بدست خود بحکم [illegible] رفت و لا تضیع
عبادات پس بسیار است و بجهة این نیز بسیار از نشانها مشاهده شده و بجهة این
ناخوشی بر کرده [illegible] بعبادات خود نداشته و هر گز هیچ [illegible] گاه نمی شود از راه شکیک و تردد

نیت عبادات را از وقت خارج میکند بجهة امور دنیویه چنانچه این نیز بسیار از ایشان بنظر
مشاهده شده مثلاً محمد باقر نام وسواس از برای غسل جنابت در تطهیر عورت خود داخل آب
شد و بیرون آمد بقدری طول داد که آفتاب طلوع کرد و نماز قضا شد و از او سوال کردند
که چرا داخل و اخراج خود را از آب مکرر میکردی در جواب گفت که از شکیک در تحقیق
میکردم و تردید و اداء حرف الف از مخرج میشود که اخطر را که محمد باقر قاف است از مخرج
چگونه ادا کنم که باعث غسل شبه نشود الحمد لله لهذا از تکرار بسیار مضبوط نمودم باین که نیت
کردم که غسل میکنم یعنی منکه محمد باقر به قاف واجب قربة الی الله خلاصه کلام نقل وسواس بسیار
طویل الذیل است و چنانچه ملا محمد باقر مرحوم مجتهد [illegible] بسیاری مسطور بود که ذکر آنها اگر برای مردم
نافع است لکن منافی اختصار این رساله است خداوند مهربان همگی را از شر [illegible] اتباع
شیطان و نفس اماره نگاهدارد [illegible] دوم از واجبات غسل شستن سر و گردن است سیوم
شستن جانب راست بدن از سر تا کف پا چهارم شستن جانب چپ بطریق مذکور پنجم
رفع مانع که آب به پوست بدن برسد زیرا که غسل در شرع عبادت از شستن پوست است
نه غیر پس اگر موی ریش و سر در وقت شستن مانع وصول آب به پوست باشد واجب است
که تخلیل نماید بلکه اعضائی که اینها مانع نیست لکن جریان آب به آنها اشکال دارد مثل ظاهر گوش
و از طرف سوراخ و میان انگشتان دستها و پاها و اشباه اینها را باید درست متوجه شد که
آب بهمه جاری گردد و شستن موهای دیگر موی ریش که در ما بین ریح است و موی سر زنان
که او تحته است بلکه شاید کیوان نیز واجب نیست علی الظاهر و ترتیب ما بین ثلثه مذکوره
واجب است نه در اعضاء هر یک را از آنها موالات واجب نیست پس هرگاه سر و گردن

در وقت صبح بشوید و طرف راست را در وقت ظهر و طرف چپ را در وقت عصر ضرر ندارد
چنانچه مروی است که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در راه مکه کنار آب جاری فرود آمد و مادر اسمعیل بجهة
شستن جامه رفته بود و کنیز آن حضرت هم عورت برود حضرت [illegible] مقاربت بکوش
[illegible] بکنیزک اظهار نمود کنیزک عرض کرد که مادر اسمعیل میخواهد در وقت غسل کردن
سر [illegible] بکند حضرت فرمودند که در وقتی [illegible] عضوی از اعضای ثلثه را بشوی تا نفهمد
بعد از ترس کنیز آن بانصاف فهمید او را بسیار رغبت کرد و ما محل که حضرت فرمود
ای مادر اسمعیل بجهة این معصیت خداوند احدیت [illegible] این جهة تو [illegible] اگر غسل دیگر است
که آن غسل دیگر است که آن غسل را ارتماسی گویند و در این غسل نه موالات و نه ترتیب
بلکه بهر قسمی که نیت کرد و به آب فرو شده باشد کافیست چه تمامی عضو از آب بیرون بود
و چه نه حتی آنکه بعضی از صحابه فرموده اند که اگر کسی در زیر آب باشد و نیت غسل کند ظاهر نیز خوب است
و این قول قوت دارد به دلیل از برای صحت غسل ترکیب ای ترتیبی و ارتماسی نیز بدو پس اگر
سر و گردن خود را بشوید و دستهای خود را به آب زند معلوم نیست که صحیح باشد هر چند جمعی از فقها
رضوان الله نیز نموده اند بدانکه وضو با آب غسل جنابت حرام است و باسایر اقسام لازم
و بدون وضو در این اغسال داخل نماز شدن صورت ندارد و قول آخوند ملا محسن فیض
و بقول بعضی ضعیف است چنانچه بطلان آن را در شرح مفاتیح داده ایم و مسموع شده که از جمله
مجربات سر آمد العالمین حضرت امیر المؤمنین این است که غسل کردن برای فرش
و بعد از فراغ املاء آن فرش نشده بود بدانکه بعد از فراغ از موعظه دعا کردن و طلب حوائج
از [illegible] قاضی الحاجات نمودن مطلوب و شایع است و خلوص عقیده داشتن و از صمیم قلب ده بار اسم خداوند

غفار را بردن و خود را در نزد او ذلیل و پست شمردن چنانچه گفته اند ار شد ایجاب ضعیف
دل شکسته نخرند و هر بیت [illegible] از مقربان درگاه آله را شفیع استجابت دعا کردن بسیار خوب است
و هر خوب باین شرایط و حصول حال امید استجابت دعا از حضرت ذوالجلال هست چنانچه
مرویست که چون در معصیت بنی اسرائیل خداوند وحی فرمود بحضرت موسی که بگو به بنی اسرائیل
که من باران رحمت را از شما برداشتم و قحط و غلا را به شما گذاشتم پس اشجار و گیاهها خشک شده
و زمینها شق شده و تبعیر در میان ایشان شد بد شده و کسی بر امور زراعت نکرد به تا آنکه
وقت زراعت باران شد بدی بار خداوند بجهة بر آن گناه کاران بارید چنانچه بلدان
ایشان آب گرفت چون حضرت موسی این باران را دید بسیار بر شگفت و بدرگاه آله
عرض کرد گفت ای قاضی الحاجات و ای عالم السر و الخفیات در این مقدمه چه سری است که مرا
در میان بنی اسرائیل مجاور و روز گو [illegible] در آوردی و [illegible] شد با آواز جانب خداوند منان که ای
موسی منم خداوند رحیم مهربان مستجاب میکنم دعای ضعیفان و گناه کاران را [illegible] آه درین
از دل شکسته و ناله جان سوز بدرگاه ما نالند ای موسی این کار [illegible] گویم [illegible] و ندان
از برای ان حیوانی نمانده بود در این چند یوم قوت و ندان کبری تحصیل نموده که از شکستگی نخور
دو از دور آورده شده که آه از نهاد خود بر آورد با تضرع و زاری [illegible] مناجات کرد که ای آفاق
علی الاطلاق و ای آگاه بر جمیع امور آفاق تو آگاهی که من پیرم و تاب گرسنگی ندارم و از گیاه
و اشجار چیزی نمانده که توانم قوت نمود خداوند حیوانات را به معصیت سفهاء انسانی موأخذه
نکن پس دعای او را مستجاب کردم و باران بر گناه کاران فرستادم و از بعض اخبار مستفاد
میشود که جناب [illegible] نگاه به تضرع و زاری آنکه [illegible] گوید حاجت او را روا کند و شرط +

اجابت دعا تحقیق قرب خدا است و استحقاق رحمت الهی از جانب اوست چنانچه
مرویست که در ایام حضرت سلیمان حبس باران اتفاق افتاد بسیار در استغفار اصرار
کردند و دعا مستجاب نشده تا آنکه بار دیگر بجهة استسقا به صحرا بیرون رفتند که در آن راه
مورچه لنگی را دیدند که دست بدعا برداشته بدرگاه باری تعالی مسئلت مینماید که خداوندا
جماعت مورچگان از جمیع مخلوقات تو ضعیف تر اند و در میان ایشان عاجز تر
و محتاج ترم خداوندا تو میدانی که نه قوت سالی و نه قوت روزی دارم ما را مؤاخذه مکن بجهة گناهان
بندگان و رزق ما را قطع مکن بجهة ارتکاب عصیان ایشان ای خداوندستان با
ران رحمت برما بباران پس حضرت سه دفعه فرمود آمین گفتند و برگردیدند چون
بمنزل رسیدند نازل شد بر ایشان رحمت خدای مهربان از آسمان و بعد از
آنکه باران بقدر کفایت بارید حضرت سلیمان بدرگاه حضرت حکیم علی الاطلاق
نالید که الهی چه حکمت است که ما بمرتبه نبوت و پادشاهی مکرر به استسقا رفتیم و دعای ما
مستجاب نگردید دعای مورچه ضعیف را بیکدفعه مستجاب کردی خداوند مجید در جواب او
فرمود که ای سلیمان ابن داود در این واقعه هر وقت که تو طلب باران مینمودی لشکر
تو آمین گو نبود در میان مستمعین و چون مورچه دعا کرد تو آمین گفتی ما دعای او را
بجهة آمین تو مستجاب گردانیدیم زیرا که ما در اجابت دعا ملاحظه مرتبه آمین گو را مینماییم
و از این حدیث شریف مستفاد میشود که استجابت دعا منوط با خلاق حسنه
و اطوار مستحسنه و قرب به مبدء فیاض و دور بودن از معاصی و ذمائم نیکو است و حال
آنکه شنیدی که حیوان بی گناه به یک تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال چه فایده

و با مثل گدا و چه ضعیف مثل مورچه مستحق اجابت دعا و انجاح سؤال شود با آنکه طایفه
انسان که اشرف از جمیع انواع موجودات است و خلقت ایشان بلکه آنچه در روی زمین
بجهة منفعت ایشان است چنانچه خداوند عالمیان در قرآن اشاره و بیان فرموده مع
هذا اکثر اوقات نیز دعای ایشان بهدف اجابت قرار نمیگیرد معلوم است که
این نیست مگر بسبب اطاعت کردن شیطان و دوری از درگاه خداوند رحمن و اکثر نشود
بالنسبه بخل در مبدء فیاض رو داده است و از اینجاست که گفته شده ◦ تو به تقصیر خود افتادی
ازان در محروم ◦ از که مینالی و فریاد چرا میداری ◦ و از جمله مصدق این مقال کیفیت
استجابت دعا و احوال مقربان درگاه خداوند متعال است که آنچه از اجرام علویه از
آسمان و اجسام سفلیه زمین از حضرت رب العالمین میخواستند و به مقتضای مامول انجاح
دعا و انجاح سؤال ایشان شده چنانچه قلیلی از معجزات لا تحصی و بیان معجزات ظاهر شده
مکرر میفرمودند که این نیست ارشاد بر صاحبان ذکا و فطانت دعا زبان طریقه از
نباهت اسلام و مناسب مخزن و مستور که به مقتضای احادیث گذشته از قبیل ذکر احوال
محشر و اصحاب قبور عالم برزخ بر سر تو و قلیلی از علامات و کتاب ناپایان بعض از ظهور
حضرت صاحب العصر و الزمان آمدن قیامت است بعد از اینها ولکن قبل از شروع به
احوال آن امام عالمیان ذکر قلیلی از مصائب مردمان آن زمان با کاینات که گفته
شود بدانکه قبل از طلوع طلیعه آن بزرگوار رفتن و وقایع و مصیبت بسیار بر خلقان رخ
خواهد نمود از سلطنت جمعی از اهل خراسان و ظهور سفیانی که یکی از آن راکوب شده و حال بد
سکال خواهد بود و خروج یمانی و دابة الارض و ظهور گرانی قحط و بلا سیاه و زلزله که اکثر

شهرها بزمین فرو روند و دو ثلث مردمان تلف شوند از موت احمر و اسود و ابیض
موت احمر شمشیر ظالمان موت اسود قحط و ابیض طاعون عظیم و باد مصدق این ابیات
کلام معجز نظام حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که ناچار است بسیار فتنه که در آن
فتنه بسیاری از دین بدر روند و مؤید و مؤکد است اینها را اخبار حضرت سید المرسلین
و ائمه طاهرین که در آخر زمان پر شود روی زمین از ظلم و طغیان ظالمین چنانچه قبل از این در تعبیر
بعضی از این وقایع اشاره شده قوله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من
الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین و در بعضی از کتب معتبره بنظر رسیده که
در آن وقت فرمان الهی بجبرئیل رسد که آفتاب و ماه را از زیور نور خالی و از مغرب طلوع
گردان پس آفتاب و ماه چنان بگریند و چندان از خوف حیات لرزان و نالان
و هراسان گردند که تمامی اهل آسمان و آنچه در او است و سرادقات عرش و آنچه بر او است
از گریه آنها گریان شوند پس آفتاب بی تاب و ماه سیاه و مکور و مکدر از شرق افق در آمده برآید
بمضمون وجمع الشمس والقمر با هم رفت و موافقت نمایند و چون این علم مهیب و چنان
واقعه غریب نصب العین مردم گردد شور و ولوله و غوغا و شیون در میان بنی آدم
بلکه تمامی ذرات عالم سوز قیامت از زمین و زمان بلکه کافه ساکنان هفت آسمان استعلا
یابد که از مهابت و وحشت چون آذر عالم سوز قیامت برخاسته و در وحشی دیگر از اضطراب
در فکر خوراک و خواب و مکالمه احباب بر دارند و همه بتوجه و زاری متوجه دعا و توبه و ثنا
دیگر به زاری و بیقراری باشند ولیکن با حادثه نزول آنرا در توبه فایده ندارد و کار کسی که با
وجه مواعظ و نصایح و اتمام حجت پیشتر تمکین معرفت و اطاعت جز و ایمان نه برانگیخته

تحصیل نکرده باشند پس مردم سؤال نمودند که یا رسول الله حال آفتاب و ماه بعد از آن
بچه منوال قرار خواهد گرفت فرمودند بحال پیشتر باز گردند مردم باصلاح امر دنیا و زراعت و بنا
بپردازند و از جمله مصایب آن زمان طغیان طوفان و دخان است قال جبار جل جلاله
فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین شیعه و سنی نقل کرده اند از سید المرسلین که در
عالم دودی پیدا خواهد شد که در گوش و دماغ کفار داخل شده و سر ایشان مثل سر بریان
کرده باشد و پر شود در میان مشرق و مغرب تا چهل روز بنحوی که مردم به تنگ در آیند و
سوراخ بینی و گوش و سر ایشان و بیرون آید مؤمنان را مثل زکامی عارض شود و به تضرع و زار
زیند و از جمله مصایب آن زمان عام است که میخورند زرع و تاک و درختان را و دیگری خسف
و مسخ و حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه که عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی
الاخره فرمودند که ای ابو بصیر کدام رسوائی از این شدید تر است که مرد در خلوت خانه
خود باشد با عیالش که ناگاه اهلش گریبان چاک کنند و فریاد کنند که فلانی مسخ شده و این
پیش از قیام قایم است و در کتاب معتبری دیدم که از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام مرویست اول روز حضرت قایم ملکی ندا کند که بتحقیق حق با علی ابن ابی طالب
است و با شیعیان اوست در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست
که مظلوم کشته شده پس دلهای آنها که بتحصیل معرفت اهتمام نکرده باشند بشک و شبهه مبتلا
شوند نعوذ بالله و در احادیث معتبره وارد شده است که در هنگام ظهور آنحضرت جبرئیل
یکپا بکعبه و دیگری در بیت المقدس گذاشته و باواز بلند و فصیح چندان ندا کند که همه مردم بشنوند
اتی امر الله فلا تستعجلوه امر الهی آمد پس تعجیل و شتاب در آن نکنید و بر دامن بنام رب

حضرت چنان صدا زند که هرکه در خواب باشد بیدار شود و هرکه نشسته باشد از وحشت
برخیزد و هرکه ایستاده از خوف بنشیند و بعضی صداهای دیگر از ابر و دابة الارض بلند شود و از
خاص آل عبا حضرت سید الشهدا علیه السلام مروی است که چون هنگام ظهور حضرت قایم
می‌شود علم آنحضرت بدون سبب گشوده و بلند شود و میگوید بیرون آی یا ولی الله و بکش دشمنان
خدا را و شمشیر آنحضرت از غلاف بیرون می‌آید و میگوید خروج کن که جایز نیست ترا نشستن
از جهاد دشمنان خدا و وقت از برای ظهور آنحضرت معین نشده بلکه مخفی شده از بعض اخبار
که معلوم است کسیکه تعیین وقت ظهور او نماید بالقدر ظاهر می‌شود که یوم خروج آنحضرت
روز جمعه نوروز و رجب ... شهر محرم است و در آنروز داخل مکه می‌شود بصورت جوانی
کامل چهل ساله با کمر و عمامه زردی بر سر و لباس حضرت رسول در بر و نعلین آنجناب در پا
و با عصا و بید و بعضا و چند راس بز در پیش انداخته کسی او را نشناخته نزدیک کعبه آید
شبها داخل خانه شود پس جبرئیل نازل شود با صفهای ملائکه و اظهار جریان فرمان او نمایند
در میان رکن و مقام ایستاده ندا کند نقباء خود را پس سیصد و سیزده مومن در محراب نماز
فرش خود از همه بلاد متفرقه بغیر از بصره جمع آیند بعضی از رختخواب ناپیدا شوند و بعض
علانیه سوار شوند و بطی الارض روند اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء
قدیر با او آنحضرت سیصد و سیزده شمشیر که از آسمان بنام هر یک و پدران آمده بایشان
قسمت میکند و عمود از نور تا آسمان ممدود باشد و بجهت فرج هر مومن که در هرجا باشد
و چون آفتاب بلند شود منادی بصدا بزبان فصیح ندا کند که همه اهل آسمان و زمین بشنوند
که ای گروه اهل خلایق این است مهدی آل محمد بنام و کنیت جدش نسبت او را ذکر کنند

تا علی ابن ابیطالب پس صاحب گوشی نماند که این را نشنود پس شیعیان رو بسوی آنحضرت آورند
از صحراها و دریاها از یکدیگر احوال ملاذ را گیرند پس حضرت مدینه را مشرف میسازد و گوید این قبر
جد من است و درینجا گذاشته‌اند گویند دو خلیفه و پدران زنان وی اند فرماید که شاید غیر اینها باشند
پس بعد از سه روز فرماید که هر دو را از قبر در آورند چون شروع بکندن قبر نمایند بحدیث
حضرت صادق علیه السلام خدا برای امتحان باد شدیدی و صاعقه و رعد فرستد تا آنکه اهل
اهل شک گویند که اینها بجهت این دو است پس همه متفرق شوند و آنحضرت خود بدست
مبارک کلنگ گرفته مشغول کندن کندن شود تا اصحاب بکمر رسد هریک که افضل اند جهد
نمودتر بکنند پس هر دو را بیرون آورند تر و تازه و ایشان را از کفن عریان کرده بعد از
لعن بسیار و رفض بشمار آنها را بر درخت پوشیده میاویزد در حال درخت بخشکد
خلق سبز شود آنگاه شیعیان ایشان گویند والله این شرف در رستگاری یافتیم به
محبت و ولایت ایشان و بزیارت ایشان است آنگاه منادی حضرت ندا کند که هرکه
او مصاحبت حضرت رسول الله علیه و آله را دوست دارد به یکجانب ایستد پس خلق دو
حصه شوند دوستان ایشان بیکجانب ایشان و آنگه حضرت بایشان تکلیف بیزاری
کند گویند که قبل از ظهور این کرامت بیزاری نجستیم الحال چگونه بیزاری بجوییم بلکه بیزاریم از تو
و از هرکه بتو ایمان آورده پس حضرت امر کند باد سیاهی را که همه را هلاک کند پس آن
هر ملعون را بر آورد و از زدن سلمان و اراده سوختن خانه امیرمومنان را با هرکه در او
در آن میان و شکستن دست و پهلوی مظلومه طاهره مطهره جابره و سقط طفل از آن و زهر دادن
امام حسن و شهید کردن شاه شهیدان و بریدن سر اطفال و خویشان و یاوران او

کردن اهل بیت و زنان و ریختن خونهای ایشان و هرچه از معاصی و محرمات که در این عالم
واقع شده پس امر فرماید شیعیان را که از او انتقام بکشند و قصاص نمایند پس بار دیگر
بدرخت کشیده فرماید که آتش از زمین برآید و هر دو را با درخت بسوزاند و باد را فرماید که
خاکستر نحس ایشان را بدریاها پاشد پس آنحضرت بنجف اشرف درآید با چهل و شش
هزار ملک و مثل آن از جن و سیصد و سیزده تن از مومنان و ملائکه که بودند با نوح در کشتی
و با ابراهیم در آتش و با موسی در دشت و با عیسی در عروج سما و چهار هزار مسومین و هزار مردفین
و آنها که در جنگ بدر و غیرها با حضرت رسول الله بودند و چهار هزار ملک که در کربلا بجهت
حضرت امام حسین علیه السلام نازل شده بودند و از فوت جنگ نیافتند و از شب کوفه
هفتاد هزار صدیق مبعوث شوند و همه اصحاب و انصار آنحضرت باشند و گنجها و معدنها بر آن
حضرت ظاهر شود و بادها مسخر او باشند و او را شوکتی باشد که بزرگترین در خشار ابر کند و او را
هیبتی باشد که هرگاه در میان کوهها صدا بزند از هم بپاشند و هر را بشناسد که مومن است
یا منافق نیکوکار است یا بدکار کردار و خود سایه ندارد و ابر همه جا بر سر او باشد و صداها از آن
ابر برآید که این مهدی است از آل محمد و مهدی از زمین در زیر پای او جیده شود و با او باشد آثار
انبیاء و عصای موسی که هر وقت بخواهد اژدها شود که میان کامش چهل گز باشد
باشد فرو برد و سنگ آنحضرت با اشتر است برداشته ندا کند که کسی توشه بر ندارد و در هر
منزل دوازده چشمه از او جاری گردد و طعام و علف بیرون آید و ساکن بنجف شوند و
پیوسته آب و شیر از او جاری و بعد از پاک شدن بلاد از نجس و کفر و ظلم و فساد هر یک
از سیصد و سیزده نفر را در بلاد والی کرده اند و ایشان حکام در زمین اند بر خلقان

از جمله علامات قیامت نفخ صور است و بروایتی بشکل دایره دارد و هر یک بقدر وسعت
دنیا و مشتمل بر ارواح اصناف ذی روح و آن چهار شعبه است بچهار جهت و سوراخها و شکافها
دارد بعدد ارواح اهل آسمان و زمین و او را اسرافیل در زیر عرش بدم گرفته منتظر امر الهی است
ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم و هم یخصمون یعنی در حالتی که مردم در معاملات با هم مخاصمه
و مجادله مشغول اند که امر زوال دنیا و فنای آن بخاطرشان نمیرسد که ناگاه باذن الله تعالی
بدمد که جمیع خلایق از وحشت و دهشت فریاد برآورند و مدهوش شوند و کسی نداند که این چه
نایره عظیمه است که نموده و بعضی چهار ... چنانچه فرموده خداوند کردگار که ما لها من فواق
پس کوهها از هم بپاشند و زمین چون کشتی در طوفان چهار موجه لرزان باشد و شیاطین در
دریا بعزم فرار در اقطار آن منتشر ... بضرب ملائکه در آفاق متفرق گردند و بهمین نفخه
با نفخه دویم از صولت و نهیب مهیب اسرافیل آسمانها معلق و زمینها مطبق بجهد(?) و کل خلایق
چنان راه عدم پیش گیرند که از عرش مجید تا فرش مجید زنده نمانند و حضرت سجاد در
کیفیت نفخ صور میفرماید که اسرافیل صور را بامر الهی بر زمین برآورد و آن دو شعبه دارد که ما بین
آن دو طرف بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه او را با آنحال بیکوبند که فرمان شده
که خلق آسمان و زمین را بمیراند از بیت المقدس رو بکعبه بگیرند چنان بدمد که از صدای طرف
آسمان اهل آسمان و از صدای شعبه و کشت(?) زمین اهل زمین جمیعا بمیرند پس خداوند جلیل
امر کند به اسرافیل که بمیر او بمیرد و با آنحال بمانند آنقدر که خدا بخواهد آنگاه میفرماید
آسمانها را که از هم بپاشند و کوهها روان شوند و ریزه ریزه گردند چون غبار بهوا روند
چنانچه خداوند منان در قرآن فرموده اذا السماء انشقت الی آخر الآیه و فرموده و اذا

واذا الجبال سیرت و زمین را بدل کنند بزمینی که دران معصیت نشده باشد چنانچه خداوند
عالمیان بشاره بان فرموده که یوم تبدل الارض غیر الارض و آن زمین بسیار گشاده
باشد بلندی و کپهای دران نباشد و عرش را برروی آب قرار دهد چنانچه در اول بود آنگاه
از صدر بارگاه آنکه صدا لمن الملک صدور یابد پس هیچ کس نباشد که جواب گوید خود فرماید
لله الواحد القهار منم یگانه که جمیع خلایق را بید قدرت خود آفریدم و بمشیت خود همه را
معدوم کردم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس باذن الهی صدائی ازان صور آید
که اهل آسمانها زنده شوند و همچنین اهل زمین پس حاملان عرش و ملائکه بهشت و دوزخ
حاضر شوند و خلایق برای حساب محشور شوند و حضرت تا اینجا فرموده اند پس شروع بگریستن
نمودند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که تا چهل روز باران رحمت بسان نطفه
چندان بیارد که از تموج آب اجزای متفرقه فوار غالب اموات از مشرق تا مغرب جمله
التیام پذیرد بروایت دیگر اول جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را زنده کنند و به
بهشت فرستند تا او ابرای محمد زینت و آرایش دهند و براق را با لوای حمد و حلهٔ و تاج
برای صاحب سریر لولاک لما خلقت الافلاک بردارند تا هفتاد هزار ملائکهٔ مقربین
بتقبیل مرقد منور خیر البشر و شفیع محشر گردند و بهدایت عمود انوار که از فرق احمد مختار
تا فلک دوار کشیده بسر تربت مقدس رسیده جبرئیل قطرات عبرات بر دیده خلیل
باریدن گیرد و ملائکه سوال کنند که گریهٔ تو چیست جواب گوید الحال که این برگزیده
متعال از مطلع مرقد دیده بجران دیده را از نور جمال خورشید مثال منور سازد اول حال
را از احوال امت سوال نماید ندانم جواب سوال آنحضرت را چه گویم پس بیک بار عرض

سلام

سلام ندای خروج بر تربت برای حساب روز جزا و عرض و فصل قضا که ناگاه قبر شکافته شود و آنجناب
آنجناب رسالت مآب جلوس جلال فرماید و طوطی ناطقه اش باین حمد سرآید که
الحمد لله الذی احیانا ما اماتنا و الیه النشور پس مکشوف شود بر آنجناب در بجانب تحت
الثری و در بالا منازل اشرار و درجات ابرار نشد پس خطاب فرماید که ای جبرئیل
ای یوم هذا گوید روز هنگامه قیامت و ایام حسرت و ندامت است گوید مرا بشارتی
ده گوید یا رسول الله لوای حمد را با تحف و هدایا برای تو آورده ام فرماید که ازاین بگو
گوید درهای بهشت را برای قدوم میمنت لزوم تو گشوده ام و ابواب دوزخ را بسته ام باز
همان جواب فرماید باز گوید ملائکه انتظار شرف حضور موفور السرور تو را میکشند باز همان
جواب گوید خطاب شود گوید تو اول کسی که شفاعت و مقبول شفاعتی پس گوید ای جبرئیل
خبر ده مرا از حال امت من که جواد کریم با ایشان چه کرد مپرس من مرا از احوال امت کمینه
کار خود گوید نفخهٔ آخر بصور رسیده و کسی محشور نگردیده و بر دامن آن غمخوار و فادار امت
جفاکار روی مبارک بر مرقد خود آورده گوید من امت خود را در خاک دخور را بیرون
نخواهم فرمان الهی در رسد که ای حبیب من تو سردار امت و سالار عرصهٔ قیامت بیشتر
باید پیشتر به محشر در آئی پس خلعت الهی در بر و تاج شاهنشاهی بر سر و براق سوار رو
بسوی عرش مجید آورده و در پای عرش سر بسجده گذارد پس از مهان حضرت عزت ندا
در رسد که یا محمد امروز روز رکوع و سجود نیست روز حساب گناهکار و عقاب بدکار
روز حیرت و ندامت فجار است سر بردار و سوال کن تا عطا کند پروردگار تو
حضرت عرض نماید که مراد وعدهٔ شفاعت است کرامت فرموده بودی خطاب رسد

کلا لعطینک ما ترضی پس نعبان جبار فاطمهٔ ارواح را از ما کن آنها بیاورند بعد از فوات
رحوال الجبال اجساد از صلصال منور بنور عطا که تخمیل نموده اند و از ظالمان تکدر و سایر
حیوانات آنگاه جبرئیل به اسرافیل رسد که نفخهٔ حشر در دمد که دفعه جمیع ارواح در صور
متمکن باشند از منافذ بطلب قوالب دیگر درست نمایند ارواح اولین و آخرین
بمثابهٔ زنبور عسل که میان آسمان و زمین بر پا شوند و بخاکدان کرده از زمین
جنانیم با جساد رمیم در آیند بموجب آیهٔ ثم نفخ فیه اخری فاذا هم ینظرون بدن هائی که از
ابتدای عالم تا انقراض بنی آدم بنقاب تراب کشیده اند یکدفعه سر از زوایای در
در سرهمه عریان مدهوش حیران از شدت گرسنگی نالان و از حدت تشنگی هر یکی
زبان در دهان او بیرون و در وا خاک آلوده و بدنها بخاک لحد فرسوده در میان زمین
و آسمان بر انگیزش غوغای خلایق از ترس دیان و جزای اعمال خود با برده و الحال
مگر کسی که در دنیا هتک حرمت الهی ننموده پرده محارم پروردگار خود را چون عرض خود
ندریده که مستور با خاطر مسرور محشور شود و اعمال صالحه اش مجسم شده همه رفیق و مونس
و از احوال نجات عقوبات الهی نجات و بشارت دهد بروایت حضرت اقدس نبوی
اگر خواهی که در روز قیامت با عورت پوشیده باشی شکم و فرج خود از حرام نگاه دار
و بروایت دیگر ملائکه بسر قبور مومنان آمده سر و صورت مومنان را از خاک پاک کنند
مگر پیشانی ایشان را که پاک نشود ندا رسد که این خاک قرینت بلکه از اثر محراب
و اثر سجود معبود ایشان است و آنگذار بدنام از صراط گذشته داخل بهشت شوند که هر که بگنید
داند که ایشان خدام و عباد کریم اند و بموجب یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب آسمانها

نوردیده

نوردیده شود تا بهشت که بالای آسمانهاست نزد سدرة المنتهی انتظار کرد و همچنین
زمینها از میان برخیزند تا دوزخ که در زیر آنهاست نمایان و زمین که از نقرهٔ خام است
که معصیت خدا در او واقع نشده مقر جهنم شود پس از عبور به بهشت شروع به حساب
خلق شود ای عزیز از احوال عذاب حساب آنروز در جهان سوز خلاص نخواهی شد تا امروز
بفکر توبه و تدارک حساب خود نکنی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حکایت
در ذکر رشحه از طوفان احوال یوم نشور و خروج مردمان از تودهٔ قبور با وحشت و دهشت بر
دشور و اشاره براه نجات از آن عقبهٔ پرحسرت و ندامت چنانچه در بعضی از
کتب معتبره بنظر رسیده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حاسبوا قبل ان
تحاسبوا پس بدرستیکه در روز قیامت پنجاه موقف و محل است که خلایق در آنجا ایستاده
می‌شوند بجهة حساب جائی هزار سال پس آنحضرت این آیه را خواندند فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة و در حدیث رسول خدا و شفیع روز جزا چنین است که ای ابوذر
محاسبه خود را بکن پیش از آنکه محاسبه است را برسند و مهیا شو و تدارک توشه
کن برای روز فزع محشر روزی که عرض کرده خواهی شد بر خداوند قهار که پوشیده
نیست برا او از تو هیچ نهانی حق تعالی میفرماید فو ربک لنسئلنهم اجمعین ایشان آنچه در
دنیا کرده اند قسم بخدا که از همه سوال خواهیم نمود و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام مرویست که نیست از ما هر که حساب نفس خود را نکند در هر روزی پس
اگر عمل خیری کرده از خدا طلب توفیق زیادی کند و اگر بدی کرده استغفار کند
و باز گشت بسوی خدا و از جناب ولایت مآب در خصوص عقبهٔ اول مرویست

کرفت از ما هر که حساب نفس خود را کند و هر روز پس اگر عمل خیری کرده از خدا
طلب توفیق زیادتی کند و اگر بدی کرده استغفار کند و باز گشت بسوی خدا
و از جناب ولایت مآب در خصوص احوال مردم بستگی مردم بیرون آیند
از قبرها سر تا پا برهنه و گرسنه و لب تشنه و ژولیده و حیران و خاک آلوده
و ترسان و محزون و گریان و از شدت وحشت و از خطور اسرافیل بیهوش
و سراسیمه و هراسان و از مشاهده غبار و وحشت و خروش از زمین و نالان بیهوش
و دیدها حیران باز مانده بسوی آسمان و از معاینه آثار صاحب غضب و هیبت
دیوان و انتقام جبار ذوالجلال و تابان بهر طرف نگران و از اعمال خود متأسف
و متحیر و پریشان و پشیمان قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة
لشیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها
و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید و فرمود که حق تعالی
یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه روزی که از خوف حیات
و حول عذاب میگریزند مرد از برادر و پدر و مادر و از فرزند خود هر کس را شغل است
که مشغول به احوال دیگری نه پردازند اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض
اثقالها و قال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها بجز بار در روزی که به
جنبش و زلزله در آید زمین و بلرزه شدید و بیرون اندازد که آنچه دارد از
مردگان و شهادت دهد هر عملی که واقع شده بر روی آن بسبب آنکه خداوند حکم
کرده بان روزی شند مردم با احوال رادیان متفرقه بعضی مومن و بعضی کافر تا ببینند

ادکار مجرما

مزدکار خود را پس هر که ذره از خیر یا ذره از شر در دنیا کرده خواهد دید آنرا یوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة روزی که از زلزله
بشکافد زمین با اهل و موج عظیم دریا آن باشد و دلها دران روز بسیار مضطرب
و حیران و ترسان و با دیدهای گریان و هراسان اذا السماء انفطرت بهنگامی که
آسمان منشق شود و از هم بشکافد از کهکشان به تغییر علوی و آفتاب و ستارهای
شوند و پراکنده کردند و دریاها به یکدیگر ملحق شده یک شوند و آیه دیگر از آتش سوزان
و نیران برافروخته شوند مغلوب برزخ شوند و در چنین هنگامی بدانند هر کس آنچه را
که کرده و بجزای هر عملی که کرده چنان متذکر شود که گویا حال کرده باشد پس بعد از حضور
خلایق حکم فرماید حضرت خالق که وامتازوا الیوم ایها المجرمون الم اعهد الیکم
یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی جدا شوید امروز ای گناه کاران
از مومنان و صالحان آیا من عهد نکردم در دنیا بشما که اطاعت مکنید شیطان را
که دشمن شماست و اطاعت من نمائید این است در تحقیق راه راست که او
جمع کثیری را گمراه کرده آیا هیچ عقل نداشتید این است آن جهنمی که شما گناه کاران را
در دنیا وعده میدادیم یوم تری الظالمین لما رأوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل
خواهی دید ای پیغمبر آخر الزمان ظالمین را در روزی که بچشم خود ببینند عذاب
الهی را که میگویند آیا معذورند و راه برگشتن است بدنیا که توبه و تدارک کنیم و خواهی
ایشان را در موقف حساب و عذاب و خضوع کنند از خواری و ذلت که از هر اس
بزیر چشم نگاه کنند القارعة ما القارعة و ما ادراک ما القارعة یوم یکون الناس

کالفراش المبثوث یوم و تکون الجبال کالعهن المنفوش یعنی حه میدانی فاری محمد صلی الله
قارعه را روزی است که خلایق از کثرت وحشت و مذلت مانند پروانه
منتشر و حیران و مضطرب و سرگردان شوند و کوهها دران فزع اکبر بشکل پشمهای
الوان حلاجی شده در هوا و در آفاق عالم پران فکیف تتقون ان کفرتم یوما
یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به کان مفعولا ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا پس چگونه می ترسید اگر کافران در زنده اید از روزی که از غم و هم و الم
کودکان را پیر خواهید گوید و دران روز آسمان خواهد شکافت و وعده الهی
شده است به تحقیق که این پند و یادآوری است شمارا پس هر گاه خواهد درست براه
خود در این ایام مهلت بسوی پروردگار خود راه نجات بتوبه و عمل صالح الا یظن اولئک
انهم مبعوثون لیوم عظیم آیا گمان نمیکنند ایشان که جرأت معصیت اکثر
نمایند که برانگیخته خواهند شد بجهة حساب برای پروردگار عالمیان ایحسب الانسان
ان لن نجمع عظامه آیا پندارد انسان که جمع نکنیم ما استخوانهای او را بلی قادرین ان
نسوی بنانه بلی قادریم بر ساختن نوک انگشتان او بل یرید الانسان
لیفجر امامه بلکه میخواهد انسان که مجرد خطا را پس اندازد و توبه و تدارک روز غم اندوز را
روز بروز پس اندازد با آن نه بر دارد و پرسد ایان یوم القیمة فاذا برق البصر و خسف القمر
و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ این المفر میرسند از قساوت قلب که کو
نجات روز قیامت پس هنگامی که از شدت هراس حیران بماند دیدها و تاریک
شود و جمع ماه و آفتاب و نهایت حرارت و تاب بر سر گناه کاران بر از خطر

الجنزواهر

ایستد خواهد گفت در هنگامی از هنگامه این روز کو مفری تا که مفری و پناهی باشد
بجز سایه رحمت الهی برای کسیکه پیشتر خود را لایق آن ساخته باشد ینبؤا
الانسان یومئذ بما قدم و اخر بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره
خبر داده می شود به انسان دران روز به آنچه در دنیا کرده از خیر و شر بلکه خود بکارهای
خود بهتر داناو بیناست و کردار خود را بیند اگرچه از ترس عذرهای ناموجه
می آورد و استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی لا مرد له من الله یا بد روزی که مفری از خدا
ما لکم من ملجأ یومئذ و ما لکم من نکیر اجابت و اطاعت کنید پروردگار خود را
پیش از آنکه بیاید روزی که مفری از خدا نخواهد نه پناهی دارید و نه انکار بتوانید نمود
زیرا که زمین و اعضا شهادت خواهد داد و انذرهم یوم الازفة اذ القلوب لدی
الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع بترسان ایشان را از روزی که روز
بروز ساعت به ساعت نزدیک شود وقتی که دلها و جانهای گناه کاران از شدت
فزع و هول و جزع به حجره شود شده نه در برود و نه بر میگردد و نه از غصه سخن
توانند گفت گناه کاران را به توبه و ندامت نه یاری و نه شفاعت کننده
یوم نسیر الجبال و تری الارض بارزة و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا و عرضوا علی ربک صفا
لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا یعنی روزی که براکنده
در هر طرف خواهیم کرد کوهها و در زمین ها را و تو بچشم خود خواهی دید و حشر میکنیم
مردم را پس نمیگذاریم از ایشان احدی و تمامی ایشان عرض میشود بجناب خداوند عالمیان
صف کشیده به تحقیق که آمده باشند چنانچه خلق کرده بودیم از اول برهنه و عاری

از هر چه دارند و نه پندارید که براي حشر شمار انزاده ایم یوم ازفة الازفة لیس لها من
دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون نزدیک شد نیست
کسی را بغیر از خدا اگه کشف شاید شمارا نماید آیا از این حدیث تعجب دارید و تخندید
و گکان چهه گریه وزاری نمیکنید یوم تاتی السماء کل نفس تجادل عن نفسها وتوفی کل نفس
ما عملت وهم لا یظلمون روزی که خواهد آمد هر کسی مجادله وسعی کنان از طرف خود که نفس خود را
خلاص کند وجمله بدیگری نپردازد و از وحشت احوال و خواهد یافت هر کسی جزای آنچه
که در دنیا کرده بود نه کم و نه زیاده ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنهم کیست بر نفس خود
ظلم کننده تر از کسیکه یاد آورده بپروردگارش را که در فکر روز آخر خود باشد و از خواب غفلت
بیدار گردد پس او اعراض کند از آن و قبول نکند نصایح خدا را فذرهم یخوضوا ویلعبوا
حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون در نظر رسیده که انسان بعد از آنکه لب در غفلت در دنیا صد
هزار محنت و عنا خود را در گور کشیده آرزوی محشر مینمود در آن وقت همه را فراموش کرده
آرزو دارد که کاش بگور برگشت پس هزار سال باین حال شفاوت مآب باز در
میشود تا بعد از آن حاکم قهار چه حکم کند و بر دو امیر از شدت حیرت و شور و شور حسرت
پا سیصد سال یکقدم در لحد دیگر در قبر حیران بماند و از حضرت رسول صلعم منقولست که
محشور میشوند عریان و ختنه نکرده باهم بوباء و ناخوش و ضحور که دو دست العرق ظاهر شده فرو
که پا با در جهنم را ملائکه چندی است که همه ایستاده اند از خوف آن سر بالا نکنند تا نفخ
صور پس در قیامت از هول و بیم گویند از خداوند کریم و منزه میدانیم ترا از هیچ
آنکه عبادت بالایق تو باشد و ترا بر نعمتها شکر کردیم و حق عبادت تو را بجا آوردیم و

و اگر کسی علی مغفادی بغیر داشته باشد البته سهل شمار و از شدت هول جانی آن
روز جهان سوز چون جهنم در صحرای محشر و آن بر شوره شد بجز دیده نماند ملک
مقربین و نه پیغمبر مرسل مگر بزانو در آمده و استغفار کنند از ترس گویند رب
نفسی نفسی ای پروردگار من خود مرا نجات ده حتی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
پسر عزیز خود اسمعیل را فراموش کند و گوید خدا یا من خلیل توام مرا امروز از رحمت خود
فراموش مکن و بحدیث امام محمد باقر علیه السلام مگر جناب محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله پیغمبر که یا رب امتی امتی امت مرا نجات ده پرسیدند یا رسول الله
چه چیز نجات میدهد از این هول محشر و فزع اکبر فرمود که بنشیند بزانو ما در برابر
علماء و مسائل دین و اعتقادات شرح و بیان را از ایشان تعلیم گیرید چنانچه
قلیل از احادیث و ثواب آن در اول رساله مذکور گردیده و از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که هر که ایمان آورده باشد باینکه
پیغمبر از جانب خدا است و ایمان آورده که عبادت از اصول علی بلغو و یقین
باشد نا جو رستگار خواهد بود و هر که شک داشته باشد و در دنیا عمل نکرده
هزار سال با آن باشدت و حسرت در عذاب بماند نعوذ بالله بدانکه جمعی با
حساب بسوی بهشت خواهند رفت و گروهی بغیر از شدت نافرمانی
پیش از حساب بجهنم خواهند شد چنانچه منقولست از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود خدا بساط باد و باران را بر دریاها
تا همه آتش کردند از ازدحام حساب ناخدا حکم کند فرماید بسوی بهشت یا جهنم

پس جمعی چون بهشت میکنند که زمین که آنگاه بسوی من آید که یا حبیب الله الامان بعد از
رسیدن شفیع ما نزد بسوی حق تعالی و بحدیث حضرت صادق علیه السلام اهل محشر را
در شدت روز قیامت کار چنان تنگ شود که عرق تا بدن ایشان رسد پس
گویند بیائیم تا بر آدم برویم شاید شافع ما شود چون بیایند گوید بلکه من هم گناه کارم به نزد
نوح روید و همچنین نزد هر پیغمبری که آیند بسوی دیگری میفرستند تا عیسی گوید بخدمت حضرت
پیغمبر آخر الزمان روید چون بخدمت آنحضرت روند فرماید که با من بیائید و پیا در در بهشت برآ
بدر بهشت و سجده در شده ندا رسد که سر بردارید که شفاعت تو مقبولست و
واین است در تفسیر قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و بر دامن بگیرد
بسجده میماند آنگاه ندا رسد که سر بردار که نظر بخواهیم کرد بسوی ایشان تا بیرون نزدو
از میان ایشان کسی گوید کسی کند حق تعالی بفرماید تا جبرئیل اخراج کنند پس امر کند جبرئیل را
که بیرون کن شیطان و دنیا و متکبران را آنگاه می آورند دنیا را بصورت عجوزه و امر کند
زبانه جهنم را که بکشند او را بسوی جهنم دنیا گوید تو حاکم عادل کجایند اهل و خدمه و شوهران
دوستان و بنده گان من آنگاه بیاورند فرعون را با دو کلاه با کلاه از آتش بر سر
و پیراهنی از قطران در بر و بر خود کاسه دارد که یا شود که کجایند متکبران و جباران و همه را
یاد ملحق کنند دادن خواران ایشان است پس قابیل را بیاورند باین دستور ندا کنند که
کجایند حاسدان و باو ملحق سازند و ادن خواران ایشان است بسوی دوزخ پس
بیاورند کعب بن ماتع یهودان و علماء ایشان را آنگاه ندا کنند که کجا کجایند ان
زنهایی که علم خود را کتمان کردند و باو ملحق نمایند پس می آورند مریم را به استهزا

کنندگان و ابوجهل را با پیروان و امرء القیس را با شعراء که باخدا و پیغمبر
دروغ نسبتند پس سلمه را با اعوان و انصارش پس هامان و یارانش را پس
بعد از آن ندا رسد که کجایند اهل مکن شدند او را با هفتاد هزار ملک بسوی
جهنم داده فرماید پس کندای عادل و ای حکیم بسیار بندم او زاده کاهنان و ساحران
و مودنان اند مرا که لعنت کراشند مراد و عزه بعزی غیبت کنندگان و فقهاء
شعبده بازان و خزینه داران که عمله شرهند دکجا که بربط نوازند و طبال که اهل
دف و طنبور و ساز ندوند کار مرا که حریفان شد آنگاه بیرون می آید ماری از جهنم
که سر و کند که گردنش هفتاد ساله راه باشد و جمع میکند ایشان را بردن بسوی جهنم
بعد از آن میطلبند مردم را برای حساب و در بعضی از اخبار وارد شده که
حاضر کنند مالدار از حرام جمع کرده یا در حرام خرج کرده فرمان آید که بدوزخش
برید اگر — از حلال جمع فرمان آید که حسابش نکشید قال الله تعالی
وقفوهم انهم مسئولون و در حدیث است که گاه باشد که بنده بیک گناه صد سال
در محشر محبوس و موقوف بماند و نظر کند به زنش که در بهشت متنعم است
برخورده بنیان رشته جواهر سخن و معماران بروج شنیده بنا این
فن روشن و ثابت و رهیان است که ذکر احوال قیامت اقتضای آن
مینمود که بیان انواع گناهان و معصیت و تعقب اخبار عذاب آن عقبه
منکره و مرحله جان کسل و مرتب بر هر یک از آنها بوده به تفصیل مذکور گردد
چنانچه بعضی از حکما هر یک را عقبه قرار داده اند و مفصلا تحریر نموده چون این

طریق موجب طول کلام و خروج از اد اختصار این رساله و مقام بود بمقتضای جز
کلام قل و دل نه ترک این عمل نموده درباره هر یک ازان عقبات بذکر حدیث
مختصری اکتفا نموده و اشاره شده بود که بهاین قدر و میدان صبح صادق اخبار
و آثار کسی که خود را از خواب گران بیدار و بقلیل و زیدن نسیم جان فزای هدایت
دار شاه دل را در سیاه و مستی خواب گران بیدار غفلت هشیار نماید زیرا
که کسی که گریخته از درگاه اله دار ارتکاب معاصی جاه خود را تباه و دل خود را سخت
و سیاه کرده باشد بهتر از کلمه جامه طبیعت را از ادشاخ صفات خبیثه بصابون
نصایح بید در پاشت شو بد بهر و ساحه باطن ضایع خود را از خس و خاشاک معاصی
بجاروب مواعظ بسیار رفت و روب نکند چنانچه گفته اند بسیه دل چه سود گفتن
وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ ارشد قال الله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه الایه محرب بنای
دینداری و ایمان مضیع حسنات و اثر حضرت سبحانه و تعالی اشرد خمر است
که هر جرعه اش باعث نقص و عناد و هر قطره اش مایه فتنه و فساد است و بعضی
از اجلاء اصحاب در کتاب جامع مرقوم نموده که در بیان این ابیات حرمت
این حرام زاده نجس خداوند عالمیان در آیت محکمات قران ... جا نموداد
نموده از سر در عالمیان مرویست که شراب خوار مثل بت پرست است
و شراب خوار می آید در قیامت رو سیاه و کبود چشم و از دهانش
گند می آید که اهل محشر از گند دهان آن ازرنگ کمتر از آتش بخدا شکوه کنند

بمیرد تشنه و در قبر باشد تشنه و محشور شود تشنه هزار سال از عطش فریاد کنند و آنگاه
آب بیاورند مانند مس گداخته که پوست آدم را بریزاند چنانچه خداوند منان
در قران فرموده که در دل آن ازقران یا حرفی ازان باشد و شراب
و قران خصم او باشد ایضا فرموده که سه چیز باعث گمراهی مردمان است
محبت زنان که شمشیر شیطان است و شراب که تله شیطان و محبت
زر که تیر شیطان است و دوست زنان که فایده از عمر خود نمیبرند و دوست
شراب بهشت بر او حرام است و دوست او بنده دنیا است و از شارب
الخمری که خداوند منان او را توفیق توبه از شراب آن داده بود که شعور
در این خصوص گفته ۱ اول از شراب خانه ویرانه شدن ۲ دوم از خدا
خلق بیگانه شدن ۳ سوم آنکه شراب خواره مانند کس ۴ از دادن که خوردن
دیوانه شدن ۵ اخبار و احادیث بسیار در مذمت عمل شنیع زنا
و سبب دخول جهنم و کمی عمر و فنا چنانچه جعفر تجربه ... زنا به ازان است که قلم
بر ورق جولان دهد کاندر بیان طرز استیفاد آن نشاید از آنجمله از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هیچ گناهی عظیم تر ازان نیست که کسی نطفه را
بفعل رساند و گفته که خداوند عالمیان او را قبله مردمان ساخته خراب کنند
یا آب پشت خود را در زنی به حرام ریزد و در خبر از آن سرور مرویست که فرمودند
یا معشر الخلق بپرهیزید از زنا که در آن شش خصلت است سه در دنیا و سه در
عقبا اما در دنیا نور چهره را ببرد و مورث فقر و فاقه ... و عمر را کوتاه می کند و اما

در آخرت باعث خشم الهی شود و سبب دشواری و بدی روز قیامت
گردد و در آتش مخلد سازد پس حضرت این آیه را خواند که سولت لهم
انفسهم ان سخط الله علیهم وفی العذاب هم خالدون
و فرمود که شب معراج گذشتم به زنانی که بر پستانها آویخته بودند زیرا که از زنا
فرزندان بهم رسانیده بودند و ملحق کرده بودند و ارث شوهرها بایشان
رسیده و از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرویست که روز قیامت
باد متعفن وزد که اهل محشر بیزار شوند پس ندا رسد که این گند فرج زناکاران است
که بی توبه مرده اند لعنت کنید ایشان را که خدا لعنت کرده پس نمی ماند
احدی مگر لعن کنند ایشان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
هر که زنا کند با زن مسلمه یا غیر مسلمه و بی توبه بمیرد و در قبرش سیصد و شصت
هزار روزنه از مار و عقرب و از زبانه آتش باز شود و بسوزد تا قیامت فرمود
که هر که بحرام بر زنی یا بپسری جمع شود محشور شود گندیده تر از مردار که مردم از او
متاذی شوند تا به جهنم رود و اعمال او حبط شود و در تابوتی از آتش بدوزند و از
همه کس عذابش بیشتر باشد و لواطه بدتر از زنا است که خدا بآن چندین هزار
شهر را خراب کرده است حضرت فرمود که لواطه مالیدن ذکر است بانضمام
مرد لذا او خالی بدبری سر کفر است بخداوند جبار و فرمود که خدا حرام کرده است
دبر مخنث را که بر بالای فرش بهشت قرار گیرد و فرمود که هر که پسری را از شهوت
ببوسد روز قیامت لجامی از آتش بر او زنند و بکشد هزار سال در آتش عذاب

باشد و گردید بنوی هر عضوی را بهره از زنا است و فرمود که در روز قیامت
چادر بندد زنانی را که ساحقه کرده باشند جامها از آتش و مقنعه از آتش
پوشیده و عمودی از آتش در جوف آن کرده که داخل جهنم می کنند فرمود ملعون است
کسیکه با جوان جمع شود و شرعا و عرفا گوشت و نسل او حرام نمود و واجب است
کشتن و سوختن او و عرفا قیمت او بر دو طرز است و انبها در صور زنان
که ثبوت رسیده باشد بر ترنمه شیطان و محبوب اهل فسق و خذلان که
غنا و خوانندگی باشد از جمله محرمات ضروریه نزد علمای و شیعیان بلکه از جمله
کبائر مثل زنا است و در روایت متواتره مؤکده مغلظ بر حرمت آن
وارد و احدی از فقهای متقدمین و متاخرین قایل بحلیت آن نشده اند
مگر که بعضی بر بعضی از مقامات و بعضی از طائفه خذاله صوفیه مطلقا و قول اول ضعیف
و قول ثانی مثل مذهب ایشان ضایع است و از صاحب آیات بینات
حضرت سید کاینات منقول است که محشور خواهد شد صاحب غنا و خواننده
از قبر خود کور و کر و گنگ و چون زناکار و سازنده و مغنی است که آواز خود را
بلند کند به غنا مگر آنکه خدا دو شیطان فرستد که بر دو شش او سوار شده پاشنه
پاهای خود را بر سینه وی زنند تا وقتی که ساکت شود و برو امتی غنا نوحه شیطان
بر فراق بهشت فرمود که غنا افسون زنان است و از حضرت امام جعفرا
محمد باقر علیه السلام مرویست که غنا گناهی است که خدا وعید آتش یاد کرده پس
خواند این آیه را که ولهم عذاب مهین و حضرت علیه السلام فرمود که

که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود که
در بهشت درختی است که نسیم باذن خدا او را نغمه سازد و مترنم گرداند
و هرگز بآن خوش صداها نشنیده و آن بعوض ثواب کسی است که در دنیا
ترک شنیدن غنا کرده است از خوف خدا و از حضرت امام رضا و امام زین
العابدین علیهما السلام نیز حدیث بهمین مضمون منقولست غیبت و گناهان او بمنزله
خوردن گوشت مردگان است و خورش نان سگان نیران است غیبت و بد
گوئی مسلمانان که نقل مجلس مردمان است سبحان الله با وجود آنکه از اکثر معاصی بدتر
عذاب قائل و شنونده آن از همه بیشتر است در میان خواص و عوام شیوع
تام و تمام بسیار دارد با طریق هدا حضرت رسول خدا فرمود که آمرزیده نمی
شود غیبت کننده تا صاحبش او را نبخشد و فرمود که هر که فاحشه بشنود و
افشا نکند مثل کسی است که خود آنرا کرده باشد و فرمود که نماز و روزه غیبت
کننده درست نیست مگر تا چهل روز توبه کند و در روز قیامت از نامه عمل
تعجب کند زیرا که حسنات خود را در آنجا نه بیند و گوید این نامه اعمال
من نیست ملائکه گویند ربک لا یضل ولا ینسی و این نامها از تو است چون
غیبت کردی حسنات تو محو گردید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
اگر کسی حکایتی کند از کسی چیزی را که باعث خفت او شود خداوند بیچون او را
از دوستی و سلطنت خود بیرون کند بسوی سلطنت ملعون و شیطان هم او را
قبول نکند و فرمود که میخورد غیبت حسنات را چنانچه میخورد آتش هیزم را

و فرمود که غیبت کننده و انها در آتش است و بد جائی است جای او و کسی
بحضرت سجاد عرض کرد که فلان کس شما را بضلالت و گمراهی نسبت میدهد
حضرت فرمود که تو حق هم نشینی او را رعایت نکردی که حرفش را نقل کردی او و تو را
این حق نموده بود و نه حق ما را زیرا که از او بر ما چیزی نشنیدی و نقل کردی که ما نمی
دانستیم بتحقیق که مرگ همه را در خواهد یافت و محشر وعده گاه همه است حاضر
خواهیم شد و خدا میان همه حکم خواهد فرمود زنهار احتراز کن از غیبت آن
نان خورش سگان جهنم است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز باین
مضمون مرویست و فرمود که دروغ گفت هر که گمان کرده که حلال زاده است
و گوشت مردم را بغیبت میخورد و قوله و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و حضرت
باقر علیه السلام فرمود که وحی کرد خدا بحضرت موسی که غیبت کننده اگر توبه کند
آخر کسی است که داخل بهشت شود و اگر توبه نکرد اول کسی است که داخل جهنم شود
و در حدیث معاذ مذکور است که عبادات غیبت کننده اگر چه مانند آفتاب
تابان درخشنده و نمایان باشد ملک موکل در آسمان او را رد نماید و حضرت
فرمود که گوش کشنده غیبت مثل غیبت کننده است و غیبت مجملا از نقل و
قول یا فعل صریحا یا کنایة در غیاب کسی شنود و آزرده شود و اگر آن غیبت در
دنیا نباشد افترا خواهد بود نه غیبت و این بدتر است العیاذ بالله و معلوم
که منشأ اصلی غیبت در اکثر هوا حسد است که بدترین صفات ضمیمه نفسانی

رذیله نفسانیه است و اول معصیت است که در روی زمین واقع شده و این
عمل شیطان است و حضرت فرمود که حسد میخورد ایمان را چنانچه آتش میخورد
هیزم خشک را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بهشت حرام است
بر سخن چین و فرمود که خدا عز و جل بر همه بدیها قفل زده و کلید آنها را در شراب
قرار داده و دروغ بدتر است از شراب و خرابی ایمانست و از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که دروغ گو را لعنت میکنند هفتاد هزار ملک و در وقت
از دهانش گندی بیرون آید تا بعرش رسد همه او را لعنت کنند و مرویست که
سالها هفتاد هزار عذاب قبر از زنا و تهمت و غیبت و دروغ است و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که کسی که بهتان زند مرد یا زنی را از اهل ایمان را بچیزی
که در دنیا مبعوث کند او را در طینت خبال خبیث حضرت فرمود که چرک
و خونها که بیرون می آید از فرج زنان زناکار و در بعضی از کتب معتبره بنظر رسیده
و حالا لکه بسیار خوب و مرقوم شده که از اعظم تهمتهاست بر رسول خدا
و ائمه هدا صلوات الله و سلامه علیهم چنانچه شیوه جاهلان عالم نما و قاعده خود فروشان
بازار شید و ریاست که در وقت سؤال سائل شرعیه و گفتگوی احکام دینیه
از قرار بجهل خود کردن عار داشته بتامل در مقام آنکه جواب بر می آید و بدعوی
دانش و بکمال همت بر فریب عوام و جهال مقصور ساخته و زبان بهرزه گوئی
و بیهوده فاش داده و دال طبل شهرت شناخته از احصا این صدا این کلام حضرت
رب العالمین فراموش کرده در آیه یا در باب که در هیچ معنی چنین نکرده فرموده

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در خدمت حضرت
صادق علیه السلام گفتگوی مسئله یکی بقول مذکور شد پس حضرت لعنت کردند
بر او و فرمودند بر او که این است که پاک کند که ملعون است آنکسیکه با فقد
دروغ را بر خدا و پیغمبرش و احادیث بسیار در این خصوص وارد شده
مثل اخبار بیشمار در باره مذمت و عذاب سخن چنین و هم اند چنین یاران
و برادران دینی را که شیوه و طریقه ابلیس ناپاک و کار و کردار اشخاص بعد
ناپاک است و چه معصیت از این بدتر است که صاحب این صفت بجور
از رحمت احدیت دور است که از شآمت و نحوست او خداوند کریم و رحیم
دست بر سینه خود گذاشته که معبر اسم در میان ایشان بهم در مقام
استجابت دعای ایشان بر نیامده چنانچه منقولست که حضرت قحط و خشک سالی
سه دفعه بجهة باران باجمعی از یاران بیرون رفته از تکل دعای ایشان ثمر اثری ندید
و گشت شان از باران اجابت بار دیگر دید حضرت کلیم الله در آن باب
مناجات کردند ندا در رسید که ان فیکم نماما فلا استجب لکم بدرستیکه در
میان شما سخن چینی است لغوی او دعای شما را مستجاب نمیگردانم و در یک
کتاب دیدم که معتبر لهجه این مضمون حدیث دیگر را بطا از این حدیث
بنظر رسیده که دلالت بر بدی و شآمت اینجا بیشتر و همه داری توبه

کنندگان زیاده‌تر و بلندی مرتبهٔ حضرت پیغمبر از سایر پیغمبران بهتر ظاهر بگردد
واگرچه مجملا دارد ولکن ورد ذکر آن در اخبار منقول است منقولست که حضرت
موسی علیه السلام بدعای باران رفت مستجاب نشد پس گفت خداوندا اگر آبروی
من در نزد تو کم شده تو را بحرمت آبروی پیغمبر امی که وعده کرده که آخر الزمان
مبعوث نمائی قسم میدهم که باران رحمت را نازل گردان خداوند وحی
فرمود که ای موسی در میان بنی اسرائیل کسی است که چهل سال که مشغول معصیت من است
تا او را از میان خود بیرون نکنید باران نیاید پس حضرت موسی در میان صفوف
می گردید و میفرمود که ای بنده کان کسی است از شما که از جهت او خدا باران را منع
نموده پس آن مرد عاصی متفکر در امر خود شده با خود میگفت که اگر بیرون نروم باران نیاید
اگر بروم در میان مردم رسوا شوم پس لاعلاج گفت خداوندا اگرچه معصیت تو را بسیار
کرده ام اما از راه جهل و نادانی بود الحال نادم و پشیمانم ای خداوند غفار ستار توبه کردم
توبه مرا قبول کن و سبب منع باران رحمت را از مردم منع مکن هنوز سخن او
تمام نشده بود که ابر سفیدی برخواسته و باران رحمت را از آمد پس گفت خداوندا
باران رحمت بما دادی قبل از آنکه آن عاصی از میان ما بیرون رود خدای عز و جل فرمود
ای موسی آن شخص عاصی مانع باران بود الحال سبب باران شده موسی گفت خداوندا
او را بمن نمای گفت ای موسی من اخفای ستر او کردم در وقت معصیت حالا چگونه
مفتضح کنم او را در وقت توبه و من نمام را دشمن دارم چگونه نمامی کنم و در حدیث
صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در شب معراج زنی را دیدم که

که سرش بمانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر بهزار نوع از عذابها معذب بود
صحابه پرسیدند که یا رسول الله عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شده بود فرمود
که سخن چین و دروغ گو بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آدمی
در روز قیامت می آید که زبان او در پشت سر بیک زبان او در پیش رو
او بجهت و از هر دو زبان آتش شعله ور گردیده تا آتش بدنش را فرا گیرد پس ندا کنند این
که در دنیا دو زبان داشت و این عذاب بجهت این است که معروف باین صفت
شده و از جمله صفات ذمیمه که موجب مذلت دنیا و آخرت است تکبر است
و آن نیز اول معصیتی است که از شیطان صادر شده و موجب حبط عمل وی چنانچه
حبط عمل شش هزار ساله او شده بود و خداوند عالم میفرماید که متکبر ردای من
است هر که متکبر باشد با من و با من در مقام منازعه باشد **در بیان** ایام البیض ماه مبارک
شعبان را که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد فضیلت بسیاری دارد
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد خصوصا شب پانزدهم چنانچه از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که شب نیمه شعبان بهترین شبها است بعد از شب قدر
حق تعالی در این شب عطاها به بنده کان خود میفرماید و به احسان خود گناهان ایشان را
می آمرزد پس سعی کنید در عبادت در این شب که این شبی است که حق تعالی بذات
مقدس خود قسم خورده که سائلی را از درگاه خود رد نکند مگر آنکه آمرزش معصیتی را
طلب نماید و این شب را خدا از برای ما اهل بیت قرار داده بازای شب قدر که از برای
پیغمبر قرار داده پس اهتمام نمائید در این شب در دعا و ثنا کرده

کردن بر خدا الحق نماید که اگر حواله نمودن این قبیل احادیث از کتب ادعیه
انسب مینمود ولکن چون بنای این رساله بامر اعانت و اختصار بر این است
که در جمیع فنون مواعظ و واجبات و مندوبات و محرمات و مکروهات
و اشعار و تمثیلات و مطایبات و گریه و اشباه اینها قلیلی ذکر شود به نحویکه
طالبان این مطالب را بعد از ملاحظهٔ آن شاید احتیاج بمطالعه و ملاحظهٔ بعضی
از کتب دیگران نشود پس ذکر نمودن چند حدیث دیگر از این باب مستحسن
خواهد بود در نظر احباب مرویست که از طرق خاصه و عامه که حضرت رسول
فرمودند که در شب نیمهٔ شعبان در خواب بودم که جبرئیل بمن نازل شد
گفت یا محمد آیا بخواب میروی امشب گفتم امشب چه شب است گفت شب نیمهٔ
شعبان پس مرا برد بقبرستان بقیع گفت سر بلند کن بسوی آسمان بدرستیکه
این شبی است که درهای آسمان گشوده میشود در آن یعنی درهای رحمت الهی
و خشنودی خداوند و درهای آمرزش گناهان از درگاه فضل و احسان و درگاه
توبه و نعمت و درگاه جود و بخشش می آمرزد خداوند جهان گناهان بنده
کان را در این شب بعدد موی چهارپایان باشد و شبیه‌های ایشان ای محمد [illegible]
امر کن امت خود را که احیا کنند این شب را و تقرب جویند بسوی خدا بعبادات
بدرستیکه این شبی است بسیار شریف یا محمد چنین نزد تو آمدم بر جمیع ملائکه
آسمانها با بالهای خود را در صف محکم نموده بودند در نزد تو آمدم خدای تعالی در عبادات
او مشغول بودند بعضی ایستاده و بعضی در رکوع و بعضی در سجود بدعا و بعضی تسبیح بعضی

استغفار یا محمد حق تعالی در این شب نظر رحمت به بنده کان میکند و می آمرزد
هر مومنی را که به نماز ایستاده باشد یا نشسته باشد و مشغول به تسبیح خود باشد و یا
بیاد خدا باشد و این شبی است که هر که او را احیا کند البته دعای او مستجاب میشود
و هر چه سؤال میکند البته عطا میشود و هر که استغفار کند البته آمرزیده میشود و هر که
توبه کند توبه اش قبول میشود و محروم کسی است که از خیر این شب محروم شود
و در این شب دعای بسیار وارد شده است چنانچه در کتب ادعیه
مرقوم است و از آن جمله دعای کمیل ابن زیاد است که مشهور است و از جمله
فضایل این شب که ولادت با سعادت امام انس و جان حضرت صاحب
الزمان واقع شده و از اجلاء این شب است زیارت خامس آل عبا گلگون
قبای صحرای کربلا حضرت سید الشهدا که دیده های ملائکه مقربین از غم او مجروح و
دلهای انبیا و مرسلین از مصیبت و الم چون بدن مبارک مجروح و از این
جهت است که تمامی ایشان رخصت میطلبند از خداوند عالمیان که در این شب
زیارت آن شهید وحید عطشان کنند و مصافحه نمایند با زیارت کننده کان
چنانچه مرویست که از سید سجاد که هر که مصافحه کند با ارواح صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر پس زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در شب نیمهٔ شعبان
زیرا که ملائکه و پیغمبران در این شب رخصت میگیرند از خداوند عالمیان در زیارت
آنحضرت می آیند خوشا بحال کسیکه آن بزرگواران با او مصافحه کنند و از جمله ایشان اند
پنج پیغمبر اولو العزم نوح ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که مبعوث گردیده اند بمشرق

و مغرب زمین دار جنیان و از آدمیان دار حضرت صادق منقولست که
هرکه زیارت کند آنحضرت را در شب نیمهٔ شعبان بیامرزد خداوند عالمیان
جمیع گناهان او را در بیان بدانکه حضرت باری تیمم را طهارت مضطر اول قرار داده
باین معنی تا مکلف مضطر از مرض استعمال آب شود مثل آنکه آب نباشد و یا
رسیدن بان متعذر باشد مثل آلت نبودن از برای گرفتن آن و یا خوف
دزد و تشنگی و یا ضیق وقت نماز یا قذارات از استعمال آن از جهات چند
مفصله مذکوره در کتب مبسوطه مطوله تیمم جایز نیست و یا تحقیق هر یک از آنها تیمم
صحیح خواهد بود اگرچه مدتی باین طریق مستمر شود چنانچه حضرت فرمودند که یکفیک الصعید
عشر سنین یعنی پس میکند ترا خاک ده سال از برای نماز اگرچه قیاس در شرع
جایز نیست لیکن بعضی مقتضی بدل است خاک و آب را بدیهه مینمود که باید
تیمم بدل وضوء خاک را بموضع اعضای وضو استعمال نمود و در بدل غسل تمام
بدن چنانچه عمار در سفری از اسفار حکم الهی را در شرع چنین قرار داده بعد از حصول
جنابت قدری از لشکر پیشتر رفته خود را برهنه کرده در خاک میغلطید که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله باو رسید فرمود یا عمار تمعک کما تمعک الحمار ای عمار
بغلطی در میان خاک مثل غلطیدن الاغ عرض کرد یا رسول الله جنب شدم
تیمم بدل از غسل میکنم حضرت فرمود که تیمم نه چنین است بلکه تیمم مطلقا باین طریق
نیست پس هر دو دست خود را بر زمین زدند و ابتدا از هر دو کف بر رستنگاه موی
کذشتند و مسح پیشانی کردند تا پایین ابرو و حال آنکه هر دو کف با هم ضم بودند

حکایت تیمم

پس بعد از آن

پس بعد از آن ابتداء کف دست چپ را بر بالای پشت دست راست
گذشتند تا سر انگشتان را مسح نمودند و همچنین است دیگری را و فرمود این است
طریقهٔ تیمم که جبرئیل بمن تعلیم نمود و ایضا باید دانست که جمیع فقهای رضوان الله
متفق کرده اند که تیمم بر خاک جایز است و اقوی در نزد حقیر آنستکه تا خاک
میسر شود به چیز دیگر نتوان تیمم نمود و الوان خاکها مساوی اند در جواز تیمم و اگر
میسر نشود غباری که بر روی سنگ باشد مقدم است و اگر غبار بر روی سنگ نباشد
بر روی خزف و آجر و فرش و جامه و یال اسب مثلا باشد تیمم نماید بر سنگ
مقدم است و احوط تیمم بر هر دو دست و قول به تساوی سنگ با خاک چنانچه
بعضی از فقهای رضوان الله بر آنند ضعیف و تعلیل ایشان علیل است و اقوی و مشهور
آنستکه در تیمم بدل از وضو یکضرب کافی است و در تیمم بدل از غسل دو ضرب
که یکضرب هر دو دستها را بر خاک زده مسح پیشانی کند بکف هر دو انگشتان
و بضرب دیگر پشت دستها را بکف مسح کند و چون مسئله خالی از اشکال
نیست احوط آنستکه در هر یکی از آنها تیمم بدل از وضوء و غسل در تیمم بعمل آورد یکی
یکضرب و یکی را دو ضرب بیکضرب در وضوء بقصد وجوب و ضرب را بقصد
قربة و در تیمم بدل از غسل بعکس این است تیمم مثل وضو است پس این بار
آنستکه در تیمم سابق است قربة الی الله کافی است و قصد استباحه صلوة و بدلیت
از وضو و آب را شسته باشد و ضو باز زند و از برای غسلی که از جنابت نباشد
تیمم نماید آیا تیمم کردن و نماز کردن در اول وقت جایز است یا نه جمعی از فقها

بر آنند که جایز نیست بلکه در آخر وقت باید باشد بقدری که بعد از فراغ
نماز وقت منقضی شود و جمعی دیگر بر آنند که اگر امید آب بهم رسانیدن باشد
یا رفع ناخوشی تاخیر نماید و الا در اول وقت جایز است بعضی تجویز آن را در اول
وقت نموده اند مطلق و این قول قوی از قوت نیست و خوف فوات مراعات کردن
بسیار خوب است و کسیکه با تیمم نماز کرده باشد با شرایط تقریره آن نماز اعاده ندارد
و اگر هنوز وقت باقی باشد و عذر هم رفع شده باشد اعاده یکی در این صورت
در صورتیکه عمدا جنب شده باشد و بداند که غسل ممکن نخواهد بود چون بجهة
سردی هوا چنانچه در اکثر بلاد عراق و خراسان در فصل زمستان چنین است و چون
بجهة ضیق وقت باشد و چه بجهة امر دیگر مستحب است پس اگر کسی با وجود هر یک
از اینها را عمدا جنب شود تیمم او صحیح خواهد بود علی الاقوی و بر همه جماع حلال است و
بعضی از فقهای رضوان الله فرموده اند که در همه صورتی لازم است که غسل کند اگرچه
بیم هلاک باشد و این قول ضعیف است و از اینها معلوم میشود که مجامعت کردن
مردان با زنان اگرچه در شبهای ماه مبارک رمضان با وجود علم ایشان است با
آنکه از طلوع آفتاب بان حمام بجهة زنان ممکن نیست چنانچه در بسیاری جاها
چنین است و تیمم کافی است بجهة نماز ایشان بشرطی که قدرت بر غسل کردن
در غیر حمام نداشته باشد پس اگر قادر باشد تاخیر آن جایز نیست اگر تیمم کند
و نماز کند در این صورت هیچیک از اینها هیچ نیست و گویا اکثر زنان تاخیر انداختن
را باک ندارند و آن هم و تنها در روز قیامت وعده حمام دارند جنب شوند

از آن

ترک غسل را با امکان و ترک تیمم و نماز را با عدم امکان حسب نمایند تا
وقت دخول حمام و بعد را خروج از آن لا قضاء آن نماز را بعمل می آورند
با آنکه خداوند عالمیان خوف خود را در دلهای ایشان میفرستد از که مسائل خود را
تعلیم گرفته مرتکب همچه گناهان نشوند و در این گناه مردان شریک هستند بلکه
مؤاخذه این گناهان با خود ایشان نهایت سبحان الله با آنکه تکالیف ایشان
بیشتر است چنانچه از مسائل حیض و نفاس و استحاضه و غیر آنها ظاهر است
و احتمال دخول جهنم را که بیشتر در حق ایشان نزدیکتر است چنانچه از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دیدم جهنم را که بیشتر ایشان
زنان بودند مع هذا اصلا و مطلقا خوف الهی در دل ایشان اثر نمی کند و عذاب
ترک اوامر الهی را هیچ رهگذری در نظر نمی آورند و از امر خود که سرمایه تجارت
تحصیل مسائل دین و عمل نمودن به اوامر رب العالمین است در سالی یکماه بلکه
یکروز بلکه یکساعت را صرف تعلیم مسائل و چه مشکله بجهة خود نمی نمایند و هر گاه
مواعظ و پند و تخویف عذاب بهار کجا کون چند آیات و احادیث مروی
از اهلبیت هرچه بر او شده بمبالغه گوش زد ایشان نشود کان لم یکن شیئا
مذکورا می پندارند و اگر کسی را التکلیف به تعلیم نمایند مسائل او را به نحوی در مقام عجز
و انکسار و عدم امکان تعلیم و جهات خداوند قهار بر نمی آیند که گویا در تکا
لیف بسیار شاقه بلکه در حق ایشان التکلیف بمحال است که عقول عقلا
در آن حیران و صاحبان تدبیر و تدبر در رد قابل امور ایشان سرگردان بلکه

شیطان در کار ایشان به نحوی حیران مانده که انگشت بدندان گرفته مصداق
این مقال قوله تعالی که در خصوص حیلهٔ شیطان فرموده اند که ان کید الشیطان
کان ضعیفا در بارهٔ زنان فرموده ان کیدکن عظیم و بجهة شیطنت
در عاقبت ایشان با شیطان شاعری گفته و شاهد آورده حب النساء بخرب
الاوطان صدق النبی المصطفی فی قوله ان النساء حبائل الشیطان یعنی محبت
زنان باعث خرابی ولایت و طنها شود و حیلهٔ شیطان در باره است عمیق و از آن
گفته پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در حق ایشان که زنان ریسمان و کمند شیطان اند
در جای فرموده که اگر کسی را شیطان نتواند از راه بیرون کند از راه محبت زنان او را
از راه حق بیرون کرده به معصیت اندازد و ایشان کمند شیطان اند و فرموده میر
مؤمنان در خصوص مکر زنان ان النساء شیاطین خلقهن لنا نعوذ بالله
من شر الشیطان یعنی بدرستیکه زنان اگر چه بشکل انسان اند فی الحقیقة شیطان اند
که خلق شده اند از برای ما و پناه میبریم از شر شیطان لیکن [illegible]
عزاء حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها ایشان را مدح فرموده ان
النساء ریاحین خلقن لکم وکلکم تشتهی الی شم الریحان یعنی بدرستیکه زنان
دسته ریحان اند که خداوند خلق کرده ایشان را برای شما و حال آنکه شما مردان
همه خواهش دارید که بوئید ریحان را و در این مقام نقلی مشهور است و بجهة
مناسبت باکی نیست که مذکور شود و آن بر سبیل اجمال این است که زنی شنید
که شخصی در بلاد و ملک بسیار گردیده از مکر زنان و شعارها جست کشیده و الحال نزدیک

ابن

بلد رسیده و بعد از آن زنی نامحرمی نزد او فرستاد که ای مرد این عالم که تو
در پیش گرفته شغل و داخل شدن بدریائی است بی ساحل و این دشت صحرائیست
که بطی مراحل تمام نشود و مثل است مشهور که چیزی که بجائی نرسد چند توان کرد و اگر
به تصدیق این معنی سخن داشته باشی در وقتی از اوقات اگر ملاقات اتفاق می افتاد
بد نبود پس آن مرد در وقتی بدر خانهٔ آن زن رفته آن زن او را بلطایف الحیل داخل
خانه نموده در خانه را بسته نموده و بعد از گفتگوی چند در این باب ناگاه دق الباب
شد زن بعقب در رفته بشتاب مراجعت کرد دید آن مرد در کمال اضطراب
خطاب کرد که وافضیحتا وا خجالتا که شوهرم در وقت غیر موقع بخانه آمده با آن غیرتی
که بارها از او مشاهده نموده ام ترا چون اینجا ببیند مراد ترا البته بقتل رساند آن مرد بیچاره
هر چند ملاحظه کرد خود را بجائی پنهان کند و از ورطهٔ این مهلکه نجات یابد جائی ندید
در مقام عجز و التماس بر آمده با نهایت خوف و بیم و دل پاره پاره بدنیم باد گفت
که ای زن هوشیار آه و افکر بحجة این بیگناه نما تو را همین ثواب بس است که باعث
حیات من شوی چنانچه خداوند ودود در قرآن مجید فرمود که من احیاها فکانما
احیا الناس جمیعا زن در مقام دلداری و غمخواری بر آمده گفت غم مخور که ترا بجائی
پنهان نمیم و از این مهلکه نجات خواهم داد پس او را داخل صندوقی
نمود و در صندوق را مقفل کرده و بسرعت تمام خود را بدر خانه رسانیده بابهار
مفتوحه للداخلین مرا او را داخل خانه کرد و در کنار صندوق نشانید و حکایت
نمود که مردی در مقام خیانت داخل خانه شد الحال در این سخن بودیم و با

بکدیگر محبت و انس کنیم که تو بدر خانه رسیدی و در کوبیدی و من او را بدین
صندوق پنهان نمودم اما آن بیچاره در میان صندوق این سخنان را
می شنید و از خدا مرگ می طلبید خلاصه مرد با نهایت غیظ و طیش و تغیر
حال مطالبهٔ کلید کرده چون فیما بین مرد و زن عقد جناق واقع شده بود
زن کلید را بدست او داده گفت مرا یاد تو را فراموش مرد چون این شنید
کلید را بر زمین انداخت از خانه بیرون رفت و زن آمد و او را از صندوق
بیرون آورده گفت چون دیگر توبه کن و در پی این عمل مرو که انتها نخواهید رسانید
و آن شخص ترک این عمل نموده گویا در ترک این عمل بردن این مرد نموده که ترک
تعلیم مسائل و عمل با نهارا نموده اند خدا و خوف خود را بدلهای ایشان پیدا زد
بمنه و کرمه از سرور عالمیان و امیر مؤمنان مرویست که روزی حضرت سید
انام بحجرهٔ طاهره نور دیدهٔ خود فاطمه زهرا تشریف آوردند و او را محزون دیدند
فرمودند ای دختر گرامی سبب اندوه چیست فاطمه گفت بیادم آمد صحرای محشر را
و ایستادن مردمان را در آن صحرا برهنه و عریان حضرت فرمود که ای فاطمه
آن روز روز بزرگ است و لیکن خبر داده جبرئیل از خداوند جمیل اول کسی که زمین
شکافته خواهد شد و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود بعد از من ابراهیم خلیل پس
شوهر تو علی ابن ابیطالب پس حقتعالی جبرئیل را نزد تو خواهد فرستاد با هفتاد هزار
ملک در قبر تو قبهٔ از نور خواهد زد پس اسرافیل حلهٔ از برای تو خواهد آورد
از نور و نزدیک سر تو خواهد ایستاد و ترا ندا کند که ای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله

بیا بیرون

بیا بیرون بصحرای محشر پس از قبر بیرون خواهی آمد با ستر پوشیده و ایمن
از ترس آن روز پر سوز پس اسرافیل حله ها را بتو خواهد داد و آنها را خواهی
پوشید و ملکی که او را ذوقابیل گویند ناقهٔ از نور برای تو خواهد آورد که مهار
وی از مروارید تر باشد و محفهٔ از طلا بر پشت آن زده باشد پس تو بر آن
سوار خواهی شد و ذوقابیل مهارش را بکشد و در پیش روی تو هفتاد هزار
ملک باشند علمهای تسبیح در دست داشته باشند و چون روانه شوی هفتاد
هزار حور العین به استقبال تو آیند و شادی کنند بسبب نظر کردن بتو و
در هر یک مجمرهٔ از نور در دست داشته باشند و از جانب راست تو
روان شوند و چون قدری راه روانه شوی استقبال کنند ترا مریم دختر عمران
با هفتاد هزار حوریه و مکرر بر تو سلام کنند و جمع دیگر حوریان از جانب چپ
تو روان شوند پس استقبال کند مادر تو خدیجه دختر خویلد که اول کسی است از
زنان که بخدا و برسول خدا ایمان آورده و با هفتاد هزار ملک باشند و علمهای
تکبیر در دست باشند و چون به نزدیک محشر رسی حضرت حوا ترا استقبال
کند با هفتاد هزار حوریه و آسیه زن فرعون با او باشد و ایشان نیز با تو روانه شوند
و چون بمیان صحرای محشر رسی منادی در زیر عرش ندا کند که همه بشنوند که بر هم گذارید
دیدهای خود را تا بگذرد فاطمه صدیقه دختر محمد با آن زنان مطهره که با او باشند
پس در آنروز احدی نظر نکنند بغیر ابراهیم و شوهر تو علی ابن ابیطالب پس آدم
حوا را طلب کند و او را با مادر تو خدیجه در پیش روی تو بدارد پس منبری از نور

از نور نصب کنند که هفت پایه داشته باشد که در میان هر پایه صف های
ملائکه ایستاده باشند و علمهای نور در دست داشته باشند و حوریان از
جانب راست و چپ صف کشند و نزدیک ترین زنان بتو از جانب
تو حوا و آسیه باشند و چون بر بالای منبر برائی جبرئیل از جانب رب جلیل نزد
تو آید و گوید که ای فاطمه حاجت خود را طلب کن پس گوئی که رب ارنی الحسن و الحسین
تا بدانم که با فرزندانم چه کردند بعد از من و بروایتی گوید که نظر کن در میان
قیامت چون نظر کند حسین را بیند با سر ایستاده و از رگهای گردن او خون
میریزد و بروایت دیگر سر بریده آنحضرت بر فاطمه ظاهر خواهد شد که چون غلطیده
چون نظر خاتون قیامت بران سر و بدن افتد فریاد بر آورد که ای
معصوم وای سر بریده مظلوم وای میوه دل مهموم خدا بکشد کشندگان تو را پس ندا آید
از رب العزة که چنین خواهم کرد و انتقام خواهم کشید از قاتلان ایشان و بروایت
بعضی از فضلاء معاصرین ناگاه از عقب حضرت امام حسین محشری دیگر برپا شود
چون حضرت فاطمه زهرا نظر کند اسیران صحرای کربلا را بیند که بیک ریسمان
ستم بسته و مقدم ایشان جوان بیمار خسته که هر دو دست مبارکش از عقب بسته
و سر نازنینش از چوب نیزه شکسته بصحرای محشر در آمدند بطریقی که ایشان را
در برابر یزید برده بودند ازان مشاهده افلاک در خروش آید زمین مار به بار
دیگر بجوش آید پس چون چشم زینب خاتون بجمال آفتاب مثال پدر افتد فریاد بر آورد
که یا ابتاه الانجاه المشتکاه الی الظالمین زیرا که اگر تو در این منزل تنها ای اما در این کار دست بسته ایم

ایجار مارا با این صورت در برابر یزید نگاه داشتند و بصد هزار ذلت و خواری وا داشتند
و سر مبارک فرزند دلبند تو را در برابر ما در طشت طلا گذاشتند یزید ملعون چوب
بر لب و دندان نازنین او میزد ای مادر از روزی که آسمان سایه انداخته و ستاره
درخشان گردیده و زمین این گیاه رویانیده چنین ظلمی کسی ندیده و نشنیده ای مادر امروز
شکوه ظالمین را باتفاق یکدیگر در نظر خداوند ببنده برد البته بهتر و با اثرتر باشد بلکه
ما عنق نا انسق و اقوی جماعتک زیرا که اگر تو بر این خونین برادرم حسین را
بر روی دست بگیری و من سر مبارک او را بر سر دست بگیرم پس در آنوقت فاطمه
بطاقت شده خود را از ناقه نور بزیر اندازد و فریاد کند که ای خداوند قهار همه جز بر تو
ظاهر و ضرور عرض و اظهار مصیبت اینک اولاد من و فرزندان پیغمبر مختار تو اند پس این زنان
طاهره و جمیع ملائکه که در همراه او بودند بفریاد و فغان در آیند پس ام کلثوم گوید ای
مادر تو فدایت سقط شده محسن بردار و من فدایت بر خون علی اصغر را بردارم
پس مادر قاسم عرض کرد نو باوه جگر فرزندت حسن را هیچ کن نام خرد پاره
جگر او قاسم و عبدالله را ظاهر کنم پس نگاه کردند تمامی اهل محشر دیدند که
مادر علی اکبر هر دو دست بر سر میزند و میگوید ای خاتون محشر منهم پسری دارم بی
سر که در اول جوانی نامراد در میان خاک و خون فتاده که حسرت و مصیبت او
داغ در دل کائنات نهاده پس سکینه گفت که ای جده نظر باین مشک خشک سوراخ
شده کن در این بلیه به نه روز تشنگی بردم بکاری تب غم خون دل همی خوردم
چون روز عاشورا شد دیدم جگرم از تشنگی تفسیده و نانم از حرارت عطش

بکامم چسپیده بهزار تب دان مشک را بعمم عباس دادم که بلکه آب بردی کار آورد
پس در کنار آب فرات هر دو دست او را از بدنش جدا کردند و او را بر خاک مذلت
غلطان کردند ۝ ای جده به این گریه فریاد سکینه ۝ بشنو تو دمی ناله و فریاد سکینه ۝ از غم
علمدار شهیدم خبر گیر کو مشک که در خیمه بتو داد سکینه پس در آنوقت حضرت
فاطمه جامه طاقت صبر را بر تن دریده خود را بقائمه عرش رساند. آه سوزناک از
جگر برکشیده و ابواب جنت معنبر کرده گوید ۝ فغان ز جور کفار یا رسول الله لوا
بکیت بکون ربار رسول الله چون زینب این حال را مشاهده نماید گوید ای مادر اکنون وقت
آنست که تو دندان شکسته پیغمبر را و پیراهن خونین برادرم را برداری من دستهای بریده عباس
برادرم زیرا که میبینم عرش الهی نزدیک بآن رسیده که بحرکت در آید پس ایشان
در این سخن بودند که بروایت مشهور قیامت دیگری پر شور برپا شود و چون فاطمه و
دیگران نظر کنند اعضای در تن شهدای دشت کربلا را بینند که با بدنهای پاره پاره
خونچکان بصحرای محشر حاضر شوند آه از دمی که با کفن خونچکان زخاک آل نبی چو شعله آتش
علم زنند فریاد ازان زمان که جوانان اهلبیت گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
چون ایشان اوراق تظلم بدرگاه خداوند عالمیان بر آورند عرش الهی بحرکت در آید
۝ آل نبی چو دست تظلم بر آورند ۝ ارکان عرش را به تزلزل در آورند ۝ پس در آنوقت
نماند از اهل محشر نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر آنکه بگریه در آید و دریای غضب قهار
بجوش آید و از عقب فاطمه و اعوان او ملائکه بخروش آیند و جهنم نعره زند و زبانه

آن هفتاد ساله راه بصحرای محشر در آید و حال آنکه زمین چون مس گداخته و آفتاب
بر بالای سر ایستاده و عرق از حد گذشته و مارها و عقربها از جهنم بیرون آمده
در تجسس ظالمان و عاصیان باشند و ندای خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة
ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه از جانب منتقم حقیقی رسیده ملائکه غلاظ
و شداد او را با گرزهای گران و زنجیرهای آتشین در مقام گرفتن ظالمین بر آیند و قاتلان
آنحضرت را بر میچینند در میان جمع اهل محشر چنانچه مرغ دانه را برچینند و
داخل جهنم نمایند و بروایتی دری که او را هبهب گویند هزار سال آن آتش را
افروخته اند تا سیاه شده و نیمی که هرگز داخل آن نشده و غیر هرگز از آن بیرون
نرفته حقتعالی آن را ندا کند که بر قاتلان حسین و حاملان قران را که دست از
اهلبیت رسالت بر نداشته اند قران وسیله ظالم ظلم و عدوان جمع کرده اند پس
بگیر ایشانرا چون داخل جهنم شوند آتش بفریاد آید و ایشان بناله آیند و آتش گداخته شد
و ایشان نیز بخروش آیند و آتش زبانه کشد و ایشان نعره زنند پس بسخن در آیند
و بزبان فصیح گویند ای پروردگار ما چه سبب آتش را بر ما واجب کردی پیش از
بت پرستان ندا از جانب حقتعالی در رسد که کسی که دانسته بد کند مثل
کسی نباشد که ندانسته بد کند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که چون حقتعالی خلق اولین
و آخرین را مبعوث گرداند منادی در زیر عرش الهی ندا کند که ای گروه خلایق
دیده های خود را بهم گذارید و بپوشید دیده های خود را بهم آورید تا فاطمه سیده زنان
دختر پیغمبر آخر الزمان از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده های خود را بهم گذارند و فاطمه از

محمد و علی و حسن و حسین و آل طاهرین و از اولاد او که محرم اند چون داخل بهشت
شود جامهٔ آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط یک طرف در دست آنحضرت باشد
در بهشت و یک طرف در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار
ندا کند که ای دوستان فاطمه زهرا هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشهای
جامهٔ سیدهٔ زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چسبند به تار
زنارهای آن جامه تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در ان جامه که هر فئامی
هزار هزار نفر باشند و همه از صراط بگذرند و نجات یابند از آتش جهنم به برکت
آنحضرت انتباه بدانکه از جملهٔ چیزی که اقرار بآن واجب است و چون از جملهٔ ضروریات
دین است چنانچه بعضی از اعیان تصریح بآن نموده اند پس منکر او کافر خواهد بود و آن
جسر جهنم است که بر روی او می کشند صراط و تا کسی بالای آن عبور نکنند داخل
بهشت نشوند و در احادیث معتبرهٔ خاصه و عامه وارد شده است که صراط از
مو باریکتر و از شمشیر برنده تیزتر است و از آتش گرمتر است مؤمنان خالص سالم
از ان بگذرند و بعضی بگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری بگذرند لیکن نجات
یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونهٔ صراط مستقیم دنیاست
که راه مستقیم ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین علیهم الصلوة والسلام را
داشتند هر و حسب سلوک باید بران بشوند چنانچه خدا در قرآن مجید میفرماید
وان منکم الا واردها کان ذالک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین جثیا
یعنی نیست احدی را از شما مگر آنکه البته وارد باید بشود بعضی چیزی که بر بالای او است و آن

معنی را خدا بر خود لازم و واجب کرده است پس نجات میدهد از عقبات او کسانی را
که در دنیا متقی و پرهیزکار بوده اند و باز میگذاریم ظالمین را در جهنم خوار و ذلیل و در حدیث
وارد شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که سؤال نمودند از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از تفسیر آیه و اتی هذه الآیة وجیئ یومئذ بجهنم فرمود که جبرئیل مرا
خبر داده که چون خداوند عالمیان خلق اولین و آخرین را در محشر در آورد جهنم را
کشند بهزار مهار و هر مهاری را هزار ملک داشته باشند از ملائکهٔ غلاظ و شداد و جهنم
فریاد کند از خشم گناهکاران و حمله کند و چون به آن محشر درآید صفیر زند که اگر نه
خدا حفظ نگاه کردی همه ازان صدا هلاک شدندی پس گردنی بکشد و جمیع اهل
محشر را فرو گیرد و در ان حال هیچ بنده از بندگان خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر
مرسل باشد مگر آنکه فریاد بر آورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس و مرا از عقوبات
عذاب آزاد کن و تو ای محمد فریاد بر آوری که امتی امتی یعنی است مرا نجات ده و جان
امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم بگذارند که از دم شمشیر نازکتر
و برنده تر و بران سه قنطره باشد یکی صلهٔ رحم و امانت دوم نماز سیم عدالت خدا
در ظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پاره رحم نگه دارد
و اگر قطع رحم کرده باشد و با امانتهای آنها را و حمایتهای او را شکسته باشد ایشان در آنجا بمانند
و آنچه از آنجا نجات یابند نماز ایشان را نگاه دارد و هر که در نماز تقصیری نکرده باشد
از آنجا بگذرد و بمقام مظالم عباد بدارند چنانچه خدا میفرماید که ان ربک لبالمرصاد
پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا نگاه بدارند و از جهت مردمان

بر صراط میروند بعضی چسپیده و بعضی بدستهای ایشان می لغزد و بعضی را یک قدم می لغزد و یکی بند
میشود و ملائکه در دور ایشان فریاد می کنند که ای خداوند حلیم کردار بیامرز ایشان را
و از گناه ایشان درگذر و بعضی خود با ایشان و ایشان را بسلامت بگذرانند و مردم
بریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس اگر کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد
از صراط گوید الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آنکه مأیوس شده بودم و از
فضل و احسان خود بدرستی که پروردگار آمرزنده است و مراد دهنده است و حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که گذشتن از صراط مختلف است و صراط از مو باریک
باریکتر و از شمشیر برنده تیزتر است بعضی هستند مثل برق میگذرند و بعضی پیاده و بعضی
بدست و پای مانند طفلی که خود را بر زمین کشد بعضی آویخته باشند که پاره از ایشان را
آتش گرفته و بعضی را نگرفته از طرق عامه و از انس از رسول خدا مرویست که در تفسیر
قوله تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه است بسیار صعب که طولش
سه هزار سال است که هزار سال پر مار و خار و خاشاک و عقربها میروند و هزار
سال بالا میروند حق اول کسی خواهم بود که آن عقبه را طی کنم دوم علی ابن ابیطالب
خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت طی نمیکند مگر محمد و علی و اهل بیت او و
از انس روایت شده که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود صراط را
بر روی جهنم گسترند نگذرد بر او کسی که نامهٔ رخصتی داشته باشد و اشاره باین است
قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی نگاه دارید ایشانرا بدرستیکه ایشان
سؤال شوند از ولایت علی ابن ابی طالب و بسند معتبره از حضرت صادق
علیه السلام

علیه السلام منقولست که حساب نفسهای خود را پیش از آنکه شما را بحساب
درآورند بکشید بدرستیکه در روز قیامت پنجاه موقف است و خلقان
در هر موقفی هزار سال از سالهای دنیا میباشند چنانچه حق تعالی فرموده که در هر روزی مقدار
پنجاه هزار سال و در اعتقادات ابن بابویه منقولست که هر عقبه مسمی باسم واجبی است
اگر تقصیر در ان واجب کرده است او را در ان عقبه نگاه میدارند هزار سال
طلب خداوند را در ان می نمایند پس اگر بیرون آمد از عهدهٔ آن بعمل صالح او
در پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حق تعالی که او را دریابد نجات یابد از ان
میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را بعقبه از عقبه دیگر میبرند بیرون رفته
منتهی شود بدار البقا پس جائی که هرگز در ان مرگ نمی باشد و سعادتی میابد که
هرگز شقاوت و تعب با آن نمی شود و ساکن می شود در جوار رحمت خدا با پیغمبران و
اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را در عقبه
حبس نمایند از او حقی که در ان عقبه تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را
عمل صالحی که پیش فرستاده باشد در دنیا و او را رحمتی از جانب حق تعالی در نیابد
قدمش از ان عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از ان عقبات که
تمامی از صراط اند و اسم یک عقبه از آنها ولایت است که همهٔ خلق را از ان عقبه باز
میدارند و سؤال میکنند از ولایت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین پس اگر اتیان
بآن کرده نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بجهنم چنانچه فرموده
وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد و ان ربک لبالمرصاد

وحق تعالی بفرماید بعزت و جلال خود قسم که از صراط عبور کنند ظلم ظالمین

بر صاحبان سلیقه مستقیمه و سالکان طریقه ارشاد و موعظه مخفی نیست که

چون از جمله مستحبات وعظ و هدایت ملاحظه نمودن مقتضای حال و اشتغال

مردمان در حساب آن بحسب وقت و زمان است پس اگر ماه مبارک

رمضان را نزدیک دید باید عنان توسن سخن را معطوف بجانب اظهار

فضیلت آن ماه و متعلقات او کرداند الحمد لله الذی انعم علینا بالنعم الجلیلة

واکرمنا بالکرامات الجمیلة وفضلنا من الامم الماضیة والقرون

الخالیة بالفضائل المشهودة والکرائم الماثورة منها القرآن

الذی هو هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان ومنها

شهر رمضان انزل فیه الرحمة والقرآن والغفران وهو شهر ال

رحمة وشهر المغفرة وشهر التوبة وشهر العتق من النار والفوز با

لجنة وهو شهر فیه لیلة القدر التی هی خیر من الف شهر وهو ا

لشهر الرضوان وشهر قراءة القرآن وهو شهر یومه خیر الا

یام ولیلة خیر اللیالی وفیه قبول الاعمال فان الشیاطین

فی السلاسل والاغلال فعلیکم بالجد والاجتهاد والقوة

والنشاط والانابة والتوفیق والقربة والرغبة والتضرع وا

لخشوع والرقة والنیة الصادقة الا انه اوله رحمة واو

سطه مغفرة وآخره اجابة وصوموا بالشرایط المقررة

کما روی ان من دخل علیه شهر رمضان فصام نهاره

و من

وقام وردا من لیلة وحفظ فرجه ولسانه وغض بصره وکف اذاه خرج

من ذنوبه کیوم ولدته امه والصلوة والسلام علی من انزل الیه القرآن فی شهر

رمضان محمد الذی شعشع بنور هدایته الایمان وامنا فی برالجزع عن الشرهة ...

العباد عن الضلالة ونجاهم عن النیران وعلی اهل بیته ائمة البشر وسادة الانس والجان

فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

خداوند منان منزل قرآن به پیغمبر آخرالزمان بجهة ارشاد ایشان در آیه مبارکه

از قرآن چنین اشاره و بیان میفرماید که آن روزی که ما در آن روز روزه را واجب کردیم

چنانچه در آیه سابقه آن روز روزه ماه مبارک رمضان است که اول نازل کردیم

قرآنی را که رهنمای خلقانست و سر اظهار فضیلت ماه مبارک رمضان است

که زمانی که نزول قرآن شده که مدار دین و ایمان باو است قال رسول الله صلی الله علیه و اله

ان الله اصطفی من الناس الانبیاء ومن الرسل محمدا ومن الشهور شهر رمضان ومن الایام

یوم الجمعة ومن اللیالی لیلة القدر فجعلها خیرا من الف شهر والمقابل فیها

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که برگزید خدا از میان پیغمبران

پیغمبر مرسل را و انتخاب کرد میان ایشان مرا و برگزید از میان ماهها

ماه رمضان را و از میان روزها روز جمعه را و از میان شبها شب قدر را

که عمل کردن در آن بهتر است از عمل هزار ماه و در احادیث بسیار وارد

شده که رمضان اسم خداست و نام خود را باین ماه نام نهاده و

هیچ ماهی را باین موسوم نکرده و گویا بجهة این معنی باشد که حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله و سلامه علیه میفرماید که ماه رجب ماه من است و ماه شعبان ماه

رسول خداست و ماه رمضان ماه خداست و در حدیث وارد شده

بدرستی و بتحقیق که خدای عز و جل آزاد میکند در هر ساعتی از ماه رمضان هزار هزار بنده را

از آتش و نجات و هر گاه روز جمعه شود آزاد میکند در هر ساعتی هزار بنده را از جهنم

که تمامی ایشان مستحق جهنم شده بودند از مخاطب ادع الی سبیل ربک بالحکمة

والموعظة یعنی از اسماء سرور اولاد آدم و اشرف انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

منقولست که چون ماه مبارک رمضان نزدیک رسید و کوکب جلال او

چند منزل آمد آن مورد و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در مقام

در افشانی بر آمده و بر منبر فرمود ایها الناس اظلکم شهر عظیم لو یعلم العباد ما یعلمون

حتی رمضان السنة یعنی اگر بندگان خدا و امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

میدانستند که خداوند ذوالجلال و پادشاه لم یزل و لایزال در هر شب و روز

این ماه عظیم و موسم با تعظیم چه قدر از گنه کاران را از حضیض درکات اسفل دوزخ

باوج اعلای علیین بهشت میرساند هر آینه آرزو میکردند که ماه رمضان دائم بود در

دور خواست کردند که این نوعروس صوموا المرضیة از شاهد قدرت در پرده

غروب نشدی و این خسرو سید الشهور رمضان رخت رحیل از خطه ایام

بر نبستی و فراش تقدیر بارگاه و انظر حال المردة فرش نیکسلی در آن وقت که آن

برگزیده معبود این سخن را فرموده در قبیله بنی خزاعه مردی حاضر بود عرض

کرد که ای ساقی کوثر بزم آرای ما و ای شافع محشر عالم ما این عمل را ترجمه نماید

دایم

و این مختصر را بیانی فرماید فرمود که چون ماه مبارک رمضان نزدیک

شود بادی از زیر عرش بنطق حضرت ایزدی بدرخشان بهشت وزد و با انواع نعمتها

رضوان و اوراق او را در حرکت در آورده و حور العینان جنان از نسیم

رحمت افزای او نشاط آیند و عرض نمایند که ای خداوند یگانه و شهنشاه بی‌همتا

خوش آمد و ما را جفتی و مونس میسر شود بمضمون و من کل شیء خلقنا زوجان

رحمی فرست تا در میان ما و روزه داران ماه مبارک رمضان شرایط

بندگی و مراسم سر افکنده را بعمل آورد با حوری از حوریان جنان را در حباله

او مخدره از مخدرات آن مرغزار بهشت و آن را قباله او در آوریم و در رضوان

صحرای و جنة عرضها السموات والارض از برای او سراپرده زنیم و در بهشتان

فی جنة عالیة بر سریر مملکتش نشانیم و از جامهای و یلبسون ثیابا خضرا

من سندس واستبرق و سنور زیده از الثواب رسیده خلعتش بپوشانیم و

انواع اعزاز و اکرام بمنزلش رسانیم ایشان را مستعد انس و جان سرور بکند در

آخر شعبان خطبه خواندند و فرمودند ایها الناس بدرستی که رو کرده است بما

و شما ماه خدا با برکت و مغفرت و ماهی است که نزد خدا بهترین ماههاست

و روزهایش بهترین روزهاست و شبهایش بهترین شبهاست و ساعتهایش

بهترین ساعتهاست و آن ماه ماهی است که خوانده است خدا شما را بضیافت خود

و گردیده اید در آن از اهل عزت و کرامت نفسهای شما در آن ثواب تسبیح

دارد و خواب شما را در آن ثواب عبادات دارد و عملهای شما را در آن

مقبول گشت و دعاهای شما در آن مستجاب است پس سؤال کنید از پروردگار
خود به نیتهای درست و دلهای پاکیزه از گناهان و صفات ذمیمه که توفیق دهد شما را
از برای روزه داشتن و قرآن خواندن بدرستیکه شقی و بدعاقبت کسی است
که محروم گردد از آمرزش خدا در آن ماه محترم عظیم بلکه در بعضی از احادیث معلوم
شود که کسی که در اینماه خدا را راضی نکرده اند سزاوار نفرین جبرئیل امین و حضرت
خاتم النبیین گردد چنانچه مشهور است که در صدر اسلام منبر پیغمبر از سه پایه و پشت
مبارک را بستونی که آنرا حنانه میگفتند میداده و مردم را موعظه و ارشاد میفرمود
صحابه عرض کردند که یا رسول الله ما را اجازه ده که منبر را بسازیم که صدای جانفزای
شما بهتر شنیده شود و جمال دل آرای شما پاکیزه تر دیده شود و از تکلم گشته
رحمت شده باشد آن سرور التماس ایشان را رخص فرمود و اذن داد و بعد از
حضور منبر چون آن سید البشر پای مبارک را بر پایه اول گذاشته فرمود آمین
در پایه دوم فرمود آمین و بر پایه سیم فرمود آمین چون نشست ستون بناله
درآمد چنانچه اهل مسجد از ناله او بناله درآمدند پس آن خیر البشر متالم و متحسر
شده از منبر فرود آمدند و آن ستون را در بر گرفته و از راه رحمت او را بوسیدند
تا آنکه او ساکت گردید و فرمود بدان خدائی که مرا براستی بخلقان فرستاد اگر
ویرا در بر نگرفتم تا قیامت از فراق من ناله میکرد پرسیدند که یا رسول الله سه بار آمین
گفتی و ما دعائی نشنیدیم چه بود حضرت فرمود که جبرئیل دعا کرد و من آمین گفتم چون
پا به اول پا گذاشتم جبرئیل گفت هرکه نام تو را بشنود و بر تو صلوات نفرستد

از رحمت

رحمت خدا دور باد و من گفتم آمین چون در پایه دوم پا نهادم گفت هرکه ماه
رمضان را دریابد و رضای حق تعالی را حاصل نکند خدا او را از رحمت خود دور گرداند
من گفتم آمین چون بر پایه سیم پا گذاشتم گفت هرکه پدر و مادر داشته باشد و از
رضای او را ابدی نیاورد و حق تعالی او را از رحمت خود دور گرداند من گفتم آمین
سرور متقیان و امیر مومنان مرویست که آنحضرت خطبه خواندند و فرمودند ایها
الناس این ماهیست که خدا او را از سایر ماهها فضیلت داده مانند فضیلت
ما اهل بیت بر سایر مردم و در اینماه گشوده میشود درهای آسمان و درهای رحمت و بسته
میشود درهای جهنم و در اینماه شنیده میشود نداهای مومنان و مستجاب میشود دعاهای
ایشان و ترحم میکنند بگریه های ایشان و در این ماه شبیست که ملائکه در آن شب
از آسمان بزمین می آیند و سلام میکنند بر مردمان و زنان روزه دار و بر رحمت حضرت
کردگار تا طلوع صبح در آن شب و آن شب قدر است که حق تعالی مقدر کرده در آن شب
ولایت ما را پیش از آنکه آدم را خلق کند بدو هزار سال و عبادات آن شب بهتر است
از عبادات هزار ماه و روزه روزش بهتر است از روزه هزار ماه ایها الناس که
آفتاب و ماه تابان بر ماههای شوند بر مردمان و زنان روزه دار با رحمت
و این ماه شما مانند ماههای دیگر نیست و روزهایش بهترین روزهاست و شبهایش
بهترین شبهاست و دیوان و شیطان در اینجا غل کرده در زندان است و ندای کنند
خدا در اینماه روزی حاجیان را و در اینماه رد میکنند حق تعالی بسوی اهل ایمان به آمرزش
و رحمت و فیروزی و خشنودی خداوند جزا داده ای روزه دار تدبیر کن در کار خو

بدرستی که در اینماه مهمان پروردگار خودی نظر کن و تامل نما که چگونه خواهی بود
در بهشت و امروز حقیر رساله نوشته ام در بیان مهمان بودن بندگان
در ماه مبارک رمضان نزد خدای عالمیان با منع نمودن اکل و شرب و جماع
و سایر مفطرات را از ایشان و ذکر خلاصه و شمه از آن بجهت اطلاع دوستان که جا
بجا چندان نگذشته باشد بدانکه حکیم تعالی الحکمة بالغه علوی و عالم مجردات
و عالم مکاشفات و عالم ظهوری گویند و عالم سفلی که او را عالم جسمانی و عالم اسباب
و عالم اسیری و اشباه اینها نیز گویند که خلق نمود و عالم اول با آنکه ترتیب بسیار
در وجود او را ترتیب بعالم دوم نمود مثلا در خلقت بشر اولا ایجاد اجسام کثیفه
ایشان را اعلام باقتضاء الحکمة البالغه نمود و در ترتیب حکمه علی منتقض العالم فرموده
که از هزار یک آن این است که نطفه را بحکم چند در ظلمات ثلث قرار داده
رفته رفته او را علقه و رفته رفته او را مضغه و رفته رفته او را استخوان و گوشت و پوست
و رگ و پی داد آنچه را که قوای بدن محتاج به آنست شفقت فرموده با اخلاط
اربعه که عبارت از خون و صفرا و سودا و بلغم باشد متنعم نمود و خون حیض مادر را
بمصارف اعضای او صرف نمود بعد از استعداد شائستگی ماده او مستعد حیات
فرمود روحی را که از عالم تجرد دارد و از امر معز بحلول در آن بدن که بعد از
ترتیب بالغه و افاضه فیوضات بمثابه عقول فذوی العقول از درک آنها
عاجز و مغلوب چنانچه در قرآن فرمود تبارک الله احسن الخالقین و مستغنی شدن
او از قرار در رحم محکم کردن استخوانهای او را که عدد آنها بقدر ذی رحم است

چنانچه

چنانچه شاعر گفته ٥ عدد عظم چو خواهی که بدانی به یقین ٥ سیصد و شصت از آنجا
که بیرون می آید ٥ او را در رحم مغلوب کرده از او خارج و بدار المحنه دنیا داخل
نماید و خون حیض را منقلب به شیر کرده بجز او داده و به نعم متوالیه و آلاء متتالیه
او را تربیت کرده تا آنکه بدرک جزئیات و کلیات گردید پس اشیاء چند از
برای میل کردن بعالم علوی عطا نمود مثل قوت عاقله و بعثت انبیاء و مویدات
بسیار و اشیاء چندی را برای میل کردن بعالم سفلی قرار داده از قبیل شهوات
اکل و شرب و جماع و اشباه اینها از امور لازمه بهیمیه حیوانیه از برای عاقبت
هر یک را اینها از آن هر مرحله در خارج بیانها و براهین ظاهر نمود پس هر کسی
در مقام عبادات و ریاضت و تقلیل شهوت و تقویت روح برآید
چنانچه مقتضی روزه و نماز و سایر عبادات چنین است همان ارتباط سابقه
که بعالم روحانی و تجرد داشته ملحق بروحانیت و جنس اسیری آن روح
در نفس حس جسم و بدن ضرری بآن ارتباط ندارد و بلکه بهتر است قلب را که
پادشاه بدن است بآن عالم مایل کرده بر سایر اعضای نفوذ و حکم او خادم شده اند
چنانچه هر یک بزرگان دین در اکثر اوقات اول علامات شان نماز و دعا و دوست
عبد کردن و مناجات کردن و اظهار معجزه میشمودند بلکه این ارتباط قابل
قوه و ضعف چنانچه قوت نفوس و معجزات انبیاء و ائمه هدی بالنسبه بسایر او
لیاء و اوصیاء و صحابه و علما و صلحاء معلوم است زیرا که یکی رد شمس و شق القمر
و ناله جذع میشنماید و دیگری نه و کسیکه تابع نفس اماره گردیده و در مقام لذت

شهوت بهیمه برآمده میل بزخرفه و شبهات این عالم شده رفته رفته باغوار
معنوی از ان عالم علوی شبیه بحضرت باری دارد باین عالم ضایع وار غوز در
غرب وانس بهم رسیده که نزدیک آن می شود که از مقتضیات انسانی
بیرون رفته حیوان شود و هر دو مضمون را شاعر گفته آدمیزاد طرفه معجونیست
از فرشته سرشته از حیوان گر کند میل این شود کم ازین گر کند میل آن شود
به از آن و از جمله مقدمات ارتباطات این دو عالم با یکدیگر است که در وقت
خواب چون روح اندکی از تربیت و گرفتاری بدن فارغ میشود و سیر در عالم
علوی خود مینماید و کتساب امور چندی کرده بعد از بیداری عرض بقوة مدارا مینماید
آنچه دران عالم دیده بود دراین عالم بحسب المطابقه بعمل می آید از جمله مقدمات
این مقدمه کیفیت احوال صاحبان حال و مقربان درگاه حضرت ذوالجلال
والجلال است که علی الدوام اشتغال بریاضت و مجاهدات بر خلاف نفس
و خواهش مقتضیات این عالم مینمودند مثل روزه گرفتن و کم خوردن و کم
خوابیدن و امثال اینها بلکه انبیائی مبعوث بر خلقان شده بودند از
جهت امر و تکلیف باین امور که عین صلاح ایشان دران بود مینمودند چنانچه
از ذکر کردن خداوند عالمیان بندگان را در ماه مبارک رمضان معلوم است
و از بعض اخبار و آثار معلوم می شود که ریاضت در ارتکاب امور مقربه بعالم علوی
و متعبده از این عالم را تاثیری در هر تامل را بهره هست و این جا اگرچه آن
آن ریاضت بطریق خلاف شریعت باشد و مرتاض از اهل کفر و ضلالت

بلی

باشند چنانچه مرد بتی بعرض حضرت صادق ع رسید که کسی از ملاحده بهم رسیده
از مغیبات خبر میدهد آن بزرگوار بعد از حضار تخم مرغی را بدست گرفته
استخبار فرموده که چه چیز در دست منست عرض کرد که ملاحظه جمیع اشیا را کردم
و تمامی را بجای خود دیدم سوای یک تخم مرغ را اگر هست در دست شماست همان
حضرت بعد از ملاحظه این عمل در مقام لطف و رحمت برآمده براو موعظه و نصیحت
فرمودند که چه چیز باین مرتبه رسیدی عرض کرد بریاضت و مخالفت نفس نابع است
تو را از اسلام عرض کن و بیا فرمود خلاف نفس کن و ایمان بیاور پس تابع
گردید و کلمه اسلام بزبان جاری کرد و اقرار بامامت آنحضرت آورد بعد از آن هر چه
سعی کرد از مغیبات چیزی بگوید نتوانست از آن سبب سؤال کردند فرمود خلاف
که چون ریاضت و مجاهده و مخالفت نفس کرد امور مقربه بعالم و مبعد از این
عالم را مرتکب شده بود و از اینها در آخرت بهره نداشت خداوند باو از این
بهره باو داده بود که مسلمان شد بجز از این عمل و این عوفات جنان باو شفقت
میفرماید دیگر قادر بگفتن مغیبات نخواهد بود و از این جهة است که گفته اند زخار
خار تعلق کشیده دامن باش زهر چه میکشدت دل از آن گریزان باش خلاصه
آنکه بزرگان دین و طالبان عالم ارواح و یقین چند وقتی که در این عالم در میان
مؤمنین باشند اصلا از آن عالم ذهول و بعد بهم نمیرسانند چنانچه آقای متقیان
از اشاره و بیان نموده که ما چند در میان شما ماندیم و نگاه کردیم و نگاه دادیم
بحسب ظاهر خود مثل یکی از شماها و اینمود کردیم و لکن نوع دیگر هم زود باشد که بر شما

معلوم شود مرتبه عالیه ما بر ایشان اجسام مطهره خود و تابع ارواح مقدسه
خود نموده همان اکمن آن را مطیع و خادم این قرار میدهد و انواع منفعت در
ریاضت را بجهة رعایت نمودن میل بآن عالم بخود راه میدهند و بتوسط شوقهات
و قرب بمبدء فیاض ارتفاع مرتبه و بلندی درجه در مرتبه و تکمیل جمیلات ایشان
از اول بهتر و بالاتر میشود چنانچه اشاره شد و از این جا معلوم می شود که اشخاص
دیگر که اکتساب عمل و علم از ریاضت و مجاهدات در این عالم نموده باشند بعد از
وصول روح ایشان سیر بعالم تجرد اعلی خواهد بود و لکن ایشان را درجه بجهة
اکتساب علم و عمل در ریاضات و مجاهدات و استعداد متفاوت میباشند و اگر
کسی عملی نکرده و صاف روح مجرد خود را داد و او را آلوده بمعاصی و شهوات معبده
کاهی نموده بهمان مقدار خود را از عالم حضور دور بلکه رفته چون زنده در گور
خواهد وجمعی از عرفا و اهل ریاضت تصریح کرده اند که مراد از قسم ثالث که آن را
قسم ضایع و خاسر میدانند آن طائفه اند که در این عالم مرتکب معاصی جسد شده اند
که غالب بر میل کردن بآن عالم باشد باین معنی که اعمال مقربه و متعبده ایشان
مساوی و قتضای بامور لازمه چندی بهم رسد پس گفته اند که اگر کسی مرتکب معصیتی شده باشد
که مقرب بعالم سفل و متعبده از آن عالم شود و آن کس در نهایت بعد و استحقاقات
بجنس که قابلیت و شماره قیام و ثابت ذکر اسم نداد و بمبدا منزه آنها که
فرو رفته اند در دریای معاصی و شب و روز مرتکب اند بانواع خواهشهای نفس مثل
اکثر اهل این زمان چه چیز محبوب اند از نزد ایشان بلکه نزد دیگران هم خلاص

ایا

است که صاحبان ذوق و عرفان و کمال طبیعان سر در احوال ناظران کتب
سروریه از بنی ضلال را بعد از تامل در اعمال و افعال در طریقه پیشوایان دین مبین
جزم بیقین علم حاصل است که ایشان هر دقیقه دانی نبودند که در مقام قرب بآن
عالم نباشد خصوصا سرور مجاهدان و آقای متقیان امیر مؤمنان چنانچه جمیع اهل عرفان
و دیگران جمیع افعال مقرره بآن عالم را در ترک شهوات دنیا و این عالم را
بآن جناب نسبت میدهند و شاهد بسیاری مثل سه روز پی در پی روزه گرفتن
و بآب افطار کردن که سوره هل اتی نازل شده و اشباه این را دلالت است از
مجموع آنچه دران خصوص مذکور معلوم شد که معانی حق واقع است که خداوند منان
با امساک از شهوات و تابع نفس خود نشود او را از ارتکاب چیزها که خدا
بر و حرام کرده است البته بهشت او را واجب کرده و از حضرت رسول منقول است
که وای بر آن بنده که درک کند ماه رمضان را تابع نفس اماره خود بوده باشد و عمل
کند که او را در این ماه از رحمت خود دور کرداند از فضل اولیاء مرضیان حضرت
امیر المؤمنین مرویست که چه بسیاری از روزه داران که بهره نیست او را بغیر از تعب
ای خوشا خواب زیرکان که بهتر اند از بیداری و عبادات احمقان است و خوشا است
افطار زیرکان که بهتر از روزه بی خبران است زیرا که خواب مقربان چون باین
صحیح و قلب درست واقع میشود آنهم از جمله عبادات ایشان است و دراین
وقت ارواح ایشان در عالم قدس با ارواح انبیا و اوصیا و خلص مؤمنان
محشور میگردد و بر اسرار غیب بر روایات صادقه مطلع میگردد چنانچه مفصلا گذشت

وافطار کردن عالمیان چون اراده نادانی وفرموده حضرت الهی است
بهتر از عبادات جاهلان است چنانچه فرموده اند نوم العالم افضل من الصلوات
الجاهل وافضل اوقات بگوید وقت نماز است نظر میکند حق تعالی در این اوقات
برحمت بسوی بنده گان خود وجواب میگوید ایشان را هرگاه او را مناجات
کنند لبیک میگوید ایشان را هرگاه ندا کنند ودر استجابت میکند هرگاه او را دعا
کنند افضل کتب آسمانی قرآن است وبهار قرآن در ماه رمضان است هر کس
یک آیه از قرآن در این ماه بخواند ثواب کسی را داشته باشد که در ماههای دیگر ختم
قرآن کرده باشد واز جمله سنن مؤکده افطار دادن روزه دار این است چنانچه
از حضرت صادق مرویست که داخل شد سدیر به پدرم در ماه رمضان فرمود ای
سدیر آیا میدانی این شبها چه شب است عرض کرد بلی فدای تو شوم این شبهای
ماه رمضان است چه میشود فرمود ای سدیر میتوانی در هر شبی از این شبها بنده
از اولاد اسمعیل را آزاد نمائی عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد من آنقدر مال ندارم
که چنین عملی توانم بعمل آورد فرمود که پس نه نفر را آزاد کن گفت آنقدر هم بضاعت
ندارم وحضرت هر قدر که یک یک کم میکرد واو عذر مذکور را عرض مینمود تا بیک
رسید واو عذر خواست پس فرمود که نمیتوانی یک مرد روزه دار را افطار بدهی
عرض کرد بلی بلکه ده نفر را پس امام فرمود که ای سدیر این بعوض من است از اول
افطار دادن تو یکنفر را در ماه مبارک رمضان برابر است با آزاد کردن ده رقبه
از اولاد اسمعیل واز حضرت امام موسی کاظم مرویست که افطار دادن برادر مسلمان خود را

بهتر است از روزه گرفتن تو آورده اند که مردی بود از اصحاب که هرگز مهمان
بخانه نبردی روزی رسول خدا با وی عتاب کرد وگفت یا رسول الله زنی دارم
که اگر روزی بخانه مهمان برم تا مدت یکسال با من جنگ وخصومت میکند
فرمود که برو وطعامی مهیا کن که امشب مهمان توام ودر نزد تو افطار خواهم نمود
ومرد بخانه رفت وزن را خبر کرد زن گفت ای مرد رسول خدا را مهمانی میکنی نباید
چیزی باشد که لایق حضرت باشد پس وقت دیگر اگر کنی مرد گفت نتوانم زیرا
که حضرت فرموده که امشب می آیم میان ایشان ملاقات بسیار شد آخر
زن خشم خورد که هیچ طعامی نسازم مرد بدست خود درست کرده حضرت تشریف
بردند از طعام او تناول فرموده بیرون رفتند زن گفت ای مرد تو بخدمت حضرت
شکایت کردی گفت نه گفت پس چرا از طعام ما تناول نفرمود گفت چون زن
زن گفت عجب تو را آنکه در وقت آمدن دیدم که گردهای نان از دهان
او او گذشته بود وچون بیرون میرفت ماران دیدم بر دامن چسپیده مرد گفت من
از اینها هیچ ندیدم پس هر دو برخواستند وبخدمت رسول خدا شتافتند وحال
قصه عرض داشتند حضرت فرمود که زن راست میگوید آن گردهای نان روزی
من بود که با خود آوردم وآن مار وگزدمان که از خانه شما بیرون بردم گناهان شما
بود که شما را از آنها پاک کردم وفرمود که الضیف اذا دخل من سابهم واذا ارتحل
بذنوب اهلبیته هر که را میزبان عالم روزی خود میخورد که بر خوان او است خوان خویش
ور زخوان خویشتن پس تو را نشت نباید داشت از مهمان از آن میخورد

برخوان تو مهمان زنان خویشتن واز حضرت امیر المؤمنین مرویست که شنیدم
از رسول خدا وسید انبیا که بهترین ماهها ماه رمضان است وبهتر او چیست تو
گفتم یا رسول الله این البته خواهد بود فرمود یا علی پروردگارم بدرستیکه بر تو
میشود بدبخت ترین امت من جهت تا کشنده ناقه صالح وضربتی بر سر تو خواهد
زد که ریش تو از خون سرت خضاب شود وپس من دم شروع بگریه کردند وحضرت از
منبر بزیر آمد واز حضرت صادق منقولست که هر که در شب اول ماه رمضان تا شب نیمه
رمضان یا آخر شب رمضان زیارت حضرت امام حسین بکند بریزد گناهان او همچنانکه
روزی که از مادر متولد شده وثواب حج وعمره خدا باو عطا کند بر متقیان کتب اخبار
وعارفان سراپرده نبوی وائمه اطهار ظاهر است که ذکر نمودن فضیلت ماه رمضان
وثواب روزه داشتن در آن وبیان کیفیت وآداب وسنن وسایر امور متعلقه
بآن بنحویکه از جز ارکان بیرون وخلاف وظیفه این رساله بود لهذا اکتفا
بمقدار مذکور شد ونظر بانکه مقتضای ذکر کردن حدیث در خصوص روزه گرفتن هر دو
ماه رجب وشعبان آن بود که مثل آن درباره ماه مبارک رمضان نیز مذکور شود
نظر بانکه آن نیز طولانی بود چنانچه در کتب ثواب الاعمال صدوق مسطور است که واقفی
دیده وشنیده است ترک آن را نیز ذکر نموده بلکه مقتضای ترتیب ذکر احوال
قیامت وصراط آن بود که قلیلی از احوال جهنم وصراط وعذاب های گوناگون اهل آن را
متعرض شود وچون شمه از آنها به تقریبی ومناسبتی مذکور گردید از اینجا نیز بهمین مقدار
اکتفا نمود وچون بهترین اعمال در ماه شعبان ورمضان توبه گناهان

واستغفار بود چنانچه از احادیث وادعیه بسیار ظاهر است لهذا قلیلی از
آنها ذکر مینمایم توبه از جمله الطاف خداوند مهربان بر بنده گان خصوصا
گناهکاران شیعیان کرده ورابست بروی ایشان که سعه رحمت آن بقدر وسعت
ما بین زمین وآسمان وآن در توبه است چنانچه خداوند منان در آیه از قرآن
فرموده ان الله یقبل التوبة عن عباده ایضا ویاخذ الصدقات وان الله هو التواب
الرحیم بعنوان ادعا که اگر توبه نبود بغیر از انبیا وائمه هدا احدی مستحق بهشت
بهشت نبود زیرا که قطع نظر از معاصی کرده آنچه از ارتکاب آن بعمل آید که
بسبب آن ساکن غرفات جنان وهمسایه پیغمبران وآقایان شویم از خیل
مجرم کار هر روزه ما از بر حرام کاسه وکوزه ما میجنبد در روزگار میکنید حرف
بر طاعت بر نماز وبر روزه ما وبملاحظه ارتکاب گناه بسیار واضح است
امر آخرت بچه نحو ضایع وتباه است ومعلوم که معالجه از برای محو آن بغیر از
توبه وشفاعت خواهی در این خصوص نیست بهتر از توبه چنانچه حضرت امیر
المؤمنین در یک خطبه میفرمایند که لاشفیع انجح من توبة یعنی شفاعت کننده
در محو گناهان بهتر از توبه نیست واین توبه بعد از صدور گناه واجب است
باتفاق علما چه بلا فاصله واگرچه فراموش کرده باشد چنانچه از حضرت صادق
منقولست که گاه است که بنده مؤمن گناهی میکند وبعد از بیست سال بخاطر
آورده وتوبه میکند آمرزیده میشود وهر که در روزی صد مرتبه استغفر الله بگوید
خدای تعالی هفصد گناه او را بیامرزد وچیزی نیست در بنده که روزی

بقصد گناه کنند نه آنکه اظهار توبه اختصاص بصدور گناه ندارد بلکه انبیاء و اولیاء
و اوصیاء و ائمه هدا از معاصی عاری و از ارتکاب آن بری بودند بجهة ترک
اولی یا تعلیم دیگران یا غیر آن اظهار توبه مینمودند بلکه عبارتست متوبه
و کمالات چندی که صدور آنها از سایر بشر ممکن نیست چنانچه از ملاحظه بعضی از
خطبه و مناجات حضرت امیر المؤمنین و صحیفه حضرت سید الساجدین
و غیر آنها ظاهر است و توبه کننده اگر باین نعمت عظمی موفق شد بداند
که البته خدا توبه او را قبول میکند و از گناهان او در میگذرد چنانچه خدا از چندین
آیات قران خود را تواب الرحیم نامیده بلکه از بعضی آیات ظاهر میشود
که قبول توبه را بر خود واجب کرده مثل قوله تعالی کتب ربکم علی نفسه الرحمة
انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم و شاهد این مدعا
حدیث مشهور التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه کننده گویا از گناه
مثل کسی است که هرگز گناه نکرده بلکه از بعضی از اخبار مستفاد میشود که مرتبه
کار را به نیکو کردار است چنانچه مرویست که از حضرت سجاد که آن بزرگوار
فرمودند که شخصی با اهلش بکشتی سوار شدند و کشتی ایشان بشکست و جمیع اهل
آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته نشسته بجزیره افتاد در آن جزیره
مرد راه زن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت چون نظرش با آن زن افتاد
گفت تو از انسی یا جنی گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخنی نگفت و بهیئت
مجامعت کننده چسپید و چون متوجه آن عمل قبیح گردید دید که آن زن در

اضطراب است زن اشاره کرد بسوی آسمان که از خدا میترسم پرسید
که هرگز این عمل نکرده گفت بغیر از خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز
چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و تو را باین
کار بجبر واداشتم من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخائف بودن پس
برخواست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخنی نگفت و بسوی خانه خود روان
شد در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهای خود در اثنای راه براهبی
رسید و با او رفیق گردید پاره راه رفتند آفتاب گرم شد راهب با آن جوان
گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن تا خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان
گفت مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده ام که جرأت کنم از خدا حاجتی
طلبم راهب گفت من دعا میکنم و تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی
ابری بر سر ایشان پیدا شد در سایه او میرفتند و چون بسیار راه رفتند راه
ایشان جدا شد جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت و آن ابر
با جوان روان شد و راهب در آفتاب بماند راهب باو گفت ای جوان
قصه خود نقل کن جوان قصه را بو نقل کرد راهب گفت چون از خوف خدا
ترک معصیت کردی و از گناهان پشیمان شده توبه کردی خدا گناهان گذشته ترا
آمرزد و سعی نما که بعد از این خوب باشی مخفی نماناد که خوب بودن بعد از توبه و تغیر
دادن احوال در احادیث بسیار نیز وارد شده و از این جاست که فرمودند
که آن المرادست لا مقام لابدال فعلیک بتبدیل الاحوال در بعضی از کتب اعلام

حکایت

ملاحظه شده که این کلام را بخصوص توبه شعوانه بعنوان مذکور نموده و در حکایت
است که در بصره زنی بود شعوانه نام که هیچ مجلس فسقی نبودی که وی نبود
روزی با کنیزکی چند در کوچه میرفت بدر خانه مرد صالحی رسید خروش و فریاد
شنید که از آن خانه بیرون می‌آمد گفت در بصره چنین ماتمی است و ما از
آن خبر نداریم کنیزکی را گفت که بنگر که حال چیست کنیزک داخل خانه شد
بیرون نیامد دیگری را فرستاد آن نیز بیرون نیامد و دیگری را گفت البته زود در
باید خبری یاوری کنیزک بیرون آمد و گفت ای بی بی این ماتم مردگان نیست
که مبدا رندان این ماتم زنده گانست که بر حال ایشان گریستند این ماتم گناهکاران است
این ماتم مجرمان است این ماتم روسیاهان است این ماتم نامه سیاهان است
این ماتم عاصیان است که با حسرت و آه بدرگاه حضرت الله مینالند
گفت تا من خود بروم و ببینم که چیست شعوانه چون داخل خانه شد دید
که واعظی در شده این آیه را تفسیر میکند و اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا
لها تغیظا و زفیرا چون آتش روز قیامت ببیند گناهکاران را از دور
عاصیان در گروه آیند چون ایشان را در دوزخ اندازند در آنجاهای تنگ
و تاریک در زنجیر آتشین در گردن ایشان کنند بیکدیگر ببندند چنانچه اذا
القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا
وادعوا ثبورا کثیرا ایشان در آن وقت ناله و فریاد و صدای واویلا بلند کنند و مالک
دوزخ گوید بس زود تعریها آمدید لب بفریاد خواهید آمد نه یکبار بلکه بسیار شعوانه

چون این شنید بسیار بترسید و اعضای او بلرزید و خوف جهنم در دل
او تأثیر کرد گفت ای شیخ من گناه بسیاری دارم اگر توبه کنم بدرگاه تواب
الرحیم رجوع کنم مرا می‌آمرزد شیخ گفت بلی می‌آمرزد اگرچه گناهان تو بقدر گناه
شعوانه باشد گفت ای شیخ منم شعوانه توبه کردم از گناهان پشیمان شدم
و دیگر گناه نکنم شیخ در حق او دعا کرد که خدا تو را بیامرزد پس شعوانه بنده گان
و کنیزان خود را آزاد کرد و صومعه ساخت و در آنجا نشست و عبادات تلافی
مافات مینمود سالها بریاضت گذرانید و گریه میکرد تا آنکه روزی بسر وقت خود را
نشست بخود نگریست دید که بسیار ضعیف و لاغر شده گفت آه در دنیا
چنین سوخته و گداخته شدم ندانم تا آخرت کارم چگونه خواهد بود آوازی شنید
که ان اودت لا تمقام الابدال فعلیک بتبدیل الاحوال شعوانه ملازم در
گاه ما باش و بر همین حالت باقی باش و در اندیشه هول قیامت مباش و در
صف دوستان ما باش و بر نفس خاک در آستان ما باش بترس خلاصی
آنکه توبه کار باید در فکر تلافی و تدارک مافات باشد و از تغیر حال و قضای
عبارتست و اداء حق الناس و جزم بترک معاصی و عود نکردن بآنها زیرا که
حضرت صادق علیه فرمودند که هر که مقیم بر گناه باشد و استغفار کند مانند کسی است
که استهزاء کند و از این جاست که بعضی از علماء اعلام فرموده که توبه کننده باید
که باطن خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته معترف بجنایات کارهای خود
برگذشته داشته باشد و بقیه عمر خود را ترسان باشد و گناه خود را اصغر نشمارد

که او راست که سعی نماید در آنچه فوت شد از طاعات متاسف و گریان شد
و نفس سرکش خود را همواره ناهموار کند و در میدان عبادات و قضای عبادات
و رد مظالم بجا آورده و از صاحب بدو اری کند و از خدا سؤال کند که او را بر جاده
حق مستقیم بدارد و تا آنکه از درجهٔ توبه نیفتد و از این مضامین در اخبار بسیار
وارد شده است از رسول خدا منقول است که توبه کننده گان هرگاه اثر توبه
بروی ظاهر نگردد او تائب نیست بدانکه اثر توبه و ترک کردن علایق نفسانی
و قضا و عبادات و ندامت از معصیت و پشیمانی و آه و ناله و تضرع بدرگاه حضرت سبحانی
و طلب مغفرت و رحمت خداوند توبه کرده جوانی که توبه و تدارک او نموده بنص قرآن
قرآنی در نظر حقیر جلوه گر است و ذکر حدیثی که حکایت او در این مقام مناسب دیدم
و هر چند در است مشهور در اکثر کتب متداوله مسطور است لکن چون علاوه بر مذکور
عبارات موجه و کلمات که بیشتر از سوز و یوم نشور در دم میزد و قطع نظر از احوال و شهرت
آن نموده مذکور نموده است که در نظار دیگران نیز به پسند و خوش آینده آید
بعد از آن تاثیر دعای حقیر و کاتب نماند منقول است که معاذ ابن جبل گریان بخدمت
پیغمبر آخر الزمان رسید و سلام کرد حضرت بعد از سلام جواب فرمود که یا معاذ
سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در بیرون در جوانی پاکیزه و خوش صورتی
ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد که بخدمت
شما برسد حضرت فرمود که بیاور او را چون بیاورد سلام کرد و حضرت جواب فرمود
پرسید که ای جوان گریان سبب آن گفت چون نگریم و حال آنکه گناهی کرده ام که اگر خدا

مرا بمعصیتی از آنها مؤاخذه نماید بجهنم خواهد برد و گمان من آنست که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد
آمرزید حضرت فرمود بخدا شریک آورده ای گفت پناه بخدا میبرم که بخدا
شریک آورده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته گفت نه فرمود که خدا گناه ترا
بخشد اگر چه مانند کوهها باشد گفت گناه من از کوهها بزرگتر است فرمود حضرت
آمرزد گناه ترا اگر چه بقدر زمینهای هفت گانه و دریاها و درختان و آنچه در
زمین است از مخلوقات باشد گفت از اینها بزرگتر است حضرت فرمود که گناه
ترا می آمرزد اگر چه مثل آسمان و ستاره گان و عرش و کرسی باشد گفت از اینها نیز
بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی آن بیچاره غمناک نظر کرد و فرمود ای جوان
گناه تو بزرگتر است یا پروردگار تو پس آن جوان چون اسم مبارک خداوند را
شنید بر روی خاک و خاک غلطید و گفت پاک و منزه است پروردگار من از هیچ چیز
بزرگتر از خدای من نیست آن بزرگوار از همه چیز بزرگتر است حضرت فرمود که مگر
آمرزد گناهان عظیم ترا مگر پروردگار عظیم جوان گفت آری والله یا رسول الله و ساکت شد
حضرت فرمود که ای جوان یکی از گناهان خود را نمیگوئی گفت هفت سال بود که
قبرها را میشکافتم و کفن های مرده ها را میدزدیدم پس دختری مرد او را دفن کردند چون شب
در آمد رفتم و قبرش را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را بر کنار
قبر گذاشتم شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت داده و میگفت ای ابا
نمیبینی بدنش را و فربهی رانش را نمیبینی و مرا چنین وسوسه کرده تا برگشتم و باو
دخول کردم و او را بآن حال گذاشتم چون برگشتم ناگاه بجهت آن گناه ندائی از عقب سر

خود شنیدم که میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که با تو بمحاکمه در حضور
او به ایستیم که تو مرا در میان مردگان عریان گذاشتی و از قبر بیرون آوردی و کفن
مرا دزدیدی و مرا گذاشتی با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم
جوان گفت که من گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز چون
سخن باینجا رسید حضرت غضبناک شده فرمود دور شو ای فاسق میترسم که از آتش
تو بسوزم چه بسیار نزدیکی بجهنم و حضرت مکرر این را میفرمود تا آنکه جوان بیرون
رفت و ببازار مدینه آمد توشه گرفته یکی از کوههای مدینه بالا رفت و پلاس
پوشیده مشغول بعبادت و تلافی مافات شد و دستهایش را در گردن غل کرده
میگفت پروردگارا تو میدانی و میشناسی و گناه مرا میدانی استغفار استار این پشیمان
شده ام و توبه کردم و من در خدمت پیغمبر رفتم و اظهار توبه خود را کردم و مرا دور کرد
و خوف مرا زیاده نمود پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگ تو که اسم اعظم باشد
و بجلال و عظمت و پادشاهی تو که مرا ناامید خود مکن ای خدای مهربان و دعای مرا
باطل مگردان و مرا از رحمت خود محروم مگردان تا چهل شبانه روز این میگفت
و میگریست و درنده گان و حیوانات برای او میگریستند چون چهل روز تمام شد
دست به آسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا استجابت
کردی و مرا آمرزیدی پس به پیغمبرت وحی بفرما تا من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده
و آمرزیده نشده ام و میخواهی که مرا عقاب کنی پس آتشی که مرا بسوزد یا به عقوبتی مرا
مبتلا کن در دنیا و از فضیحت روز قیامت نجات بده پس خداوند منان

این آیه را فرستاد والذین اذا فعلوا فاحشة وظلموا انفسهم واذکروا الله
فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا
وهم یعلمون اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین
یعنی آنجماعت که فاحشه میکنند که عبارت از زنا باشد و ظلم بنفس خود میکنند
به مرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا که شکافتن قبر و کفن دزدیدن
باشد پس استغفار کنند از گناهان بغیر از خدا امید رسند و بزودی توبه میکنند و کی
آمرزد گناهان را بغیر از خداوند عالمیان و کسانی که توبه میکنند و ترک آن
گناهان میکنند و علم بکردهای عمل خود دارند آنجماعت را رحمت خدا جزای ایشان
است و در بهشت که جاری شود نهرها که در آن هرگز بر طرف نمیشود مخلد است
و نیکو است اجر عبادت کننده گان پس فرمود حق تعالی که یا محمد بنده من نزد تو
آمده تائب شد و پشیمان او را از نزد خود راندی و دور کردی پس بکجا رود و در کجا
آورد و از که سؤال کند بغیر از من که گناهش را بیامرزد چون آیه نازل شد
و این سخنان بسمع شریف پیغمبر آخر الزمان رسید حضرت بیرون آمد و تبسم
فرمود و احوال بهلول پرسید معاذ گفت یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع
است حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند چون بران کوه بالا رفتند دیدند
که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را بر گردن بسته و رویش از تابش
آفتاب سیاه شده و مژه چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من

نفس بد زبکو باشی و مرا بصورت خوب خلق کردی کاشکی سپید آتشم که بسبب آن
چه اراده داری آیا مرا در آتش خواهی سوزانید یا در جوار خود مرا در بهشت ساکن خواهی
کردن الهی نسبت بمن احسان کرده و نعمت بسیار من داده در اینجا که بداند نستم که آخر
چه خواهد شد آیا بدوزخ یا بهشت خواهی برد یا بذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی
گناه من از آسمانها و زمینها و کرسی و عرش عظیم تر است چه بودی اگر میدانستم که
که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد ازاین باب سخنان می
گفت و میگریست و خاک زمین میگرفت و بر سر میریخت و حیوانات
و درندگان در دور او حلقه زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس
حضرت بنزدیک او رفتند و دستش را از گردن در زنجیر بیرون آوردند و دست
مبارک خود خاک را از سرش پاک کردند فرمودند ای بهلول بشارت باد ترا
که آزاد کرده خدا تو را از آتش جهنم پس فرمود که چنین تدارک گناهان کنید که
بهلول کرده است و آیه شریفه را برای او خواندند و او را در بهشت جا دادند و بعد از آن
ایمرد هوشیار و ای مومن بنگر در تامل کن که اول امر آن جوان توبه کار که چه
نوع بود و آخر کار بکجا رسید و بچه لذت نیک نامی دنیا و اخرت در عقبی
شاد کام گردید ⊙ الیس توحید چه باشی مرد جنس ⊙ تو هم بهمره مذنب چنین
روایتست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند که اگر مومن گناه کند مکرر و توبه
کند مکرر بار آمرزیده میشود یا نه فرمود که چه عود کند مومن به استغفار و توبه
خدا عود میکند به آمرزش خدا آمرزنده است و رحیم است قبول میکند توبه را

عفو میکند از شما سیئات را از نعمتها که ما میدانیم میکند مومن را خدا از رحمت
خود و از اینجاست که گفته شد ⊙ باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آی ⊙ گر کافر و
گبر و بت پرستی باز آی این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آی
و گمان حقیر آنست که این وسعت عطا و موهبت کبری از برکت پیغمبر خدا و ائمه
هدی مختص شیعیان و مومنان باشد چنانچه عبارت حدیث مستفاد میشود و شاید
سهل و آسان بودن توبه ایشان زیرا که قبول توبه امم سابقه بسیار مشکل بود
همچنان که در عبادت گوساله پرست تا چندین هزار کس کشته شدن توبه
ایشان نشد و نقل کرده اند تا عضوی را که بآن گناه کرده بودند نمی بریدند توبه ایشان
قبول نمی شد بلکه کلام پیغمبران پیشینیان میتوان نمود بدلیل آنکه روایت است که حضرت
آدم بجهت ترک اولی سیصد سال گریست بحدی که در رو مبارکش جوی نهر
جاری گردیده از آب دیده اش تا توبه اش قبول گردید و حضرت داود نقل
کرده است که گیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتشبارش میسوخت آن گیاه
را تا توبه اش قبول شد اما این سیمات از فضل خدا و رحمت
با نسبت بدین امت و محض پشیمانی و ندامت و عزم بر عدم عود معصیت
گناهان تمام عمر ایشان آمرزیده تواند شود و اگر چه آن بود بعد از هیچ سال
باشد اگر چه در نفس آخر باشد چنانچه بسند معتبره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله منقولست که هرکه توبه کند پیش از مرگش یکسال خدا قبول کند
توبه او را پس فرمود که یکسال بسیار است بسا باشد که توفیق آن نیابد و هرکه

و هرکه توبه کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود که
یکماه بسیار است هرکه توبه کند پیش از مرگش یک هفته خدا قبول میکند توبه او را
پس فرمود یکهفته بسیار است و هرکه توبه کند پیش از مرگش یک روز خدا
قبول میکند توبه او را پس فرمود که یکروز بسیار است و هرکه توبه کند پیش از
ازانکه امور موت و آخرت را ببیند توبه او را قبول میکند و در این حدیث
بسیار معلوم میشود بغیر از احادیث که منقولست شیطان بعد از سجده نکردن
به آدم و لعنت کردن خداوند عالمیان مطالبه عبادت خود را از او نمود چونکه فرمود
که من ضایع نمیکنم عمل هیچ عامل را آنچه خواهی طلب کن لیکن از امور دنیا نه از امور
آخرت زیرا که ترا از او بهره نیست گفت زندگانی خواهم تا قیامت گفت دادم
گفت تسلط بده مرا با عضای آدم چنین در رگ و دل ایشان و فرمود دادم
گفت یک فرزند از او بعمل آید دو فرزند از من فرمود دادم گفت من ایشان را ببینم و
ایشان مرا نه بینند فرمود دادم گفت بشکل تصویر هر صورت که خواهم شوم
فرمود دادم گفت خداوندا زیاده کن فرمود که دلهای مردمان را منزلگاه تو
کردم گفت دیگر بس است و بعزت تو قسم که همه را گمراه کنم بغیر بندگان
خالص تو را پس آدم گریست و عرض کرد که خداوندا این همه انعام بر شیطان
و بعمل آوردن این همه حاجت برای خاطر کیست فرمود که ای آدم این همه از برای آنکه
دو رکعت نماز بچهار هزار سال کرد ضایع نمیکنم گریه مکن که بذریت تو دادم یک نوبت را
بده بنویسم گفت خداوندا زیاده کن فرمود که توبه را قبول کنم اگرچه جان بحلقوم ایشان
البته

رسیده باشد گفت خداوندا همانم بس است و در معنی توبه نصوح اختلافست
در میان علما و بعضی گفته اند که توبه ایست که نصیحت کند و نگذارد که صاحبش عود به
معصیت کند و بعضی گفته اند که دیگران را نصیحت کند مثل آن عمل بگذارد و بعضی
گفته اند که خالص باشد توبه اش از برای خدا و از حضرت صادق منقولست که توبه
آنست که باطن آدمی ظاهر باشد و بهتر مردیست که حضرت رسول در مناجات
ایستاده بود فرمود ای معاشر الناس هذا علی ابن ابی طالب سید العرب و العجم
والوصی الاکبر الاظهر قاتل المارقین و هو منی بمنزلة هارون من موسی انه لا نبی و
رسول بعدی یحب الله و رسوله لا یقبل التوبه بغیر اقرار کرده مردمان بدانید که
علی ابن ابی طالب آقای عرب و عجم است و وصی اکبر و راه روش تر از همه
خلقان است و کشنده خوارجیان است و او در نزد من بمنزله هارون است
بموسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و اگر نه او بود و او خدا و رسول خدا را
دوست میدارد حق تعالی توبه هیچ توبه کننده قبول نمیکند مگر بدوستی او و اولاد
او پس حسام را فرمود که برخیز در این باره چیزی بگو حسام برخاست و گفت
لا یقبل التوبة من تائب ⊙ الا بحب علی ابن ابی طالب ⊙ حب علی واجب و لازم
فی عنق الشاهد و الغائب یعنی قبول نمی کند خدا توبه هیچ توبه کننده را
مگر بدوستی علی ابن ابی طالب و محبت آن بزرگوار واجب و لازم است بر گردن
حاضر و غایب پس اگر شیعه تو باشی و توبه از گناه خود کرده باشی در قصور بهشت
عنبر سرشت انشاءالله تعالی نشسته باشی اگرچه معروف بهشت بوصف در قرآن مجید

بسیار است لکن تعریف و توصیف کما ینبغی ممکن نیست و اورا تا زمین بدارند
که جست چنانچه فرموده‌اند که هر چیزی وصفش بهتر از رویت اوست مگر بهشت
که رویت او به از وصفش لکن چون قبل توصیف دنیا در عین از برای مردمان
بعبارت خداوند جهان بهم رسد پس ذکر آن مناسب است و کجا آن مراد
نسیم جنت و نارست که فرمود که در بهشت درختی است که از بالای او حله‌ها
بیرون می‌آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دارد و بیرون می‌آیند
که بول و سرگین ندارند و دوستان خدا بران سوار می‌شوند و پرواز می‌کنند در
در بهشت بهر جائی که خواهند روند پس جمعی که از ایشان پست ترانند میگویند
ای پروردگار ما را چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه
رسیده‌اند خداوند کریم بفرماید که این بنده‌گان من شبها بعبادت می‌ایستادند
و بر مجا [illegible] نشسته و خواب نمی‌کردند و روزها روزه داشتند و چیزی نمی‌خوردند با دشمنان
من جهاد میکردند و نمی‌ترسیدند و تصدیق میکردند و بخل نمی‌ورزیدند با [illegible]
و فرمود حضرت رسول که در بهشت غرفه چند است که از بیرون آنها اندرون
آنها بیرون دیده می‌شود و از آنست که در آن ساکن می‌شود که سخن آن نیک باشد
و طعام بمردم بخوراند بهر که برسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب
باشند و از این قبیل احادیث بسیار است چنانچه بعضی خواهد آمد و آنچه از آیات
و اخبار ظاهر می‌شود آنست که بهشت بسیار بزرگ است و مکرر گذشت که در
قرآن صریح شده که عرض بهشت بقدر ارض آسمانها و زمینها است و حدیث پرواز

حکایت سیر از
کردن جبرئیل بهشت

پرواز کردن جبرئیل و سیر کردن بهشت را نیز گذشت و در حدیث نیز
وارد شده که کمترین بهشتی را که بعضی از اهل بهشتیان میدهند بقدر بزرگی دنیا است
و در حدیث وارد شده که میان مصراع در باب الشکر از یاقوت تا مصراع
دیگر پانصد سال راه است و در باب الرحمه و باب الصبر از یاقوت سرخ است
و باب الشکر از یاقوت سفید است و باب البلاء از یاقوت زرد است و
حصار بهشت یک خشت آن از طلا و یک خشت آن نقره و دیگری از مروارید و دیگر
از یاقوت و جوهر گل در میان خشتها مشک و زعفران بکار رفته و کنگرهای او
از نور که می‌درخشند و در دیوارش در نهایت جلا و صفا که عکس آن نماید
و زمین بهشت بجای نقره خام است و خاکش زعفران است و خاک ره به آتش
مروارید است و از حضرت رسول منقول است که نهرهای بهشت بر روی زمین جاری
می‌شود با آنکه نهری حفر کرده باشند و از برف سفیدتر و از مسکه نرم تر و از عسل شیرین
تر و گل نهر از مشک ناب است و سنگ ریزه‌اش از مروارید و یاقوت است
و نخلهای او از یاقوت است و بهر جانب که دوست خدا اراده [illegible] نهرها
جاری میکردند و اگر جمیع اهل دنیا از جنیان و آدمیان را در یک روز ضیافت
کنند و خلعت بخشند آن مقدار از خوردنی و آشامیدنی و حلی و زیور در نزد
او حاضر است و لهم فیها ما تشتهیه الانفس که همه را کفایت میکند و هیچ از
نعمتهای او کم نمی‌شود و بوی بهشت از هزار ساله راه احساس است و فرمود که نخلهای
بهشت ساقش از زبرجد است و شاخهایش از مروارید سفید و برگهایش

از حله‌های بهشت سبز و رطبش از نقره سفیدتر از عسل شیرین‌تر و دانه
ندارد و طول هر خوشه‌اش دوازده ذرع است و از بالا تا پایین بر روی هم
بافته باشد هر قدر که از آن بچینند در ساعت می‌روید چنانچه حق تعالی میفرماید لا
مقطوعة و لا ممنوعة و رطب بهشت بمقدار میوه‌های بزرگ است و انار و
مویزش بقدر دلوهای بزرگ است و حضرت رسول فرمودند که داخل بهشت
شدم درخت طوبی را دیدم که اصلش در خانه علی ابن ابی طالب بود در بهشت
قصری و منزلی نیست مگر آنکه شاخی از آن در آنجا است و بر اعلایش سبد است
که مملو از حله‌های بهشت است از سندس و استبرق و از برای هر بنده مومنی هزار
هزار سبد و هر سبدی هزار حله که بدیگری شبیه نیست برنگهای مختلف و اینها
جامه‌های اهل بهشت است و در وسط آن درخت سایه کشیده شده و عرض بهشت
که عوض آسمانها و زمینهاست و جنتها شده است از برای آنهائی که ایمان آورده‌اند
بخدا و برسول خدا و سواره شده رود که در سایه آن صد سال است بتازد و آنرا قطع نمیکند
چنانچه حق تعالی میفرماید و ظل ممدود و در پایینش میوه‌های بهشت باشد و طعامهای
ایشان در خانهای ایشان از آنجا است و در هر مرتبه که صد رنگ نوع از میوه‌های
بهشت است از آنچه دیده‌اند در دنیا و از آنچه نشنیده‌اند و هر میوه که قطع کنند
باز روید چنانچه فرموده‌اند که لا مقطوعة و لا ممنوعة و جاری شود نهری در زیر آن
درخت چنانچه حق تعالی فرمود جنات تجری من تحتها الانهار و منفجر شود از آن
نهرهای چهارگونه نهرهائی که از شیر که متغیر نشده باشد و نهرهای از شراب که

لذت للشاربین نهرها از عسل صاف کرده شده از موم چنانچه میفرماید و انهار
من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من عسل مصفی الی آخره و در روایت
بسیار وارد شده که در زفاف حضرت فاطمه زهرا جبرئیل و میکائیل با چندین ملک
حاضر شدند در بهشت و حق تعالی درخت طوبی را امر کرد بر ایشان از حله‌های
سندس و استبرق از زمرد و مروارید و یاقوت نثار نمود تا پانصد سال احساس
میشود و حق تعالی طوبی را در مهر فاطمه و آنها را در خانه علی قرار داد اهل بهشت چون
داخل بهشت شوند طول قامت ایشان شصت ذرع خواهد بود بقد حضرت
آدم و جوانی حضرت عیسی خواهند بود که سی سال باشد و در زبان حضرت محمد
مصطفی باشند که بعربی تکلم نماید و در حسن و جمال مثل حضرت یوسف باشند
و نور از روهای ایشان ساطع و دلهای ایشان مثل دل حضرت ایوب باشد
و در سلامتی از کینه و حسد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که اهل بهشت
ساده‌اند و مو در بدن ندارند و مخلوق می‌شوند سرمه کشیده و تاج اکلیل بر سر و طوق
در گردن و انگشتری در دست ملازم و ناعم و لطیف و فربه و بر هر یک و یک
قوه صد مرد باشد در خوردن و آشامیدن و جماع کردن چنانچه حضرت فرمود
هر مومنی را هفت هزار دختر باکره باشد و چهار هزار ثیبه میدهند و یک زن
از حور العین کامثال اللؤلؤ المکنون راوی گفت فدای تو شوم هفت هزار دختر
باکره فرمود بلی هر وقت که نزدیک ایشان رود باکره باشد گفت فدایت
شوم از چه چیز خلق شده‌اند حور العین فرمود از تربت نورانی بهشت که تعالی

بدان او و در پس مقدار حلّه درخشان باشد و لذت طعام و شراب روز به
اهل بهشت چهل سال در کام او بماند و خداوندشان بر روی ایشان نور ریزد نهار
ایشان را حریر پوشاند چنانچه حق تعالی فرموده و لباسهم فیها حریر و رنگهای مختلف است
و ایشان زنده باشند و هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و هرگز
باشند که هرگز غمناک نشوند و خندان باشند که هرگز گریان نشوند و عزیز باشند
که هرگز ذلیل نشوند و پسران در نهایت حسن و جمال باشند در خدمت
ایشان و آفتابه و ظرفهای طلا و نقره در دست ایشان چنانکه قلیلی از آنها را
علمای اعلام و محدثین در کتب مبسوط ذکر نموده اند قلیلی را که در این رساله ذکر
نمودیم از برای شوق بآن رغبت کردن بعبادت کفایت میکند از برای
اهل سعادت ارزقنا ربنا بحق امیر المؤمنین کاتب الوصول الیها آمین آمین بمحمد
و آله الطاهرین ام شاد نیمه شعبان ماه مبارک رمضان از جمله لیالی متبرکه است
در زیارت حضرت امام حسین در آن مستحب است و اعمال دارد که در مجلس
مسطور است و همچنین شب هفدهم و در آن شب لشکر حضرت پیغمبر با کفار
قریش ملاقات کردند در بدر و روز آن جنگ واقع شد و با قلت مهاجر و
انصار و کثرت لشکر کفار خداوند قهار فتح و نصرت عظیمی بمسلمانان داده
غنایم بسیار عاید ایشان گردید و جمعی از صنادید کافرین بدست یدالله امیر المؤمنین
بدعای سید المرسلین و اعانت الف من الملائکة مردفین داخل اسفل السافلین
شدند که از آنجمله است ابوجهل لعین و از این فتح نمایان قوه قوی کامله در دین
دایمان

دایمان بهم رسید و شکرانه این نعمت غسل و عبادت در این شب وارد
شده بر سبیل اجمال کیفیت غزوات حضرت خاتم النبیین و عارفان بلند مرتبه
و شجاعت جناب امیر المؤمنین محض دستور نیست که در هر یک از غزوات سرور
مجاهدین قوه کامله در دین بهم رسید و در هیچ یک از آنها از آنجناب بدر نگذشت
مگر در غزوه احد چنانچه از حضرت امام زین العابدین مرویست که زیرا که قتل حمزه از
صحابه نفاق فتنه و حصول خاتم آنحضرت که در خدمت و زینت نقل بدر بود و از
جان و دل او را دوست میداشت و او را ملقب بسید الشهدا کرد و حضرت امیر
المؤمنین با او و جعفر طیار مفارقت نمودند در جایکه میفرمود حمزه السید و علی اخی
و جعفر او حمزه سید الشهدا و عمی و جعفر الذی یطیر مع الملائکة ابن امی و از
حضرت امام محمد باقر مرویست که بر ساق عرش نوشته است که حمزه شیر خدا است
و شیر رسول خداست و سید الشهداست و چون در جنگ احد نائره حرب مشتعل
شد حمزه در اعلان دین خدا و نصرت رسول خدا جانفشانی بسیاری ازان
کفار را بدار البوار میفرستاد و بهر جانب که حمله میکرد از او میگریختند بهر حمله با
تیغ چون شیر بر صف مشرکان را بهم میشکست ناگاه بموضعی گذشت که
زیر رسش تهی کرده بودند در آنجا فرو رفت و حمزه بر زمین افتاد و حشی که غلام جبیر
ابن مطعم بود که عم او در جنگ بدر کشته شده بود با او وعده کرده بود که اگر
از سه عم محمد را که حمزه و علی و عباس باشد بقتل رسانی ترا آزاد میکنم و از زنان و نیز
کنم و هند جگر خواره که زوجه ابوسفیان بوده باشد بقتل حمزه او نیز در جنگ بدر

کشته شده بود او نیز بوحشی تحفه گشتن هر یک از این دو بزرگوار وعده بسیار
بسیار کرده بود و او را در آنجا در کمین حمزه بود چون جناب بر زمین افتاد و حربه از
نیزه انداخت که بر سینه گاه آنحضرت رسید و از شانه مبارکش بیرون آمد
وحشی نزدیک رفت و شکم مبارکش را شکافته و جگرش را بیرون آورد
برای هند ملعونه برد آن ملعونه آن جگر را در دهان پلید خود نهاد و هر چه خواست
نرم کند نشوانست زیرا که حق تعالی نخواست که آن جگر را با عضو آن ملعون
داخل جهنم شود و آن جگر چون استخوان گردید او را بیرون انداخت ملائکه را
حق تعالی فرستاد که او را بموضع خود برگردانیدند و هند بر سر حمزه آمده و اعضای
او را بریده و آنها را برشته کشیده حضرت رسول فرمود که عم حمزه چند است
آیا در کجاست آیا کسی است که ما را از آن خبر دهد شخصی گفت که من موضع
او را میدانم چون بآن موضع رسیدند حال حمزه را مشاهده نمودند نخواست
که آن خبر را به پیغمبر رساند پس فرمود یا علی عمت عبد المطلب کجا چون حضرت امیر
آمد و از آن حال مشاهده نمودند که در خاک و خون غلطیده و شکمش
چاک چاک شده آنجناب نخواست که آن خبر را به پیغمبر رساند آخر الامر آن
حضرت خود به نزد عم بزرگوارش آمد چشم آنحضرت به جسد عمش افتاد
و آه از نهادش بر آمد و اشک حسرت از دیده مبارکش بارید و فرمود آن
جناب بمثل تو ابدا اگر هرگز بمثل مصیبت تو بمن نرسیده و حضرت امیر
المؤمنین و فاطمه با حضرت موافقت میبودند و بر او میتی چون او را برهنه
او

کرده بودند دیدند حضرت از برد یمانی که بر دوش داشت بر روی او انداخت
و چون آن برد بر قامت او کوتاه بود آن را بر سرش کشید و پاهای او را
از علف و گیاه پوشانیدند پس حضرت رسول کشتگان خود را که هفتاد
نفر بودند جمع نمودند و بر ایشان نماز گذاردند و دفن نمودند و بر همه آنها نیز
نماز کردند و هفتاد تکبیر گفتند دعا خواندند و دفن نمودند چون آن حضرت سپهر رسالت
بمدینه داخل شدند که از اکثر خانها آواز گریه و نوحه می آید از خانه حمزه دیده پر آب
کرده برادری شیر حضرت رحمت و فرمود اما فلا بواکی له و حمزه در این شهر نوحه نیست
و در آنجا کسی ندارد که بر او گریه کند چون بعضی از انصار دیدند که آن بزرگوار بر حمزه
محزون دل مبارکش بدرد آمده گفتند باید هیچ زنان بر کشته خود گریه نکنند
تا بر دو فاطمه را در تعزیه یاری کنند زنان انصار بخانه جناب فاطمه رفتند و تا نصف
شب بر آن عزیز شهید گریستند و در مدینه مقرر شد که هر که بر مرده خود
نماید اول بر حمزه نوحه کند و چون حضرت صدای گریه ایشان را شنید پرسید این چه
آوازیست گفتند زنان انصارند که بر جسم تو حمزه نوحه میکنند حضرت
ایشان را دعا کرد و فرمود که خدا از ایشان راضی باد ای برادران حمزه بمنتها
در خدمت رسول خدا کشته شد و زخم بسیاری باو رسید و کسی سر او را
جدا کرد و بر سر نیزه کرد اما غریب کربلا را با هفتاد نفر از فرزندان و برادران
و اصحاب او در یک درجه شهادت رسانیدند و آن بزرگوار از جمله هر یک ازیکه چون
ماه تابان دوستی پیغمبر آخر الزمان و برادر جعفر حضرت عباس را باد

بریده نعشهای ایشان را در صحرای کربلا افتاده دیدند در آخر کار هزار و صد
پنجاه زخم بر بدن شریف نعشش زده دیدند و سرش را نیافتند که سفید از بدن جدا
کرده بودند و اهل بیت او را بر شتران برهنه سوار کردند و به بازار کرده بردند
و جسدهای پلید کشتگان خود را دفن کردند و جسدهای مطهر شهیدان را بر روی
زمین گذاشتند و بدن مبارک آن حضرت تا سه روز بر روی ریگ گرم
صحرای کربلا افتاده بودند نظم که بود در اسلام جان پیغمبر فتاده بود به صحرای کربلا
سری که بر سر زانوی رسول پروردی مدام از سر انگشتان جدا نمیکردی
کنون ستمگر ظلم و کینه بیداد * سر بریده شمر ستمگر به خنجر فولاد * حضرت رسول
بر حمزه گریه کرد و او را کفن و نماز و دفن نمود و غریب کربلا را کسی نبود که بر او
گریه کند و در قتلگاه و جای دیگر دفن نماید و اگر عورا میخواستند گریه کنند یکعیب
بزه میزدند و بر ریسمان بسته میکشیدند و نمیگذاشتند که نوحه و گریه کنند کسی از
است بیحیا او را کفن نکردند و بر او نماز نکردند و دفن نکردند بلکه مرغان هوا
و وحشیان صحرا و ماهیان دریا و آسمانها و زمینها و ملائکه و جنیان و جمیع
ممکنات بر او گریستند و کفن او بادهای بود که میوزیدند و خاک و خاشاک را
بر جسد منورش میکشیدند کجا بود فاطمه زهرا که به حمزه نوحه میکرد و برای حسین ع بر جهد
جامه صبر را پاره پاره کند و با دیده خون بار خاک و خاشاک بر سر بریزد چون
بدن پر درد دیده کنار خود را پاره پاره و سر بریده به بیند چنان آهی کشد که افلاک
از هم زبر و زبر گردد * چون زجور اشقیا پسند خدنگ کینه را بر تن سبط نبی بنشسته

بنشسته تا پر فاطمه و پیغمبر از گریه کردن بر حسین خوشوقت است چنانچه از گریه کردن
زنان بجهت حمزه خوشوقت حال بود و دعا کرد و میکند چنانچه در آنجا کرده شب
نوزدهم اول شبهای قدر است و حضرت ایزد در خصوص رتبه قدر میفرماید انا
انزلناه فی لیلة القدر و فرمود انا انزلناه فی لیلة مبارکة و مراد از شب قدر است یعنی
ما قرآن را فرستادیم به پیغمبر و چون قرآن در مدت بیست و سه سال بتدریج نازل شد
امدا بر اران معنی کلام معجزه نظام علمای علام و چون چندی اظهار با علام نموده اند
که اظهر در نظر چنانچه در کتب جمع از ابن عباس روایت کرده که قرآن یا التمام
از لوح محفوظ با آسمان دنیا در شب قدر آمده و جبرئیل کم کم در مدت بیست
و سه سال برای پیغمبر آورده و ما ادریک ما لیلة القدر خیر من الف شهر
عبادت کردن است بهتر از عبادت هزار ماه که شب قدر در آن نباشد
و خبر از برای وجه این مقدار دیده ام اول آنکه رسول خدا در خواب دید که بنی امیه
بر منبر او بالا رفته خلقان را اضلال میکنند چون صبح شد آن اشرف اولین
و آخرین از این خواب بسیار محزون گردید ناگاه جبرئیل امین از جانب
رب العالمین نازل شد و سبب حزن و اندوه او را پرسید آن جناب بعد از
حکایت خواب دید که جبرئیل آمده است و گفت قسم که تو را پیغمبر
بر خلقان فرستاده که من بر این امر مطلع نیستم پس عروج کرده بسوی آسمان
و بزودی برگشت و این آیه را بجهت تسلی دل آن حضرت آورد افرایت
ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون ما اغنی عنهم ما کانوا

یمتعون یعنی آیا بینی ای رسول ما اگر چندین سال ایشان را بهره از دنیا دادیم
و بعد از آن بر ایشان آنچه که خدا وعده فرموده اند از بدیهای دنیا و آخرت
در آن وقت آن مهلت و آن بهره بکار ایشان نخواهد آمد پس فرستاد انا
انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر
یعنی عبادت شب قدر بهتر است از پادشاهی هزار ماه بنی امیه و در روایتی وارد شده
که سوره کوثر خدا و لیلة القدر را عنایت داد دوم آنکه روزی جبرئیل از آسمان
نازل شد به پیغمبر آخر الزمان و چند آیه از قرآن که دلالت بر نبوت و سلطنت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده نقل جلالت و عظمت و حشمت و
شوکت و تسخیر اجنه و انسان و دیو و پری و باد و طیران او را به افصح بیان
و ابلغ تبیان نمود و بعد از فراغ از کیفیت احوال اسکندر ذو القرنین و
ابهت و منعت و تسلط و تسخیر ایشان روی زمین را نمود پس حضرت
فرمود که مدت حکومت و سلطنت آن دو بزرگوار چه قدر بود جبرئیل عرض کرد
که هزار ماه پس آنحضرت از این معنی افسوس بسیار خورد و جبرئیل بعد از عروج به
آسمان بزودی نزول کرد و گفت سوره مبارکه انا انزلناه را آورد و بجهت تسلی آن
جناب که عبادت شب قدر بهتر است از پادشاهی هزار ماه حضرت سلیمان
و ذو القرنین سیم آنکه عندلیب خوش الحان در مجلس و محفل آن ملک فرهای ارم بود
بنوای کیفیت احوال انبیا مترنم گشته فرمود که میان پیغمبران چهار پیغمبر بودند
که هشتاد سال خدا پرستیدند و طرفة العین بر او عاصی نشدند یحیی ابن ذکریا و خرقیل

و یوشع ابن نون و ابراهیم مهاجر و انصار از این خبر و گفتار تعجب کردند
بسیار و تاسف خوردند که جبرئیل نازل شد سوره مبارکه انا انزلناه را آورد
با اشاره آنکه عبادت شب قدر بهتر است از عبادت آن چهار پیغمبر که هزار ماه
خدا را عبادت کردند به نحوی که طرفة العین معصیت او را نکردند چهارم آنکه اشاره
باشد به هزار ماه جهاد کردن و لعبادت شمعون عابد

حکایت شمعون

حکایت او را اگر چه در کتاب مجمع البیان اشاره شده ولکن در کتاب
روضة الشهداء به این تفصیل است که بعد از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
قبل از بعثت حضرت رسالت پناه عابدی بود در بلاد عرب در نهایت
قوت و توانائی که هر چه او در دست داشت آن را پاره میکرد اکثر اوقات به جهاد
کفار قیام مینمود و او را شمعون میگفتند و مشرکان در دفع او با یکدیگر مشورت
میکردند و میگفتند غلبه ما بر وی مقصود است بر اعانت زوجه شمعون
مارا پس حاکم شهر نزد زوجه شمعون عابد کس فرستاد و گفت اگر بر قتل شوهرت
با ما همداستان میشوی من تو را در قید نکاح در آورم مال بسیار بر تو
ارزانی دارم و آن زن بی وفا عهد و پیمان شمعون را که وی در میان داشت
بر طاق نسیان گذاشت و در هلاکت او همت گماشت از عهد تو
عهد و داستان سر بلی از مهر تو کین زاید و از عز تو ذل بر شعله بیان تو
هیچه دخل از ایکشب هیچی شمع بگردد زه چه گل منقولست که آن جفا پیشه
نزدیک ملک کس فرستاد و پیغام داد که مشورت چیست در باره شمعون

تا شرابط حدث گذارد ر بجا آورم ملک در جواب گفت که او را بریسمانی محکم
باید بست و ما را خبر دار باید کرد چون شمعون در خواب رفت آن ناقص
عقل تو هر را بریسمان بست شمعون بیدار گشت قوت کرد و ریسمان از هم
گسیخت از زن سبب آن را استفسار نمود زوجه جواب داد که باین جهة این
حرکت کردم تا صدق قول آنکس بر من روشن گردد که بچه چیز شمعون را
مقید گردانند بکسلاند زنگر زن کی غافل باشد اگر غافل شد او غافل نباشد
شمعون گفت راست است اگر مویها بسته شود خود را از ان خلاص سازم
بار دیگر چون شمعون بخواب رفت آن زن غداره موها در مجلس بسیار گیس
هر ده انگشت بزرگ او را بهم بست و کفار را از ان حرکت آگاه کرد ایشان آمدند
و شمعون را گرفتند و بنزدیک ملک بردند ملک در ان زمان به منظر نشسته بود
چون شمعون را نزد ملک آوردند ملک فرمود تا ندا کردند خلایق بپای منظر وی جمع شدند
و حکم کرد که بجهت دار کشیدن در برابر منظر وی دار نصب کنند تا بر دارش کشند
و در آن هنگام شمعون مناجات کرد که یارب اگر بقای خود را بجهت جهاد در راه
تو میخواهم مرا ازین ورطه نجات کرامت فرمای دعای او بشرف اجابت
مقرون گشته فرشته آمد و او را از بند خلاص داد گفت ستونها را از تحت منظر
ملک کشید شمعون بفرموده عمل نموده منظر بر زمین افتاد ملک با خواص در جهنم
شتافت شد و مردم به اخراج خلق از زیر خاک مشغول بودند شمعون سلامت
ازانجا برآمده و به خدمت قیام نهار و قیام لیل قیام نمود و بعضی از اهل تفسیر گفته اند که مراد

هزار جهاد است چنانچه مرویست چون جهاد او مذکور شد در نزد رسول خدا
که او هزار ماه شمشیر خود را بر دوش خود گذاشت و در راه خدا جهاد کرد حضرت
بسیار تعجب کردند و تمنی کردند که کاش این جهاد در دست ما بود پس
مناجات کرد که ای پروردگار من عمرهای امت مرا از عمرهای سایر امم کوتاه تر کردی
و عملهای ایشان را کمتر کردی پس خداوند کریم لیلة القدر را بعوض آن کرامت فرمود که این
شب قدر از برای تو و امت تو بعد از تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان بهتر است
از هزار ماه که آن مرد مجاهد بنی اسرائیل که در راه خدا جهاد کرد صلواة الله وسلامه علیه
و علی اوصیائه تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم فرود می آید در ان شب ملائکه
آسمانها و روح بر حضرت پروردگار ایشان و در روایتی است که ملائکه سدرة
المنتهی چنانچه حدیث آن گذشت در این شب تمامی ایشان نازل می شوند تا
بشنوند ثنای خدا و قرائت قرآن و سایر عبادات را اسلام کنند بر مؤمنان
و عبادت کنندگان را اسلام بر امام زمان و هم نازل میشوند در این شب روح
و روح ملکی است عظیم که در وصف قیامت با جمیع ملائکه برابر است قال الله
سبحانه وتعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا و در کتاب مجمع البحرین نقل شده
از بعض معتبرین که روح ملکی عظیم است از ملائکه خدا که هزار رو دارد و در هر رو
هزار زبان دارد که تسبیح خداوند عز و جل را به هفتاد و هفت لغت می کنند که اگر
بشنوند آنها را اهل زمین هر آینه روح از بدن ایشان مفارقت میکند و اگر
خداوند جل جلاله او را مسلط کرداند بر آسمانها و زمینها هر آینه بلعد آنها را بیک

جاری شد و در اخبار و آثار نقل کرده اند که در آن وقت زمین بر خود بلرزید و آسمان
بطپید و دریاها بموج آمدند و ماهیان خود را از آب بیرون انداختند و خود را
بر خاک مذلت زدند و درهای مسجد بنحوی بر هم خورد که کس طاقت تحمل آن را
نداشت و خروش و ناله از فرشتگان در هوا بلند شد و بادی سیاه شدید وزید
که هوا را تیره و تار گردانید جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا داد که هر که را پندار
شنید تهدمت والله ارکان الهدی و انطمست والله نجوم السماء قتل والله
سید الاوصیاء قتل والله علی المرتضی قتله الاشقیاء چون آواز قتل امیر المؤمنین
به اهل کوفه رسید مرد و زن سر و پای برهنه بعضی سلاح بسته رو بمسجد نهادند و در
ان وقت بغیر از فریاد و فغان و الامان چیزی شنیده نمی شد چون مردم
بنزدیک آن شهید ستم رسیدند دیدند که در محراب خون افتاده کاهی خاک را
برمیدارد و بر جراحت خود میریزد و میگوید منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تارة اخری و گاهی بدست مبارک خود خون را میگرفت و بر روی و
محاسن شریف خود میمالید و میفرمود که میخواهم باین هیئت رسول خدا
و فاطمه زهرا را ملاقات کنم اما چون صدای قتل آن شاه ولایت بخانه و اولاد
حضرت رسالت رسید ام کلثوم طپانچه بر روی خود زد و گریبان را چاک کرد و مقنعه
از سر کشید و امامان حسنین دویدند و جامه را چاک زدند و عمامه از سر خویش
بخاک انداختند و فریاد وا ابتاه و اعلیاه و امیراه بر آوردند از خانه بیرون دویدند
چون از خانه بیرون آمدند در عرض راه دیدند که مردم سراسیمه این ندا را میگویند

بجانب مسجد میروند چون آن دو گوشواره عرش مجید داخل مسجد شدند بجا
آواز داد که اینجا ایها الناس راه دهید یتیمان علی ابن ابیطالب را مردم را چون
نظر بسر برهنه و گریبان دریده آن دو بزرگوار و در یگانه احمد مختار افتاد بنوعی فریاد
و واویلا بلند کردند که تمامی اهل کوفه بلرزه در آمدند و خاک مسجد را بگرفتند و بر
فرق خود میریختند چون آن دو بزرگوار بنزدیک پدر عالیمقدار خود رسیدند
در قدم مبارک افتادند و کف پای او را بر دیدهای خود میمالیدند و میگفتند ای پدر
ما را و شیعیان ما را شکستی و ما تو را باین چگونه میتوانیم دید مردانه که حضرت سید
الشهداء آوازی سوزناک از جگر برکشید و مانند ابر بهار گریست و می نالید و بزبان
حال میگفت ای جان پدر ٥ ترا چه شد که چنین زار و ناتوان شده فتاده به
چنین حال سر گران گشته ٥ چه بر سر تو ز اعدای نابکار آمد ٥ که داد تیغ تو فرق
تو تاج دار آمد روا مدار که مانیم تو در جهان باشیم ٥ رضا مباش که در کام
دشمنان باشیم ٥ مباد بی من ازین خاکدان زشت روی ٥ مرا گذاری تنها سوی
بهشت روی ای پدر مصیبت جد و مادر هنوز در دلهای ماست ٥ چه غصه تو
علت باشی زخم دل عالم شد بماتم غم مابکسان دو بالا شد
و چون آنجناب صدای گریه ایشان را شنید چشم مبارک باز کرد و ایشان را
تسلی میدادند با وجود آنکه زخم او را محکم بسته بودند باز خون از زخم مبارکش
جاری بود و زبان مبارکش بتسبیح و تقدیس خدا جاری بود و میگفت اسلک بالرفیق
الاعلی و بعد از آن آوردن ابن ملجم الملعون را بطریق مشهور و سفارش مراعات

دهان خود هر وقت که ذکر کند خدا از دهان او نوری بیرون می آورد بقدر
کوههای بسیار بزرگ و موضع دو قدم او هفت هزار ساله راه است هزار
بال دارد و در روز قیامت او به جنتها می ایستد و تمامی ملایکه به جنتهای من کل امر
سلام هی حتی مطلع الفجر سلامت است آن شب از شر بلاد و وسوسهٔ شیطان
تا آخر طلوع فجر باشند یا نجیه بگویند در آن شب با امام عصر تا طلوع صبح با سلامت شب
و برکت و با فضیلت و خیر از هزار ماه در آن شب است یا نجیه خداوند جهان در آن
مقدر میفرماید هر چیز را که در او خیر و برکت باشد سوره قدر را قدر بسیار است
نزد خدا و ثواب عظیم در قرائت او هست چنانچه در شب قدر از آنجمله از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت است که هر که بخواند سوره قدر را بلند کند صدای
خود را خواهد بود بمنزلهٔ کسی که در راه خدا جهاد کند با شمشیر برهنه و کسی که قرائت
کند او را آهسته بمنزلهٔ کسی است که شهید شده باشد در راه خدا و در خون
غلطد و کسی که ده بار بخواند محو کند خدا از او هزار گناه از گناهان او و ایضاً از
آنحضرت مرویست که هر که احیا دارد شب قدر را گناهان او اگر زیاده از ستارهها چند
بعدد ستارههای آسمان و سنگینی کوهها و کف دریاها باشد آمرزد چون شب نوزدهم
شد ضربت خوردن سرور متقیان و اوصیای پیغمبر آخر الزمان است در
ذکر نمودن این مصیبت عظمی اگر به تفصیل فی الواقع موضع است و بجا اما نظر باینکه
حکایت جانسوز تعزیه غم اندوز در کتاب روضة الشهدا و همه جا است
دادن مصیبت در اغلب اوقات خصوصاً دهه عاشورا در میان مردمان بر پا است پس

حکایت ضربت
زدن ابن ملجم لعین
[illegible]

اجمال و اختصار مناسب اینجا است که آنحضرت بعد از مقدمات مشهور
از قبیل اظهار مصیبات آن شب مکرر به صحن خانه رفته و سر بسوی آسمان کرد
و با خدا مناجات کردند و خبر مرگ خود را با اهل بیت گفتند و وداع ایشان
کردند و مرغابیان صیحه زدند و دامن او را به منقار گرفتند و کمربند او بقلاب
در خانه بند شد و در وقت صبح از خانه بیرون آمدند و حضرت امام
حسن همراه او بیرون رفتند و او را به اصرار و حکم قسم دادند بر
گردانیدند و داخل مسجد گردیدند و به نزد ابن ملجم سگ علیه اللعنه والعذاب
رسیدند و او را دیدند بروی خفته فرمود که برخیز برای نماز و چنین مخواب که خواب
شیطان است و فرمود قصدی که کرده نزدیک است که آسمانها بپاشند
و زمینها شق شوند و کوهها سرنگون شوند اگر خواهم بتوانم گفت که در میان
جامه چه داری پس از آن ملعون در گذشت و داخل محراب گردیده مشغول
به نماز شد و آن ملعون شقی بدبخت که خدا عذاب او را زیاد کند شمشیر در زیر جامه
پنهان داشت برگرفت و آهسته آهسته خود را در عقب محراب رسانید
انقدر صبر کرد که آنحضرت یک رکوع را کرده سجده اول رفت و چون خواست
که سر از سجده بردارد آن ملعون حرامزاده بقوت تمام شمشیر را کشیده بر فرق
همایون آنحضرت زد و آن ضربت از قضا بجای ضربت عمرو عبدود آمد آنحضرت
آهی کشید اما ناله و فریاد نکرده فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت
برب الکعبه جاء امر الله و رسول الله و بر در زمین افتاد و خون از فرق همایونش

اورا آنحضرت به امام حسن نمود که ای فرزند ما خوانه واده غفور رحیم میسپاریم
بحق من بر تو که آنچه من میخورم با و نیز بده و دست و پای اورا زنجیر مکن و با و
رفق و مدارا کن و اگر در گذشتم بگفرت بشش یا در نزد سید که او بکمال
مرا پیش نزد و پس فرموده کنون زینب رجم ای ایشان بجانه برید برای گریه
اهل حرم بجانه برید و حسنین اورا در کلیم خوابانیدند یکسر کلیم را امام حسن
یکسر دیگر را امام حسین برداشته و مردم با خروش و صدای فریاد و ابتاه به نزدیک
خانه رسیدند اهلبیت اطهار چون آوردن آن بزرگوار را شنیدند سر و پای
برهنه از درون خانه بیرون آمدند یکی وا ابتاه میگفت و بر سر میزد و یکی میگفت
وا علیاه و غوغا بر زبان میبرد خصوصا در وقتی که چشم ایشان بکلیم حسن و حسین
افتاد که مردم بدور او بگرفتند و فریاد و فغان میکردند و از زیر کلیم خون می
آمد و بر زمین میریخت که خروش و ناله ایشان بکیوان رسید چون اورا
داخل حرم کردند دختران فاطمه دیدند و پدر بزرگوار خود را دیدند که از شدت
درد بیتاب و محاسن مبارکش از خون سرش خضاب و عمامه او پر خون
و در اعضا او گلگون همه یکبار گریبان چاک زدند و مقنعها از سر کشیدند و آنحضرت
در غش بود یکی پای مبارکش را بوسید یکی چشمهای خود میمالید بکاردی نازنین
نورانی او را میبوسید و یکی محاسن مبارک که بخون آغشته بود را با چشم میکشید یکی
خون از جبین منزه نقش پاک میکرد یکی بجبرش از دیده خون ناب میستردی یکی غبار
زنهای مبارکش میگرد یکی ایستاده برخساره ایشان نظر میکرد یکی فتاده خاک ماتم

بسر بکرد خروش و اعلیاه از تمام اهل حرم فکنده زلزله از کنگره بر آدم
ز هر طرف سر و پای برهنه اهل حرم شدند جمع بدورش چه حلقه ماتم
تمام موی سر از تاب نوحه وا کردند لباس تعزیه شاه دین بپا کردند خصوص
شمع شبستان طراز بزم نجف شستم رسیده آیام حضرت زینب
هنوز در غم جد بزرگوارش بود هنوز زشام و سحر چشم اشکبارش
بود هنوز بود دلو اندوه حضرت زهرا هنوز بود چه خورشید در
لباس عزا که این قضیه جانسوز شد علاوه آن فتاده شعله بینایش ز دل
بر جان کشید ناله و حرجت چون شنید از جا دوید بر سر بالین حضرت
مولا خطاب کرد بسوی کشنده خیبر بگریه گفت که ای جسم و جان پیغمبر
بهوای گلشن خلد برین سر داری بدختران یتیمت چه در نظر داری ای پدر
بزرگوار مادرم مارا بتو وصیت کرد که پناه ما باشی ای پدر جان بعد از تو چکنیم
و پناه بکه بریم پس ام کلثوم بفریاد آمد و گفت الا اعین جودی و اسعدینا
الا ما تبکی امیر المؤمنینا الامام صادق بر تقی فقیه قد حوی علما و دینا الا ابلغ
معاویه بن حرب فلا قرت عیونا الشامتینا پس حضرت امام حسن علیه
السلام آمد و روی مبارک پدر بزرگوارش را بوسید و گفت یا ابتاه فدای تو
کردم چرا چشم خود را باز نمیکنی و با یکبار نظر به نگاهی شاهنشاها ای جان پدر ای عزیز
پدر و الله غریبیم و در این غربت با دختران یتیمت چکنیم و با طفلهای سرگردان
چگونه بسر بریم ای پدر جان قربان جانت شوم منم نور چشم تو حسن چشم

بگشا و با من سخن گوی که جانم بلب رسیده و زینب حسین نور دیده
تو حاضر است پس دیده مبارک باز کرد و امام حسن را در بر کشید
گفت ای فرزند بر پدرت گریه مکن که از هموم و غموم دنیا و از بدرفتار
اعدا خلاص و فرزند زینب برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله میگوید
و منع بعین امشب مهمان شمایم ای فرزند تورا
وصیت میکنم بصبر و شکیبائی زیرا که تو شهید خواهی شد بزهر جفا و جگر
تو پاره پاره به طشت خواهد ریخت ناگاه نظر آنحضرت به چشمهای مبارک
امام حسین فتاد که از بسیاری گریه مجروح شده و نزدیک بهلاکت
رسیده فرمود یا حسین ادن منی ای نور و ای آرام دل غمدیده بیا به نزدیک
من چون به نزدیک آمد حضرت اورا بر سینه خود چسبانید و بر دست
مبارک خود اشک از چشمهای او پاک میکرد و میفرمود که پدر و مادرم
فدای تو باد ای حسین گریه مکن که گریه تو دل اهل آسمان را بدرد می آورند
خدا تورا و برادران تورا و خواهران تورا در مصیبت من صبر کرامت کند
و در بعضی لغات شنیده ام که حضرت فرمود یا اباعبدالله بر تو باد صبر بر قضای
که او را کربلا میگویند گویا میبینم تو در آنجا سر تو را بر نیزه کرده باشند و بدن تورا
دبسر و خویشان تورا تا گلو در خاک و خون کذاشته باشند والله حیبی تو شهید
تو غریبی و تو بسیار گرسنه و تشنه خواهی بود ای حبیبی تو و فرزندان و برادران
و برادرزادگان و دوستان خود را به چشم خود خواهی دید که شهید میشوند

بیکس بسر برهنه خواهران و سایر زنان را نخواهی دید و آتش زدن بخیمها و برهنه
کردن عورات بر شتران برهنه نشاندن و چوب بر ایشان زدن را
نخواهی دید چون زینب و ام کلثوم این کلمات را شنیدند معجر از سر کشیدند
فریاد زدند که اشعار و اجداه به تزلزل در آمدند حضرت رو بزینب کرد و فرمود
که ای دختر کم من تو مادر یتیمان حسین باش و مونس اسیران او شو و اما
انت یا ام کلثوم فعلیک بالصبر کانی اراک انک تری جسم الحسین معفرا
بالتراب والدم بلا رأس و تری علی بن الحسین مغلولا و اسیرا بلا
عمامة و رداء
ام کلثوم بر تو باد صبر که گویا به چشم خود میبینم که گذر
تو به سایر اسیران بقتلگاه افتاده باشد و در آنجا تن حسین را که به خاک غلطیده
و بی سر افتاده و علی ابن الحسین را با غل در گردن و سر برهنه عمامه بر سر دارد
روا بر دوش شما مثل برگ خزان خود را از شتران بر روی کشتگان خواهید
انداخت و هر یک کشته را در بر خواهید گرفت ای ام کلثوم در آن وقت
زمین کربلا بلرزه در آید و ملائکه آسمان بفریاد آیند و روح علی ابن الحسین
نزدیک باشد که از بدن جدا شود و در آن زمان تو زینب را دلداری بده
و زینب علی ابن الحسین را در بر گیرد و صبر کند که خدا صابران را اجر میدهد
پس آنحضرت به غشی زهر بدنش ساعتی مدهوش گردید چون بهوش آمد امام
حسن قدحی از شیر بدست آنحضرت داد آنجناب قدری تناول فرمودند

و بدست وی دادند و فرمودند که این شیر را بآن اسیر بدهید و او را قسم داد
که باو نیکوئی کنید و طعام و آب نیک باو بدهید پس آن شیر را آوردند بآن
ملعون دادند و فرموده آنحضرت را باو حکایت کردند و آن ملعون گریست
و بر فرق خود میزد و عمر ابن نعمان جراح را حاضر کردند چون چشم او بر آن جراحت
و شکاف عمامه از سر برداشت و پیراهن بر تن درید گفت واویلا این شمشیر را بزهر
آب داده بودند و این جراحت مرهم پذیر نیست دریغ و صد هزار دریغ از
چون تو امامی و از مثل تو امیری چون شب بیستم برآمد آن زهر بر سر قدمهای مبارکش
رسید و در آن شب نماز را نشسته کرد و چون صبح شد مردم را رخصت داد که
خدمت او برسند و مسائل خود را بپرسند پس فوج فوج می آمدند و سلام میکردند
و حضرت میفرمودند بگفتند قبل ان تفقدونی بعضی سؤال از من آنچه که خواهید پیش
از آنکه مرا نیابید و لکن سؤال خود را سبک کنید چون مردم بیرون رفتند باز
وداع میکرد و چون شب بیست یکم برآمد جمیع فرزندان و اهل بیت خود را
جمع نمود و وصایای خود را بیان فرمود و امر بطاعات و خیرات نمود و هر چه از
خوردنی و آشامیدنی که حاضر میکردند تناول نمی فرمودند و لبهای مبارکش را بذکر خدا
حرکت میداد و مانند مروارید عرق از جبین مبینش میریخت و گفت شنیدم
از رسول خدا که چون مؤمن نزدیک رحلت از دنیا شود ناله او ساکت شود و عرق
از جبینش میریزد پس اسم هر یک از اهلبیت را میبرد و فرمود استودعکم الله
والله خلیفتی احسن الله لکم العزاء خدا شما را اجر و نیکوئی دهد زیرا که شب

ازان

از میان شما بیرون میروم و بجده و مادر شما ملحق میشوم چون اهلبیت این سخن را
شنیدند فریاد برآوردند از ثری تا ثریا رسانیدند نزدیک پدر رفته عرض کردند
که اکنون در نزد مادر ما میروی سلام ما را باو برسان و بگو که زینب بیچاره از فراق
تو سوخت غم مفارقت را بدل زینب انداخت زهر رزی تو علی الاتصال گریانم
بآتش الم چون سپند بریانم پس حضرت فرمود با اولادی و اهلبیتی استودعکم
الله جمیعا پس روی بقبله آورد و دو دیدهای حق بین را بر هم نهاد و دست و پا را
بجانب قبله کشید و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و از این سرای فانی گذشت و به بهشت جاودانی خرامید چون
آواز گریه اهلبیت بلند شد دانستند که امیر ایشان از این عالم رحلت کرده
تمامی سر و پای برهنه سینه زنان آن جان جهانیان آمدند و از گریه و غلغله ایشان
تمامی قبایل از اطراف با چشم گریان و فریاد و فغان حاضر گردیدند چنان زلزله
و ولوله شد که وصف نتوان نمود و صدای فریاد تکبیر و تسبیح شنیده میشد و باین
ناله و شورش صدای عزیبی و عجیبی در مابین آسمان و زمین پدید آمد و بعضی صداها
بتسبیح و تهلیل بلند شد و بعضی بنوحه و بعضی بمرثیه گوینده میگفت بنفسی و اهلی ثم
مالی و اسرتی نداء لمن اضحی فقتیل ابن ملجم علی امیر المؤمنین و من بکت
نقبله البطحاء و کباد ذمزم و فاحت علیه الاوضاء اذ اجتمعت بحینا بنیتم
پس حسنین آنجناب را غسل دادند و در تابوت گذاشته عقب تابوت را
بحسب وصیت برداشته اما چون تابوت بلند شد فغان و زلزله از کوفیان

برآمد جمیع مردان و زنان و کودکان و دختران ایشان و خبران سر و پای
برهنه از خانه بیرون دویدند و در عقب تابوت میرفتند و زاری خود را ابجرا میکردند
و حضرت امام حسن علیه السلام ایشان را منع کرده برگردانیده خم شدن
هر چیز بجهة تابوت و کیفیت او و دیدن حسنین آمدند نوح و فاطمه و مریم و ابراهیم
در میان قبر و ملاقات ایشان بعد از مراجعت بآن شخص کور در کتب مسطور
و اخبار مذکورست الحمد لله الذی قد فرغ الکتاب الحقیر العاصی ابن
حاجی محمد حسین غفر الله ذنوبه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی کلّت دون صفاته تحبیر الافهام وظلّ عن جلاله غایة الاوهام
ومنتهاه فهی کما اثنی علی نفسه بانه فی السماء الدنیا لا اله و فی الارض اله
والسلام علی ما لی لا اله الا الله المعروف فی السموات والارضین فانه
رسول الله و علی مهره وابن عمه و کاشف غمه و مساهم فی طهره و مدوحا
لواء الذی فی شانه الافهام ولا یحصی فضائله بالتمام ولو کانت الاشجار
مع الاقلام فلا یعرفه احد سواه وهو تجلاه حقیق وهیدیر کانفو نهبا
یوم الغدیر اخذا ببیعته ومظهر النجوم المشرقات من لالی ره الحجج الی امهات
من وصیاته الائمة الهادیة السادة الذین امروا بما امروا و نهوا نهیا
عما نهیا فقد قال الله سبحانه و تعالی فی الکتاب الکریم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و من عنده علم الکتاب قال علی ابن ابی طالب علیه السلام
بر طالبان نقد وقت در شاهوار اعیان ... جواهر ابدار

چند دری گوهر از بحر عمان اگر قلیلی از قطره از دریاها و ذره از صحراها مناقب معجزات
آن نفس رسول الله و مقرب درگاه اله مظهر علوم نامتناهی و مخزن
اسرار الهی مذکور گردید لیکن چون در اول رساله وعده شده بود که تتمه
جداگانه از معجزات آن سرور یگانه و سر کرده همه مگر منتهای سرچشمه تمامی
کرامتها مذکور شود لهذا حسب الوعده این شد عرض بجار عصیان و خدام
علوم ماثوره نبی صلی الله علیه و آله و نواب ایشان بعد از استمداد از خداوند سبحان
و توفیق از درگاه خالق منان به امید مغفرت گناه و استحقاق وصول بغرف
جنان از محبت و ولایت علی عمران متعرض کناهان دیگر چیان گران
شده اما با بضاعت قلیل در مقام این مطلب جلیل برآمده خود را در لجه بحر
عمان و در بیابان انداختن است زیرا که احصای فضایل آن مصدر اوصاف
اله و صاحب لی مع الله در قوه طایفه بشر بلکه با جن و ملائکه بشر نیست در اینجا
کاتب حقیر را چیزی بخاطر رسیده این است که مدت ده سال در کتابت کردن
مدح آنجناب مشغول بودم بر این احقر معلوم شد که نتوانم که بمدح و معجزه و صفات
و کمالات آن سرور اله برسم زیرا که احصای فضایل آن را نتوانم نمود چنانچه از
طرق شیعه و سنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که اگر درختان همه
قلم شوند نتوانند فضایل علی ابن ابیطالب را بنویسند و از آنجمله است گفته شده
اوصاف علی که یفی کو ممکن نیست گنجایش بحر در سبو ممکن نیست من
ذات علی بو چراغ شناسم اما دانم مثل او ممکن نیست در احادیث چند در

در تفسیر قول خداوند جل جلاله قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
اهلبیت چنین فرموده اند که ماییم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نتوان کرد
معلوم است که علی ابن ابیطالب علیه السلام افضل و اتقای اصحاب است قوله تعالی
فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه مؤید این تفسیر است و در روایتی وارد است که
حضرت رسالتمآب روزی خطاب بآنجناب نمود که یا علی خدا نور من و نور ترا چیزی داد که
به احدی از بندگان خود نداده الا بمن و تو و کسی خدا را نشناخته مگر من و تو
و کسی ما را نشناخته الا خدا و من و از اینجاست که گفته اند علی را قدر پیمبر شناسد
که هر کس خویش را بهتر شناسد و دیگر شاعر گفته است ❊ کفا بو من خورشید ❊
نشناخت کسی ترا بغیر از تو حق ❊ حق را نشناخت کس بغیر از تو و
نشناخت ترا کسی بغیر از حق و از جمله کرامات آنحضرت است که حق
تعالی از نور علی هفتاد هزار ملک خلق نموده که برای شیعیان او طلب مغفرت
نمایند تا روز قیامت بلکه در بعض روایات وارد شده که از نور روی علی
ملائکه خلق شده اند و در روایتی است که این ملائکه ها استغفار کنند که
زیاده از ملائکه اند که با قطرات باران نشسته اند چنانچه خواهد آمد و در سابق
گردید که کتمان احبا آنجناب مناقب او را از تقیه و اعدا او از جهت عناد و عداوت
هذا الکتمان ابین قل صلات المخالفین بنحوی که احصا نتوانند نمود و از
اینجهت که بعض علما فرموده اند که باتفاق شیعه و سنی است که فضایل و کمالات
و اعمال و معجزات و اخلاق و صفات و علم و حلم و سخاوت و شجاعت و

در قوت آنحضرت زیاده از آنست که بتعداد و حد و حصار برآید و شاعر گفته
پس کجا دهر در یابد کس و کجا مدح تو بحر گنجایش کی در سبوح در سیلاب
منکر کیم مدحت کنم کم از من از تو کرم ماد مدحت روح الامین مداح تو پیغمبر است
و گذشت که از پیغمبر آخر الزمان نیز مناقب آن امام انس و جان را
مخفی و پنهان نمود که مبادا کسی او را پسر خدا گوید مع هذا جمعی قائل شدند که
او رب خدا است چنانچه بر دار می بعد از احضار ایشان را امر به اقرار عبودیت و خود
بندگی خالق زمین و آسمان فرمود قبول نکردند که گو در کنند و ایشان را
بدان و حقه کردند چنانچه گذشت که مسموع شد که ایشان را به آتش سوختند
و بعد از التماس و بدعای آنحضرت زنده شدند هر چند نصیحت در انکار
الوهیت خود اصرار کردند فائده نداد و مفید نیفتاد در جواب گفتند که قبل
از این اگر در تحکم شکی در خدائی تو بود آنهم رفع شد زیرا که به آتش سوختن
و مرده زنده کردن کار کسی نیست بجز خداوند بعض اخبار از معجزات جناب امیر
المؤمنین علی علیه السلام معلوم شد که شرور و بزرگ مرتب معجزات و معجزه
منقدر این الایقع خواهد آمد که فرمود بخدا قسم که اگر تمامی بزرگان آنچه را که تسلیم
کردم از رسول خدا از آیات و عجایب هر آینه همه کافر خواهند شد و در
کتاب بیس الکبائر و بحر ها خطر رسیده که آفتاب تا باره حرفت باره آن
کتاب سخن گفت از آنجمله روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه فرمود بعد از نماز صبح
است رجوع بمنزل را کرده فرمود یا علی معجزای کرامت خود را نزد باری تعالی تو نمایم

گفت یا رسول الله فرمود نظر کن طلوع آفتاب را چون آفتاب برآمد
هر چیز را او سخن گوی که او مأمور است با تو سخن گوید آنحضرت بیرون آمد گفت
السلام علیک و رحمة الله و برکاته ای آفریده خدا و مطیع آفتاب در جواب گفت
علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای بهترین اوصیا خدا داده در دنیا و آخرت
چیزها ئیکه بگوش هیچ آفریده نرسیده و چشم هیچ بیننده ندیده حضرت
فرمود آن چیست آفتاب گفت نمیتوانم گفت اگر بگویم خلقان همه بگمراهی افتند
دگوید صاحب تاج معراج چون به آسمان چهارم رسید قطار شتری با بار
بسیاری که در گذشت اندک درنگ کرد بلکه تمام آنها بگذشتند جبرئیل گفت
یا رسول الله از این مقدمه درگذر دیدی و شاخه ایشان را بگذرانید و بگذر
که من ستاره دیدم که هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند و من سی هزار بار
دیدم طلوع کرد و این قطار شتر را دیدم که بهمین طریق میروند پس آن سرور
در مقام استفسار کیفیت این قطار از حضرت کردگار بر آمد که یا عالم
الخفیات و یا اله العالمین مرا از سر این معنی خبر ده دانگاه خداوند
بآن اشرف الاولین و الآخرین وحی فرمود که بار یکی از این شتران بگیر
چون آنحضرت حسب الفرموده چنین کرد دید که بار شتران همه کتاب است و
آنها همه وصف ابوتراب است چنانچه شاعر گفته کتاب فضل تو را آب
بحر کافی نیست که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری و از حضرت رسول صلی
علیه و آله منقولست که من در معراج بهر آسمانی که رفتم علی را دیدم که

ثم یا علی سبقنی الی المعراج تو پیش از من بمعراج آمده تا آنکه رسیدم بقاب
قوسین او ادنی و شنیدم که خدا بصدای علی با من تکلم کرد چنانچه گفته
شد شبی که رفت بمعراج خواجه هر دو سرا شنید از حرم کبریا صدای علی
خدا بطور علی مدعا ادا بکرده چرا که بود ز عاشق صدای علی و باین مضمون
حدیث عامه نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که روایت شده
که مرا الهام شده و عرض کردم که خداوندا که با من سخن میگوئی فرمود که من نیستم
چیزهای دیگر که قیاس کرده شوم من چون دانستم که صدای محبوب تر از
جز صدای علی نیست بجهة اطمینان خاطر تو چنین کردم با آنکه تکلم خدا
و پیغمبر و صیت و سفارش بدوستی علی بود بلکه از حضرت صادق علیه السلام
روایت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یکصد و بیست بار بمعراج رفتند
و در هر دفعه خدا او را سفارش میفرمود بولایت و محبت علی علیه السلام و از
بعض اخبار معلوم میشود که آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در معراج دیده
حضرت امیر المؤمنین علی را بالهام دیدی و فهمید و بحضرت رسول
رسید و چنانچه در کتاب فخر المناقب از امام صدوق الامة از ابن عباس
روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدا
هیچ پیغمبر عطا فرموده و بعلی هیچ چیز کرامت فرموده [illegible] علم را
[illegible] داده و [illegible]
او گشته شد و او دید آنچه را که [illegible]

[illegible]

گوید که من عرض کردم که چه چیز باعث گریه تو است یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد
فرمود که ای پسر عباس وقتی که من با خدای خود متکلم بودم فرمود یا محمد نگاه به پایین
کن چون نگاه کردم دیدم که حجابها برداشته و درهای آسمانها باز شدند و نظر کردم
بسوی علی و حال آنکه سر خود را بسوی من بلند کرد و با من متکلم شده بود گفتم فدای تو شوم
بچه چیز متکلم کرد پروردگار تو گفت اول تکلم او این بود که یا محمد من قرار دادم علی را
وصی تو و وزیر تو بعد از تو در دل داشتم که بعد از نزول بزمین فرموده خالق آسمان
و زمین را آن سر الله فی العالمین بگویم که ناگاه در جهان که نزد پروردگارم بود دیدم
علی حاضر شد و گفت قبول کردم امر خدای عز و جل را و اطاعت کردم فرمود که
پس حق تعالی امر کرد ملائکه که سلام کنند بر وی سلام کردند او جواب سلام
ایشانرا باز داد و ملائکه را دیدم که بگذشتند بشارت میدادند و یکی یک مر ایشان
که تعیین شد دیگران شد بحق آن خدائی که تو را برگزید بحق نبی مبعوث گرده که ما مسرور شدیم
به خلیفه کردن خدای تعالی تو را از برای تو و تمام ملائکه که حاملان عرش بودند و ایشان
نیز اذن حاصل کردند در این ساعت که بیایند و نظر بسوی کنند و اظهار بشارت
نمایند و چون بزمین نازل شدند خواستم که با خبر دهم دیدم که او مرا خبر داد
آن خبر را که خواستم با خبر دهم پس دانستم که آنچه من دیده بودم بنظر علی بعنوان
الهام ملاحظه و کشف شده بود و معلوم است که اگر کسی ملاحظه امثال این اخبار
تامل در امور عجیبه و تجسس سیره غریبه و اسرار آنحضرت کرده کار نماید تصدیق قول
علما را نماید که در حق او گفته اند که عقل جمیع عقلا در کار او حیران و فکر حکیمان

انکار در امور او سرگردان و کسی مطلع نمی‌شود از اطوار و اسرار صفات او مگر
خداوند عالمیان و از این جهت است که ملای رومی گفته   روحی نبی از سر
علی کس آگاه   زیرا که نشد کس آگه از سر آله   بلکه ممکن این همه صفات
و در جنب لاحول ولا قوة الا بالله یکی از صفات او صفت علم است و جمیع
فنون علوم معرفت بدارند با آنکه همه علوم از او است و در اوایل رساله گذشت
حکایت دریای علم و درع و علم آنجناب بهتر از کتاب منزل از خداوند
و تاب و تعلیم کردن هزار باب علم از حضرت رسالت مآب که از هر باب
فتح هزار باب می‌شد و در روایتی هزار هزار وارد شده و در جواب جاثلیق
فرموده که من عالم بکتاب خدا که مشتمل است بر جمیع علوم اولین و آخرین
از علوی و سفلی و گذشته و آینده چنانچه کل رطب و یابس الا فی کتاب مبین
گواه این باشد فرمود که من عالم بآنچه در آن کتاب است از حلال و حرام
و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام و مطلق و مقید و امثال و احکام و نزول او
در روز یا در شب یا در دریا یا در صحرا یا در سهیل یا در جبل از برای که و از برای چه
استبعادی در این ادعا نیست زیرا که آنجناب شریک قرآن است چنانچه
مروی است که حضرت رسول صلی الله در مرض موت فرمود که اجل من نزدیک شده
در میان شما دو چیز میگذارم کتاب خدا و اهل بیت خود را پس دست علی را گرفته
و بلند کرد و فرمود این با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی‌شوند
در حوض کوثر بر من وارد شوند پس سؤال کنم چگونه رعایت من در حق ایشان

گروید و در روایت دیگر فرموده این دو تا از هم جدا نمی‌شوند و در قیامت خود را
بهم برسند بلکه میتوان گفت که آنجناب خود قرآن است چنانچه در یوم صفین که
ملاعینان قرآن‌ها را در سر نیزه کردند فرمودند که اینها قرآن صامت اند و من قرآن
ناطقم و احدی این کار را قبول نکردند تا حال با آنکه شیعه و سنی قائلند که قریب
یکصد آیه از آیات قرآن در شان او نزول شده چنانچه در کتب مبسوط مرقوم است
بعز سوره آنچه در توریة و انجیل و صحف و زبور و جمیع کتب آسمانی بر من پوشیده
نیست چنانچه در جای دیگر فرموده که لو انثنیت لی الوسادة الحکمت با اهل
توراة بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الفرقان بفرقانهم یعنی اگر مهیا شود برای من
میگفت منصب خلافت و مسند حکومت هر آینه حکم میکنم از برای
اهل توراة بتوراة و از برای اهل انجیل بانجیل ایشان و از برای اهل فرقان
بفرقان ایشان و فرمود که در نزد من است علومی که مردم با آن محتاج اند و علم منایا
و بلایا و اسباب آن و فصل و خطاب و روز حساب و مولود اسلام
و کفر و آنچه گذشته و می‌آید و دادن بمکتب خانه و علمکت عالم ممکن تعلیم من
آموخت و منم صاحب منبر سلونی و فاروق اکبر و بپرسید از من آنچه را که
خواهید و من قاطع و ساطع ام و از جمله علوم او است علم حروف چنانچه از ابن
عباس مروی است که حدیث کرد امیر المؤمنین در تفسیر باء بسم الله الرحمن
الرحیم از اول شب تا صبح تمام نشد و بعد فرمود که اگر خواسته باشم باء بسم الله را
تمام نمایم باید هفتاد شتر بار کتاب آن شود و در اخبار بسیار وارد شده است

که آنچه علمی که حضرت پیغمبر صلی الله داشت همه را باو تعلیم کرد که یکی از آنها علمی است
که حضرت رسول در روز غدیر خم فرمودند ای معاشر الناس هیچ علمی نیست مگر
آنکه خدا احصا کرده بر من و هر علمی که میدانی بتحقیق آن را احصا کردم بر امام متقین
پس هیچ علمی نیست مگر آنکه تعلیم کردم بعلی پس او است امام مبین و در روایت
دیگر وارد شده که آن در مدینه علم است از حضرت رسول نقل کرده که بعد از
نزول آیه مبارکه و تعیها اذن واعیة آنحضرت مرا در بر گرفت و گفت امر کرد
پروردگار من که من تو را بخود نزدیک گردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و تو را
سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن
آنچه از آن شنیدم هرگز فراموش نکردم و از علوم آنجناب تعلیم کردن او به
جبرئیل در وقت خلقت چنانچه در کتاب فخر المناقب روایت کرده
که روزی جبرئیل امین با حضرت سید المرسلین نشسته بودند که حضرت امیر المؤمنین
آنجا عبور کردند سلام کرد جبرئیل از جای خود برخواست و جواب سلام باز گفت
حضرت فرمود که ای جبرئیل تو او را میشناسی که برای او برخواستی و تواضع میکنی گفت
چگونه او را نشناسم و حال آنکه او استاد و معلم من است حضرت فرمود که این کجا
و چه نحو است گفت وقتی که خدا مرا خلق کرد پرسید که تو کیستی و من کیستم و اسم تو
چیست و اسم من چه در جواب او متحیر و سرگردان ماندم که ناگاه این جوان
در عالم افلاک حاضر شد و مرا از حیرت بیرون آورد و بجواب ارشاد فرمود
بمن گفت بگو انت الجلیل و اسمک الجلیل و انا عبدک الذلیل

در سمی جبرئیل وغیر با این جهت اورا تعظیم نموده و در بعضی روایات مذکور است
که بعد از عجز جبرئیل از خداوند جلیل اورا عتاب نمود و در دجله رود نیل انداخت
واین امر سؤال عتاب و انداختن اورا در مرتبه مکرر اتفاق افتاده تا دفعه
سیم جناب ولایت مآب تعلیم جواب باو فرمود که ای جبرئیل چنین بگو انچه است
نمیکرد او اگر تعلیم جبرئیل هنوز افتاده بود در دجله نیل باری حضرت رسول فرمود
که ای جبرئیل از آن حال چند است و چند مدت گذشته گفت نمیدانم لکن ستاره
هست که هر هفتاد هزار سال یکبار طلوع میکند در آسمان ومن اورا هفتاد هزار بار
دیده ام که طلوع کرده واحادیث اتحاد امن نور خدا وند غفور از طرق شیعه و
سنی وارد ظهور مثل نور که وجود ایشان خلقت شدند قبل از آدم و در بعضی
روایات چهارده هزار سال بعد پیغمبران و در بعضی بیست چهار هزار
سال و در بعضی صد و بیست و چهار سال و در بعضی چهار هزار سال و در بعضی
سه هزار سال انس روایت کرد که رسول خدا اشتر خود را بمن داد که
برو در فلان جا و علی را بین که سنگ ریزه ذکر خدا میکنند با و سلام مرا
برسان و اورا سوار کن و بیاور پس رفتم و اورا با آن حال دیدم و سلام کردم
وآوردم و چون بحضرت رسول خدا رسید براو سلام کرد السلام علیک
یا رسول الله حضرت بعد از جواب سلام فرمود که بنشین یا ابا الحسن بدرستی
که این جائی است که هفتاد پیغمبر مرسل در این جا نشسته اند و من بهتر از ایشانم
و فخر میکنم که در اینجا نشسته اند هفتاد پیغمبران و تو بهتر از ایشانی پس نگاه کردم دیدم

در بعضی چهار هزار سال

ابری

که ابری بر سر ایشان آمد و ایستاد و ایشان را سایه کرد و پیغمبر دست خود را بجانب
ابر دراز کرد و دو خوشه انگوری بیرون آورده میانه خود و علی گذاشت و فرمود
بخور ای برادر من این هدیه است که از جانب خدا بمن و تو بعد ازان ابر برفت
انس گوید من گفتم یا رسول الله علی برادر تو است گفت بلی گفتم بچه نوع علی برادر
تو است فرمود که خدا قبل از آنکه خلق کند آدم را بسه هزار سال آبی در زیر عرش
خلق کرد و اورا در میان لؤلؤ سبزی در عالم علم خود گذاشت تا آنکه خلق کرد
آدم را و نقل کرد آن آب را از آن لؤلؤ بصلب آدم و صلب شیث و هم
چنین از صلبی بصلبی تا رسید به پشت عبد المطلب پس قسمت کرد خدا او را بدو نصف
یک نصف آن آب منم و نصف دیگر علی است پس برادر منست در دنیا
و آخرت بعد ازان پیغمبر خواندند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان
ربک قدیرا و از بعضی روایات است که خدا مرا بیرون آورده از صلب عبد الله
و بمن داد نبوت را و بیرون آورده از صلب ابو طالب علی را و باو داد خلافت را
و در بعضی اخبار بجای خلافت وصایت دارد و چه خوب سخنی است که اگر نور
نبوت و خلافت در این دو صلب جدا شدن دو صلب این هر دو نور با زیکی
شدند و در روایت است از سعید ابن جبیر که از ابن عباس پرسیدم از علی در
اختلاف مردمان در وی گفت مرا پرسیدی از مردی که او را سه هزار منقبت بود در
یک شب و آن شب قدر بود و میپرسی مرا از دوستیکه رسول خدا فرمود که علی وزیر
و خلیفه منست و صاحب حوض کوثر و لوای شفاعت بدست او است بدان

خدائی که جان پسر عباس بید قدرت او است که اگر دریاهای دنیا مداد بودی
و درختان قلم بودی و اهل دنیا کاتب که فضایل و مناقب علی را نوشتندی
از آنکه خدا دنیا را آفریده تا آخر آن ده یک آنچه را که خدا باو داده نتوانستند
نوشت و در بیان معجزات چیزی گذشت که حضرت رسول بعد از شنیدن
مادر بر خم ردی صفیه فرمود که ای صفیه مرتبه علی نزد خدا بسیار است و چون در
قلعه را حرکت داده قلعه بلرزید آسمانها و زمینها و عرش اعلی از برای غضب او
بلرزیدند با وجود آن دستی که حلقه در فرو برده بود دست چپ او بود زیرا
که دست راست او ذو الفقار داشت خلیلا منه آن که مخزن اسرار الهی موصوف
باوصاف چندی باشد که عقول جمیع خلایق در ادراک او حیران و سرگردان
و جمعی قائل شوند بخدائی آن و بعضی تشکیک کنند در آنجا چنانچه شافعی گفته و مات
الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله چگونه میتوان فضایل و معجزات و علم
و مناقب و فواضل و قوة و شجاعت و حلم اورا احصا توان نمود و حال آنکه
در شبی که آن جانشین پیغمبر در جای او خوابیده بودند و ابو جهل جمعی قصد کردند که
که علی است نه نبی ابو جهل گفت علی را فریب داده محمد اورا بجای خود خوابانیده
و جان خود را بیرون برد و حضرت فرمود ای ابو جهل که کسی فریب بخورد
که عقل نداشته باشد و حال آنکه خدا بمن آنقدر عقل داده است که اگر قسمت
جمیع احمقهای دنیا نمایند همه عاقل شوند و خدا بمن شجاعت داده که اگر قسمت کنند بر جمیع جبونهای
دنیا همه شجاع شوند و خدا بمن حلم داده که اگر قسمت کنند بر جمیع سفیهان عالم

تمامی

تمامی حلیم شوند یا چون خداوند غفور بتوسط جناب شافع یوم النشور ارباب
المیسور لا یسقط بالمعسور خلقت او خصوصاً شیعیان را حکم و مامورند بذکر
اوصاف آن نور علی نور فرموده آنرا زینت مجلس و از اعظم حسنات و کفاره
سیئات و رفع درجات و باعث قوه ایمان و خوشنودی و سرور
ایشان و جلاء دل و روشنائی چشم ایشان و سبب مطهر شدن آن
بر خلقان و ملائکه زمین و آسمان و غیر آنها قرار داده لهذا احقر وعده و الحکم
باید عمل نموده اما ذکر آنجناب زینت مجلس بیان پس از جمله و از محاسن این
دین است چنانچه سابق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست از طرق عامه
از عایشه روایت شده که میگفت زینوا مجالسکم بذکر علی ابن ابیطالب و لااقل که
از اعظم حسنات است مثل ولایت و محبت او پس آنهم واضح است و کافیست
در این خصوص حدیث آن شخص انصاری که به عیادت دوست رفت بقصد دیدار
و یک نگاه کردن بروی آن محبوب در کاه آن حضرت آنکه در صواب او فرموده
سید کائنات که آنقدر خیر است و مبرت و طاعات از این مرد به آسمان
برده اند که اگر جمیع اهل آسمانها و زمینها قسمت شوند و احادیث لزوم محبت و موت
مولات او که مدخلیت به ایمان دارد بلکه ایمان است و از استفاضه
بحد تواتر است چه از طریق خاصه چه از عامه چون قدر قلیلی از آنها گذشت اکتفا
بهمان مقدار نمود و اما ذکر آن سرور که کفاره سیئات است بنحوی است که بعد از نزول
آیات چندی که احضار انسان در روز قیامت بشهادت بگناه آن میدهد

مثل قوله تعالی ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
مسئولا صحابه بکریه درآمدند صاحب تاج معراج در مقام علاج برآمده فرمود بدرستی
و تحقیق که خداوند علی اعلی از برادرم علی فضایل چندی قرار داده که از بسیاری آنها را احصا
نمودن نتوان پس کسیکه ذکر کند فضیلتی از فضایل او را در حالتی که اقرار بآن داشته
باشد می آمرزد خداوند غفار گناهان گذشته و آینده و هر که نگاه کند فضیلتی از
فضایل او را می آمرزد خدا تعالی او را هر گناهی را که بچشم کرده باشد و کسیکه گوش
کند فضیلتی از فضایل او را آمرزیده شود هر گناهی را بگوش کسب کرده و کسیکه بنویسد
فضیلتی از فضایل او را همیشه ملائکه استغفار میکنند از برای او مادامی که رسم و نشانی
ازان مکتوب باقی باشد و فرمود نظر کردن بر روی علی ابن ابیطالب عبادت
است و خدا تعالی قبول نمیکند ایمان هیچ بنده را مگر بدوستی و تولای
و تبرا کردن از دشمنان او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود برای کسیکه
رفته بود بدیدن روی او که نور ابصر است از آنکه تمام دنیا زر سرخ باشد و همه از
تو باشد و همه را در راه خدا انفاق کنی و بدان که بهر نفسی که زدی بدوستی علی در حالت
رفتن تو نزد یک دری و همه را هزار نفر را شفاعت خواهی کرد و پس از شفاعت تو
چندین هزار هزار کس از جهنم نجات خواهد یافت انتهی که از بعضی کلمات مستفاد
میشود که ذکر مناقب امیرمؤمنان خاموش میکند آتش جهنم را از ان را چنانچه
اشاره باین کرده حسان در وقتی که باو گفتند که چرا مدح نمیکنی علی عمران را گفت
قیل لی قل لعلی مدحه ۞ ذکره تخمد نارا موصده ۞ قلت هل امدح من فضله

حار ذو اللب الی ان عبده ۞ والنبی المصطفی قال لنا ۞ لیلة المعراج لما صعده
وضع الله علی ظهری یده ۞ فارحت القلب ان قد برده ۞ وعلی واضع اقدامه
فی مکان وضع الله یده ولیشر لهات بحدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند در معراج در وقتی که با خدای خود گفتگو داشتم دستی از پرحجاب بیرون
آمد و بر دوش من قرار گرفت و در روزی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خواست
که بتهارا از خانه کعبه سرنگون کند بر دوشش علی سوار شد حضرت تاب نیاورد
و فرمود که یا علی تو بر دوش من سوار شو سوار شد و بتهای قریش را انداخت و شکست
اینکه حسان گفته است که علی علی پای خود را بجائی گذاشت که خدا دست خود را
گذاشته بود و شاعری بفارسی گفته است ۞ ای داده شهان را بهیبت باج نبی ۞ ای برتر
تو بعد نبی تاج نبی ۞ آنی تو که معراج تو بالاتر شد ۞ قد قامت احمد ز معراج نبی ۞ و امام
سرور قوت ایمان از ذکر آن امام انس و جان پس ظاهر میشود از اینجا حدیث
و احادیث دیگر و آنها بسیارند که ضرور ذکر آنها نیست و اما معطر شدن خلقان
و ملائکه پس مشهور است که فوجی از ملائکه نازل میشوند و گذر ایشان به مجلسی می افتد
که مشغول بذکر منقبت علی باشند بعد از استماع و طلب مغفرت از برای ایشان
بالهای خود را به مستمعان و ذاکران میمالند و صعود میکنند بسوی آسمان و خداوند
ایشان به برکت ذکر منقبت آن امام عالمیان و پادشاه انس و جان معطر باشان ملائکه
میرسند که آسمان معطر میکرد و پس ملائکه دیگر میگوید که خداوندا چه عطر است و بعد از
اطلاع بران اذن آن مجلس را طلب شد از خدای جهان و بعد از نزول ایشان

حکایت شکستن بتان

بآن مکان میرسند که متفرق شدند ایشان پس بالهای خود را میمالند
بر مکان نشستن ایشان و صعود میکنند به آسمان و خداوند رحمن همان عطر را
شفقت میکند به ایشان و اگرچه احادیثی که دلالت میکند بکثرت ثواب
بحد و پایان از برای کسیکه تعظیم شان و صف معرفت برادر پیغمبر آخرالزمان
اعتراف و ادعان نماید بسیار است ان شاء الله تعالی بعد از ذکر آنها شروع به بیان
ذکر معجزات آنجناب خواهد شد حدیث اول حضرت رسول صلی علیه و آله
منقول است که چون خلق کرد خداوند عالم آب را پس قرار داد عرش را بر روی
آب چنانچه فرموده و کان عرشه علی الماء قبل از خلق کردن آسمان و زمین فرمود هو الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام پس فرستاد بادها را بر آب و به حرکت
و بموج درآوردند او را بنحوی که دودی از او بلند شد و بر بالای او کفی بهم رسید پس
خلق کرد از دود آسمانها را و از کف زمینها را و پهن کرد زمینها را بر روی آب
و قرار داد آب را بر روی سنگ بزرگ سخت و سنگ را گذاشت بر روی ماهی
و ماهی را گذاشت بر بالای گاو و گاو را گذاشت بر روی صخره و آن سنگی است که
ذکر کرد لقمان آن را به پسر خود که یا بنی انها ان تک مثقال من خردل فتکن فی صخرة
او فی السماء او فی الارض یات بها الله تعالی و صخره را نهاد بر بالای ثری و معلوم نیست
که چه چیزی در تحت الثری است بغیر از خداوند و چون که خلق کرد زمین را پهن کرد او را
در زیر کعبه و پهن شد به نحوی که گرفت مجموع روی آب را پس فخر کرد زمین
و گفت گرفتم همه چیز را و کیست که بر من غالب خواهد شد و در گوش ماهی سلسله از

از طلا بود و یک طرف آن بعرش بسته بود پس امر فرمود حق سبحانه و تعالی بباد
که حرکت کن و حرکت کرد و زمین و آنچه بر روی او بود از حرکت او حرکت
کردند مثل حرکت کشتی پس زمین ذلیل شد و خواست که ممانعت از حرکت
نماید و دفع آن نماید پس باد فخر کرد و گفت غالب شدم بر زمین که احاطه
کرده بود بهر چیز پس کی غالب خواهد شد بر من پس خلق کرد خدا کوهها را
و گذارد بر روی زمین و کرد او را ساکن که نتوانست ماهی او را حرکت دهد
پس فخر کردند کوهها و گفتند که غالب شدیم بر بادی که غالب شده بود
بر زمین و کی غالب خواهد شد بر من پس خلق کرد خدا آهن را و قطع کرد
کوهها را و نتوانست که دفع و منع او نماید پس فخر نمود آهن و گفت غالب
شدم کوهها را که غالب شده بودند زمین پس کی غالب میشود بر من
پس خلق کرد خدا آتش را و آتش همچنین گفت پس کرد آب را و آب هم
بعد از غلبه چنین گفت پس خلق کرد خدای سبحان انسان را پس گرفتند
مجاری ریاح را و غرق کردند پس خداوند وهاب فرمود که غلبک ذات
غالبم تو را و همه چیز را چنانچه فرموده والیه یرجع الامر کله پس بعضی از صحابه عرض کردند
که چه قوه و چه قدرت دارد و آن ماهی که زمین و آنچه بر روی او است میجنباند
فرمودند آیا بشما خبر بدهم که او قوه و عظم از او باشد گفتند یا رسول الله فرمود که
خدای تعالی خلق کرد عرش را و خلق کرد از برای او سیصد و شصت هزار رکن
و خلق کرد نزد هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک که بزرگ آنها بحدیست که اگر

کوچک ایشان را خداوند بدهد هفت آسمان و هفت زمین را که خواسته
باشد در دهان خود قرار دهند مثل مورچه که در بیابان باشد پس خداوند
تبارک و تعالی فرمود که بردارید عرش مرا و ایشان هرچه قوه کردند نتوانستند
که حرکت دهند چه جای آنکه او را بردارند پس خداوند بعدد هر یک از ایشان
ده ملک بازداشت قادر بر حرکت آن نشدند پس خدا اکرد بعدد هر یک از ایشان
ده بار نتوانستند که حرکت دهند در آن وقت خداوند دود باب ان امر
فرمود که واگذارید عرش مرا بخودم که بقدرت خود او را بلند کرده نگاه میدارم
پس فرمود بهشت نفر از ایشان که بردارید عرش مرا ایشان گفتند ای
خداوند و ای پروردگار ما این خلق بسیار عظیم نتوانستند که عرش را حرکت
بدهند ما هشت نفر چگونه قدرت بر این معنی داریم خداوند عالم فرمود که منم
مقرب بعید و فعال لما یرید افعل ما اشاء احکم ما ارید بسی مشکل است مشکل را آسان
و بسیار دشوار را آسان میکنم شما را تعلیم میکنیم بکلمات چندی که از برکت آنها این
امر آسان شود و عرض کردند که خداوندا این کلمات چه چیز است فرمود
بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد
و آله الطاهرین پس گفتند و برداشتند و سبک شد و بر دوش ایشان
مثل در بدن ایشان موئی که در دوش شخص دوست کننده داشته باشد
پس ملائکه فرمودند که واگذارید عرش مرا با این هشت نفر و طواف کنند او را
به تسبیح و تقدیس پس در توحید حق نماند که من قادرم بهمه چیز و آنچه که دیدید پس اصحاب

عرض کردند یا رسول الله چه قدرت داده خدا بآن هشت نفر ملک که عرش را
تا روز قیامت بر میدارند حضرت فرمود که راست گفتید لکن آن هشت نفر
ملک تا وقت برداشتن محبت علی امروز مردی از راست مراند ارند گفتند یا رسول الله
آن مرد کیست که تو تعریف و تعظیم او کنی و او را دوست داشته باشیم
بدوستی او تقرب بخدا بهم رسانیم فرمود که آن مرد کسیکه جمعی در پیش او نشسته اند
یکی از مردان اهلبیت من که سر خود را بعباءت پیچیده و پوشیده بود از پیش او
گذشت و چون از عقب نگاه کرد او را شناخت پس برجست و پای برهنه و
دل پر حسرت خود را باو رسانید و سر و سینه و میان چشمهای او را بوسید
و گفت پدر و مادرم فدای تو باد مهربان بر رسول خدا گوشت تو گوشت اوست
و خون تو خون اوست و علم تو علم اوست و حلم تو حلم اوست و عقل تو عقل
اوست و سؤال میکنم از خداوند متعال که نیک بخت کند از محبت تو پس
واجب کرده خدا بسبب این فعل بر خود ثوابها که اگر بنویسید در صحایف اعمال او
قادر نیستند جمیع ملائکه که طواف حول عرش میکنند و ملائکه که او را بر داشتند
پس مردانی که نزد او نشسته بودند و با او سرزنش کردند بعد از کردن که
تو با این جلالت قدر و تقرب در نزد خدا و رسول خدا چرا چنین میکنی او
در جواب گفت ای جاهلان نادان کسی در اسلام مستحق ثواب نمیشد مگر به
محبت محمد مصطفی و محبت این مرد پس واجب کرد خدا بر خود بقدر آنچه بر خود
واجب کرده بود بآن قول و فعل او از این سخن پس فرمود چه سخنی است دو بار گفته

زیرا که مردی را خدا امر دنیا و صد هزار برابر او مال دنیا باو بدهد پس انفاق
کند تمام آن مال را در راه خدا صرف کنند و همه عمرها در طاعت او بآن
طریق که تمام روزها روزه بگیرد و شبها را مشغول بعبادت باشد بنحوی که اصلا سستی
و ملال بهم نرساند پس ملاقات کند خدا را و تعقیض این مرد در دل و باشد
هرآینه او را بآتش جهنم خواهد انداخت و عمال او را ضبط و رد خواهد کرد از این
جاست که گفته اند ما بولای علی بخی خداه ننهد در بهشت آدم پای صحابه گفتند یا
رسول الله این هر دو مرد کدامند فرمود دیگر آنکه این عمل را کرد این است پس مردم
نگاه کردند دیدند که سعد ابن معاذ ازوس انصاری است و این مردی که در حق او
این سخنان گفته شد و از اهلبیت من است که برگشته میآید و سرش
پوشیده چون نگاه کردند دیدند علی ابن ابیطالب علیه السلام بود پس فرمودند
که هر که این هر دو را خصم باشد محمد صلی الله خصم او باشد و کسیکه محمد را خصم او باشد
خدا خصم او باشد و بر او واجب است که خصم او را داخل جهنم نماید پس فرمود
خداوند منان که نازل میسازد باران را با هر قطره موکل است که میگذارد آن را
در محلی که امر فرموده پروردگار عالمیان و چون صحابه از کثرت این ملائکه تعجب
کردند حضرت فرمودند بدرستی که عدد ملائکه مستغفرین از برای محبت علی ابن ابیطالب
علیه السلام بیشتر است از عدد این ملائکه و همچنین است عدد ملائکه که لعنت
کنند مبغضین او را ارشاد ارزان کتاب از حضرت امام محمد باقر مرویست که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درهائی که صحابه بطرف مسجد باز کرده بودند ببندند

مگر در خانه علی ابن ابیطالب را پس آمد حضرت عباس و بعضی دیگران از خویشان
پیغمبر صلی الله و گفتند چرا باید علی داخل باشد و دیگران خارج حضرت فرمود
که این کار حضرت کردگار است اینک جبرئیل آمد و مرا باین طریق گفت با ایمان
رفتار ای عباس ای عمو جبرئیل چنانچه علی مفارقت تو نکرد و در شبهای آتش و یونس
تو شد و در وحشت شب از تو جدا نشد در مسجد تو ای عمو پیغمبر اگر مسجد بدی علی را
در آن شب که بجای تو خوابیده بود در فراش پیغمبر صلی الله جان خود را فدای جان
او کرد و خود را تسلیم دشمنان کرد که بکشند او را هرآینه بغض میکردی که
مستحق این کرامت و سزاوار این فضیلت است و چون علی علیه السلام
شبها در میان مسجد شب و با این رفتار عابد ای عمو ستم رسول خدا اگر بدانی
منزلت بزرگ او را در نزد رب العالمین و محل او را در نزد ملائکه مقربین و اعظم
شأن او را اعلی علیین هرآینه این مرتبه را از برای او کم شمردی مبادا ای عم
پیغمبر در دل داشته باشی بکروهی از او که مثل برادرت ابولهب شوی و حال
آنکه شما در طرف نقیض هستید ای عمو اگر بغض علی اهل آسمانها و زمینها داشته
باشند آخر نفع بایشان خواهد داد و آن محبت و موفق شوند بایمان که
داخل خواهند شد بسبب این در بهشت ای عمو بدرستی که شأن علی بسیار بزرگ است
هرگاه محبت او در روز قیامت بکفه میزان هر کسی بگذارند هرآینه سبکی
سنگین آید حسنات او بر سیئات او و بغض عکس است پس گفت
عباس که تسلیم کردم و راضی شدم یا رسول الله در این وقت فرمود آنحضرت

که باعثم نگاه بکن بسوی آسمان پس نگاه کرد حضرت فرمود چه می‌بینی گفت آفتاب تابان
می‌بینم در آسمان پس فرمود حسن تسلیم تو مرا آنچه را که خدا تعالی داده از فضیلت بهتر
از این آفتاب این آسمان و برکت تسلیم تو عظیم‌تر است از برکت این
آفتاب بر نباتات و دانه‌ها و میوه که تربیت می‌کند اینها را بدرستیکه خداوند
عالمیان خلق کرد از برای قبول کردن تو فضیلت علی را ملائکه چندی که عدد
ایشان زیاده‌تر است از عدد قطره‌های باران و برگهای درختان و ریگهای بیابان
و موهای حیوانات و اصناف جانوران و عدد کاه‌ها و نفسهای الفاظ ایشان
که همه میگویند اللهم صل علی عاشق ایضاً تسلیمه لبیک نصر اخی علی علیه
السلام پس جهد کن خدا را ای عمو و شکر کن او را بر این مرتبه که بود در این
تو بلند شد در ملکوت سموات ایضاً از کتاب بحار الانوار مرویست که
حضرت رسول صلی الله علیه که بعض از شیعیان علی کسی است که در روز قیامت برآید
و حال آنکه گناهان از کوهها و دریاها بزرگتر است و مردم محشر چون اعمال او را ببینند
گویند این بنده هلاک شده و شکی نیست که او از اهل جهنم است و در آن مخلد
خواهد بود پس ندائی در رسد از جانب رب العزة که ای بنده که با این همه گناهان
آمده آیا در برابر این گناه عظیم هیچ حسنه داری که برابری کند بآن یا زیاده‌تر باشد که بسبب آن
در حل رحمت خدائی عوض کرد که خداوندا ندانم پس ندائی شود در میان خلق
از جانب خداوند عالمیان که بدانید پسر فلان از ولایت فلان و از شهر
فلان یا از ده فلان بگیرد گناه چندی که بمقدار کوهها و دریاهاست و خطاب شود

بآن عاصی که آواز کن در میان مردمان که اگر کسی را تو بر آن حقی داشته باشد
یا محبتی داشته باشی بیاید و تو را اعانت کند که وقت احتیاج است و نهایت
احتیاج پس از جانب الله فرموده ندا کند و اول کسی که جواب گوید او را بار
لبیک گوید غالب کل غالب علی ابن ابیطالب است معلوم باید ای مرد و رفته بدریای
محنت و ای گرفتار صد هزار گناهان بیا بنزدیک من پس او بیاید با جمعی از کسان
کسانی که او بر آن با حقی داشته اگرچه بکمیر از خصمهای او و عوض کنند با امیرالمؤمنین
ما برادر را بجای او بیم این مرد در دنیا بما نیکو کرده و بما اکرام و احسان نموده و رفتار
خوب کرده و ما بسبب نیکیهای او و اطاعت حق گذشتیم و همه را باو بخشیدیم حضرت
فرمود شما چنین پس بچه عمل شما را در خلد بهشت برکنند جواب گویند بفضل خدا
و محبت شما پس میرسد ندا که ای برادر رسول خدا این جماعت طلبکاران
خود را بآن عاصی بخشیدند تو چه می‌بخشی گفت من گناهان او را بسبب محبت تو
بخشیدم و چون من حاکم حق تعالی ام حکم میکنم میان تو و او عوض کرد خداوند تعالی تو
احکم الحاکمین بوده آنچه را که خواهی پس فرماید یا علی ضامن شو از برای خصمان این مرد
هر حقی که بر او دارند عوض کرد که قبول کردم پس بگوید بایشان که هر چه خواهید
از من بعوض حقوق و ظلمهائی که از این محبت عاصی دارید که من ضامن
دارم ایشان گویند که برادر رسول خدا قرار بده بازاء ظلمات ما ثواب یک نفس
از نفسهائی که در شب هجرت بر فراش می‌کشیدی فرمود که هبه کردم و بخشیدم
بشما آن ثواب را پس بگوید خداوند منان که نظر کنید ای بندگان من

... آنچه خدا بشما داده از جانب علی علیه السلام بعوض ظلمات
ظاهر شد بر شما ثواب یک نفس او در روضه از قصور رحیبه و درجات رفیعه پس
بعد از آن بشما بدید بایشان بهشتهای چندی را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده
و نه خطور کرده بخاطر کسی بعد بگیرد بیکوید خداوند ندا آیا باقی ماند از برای دوست تو
جائی که دیگران مأوا کنند که همه اینها از ما باشند پس کجاست بهشت پیغمبران
و صدیقان و شهدا و صالحان زیرا که آنچه بهشت خلق شده همه بما داده شده
پس ندائی برسد به نیکان از جانب خداوند مهربان که ای بندگان من این
مقدار از جنان بقدر یک نفس از نفسهای علی عمران است که بشما داده نگاه
کنید پس نگاه میکنند اضعاف مضاعف این مقدار بقدری که بغیر از خدا احدی
مقدار آن را نمیداند پس فرمود رسول خدا ذالک خیر نزلاً ام شجرة الزقوم
آن شجره است که مهیا شده است از برای مخالفین برادرم و وصی من علی ابن
ابیطالب ایضاً چون از احادیث مذکوره یکی از بسیار و یکی از صد هزار
فضایل و صفات و فواضل و کلمات و کمالات و علو مرتبه و جلال و بلندی
مرتبت و اجلال و وفور علم و کثرت حکم و نهایت قرب و منزلت و غایت
تقرب و رفعت و وجوب محبت و ولایت و شفاعت در همه عقبات خصوصاً
روز قیامت معلوم شد و معلوم هم خواهد شد که احصای آنها در قوه جن و انس
بشر و ملائکه نیست پس باید کرامات و معجزات آن صاحب مناقب نیز
چنین باشد لکن بسبب همان عذر مذکور قلیلی از معجزات آن شفیع یوم النشور

معجزات

که عبارت از سی معجزه باشد بعد الاتمام افضل الشهور بیان و مذکور میگردد و امیدوار
از خداوند غفار که از برکت و مرتبت نفسی از نفسهای آن بزرگوار این
عاصی تیره روزگار از جمله خلوص شیعیان و دوستان آن بزرگوار محسوب گرداند
برکات جعفر هم مرحمت نماید آمین ثم آمین محمد و آله الامجاد ایضاً از جمله معجزاتی
که دلالت کند نیز بر چندین هزار صفات و مناقب آن کرار غیر فرار بلکه
بحساب در دنیا بدانها باشد معجزه مشهور است که واقدی که یکی از علماء علامه
و صاحب حافظه قرائت روایت کرده که هارون الرشید هر روز بعرفه نشستی
و با علما صحبت داشتی روزی شافعی را در پهلوی خود نشاند و ابو یوسف و محمد ابن
حسن نیز حاضر بودند و هر یک را طمع آن بود که امام آن ولایت باشند
واقدی گوید که من در آخر رسیدم هارون گفت چرا دیر آمدی گفتم نه از راه اهمال
در فرمان بود بلکه از جمعی رو نمود دیر شد گفت بنشین با رفتم و حال شان از
از اسرار علی علیه السلام گفتگو میشد پس هارون شافعی گفت ای پسر عم
چه مقدار حدیث روایت میکنی از فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام
شافعی گفت صد زیاده گفت پانصد زیاده به محمد ابن حسن گفت چند روایت
میکنی از فضایل علی علیه السلام گفت هزار حدیث زیاده و نظر با ابو یوسف
کرد و گفت تو چه میگوئی ای کوفی مرا خبر ده و مترس تو بگو روایت مادر
حق علی علیه السلام بعد در دنیا گفت اگر مترس گفت از تو و از مجابه تو
هارون گفت تو را امان دادیم بگو که چند روایت میکنی گفت پانزده هزار حدیث

مسند بعضی رسم راویها را مذکور نمایم و پانزده هزار حدیث مرسل که رسم
راویها را ترک نمایم راوی گفت روزی بمن گفت تو چند حدیث روایت میکنی گفتم
چندانکه ابو یوسف گفت منهم فضیلتی میدانم هارون گفت منهم فضیلتی میدانم که
بچشم خود دیدم و بگوش شنیدم و دیدم و آن از جمله فضیلتهای عجیبه است که با طالبیان
کردم و بد کردم و با مطلبیان و اذیتهای که بایشان رسانیدم همه گفتند اصلحک الله
لطفی باشد بفرمایند هارون گفت عامل من یوسف ابن حجاج که در دمشق
در دمشق است او را بعدل و انصاف بر رعیت امر فرمودم روزی بمن نوشت
که خطیب دمشق ناسزا بعلی میگوید من او را احضار کردم اعتراف بآن نمود
از سبب آن پرسیدم جواب گفت که او برادران مرا کشته و بغض او در
دل من جا کرده از این کار بغضب کردم بعد از روزی قاصد و اطلاع من برای
معنا گفتم که او را با قید نزد من بفرست چون او را آوردند او را تهدید کردم و
ترسانیدم گفتم تو ناسزا بعلی علیه السلام میگوئی گفت با او برادران مرا کشته گفتم
هر که را او کشت بحکم خدا و رسول خدا کشت من از این عمل بغضب کردم جلاد را
طلبیدم و گفتم تا صد تازیانه بر او بهر زدند و او فریاد میکرد تا آنکه بول بجامه خود
کرد پس گفتم که او را بخانه بگردند و در او را قفل کردند چون شب شد در
رخت خواب خود رفتم و در اندیشه بودم که آیا او را چه کیفیت بکشم در خواب
رفتم در آخر شب دیدم که درهای آسمان گشوده شده و رسول خدا فرود آمد و
حله بر دوش امیر المؤمنین آمد و سه حله بر دوش بود و حضرت امام حسن دو حله و جناب امام

حسین یک حله بر دوش بود و او از نیکوترین خلقان بود و با وی کاسه بود از آب
زلال صاف سرد و بر دو آمیز آب در دست جبرئیل بود با صورت بسیار نیکو
پس حضرت فرمود که کاسه را بمن ده و از آن آب چهل کس را آب [illegible]
که شیعه آل او بودند از میان پانصد نفر که در این خانه بودند آب داد پس
فرمود که آن دمشقی کجاست در را گشودند و او را بیرون آوردند چون امیر المؤمنین
علیه السلام او را دید گردن او را گرفته و گفت یا رسول الله این مرد بدون جهت
مرا ناسزا میگوید حضرت فرمود یا علی او را بگذار و آن حضرت خود بدست
او را گرفت و گفت تو علی را ناسزا میگوئی گفت بلی یا رسول الله فرمود بار خدایا
او را مسخ گردان و هلاک کن در مقام او را از او بگیر ناگاه دیدم که دمشقی سگ
شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بآسمان رفتند و من از ترس بیدار
شدم غلام را گفتم که دمشقی را بیرون بیاور چون آوردند سگ بود باد گفتم چون
دید بد عقوبت خدا را بسر اشاره کرد مثل سگی که عذر خواهی نماید پس گفتم او را
بخانه بردند هر که خواهید که ببینند پس گفتم او را بیرون بیاورند گوش او چون
گوش گاو و صورت او چون صورت سگ در برابر ایستاد و زبان خود را بجنبانید
و لبها را حرکت میداد مثل عذر خواستن شافعی گفت بهارون که این
نشان از مسخ ایمن نتوان بود بفرما که تا او را از نزد ما دور کنند هارون فرمود
تا او را بخانه بردند در حال فریادی شنیدم معلوم شد صدای صاعقه بود که بر بام
خورده بود او را سوخت و خاکستر شد و بجهنم واصل شد و اقدی گفت بهارون

که این عظیم معجزه است که تو نمودند از خدا بترس و در زیر بیه علی را بجوان گفت توبه
کردم از آنچه از من بایشان واقع شد و بعد هم نگویم دروغ گفت زیرا که بحضرت امام
موسی کاظم چه ظلمها کرد بعد از این معجزه بود و لعنة الله علیه ایضا در کتاب مصابیح القلوب از
تفاسیر اهلبیت نقل کرده که حضرت سلیمان چون هدهد را در میان مرغان ندید
فرمود که اگر او حاضر شود من او را عذاب سخت کنم یا او را بکشم چون حاضر شد
فرمود که کجا بودی که اگر حجتی نداشته باشی من تو را عذاب سخت کنم و یا بکشم گفت بر تقدیر
که حجتی نداشته باشم تو مرا نمی توانی کشت فرمود چه سبب گفت بجهت آنکه بر هر دل
پری از پرهای من بخط سبز نامی نوشته یا علی و این تاج کرامت بر سر من از آن است
و مرا فخر است بر مرغان دیگر و دل من پر است از حب او سلیمان را این سخن
پسندیده آمد و گفت یا هدهد من نیز از جمله محبان و چاکران محمد و علی و اهلبیت اویم
ایضا مفضل از حضرت صادق روایت کرده که مالک اشتر گفت که نفس من
وعده داد که آیا قوت من بیشتر است یا از امیر المؤمنین و چون این بخاطرم خطور کرد
در حال آن معرب حضرت در الجلال دلدل بر انگیخت تا نزد ذو الکلاع حمیری
رسید و او را گرفت و بهوا انداخت چون فرود آمد او را شمشیر گذرانید و بعد از آن
فرمود ای مالک چونی از آنچه در دل گذرانیدی که شاید قوت تو بیشتر باشد من
گفتم یا امیر المؤمنین صلوات خدا بر تو باد حق تعالی تو را آدمی غیر آخر الزمان کرد
از جابر ابن عبدالله انصاری مرویست که ما با جمعی در خدمت حضرت امیر رفتیم
فرمود که شما بروید من دو رکعت نماز در زیر این درخت بجا آورم و آن درخت

حکایت هدهد با سلیمان

قال

کنار راه بود چون آنجناب مشغول نماز شد دیدم که هرگاه که آن حضرت برکوع
و سجود میرفت آن درخت نیز موافقت کرده برکوع و سجود میرفت و ما متحیر شدیم
تا آنکه از نماز فارغ شد و گفت اللهم صل علی محمد و شیعة محمد و شیعة علی شنیدم که برگهای
اندرخت گفت آمین بعد از آن فرمود اللهم العن مبغضی شیعة آل محمد تا تمامی اندرخت
از ساق و شاخ و برگ گفتند آمین و در کتاب لوامع الانوار مرقوم است که سدر از
برگ اوست که میت را با آن غسل میدهند ایضا از شیخ ابو الفضل کرمانی مرویست که در
زمان عمر خود مرد صالح و درویشی بود و زنی داشت عابده و حامله بود چون وضع حمل او
نزدیک شد بشوهرش گفت میل بسیاری بر گوشت بهم رسیده که آب گوشت
شاید قوتی در وقت وضع حمل که نجابت بافتم مرد غمناک شده آه سرد از نهاد پس
بر آمده و گفت ای زن تو میدانی که من قادر نیستم که دل بعوض گوشت بریان از برای
تو و از دیده خوناب میریزم برای تو ایشان در این سخن بودند که ناگاه گاوی بخانه در آمد
و پیش ایشان ایستاد و سر خود را بر زمین نهاد زن بشوهر گفت که این گاو را حق سبحانه و
تعالی برای ما فرستاده و هیچ اندیشه مکن شوهرش گفت ای زن گاو که مال ما نباشد
چون بکشم و صاحبش وقتی از من مطالبه قیمت نماید و در دست من چیزی نیست
بدهم با آنکه مفتیح شوهر مرد آن گاو را از خانه بیرون کرد بار دیگر گاو آمد و گردن را کج کرده
زن گفت ای مرد خداوند عالم مراد است که بسیار بچه گوشت بد نام این گاو را
برای من فرستاده که او را بکشم که برای گوشت کباب شاید بعد از خوردن آن رنج زا شدن
راحت یابم گفت ای زن میترسم از کشتن این گاو و بام [illegible] در مانم که از جهالک و مفسده او

بیرون نتوانم آمد البته مرا نیز دعم بر بند و من طاقت عقوبت آن غلیظ درشت
ندارم دیگر باره بر خواست و آن گاو را از خانه بیرون کرده در را محکم ببست مرد و زن
هر دو غمگین در کنج خانه نشستند و مرد در اندیشه بود که این زن هرگز از من تمنای نکرد
و او را احتیاج اندک خوش باشد و من نتوانم بجهة او تحصیل نمایم و با قاضی الحاجات
مناجات مینمود که بار گاو در را بشکست و در درون خانه آمده و خوابیده و دست
و پای خود را کشیده تسلیم کرد زن گفت ای مرد دیگر سخن نمانده برخیز و این گاو را بکش
دعای خدا را رد مکن نیز مپرس که بجهة تو تسلیم شده پس مرد جرأت کرده گاو را کشتند
کباب از آن بر آتش گذاشتند زن از آن تناول نمود فی الحال او را وضع حمل شد
پسری آورد نیکو صورت و صاحب جمال و از این معنی بسیار خرم شدند و گوشت
گاو را مطبوخ میکردند که همسایه دشمن داشتند که بوی کباب او را از کشتن گاو آگاه
گردید از پشت بام بزیر آمد آن کیفیت را دید و یقین کرد خود را بصاحب گاو رسانید
گفت گاو تو را فلان کس در فلان خانه کشته در حال صاحب گاو بنزد عمر
رفت بعد از شکایت کس فرستاده و او را برد و گفت ای مرد گاو این مرد را
چرا کشتی اکنون اندیشه نکرده سالوس کرده ای ای فلج این مرد را ببازار برده دست او را
قطع کن او را پیش انداخته بطریق دزدان براه بردند و مردمان از دنبال هجوم کرده هر
کس درباره او چیزی میگفتند و بیشتر مردم میگفتند که تقصیر از او نیست گاو سه بار رفته
تسلیم کرده دیگری میگفت سالوس کرده تا آنکه او را ببازار بردند این غوغا گوش جلال
مآثر امیر عادل رسید فرمود با فلج که او را بمسجد بر تا من بیایم که حکم نه چنین است پس

او را بر گردانیده بمسجد بردند و بعد از تشریف بردن آن بزرگوار بمسجد
خصم او را حاضر کردند او دعوای گاو را کرده که او کشته و شهود شهادت
دادند که گاو از این مرد بود و او دزدیده و کشته حضرت فرمود که این چنان
از خدا و رسول خدا بمن رسیده که او این گاو را بحق کشته سهل است باید که این
مرد را هم بکشند پس فرمود که او را بکشند آن مرد صاحب گاو را مردمان
فریاد و فغان کردند که این چه دیوان است که دزد صاحب مال را بکشد پس
حضرت فرمود تعجیل مکنید تا برهان این را نیز بر شما ظاهر گردانم پس فرمود که
سر هر دو سر گاو را نزد او آوردند و در زیر لب مبارک چیزی خواندند و فرمودند که
ای سر باذن الله تعالی بگو حال خود را آن سر باواز در آمد که یا امیر المؤمنین خدا
تو را جزای خیر دهاد و غم تو را ابدا بسرور گرداند که مرا از مظلمه و آتش جهنم خلاص
کردی به بهشت عنبر سرشت رساندی و این قصاص را بقیامت نگذاشتی و من از
تو راضی و خوشنودم ای مردمان من بجهة خرابی و رسوائی شبی بخانه این مرد بدزدی رفتم
و پدر این مرد چون بیدار شد و فریاد برآورد و بمن چسپید من از ترس خود او را
کشتم و این گاو را دزدیدم و سه سال است در خانه نگاه داشتم تا در این اوقات
از مکافات و خانه صاحبش رفته بحق کشته شدم پس امیر المؤمنین الحمد لله از برکت
علم تو حق بمرکز قرار گرفته پس آنحضرت اشاره بسر گاو کرد او نیز باواز بلند گفت آنچه را
که سر مرد گفت هزاران آفرین از نهاد مردمان برآمد و این قصه فی الحقیقه
از علوم غریبه و سرافعات عجیبه است که عمر علیه اللعنة والعذاب گفت لولا علی لهلک عمر

چنانچه در مفتاح جا گفت [معجزه] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در وقتیکه
امیر المؤمنین بجهة اسباب جنگ صفین میفرمود و مردم را تحریص بقتال معاویه
لعین میفرمود ناگاه دو کس با هم خصومت کردند مخاصمه را نزدیک خود آوردند یکی از آنها
که ستم کرده بود ممتنع نشد آنحضرت بنظر قهر بروی نگاه کرد و فرمود فی الحال سر او
چون سر خوک شد خلق تعجب نمودند و متحیر شدند آن شخص با انگشتان بسوی آسمان
امیر المؤمنین اشاره و تضرع و زاری نمود و عذر خواست بعضی که حاضر بودند گفتند یا مولا او را
عفو کن و از وی در گذر امیر المؤمنین علیه السلام در زیر لب چیزی گفت مرد بحال اول
گشت قوم گفتند هرگاه خدای تعالی تو را چنین قوت و قدرت داده چرا آنچه جنگ معاویه
میسمائی اندکی سر در پیش انداخت پس سر بر آورد و گفت اگر خواهم پای کوچک خود را
دراز کرده در این بیابان باین درازی و کوهها و وادیها که بر سینه معاویه زنم توانم و اگر
بگویم که او را دست بسته پیش من حاضر کنند توانم اما ما بنده گان نیستیم بجهة برو
بشنویم بکیریم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و قتال برای عقوبت
عاصیان است در حق ظالمان است و حق تعالی فرموده که تعجیل مکنید در امور ما که
ما از شما آنچه خواهیم کرد فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا و منع نفرمان خدای تعالی عمل میکنیم [معجزه]
مرویست که ابو جمیله از حضرت صادق روایت شده که گفت علی علیه السلام چکمه خود را در کشیدن
از برای وضو ساختن پس خدا فرستاده مرغی را که گرفت یکبار چکمه او را شروع
بپریدن کرد آنحضرت نیز برید تا وقت صبح مکرر بر پرید و چون صبح شد آن مرغ آن
چکمه را انداخت که ناگاه در میان آن ماری سیاه بود که چکمه را بدین گرفته بود [معجزه]

دیگر از کتاب انوار الانوار اخبار از مقداد ابن اسود نقل شده که روزی بخدمت
امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم گفت بیاور شمشیر مرا پس آوردم و گذاشت
بر بالای زانوی خود پرید بسوی آسمان و من نگاه کردم تا از نظرم غایب شد چون نزدیک
ظهر شد فرود آمد و حال آنکه از شمشیر او خون میچکید گفتم یا ولی الله در کجا بودی
فرمود جمعی ملائکه اعلی با یکدیگر منازعه داشتند و من بالا رفتم و جمعی را کشتم و امر ایشان را
درست کردم یا امیر المؤمنین امور ملائکه اعلی مفوض بتو است فرمود ای اسود من
حجة خدایم بر جمیع مخلوقات و نیست در آسمان ملکی بپرد یا راه رود یا قدم از قدم
بردارد مگر باذن آیا نمیدانید که عالم عبارت است از آسمانها و زمینها و آنچه
مابین آنهاست پس ملائکه از آسمانها ساکنند و اجنه طیاره در هوا طی میکنند
و بر روی زمین انسان و در زیر زمین شیطان نشسته‌اند و هر طایفه از جن با یکدیگر
مخاصمه داشتند پس من رفتم و ایشان را پاک کردم بجهة آنکه من ولی الله ام [معجزه]
بروزی آن ... بزرگوار در ایام خلافت اقتدار داخل شدند ببازار دیدند
که کنیزکی میگرید زار زار آن داور رس مظلومان چون آقای جهانیان بنزدیک
کنیزک گریان ایستادند و فرمودند که بر تو چه روی داده عرض کرد که این قصاب
گوشت بدی بمن داده نه بابا قبول میکنند و نه قصاب پس آنجناب با کنیزک
بنزد قصاب تشریف بردند و فرمودند که ای مرد طریقه نبوی و حضرت مصطفوی آنستکه
سلوک در رفتار با ضعیف و قوی یکسان و مساوی نمائی و بر این کنیزک بیچاره
حلم نمائی آن بی خبر از نصیحت و موعظه کننده در خبر متعرض نشده بلکه دست

باو بانه بر سینه آن سرور یگانه زد و گفت بردار پا کار خوا حضرت
چیزی تقریر نمودند بر گشتند پس قصاب را گفتند که تو این مرد را شناختی گفت نه
والله گفتند که والله این برره و مبید کفره و منظلم ظلمه و فجره و صاحب کره علی و مانا
حضرت قصاب که این معنی را فهمید گفت دستی که بعنوان بی ادبی بر سینه
آن معدن علوم رسید آن دست را نخواهم پس بکارد دست خود را برید و دست
بریده خود را بدست دیگر گرفت خود را بخدمت آنحضرت رسانید و عرض کرد
که ای وارث رسول مجید اینک این دستی است که بشما بی ادبی کرده نشناختم
و ندانستم بی تو درازشده عذرهای بسیار از آن برگزیده باری خواست پس
آنجناب درباره قصاب بر سر لطف آمده دستگیری او نموده و دست او را
درست کرده مثل اول بلکه از اول بهتر کردانید معجزه از تفسیر امام حسن عسکری
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مردی از قبیله ثقیف که او را
حارث ابن کلده میگفتند و او از جمله طبیبهای مشهور آن زمان بود آمده بنزد
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که تو را دیوانه میدانم که از دیوانگی خوب شوی من
در مداوا کردن تسلط کامل دارم و چندین دیوانه را تا بحال معالجه نموده ام که خوب
شدند حضرت فرمود که کار دیوانگان را تو میکنی مرا نسبت بجنون میدهی
حارث گفت چه چیز است کار دیوانگی من حضرت فرمود که حرفی از من شنیدی
و نه فعلی از من دیدی و در اول مرحله حکم بجنون من کردی بدون صدور فعلی از افعال
و بدون امتحان و تجربه در صدق و کذب آن حارث گفت آیا من شنیده ام

و مردمان نشنیده اند که دعوی پیغمبری بکنی و حال آنکه در قوه تو نیست
حضرت فرمودند همین سخن که میگویی در قوه تو نیست از فعل مجانین است
زیرا که تو هنوز گفتگویی بمن نکردی و مجنون مطالبه ننمودی که من از اینها عاجز شده باشم
حارث گفت این سخن راست است الحال امتحان میکنم امر تو را بچیزی که اگر
تو براستی پیغمبری این درخت عظیم از دور ایستاده امر کن که او را بیاید نزد تو و شهادت
برای تو در رسالت تو بدهد و الا پس آن دیوانه که بمن گفته بودند در آن وقت آن
صاحب تاج نبوت و تخت اشاره کردند بدرخت که بیا بسوی من ای درخت
پس حسب الفرموده مجموع آن درخت زور کرد و زمین را به تقدیر علیم و بدتا آنکه نزدیک
آنحضرت رسید آواز داد بصدای فصیح که آمدم بخدمت یا رسول الله چه میفرمایی
که مطیع و فرمان بردارم حضرت فرمود که تو را بجهة این احضار کردم که شهادت
بدهی که بوحدانیت من و امامت علی علیه السلام که حاضر است و زور بازو
و پشت و پناه و فخر من است و اگر او نبود هر آینه خدا خلق نمیکرد آنچه که خلق کرد
ناگاه درخت آوازی بر آورد که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد انک یا محمد عبدک و رسوله ارسلک بالحق بشیرا و نذیرا و داعیا
الی الله باذنه و سراجا منیرا و اشهد ان علیا ابن عمک هو اخوک فی دینک
و اوفر خلق الله من الدین حظا و اجرا لهم من الاسلام نصیبا و انه سندک و ظهرک
قامع اعدائک و ناصر اولیائک و باب علومک فی امتک پس نگاه
کرد حضرت رسول بسوی حارث ابن کلده و فرمود کسی که چنین آیات و بینات

و شنیده باشد بتوان او را دیوانه گفت حارث گفت یا رسول الله من
شهادت میدهم که تو رسول رب العالمین و سید خلق اجمعین پس بانی و اسلام
او نیکو شد فرمود علی ابن حسین که نظیر این مقدمه از برای امیر المؤمنین علیه
السلام اتفاق افتاد روزی آنجناب نشسته بود که مردی از اهل یونان که مدعی علم فلسفه
و طبیب بود حاضر شد و گفت یا ابوالحسن شنیدم که صاحب تو مرد دیوانه
بود آمدم او را معالجه کنم الحال فوت شد و آن اراده که داشتم آن فوت شد
و میگویند که تو هم جنون داری مثل او و پسر عم و داماد او نیز هستی و هر ناخوشی در تو ظاهر
است یا در رو که در صفرا باشد که زرد شده دیگر در پا که ساقهای پای تو نازک است
و تاب قوت بدن تو را ندارد و در راه رفتن مراعات او کنید و بسیار
راه مروید و بار سنگین بدوش مگیرید که این ساقها قوت بار برداشتن ندارد
و این ناخوشی علاج ندارد و دوای ناخوشی در نزد من است دوا را بیرون آورد
گفت یک حبت آن آدم را میکشد در یک ساعت اگر صفراوی باشد مثل
تو الا در یک روز میکشد حضرت فرمود بده این دوا را بدست من بده تا ببینم
چون فرمود که این قدر است گفت هر مثقال زهر قاتل هم دارم که هزار آن یکجا
آدم را میکشد حضرت چون دید که آنحضرت این را شنید مجموع آنها را در دهان
مبارک ریخت که بند دل یونانی از هم گسیخت و چون دید که آنحضرت خورد
یونانی گویا مرد چون دید که آن جناب عرق کرد و یونانی شروع بلرزیدن کرد
و در دل میگفت که چه کار بدی شد من مورد مؤاخذه ابوطالب شدم و هرگاه هزار

قسم یاد نمایم که او خود باعث قتل خود شد از من قبول نخواهند کرد پس حضرت
تبسم نمودند و فرمودند که یونانی از من بپرس که تو حال تو چون است خدا عالم
عالم است که حالم بسیار خوب است و صلاح اثر زهر بر من ظاهر نیست و تو
خود را برگردان و چشم بر هم نه پس فرمود که نگاه کن چون بروی مبارک او
نگاه کرد دید گاهی سرخ و گاهی رنگ دیگر میشد پس تعجب کرد و متوجه
حضرت که این امور بجهة صفرا باشد اما بجهة نازکی ساق خود پس پای مبارک را
دراز کرد و فرمود که هر چه را این بدن متحمل شدم این ساقها تقصیری و قصوری
نکردند تو بدان ای یونانی که طبع خدا غیر طبع تو است پس دست دراز کرد و
ستون عظیم از چوب که در آنجا بود که بالای آن سطحی قرار داده بودند و بر
بالای آن سطح هر سنگ بر بالای یکدیگر گذاشته بودند بلند کرد آن ستون
و سنگها و دیوارها و هر غرفه را که بر بالای او ساخته بودند و چون یونانی در نظر بان
معجزه مشاهده غش کرد و بعد از افاقه حضرت فرمود که قدری آب بروی او پاشیدند چون
بهوش آمد ساعت بساعت میگفت تا امروز همچه امر عظیمی و عجیبی ندیده ام پس
حضرت فرمود که این تاب هر ساق نازک من است که به جهت قوت
برداشتن بدن مرا ندارد یونانی گفت آیا مثل تو ابو محمد حضرت فرمود بلی
نسبت علم من کمتر از علم او و عقل من کمتر از عقل او و قوت من کمتر از قوة او
و حکایت مرد عرب طبیب ثقفی را و معجزه آمدن درخت را برای او
فرمودند یونانی گفت این معجزه پیغمبر از برای او و هر چه بود گذشت و معجزه کمتر

و سهل تر از تو میخواهم و من در زیر میردم و تو سر اختیار من چادر من نخواهم آمد
اگر آوردی معجزه خواهد بود حضرت فرمود که این معجزه خواهد بود از برای تو تنها زیرا که
تو میدانی و بس که تو نخواستی بجا با من و تورا آوردم بدون ظهور سایری از مباشرت
من و تو اگر راست میگویی چیزی مطالبه کن که مینبه بوده باشد از برای جمیع عالم
یونانی گفت که هرگاه اختیار بمن واگذاشتی پس بگو باین درخت خرما که از
یکدیگر اجزای او متفرق شوند و از هم جدا گردند و بعد از آن ملحق شده مثل اول شده
و حضرت فرمود این خوب است تو فرستاده من باش بسوی نخل پس برو بگو که
وصی محمد میفرماید که باید از هم جدا شود اعضا و شاخهای تو متفرق شوند از یکدیگر
نحوی که اثر از شما نباشد رفت یونانی و گفت حسب الفرموده شد یونانی
بر خود میلرزید عرض کرد که یا علی الفرمایید درخت خرما که مثل اول شود و حضرت
که تو باز رسول من شو بسوی او و بگو ای نخله امر میکند تو را وصی رسول خدا که جمع
شوی مثل اول پس دید که ساقها و شاخها و برگ آن نخله از هوا مثل پرنده جمع
شدند و اصل نخله بر زمین فرو رفت و شاخها بیکدیگر متصل شده باد و وصل
شدند و بعد از متحیر شدن یونانی و تامل کردن گفت یا علی اگرچه این وقت
وقت خرما نیست اما دلم خرما میخواهد که از کنج خرما چادر دنامن و خضار ازان
خورده باشم حضرت فرمودند الحال تو رسول من باش بسوی او و بگو که امیر المؤمنین
بتو چنین میگوید و امر میکند پس محض گفتن از شاخهای او خلال ظاهر شد و بعد
از لمحه دیگر زود بسرخی مبدل شد و بعد از آن رطب شد یونانی گفت یا علی یک

چیز دیگر را دوست دارم حضرت فرمود چیست گفت دلم میخواهد که در خصوص
این شاخها و خوشهای خرما امر فرمایی یکی از آنها که دستم دراز شود بجدی که خرما را
امر فرمایی به چشم و شاخه دیگر بجد خم شود که دستم دراز شود و باو برسد حضرت
حضرت فرمود که کدام شاخه را میخواهی که نزد تو فرود آید یونانی اشاره کرد حضرت
فرمودند اصح سهل العسر سهل مایلتباعل عنی منها ناگاه آن شاخه فرود
آمد که بر زمین رسید پس از آن خرما آنچه خواست چید و خورد پس در آن وقت
حضرت اندکی متغیر شد فرمود که این همه معجزه را دیدی و خرمای را خوردی و
ایمان نیاوردی کسی که عجایب چنین تو نموده خدا تو را العقوبت رساند که مبتلا
شوی بسبب آن امر مشکل یونانی گفت یا علی اگر من بعد از آیات ایمان نیاوردم
متعرض هلاک و عقوبت من شو پس گفت اشهد انک من خاصة الله حاوی
فی جمیع افاق و یملک من الله و امر کن بمن آنچه که خواهی پس او را موعظه و ارشاد نمودند
و امر به تقیه فرمودند بار اگرچه این معجزات این سرور و سایر سروران دیگر
بانواع و اقسام مختلف است چنانچه مقتضای اثبات نبوت و امامت همین
طالبان معجزات جهت انحصار به نصیحت و ارشاد تقیه شد بلکه از متعرض شدن
آنجناب بعقوبت و هلاکت اراده نوعی دیگر مستفاد میشود خلاصه آنکه نظر که
به حسن اسلام خوش احوال در حدیث مذکور شده در حق حارث نقل بسیار
جا شده معجزه ایشان باعث تردید و تشکیک اهل ایمان گردیده و در بعضی
موجب ارتداد و کفر بعضی از ایشان شده و تحقیق که آن اختلاف به جهت قوه

وضعف ایمان و استعداد او باهم و قابلیت انسان باشد و احتمال قوی است که
معجزات عجیبه و غریبه آن در مدینه علم کار را بجائی رسانید که هوش از سر عقلا
بیرون میرفت چه از اهل ایمان و چه از اهل کفر چنانچه بکرر گذشت و ضعف ایمان
از جمیع صحابه پیغمبر آخر الزمان برتر و بالاتر بود چنانچه در کتب مبسوط مذکور است
داود و در معجزه صعود و علوم چندین جا سرگردان و حیران مانده و در معجزه ذراع حضرت
بدون تاخیر و مهلت سرگردان و حیران مانده در معجزه شروع به نصیحت او
فرمودند که چیزی که خوارق عادات ظهور کند که من بنده ام از بندگان خدا و اگر
چه قسم اول به ترغیب دیگر معجزات معلوم میشود لکن در قسم آخر از
هیچدهم و نوزدهم ظاهر میکرد و بعد از آنها خواهد آمد تکلم سر نوشیروان عادل که
بعد از معجزه قائل شدند و بعضی بخدائی و با آنکه اکثر معجزات خود را مخفی و پنهان کرد که
مبادا تمامی مردم کافر شوند چنانچه در معجزه منقد ابن لایق خواهد آمد آشکار در
کتاب بهجة المناهج از زجر بن زره این کلام روایت کرده که با مولای خود علی ابن ابیطالب
علیه السلام بنواحی کوفه که آن را انبار گویند رفتیم و آن حضرت برابر سر حضرت
رسول نشسته و پای خود را که بر گردن اشتر گذاشته بود پیراهنی از صوف سفید پوشیده
و سر مبارک او برهنه و طیلسان بر افکنده و نگین سرزمین کوهه افتاد و بیچه
پسر که از جمله در ریحانه رسول خدا حسن و حسین بودند چپ و راست و در مجمع
حیقه نشسته بودند و مالک اشتر در میان ناگاه لشکر پراکنده شدند به نحوی که گویا
گرگان در میان گوسفندان افتادند حضرت فرمودند چه شد شما را ای گرسنه

ولان گفتند که شیر بر سر راه آمده که رعب عظیمی دارد و حضرت فرمودند که
بگریزید و منزد یک آن شیر آمد و فرمود ای شیر منم شیر خدا و منم راه راست خدا
و منم دوست خدا و منم امیر مؤمنان علی ابن ابیطالب علیه السلام چون شیر آن
سخنان را از آن حضرت شنیدند برخاست و بسرین نشست و بزبان فصیح
گفت عدلا مخلصا لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و انک ولیه پس گفت ای مولای من پدر و خویشم چنانچه آدم پدر آدمیان است
و پدر شیر که عهد ازین کرده از فرزندان چنانچه از خداوند آدم گرفته که هیچکس را
نخورند از فرزندان تو و نه از فرزندان شیعه تو و من از خدا تعالی درخواستم
که جمع کند میان من و تو الحمد لله که امروز شد پس حضرت فرمود که تو را هیچ
حاجت است گفت بلی حاجتی آنست که از حق تعالی درخواست نمائی که مرا پامرزد پس
حضرت دعا کرد و حسنین آمین گفتند حضرت فرمودند که برو که خدای عز و جل دعای
مرا در حق تو مستجاب کرد شیر گفت ای مولای من نشان اجابت از
خداوند احدیت چیست فرمود یا ابوالحرث که در دل هر امامی از امامان حق است
از نوری که اصل آن ثابت بود و در دل آن امام و سرش در زیر عرش و چون
امامی از ما دعا کند بر روی زمین و خدای تعالی آن را اجابت نماید آن عمود در دل
امام با هتزاز در آید پس ما بدانیم که حق عز و جل دعای او را مستجاب کرده هرگاه
امر من باین خوش شده و دیگر زنده که پس از این چیزی نخواهم فدای تو شوم از خدا
بخواه که امروز برکت مرادر یابد پس حضرت بار دیگر دعا کرد و گفت برو که

عرض کرد

که در آخر وقت نماز کن دیگر تو را وفات رسد آنگه رو کرد بمن و گفت ای جویره
باتفاق برادر خود مرا دفن کن و این امر را بمن فرمود و مرا با شیر تنها گذاشت
و خود گذشت پس مرا از او ترسی در دل افتاد و رفتیم تا به بیشه قرار گرفته و من به
بیشه نماز دیگر شد ناگاه شیر از جای برخاست و بانگ برزد و چنان که گویا
چندی قبل از این مرده بود و من برخواستم و شمشیر خود را برکشیدم از برای وی قبر
بکنم که از عقب سر آوازی شنیدم و کسی را ندیدم که ای جویره ما تو را کفایت
کردیم و بار دیگر نگریستم قبر کنده دیدم بالحد شیر را که در انجا دفن کردم در او
چیزی بخاطرم رسید که مبادا مولای من سحر کرده باشد و آنگه رفتم با آن حضرت
رسیدم در وقتی که گذشته بود از یکی از صحابه سؤال کردم که آنحضرت
نماز شام و خفتن را گذارده گفتند نه بلکه ظهر و پیشین را هم نکرده و بجای نیاورده و صبح آید
که این زمین که برو مانده شده ایم بر و نماز جایز نیست پس من در پیش وی
رفتم و آثار خشم از او مشاهده نمودم و عرق چون مروارید از روی می چکید گفتم ای
مولای من شیر را دفن کردم اصلا جوابی نگفت تا چهار دفعه پس برفتم تا چهار
دفعه پس برفتم بالفرات رسیدم و در آنجا برای او خیمه زده بودند و صوت حضرت و
نگاهی بسمت مغرب کرد و آواز عظیمی از آسمان شنیدم چون صدای برق ...
آفتاب را دیدم که برگردید تا بجای وقت نماز دیگر آنحضرت نماز ظهر و عصر را بجا آورد
با آن نمازها بجماعت بجای آوردیم پس آفتاب غروب کرد و ستاره ها درخشان شدند
نماز شام را بجا آورد پس در میان محراب بمن نگاه کرد و گفت ای جویره اگر شیر را سحر

کردم

کردم و اگر ام نمیدانستم که جماعتی در حق من بگویند آنچه در حق برادرم عیسی ابن
مریم گفت شما را خبر میدهم از آنچه میخورید و آنچه در خانهای خود ذخیره میگذارید و زنان
چندی را از خانه مردان بیرون می آوردم که ایشان فرزند داشته باشند و ایشان را
بشوهر دیگر رو بکردم بعلمی که رسول خدا بمن تعلیم کرده و گفت ای آگاه من بدرست
تو نه بگنم که هرگز در امر تو شک نیاوردم ایشان جمعی از صحابه حضرت امیرالمؤمنین را
معجزه دیگر
درخواست کردند که چه شود معجزه بنمائی که باعث اطمینان قلوب ما شود از آن علمی که
از رسول خدا بتو رسیده آن برگزیده حضرت وعده داد و در جواب فرمود اگر شما را
امر عجیبی از عجایب خود بنمایم همانا بترسم کافر شوید و نسبت کذب و سحر و کهانت
بمن دهید تمامی گفتند ما میدانیم این امور عجیبه از جمله علوم است که از رسول خدا بتو
رسیده فرمودند که راست است لکن متحمل شدن آن در نهایت اشکال است
متحمل نشود آنها را مگر مومنی که خداوند عالمیان دل او را بجزای ایمان بمحل امتحان قرار
داده باشد و فرمود قلیلی از انها که خواهد اصحاب شما بنمایم و شما بعد از ادای نماز خفتن
نزدیک من بیائید و چون از نماز فارغ شد بصحرای کوفه بیرون شد و معدودی
مرد که خود را از اخیار شیعه میدانستند از عقب او روان شدند پس آن جناب
بایشان خطاب فرمود که اولا از شما که بمن کافر نشوید و مرا بامور عظیمه نسبت ندهید
بخدا قسم که آنچه بشما بنمایم نیست مگر از روی علمی که رسول خدا بمن داده پس بعد از
عهد و میثاق شدید فرمود که رو از من بگردانید پس شنیدم دعائی میخواند لکن
کسی آن را نفهمید پس فرمود که نگاه کنید چون نگاه کردند بوستانها دیدند که جویهای
آب روان و کوشکها ملاحظه کردند که چشمی ندیده چون بهشت و از جانب دیگر نظر کردند

آتشی دیدند که زبانه میزند تا حدی که ایشان را شکی نماند که بهشت و دوزخ است
پس ایشان سخنان چندی گفتند که بعضی از آن سخنان در حق آن صاحب مرتبه
و شان این بود که او ساحر است و کاهن و همه کافر شدند الا دو نفر پس با آن
دو نفر فرمودند که سخنان اینجماعت را شنیدید و کار عهد و میثاق ایشان را دیدید
که اکنون کافر شدند بخدا قسم که من کاذب و ساحر نیستم و من و پدرانم باین
معروف نبودیم لکن این علم خداست و علمی است که برسول خدا صلی الله علیه و آله
تعلیم کرده و من بشما مینمایم و چون بر من رو کنید چنان است که از خدا رو کرده باشید
پس رفتند بمسجد کوفه رسیدند دعائی خواندند که آن که دو مرد شنیدند نفهمیدند
چون بر زمین مسجد نگاه کردند ریگ آن مسجد را در و یاقوت دیدند فرمودند
پس شما کشف شد در و یاقوت فرمود که خدا را الوکند دهم که از این عظیم تر
بمن بنماید پس از آن دو مرد یکی کافر شدند و دیگری ثابت ماند حضرت باو فرمود
که اگر از انها چیزی بر داری پشیمان نمیشوی پس او را انگشتری یکی از انها را بر داشت
بر آستین خود گذاشت چون نگاه کرد دری دید آبدار که کسی مثل آن ندیده پس
عرض کرد یا امیرالمومنین من یکی از دره را برداشتم و اینک بر دست منست
فرمود که چرا ... خواستم که بدانم حق است یا باطل گفت اگر او را بجایش
بری خدا تو را بهشت عوض ... اگر سبزی آتش دوزخ تو را رسد و آن مرد
الغ نموده او را ... بوده و خدای تعالی او را مبتدل برگت کرد و نبید چنانچه
اول بود و بعضی گفته اند که عمرو حرانی بود و او روایت از حضرت امام حسن منقول است
که من با پدرم در کنار نهر فرات بودیم که آن جناب پیراهن خود را بیرون آورده

داخل آب

داخل آب شد موجی آمد که پیراهن او را برد و حضرت بیرون آمد و آمد و خواست
که از عقب آن برود هاتفی آواز داد که یا امیرالمومنین بجانب راست خود
نگاه کن آنچه پیش بگیر چون برگشت و بکرفت بسته بود پیچیده عذاری و پیراهن و چون
پیراهن را پوشید رقعه از گریبانش بیفتاد نگاه کرد دید که نوشته بود بسم الله
الرحمن الرحیم هدیة من الله العزیز الحکیم لعلی ابن ابیطالب علیه السلام هذا
قمیص هرون ابن عمران کذلک اورثناها قوما آخرین بعضی این پیراهن است
از هرون ابن عمران که هدیه فرستاده است او را خداوند عالمیان بعلی ابن
عمران معجزه که نظیر این معجزه اتفاق افتاد از برای موسی ابن عمران در ایامی که جماعت
بنی اسرائیل خواهش نمودند از او که برهنه و عریان شو چنانچه در میان ایشان رسم بود
کشف عورت نمود و از بسیاری حیا بدن آنحضرت را کسی ندیده و از این
جهت جمعی از فساق او را بعلت قبحی نسبت دادند و شهرت نیز کرد حق تعالی خواست
که بی عیبی او را ظاهر کند روزی با جمعی در کنار آب منزل نمود و پیراهن خود را بیرون آورد و بر
روی سنگی گذاشت و پس از بیرون آمدن از آب خواست که پیراهن را گرفته
بپوشد سنگ پیراهن را گرفته گریخت حضرت موسی چون چند قدم از عقب وی
رفت یهودان دیدند که در بدن وی عیبی نداشت سنگ ... و آنحضرت پیراهن
خود را گرفتند بپوشیدند چون خواست بر سنگ عتاب کند هاتفی آواز داد که او را
بردار که تو را بکار آید و آن سنگ که آن حضرت او را همراه خود میبرد و با عصا میزد
که دوازده چشمه از او جاری شده که هر چشمه دیگر را یک سبط از اسباط داشت
چنانچه حق تعالی در قران فرمود فانبجست منه اثنتی عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم

از کتاب امام حسن علیه السلام از امام موسی علیه السلام منقولست
خبر دادند بر حضرت رسول که جماعتی هستند از برای حسد و نفاق در مقام خلاف
و شقاق با امیر آفاق ایستاده‌اند و ظاهر ایشان با باطن ایشان موافق نیست
پس رسول خدا ایشان را از این خبر دلگیر بود که جبرئیل از جانب رب العالمین
نزول نمود که حق تعالی تو را سلام میرساند و میگوید این جماعت را امر کن که با اتفاق
شما بصحرا از صحرات کوههای مدینه بیرون روند تا قدر و مرتبهٔ او را در نزد خداوند
کردگار و اطاعت کوه و صحرا و اشجار و دریا و زمین او را آنها را مشاهده نمایند
و ظاهر شود بر ایشان منزلت از عجایب آنچه اکرام کرده ایم بعلی و در اطاعت اینها
مر او را بجهة قایم بودن در مقام تو بعد از تو تا بدانند که آنچه علی با ایشان کرده بعونهٔ
خدا بود و ایشان محتاجند بحضرت علی و علی محتاج با ایشان نیست پس امر کرد
حضرت رسول صلی الله آن جماعت را به بیرون رفتن و خبر داد علی را باطاعت کردن
اینها او را و یاری کردن و خدمتکاری نمودن و فرمود که اگر این جماعت نیز اطاعت
کنند خیر ایشان است و داخل بهشت خواهند شد خالدین فیها و اگر مخالفت
کنند شر ایشان خواهد بود و در جهنم خواهند بود پس روی بآن جماعت کرد
و فرمود مساعدت با علی سعادت است و مخالفت با او عین شقاوت
و بعد از بیرون رفتن و بدامن کوه رسیدن آن جناب با امیر المؤمنین علیه
السلام خطاب فرمودند که یا علی سؤال کن که پروردگار جهت را بجاه محمد و آله الطا
هرین و بهم تو آقای ایشانی بعد از من که این کوه را منقلب کند بهر چه که خواهی پس
کرد آنجناب از درگاه خداوند تاب که این کوه را منقلب سازد به نقره خام در حال

نقره گردید آواز کرد که یا علی و یا وصی رسول رب العالمین بدرستیکه خالق آسمان
و زمین ما را مهیا کرده از برای تو هر وقت که اراده داشته باشی که مرا انفاق
نمائی در امر خود و بخوانی و بخواهی ما را حاضریم به نحوی که معلوم شود بر خلقان نفوذ حکم تو
در بارهٔ ما پس فرمود ای نقره طلا شو و هر وقت بحکم من و اذن خداوند ناگاه
طلای خالص شد و با آواز بلند عرض کرد به نحوی که در حال نقره شدن عرض
کرده بود پس فرمود که ای کوه طلا منقلب شو بمشک شد و آنچه را که در اول گفته بود
پس فرمود انواع جواهر شو در هر وقت منقلب شد همان سخن را میگفت که
عبارت از اظهار اطاعت انقیاد و اذن در مصارفهٔ اخراجات بهر قسم
از اقسام و جهات از جهات که باشد بعد ها بعد از آن فرمود رسول خدا که جماعت
خدا غنی کرده علی را از مال خود و محتاج بمال خود ممنون و سبب آنچه شما دیدید محتاج هستید
باو نه او به شما پس فرمود یا علی سؤال کن از خدا بجاه محمد و آله طیبین او که آقای
ایشانی بعد از محمد که منقلب کند درختان این کوه را مردان سواره مکمل و مسلح
و سنگهای ریخته او را منقلب کند بشیر و پلنگ و افعی پس حضرت امیر دعا
کرد که ناگاه پر شد بر بالای کوه و دامن او و میان درختها و در روی زمین از سواره
با یراق و از شیران و پلنگان و افعیان گفتند یا ولی الله خداوند اکبر ما را از
برای تو مسخر فرموده که مطیع تو باشیم هر وقت که خواسته باشی بخدمت تو باشیم
از خشم تو از شاره سرور دیدن یا علی و یا وصی رسول رب العالمین بدرستیکه از
برای تو در نزد خدا مرتبهٔ عظیم است که اگر روی زمین را آنچه خواهی که مطیع تو باشند
بهر هیئتی که خواهی اگر چه همه را یک هیئت خواهی نمائی توانائی و اگر خواسته باشی آب دریاها را

شور شیرین شود یا سیماب یا سایر شربتها و روغنها شود هر آینه
بعمل نموده تو خواهد شد و اگر خواسته باشی که دریاها را زمین و زمین را دریا کنی
توانائی پس تو محزون مباش از تمرد این متمرد دین و مخالفت این جماعت مخالفین
و منافقین و عنقریب است که اینها از دنیا رفته باشند به نحویکه گویا هرگز بدنیا
نبوده اند و آخرت که در یافت خواهند دیا علی خدا مهلت داده است بلی
کار را از او در دنیا چنانچه مهلت داده سر کرده ایشانرا که ابلیس باشد راوی گوید
که جماعت منافقین با ملاحظهٔ این معجزه غرابه از خوبها از ایشان ظاهر شد
سهل است که موجب زیادتی مرض قلب ایشان گردید و حضرت فرموده فی
قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون انتهی . در
کتاب خرایج و جرایح از سلمان فارسی روایت کرده که خبر رسید بجمعه عذر
از جانب عمر که او در حق شیعیان آن سرور بعضی سخنان نامناسب و منکر
میگوید روزی در میان کوچه و باغهای مدینه ملاقات اتفاق افتاد و در دست آن
حضرت کمانی عربیه بود پس آنحضرت فرمود ای عمر چیزی بمن داده اند که درباره شیعیان
من باره سخنان میگوئی او در جواب گفت که حساب بکش و بپهلوی خود بخواب حضرت
فرمود که تو مشهور در این جا در سر اشاره بوعید مینائی کمان را بر زمین انداخت
در آن اژدها شد بزرگ بکشتر و دهان خود را باز کرد و بطرف عمر دوید که او را
فرو برد پس عمر فریاد کرد الله الله یا ابا الحسن دست من بدامان تو دیگر از این
قبیل سخنان بعد از این نمیگویم بشیعیان تو نخواهم گفت و تضرع و زاری بسیار
بآن برگزیدهٔ ذو الجلال نمود آن حضرت دست دراز کرد و آن اژدها را گرفته ناگاه

بصورت کمان گردید و حال آنکه عمر از ترس بسر زمین افتاد بخود و به همان طریق
بسوی خانه خود رفت سلمان گوید که چون شب شد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مرا طلبید و فرمود مالی که از جانب مشرق از برای عمر آورده اند
و کسی از آن مال خبر ندارد و میخواهد که آنرا ذخیره نماید برو بنزد او بگو که علی میگوید
که بیرون بیاور آن مالی را که از جانب مشرق بنزد تو آورده اند و تقسیم کن اورا
باهلش و حبس مکن و اگر نه مفتضحت میکنم سلمان میگوید که حسب الفرموده رفتم
و پیغام آنحضرت را باو گفتم او بمن گفت ای سلمان علی از کجا دانست که این مال
از کجا آمده نزد من گفتم آیا از این قبیل امور بسیار جزئی است پس در مقام نصیحت
من بر آمد و گفت ای سلمان بشنو علی مرد ساحری است از او مترس و بیاد
شأت میکنم و من صلاح تو را در این میدانم که از دوستان او کناره گیری و داخل
دوستان و یاران ما باشی سلمان گفت العمر از این سخن بدتر نیست که دارش
پیغمبر را نسبت بجادو و سحر میدهی و حال آنکه دیدی قدرت و قلیلی از علامات او را پس
قدری تفکر و الحاح کرد چنین میگوئی پس برو و باو بگو به چشم سمعا و طاعة و من
مطیع و فرمان بردارم تو ام و من مراجعت نموده چون بخدمت آن برگزیده
خالق بیچون رسیدم فرمود که ای سلمان سخنانی که در میان تو و عمر اتفاق
افتاده من بگویم یا تو میگوئی من گفتم شما هر چیز را بهتر میدانید بعد از آن پس آن
سخنان که در میان ما واقع شده بود تمام را نقل فرموده ای سلمان ترس این
اژدها تا دم مرگ در دل او خواهد بود انتهی از این کلام صدق نظام
مستفاد میشود که عمر از وقت دیدن اژدها تا هنگام مردن از اظهار حسرت

و محبت نسبت بآنحضرت بارعایت عدل درباره رعیت از او صادر میشد
نه از راه رضای خدا بلکه از خوف و رعب آن داشت هر چند آنها به حسب ظاهر بسیار
خوب و درست می‌نمود مثل لولا علی لهلک عمر علیه اللعنة در اعتقاد جاکفت که آنهم از راه
حیله و خدعه بود و بجهة ریا و دسیسه پس جمیع امر او بمکر است و دروغ با آنکه
سنیان او را ملقب نموده‌اند بفاروق این شبیه تسمیه جهلا است که گفته‌اند
که بر عکس نهاده نام زنگی کافور چنانچه خلیفه اول که دروغ گوی باشد او را صدیق
گذاشته‌اند دعا رفع باب گفته‌اند ه صدیق توسن همه کذب بیش کیش است
و این رباعی خوب است که فهمیدن لطف او موقوف است به حکایتی مناسب
آورده‌اند که در ارض بلاد هندوستان مثل خطا و ختن دو گیاهی خداوند
ذوالمنن خلق کرده که آنها ضد یکدیگر اند اسمش بیش است و دیگری جدوار است
بیش نوعی سمیت دارد که در هر جائی که بروید بقدر یکفرسخ از زمین بسوزد چون
خاکستر شود بعد از تلف شدن آن گیاه هر گاه سواره شد رو آن زمین
بگذرد و سمیت آن باو اثر بکند میرد و جدوار بیرون نمی‌آید مگر باطراف و از
این جهة است که جدوار را که بهتر تریاقهاست و معالجه سمیت بیش از
آدمی شود که هر که بخواهد که تحصیل نماید بر بالای بلندی رود و در زمین سوخته بیش را
بنظر آورده در اطراف آن تجسس کند او را بدست آورد و شاعر مذکور ملاحظه
این احوال هر دو گیاه و اثر آنها نموده بر طبق رباعی بجهة خلیفه ثانی گفته بو صدیق
توسن همه کذب بیش کیش است ذوالنور تمام ظلم اندیش است کمتر نبود
کم نه نشان از عقرب سمیت فاروق تو بیش از بیش است و بمقتضای اثر

جدوار از برای حسنین علیهما السلام گفته سبطین که از انبیا فزون مقدارند
چون والد خویش محرم اسرارند زهر آن شده است بازوی اسلام قوی
در تقویت دین بیش جدوارند ابن شهر آشوب در کتاب مفاخر المناقب از صفوان ابن
صفوان روایت کرده که روزی علی ابن ابیطالب علیه السلام در ایام خلافت شریف
نشسته بر بالای منبر و مردم را موعظه میکردند که در این میان خطاب نمود بصفوان ابن
صفوان را که برخیز و برو بیرون در مسجد در آنجا آهوئی آمده و پناه بما آورده او را بردار
بیار صفوان میگوید به حسب الامر نموده بیرون رفتم آهوئی دیدم ایستاده و سر بزیر افکنده
گفتم ای آهوی بیابان بامان خدا و امان رسول خدا و امان داخل مسجد شو و از
احدی وحشت نکرده صفوف مردم را شکافته و بخدمت حضرت شتافت تا آمد
بر زیر منبر و سر خود را بلند کرد بسوی آن سرور و عرض کرد یا امیر المؤمنین و یا حجة الله
علی الخلق اجمعین و یا وصی رسول رب العالمین من پناه آورده ام و تا حال سه شکم از
بچه‌ها دو بتو شکوه میکنم که از گرگ سیاهی که اولاد مرا میخورد و من پناه بتو آورده ام و تا
حال سه شکم از اولاد مرا خورده و این شکم چهارم من است میترسم که اینها را
و این اطفال مرا بخورد و من پناه بتو آورده ام یا امیر المؤمنین پس رو بمردم کرد
و گفت ای معاشر الناس اگر بشناسید قدر و منزلت امیر المؤمنین را بدانید
ولایت و امامت او را مثل دانستن سباع و وحوش و طیور را شبیه می‌بوسید مواضع
قدمهای او را حضرت فرمود ای آهو ساکن باش پس متکلم شد بکلمات که اشخاص
نزدیک منبر شنیدند ناگاه عقابی از افق آسمان برابر مسجد آمد و سایه او بر سر

خلقان فنا پس حضرت فرمود بعقاب فرود آی چون فرود آمد دید که در کتف او
گرگ سیاهی است فرمود ای گرگ تو خوردی اولاد این آهو را عرض کرد بلی یا امیر
المؤمنین من سه شکم طفل او را خوردم و امسال شکم چهارم است در این اوقات
در تجسس طفل او بودم که عقاب مرا در ربود بخدمت تو آورد و آنگاه امیر المؤمنین
علیه السلام خطاب کرد با آهو که انتقام بکش از گرگ بهر نحوی که خواهی و گرگ را
تسلیم او نمود با آنکه او میگفت میخواهم گوشت بدن او را با آتش پخته بچشم به پهلو
خصیه او شاخ میزد تا آنکه او را کشت و در آن وقت آنجناب بعقاب خطاب کرد که
بخور او را در جواب گفت یا علی من دوست ندارم که گوشت میته را بخورم پس
متکلم شد بکلامی که ناگاه گرگ زنده شد و برخواست و شروع کرد بدویدن
که او را عقاب ربود و بلند شد و از بلندی او را رها کرد چون گرگ بر زمین افتاد اعضای
او از هم گسیخت عقاب بنزدیک او آمد و قطعه قطعه اعضای او را او زد تا تمام شد
و آهو برگشت بجای خود باذن حضرت صلواة الله علیه و آله الطاهرین اجمعین از کتاب
خصال از علی ابن الحسین منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله بعد از نماز صبح رو
بصحابه نمود و فرمود که سه نفر از کفار بلات و عزی قسم خورده اند که مرا بکشند و من بخدا
قسم برب کعبه در میان شما کسی است که دفع ایشان نماید هیچ یک جواب
نگفتند و بیکدیگر نگاه کرده ساکت شدند چون دید که احدی از این میانه در نزد قد
برداری علم نکرده فرمود علی ابن عمم در میان شما است گفتند یا کفت که آن روا کننده
هر حاجت و مطلب دل شب ناخوش شده و شدت تمام تب کرده بکذی که بنماز

توانست حاضر شود هر گاه او را احضار و طلب مینمائیم او را اعلام نمایم و بعد از
حصول رخصت و اعلام آن امام انام عالیمقام بشوق تمام و تمام وجود را بخدمت
پیغمبر آخر الزمان رسانیده و شرایط خدمتکاری قیام و اقدام نمود و حال آنکه آنحضرت
عذاری بر چهره پیچیده بود و دو طرف آن لنگ را بر پشت گردن مبارک خود بسته
بود حضرت رسول فرمود که یا علی خداوند دو دمن وحی نموده که سه نفر از کفار
عزی قسم خورده اند که مرا بقتل رسانند و حال آنکه دروغ گفته اند قسم به پرور
دگار کعبه که یا علی که کفایت امر ایشان را میکند حضرت عرض کرد که من
بر تنهائی یا رسول الله و چون لباس و اسلحه همراه نیاورده ام میبردم تکمال و مسلح
شده بخدمت شما میرسم حضرت فرمود که بپوش لباس و زره
مرا پس بر خواست و شمشیر خود را بر کمر او و عمامه سر آنسرور را بست و بعد از آن استوار
بر اسب خود سوار کرده روانه نمود و سه روز شد که اصلا خبر از آن مروج دین
نه آسمان و نه زمین بحضرت خاتم النبیین نرسیده ناگاه سیدة النساء العالمین
حسن را در بغل و حسین را در بغل دیگر گرفته خود را بخدمت سید المرسلین رسانید
با دیده گریان و سینه بریان گفت ای پدر مهربان آیا گمان داری که این دو گوشواره
عرش خداوند رحمن یتیم شده باشند چون آنجان جهان این گونه سخنان از آن
سیده زنان شنید بی اختیار اشک مثل باران از دیدهای مبارک روان گردانید
و بسرعت تمام خود را بصحابه رسانید فرمود که ای معاشر الناس هر که خبری از علی
بیاورد مژده دخول بهشت جاودان را دارد و چون خلقان اضطراب و دیده

گریبان آن فخر عالمیان را دیدند و آن مژده را نیز شنیدند بتجسس احوال آن
مغرب حضرت ذو الجلال باطراف و جوانب دویدند دیدند ناگاه عامر ابن قتاده بشارت
درود علی را آورده چون آنجناب داخل مسجد گردید دیدند که یک سر و دو اسیر در شتر دو
اسب همراه دارد که ناگاه جبرئیل رسید و گفت کیفیت و گذارش ایشانرا بآن حضرت
فرمود یا علی مقدمات آن تعزیرات را من برای تو حدیث کنم یا تو گفتم مختارید یا رسول الله
پس منافقان گفتند که حال مثل کسیکه در دو زیبیدن و تشنه باشد الحال بپسندید که
چه میگوید پس حضرت فرمود که یا ابا الحسن تو حکایت کن تا شاهد بر قول خود باشی عرض
کرد که به چشم یا رسول الله من چون رسیدم به بیابان دیدم که این چهار شتران سوار اسلحه را
بجنگ جهاد دستوار نمودند پس بانگ بر من زدند که تو کیستی گفتم منم لیث غالب
اسلام و علی ابن ابیطالب پسر عم رسول خدا محمد المصطفی گفتند ما از برای خدا و رسول او
نمیدانیم و نمی شناسیم میان من باد و چندان رد و بدل شد ناگاه بادی سرخ وزید و از میان
صدای مبارک تو یا رسول الله برآمد که یا علی من زره بالای او را برکرده ایدم بزن شمشیر
بران او پس زدم بانجا شمشیر را و آن او را قطع کردم و او را بر زمین زدم و سر
بریدم و انداختم و چون حمله بران دو نفر کردم فریاد زدند که یا علی در امر ما تعجیل مکن و ما را
به نزد محمد صلی الله ببر زیرا که او سرد رحیم و مهربان است و این مقتول با هزار سوار
برابر بود یا یقین است که تاب مقاومت تو را نداریم و تو ما را خواهی کشت پس من
سخن و خواهش ایشان را اجابت کردم و هر دو را بخدمت شما آوردم حضرت
فرمود که یا علی صوت اول جبرئیل بود و صدای دوم میکائیل بود و چادر به نزد من یکی

ازان دو مرد را پس آورد یکی از ایشانرا حضرت باو فرمود که بگو لا اله الا الله و شهادت
بده که منم رسول الله در جواب گفت که سنگین کوه ابو قبیس پیش من آسان تر است از گفتن
لا اله الا الله حضرت فرمود که یا علی ببر او را گردن بزن و بعد از آن بجا آوردن آن
خدمت فرمود یا علی چادر آن دیگری را بعد از شرف حضور و تکلیف باسلام بطریق
مزبور جواب او نیز بهمان دستور گفت مرا ملحق برفیقم نما حضرت فرمود یا علی
خواهش او را نیز بعمل بیاور و او را ببر و برفیقش نزدیک کن پس حضرت او را برد
در زیر شمشیر بود که جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی ترا اسلام میرساند و میگوید که مکش
او را که سخی و خوش خلق بوده است پس رسول مختار منع کشتن او را به حیدر کرار
موقر و اظهار از جانب پروردگار فرمودند و آن امام عباد با شمشیر برهنه که آن مرد
در زیر شمشیر از سبب آن تعلل و تاخیر پرسید جواب گفت که اینک جبرئیل یک
خداوند جلیل الحال در خصوص کشتن تو رسیده و وحی کرد که او را مکش که او خوش
خلق و سخی است او گفت ای والله که چنین است در عمر همه سانیدم مگر آنکه با دیگری
خوردم و نزاعی بکسی نکردم مگر آنکه بر روی خصم خوش خلقی و خوش رویی
کردم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و ان علیا ولی الله مروی است
از کتاب منهج التحقیق الی سواء الطریق نقل شده که روایت کرده سلمان
فارسی که روزی از روزها که بعث کرده بودند مردمان بعمر ابن خطاب حسن
و حسین و محمد حنیفه و محمد ابن ابی بکر و عمار و مقداد در خدمت امیر
مؤمنان نشسته بودیم که پسران حضرت امام حسن عرض کرد که یا امیر المؤمنین

سلیمان ابن داود خواهش نمود از خدای ودود که باد ملکی بدهد که در دست
مثل او احدی نبوده آیا شما را از این ملک حظی و بهره هست حضرت فرمود قسم
بکسی که دانه را شکافته و مردمان را خلق کرده که سلیمان ابن داود از خداوند
سؤال نمود خداوند چنین ملک را باو داد و پدر تو را ملکی داده که بعد از جد
تو یا خدا قبل از او و بعد از او نداده پس امام حسن گفت ای پدر میشود که بنمائی
قدری از آن پادشاهی را که خدا بفضل و کرم خود بشما داده فرمودند بلی ان شاء الله
تعالی پس برخواست و تجدید وضو کرد و دو رکعت نماز بجا آورد و دعائی خواند
که کسی نفهمید و اشاره کرد بجانب مغرب ناگاه ابری ظاهر شد در پهلوی آن ابر دیگری
پس فرمود امیر المؤمنین که ای ابر بیا بر زمین باذن خدای آسمان و زمین و او
چون بر زمین رسید گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انک
خلیفه و کسیکه در امر تو شک کند هلاک خواهد شد و کسیکه چنگ زند بدامان
لوای تو نجات یافته خواهد بود پس فرمود که پهن شو ای ابر بر روی زمین و او پهن شد
مثل فرش خطاب کرد بما نشینید بروی او و ما هر یک جائی گرفتیم و نشستیم بر بالای
پس او اشاره کرد بسوی آن ابر دیگر و آن نیز پهن شد بر روی زمین و گفت
آنچه را که ابر اول گفت حضرت به تنهائی بر بالای آن نشست و اشاره کرد بهر دو
ابر برفتن بجانب مغرب ناگاه بادی بزیر ابرها برآمده ایشانرا بلند کرد بسیار
من نگاه کردم بسوی امیر المؤمنین دیدم که بر بالای کرسی نشسته و نور از صورت مبارک
او ساطع شده بنحوی که چشم را خیره میکند پس حضرت امام حسن عرض کرد که یا امیر

المؤمنین سلیمان ابن داود بچه انگشتر خود میکرد و آنچه میکرد شما بچه
چیز مطاع شده اید باین شدت فرمود ای فرزند من چشم خدایم بر روی زمین و من
زبان ناطق خدایم در میان بندگان و من نور خدایم که خاموش نخواهم شد
و من باب الله میباشم و من حجت خدایم بر عباد الله آیا میخواهید که بشما بنمایم خاتم
سلیمان را گفتیم بلی پس دست کرد بسوی بغل خود و بیرون آورد انگشتری را که
از طلا بود و نگین او از یاقوت سرخ و نقش او محمد و علی سلمان گفت من
بسیار تعجب کردم حضرت فرمود که این امور عجیب نیست امروز بشما بنمایم چیزهائی
که هرگز ندیده بودید پس امام حسن گفت ای پدر من میخواهم که بنمائی بمن
یاجوج و ماجوج را و سد ایشانرا که در میان ما و ایشان است ناگاه باشاره
امام عباد در زیر آن دو ابر دو ابر برآمده ایشانرا حرکت داده آوازی از ایشان
شنیده شد مثل صدای رعد پس باد ایشانرا بسیار بلند کرد امیر المؤمنین در
پیش ما و میرفت تا رسید بر سر کوه بسیار بلند عظیمی که درخت بسیار بزرگی
خشک و برگهای او ریخته و شاخهای او درهم شکسته و میان تهی افتاده امام حسن
علیه السلام ای پدر بزرگوار این درخت چرا باین حال زار افتاده حضرت فرمود
از او سؤال کن که تو را جواب خواهد داد پس حضرت امام حسن علیه السلام
سؤال کرد که ای درخت تو را چه شده که باین حال افتاده درخت در جواب
نگفت حضرت امیر فرمود که ای درخت بگو که من بر تو دارم جواب او را بگو
را او بگوید قسم بخدا که شنیدم درخت گفت لبیک ای وصی رسول خدا و خلیفه او

پس جواب گفت بحضرت امام حسن علیه السلام که ای ابو محمد پدر بزرگوار امیر
المؤمنین در هر شب وقت سحر دو رکعت نماز نزد من میکرد و تکبیر و تسبیح بجا
می آورد و بعد از فراغ از اینها ابری می آمد که از او بوی مشک ساطع و بر بالای او
کرسی بود و او بر بالای او می نشست و میرفت و من از برکت او سبز و خرم بودم الحال
چهل روز می شود که آن سرور به نزد من گذر نکرده و من از هجر اوست که باین طریق شده
ام و خرم بودم پس حضرت امیر به نزد درخت آمده و دو رکعت نماز بجای آورده
دست مبارک بر او مالید ناگاه درخت از جای خود برخاست و سبز و خرم مثل اول
گشت پس حضرت اشاره کرد بباد و برداشت ما را که برخوردیم به ملکی که یکدست او
بمشرق و یکدست او بمغرب بود چون نظر آن ملک بران سرور با عزت افتاد
ملک مذکور گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمد عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین و لو کره المشرکون
و اشهد انک وصیه و خلیفته حقا و صدقا پس ما گفتیم یا علی فدایت شویم این
ملک باین دست و هیبت کیست فرمود که این ملکی است که خداوند حکیم او را
موکل کرده اند بر ظلمت شب و روشنی روز و همیشه چنین است تا روز قیامت و خدای
عز و جل قرار داد امر دنیا را بدین و اعمال خلق عرض می شود در هر روز بمن و بعد از آن
بلندی می شود بسوی خدا پس اشاره فرمود بباد و بلند کرد ما را تا آنکه فرود آورد ما را بر بالا
بالای سد یاجوج و ماجوج فرمود که این کوه خضراست نگاه کردیم بسد و بهر قدر
که چشم کار کرد و بلندی آن بود و او سیاه بود مثل شب بسیار تاریک که از اطراف

هر سنگی بلند بود پس حضرت فرمود که من صاحب این امرم و هر که مرا نه بیند
در این جا همه مطیع من اند پس نگاه کردیم سه صف انسان را دیدیم که یک
صف تحت ایشان یکصد و بیست ذرع بود و یک قسم ایشان هفت
ذرع بود و قسم سیم اشخاصی که بودند یک گوش ایشان فرش و یک گوش ایشان
لحاف بود و بعد از آن امیر مؤمنان امر فرمود به باد که به بر ما را بکوه قاف که ناگاه
رسیدیم بآن و نگاه کردیم که آن کوه از زمرد سبز است و بالای او ملکی بصورت بشر
چون نظرش بعلی ابن ابیطالب افتاد گفت السلام علیک یا وصی رسول الله
خلیفة آیا اذن میدهی بمن که عرض مطلبی نمایم فرمود اگر خواهی تو بگو و اگر خواهی من
بگویم که چه حاجت داری ملک عرض کرد که تو بگو یا امیر المؤمنین حضرت فرمود
که حاجت تو آنست که زیارت کنی حضرت خضر را و از اذن حاصل کنی و من ترا
ماذون نمودم پس ملک برزد در حرکت کرد غایب شد بعد از گفتن
بسم الله الرحمن الرحیم گو بدید که هنوز چندان سیر و تماشا نکردیم آن کوه را
که آن ملک حاضر شد پس عرض کردم یا امیر المؤمنین این ملک خضر را
زیارت کرد فرمود بلی عرض کردم که اگر اذن نمیداد چه میرفت فرمود ای سلمان
قسم بآن خدائی که بلند کرد آسمان را و نگاه داشت او را بی ستون که
ایشان از مکان بمکانی که بقدر یک نفس باشد حرکت نمیتوان کرد
تا از من اذن حاصل نمایند و همچنان است پسر من حسن و حال دیگر من
حسین و نه نفر از اولاد او که نهم ایشان قائم ایشان است پس ما گفتیم

که این ملک موکل بکوه قاف است چه نام دارد فرمود برخائیل گفتیم چگونه
می آمدی هر شب در این موضع و بر میگشتی فرمود چنانچه الحال آمدم و شما را آوردم
قسم بآن خدائی که دانه را شکافت و روزی عباد را از آن بیرون آورد
مردمان را خلق کرد که من مالک ملکوت آسمانها و زمینهایم که اگر شما بعضی از
ازان ها را خواهید مطلع شوید طاقت نخواهید داشت و قوت نخواهید داشت بدرستیکه
اسم اعظم هفتاد و سه حرف است در نزد آصف ابن برخیا یک حرف بود بآن
یکحرف متکلم کرد به برکت آن زمین ما بین او و تخت بلقیس را حیف کرد و بعد از
حاضر شدن تخت زودتر از یک چشم زدن زمین را بحال خود بر گردانید
و در نزد منست والله هفتاد و دو اسم اعظم که یکی از آنها خاصه خداست که تا ابد ش
در علم غیب است پس فرمود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر گاه ما را
شناسد و هر که ما را انکار کند پس انکار کند پس از جا برخواست و ما برخواستیم
ناگاه جوانی را دیدیم که در میان دو قبر ایستاده و نماز میکند و سؤال کردیم یا امیر المؤمنین
کیست این جوان فرمود این صالح پیغمبر است و این دو قبر از پدر و مادر اوست و او
در میان قبر مشغول بعبادت است و چون چشم او بصورت امیر المؤمنین افتاد بی
اختیار شروع بگریستن نمود و اشاره کرد باو بسوی سینه خود و حال آنکه مشغول
نماز بود و حضرت امیر ایستاد تا از نماز فارغ شد و ما از او سؤال کردیم که گریه تو جهت
گفت بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام هر صبح نزد من می آمد و می نشست و نظر بجمال اش
مشغول میکردم و ذوق عبادت من زیاده می شد الحال ده روز می شود که تشریف نیاورده

و من علق و مضطرب و سستی در عبادت خالق ایهوا ام بهم رسانیده ام
پس ما از این سخن بسیار تعجب کردیم که حضرت فرمود میخواهید شما بنمایم
سلیمان ابن داود را گفتیم بلی یا امیر المؤمنین پس برخواست و ما در خدمت
او بودیم تا آنکه داخل شد بباغی که ما بآن خوبی بوستان ندیده بودیم انواع
میوه ها و انگورها و نهرها جاری و مرغان بسیار خوش الحان بر بالای درختان به نغمه
هزار دستان و چون آن مرغان را چشم بآن سر خداوند عالمیان افتاد و پرواز
نموده بدور او میگردیدند و خود را بآن جناب میمالیدند و ما در خدمت او
سیر کنان در آن باغ رسیدیم پس دیدیم تختی است و کسی در بالای او خوابیده
روی او پوشیده و دست خود را بر سینه گذاشته پس حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام انگشتری از جیب خود بیرون آورده در انگشت او کرده ناگاه حضرت سلیمان
از جای خود برخواست و ایستاده و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و وصی رسول
رب العالمین انت والله صدیق الاکبر و الفاروق الاعظم قد افلح من تمسک
بک و قد خاب و قد خسر من تخلف عنک من حق تعالی سؤال کردم بحق شما
اهلبیت اطهار پس بخشید آن ملک را بمن سلیمان گوید بعد از شنیدن این
سخن از حضرت سلیمان عنان اختیار از دست ما بیرون رفته یکباره
بر پای مبارک آنجناب افتادیم چندین بار بوسه دادیم و حمد و شکر الهی را
بجای آوردیم که ما را هدایت بولایت آنحضرت نموده و دوستی اهلبیت اطهار را
در دل ما جا داده پس سؤال کردیم از آن حضرت از اطلاع بر کیفیت آن کوه

قاف فرمود که شما را قوت و قدرت بران نیست و علم بآن نتوانید
بهم رسانید ما گفتیم شما علم بآنجا دارید فرمود علم من بآنجا مثل علم من باین
دنیا و آنچه در دوست دارای الحفیظ و شهید علیها من حافظ و شاهد اینها بعد از
رسول و همچنین انداد و صیاء من از اولاد من بعد از من و من دانا ترم طرف آسمان را
از طرف زمین ماییم اسم مخزون مکنون ماییم اسماء الحسنی آن چنان
اسمائی که اگر سؤال کنم خدا را بآنها اجابت کند ماییم اسمائی که نوشته
شده بعرش و بسبب ما خلق کرده خدای تعالی آسمانها را و زمینها
و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را از ما تعلیم گرفتند ملائکه تسبیح و توحید و تهلیل
و تکبیر را ماییم کلماتی که حق تعالی تلقی کرد بآدم و قبول کرد بآدم بسبب آنها توبه
او را پس فرمود میخواهید که بنمایم شما یک امر عجیبی گفتیم بلی یا امیر المؤمنین
فرمود دیده هم بگذارید چشمهای خود را و ما بنمود عمل کردیم فرمود که باز کنید چون
نگاه کردیم شهری دیدیم بزرگتر از آن ندیده بودیم که مشتمل بود بازارها و اسپها
و آدمهای عجیب بلند بنظر آمد که قامت ایشان به بلندی درخت خرما بود گفتیم
یا علی این چه شهرست و این خلق چه مردمانند فرمود که ایشان ایمان
نیاوردند بخدای عز و جل خواستیم که ایشان را بشما بنمایم الحال من این شهر را
خراب و این خلق را هلاک بنمایم در حالتی که ایشان و دلالت و نصیحت
کرد آیا بایشان حجة تمام نکنید بانه فرمود حجة تمام میکنیم پس رفت به نزد
یک ایشان و دلالت و نصیحت کرد اظهار اسلام نمود بایشان

اصلاً فائده نشد و در مقام کشتن آنحضرت برآمدند ما ایشان را میدیدیم و ایشان
ما را نمیدیدند بعد از آن حضرت از ایشان دور شد و به نزدیک ما آمد و دست
مبارک را بر سینهای ما و بدنهای ما مالید و متکلم شد بکلمات چند که ما آنها را
نفهمیدیم پس رفت بنزدیک ایشان و در برابر ایشان ایستاد همچه فریاد
زد که سلیمان میگوید که ما گمان کردیم که یا زمین منقلب شد و یا آسمان افتاد
و صاعقه از دهان مبارکش بیرون آمد پس نگاه کردیم دران ساعت احدی
از ایشان را ندیدیم گفتیم یا امیر المؤمنین خدا با ایشان چه کرد فرمود که هلاک شدند
و داخل آتش گردیدند ما گفتیم این معجزه نیست که ما ندیده ایم مثل او و نشنیده ایم حضرت
فرمود میخواهید بنمایم شما عجیب تر از اینها گفتیم ای آقای ما تاب دیدن آنرا
نداریم کسیکه ترا چو ندارد و ایمان بفضایل تو نیاورد و قدر و مرتبه ترا در نزد
خداوند نداند لعنت لاعنین و ملائکه و خلق اجمعین الی یوم الدین برو باد چه نیکو بود
که ما را بر گردانی بوطن ما فرمود که انشاء الله تعالی و اشاره کرد بان دو ابر
ما همه یکجای خود بر بالای ابر قرار گرفتیم و آنحضرت بر بالای آن ابر تنهائی قرار گرفتند
و امر کرد و ندید باد که ما را بلند کند پس بلند کرد ما را بحدیکه زمین را بقدر یک درهم
میدیدیم و فرود آورد ما را در خانه خود در چشم بهم زدن در وقتیکه از خانه
بیرون رفته بودیم آفتاب بلند شده بود و در وقتیکه فرود آمدیم وقت ظهر بود
که مؤذن اذان میگفت و میگفتیم یا علی بخدا العجب است که ما در کوه قاف که پنجاه
سال راه بود باشد بودیم در پنج ساعت آن را طی کرده بمنزل آمدیم پس فرمود

که اگر میخواهید که سیر کنم تمام دنیا را و هفت آسمان را و برگردم بمنزل بمقدار
یک طرفة العین هر آینه می توانم بسبب آنچه در نزد منست از اسم اعظم خدا
پس گفتیم یا علی والله آیه عظمی و صاحب معجزه باهره بعد از برادرت و پسر عمت
رسول خدا انتهی معجزه سلمان فارسی منقولست که روزی با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در بیابانی بودیم که دراجی آمد و حضرت با او متکلم شد فرمود ای دراج
چند مدت است که تو در این بیابانی و از کجا طعام میخوری و آب می آشامی گفت یا امیر
المؤمنین هر وقت که گرسنه شده ام بر تو صلوات میفرستم سیر میشوم و هرگاه که
تشنه می شوم لعنت بر دشمنان تو میکنم سیراب می شوم سلمان گفت یا
امیر المؤمنین امر عجیبیست بجهة آنکه زبان مرغان را بغیر حضرت سلیمان
کسی دیگر نداند فرمود ای سلمان چه تعجب است بجهة آنکه سلیمان این علم را که
خداوند داده بود سلیمان ابن داود ملکی داده بود از برکت من بود و اگر من نبودم
نه سلیمان بود و نه داود بلکه خلقت پدر ایشان آدم هم نبود پس بعد از آن
فرمود که میخواهی ای سلمان بنمایم چیزی را که عجب تر از این باشد گفتم بلی یا امیر
المؤمنین گفت سلمان که دیدم سر خود را بسوی آسمان کرد و گفت ای طاوس
بیا ناگاه دیدم طاوسی فرود آمد و فرمود ای باز بیا پس بازی آمد و فرمود ای غراب
فرود آ پس کلاغی فرود آمد بعد از آن بمن امر کرد که اینها را ذبح کن و بند بند
ایشان را از هم جدا کن و گوشتهای ایشان را بکوب و بیکدیگر مخلوط کن سلمان
گوید که چنین نمود و عمل کردم لکن در این امر حیرانم و سرگردان بودم فرمود که ای سلمان

امیر المؤمنین با دراج

چون عرض کردم که نمیدانم که چه بگویم لکن این حیوانهای بی گناه را که فرمودی که
بکشم چرا و بچه سبب فرمود که ای سلمان دلت میخواهد که ایشان را زنده کنم
باذن خدای تعالی گفتم بلی ای آقای من ناگاه بسوی آنها نگاه کرد فرمود که طاوس پرواز
کن اعضای وی بیکدیگر ملتئم شده طاوس پرواز نموده پس فرمود ای باز زنده
شو باذن خدا پرواز کن آن باز نیز پرواز نمود و همچنین غراب پرواز نمود پس
فرمود ای سلمان دیدی سلمان گوید بعد از ملاحظه این امر عجیب حیرت بمن
رو نمود که نزدیک شد که مدهوش شوم گفتم یا امیر المؤمنین چنین امر عجیب
کسی ندیده و نشنیده فرمود نیست بجهة آنکه حق تعالی قادر ما یشاء است و فعال
ما یرید است که ای سلمان اینها از امر خدای عز و جل تعجبی نیست ای سلمان
متوجه حال خود باش مبادا که در خیال تو چیزی بگذرد و من یکی از بندگان
خدایم و خلیفه اویم امر من امر اوست و نهی من نهی اوست و قدرت من قدرت
اوست و قوة من قوة اوست انتهی منقولست از حبیب ابن جهیم که
گفت من با قافله عز و جل مجلین مروج دین مبین سید المرسلین حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بودم که بیرون رفت بسوی صفین و امر فرمود
مردم را که فرود آیند در بیابانی که آب و نه علفی دارد و نه خاشاکی پس اشتر
بعرض آنحضرت رسانید که منزل و بر دز که عبارت از قریه صدور باشد خوب
بود و منزل امروز در این بیابان که چیزی و جو ندارد و مردم چه کنند خصوصاً آب
که آب حیواة مردم است فرمود ای مالک بدرستیکه حق تعالی سیراب میکند ما را از اینجا

معجزه زنده کردن

که شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از مسکه و صاف‌تر از یاقوت باشد از دور پیدا
دیدند درخشید از راهی که در او بود سؤال کردند از محل نزول او تا آب
چه قدر مسافت است گفت بقدر دو فرسخ می‌شود ناگاه آنحضرت خود بدین شریف
آورده چند گامی برداشت با صحابه فرمود که بکنید اینجا را پس آن موضع را کندند سنگ
عظیمی بر آن ظاهر شد حضرت فرمود که در زیر این سنگ آب است سعی کنید و این
سنگ را بردارید پس جمع صاحبان قوة جمع شدند هر قدر که سعی کردند که او را حرکت
دهند نتوانستند پس آن یدالله نزدیک آن سنگ آمده فرمود که دور شوید بعد از
دور شدن ایشان دعائی خواند و دست مبارک را دراز کرده آن سنگ را برداشت
و بدور انداخت بقدر چهل ذرع ناگاه آبی از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و از یاقوت
صاف‌تر چنانچه فرموده بود از آن موضع ظاهر شد چون لشکر دست بآن رسانیدند
دیدند که از هیچ آبی سردتر است پس مردم حسب الفرموده آب را بقدر حاجت برداشتند
و فرمود که خاک را برو او ریختند و هموار نمودند راهب بعد از مشاهده اینحال فریاد
برآورد که فرود بیاورید مرا پس خود را بخدمت آنحضرت رسانید و گفت تو کیستی
گفت منم وصی محمد و تو شمعون بن حمیقی گفت یا دار این اسم مادرم هرگز کسی نشنیده
و کسی مطلع نبود بر این اسم مگر خدا پس حضرت فرمود که این چشمه ثبت از
چشمه‌های بهشت که آشامیده‌اند سیصد و سیزده پیغمبر مرسل و یا هر یک از ایشان
وصی ایشان بوده و من آخر اوصیا ام راهب گفت که چنین است و ما در کتاب
انجیل باین روش خوانده‌ایم پس آن راهب گفت بده دست خود را تا من بتو ایمان

بیاورم حضرت دست خود را دادند گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد رسول الله و انک علیا ولی الله و وصی رسوله یا امیرالمؤمنین مردمان بسیار
در این باب ندانند باید آنکه بسعادت ملازمت تو مشرف شوند همگی
شد الحمد لله که باین نعمت عظمی و موهبت کبری نصیب من شد و این از رحمت
خداست و مادرم در کتابهای خوانده‌ایم که این چشمه آب و بر روی او سنگ
عظیم است و نمیدانند موضع او را مگر پیغمبری یا وصی او و چون دیدیم که موضع او را تو دانستی
و سنگ را تو حرکت دادی و برداشتی من دانستم که تو وصی بر حقی و ایمان
آوردم از راه صدق و یقین و من ملازم توام چون آنحضرت از آنجا کوچ کردند
راهب نیز در خدمت آنحضرت ارتحال نمود و در جنگ صفین بدرجه شهادت
رسید در کتاب فخر المناقب روایت کرده‌اند از امام محمد تقی جواد علیه السلام
که آنجناب بعد از مراجعت از صفین با نزول اجلال در آن دیر و زمین فرود
آمدند و مردمان را از آن آب سیر نمودند از ایشان بجهت قضای حاجت دور شدند
چون از منافقین عسکر از این معنی باخبر شدند گفتند بیائید که او ادعا میکند که
من پیغمبر بیابی و برابر پیغمبرم و ما هر جا که او رود میرویم که نظر کنیم بعورت او ببینیم
که چه چیز از او خارج میشود بعد از ظهور کذب او خبر کنیم دروغ او را بصحابه او پس
آن سر خداوند مجید اراده ایشان را فهمیده امر فرمود قنبر را که برو نزدیک
این درخت و آن درخت را در راه آواز کن که بیائید و باین محل شوید قنبر
سوی من گرد کرد ای مولای من مسافت آن درخت بسیار دور است زیاده از یک فرسخ

و صدای من چگونه باو برسد حضرت فرمود آن خداوندی که چشم ترا باسمان
که مسافت آن پانصد سال راه است میرساند صدای ترا هم بآن درخت
میرساند قنبر آواز برآورد که ای درخت میفرماید وصی رسول خدا که بیا نزد این
درخت پس درخت بشوق تمام و سرعت ما لا کلام خود را بآن درخت ر
رسانید و جمعی از منافقین گفتند که سحر علی شاید سحر عظیم است نه او رسول
این هم امام باشد و هر دو ساحر کنند و ما از او دور نشویم تا عورت و غایط او را
ببینیم و چون آن والا ولایت این معنی را بعلم امامت دانست و باواز بلند گفت
ای قنبر منافقین اراده ناشایسته دارند و گمان میکنند که اراده ایشان را نمیدانم
و دانستن من مخفی است بدیدن عورت من و شنیدن بد و صدای گوزم اشاع
من مخفی است باین درخت بسرعت ای قنبر بگو باین درخت که وصی پیغمبر
میگوید که بروید بجای خود پس درخت بسرعت تمام رفت بمکان خود و این
نیز بجای خود برقرار و علا در آن صحرا انشد و او خود را بالا زده و آمدند منافقین
که نگاه کنند خداوند عالمیان نور دیده ایشان را گرفت هر چند کور با طمغان چشمهای
خود را مالیدند کور شده چیزی ندیدند و چون روی خود را بجانب دیگر میکردند میدیدند
و بهمین طریق رو کرده ایشان میدیدند و رو بآنحضرت کور بودند تا هشتاد مرتبه که
آن حضرت از فعل خود فارغ شده داخل عسکر شدند و ایشان بر خود نتوانستند
که بجای نشسته حضرت رفته بلکه دقیقه او را به بینند چون بآن سمت متوجه شدند
حرکت کنند کور بودند و خداوند احدیت قوة و قدرت را از ایشان گرفته

نمی‌توانستند دید و چون خلاف بر آن سمت حرکت مینمودند قادر بودند
تا صد مرتبه این حرکات از ایشان صادر شد که آواز الرحیل بگوش ایشان
رسید بتعجیل تمام خود را بلشکر رسانیدند اصلا متنبه نشدند بکفر و نفاق خود باقی
بودند بلکه عناد را زیاده کردند و گفتند که اگر سحر نباشد اینها آیات و معجزات
باشند چرا از معاویه عاجز و عمر ابن عاص و یزید عاجز مانده و خداوند حکیم این
سخن را بگوش آنحضرت رسانیده و آنحضرت سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت
ای ملائکه پروردگار من بیاورید اشقیا را نزد من پس نگاه کردیم ناگاه دیدیم که ملائکه
بسیاری مانند ادعهای سیاه که هر یک معلق در او آویخته بودند بدیگری پس ایشان را
گرفته حاضر کردند چون نگاه کردیم معاویه و عمر عاص و یزید پس حضرت فرمود که اگر
خواهیم این هر سه نفر را و اشاره بسوی عمر ابن عاص و معاویه نمود و بر دا اشاره
نمودم نکشتم مرکشتم الا مهلت میدهم ایشان را چنانچه مهلت داد خداوند عالمیان
ابلیس را تا روز قیامت و یقین بدانید که این کار از راه عجز و ذلت نیست
و لیکن امتحان است از جانب حق تعالی که تا به بیند که شما در چه کار بدرجه پسندیده
یا منافق اگر شما طعنه زنید بر علی بن ابیطالب سبب ... که طعن زدن منافقان و کفار
قبل از شما برسول مختار گفتند کسی که بگوید که من در یکشب گردیدم ملکوت آسمانها را
و عرش و کرسی را دیدم و هر زمینی را چگونه عاجز و جائی میرسید که بگریزد از دشمنان
و در میان غار پنهان شود و از مکه یازده روز بمدینه میآید و ثبوت این امور بکرامات
قدرت حق تعالی اگر خواسته باشد مینماید و قدرت خود را از برای اینکه موقوف بهم

زن بناه برست کونه بهتر داد و سپاه ایشان و اگر خواهد امتحان میکنید شمارا
بچیزهای که ناخوش دارید تا به بینید که چگونه عمل میکنید و در کتاب مذکور
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرامش روایت کرده حدیثی که فرمود
بدرستی که علی چون مراجعت نمود از جنگ صفین رسید بکنار شط فرات پس بیرون
آورد از آنجا کمان زردی که از درخت تراشیده بود و با تیر زرد و تیر را بآب میزد
و فرمود که انفجرت منه اثنتا عشرة عینا کل عین کالطود و مردم نگاه
میکردند و انگشت حیرت بدندان گرفته بودند بعد از آن متکلم شد بکلامی که
کسی نفهمید او را دیدند که تمام ماهیان فرات سر از آب بیرون آوردند بعد از
تکبیر و تهلیل گفتند السلام علیک یا حجة الله فی ارضه و یا عین الله الناظرة و عباده
مخذول کردند او را قوم تو در صفین چنانچه مخذول کردند هارون ابن عمران را قوم او
پس حضرت فرمود بمردمان که شنیدید آنچه را که گفتند ماهیان گفتند بلی فرمود
پس این آیتیست از برای من بر شما و شما را شاهد میگیرم بر اینها امیشار (؟) در کتاب

معجزه دیگر

سبع المعجزات از عمار ساباطی روایت کرده که آن حجة خدا را جماعتی وارد شدند
بشهر مدینه و فرود آمدند در ایوان کسری در منازل آن پادشاه عادل و جمعی از اهل
ساباط در خدمت آنحضرت معجزات ظاهرات بودند پس نگاه کردند در
منازل او و دیدند که در اینجا کسری چنان کرد و در اینجا چنین کرد و این مکان فلان
امر واقع شده و در اینجا فلان و گفت این محبر که در خدمت آن امام چیز کبیر بود
تصدیق میکرد و قسم میخورد که گویا این بستر خداوند غفور در دفع و صدور آن وقایع

امور که با حضور داشتند و انگهی عرض کرد که ای آقا و مولای من که به اعظم ای علم را
تو آموخت گفت رسول خدا صلی الله پس آنحضرت نگاه کرد دید که آدمی در اینجا
دید فرمود که او را چادر بدزن (بزرگ) و آوردند در ایوان انوشیروان بر زبان نهادند
حضرت فرمود طشتی حاضر کردند و قدری آب در آن ریختند و کلّه را در میان
آب گذاشتند فرمودند که ای سر تو را قسم میدهم بحق خداوند اکبر که من کیستم
ناگاه آن سر عرض کرد بزبان فصیح که ای آقا تو امیر مومنانی و آل تو تقیانی در عصر
آخر الزمان ای آقای من پس من بنده خدا و زنده شده کنیز خدا کسری انوشیروانم
حضرت فرمود که چگونه است احوال تو و چه میگذرد بر تو گفت من پادشاه بودم
بسیار مهربان بر عموم رعایا و زیردستان و هرگز راضی بظلم نبودم ولکن در دین
مجوس بودم و تو سیدانم یا امیر المومنین که محمد صلی الله علیه و آله در زمان من و پاد
شاهی من متولد شده و در شب تولد او اتفاق فتاد [illegible] و سه کنگره از
از قصر من فرو ریخت و من اراده داشتم که باو ایمان آورم از بسیاری او صاف
که از او می شنیدم و شرف فضایل و مرتبه و عزت او و اهلبیت او را که گویا
بچشم میدیدم لیکن کثرت مشاغل مملکت داری مرا از این امر عظیم غافل کرد ای بسا
افسوس از این نعمت عظمی و منزلت کبری که از دست رفت و باو ایمان
نیاوردم و بجهة این است که محروم شدم از بهشت ولیکن باین کفر خداوند
مرا از عذاب نیران خلاصی بخشیده بسبب عدالت و انصاف که
بر رعیت داشتم و من در میان آتشم و حرارت او بر من اثر نمیکند و اگر

باو ایمان آوردم هر آینه با تو بودم ای آقای اهلبیت محمد صلی الله و ای امیر بیت
محمد صلی الله راوی گوید که مردم ساباط بسیار گریستند و متفرق شدند هر یک رفتند
بجانبهای خود و از نقلهای ایشان این معجزه را شهرت بسیار و اختلاف در باره
آن بزرگوار بهم رسیده پس مخلصان گفتند که او امیر مومنین و بنده خدا
و وصی رسول عالمین است خداوند عالمیان و این معجزه را از او بعید نیست و بعضی
گفتند که او پیغمبر خداست و بعضی از ایشان گفتند که او است خداوند عا
لمیان استغفر الله در کتاب ربیع المعجزات از منقذ ابن الابقع الاسدی
که یکی از خواص حضرت علی بود روایت کرده که من در نیمه شعبان در خدمت آن
جناب تابان رفتم دیدم که آن سرور اراده سفر برآستر شده میرود بموضعی که در آنجا
بجهة عبادات ما و اسبکرفت (؟) من بهمراه آن سر الله رفتم تا بان موضع رسید و از
استر فرود آمد و او را بدست من داد و مشغول بعبادات گردید ناگاه استر گوشهای
خود را بلند کرد و از غلق و اضطراب در آمده به نحوی که نزدیک شد [illegible] نزدیک آن رسید
برود به بیند از دست (؟) پس حضرت ملتفت گردید دار سبب آن پرسید عرض کردم
که نمیدانم ای سرور او تا پدر و مادرم فدای تو باد گویا چشم استر بچیزی افتاده
که از خوف و وحشت نهایت داشت بر روی داده پس آن امام عباد نظر کرد
بوی بیابان و فرمود هذا السواد سبع درب کعبه ای منقذ آن سیاهی شیر درنده
است که می آید قسم به پروردگار کعبه پس از جای نماز برخواست و چند قدم بسوی او
رفت و صیحه باو زد که سبع بایست در همان جا و ایستاد و سر آرام گرفت

او حضرت آواز برآورد که ای شیر اگر تو شیر بیابانی لکن من شیر یزدانم و من
ابو الحسن قسورة حیدرم برای چه باین آمده حق تعالی زبان او را گویا کرد گفت
یا امیر المومنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین و یا مفرق بین الحق
و الباطل مدتیست هفت روز است که قوتی بمن نرسیده و از گرسنگی ضعف بسیار
در اعضای من بهم رسیده و از دو فرسخی راه شما را اینجا آوردم گفتم میروم نزد ایشان
و به بینم چه تو میشوند شاید که از ایشان قوتی بمن رسد حضرت فرمود که آیا دانستی که برای
یازده شیر بچه ام و بچه من تیز تر از ناخنهای تو است میخواهی بنمایم بتو شجاعت خود را
آن شیر مانند روباه آمده بپای آن شاه فتاد و آن امام مهربان دست ترحم بر سر او
و پشت و دم آن حیوان کشید و او را می نواخت و میگفت یا امیر المومنین الجوع
الجوع پس آنحضرت گفت خداوندا بقدر و منزلت محمد صلی الله و اهلبیت او که رزق
او را برسان ناگاه حیوانی مثل شتر حاضر شد و آن شیر او را درید و شروع کرد بخوردن
تا آن شیر سیر شد و عرض کرد یا امیر المومنین بخدا قسم که ما جماعت سباع حرام میدانیم
و نمیخوریم گوشت کسی را که دوست تو و اهلبیت تو باشند پس حضرت گفت مأوای
و مسکن تو کجا است و از کجا باین جا آمدی گفت یا امیر المومنین من سلطان سگهای اهل
شام و بجنبش خانه وارده ایشان طعمه ما شدند و مأوای ما در کنار دریای رود نیل است
و آمدن من بکوفه بجهة آنست که گذارش فتاد به حجاز دیدم بیابان است که نه آبی
و نه آبادانی و نه خوراکی و نه چیزی در آنجا بهم رسید در رفته رفته تا باینجا رسیدم و من نا محرم
که امشب بروم بقادسیه و آنجا مردیست که اسم او سنان ابن وائل است از حرب

صفین گریخته خدا او را هر شب رزق من قرار داده و او از اهل شام است و من
میروم بسوی او پس برخواست و روانه شد راوی گوید من گفتم یا امیر المؤمنین
از این امور غریبه در عجبم حضرت فرمود اینها عجب تر از بر گردیدن آفتاب
و بیرون آوردن چشمه آب از زیر سنگ و نزول کوکب و سایر امور دیگر
که از من صادر شده قسم بآن کسیکه دانه را شکافت و سبز کرد و خلق را ایجاد
کرد که اگر خواسته باشم بنمایم بمردم از آن چیزها که تعلیم کرده بمن رسول خدا از
آیات و عجایب هر آینه تمامی ایشان کافر میشوند پس آنحضرت فرمود و
گردید بمنزل خود راوی گوید مرا بجهة شغلی در امر بقادسیه فرستادند من در همان شب
روانه شدم و هنوز مؤذن اذان صبح را نگفته بود که بقادسیه رسیدم و من از
مردم شنیدم که امشب میگفتند که سنان ابن وابل را شیر دریده و او را خورده
و مردم بسیار بسمت او میرفتند و من نیز رفتم و شیر تمامی اعضای او را خورده بود
سوای کله و اطراف انگشتان او را و او را روانه نمودند بکوفه برای امیر المؤمنین
و باز تعجب نمودم و از برای مردم نقل کردم و حدیث علی را با شیر و ایشان تبرکاً
خاک قدم او را کحل الجواهر دیدهای خود میکردند و شفا با آن می نمودند و بدور او
میگردیدند پس برخواست و خطبه که مشتمل بر حمد و ثنای الهی خواندند و گفتند ای مردمان
دوست نمیدارم مردی ما را که در جهنم شود و دشمن ندارد ما را کسی که داخل بهشت شود
و من قسیم دوزخ و بهشتم و من در روز قیامت می ایستم میانه بهشت که بر دست راست
منست پس میگویم بجهنم که این بنده از منست و جهنم که بطرف چپ منست پس

زن عمار و از برای ناقه دعوی کرد آن حضرت

زن میگوید از منست

میگویم بجهنم که این بنده از من و این از تو تا وقتی که شیعیان من از ظلم اهل
بگذرند مثل برق انباء و از عمار مرویست که روزی در خدمت علی بودیم که ناگاه
صدای غلغله عظیمی در مسجد جامع کوفه بلند شد فرمود ای عمار بیرون رو و دریاب
ظلامه را و بگو بآن مرد که رد کن شتر را بآن زن و اگر نه میفرماید حیدر کرار
که خواهم گرفت آنرا از ضرب ذوالفقار پس بیرون رفت عمار دید که
مردی و زنی زمام ناقه را گرفته در کشاکش دارند مرد میگوید که ناقه از منست و زن عمار
میگوید که من بآن مرد گفتم که صاحب ذوالفقار میفرماید که دست از ظلم این ضعیفه بدار
و این شتر از اوست باو واگذار آن مرد بدکردار چون این سخن را از عمار شنید
گفت بگو بعلی که تو بکار خود مشغول باش و خود دست خود را از خون اهل کوفه نشستی
میخواهی شتر را بگیری و بآن زن دروغگو بدهی عمار گوید که من برگشتم که خبر دهم
این سخنان را بآنسرور که ناگاه دیدم بیرون آمد و آثار غضب از جبهه
آن داد رس مظلومان ظاهر بود پس آمد و از برابر آورد که ای مرد دست بر تو بده ناقه
ضعیفه را گفت شتر از منست حضرت فرمود که دروغ گفتی گفت بکدام شاهد
حکم میکنی که این شتر از اوست حضرت فرمود که شاهدی است که احدی از اهل
کوفه نتوانند تکذیب او نمودن آن مرد گفت که هیچ شاهدی شهادت بدهد من
شتر را تسلیم ضعیفه نمایم در آنوقت آنحضرت بشتر خطاب نمود که تو از کیستی
و مالک تو کیست آن حیوان باذن خداوند منان بزبان فصیح گفت که ای داد
رس بیوه زنان و ای دستگیر درماندگان و دختر پیغمبر آخر الزمان من مال این

قصه جو و گلیمی چادر فاطمه را

ضعیفه ام نزدیک ده سالست که مرا در تحت خود آورده پس فرمود که ای ضعیفه
شتر خود را ذوالفقار سر را چنان بر سر آن خدا نشناس زد که بدو نیم شد
و بجهنم واصل گردید انباء مرویست که آنسرور یگانه روزی از مسجد بخانه تشریف
بردند و خطاب بسیده النساء فاطمه زهرا کرد که اگر طعامی داری برای من بیار در جواب
گفت که سه روز است که حسنین من نیز گرسنه اند و من با ایشان تعلل میکنم و از
خجالت بتو چیزی نمیگویم حضرت فرمود چادر آن گلیم از پشم بافته را که گویا چادر
شب آنحضرت بود او را بگیر و بجهة قدری جو نزد کسی بگذارم پس آنحضرت آن
گلیم را بیرون آورده درهم سایبان آن برگزیده خالق دود یهودی بود و بنزد او رفته
فرمود ای برادر یهودی این گلیم را بگیر و بمن بده یکصاع شعیر و آن یهودی فرموده
حضرت عمل نموده و یکصاع جو آورد و آن آقای آل طه و پس آن یکصاع جو را در میان
آستین ریخته چند قدم از آن یهود دور شد که آواز داد که ترا بخدا قسم میدهم
بایست که با تو سخنی دارم آنحضرت در آنمکان نشست و یهودی بخدمت او رسید
و گفت یا امیر المؤمنین پسر عم تو گمان میکنند که او حبیب خداست و خاتمه
و خالصه اوست و داد اشرف پیغمبرانست چرا سؤال نکرد از خدا اگر شما را از
این فقر و فاقه نجات دهد که باین ذلت و خواری گذران نمائید آن مقرب درگاه
معبود و دارد قدری تأمل فرمود و حال آنکه بانگشت زمین را خط میکشید پس رو
بسوی او نمود و گفت یا اخا الیهود والله خدا را بنده گانی است که اگر قسم دهند
او را که این دیوار طلا گردد آید هر آینه میکند ناگاه دیوار طلا گردید پس فرمود که من قصد

ترا و اسم بگو ضرب المثل مراد من آن بود و آن یهودی چون این معجزه را دید اسلام آورد
انباء مرویست که از علی ابن الحسین که خدای ابن قیس در دشمنی و نفاق و جدال
ثانی عبدالله ابی بود چنانچه در کمال و جمال و جلال امیر المؤمنین ثانی سید المرسلین بود
چنانچه بعد از خوراندن زهر بپیغمبر اثر نکردن آن در بدن آنسرور در خلوت گفت
بخدا ابن قیس کافر که محمد در سحر کامل است و ما هر دو دفع او از برای ما ممکن نیست بگو
پس لا اقل فکری در دفع علی باید کرد گفت ای خدا مصلحت در این است که دیوار
که میان خانه و باغ تو است زیر آن را کنده و چند نفر تو کل او کرده بعد از آن علی را با عده
در زیر آن دیوار نشانیده چون شروع بخوردن طعام نماید ایشان بیچاره بالا
دیوار را قوت کرده بر سر علی خراب کرده و هر که با دشمنان زند تا بمیرند
و بعد از مردن ایشان در زیر دیوار خواهند ماند محمد بی یار و بی یاور شود پس خدای ابن
قیس بلع کرد از رکعه آن دشمن رسول مختار عمل کرده و تشریف آورد و حبیب و جده
حیدر کرار نشست آن بزرگوار با جمعی از صحابه کبار در زیر آن دیوار و بعد از ظهور طعام
و حاضر شدن کفار چوبها که گذاشته بودند بآن دیوار و بقوت تمام او را دادند فشار
و چون آن دیوار مایل شد بسر حضار آنحضرت دست خداوند قهار دست چپ خود را
بلند کرد آن دیوار را مایل شد نگاه داشت و فرمود آنحضرت که بسم الله بخورید از
این طعام و خود نیز مشغول بخوردن طعام شدند و با ایشان تناول نمود و فارغ
گشته اند و حضرت بدست مبارک خود آن دیوار را داشت و آن دیوار را نزع
... و دور ... کنند که آن یهود حضار در مقام اعتذار عرض کردند که

آن بزرگوار که ای برادر رسول مختار شما نگاه داشتن دیوار را در دست شفقت
و زحمت بسیار کشیدید حضرت فرمود که یافتم سنگینی این دیوار را در دست چپ
زیاده از سنگینی آن لقمه که در دست راست هست هنوز نگاه داشتن دیوار بجد ابن
قیس معلوم نشده یقین بافتادن دیوار نموده گریخت و پناه برد بخانه عبد الله
ابی طالب و گفت به تحقیق که مرد علی و اصحاب او و محمد از ما انتقام او را خواهد کشید
و آن پلید در خوف بود که خبر رسید که علی بدست چپ دیوار را نگاه داشت
و بدست راست طعام تناول نمود و وقتیکه فارغ شدند احدی از ایشان نمردند
پس گفت ابو الشرور و ابو الدواهی که هم صلی و در این کار بودند که علی نیز
در این کار ماهر شده از سحر محمد و معالجه دفع ایشان نمی توانیم نمود و امیر المؤمنین
و اصحاب او از زیر دیوار برخواستند حضرت آن دیوار را راست کرده و ایشان
شکر خدا تعالی بر او راست کردن دیوار را اگر بدعا کردن او نخواهم ولایت من
ارا ... در کتاب ربیع المعجزات از سلمان فارسی روایت شده که روزی گفتم یا امیر
المؤمنین دوست میدارم چیزی از معجزات شما را ببینم فرمود بجا آورم انشاء الله
تعالی پس برخواست و داخل منزل شد و بیرون آمد بر اسبی سیاه سوار شده و قبای
سفیدی در بر و کلاه سفیدی بر سر و قنبر آواز داد که اسب سیاه را چادر داد و اسب
سیاه دیگر آورد و بمن فرمود که سوار شو یا عبد الله سلمان گوید چون سوار شدم دیدم
که بدو پهلوی آن اسب دو بال دارد مثل مرغ پرنده پس آن حضرت محمد بر آن اسب بانگ زد
و بسوی آسمان پریدند و بلند شدند بجائیکه صدای بالهای ملائکه و تسبیح ایشان را در زیر

حکایت سلمان و رفتن او با حضرت ۱۵۰

عرش می شنیدند بعد از آن فرود آمدند تا آنکه رسیدیم بکنار دریائی که صدای
موج و اضطراب بسیاری داشت پس آن مرکب آگاه با آن دریای معظم
به تندی نگاه کرد ناگاه آن دریا از غلطیان و تموج و اضطراب آرام گرفت عرض کردم
که ای مولای من چه شد علت طوفان این دریا در یک نگاه شما ساکت شد فرمود
که ترسید که من امری درباره او بفرمایم پس آنحضرت دست مرا گرفت و راه رفتیم
بر روی آب و اسبها از عقب بر دنبال ما می آمدند قسم بخدا که پاهای او و دست
اسبها تر نشدند و عبور نمودیم از آن دریا و رسیدیم بجزیره که اشجار بسیار داشت
با ثمار و مرغهای بیشمار و انهار در بودند و درخت عظیم که در او نبود و فرجه و نکانی بنظر آمد
و آن حضرت بنزدیک او رفته و او را بعضی از علامات بزبانه ممشوق رسی گفته اند
حرکت داده ناگاه آن درخت شق شده از او بیرون آمد شتر ماده که درازی او
هشتاد ذرع و پهنای او چهل ذرع و در عقب او شتر بچه بود پس آن جناب
فرمود که برو بنزدیک او و بیاشام از شیر او سلمان گوید که من رفتم و از شیر او
نوشیدم که از شهد شیرین تر و از زبد نرم تر بود تا آنکه سیر شدم پس فرمود
که ای سلمان چگونه یافتی این شیر را عرض کردم که بسیار خوب است فرمود
میخواهی از این بهتر ناقه بتو بنمایم گفتم بلی یا امیر المؤمنین آنگاه آواز بر او آورد که
حسنا بیا بیرون ناگاه ناقه بهم رسید که طول آن یکصد و بیست ذرع و عرض
او شصت ذرع بود و سر او از یاقوت احمر و سینه او از عنبر اشهب بود و دست

و پای او از زبرجد اخضر و مهار او از یاقوت صفر و پهلوی راست او از طلاء احمر و از
نقره خام بود جانب چپ او و فرش از لؤلؤ بود پس فرمود که این ناقه از برای
تو و شیعیان و دوستان اولیا هستند و گفت باو که برو در میان این سنگ و آن شتر
و بچه اینجا داخل آن سنگ شد و من نیز بآنجا وارد در خدمت آن بزرگوار در میان
آن جزیره سیر میکردیم بدرخت عظیمی که بر بالای او مانده بود که چشمی ندیده بود از او بوی
مشک ساطع بود و در بالای آن درخت مرغ عظیمی بود بصورت نسر طایر عظیم و چون چشم
آن مرغ بآن حضرت افتاد بر او سلام کرد و بعد از جواب بمن خطاب کرد که اگر از
این مائده ظرف اکرامی چیز از برای شیعیان من قرار داده شد تا روز قیامت
گفتم این طایر چیست گفت ملکی است که موکل است باین مائده تا قیامت گفتم
این ملک شهادت گفت که حضرت خضر رود بیکبار در اینجا گذر نماید پس دست
مرا گرفت و بدریای دیگر رسیدیم و در آنجا قصری بود که سر یکوان کشیده یک خشت از
طلا و یکی از نقره و کنگره ای از عقیق زرد و بر هر رکن او هفتاد صف از ملائکه ایستاده عبادت
حقتعالی میکنند چون چشم ایشان بآن امام عالمیان افتاد بنزدیک او رفتند
و بر او سلام کردند و باذن او بجای خود برگشتند گفت سلمان که دیدم امیر المؤمنین
داخل قصر شد در میان آن درختهای میوه و نهرها و سرچشمه ها و گیاه ها بنظر آمد و آن امام
عالمیان در میان آن گلستان و بستان بود و سیر میکرد تا آخر در آنجا رسید حوض
پدید گردید و در کنار آن ایستاده و رفت تا بالای قصر در آنجا کرسی از طلا بود

بر بالای او نشست سلمان گوید چون اذن او بر بالای او رفتم دریائی بنظر آمد
مثل دریای سابق لکن موج و طوفان این زیادتر بود که کوه کوه بر میخواست و در
تلاطم می آمد باز آن امام نگاه تندی بآن دریا کرد و آرام گرفت گفتم ای آقای من
ساکت شد دریا از غلیان و تلاطم حضرت که ترسید که درباره او امری کنم ای
سلمان میدانی که این کدام دریاست گفتم نه ای مولای من فرمود که این دریا
آنست که در او غرق شد فرعون و ملاء او و شهری که جبرئیل بال خود
برداشت باین دریا انداخت تا روز قیامت بغداد نخواهد رسید من گفتم
یا علی قدرت نمودم آیا ما ده فرسخ آمده ایم فرمود ای سلمان بدرستی و تحقیق که ما
اینجا هزار فرسخ را طی کرده ایم و ده باره هزار دنیا را گردیده ایم سلمان گفت ای دار
چگونه خواهد شد این کار آن بزرگوار فرمود که ای سلمان ذو القرنین مشرق و مغرب
عالم را گردیدند و به سد یاجوج و ماجوج رسیدند و قدرت من باذن خدا
بسیار است و بیشتر است از او و من امیر مؤمنانم و خلیفه خداوندم جهانم و صاحب
سر زمین و آسمانم ای سلمان آیا نخوانده قول تعالی که میفرماید فلا یظهر علی
غیبه احدا الا من ارتضی من رسول گفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود منم آن مرتضی
من الرسول آنجائیکه ظاهر است او را خدای عز و جل بر غیبش ای سلمان منم عالم
ربانی آن کسی که آسان کرده است حق تعالی بر من شدائد و مشکلات را ای سلمان
گوید شنیدم در آسمان صدائی و ندیدم کسی را که میگفت راست گفتی تو ای آن راست
گوی که خدا و رسول خدا تصدیق نموده اند قول ترا صلوات خدا بر تو باد ای

ای افضل ائمه عباد پس برخاست و سوار شد بر اسب خود و فرمود تا سوار شدم
و صحرا زد و بسیار پرید و بر روی هوا ناگاه خود را بر در دروازه کوفه دیدیم و حال
آنکه مدت رفتن و زمان آمدن ما بقدر ساعتی شده بود پس فرمود ای
سلمان وای کافر و وای بر کسی که حق معرفت ما را نشناسد و منکر شود مر
ولایت ما را ای سلمان محمد صلی الله افضل بود یا سلیمان گفتم بلکه محمد صلی الله پس گفت
چگونه بود که عاصف بن برخیا آورد تخت بلقیس را از فارس بقدر یک چشم
برهم زدن و حال آنکه در نزد او بود یک علم از کتاب و من نتوانم این
امور عجیبه را بجا آورم و حال آنکه در نزد منست یکصد و چهار کتاب ارشاد
در کتاب مذکور مسطور است از ابوهریره که ما نماز صبح را با رسول خدا بجا آوردیم
در روی مبارکت بسوی ما کرده شد و از لفظ در بار او بر بهار رحمت و خبار بسیار در
فشانی میفرمودند که رسید مردی از انصار و عرض کرد که ای رسول مختار سگ فلان
یهودی دامن جامه مرا درید و ساق پای مرا مجروح و از این جهت از نماز شما محروم ماندهام

روز دیگر

و چون صبح شد مردی از صحابه بخدمت آنسرور در آمد بطریق مذکور عرض کرد حضرت
فرمود که اگر عقور شد واجب القتل است بعد از آن برخاست و ما نیز برخاستیم تا آنکه
آمد نزدیک خانه آن مرد پس انس مبادرت نمود و دق الباب کرد و خبر داد که
که اینک رسول خدا اینجا آمد آنمرد بشوق تمام در را باز کرد و بخدمت سید انام آمد
و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه چیز باعث تشریف آوردن شما
باین جا شد و حال آنکه من بدین شما نیستم چرا مرا احضار نفرمودی که بخدمت آیم

لکن ازو

حضرت فرمود که ما را بتو حاجتی است مرا بشنو که سگ تو عقور شده او را بیرون بیاور
تا بقتل رسانیم دیروز جامه فلان کس را چاک کرده دریده و ساق پایش را مجروح کرده و همچنین
امروز فلان کس را چنین کرده آنمرد رفت بدرون و ریسمان در گردن آن سگ
کرده او را بیرون کشید و در برابر آنحضرت نگاه داشت و چون چشم آن سگ
بر رسول خدا افتاد بزبان فصیح بسخن درآمد باذن خدا و گفت السلام علیک یا رسول الله
چه باعث شده که باین جا تشریف آوردید و چرا اراده کشتن مرا دارید حضرت
فرمود چرا پاره کردی پای ایشان را گفت یا رسول الله اینها را که فرمودی ایشان منافق
اند و بسر عم تو علی را اقرار ندارند دشمن او بند و آنسرور راست میگفتند هرگاه ایشان
چنین نمودند من هرگز متوقع ایشان نیستم چون ایشان این عمل شنیع را ترک
نکردند مرا حمیت و نخوت عرب باعث شد که این عمل را با ایشان کرده چون
آن مقدار حق و ملک و باشد آنجا عرش و کرسی و فلک این سخن را از آن سگ
شنیدند فرمودند که این بهتر است از آن هر دو باشد و سگ و یهودی را فرمود او را
متوجه شو اکل و شرب و خوابگاه او را مهیا کن و بعد از سفارش اراده مراجعت
نمودند که صاحب سگ خود را بقدمهای آنحضرت انداخت و عرض کرد که یا رسول الله
هرگاه چنین سگ شهادت بدهد که تو رسول خدائی و پسر عم تو علی ولی خداست و من
بتو ایمان ناورم معلوم شد که من از سگ کمترم پس اسلام آورد و هر که در آن
خانه بود تمامی اسلام آوردند ارشاد در کتاب احسن الکبار مسطور است که
امیرالمؤمنین نزد کوره عاجر پزی نشسته بود که یکی از منافقین حاضر شد و گفت

یا امیرالمؤمنین من تو را دوست میدارم حضرت فرمود که اگر راست میگوئی بنام من
داخل این کوره سوزان شو در جواب گفت شنیدهام که عاقل خود را باتش نسپارد
و حضرت پاره عاجری برداشت و چیزی در آنجا نوشت و در هوا انداخت بعد از ساعتی
مردی با دو پسر که یکی را بدست راست و دیگری را بدست چپ داشت حاضر شد
و بر آن امام سلام کردند آنحضرت بعد از جواب سلام فرمود که از کجائی آنها گفت
از فلان زمین که یکسال نیم راه است فرمود مرا او فرزندان مرا دوست میداری گفت
بجان و مال فرمود اگر راست میگوئی داخل این آتش شو با ایشان بدون صبر و تأنی در
میان آتش رفته در ساعتی در آنجا توقف کردند چون آن منافق آنحال را دید گفت این
مرد با فرزندان خود داخل شد سوختند حضرت بعلم امامت دانست که بر
خاطر او چه خطور کرده فرمود و یک صبر کن تا بر تو حال ایشان معلوم شود و ایشان
در این سخن بودند که آن پدر با دو فرزند از میان آن کوره آتش بیرون آمدند و هر یک
یکدسته گل در دست داشتند چون آن مرد منافق این بدید گفت که چه فرش جادو
کردند پس آنجناب در مقام عنایت بآن مرد منافق با اعتقاد فرمودند که هرگز چنین امات
که دیدی بچشم خود که با این معجزه شبیه بمعجزه حضرت ابراهیم که بعد از ورود با آتش
نمرود با گل و ریحان بود بفضل خالق ودود چنانچه معجزه آید که شبیه و شباهت بود

حکایت بعد ازقتل

معجزه حضرت موسی است که از برای فرعون و سلوس آورد ... بردند که در
امام معروف بجهل و نادان بعضی خلیفه تا نزد پادشاه روم که مسمی و موسوم بهرقل بود چهار نفر
از علماء اعلم چهار مذهب که یکی ابراهیم دوم داود و سیوم موسی چهارم عیسی بوده بودند

بمدینه فرستاد

بمدینه فرستاد که بروند و بپرسند که آن شخص کیست او دعوای امامت و خلافت میکند
قابلیت نشستن مسند رسالت دارد و یا نه مبادا که وارث آن پیغمبر زمان و آسمان
چون انگشتر سلیمان بدست اهرمن و دیگران افتاده باشد چون ایشان وارد مدینه
شدند داخل مجلس عمر شدند هر یک از کتاب خود چیزی از او سؤال کردند
در جواب صواب عاجز شدند معلوم است که کسی که آیات قرآن را نداند
چگونه صحف و انجیل و توراة و زبور پیغمبران و شعیبان را داند خلاصه بعد از عجز
و بیاز از جواب بنای نخوت و عتاب را گذاشت آخر بصلحت جمعی برخاست
و باتفاق ایشان روانه بسوی خانه حلال مشکلات و ممیز حق و باطل عالم باسرار
الهی وارث علوم حضرت رسالت پناهی گردیدند در آن وقت لایق امامت
و سروری و ولی بعنوان اسباب مشغول بودند عمر باتفاق رسل ... در آنجا
بخدمت آن هادی سبیل رسید و عرض کرد که یا علی چند نفر از نزد پادشاه روم
آمده اند سخنان بی وجه بیهوده و سؤالهای بی فائده مینمایند حضرت فرمود که
ایشان علما نیستند و سخنان بد از ایشان نشاید پس فرمود که مردم مدینه جمع شوند
و بعد از اجتماع بسیار آن بزرگوار علما را احضار فرمودند و اول از عالم ابراهیمی
سؤال کرد که چه میگوئی گفت در صحف مسائلی مشکل شده و از حل او عاجزم
و جانشین محمد باید حل نماید و چون از این سؤالی بکنم در جواب بگوید که باید
لشکر بروم فرستد حضرت فرمود که بگو بعد از حل مشکل شروع بخواندن صحف نمود
چون قلیلی خواند حضرت از دهان او گرفته بنوعی شروع بخواندن کرد که اگر حضرت

ابراهیم زنده شد اعتراف نمود که علما بهتر از من میخوانند پس فرمود که کتاب جل
مشکل را دیدی و قرائت مصحف را شنیدی میخواهی که معجزهٔ پیغمبر تورا بتو نمایم عرض
کرد بلی پس فرمود که هیمهٔ بسیاری آوردند جمع نموده آتش زدند چون شعلهٔ آن نار بکرهٔ دوار
رسید و آن خیمه جنت ماند و داخل شد با آن آتش و بعد از ساعتی آن آتش گلستان
گردید آن برگزیده متعال با جاه و جلال بیرون خرامید و چون ابراهیمی این معجزه را
دید بنوعی حیران گردید که انگشت تعجب حیرت بدندان گزید و معترف بحقانی
ملت ابراهیم و امامت گردید پس عالم داودی را طلبید و فرمود که در کتاب
زبور درمانده و چون او شروع بخواندن کرد حضرت از دهان او گرفته بلحن داودی
بنوعی خواند که اگر داود بود از بهتر خواندن او اعتراف مینمود چنان اند قرائت
لب گشوده که گویا خود زبور را انشا نموده پس آن عالم فرمود که میخواهی ترا بنمایم معجزهٔ
پیغمبر تورا گفت بلی آنجناب آهنی برداشت و فتیله میکرد و زره میساخت
چون داودی این معجزه را دید مثل عالم ابراهیمی معترف گردید پس موسی را طلبید
و بطریق گذشته مصحف مشکل او را خواند فرمود که میخواهی که معجزهٔ پیغمبر تورا
بتو بنمایم گفت بلی آنحضرت بیلی که در دست داشت بینداخت ناگاه آن بیلی
خداوند جلیل اژدهای شده و رو بهریان کرد و تمامی ایشان باتفاق عمر خطاب
گریختند آنجناب اژدها را گرفت چون در دست آنجناب باز رسید مثل بیل
اول شد عالم موسوی چون این معجزه را دید در اقرار و اعتراف مثل آن دو عالم
گردید پس آنحضرت عالم عیسوی را طلبید و فرمود که خواندن انجیل را که نمیداند

چون آن عالم شروع بخواندن نمود آنجناب از دهان او گرفته بطریقی بخواند
که اگر عیسی بود اقرار به بهتر خواندن او مینمود خلایق محو آن گفتار گشتند بازبان
یکزبان اقرار گشتند پس باز فرمودند که میخواهی معجزهٔ پیغمبر تورا بتو بنمایم گفت بلی
پس آن مظلوم و جانشین رسول بحق بر سر قبری از قبور کهنه آمد و صاحب آن
قبر را فرمود که قم باذن الله ناگاه قبر شکافته شد و آن مرد بحکم الله تعالی زنده گردید
دشمنان چندی کشته شد و آن علما و مردمان اذعان کردند بحقیقت امیر المؤمنین
علیه السلام نمودند و گفتند تو وارث علوم اولین و آخرین و وصی و جانشین
حضرت خاتم النبیین و در این جا حکایت حجر گوید که اینها که این معجزات
و کرامات او را دیدند و باز هم اقرار نداشتند از عمر کمتر و خرتر بودند که باز عمر را
خلیفه خود کرده بودند و با او بیعت نموده بودند **معجزه** در کتاب لوامع الانوار
از کتاب کاشف سر ابرار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت رسول به نزد عایشه رفتند و بعد از ساعتی بیرون آمدند بر بالای بلندی
رفته خوابیدند ماری آمد بر بالای شکم آنحضرت نشسته عایشه چون او را دید
بترسید کس فرستاد و ابوبکر را طلبید او نیز مثل او بر گردید ام سلمه گفت چرا
کس بطلب امیر المؤمنین علیه السلام نمیفرستی پس کسی فرستادند آنحضرت را
خبر کردند و آنحضرت آمد چون چشم آن مار بجمال آن بزرگوار افتاد باشاره
با او سلام کرد و چند بار او را طواف کرد و بزاویهٔ از زوایای خانه قرار گرفته حضرت
رسول بیدار گشت و علی و او را دید از او پرسید چرا باین جا آمدی گفت تو

قبل از گرفتن جا و بر بالا
حکم پیغمبر

در حجره عایشه که من بودم این عجب نمود گفت یا رسول الله مرا طلب نمودند بجهة
خوف از ماری که بر روی شکم شما قرار گرفته بود ناگاه آن مار باذن خداوند قهار
بسخن درآمده گفت یا رسول الله من فرشته ام حق تعالی مرا خشم و غضب نموده
و من پناه بتو آورده ام و وصی تورا شفیع کرده ام که از برای من شفاعت کند پس آن
جناب بحضرت امیر خطاب نمودند که یا علی تو دعا کن و من آمین بگویم و آن حضرت
دعائی کرد و رسول آمین بگفت و بعد دعای و آمین یک بال و پر او بر آمد تا با
لعاب او بالتمام رسید و با قبال بلند سرافراز شد و پرواز نمود بسوی آسمان
بلند شد و آواز بسیار کرد و حضرت رسول فرمود که میدانی چه میگوید گفتند نه
یا رسول الله فرمود که میگوید جزاک الله یا ابن عم رسول الله صلوات الله و سلامه
اجمعین **در بیان مصایب حضرت امام حسین علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم**
از اقسام ثلثه موعود در بیان مصایب امام حسین علیه السلام است که مصیبت
او اعظم مصیبات است و کشته شده است با جگر تشنه در کنار آب فرات
و این خشک لب در علو منصب از جمیع نجبا انجب رهنما در زینت عرش خدا
خامس آل عبا در حسب و نسب نسبت جدش محمد مصطفی صلی الله و پدرش علی
مرتضی و مادرش فاطمه زهرا سیدة النساء و جده اش خدیجه کبرا و برادرش حسن
مجتبی و عم بزرگوارش جعفر طیار و عموی جدش حمزه سید الشهداء و پدر نه
نفر از ائمه هدا و از راه این نجابت بود که آنحضرت را دعا بهتر از غیر نمود
آنجناب تصدیق او نمود چنانچه این معنی نظم مشهور است **بیت**

که تصدیق کرد پیغمبر ها که ای حسین تو مستی ز جد خود بهتر ها با اندک تامل معلوم شد
که مضمون بحسب قواعد شرع عیبی ندارد و باری چون شیوهٔ طایفهٔ شیعیان و
عادت مستمرهٔ ماتم داران ایشان باین طریق مستمر شده که در ده روز اول
ماه محرم الحرام لوازم تعزیهٔ آنحضرت را بر پا داشته اسباب گریه و زاری را زیاده تر مهیا
مینمایند بجهة مناسبت معلومه ابتدا ذکر مصیبت او را در ده مجلس قرار داده و در
فضایل حدیث بلکه زیاده تر مذکور نموده که هر که خواهد ذکر مصیبتی کند هر روز ماه مبارک
رمضان بسهولت ذکر نماید و در ابتدای هر مجلس خطبهٔ مختصری مناسب در آیه از
از قرآن عنوان کرده که اگر کسی خواهد بدون سبق موعظه شروع به تعزیه کند بخواند
تواند و بعضی از اشعار عربیه و فارسیه درج نموده که شاید که تاثیر آنها را در قلوب
بعضی شده سوزی گریه زیاده تر شود **مجلس اول در نوحه گریستن حضرت امام**
حسین علیه السلام ان شاء الله والله الموفق والمعین الحمد لله الذی جعلنا
ادرکت معارک علو منصب الحسین وامی وجنانی ذوع من سلک سالک من نعی
العزاء الحسین والصلوة والسلام علی جده النبی ارشدنا الی اجر اعظم ابکاء الحسین
وعلی ابیه وامه واولاده الطیبین ولعنة الله علی اعداءهم وظالمیهم اجمعین ولاسیما ظلمة
واصحاب الظالمین اما بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خلق کرده
ما انسان را به نیکی بر والدین خود حامله شدن با و مادر او از روی کراهت و زاییدن
که زنی به بسیاری حامله شود از روی کراهت و او را بر زمین گذارد و از روی کراهت و لکن
حضرت فاطمه چنین بود که چون خبر شهادت آنحضرت را شنیده بود با و حامله شد از او

الرحیم و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها

کرامت بسند معتبر مرویست که جبرئیل بحضرت رسول نازل شده بعد از سلام گفت
که میخواهی بشارت دهم ترا به پسری که امت تو بعد از تو او را بکشند فرمود که مرا
به چنین فرزندی احتیاج نیست و جبرئیل سه دفعه باسمان بالا رفته و این بشارت
آورد و حضرت همان جواب را فرمود پس گفت پروردگار تو میفرماید که وصیت
و امامت را در صلب فرزندان او قرار دادم فرمود راضی شدم و بخانه فاطمه آمد
و بشارت جبرئیل را نقل فرمود فاطمه گفت من چنین فرزندی نمیخواهم حضرت فرمود که
امامت در اولاد او قرار داده شد پس حق تعالی این آیه را فرستاد و از اخبار
ظاهر میشود که خبر شهادت آن بزرگوار چندین بار از جانب کردگار بحضرت محمد
مختار رسید از آن جمله مرویست که ام الفضل خواب دید که پاره گوشت بدن
رسول خدا را بریدند و در پیش او گذاشتند پس بخدمت حضرت عرض کرد که خواب
مهیبی دیده ام بعد از عرض آنحضرت فرمودند که خواب دیده ام فاطمه من حامله است به
پسری و آن پاره تن منست چون متولد شود نزد تو خواهد بود و تو او را دایه
ام الفضل گوید روزی رسول خدا بخانه من آمده فرمود که بیار حسین گوشه مرا چون
بکنار حضرت گذاردم امام حسین بول کرد قطره از آن بدامن حضرت چکید
من او را بسختی برداشتم و او گریست و با آنکه نزدیک بگریستن کرد دید حضرت
فرمود مهلاً یا ام الفضل آهسته باش آیا نمیدانی که بول را آب پاک میکند و
بعنف گرفتن تو او را دل مرا بدرد آوردی که بر طرف نمیشود در این وقت جبرئیل
نازل شد و گفت یا رسول تو طاقت اینقدر اذیت حسین را نداری پس چگونه خواهی

که چندین هزار کفار بر آن بزرگوار را گرفته بهر طرف نگاه کند نه یاری و نه یاوری
و نه مددکاری و هیفده نفر از فرزندان و برادران و منسوبان و بعضی از یاران
او را بکشند و سر او را مثل سر گوسفند از بدن جدا کنند و تن مبارک او را غرقه
در خون و خاک اندازند تا سه روز خلقان بدفن او نه پردازند پس جبرئیل غمگین شده
زار زار گریست نوبت دیگر روزی حضرت امام حسین علیه السلام در سن چهارده
سالگی در خدمت پیغمبر صلی الله بود و آنحضرت گاهی او را میبوسید و گاهی میبوئید و گاهی
سر او را بسینه چسپانید جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله حسین را بسیار
دوست میداری فرمود که چگونه دوست ندارم که خدا او را دوست میدارد
پس جبرئیل نگاه کرد و اثر رشته تعویذی دید که بر گردن حسین بسته بود و نه خراش سر
ظاهر کرده بود چون جبرئیل او را دید آهی کشید و گریست حضرت سبب گریه او را
پرسید جبرئیل گفت یا رسول الله روزی باشد که جای همین رشته را بعضی از ستمگاران
بد دین بتیغ کین ببرند و حرمت ترا رعایت نکنند و اهلبیت او را اسیر کرده
بشهر و دیار بدیار بگردانند نوبت دیگر جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمت
حضرت پیغمبر بود و حسنین [illegible] چون حضرت خواست که ایشان را
دور کند که مبادا ناشناخته حرمت [illegible] او نکنند و جبرئیل گفت ایشان مرا میشناسند
بیاد که حضرت فاطمه زهرا بعد از نماز شب در خواب رفته و ایشان در گهواره
میخواستند که بگریند از عالم بالا فرمان رسید که ای جبرئیل بتعجیل برو در زمین و گهواره
ایشانرا بجنبان که فاطمه آسایش کند پس ایشان مرا میشناسند و من گهواره جنبان

ده و دست آتش با ایشانم و عجب نیست که دست بگریبان من کنند پس جبرئیل
گریان شد حضرت سبب گریه او را پرسید گفت یا رسول امت تو ایشانرا شهید
خواهند کرد یکی را بزهر جفا و دیگری را بنوعی چنان شهید کنند که بزاری زاری
که هیچ تن نکنند آرزوی سیر داری * در روایت معتبر دیگر از سلمان رضی الله
مرویست که در آسمان ملکی نماند که بخدمت او نیامده باشد و خبر شهادت حسین را
باو نرسانیده باشد و او را تعزیت نگفته باشد قال رسول الله صلی الله علیه و آله من بکی علی
الحسین او ابکی او تباکی وجبت له الجنة یعنی کسی که گریه کند بر مصیبتهای حسین یا کسی را
بگریاند یا خود را بگریه وا دارد بهشت بر او واجب میشود مؤلف گوید که اگرچه گریاندن
در این حدیث شریف مطلق است لیکن در اخبار چند صحیح صریح مقید شده که اگر کسی
یک کس را بگریاند بهشت بر او واجب میشود چنانچه بسندهای معتبره از ابو عمار روایت شده
که روزی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم فرمود شعری چند در مرثیه جدم حسین انشاء
کن چون شروع کردم حضرت گریان شد و من مرثیه میخواندم و حضرت میگریست تا
آنکه صدای گریه زنان آنحضرت از خانه بلند شد و در دفعه دیگر حضرت فرمود
بآن روشی که پیش خود میخوانی و نوحه میکنی بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست
و صدای گریه زنان از پشت پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت فرمود که هر که شعری
در مرثیه جدم حسین بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که
سی کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که بیست کس را بگریاند بهشت او را
واجب میشود و هر که ده کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که مرثیه بخواند

و خود بگرید بهشت او را واجب گردد و اگر او را گریه نیاید و خود را بگریه وا دارد بهشت او را
واجب میشود مؤلف گوید مبادرت از استحقاق بهشت و این احادیث گریاندن
بجهة آنست که اشک از دیده جاری شود چنانچه حضرت صادق فرمود که هر که اسم ما در نزد او
مذکور شود و از دیده اشک جاری کند حق تعالی روی او را از آتش جهنم حرام گرداند و در روایتی
اعضای عوضه در بهشت یابد و گریه است فرمایید و بردن اگر بقدر پر پشه اشک از چشم او
آن کس بیرون آید حق تعالی گناهان او را بیامرزد و اگرچه مانند کف دریا باشد
و در کتاب ترجمة المصایب از کتاب بحار الانوار نقل کرده که گناهکاری را در عرصه محشر
در آورند حق تعالی امر فرماید بجمیع اعضا و جوارح او که شهادت بگناهان او
او دهند پس چشم گوید بنامحرم نگاه کردم و گوش گوید که سخن غیر حق شنیدم
و لب گوید که نامحرم را بوسیدم و زبان گوید دروغ و غیبت و دشنام کردم و شکم و
و دست و پا و سایر اعضا هر یک شهادت بمعصیتی دهند تا آنکه بیچاره مایوس و لا علاج
براه جهنم روانه شود مژگان گوید خداوندا این بنده تو روزی در مجلس تعزیه فرزند
حبیب تو حاضر شده دلش بوقت اینقدر اشک از چشمش بیرون آمد که بار من تر
شد خطاب رسد که ایشان را داخل بهشت کنید که من گناهکار را
بخشیدم و حضرت امام رضا علیه السلام بدعبل خزاعی فرمود که ای دعبل هر که آب
دیدهای او روان شود برای آنچه بما رسیده است از دشمنان ما حق تعالی او را زنده
محشور گرداند که هر که یاد دارد گریستن لیکن ثواب گریستن در این واقعه عظما و
مصیبت کبری بجائی رسیده که حضرت صادق فرمودند که هر که یاد دارد تعزیه حضرت

و بیان ثواب گریستن بر امام

امام حسین علیه السلام را و مصیبتهای او را از دیده او بقدر سر مگسی آب بیرون
آید ثواب آن بر خداست و خدا راضی نشود از برای او بغیر از بهشت بلکه گفت
اصلا آب از دیده او بیرون نیاید همین قدر که خود را شکل گریه کننده‌گان نماید بحکم من
تشبه بقوم فهو منهم چنانچه علامه آه فرموده بهشت او را واجب گردید بلکه از
حکایت مذکور در نقل شیخ فخر الدین طریحی جلیل القدر و غیر آن معلوم میشود که
این ثواب عظیم را بکسی میدهند که نه گریستن از برای آنحضرت و نه اراده آن را
داشته و نه خود را بصورت گریه کنندگان آنحضرت نموده بلکه اشک در این تعزیه
عزای آنجناب نه برای مصیبت او بلکه بجهة امر دیگر از دیده او جاری شده صاحب
چنین اشکی داخل در تشبیه بگریه کننده‌گان آنحضرت شده مستحق نجات از عذاب
خداوند و ثواب دخول بهشت عنبر سرشت میگردد و در کتب معتبره و کتاب مزبوره
نقل کرده اند که در مدینه مشرفه زنی بود بدکردار و زناکار و او را همسایه بود که او در او
قات بسیار در تعزیه داری آن بزرگوار قیام و اقدام مینمود و از اتفاقات روزی جمعی را
طلبیده و مشغول خواندن مرثیه و تهیه اسباب اطعام گردید و ضعیفه زانیه را
آتشی ضرور شده داخل سرای تعزیه شد چون نزدیک دیگ آتش رفت دید
که بعلت اشتغال عزا مأمور با هر دیگر نزدیک است آتش خاموش شود و آن
فاحشه مدتی سعی نمود که آتش را برافروزد و بآن سبب قطره اشکی از چشمهای او
جاری گردید و بعد از روشن شدن آتش پاره از آن آتش برداشته بخانه خود بر
گردید چون خواب قیلوله عادت آن ضعیفه بود بعادت بخواب رفت ناگاه دید

که قیامت برپا شده و ملائکه زبانیه جهنم او را بزنجیر آتش کشیده بسوی جهنم
میکشند و میگویند که زناکار را خداوند قهار مقرر فرموده که بجهة این کار بجهنم
بئس القرار بیندازیم و او در این حالت فریاد میکند و استغاثه مینمود کسی بفریاد
او نمیرسید و میگوید بحق آن خدائی که هر نوع را جزای گناهکاران کرده که مرا
تا بکنار جهنم آوردند که ناگاه مردی با وقار بلند بالا بایشان ندا کرد که خلق را بعضی از او
دست بدارید و او را مس بسیار بد ملائکه زبانیه جهنم گفتند که یابن رسول الله بچه
سبب آن گناهکار مغضوب خداوند کرد که او را رها میگذاری که داخل جهنم ننمائیم فرمود
بجهة آنکه این ضعیفه داخل سرائی گردید در آنجا اقامه عزا مینمودند و آتش طعام ایشان را
افروخت و بآن سبب اشک از چشمهای او جاری شد در اینوقت ملائکه
عذاب گفتند سمعا و طاعة گو او را با نور از شفاعت کننده و پس شفاعت
کنند پس مرا رها کرده و رفتند و چون خلاص شدم بخدمت آنحضرت از روی تضرع
عرض کردم تو کیستی که حق تعالی بسبب تو مرا از آتش جهنم خلاص بخشیده فرمود که منم
کشته که هر یک مؤمن و مؤمنه که مرا یاد کند گریان میگردد و منم آن تشنه که
مرا با لب تشنه در کنار رود فرات مثل گوسفند سر از تن جدا کردند منم حسین ابن
علی ابن ابیطالب علیه السلام ضعیفه گوید که من حولناک از خواب بیدار
شدم و رفتم بسرای تعزیه و هنوز متفرق نشده بودند من خواب خود را بایشان
حکایت کردم دیگر باره گریه و ناله و بیقراری نمودم دیگر مروی است که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام بزراره فرمود که ای زراره بدرستیکه آسمان گریست چهل

صباح بسرخی و کسوف و کوهها پاره پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بموج
و خروش در آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند اندر این غم نه همین
عرش سماوی گریه کنان کل عالم زیر زیر میگریست آفتاب مه لوح قلم کرسی عرش
و در غم شاه شهیدان شهدا میگریند و زنی از زنان ما از اشم خضاب نکرد
و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله زیاد را از برای ما نیاوردند
و پیوسته ما در گریه و زاری از برای مصیبت آنحضرت بودیم و جدم علی ابن الحسین علیه السلام
چون پدر بزرگوار خود را با آن حال یاد میکرد بنقدری میگریست که ریش مبارکش
از آب دیده اش تر میشد و هر که آنحضرت را با آن حال میدید از گریه او میگریست
و ملائکه که نزد قبر آنحضرت هستند از برای او میگریند و بگریه ایشان مرغان هوا و هر که
در هوا و آسمان است از ملائکه گریان میشوند و چون روح مقدس آنحضرت از بدنش مفارقت
کرد جهنم نعره زد که نزدیک بود زمین از هم بشکافد و چون جان پلید عبید الله زیاد
و یزید ابن معاویه از بدن نجس ایشان بیرون رفت جهنم بخروش آمد و اگر خداوند
تعالی امر نمیکرد خزینه داران جهنم را که او را حبس نمایند هر آینه هر که در روی زمین بود
از جوش و خروش او میسوخت و اگر اندکی رخصت میدادند هر آینه هر چه در روی
زمین بود فرو میبرد ولیکن مأمور است بامر خدا و خازنان او را بزنجیرها دارند و چندین
مرتبه بر خازنان خود زیادتی کرد تا بسبب مخالفت او را نیاوردند تا آنکه جبرئیل آمد و بال
خود را بر پشت او زد و زیادتی او را رد کرده و آن را ساکت کرد و شنید بدرستیکه
جهنم گریه و نوحه میکند برای آنحضرت و بر خروش بر قاتلان آنحضرت و اگر حجتهای خدا

بر روی زمین نمی بود هر آینه سرنگون میکرد زمین را و هیچ دیده نزد خدا محبوب تر
نیست و هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده که بر آن حضرت گریه
و اشک که بر آن حضرت فرو ریزد و هر که بر آنحضرت میگرید نیکی کرده بحضرت فاطمه
زهرا و بآن حضرت یاری نموده است و احسان بحضرت رسالت کرده است و یاری
آنحضرت نموده است و حق ما اهلبیت را ادا کرده است و در قیامت هیچ بنده
محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد مگر کسی که بر جدم حسین علیه السلام تشنه جگر
گریسته باشد که او محشور میشود با دیده خندان و بشارت باو میرسد از جانب
خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از او ظاهر میشود و خلایق همه از ترس و بیم
و گریه کننده گان حسین ایمن اند در شادی بهمه خلق را در مقام حساب برند
ایشان در زیر عرش خدا در خدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب نمیترسند
و ملائکه نزد ایشان میآیند و ایشان از التکلیف بهشت و حوران و غلمان
میشمارند و ایشان ابا میکنند و میگویند ما صحبت مجالست آنحضرت را
به بهشت نمیفروشیم و لقای آنحضرت ما را خوشتر است از بهشت و حوران و غلمان
پیام میفرستند که ما را شوق ملاقات بی نهایت رسیده است و ایشان بسبب
سرور و شادی که از مجالست حضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را
بشنوند و دشمنان اهلبیت را می بینند که مردم بسوی آتش جهنم میکشند و ایشان
منازل این نیکوکاران را می بینند پس میگویند که نیست ما را شفاعت کننده
گو در این روز نه دوستی و نه یاری که ما را از شدت این آتش نجات بدهد پس باز

ملائکه پیغام از جانب زنان ایشان و خزینه داران بهشت ها می آورند و برای
ایشان وصف می کنند نعمتهائی که خدا تعالی از برای ایشان و خزینه در بهشت
مهیا کرده ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمدن ان شاء الله تعالی و چون این
جواب بحوران و غلمان و خازنان بهشتهای ایشان میرسد می شنوند که ایشان
در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته اند و شوق ایشان زیادی شود پس همین شیعیان
آنحضرت میگویند که حمد و سپاس خداوندی را که فزع اکبر و احوال این روز از ما بر
داشت و ما را نجات داد از آنچه می ترسیدیم پس اسبها و شتران با محملها بجهت ایشان
می آید و ایشان سواری شوند و مشغول حمد و ثنای حضرت عزت شده که جمعی از
شیعیان بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و صلوات بر رسول و آل
می فرستند تا داخل منازل خود می شوند و از کتاب کامل الزیارة نقل شده که جمعی از شیعیان
بخدمت حضرت صادق رسیدند و یاد شهادت گلگون قبای صحرای کربلا حضرت
امام حسین را نمودند آنحضرت گریان شد و اشک حاضران نیز جاری گردید پس
آنحضرت روایت کرد از حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که انا قتیل العبرة
ما ذکرت عنده مؤمن الا قد بکی بعضی گفته اند که معنی این کلام اینست که من کشته
شدم در حالتی که اشک از چشم من جاری بود و وجه آن معلوم است که گاهی نگاه
بسوی خیمه گاه میکرد و از بیکسی و دور مانده گی اهلبیت و عیال در میان سی هزار دشمنان
دشمنان میگریست و گاهی نظر بقتلگاه میکرد که در میان بدنهای کشتگان خود را
می دید اشک خونین از دیده حق بین جاری مینمود و گاهی تا نظر از شهدای خود میکرد

که در میان این همه اعداء مانده و احدی از برادران و فرزندان و خویشان
و هواداران او باقی نمانده اه از دل فگار بر آورده زار زار میگریست منقول است
که عمر ابن لیث که یکی از پادشاهان عصر خود بود در [illegible] لشکر خود قرار داده نموده بود
که هر سرکرده هزار نفری گرزی بدست گیرند در صحرای با فراغی رسید در مقام تعداد
عسکر خود بر آمده با حضار گرز داران نمود چون شماره نمود یکصد و پنجاه گرز دار
که علامت صد و پنجاه هزار کس باشد بشماره در آمدند ناگاه به بیکسی و تنهائی حرم
حضرت امام حسین علیه السلام نظرش افتاد خود را بر روی خاک انداخت و شروع
بگریه کرد و گفت در وقتیکه آن یکه سوار شهدا در صحرای کربلا بجانب چپ و راست
نگاه میکرد و میگفت هل من ناصر ینصر آل محمد المختار هل من ذاب یذب عن
الذریة الاطهار آیا یاری کننده هست که دفع کند شر این دشمنان را
از ذریه اطهار هیچکس جواب نداد پس سر خود را بسوی آسمان کرد و گفت اللهم
انک تری ما یصنع بولد نبیک خداوندا بدرستیکه تو می بینی که امت جفاکار چه
می کنند بر اولاد پیغمبر خود و از این گفتار پرده نشینان سرادق عصمت بیکبار
بشیون در آمدند و دستها بر سر از تنهائی او میزدند و حضرت امام زین العابدین از
رخت خواب برخواست که ای جان پدر من باقی مانده ام و یار و یاور تو ام کاش در
انوقت من با لشکر خود خود را بخدمت آنسرور میرساندم و عرض میکردم که طفل بیمار خود را
بفرمائید که در بستر نخوابد که من با لشکر یاور و یار تو میشدم پس جهاد میکردم و جان
خود را فدای او میکردم این بگفت و با دیده گریان برخواست مرد بسیکه در وقت

سکرات او نور چشم سید ثقلین حضرت امام حسین بر بالین او حاضر شد
و فرمود که تو آزردی داد رسی ما کردی الحال ما داد رسی تو خواهیم نمود بداند که خداوند
مهربان بهمان افسوس و دیده گریان تو جمیع گناهان تو را بخشید و بر زبان از حضرت صادق
مروی است که گفت یا کیا فابک علی الحسین فانه ذبح کما ذبح الکبش یعنی اگر
گریه میکنی باید گریه کنی بر مصیبتهای حسین زیرا که کشته شد او را چنانچه گوسفندی را ذبح
می کنند و در این جا توان گفت چنانچه بعضی فضلاء معاصرین بعد از ذکر این
حدیث شریف اشاره نموده که آنجناب را بطریق ذبح و دستور عرب
که گوسفند را ذبح می کنند نکردند بر خلاف آن عمل نمودند زیرا که دأب عرب
در انوقت چنان بود که اگر میخواستند گوسفندی را ذبح کنند اول او را
سیراب میکردند و فرزند رسول خدا را تشنه لب ذبح کردند و حلقوم آن
نداده او را به خنجر آب داده بریدند و آبی را که دیو و دد از او می آشامیدند تا بیابان
بر جاده کوفیان بیوفا از آن مضایقه کردند ○ بودند دیو و دد همه سیراب می مکید
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا ○ همان نه از آن جناب مضایقه کردند بلکه از زنان
و طفلان او نیز مضایقه کردند ○ از آن تشنه کان هنوز بعیوق میرسد
فریاد العطش ز بیابان کربلا ○ و دستور در ذبح گوسفند آنست که او را از حلقوم ذبح
کنند و ریحانه رسول خدا را از پشت سرش را جدا کردند زیرا که حلقوم او
بوسه گاه جدش محمد مصطفی بود و خنجر در آنجا اثر نمی کرد و عادت ایشان این
بود که گوسفند را در جائی میکشند که تشنه او را در وقت کشتن نه بیند آنحضرت

سید الشهداء را در میدان نگاه داشته و علی اکبر نوخط فرزند هجده ساله پیغمبر
آخر الزمان را در پیش رویش پاره پاره کردند و قاسم برادرزاده و داماد او را
عروسش را در برابر او بعزا مبدل کردند و عباس برادر دلبند او را در مد نظرش
دو دستش از پیکر جدا کردند و از خانه زین بجراحتهای بسیار بر روی زمین انداختند
و فرزند دیگر او علی اصغر را بر روی دست او تیر بر حلقومش زدند که سر پیکان بدست
آنسرور لب تشنگان رسید و در میان بود که بعد از اطفاء نائره جدال متوجه
زنان و اطفال شدند شریران کوفه و شام بعد از قتل فرزند دلبند سید انام
رو بخیمها کردند آه او [illegible] لشکر اعدا انگروه شریر کردند رو بخیمه سلطان کربلا و آنچه
از اموال که دیدند غارت کردند حتی گوشواره و خلخال را از پای زنان او بیرون کردند
و تا حال کسی ندیده و گوش نشنیده که قومی سرهای اولاد پیغمبر خود را از بدن جدا کنند
و باتفاق زنان و اسیران را از راه قتلگاه برده شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند
تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد ○ با هیچ آفریده خطائی چنین نکرد لعنة الله علیهم و علی
اعدائهم اشیاعهم و اتباعهم الی یوم الدین یا رب العالمین مجلس چهارم در ذکر
از علو شان حضرت امام حسین علیه السلام الحمد لله الذی جعلنا فی زمرة احباء الحسین
و رفع درجاتنا ببکاء عزاء الحسین والصلوة والسلام علی سید الکونین الذی
قال فی حقه وفی ره حسین منی انا من حسین و علی اهلبیته الطیبین الطاهرین
المظلومین من ابناء الحسین و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم خصوصا علی ظلمة الحسین
اما بعد فقد قال الله سبحانه و تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

... باشت چه که من از شما به تبلیغ رسالت دل بسیار تعب و مشقت
مزد و اجرتی نمیخواهم مگر محبت و مودت بفرزندان و خویشان و چه خوب
کردند مودت را هست با ایشان و حال آنکه هیچ امتی از امتان پیغمبر سابقان
بنجه ظلمی نکردند که سنگین دلان این امت و ظالمان بد عاقبت با اولاد و خاندان
او چه کردند که چشم روزگار و گوش فلک دوار چنین ظلمی ندیده و نشنیده و باین
تاکید که خداوند مهربان در این آیه درباره مودت ایشان بیان فرموده که
اگر خداوند دو دیگر مودت ما امر ظلم کردن ما میکرد زیاده نمیشد که با ما کردند
بسیار ظاهر است ظلمی که بران جناب و پدر بزرگوار و اولاد اطهار او کردند
نه در ظرف تحریر در می آید و نه تقریر توان کرد و قریب باین مضمون در اشعار
عربیه گفته‌اند ظلمت الغبراء اظلمت باهلها وقد حادت الخضراء بالشمس والسماء
وقد تاج زمرة الوانين بنبة وحابت مصائبه لهو بغربها نعم الله ما قاسی
المجنون ثم معاينت عين البصيرة فنالها یعنی از روزی که زمین اهل جور را بر داشته
و آفتاب و ماه و ستاره کان بگردش در آمده از وقتی که بلاها بارباب مصیبت و
در بلا مقرر شده بخدا قسم که احدی مبتلا بمثل حسین علیه السلام و اهلبیت او نشده
و هیچ چشمی مانند آن ندیده و هرگز فراموش نخواهد شد تا روز قیامت ظلمی که بر
حسین از ابن زیاد رفت ابن زیاد رفت نخواهد زیاد رفت ایزد بجهان جبر
خاک آدم بسرشت با آب هوا و آتش غم سرشت مجموع غم جهانیان را
یکسر در خاک حسین پاک در هم بسرشت و اگر خواهی که از هر یکی از بسیار

اندکی از ظلمهائی که این امت بحضرت رسالت و آل او کردند خواهی بدانی
که اذیتی که باو کردند کلام معجز نظام خود ش ناطق باین معنی است که فرمود ما اوذی
نبی بمثل ما اوذیت یعنی هیچ امتی پیغمبر خود اذیتی نکردند که امت من بمن
کردند سنگ بر دندان مبارکش زدند که شکست و پیشانی مبارکش را مجروح
کردند و بدار حربی که پشت خود را میداد عبار ابکردن او و درخت پیچاندند به نحوی که
نزدیک بود که نفس مبارکش قطع شود و اذیتهای دیگر از ابولهب و زن او
و از ابو جهل و اعوان او در کتب مبسوط مذکور است و قدری در این رساله گذشت
در آخر کار او را مانع و داد و ظلم شدند و نسبت هذیان باو دادند و مانع میراث
فاطمه شدند و در به پهلوی مبارکش زدند و محسن او سقط کرد پس آنرا
که خادم او بود جبرئیل ایلاف ستم به پهلوی خیر النساء زدند و حضرت امیر المؤ
منین علیه السلام را خانه نشین کردند و ریسمان در گردن آنجناب انداختند
و در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ضربت بفرق شریفش زدند و هزار
ماه که مدت سلطنت بنی امیه بود رسول الله را در منابر و منارها در خطبها لعن
میکردند تا آنکه ملعونی در خطبه لعن را فراموش کرد و در بین راه خاطرش
رسید برگشته و آن را قضا کرده و آن مکان را مسجد ساختند و آن مسجد الذکر
نام نهادند و بجهت خلفای ثلثه خطبها و سواحی انشاء کردند و همچنین حضرت امام حسن را
گوشه نشین کردند و چند دفعه زهر خورانیدند و ران مبارکش را مجروح
ساختند آخر بزهر جفا هفتاد پاره جگرش را بطشت ریختند تا عالم بقا رحلت نمود

پس آتشی را که الماس ریزها افروختند بحسن مجتبی زدند و در دهم ماه
محرم الحرام کردند بحسین مظلوم آنچه کردند و او را بالب تشنه با هفتاد و دو نفر
از منسوبان و برادران او را شهید کردند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در مدینه ولید ملعون در روز شنبه بیست یکم شهر محرم الحرام بزهر جفا شهید کردند
و حضرت امام محمد باقر را در روز شنبه هفتم شهر ذی الحجه الحرام برادر ابراهیم ابن
هشام ابن عبد الملک در سنه یکصد و چهار یک از هجرت گذشته او جعفر منصور
ملعون در مدینه بزهر هلاک کردند و حضرت امام موسی کاظم را در روز جمعه بیستم شهر
رجب المرجب سنه هشتاد و سه رشید ملعون در زندان بغداد بعد از مدتها
بزهر بیداد شهید کردند و قدری از مصائب ملعون آنجناب گذشت و حضرت امام
رضا را در طوس غریب و بیکس بزهر جفای جانسوز در سنه دو بیست مامون
شهید کرد و قضیه آنجناب مشهور است در السنه و افواه و مذکور است و حضرت
امام محمد تقی را در روز شنبه نوزدهم شهر ذی قعده الحرام سنه دویست معتصم
ملعون در بغداد بزهر جفا شهید کردند و حضرت امام علی نقی را در روز شنبه در
دویست پنجاه و چهار برادر متعز بالله در سر من رای بزهر شهید کرد و حضرت امام
حسن عسکری را در روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول در دویست و شصت برادر
معتمد ملعون در سر من رای شهید زهر نمودند شافعی گفته تاوه قلبی والعنائی
ورکب واقف لونی والتی قادعجیب چه آه ناله از دل من بیرون می آید
و چه اندوه و حزن در دل من جا کرده به نحوی که خواب را مبدل به بیداری نموده و بسیار

عجب است که مرا خواب میبرد تزلزلت الدنیا لآل محمد وکادت لهم صم الجبال تذوب
تمامی دنیا از برای مظلوم آل محمد بلرزه در آید و نزدیک شده که کوههای سخت از هم
بپاشند و گسیخته شوند و حضرت امام محمد جعفری را برادر متوکل ملعون خواست که شهید
کند در روز جمعه در سنه دویست و شصت که غیبت صغری باشد که هفتاد و چهار
سال باشد صغرای آنحضرت بحدت او میرسیدند و بعد از آن غایب شد و
و نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و روی زمین را از عدل پر خواهد کرد چنانچه
قدری از این مقوله گذشت و انتقام از ظالمان ایشان خواهد کشید و سیعلم الذین
ای منقلب ینقلبون و کشتن شیعیان و تابعان ایشان نزاد و انواع عذابها از دار
کشیدن و در میان دیوار گذاشتن و زبان بریدن و اخراج از وطن کردن
و اشباه اینها از علماء رضوان الله علیهم در کتب مبسوط مذکور است که دل مؤمن
از استماع آنها مجروح و جگرها از ظلمها بر ایشان مقروح میگردد ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم از ابن عباس مرویست که چون هنگام وفات حضرت رسول شد
ناگاه بگریه در آمده و آنقدر گریست که آب دیده اش بر ریش مبارکش جاری شد
گفتند یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود که گریه میکنم از برای فرزندان خود
از ظلمهائی که نسبت بایشان میکنند امت من بعد از من و از آن جمله گویا می‌بینم دختر خود
فاطمه را که بر وجوری و ستم کرده اند که او ندا کند یا ابتاه و یا رسول الله و احدی از امتان من
او را رعایت نکنند فاطمه این سخن را شنید بگریه در آمد حضرت فرمود که گریه مکن
دختر من فاطمه گفت ای پدر گریه من نه از ظلم است که بعد از تو بمن خواهند کرد بلکه

بجهة مفارقت تو است یا رسول الله حضرت فرمود که بشارت باد تو را
ای روح من که در این زودی بمن ملحق خواهی شد از کتاب مرآة الصفات
نقل شده که در کتاب کنز الغرائب روایت شده که روزی حضرت رسول
در خانهٔ ام سلمه بود که حضرت امام حسین از در درآمد پس او را در بر کشیده
و سر مبارک او را بسینهٔ خود چسبانید و دهان مبارک او را بوسه میداد
و میفرمود که این پسر را بنهایت دوست میدارم در این حال جبرئیل نازل
شد گفت حسین را بسیار دوست میداری گفت بلی جبرئیل گفت یا رسول الله
هیچ میدانی که جفاکاران امت بر سر او چه می آورند او را گرسنه و تشنه در
صحرای کربلا شهادة غریب و بی یاور و بی مددکار بجور و آزار تمام شهید خواهند
کرد پس خواطر آنحضرت از استماع این خبر وحشت اثر بسیار پریشان گردید از
دیدهای مبارکش آب جاری شد جبرئیل گفت یا رسول الله از خدا بخواه که همچنانکه از
برای اسمعیل قربانی فرستاد بجهة او نیز گوسفندی قربانی فرستد حضرت رسید که
ای جبرئیل این نخواهد شد زیرا که حسین را فدای امت گناهکار کردیم انجا
مقصود خلاصی اسمعیل بود و این خلاصی امت است اگر امت میخواهی از او در
در گذر و راضی شو که جان او فدای امت شود پس راضی شده حسین جان
گرامی فدای امت کرد روایت است اگر جان کنند فدای حسین ۞ از کتاب
منتقل شیخ فخر الدین طریحی نقل شد که در کتاب ذخایر الانام بواسطه از ابن عباس
روایت کرده که روزی نماز صبح را در مسجد مدینه با رسول الله گذاردیم چون آنحضرت

از نماز فارغ

حکایت بوسیدن بیغمبر لب و گلوی ح[illegible]

از نماز فارغ شد روی مبارک چون ماه تابان بسوی ما کرد و ابتدا از لفظ
درربار احادیث و اخبار بر سر صحابه درفشانی مینمود که ناگاه حسن و حسین
داخل مسجد شدند بسوی جد خود می آمدند و دست راست حسن بدست حسین
بود در اثنای راه با یکدیگر مکالمه میکردند و شکر الهی بجای آوردند که کیست مثل ما
جد ما محمد مصطفی که بهترین اهل آسمانها و زمینهاست و پدر ما بعد از او بهترین اهل
مشرق و مغرب است و مادر ما فاطمه زهرا بهترین زنان عالمیان و جده ام ام
المؤمنین است مادر برادر نبوده جد ما سید اهل بهشتیم ابن عباس گوید که
ما از این سخنان بسیار خوشوقت شدیم و هر یک از ما یکدیگر ملتفت شدیم
و تهنیت و شکر این نعمت را بجا آوردیم حق تعالی ما را مخصوص کرد است بولایت
و مودت همچون بزرگواران و بیزاری از دشمنان ایشان چون هر باره نگاه
کردیم بر رسول خدا که اشک بر صفحات روی مبارک آنحضرت جاری شده از
این معنی تعجب کرده گفتیم سبحان الله آیا بچه سبب جناب نبوی گریان شده
چون خواستیم سؤال کنیم که ناگاه شنیدیم که میفرمود بخدا قسم بر جد شما و نور است
از آنچه بشما خواهد رسید بعد از من پس گریهٔ آنحضرت زیاده تر شد و ایشان را طلبید
حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید پس گفت پدر و مادرم
فدای شما باد و دهان حسن را بوسید و بوسید و گلوی حسین را بوسید و مدتی
انجا را بوسید و حال آنکه اشک آنحضرت بر روی مبارکش چون مروارید میریخت و ما
هم بسبب گریهٔ او گریان شدیم و حسین از نظر ما غایب شد و بخدمت مادر رسید

با دیدهٔ گریان چون مادر او را بآنحال دید از جای برخواست و اشک چشم او را
باستین خود پاک میکرد و میگفت مادرت فدای تو باد سبب گریهٔ تو چیست
هر چند مادر بزرگوار حال زار او را می پرسید گریهٔ او زیاده تر میشد تا آنکه فاطمه
نیز بگریه درآمد فرمود ای نور دیده و ای میوهٔ دل دردرسیده آخر جهة گریه چیست چرا
نمیگوئی خدا دیدهٔ تو را گریان نگرداند دلم را خون و جگرم را کباب کردی ای مادر
بحق جد و پدرت بگو که کسی تو را بگریه آورده و چه چیز تو را گریان ساخته ای حیات
دل بیماران و ای مونس جان غمگساران حضرت امام حسین گفت ای مادر
بزرگوار کاش جدی مطلع گویا خاطر مبارک جدم از من ملال بهم رسانیده
و از بسیاری تردد من بسوی او فاطمه فرمود حاشا و کلا هرگز خیال مکن که جد
بزرگوارت از تو ملال بهم رسانیده باشد گفت یا اماه اگر چنین باشد پس چرا
دهان برادرم را بوسید و دهان مرا نبوسید بیا یا مادر دهان مرا بو کن و ببین
که از آن بوی بدی می آید حضرت فاطمه گفت ای مادر دهن تو از بوی مشک خوشبوتر است
بیا برویم بخدمت آنجناب و من بارها از او هم درباره تو شنیدم که میفرمود حسین
منی و انا من حسین و هر که حسین را بخواند چنانست که مرا خوانده و هر کس حسین را
دوست دارد مرا دوست دارد بخدا قسم که تو در گهواره بودی گریه میکردی و او
صدای گریهٔ تو را شنید و مرا آواز داد که یا فاطمه حسین را ساکت کن که گریهٔ او
دل مرا بدرد می آورد و ملائکه از گریهٔ او متاذی میشوند و [illegible] در وقتی که بیمار
بودی جدت از جبرئیل بجهة تو تعویذ خواست و بر بازوی تو بست و بارها تو را

بر دهنش بوسید و گفت خداوندا من حسین را دوست میدارم پس دوست
دارد هر که حسین را دوست میدارد مرا ای نور دیده بخاطر نداری آن روزی را
که برادران در برابر آنجناب کشتی میگرفتند و او حسن را ترغیب میکرد که
حسین را بر زمین بزن من گفتم ای پدر چرا بزرگتر را بر کوچکتر دلیر میکنی آنجناب
جواب داد که ای دختر اینک جبرئیل ایستاده و حسین را دلیر میکند و من حسن را
دلیر میکنم پس با وجود این امور عالیه در باب چه گونه میشود که رضا شود که شمر
لعین او را بر زمین زند و بر روی سینهٔ او نشیند و معلوم است که مشیت الهی بر
این قرار گرفته بجهة شفاعت امت و باعث ایشان است پس فاطمه گفت ای جان
مادر برخیز و برویم بخدمت جد بزرگوارت معینه که بلکه رفع ملال و غبار از دل
مبارکت تو بیرون کند پس فاطمه دست حسین را گرفته گریان و نالان داخل
مسجد شد ابن عباس میگوید که ما چون یافتیم که حضرت فاطمه داخل مسجد شد هر یک
بگوشه رفتیم الآعلا ابن ابیطالب پس رسول خدا فاطمه زهرا حسین را دیده آه
سرد از دل پر درد بر کشید و رنگ روی آنحضرت متغیر شد و باز شروع
بگریه کرد بحدیکه پیراهن آستین او تر شد پس فاطمه گفت السلام علیک یا ابتاه حضرت
جواب سلام او را داد پس عرض کرد که ای آقای فاطمه چگونه شد که خاطر حسین را
شکستی و دل او را خستی تو گفتی که حسین ریحانهٔ من است و حسین روح روان منست
تو میفرمودی که حسین زینت اهل آسمانها و زمینهاست تو نبودی که گفتی بوی بهشت را
از حسین میشنوم حضرت فرمود بلی یا فاطمه آنچه گفتی من گفتم گفت چرا دهان

حسین مرا نمی رسد مثل مرا درش و اینک حسین بیکبار و آنچه میخواهیم او را کشت
کنم نمی شود هرچه تسلی میدهیم و قضا بر فرموده شما را بیان بکنم تسلی نمی یابد حضرت
فرمود که در این کار سریست که انکار کردن آن بر تو میترسم یقین که
اگر بشنوی جهان بر تو تیره و تار و دل تو بسیار مغموم بلکه مجروح خواهد شد
فاطمه گفت ای پدر بزرگوار بحق حضرت که این سر را پنهان مدار چون آن
حضرت مبالغه او را شنید گفت انا لله و انا الیه راجعون اینک خبر آن سر را
جبرئیل من گفت از جانب پروردگار که حسن را بزهر جفا شهید خواهند
کرد و هفتاد پاره جگرش بطشت خواهد ریخت من دهان او را که محل خوردن
زهر و ریختن جگر است بوسیدم و بوییدم و چون حسین را شمر ذی الجوشن
کوفی لعنة الله مانند گوسفند ذبح خواهند کرد مکان و موضع بریدن گلوی او را
بوسیدم و بوییدم و چون حضرت زهرا این خبر وحشت انگیز را شنید صدا را
بگریه بلند کرد و خاک بر سر خود ریخت و دست خود را گردن حسین انداخت
و زار زار میگریست بنحوی که اضطراب و تزلزل در مسجد بهم رسید تا آنکه گمان
کردیم که جنبان دیوارهای مسجد با ما در گریه موافقت میکنند فاطمه گفت
ای پدر در کدام زمین خواهد شد در مکه یا در مدینه فرمود نه در مدینه و نه
در مکه بلکه در زمینی خواهد شد که او را کربلا گویند پس گفت ای پدر آیا بیکس حسین را
خوار مانند گشت حضرت بگریه در آمد گفت ای فاطمه این مصیبت بزرگترین مصیبتهاست
بدانکه اهل کوفه بمبالغه تمام او را طلب کنند که تو امام و پیشوای مایی و ما را الا امیری نیست

نیست و البته بسوی ما بیا چون حسین بسوی ایشان رود او را و سر از تن جدا کنند
و پسرهای او را و برادر زادهای او را و برادرهای او را و یاران و یاوران او را پیش از او
شهید کنند و هیچیک را قطره آبی نچشانیده و سرهای ایشان را بر نیزه کنند و بیا
عورات شهرها بگردانند چون فاطمه این سخن جانسوز را شنید فریاد برآورد و صدای
گریه بلند کرد و ناله را باسمان رسانید و ناله و حسینا از جگر برکشید چنانکه در مسجد
بود صدا بگریه بلند گردید و شد وحشتی که شور قیامت بکرد رفت پس گفت ای پدر
حسین من غریب خواهد شد فرمود با غریب و چه غریبی آن کان فی
رمضی اقسمت عزائه و صبغت ثوبی من جمیع دمائه اگر من دران زمان زنده
باشم عزای او را بنحوی بپا بدارم که موی خود را از خون او رنگین و طفلان یتیم
او را پرستاری نمایم حضرت گفت ای فاطمه دران وقت نه من باشم و نه تو و نه پدرش
فاطمه گفت ای پدر این قضیه هایله در کدام ماه خواهد شد فرمود در دهم ماهی که او را محرم
نامند که کفار دران ماه جنگ را حرام میدانند و امجاد نابکار دراین صورت
من لا یغسل و یجعل نعشه من ذا یواری جسمه بترابه من یکفله الا امام بعده و فانه من ذا
بقیم ای پدر بزرگوار که او را غسل خواهد داد و که تابوت او را دوش میکرد و که
جسم چاک چاک او را بخاک میسپارد و یتیمان او را که پرستاری مینماید و که ماتم
او را میدارد و عزای او را بر پا میدارد حضرت فرمود ای فاطمه هیچ یک از اینها
که گفتی بعمل نخواهد آمد پس حضرت روی خود را بجانب امام حسین علیه السلام کرد
و گفت سه روز نعش تو بر روی خاک خواهد بود چون فاطمه این را شنید

باز فریاد و حسینا و وا مصیبتاه و وا حسرتاه را بلند کرد و بر وی حسین را در آغوش کشید
و غش کرد و پس حضرت رسول او را بهوش آورد فرمود ای فاطمه صبر کن که خدا صابران را
دوست میدارد و فردای قیامت من و تو شفیع امت شویم در نیوقت حضرت امام حسین
علیه السلام متوجه جد بزرگوار خود گردید و گفت یا جداه چنانچه فرمودی مصیبت من
عظیم خواهد بود و بلیه من بدلهای دوستان اثر خواهد کرد و حضرت رسول و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و جمیع حضار از مهاجر و انصار و صغار و کبار بگریه در آمدند ماتمی بر پا شد
که مثل و مانند نداشت که در این هنگام آثار وحی بر آنجناب ظاهر شد و جبرئیل از
جانب رب جلیل رسید و گفت خداوند علی اعلی تو را سلام میرساند و میفرماید
که فاطمه زهرا و سیده النساء را خوش کن که ملائکه آسمانها را بگریه در آورده
و تسلی ده او را با اینکه منکه خداوند قادر عالمم زود باشد که خلق کنم جماعت شیعیان
پاک و پاکیزه که مجلسها آماده کنند از برای ماتم حسین و اشکها بریزند و مالهای
خود را خرج کنند در عزای حسین و به تعب بیندازند و جانهای خود را در زیارت
و نسلهای ایشان بر این عمل باشند تا ظهور آل محمد از ذریه حسین و اولاد او در ایام
سلطنت انتقامها کشند و خون خواهی او و هر مظلومی از ظالمان و اوصیاء ایشان
نمایند و دیگر باره بشارت ده فاطمه را که فرزندان او را گرامی داشته ام و هر که او را زیارت
کند هر کاری که برمیدارد بنویسم در نامه اعمال او حج مقبول و هر که یک درهم در عزای او
خرج کند مقرر کنم ملائکه را که او را زیارت کنند و بهر درهمی هفتاد هزار حسنه باد کرامت
قیام و بنا کنند از برای او قصر در بهشت ارشاد بشارت ده فاطمه را که مرتبه آن مظلوم را

خواهش کردن امام حسین از جد بزرگوار ... از برای گریه کنندگان

چنان بلند کرده ام که هر که مصیبت او را بیاد آورد و بگرید امر میکنم ملائکه را که اشک چشم
گریه کنندگان او را محافظت نمایند در شیشهای تربت کنند و در وقتیکه جهنم زبانه
کشد آن شیشه اشک ها بدست صاحب اشک بدهند و بگویند باو که از رحمت
خدا بگیر این شیشه را که دران اشکیست که در دنیا در ماتم حسین ریخته بودی که
زبانه جهنم سرکشی کند از این اشک بر او بپاش تا پانصد سال راه برگردد از تو راوی
گوید که حضرت رسول چون این مژده را شنید روی مبارک او درخشان شد
و فاطمه سؤال از فرخنده گان او نمود حضرت گفت کیفیت وحی را دران وقت
فاطمه بسجده افتاد و شکر این نوازشها را بجا آورد و راضی شد حضرت امام حسین
علیه السلام چون این بشارتها را شنید عرض کرد یا جداه این اشفاق است
از خداوند تو که جد بزرگوار منی و رسول حضرت پروردگاری چه چیز بگریه کنندگان
عزای من میدهی قال النبی صلی الله شفیعهم و احب کلهم ابتدا به فرمود پیغمبر
که ای نور دیده ای فرزند پسندیده من در روز قیامت شفیع ایشانم و حق تعالی من
شفاعت ایشان را رخصت داده و هرچه ایشان دران وقت از من بخواهند
من اجابت کنم و آن روزی است رستخیز و هولناک لا ینفع مال و لا بنون
پس رو کرده به پدر بزرگوار عالیمقدارش گفت ای پدر شما در باره ایشان چه خواهید
داد قال علی انا الذی اسقیهم یوم یفر المرء من اخیه یعنی در روز قیامت که تشنگی
بر مردم غالب شود ایشان را از حوض کوثر از رحیق سربسته و از مسکه نرم تر و خوشبو تر
است سیراب کنم که هر گز تشنه نشوند دران روز که مردمان از یکدیگر میگریزند از

ترس عذاب دادرس ایشان شده شفاعت ایشان کنم پس روی بسیرادرش
کام حسن کرد که ای برادر نسبت بایشان چه عمل خواهی آورد حضرت فرمود که من
داخل نمی‌شوم در بهشت مگر بر رفاقت ایشان پس گفت ای جان مادر تو چه سیدی
قال احسن احمد فی حق رتبت منذ نشت و نعمائه قد وقفت و شعر
دعسی تانتو والحسب مرفوع الی قضائه ای جان مادر یکی آنکسیکه در نعمت
او بالا تر باشد ام که در روز کبر و دار در پای قائمه عرش اکبر موی سر خود را پریشان نمایم
و سنگهای چشم را از دیده روان کنم و گریبان خود را تا دامن چاک زنم تا حق تعالی
شفاعت مرا در حق ایشان قبول کند و هر که از ایشان را بیازارند ایشان را از رسند پس
بهشت در بر من و من بدست گرفته ایشان را از صراط بگذرانم پس گفت یا حسین
تو چه سیدی بگیر که کشته کان قال الحسین علیه السلام وحق من خلق الوری
طحی و سقف ارضه بالسماء انه الا دخل الجنة حتی یدخلوا ولله یهدی من یشاء بهواء
قسم بحق آنکسیکه عالم را خلق کرد و آسمان را سقف زمین قرار داد تا ایشان را داد
داخل بهشت نکنم خود داخل بهشت نشوم و چون ایشان را در بهشت در پیش روی خود
به بینم که داخل بهشت شدند از پروردگار خود درخواست کنم که کوشک و حور و قصور در
جوار من بایشان کرامت فرماید از عبدالله ابن قیس روایت شده است که معاویه
آب فرات را از لشکر آن حضرت مانع شد حضرت جمعی را فرستاد که او را از سر
آب دور کنند میسر شد منهزم شدند و برگشتند و حضرت امام حسین علیه السلام
باذن پدر بزرگوار فتح نمایان کرد و جمعی از آن کفار را مدار البوار فرستاد و آب

بسیار آورد و بعضی از علماء معاصرین مسموع شده که چون لشکر فاتح خیبر از تشنگی
بتنگ آمده در خدمت آن حضرت آمدند و از تشنگی شکوه نمودند حضرت حسن را
فرمود که ای نجل عمر عاص شو و برو و بگو با عمر که آب بصحابه لشکر علی بده پس تمامی
ایشان رفتند و آب آوردند چون معاویه این مقدمه را شنید قدغن تمام نموده
که هر یک که بیایند آب داده نشود و به عمر عاص عتاب بسیار نمود و او قسم میخورد
که من نبودم و نگفتم بار دیگر تنگی آب شد حضرت بآن حسین فرمود که ای نجل یزید تو بگو
که معاویه مرخص کرد که آب داده شود و لشکر حضرت آب بسیار آوردند و چون
معاویه شنیدند قدغن شدیدی کرد که اگر یزید بیاید و اذن بردن آب دهد کسی ندهد
پس بار دیگر تنگی آب شد حضرت به حسین فرمود که ای نجل معاویه بشو و بگو که من
خود بجهة این آمده ام که دفعه دخل بد فعات دیگر ندارد و خود بایشان آب دادم
که ممانعت نشد بدر او ای گو بد که بعد از آن که آب آوردند تشنه آب فرات براق
و اسلحه بر قامت خود راست کرد و بخدمت پدر بزرگوارش آمد و عرض کرد که ای پدر
بعزت است که رفتن آخر ندارد و مرا رخصت فرما که از دم شمشیر آبدار آب را
از این ستمکار بگیرم آن بزرگوار او را رخصت کارزار فرمودند با جمعی از سواران متوجه
آن اشرار شدند و از آن جماعت بسیار بقتل رسیدند چون چشم امیر المؤمنین
بآن سرور لب تشنگان افتاد چون آب از دیده مبارکش جاری کردید و سر ستم
کشیده او را بسینه خود چسبانید و بنوعی زار زار بنالید که تمامی لشکر بگریه در آمدند
پس عرض کردند یا امیر المؤمنین چنین فتح نمایان که از نور چشم پیغمبر آخر الزمان

بعمل آمد باید که خوشوقت و خندان باشید نه گریان و نالان فرمودند بخاطر آوردم
صحرای کربلا را که او را از همین منع کنند بعد از جدال و قتال بر او به نحوی تشنگی
غالب شود که زبان بکام او چسبیده خواهد که خود را بآب رساند چهار هزار نامرد
سر راه بر او بگیرند او مثل اینجا فتح کرده خود را بآب رساند و بار دیگر خواهد
گفت که تو اول آب بگو از الحیوان دهان از آب بردارد و حضرت گفت آیا که تشنه
باشا مطعونی آواز داد که تو آب میخوری و لشکر مخالف بخیمها بخشند داد آب را
بر زد و او را تشنه و گرسنه شهید خواهند کرد به لعنت خدا گرفتار شوند

در بیان رفتن امام حسین از مدینه الحمد لله الذی جعل الجنة قسطا
الانبیاء والاوصیاء ثم الامثل فالامثل من الاصفیاء والاتقیاء فا
البلاء للاولیاء والصلوة والسلام علی اشرفهم الذی اوجب الجنان
ضار نصیبه اکثر البلاء الارض والسماء وعلی ذریة النقباء والنجباء الشهداء العریان
در روایت معتبره وارد شده که چون حضرت امام حسین از مدینه بیرون رفت
این آیه را خواند و قصه بیرون رفتن موسی از ترس فرعون بسوی مداین نازل شده
فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین و سبب بیرون رفتن
حضرت از مدینه آن شد که چون معاویه علیه الهاویة بجهنم واصل شد و یزید پلید
بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عم خود عتبه ابن ابی سفیان را حاکم مدینه
کردانید و چون حضرت که مروان حکم که از جانب معاویه حاکم بود دیگر یزید بگیرد
او گرگ بخت و باد دست نیافت پس نوشت که بخدمت فرزند حضرت رسول خدا فرستاد

الذی اوجب الجنان
بلا کو معاینه والبکاء

که یزید مامور ساخته که برای او از یزید تو بیعت بگیرم و حضرت باو ملاقات کرد
بر او ابتداء سی نفر از غلامان و موالیان خود را فرمود که اسلحه بر خود راست کرده بهمراه
خود برد و فرمود که اگر صدای من بلند شود شما بخانه در آیید چون ولید خبر مرگ
معاویه را بآن حضرت گفت حضرت فرمود که انا لله وانا الیه راجعون گفت یزید
مرا مامور ساخته که از تو بیعت بگیرم حضرت فرمود که تو میدانی که ما اهل خانه داده
آبا و عزت و کرمیت و معدن نبوت و رسالت و مائیم علامت دین و نشان نهار
راه یقین و به تحقیق که شنیده ام از جد بزرگوار خود که خلافت حرام است بر اولاد
ابی سفیان پس چگونه روا بود که بچنین کسی بیعت کنم و این مضمون را عتبه به یزید
نوشت و او در جواب نوشت که چون نامه بتو رسد او در آتش و سر او را
با نامه برای من بفرست و بیان کن که اطاعت نکرده و مخالفت کرده البته سر
حسین ابن علی را با نامه خود برای من بفرست و بر ولید بعد از این سخنان فرمود
که یزید مردی است فاسق و شراب خوار و کشنده مردم بناحق و علانیه بانواع فسق
و معاصی اقدام کند و مثل کسی هرگز با مثل او بیعت نمیکند و بروایتی یزید بولید نوشت
در خصوص عبدالله زبیر داد و در جواب نوشت که عبدالله زبیر هر جا باشد به سخن و شدت
مبتلا خواهد شد اما امام حسین را پس باید بقتل برسانی و سر او را برای من بفرستی چون
بر نامه یزید مطلع شد گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خدا نخواهد که من
در کشتن حسین سعی کنم بخدا قسم که اگر همه روی زمین را یزید بمن بدهد در کشتن فرزند
رسول خدا و پرورده فاطمه زهرا اقدام نمایم و آنچه از یزید در این باره بمن برسد باک

ندارم و ولید نامه را به یکی از محرمان خود بنزد حضرت فرستاد چون آنجناب
بر آن نامه مطلع شد مصمم رفتن مکه شد و برادرت امام زین العابدین
چون مصمم شد در شب بقصد وداع بر سر تربت جد بزرگوارش آمد نوری از
قبر مطهر او ظاهر شد و آنحضرت برگشت در شب دیگر رفت و نماز بسیار کرد
و در سجده او را خواب برد دید که حضرت رسالت او را در بر گرفته میان هر دو دیده او را
بوسیده و گریست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا می بینم که در
خون غوطه خورده باشی در میان گروهی از این امت که امید شفاعت از من داشته
باشند بدرستیکه ایشانرا در نزد خدا بهره نیست ای فرزند گرامی تو در این زودی
بنزد پدر و مادر خود خواهی آمد و ایشان مشتاق تو اند در بهشت و ترا درجه چند است
در بهشت که بآنها نمیرسی مگر به شهادت پس آنحضرت بیدار شد و بخانه آمد بسیار
محزون مراجعت نمود و خواب را باهلبیت خود حکایت نمود و آن روز هیچ خانه نبود
که حزن و اندوه ایشان زیاده تر از اهلبیت رسالت و صدای گریه و نوحه از ایشان بلند
بود و برادرش شب دیگر چون به نزد قبر آنحضرت آمد پس ایستاد و بگریه در آمد گفت
السلام علیک یا رسول الله انا الحسین ابن فاطمه سبطک الذی خلفتنی یا جداه منم
حسین پسر فاطمه و سبط تو که مرا در میان امت خلیفه کردی حال از جفای
ایشان بضرورت و ناچار از زیارت تو محروم میمانم منم حسین جد در آغوش
پروریده تو منم که بود در رخ روشن دیده تو منم حسین که از لطف ایشان لولاک
هزار مرتبه فرموده جعلت فداک اکنون یزید تمنای کشتنم دارد و هم در خیال دین

بازگشتنم دارد و بآن رسید که آواره از مدینه شوم بدشت کوفه گرفتار اهل کینه شوم
تو ای رسول این غمگسار من بودی تسلی دل آسیمه وار من بودی پس بسیار
گریست و سر مبارک خود را بر ضریح آنحضرت گذاشت و خوابید و جناب
رسول الله را دید که او را در بر گرفت و از مصائب کربلا قدری بیان فرمود که
صبر پیشه کن و اشتاب کن که سوی کربلا روانه شوی و چون حضرت امام
حسین مصائب قلیلا از آن حضرت شنید عرض کرد که یا جداه مرا بقبر
خود در آور و از همه غمهای عالم و المها خلاصم کن فرمود ای نور دیده تو را چاره
از برگشتن بسوی دنیا و شهادت فایض کردی و بسعادت بلند ابدی رسی پس
بیدار شد و بخانه مراجعت نمود و عازم سفر شد در شب آخر بسر تربت
مادر آمد گفت السلام علیک یا اماه مادر پسرت حسین بوداع تو آمده
ناگاه از قبر آوازی شنید که علیک السلام ای مظلوم مادر و ای شهید مادر و ای
غریب مادر پس گریه [illegible] بر او مستولی گردید که دیگر طاقت تکلم نداشت
و از آنجا بسر قبر برادر خود امام حسن علیه السلام آمد و او را وداع کرد و چون
صبح شد و آفتاب غم از افق ماتم الم زد آنسرور شهیدان فرمود تا غلامان
و خادمان که محاملها و کجاوهای خواتین اهل عصمت و طهارت را بر شتران
ببندند و خدام بفرموده عمل نمودند و هیچ یکنفر از اهلبیت و یاران و برادران
سوار شدند و آنحضرت جناح الطیب چون پا بر رکاب گذاشت فریاد مرد
و داویلا و واحسرتا از زنان و مردان هاشم بلند شد بعضی در گوشه زار زار

میگریستند و برخی پای برهنه از عقب او میدویدند و برخی ردای خود را از سر انداختند و گرد بر
جامه خود را چاک میکردند طایفه برکاب آنحضرت سر آویختند آن امام مظلوم چون
ایشانرا بآن حال دیدند فرمود که شما را بخدا میسپارم و بخدا قسم میدهم
که صبر و شکیبائی را پیش گیرید و جزع ننمائید آن ستمکشان آتش فراق گفتند ای یگانه
آفاق ما چگونه خود را از گریه و زاری معاف داریم و حال آنکه تو آقا و بزرگوار مائی
و از میان ما بیرون میروی امروز بغیر از تو کسی نداریم چون شما بروید ما بی یار و غریب
میمانیم و با وجود این نمیدانیم که کار شما با قوم اشقیا بکجا خواهد رسید خدا جانهای ما را
فدای تو گرداند ای یادگار بزرگواران وای داد رس مسلمانان حضرت فرمود که من
بعد باید اطاعت خدا و فرموده جد خود را بعمل آورده و گفت در این وقت باید
لا محاله بعراق بروم و آنچه باید بر من واقع شود ناگاه یکی از عمهای آنحضرت شیون بر آورد
و گفت در این وقت نوحه جنیان را شنیدم که میگفتند شهید کربلا از آل
محمد است که حبیب دل رسول خداست و هرگز بدی از او بظهور نرسید و مصیبت
او دلهای مجروح و نیکان را ذلیل کرده عازم سفر کربلا شده و در این وقت تمامی زن
هاشم بنوحه و زاری در آمدند و مرثیها خواندند ناگاه ام سلمه زوجه حضرت رسول گفت
ای فرزند گرامی ما را محزون و مصیبت زده مساز و از رفتن عراق ای مونس جان
بیقرار مرحم دل سوخته ام سلمه بگذار بعوض فراق جد و پدرت ما هجران خود گرفتار مساز
با جگر داغم ترک این سفر فرما که جدت جمیع مصیبت کربلا را بمن خبر داده و قدری
از آن خاک بمن داده پس سخنان چند از آن محنتها بیان کرد که دل مستمعان را بجوش

و اهل مجلس را بخروش در آورد و بند و حضرت فرمود ای مادر تو خود میدانی از رفتن آن
زمین چاره نیست و چیزی از وقایع آن بر من پوشیده نیست اگر خواهی بدانی میان
دو انگشت مرا نگاه کن پس نگاه کرد دید که زمینها پست شده و زمین کربلا نمایان دید
که از یک طرف لشکر جوق جوق او صف کشیده و از یک طرف خیمه چند پر از اشک آه نمایان
و زنان چند دید که در آن زمین از کشاکش دست ستم سر برهنه و موی پریشان
دید در آن خیمه‌ها جوانان چندی را دید که بدنهای پاره پاره افتاده اند و جوانان یکه در میدان
یکه و تنها ایستاده هر قدر مطالبه داد رسی نماید کسی جواب نمیدهد ام سلمه از مشاهده آن
حالت غش کرد پس حضرت او را بهوش آورده تسلی داد و دست دراز کرده
و قدری خاک از زمین کربلا گرفته بوی داد فرمود این خاک را نزد خود در شیشه ضبط کن پس
هر وقت که خاک خون شد بدانکه من در صحرای کربلا به تیغ اعدا شهید شدم و آن
ضعیفه بر روی آنحضرت نگاه میکرد چنانچه آه سرد میکشید که افلاک را بگریه می آورد
پس حضرت او را وداع کرده رو بسوی کسیکه حضرت امام حسین را چهار دختر بود یکی از
ایشان فاطمه نام داشت و در زمان حرکت آنحضرت فاطمه بیمار بود و خود را از دیدار
پدر و برادران تسلی می نمود چون حضرت بعنوان وداع به بستر او حاضر شد سیلاب
اشک از نرگس بیمار از دیده او جاری گردید فاطمه از سکوت پدر متعجب شده عرض کرد
که ای پدر شما هر وقت در می آمدید مرا از مفارقت و شدت تسلی میدادید امروز
می بینم که چون مرا دیدید بگریه در آمدید که ای پدر گویا فهمیده که من از این آزار جان بدر
نخواهم برد اگر چنین است که هزار جان من فدای تو باد و خوشا حال من که در خدمت تو

جان سپارم حضرت فرمود ای فرزند چنان است سفری در نظر دارم و از رفتن آن
ناچارم و تو را بخدای سپارم ۞ میروم هر فراق و درست همراه من است این سفر
وارد خطر در راهی باید رفیق ۞ چون فاطمه خبر فراق را شنید جامه شکیبائی برتن درید
و از دل بیمار آهی کشید و بزبان حال میگفت ۞ ای دل خون شده از ترکت تو
آمد خبری خبر آمد که شده یار رو فا چو سفری گفت ای پدر میروی و عمهایم زینب و کلثوم
با تو میرانم تو راست تسلی دهند حضرت فرمود که ایشان را به همراه میبرم گفت من
و برادر را که بیماری فرمود که برادرت را نیز همراه میبرم فاطمه بفریاد در آمده گفت
چه مدعاست که باید مرا جدا سازی حضرت فرمود که تو بیماری و طاقت سفر نداری
و سفارش تو را بام سلمه کرده ام اید خبر امید بازگشتن از این سفر ندارم هر
وقت که بروضه جدت روی غریبان را دعا کن فاطمه گفت سکینه را همراه میبری
فرمود بلی فاطمه اشک از دیده روان کرد و گفت ۞ خوشا بحال سکینه که با تو
همراه است چه خجست دست من از دامن تو کوتاه است ۞ مرا چگونه بر این حجر میپسندی
مگر قبول نداری مرا ای فرزندی پس حضرت او را در بر کشیده و بسیار بوسید و بام
سلمه فرمود نور دیده من ای علیله یادر باش ۞ بای بستم زده من بکار ما او رباش
خدا نکرده اجل گر شود پرستارش چو تو دفع کن بر باد من زارش ۞ ام سلمه
میگفت که من از او بس ترسم و لیکن از این سفر بسیار میترسم و از آن خبر دارم
بحکم چون نبود چاره تقدیر قضا ۞ دل بنا چاره تقدیر قضا گشت رضا پس حضرت از
بالین او برخاست و روی به بقیع نهاد و مکان کرد منقولست که چون فاطمه از پدر ناامید

ازان سوز شده بهزار شفقت یکدست عضاد یکدست دیگر دیوار را گرفته خود را
بقافله گاه پدر رسانید چون چشمش بکاروان پدر افتاد ۞ بگریه گفت پدر منزلت
مبارک باد الله و این سفر میخواب تو خوش باد هر صباحی برادرانم همه خواهران سلام
علیک ۞ مسافران و یا رجان سلام علیک ۞ خونسا کجاست شما به باب امید
بدر دید پدر را پیچ من نمی کاهید الیس یکان یکان را در بر گرفته وداع میکردند و فریاد بیکسان
بقیع بلرزه در آمدند تا کاروان بار کردند فاطمه از عقب نگاه میکرد و از دل آه
میکشید و میگفت ۞ عجب شور و فغان در کاروان است ۞ مگر محمل نشین من
روانست ۞ همه کاروان از من بگوشید که واپس مانده در کاروانست ۞ خدا را
یک زمان آهسته رانید ۞ مرا درد دلی با ساربانست ۞ پس رو بسکینه کرد
و گفت تو خواهر برقع از روی بر افکن ۞ که هنگام وداع جسم و جان است
چون آنحضرت بیرون رفت رفقا گفتند علیکجانب مصلحت آن است که از
همراه برویم چنانچه عبدالله زبیر رفت حضرت فرمود که من هرگز از راه راست
بیرون نمیروم و هرچه خدا خواهد خواهد شد و با اهل بیت رفتند تا داخل مکه شدند
اما چون خبر ورود آنحضرت بمکه و انحراف او را از بیعت یزید بگوش اهل کوفه رسید
تمامی اجماع کردند که باید آنحضرت آورد بکوفه و با او بیعت کرد او است امام بحق
و ما شیعیان پدر او نیم و یزید فاسق و فاجر است و قریب یکصد و پنجاه نامه ارسال
نمودند و مضامین چندی در آن نمودند که ما را امامی نیست و هرگاه بسوی ما نیائی فردا
خود را بر تو تمام کردیم در روز قیامت در حضور جدت محاجه نمائیم چون بمالغه

شروع

پرسید که چرا هانی به نزد ما نمی آید گفتند بیمار است گفت شنیده ام بهتر شده
بدر خوانه خود نشسته بس جمعی از ملاعین را فرستاد او را آوردند چون داخل
مجلس شد شروع بعتاب او نمود که این چه فتنه است که بر پا کرده ۞ مسلم
در خوانه خود جا داده و لشکر و سلاح از برای او جمع مینمائی هانی انکار کرد معقل را
طلبید و چون چشم هانی بر او افتاد دانست که آن ملعون جاسوس بوده دیگر
نتوانست که انکار کند و ابن زیاد هرچند مبالغه در دادن مسلم کرد هانی نیز
بنهایت شدت ابا میکرد تا آنکه گفت اگر او را حاضر نکنی گردن تو را
زنم هانی گفت در این وقت شمشیرها از غلاف کشیده میشود و بیرون می آید
ابن زیاد گفت تو مرا میترسانی پس چوبی که در دست داشت بر او دو چندان
بسیار زد که چوب بشکست و خون بر روی مبارکش جاری شد و اراده حبس کردن
او کرد و چون این خبر بقبیله او رسید اجماع کردند در دار الاماره را گرفتند
و طلب خون هانی مینمودند سخنان بدیه ابن زیاد گفتند و بر بام دار الاماره
میگفتند آن ملعون مشوش شده شریح قاضی را او دیگران را فرستاد خبر حیات
هانی را بایشان داده به تخویف بسیار ایشان را متفرق کردند تا آنکه وقت
شام شد که بغیر از سی نفر به نزد مسلم نمانده بود چون داخل مسجد شد که نماز
کند و بعد از نماز ده نفر باقی بود چون از مسجد بیرون رفته هیچ کس باو نمانده بود
پس آن غریب مظلوم یکباره راه رفت بدر خوانه طوعه رسید و از او آب طلبید
پاشامید در آنجا بکشت نمود یکباره را طوعه گفت ای بنده خدا

بخانه خود برو که کوفه پر از آشوب است مسلم گفت ای مادر من در این شهر
غریبم و کسی در خانه ندارم اگر امشب مرا پناه دهی خداوند در روز قیامت که در
مانده باشی تو را پناه دهد حضرت رسول را از خود راضی و خوشنود کرده باشی طوعه
گفت تو کیستی گفت منم مسلم ابن عقیل اهل کوفه مرا فریب دادند و دست
از بیعت من برداشتند طوعه چون او را شناخت او را بخوانه برد لازمه احترام
بجا آورد تا آنکه بلال پسر طوعه بخانه آمد با نهایت اصرار و مبالغه از حال مسلم
مطلع گردید و بجهت خوف و طمع خبر او را با بن زیاد رسانید و آن ملعون هفتاد
کس با و همراه کرد بطلب مسلم فرستاد چون مسلم صدای پای اسبان را شنید دانست
که بطلب او می آیند گفت انا لله و انا الیه راجعون و از حجره بیرون آمده برو ایشان
حمله کرده نفر از ملاعین را بدرک اسفل رسانید چون محمد ابن اشعث این شجاعت را
دید از ابن زیاد امداد طلبید و مکرر اتفاق فتاد و آن شیر بیشه شجاعت از کشته پشته
میساخت حتی آنکه ضربتی بر روی محمد ابن اشعث زد که نصف روی او در رکاب آخر الامر
آتش در آن افروختند مسلم لاعلاج بیرون آمده بکر ابن عمران ضربتی بر روی
او زد که لب و دندان مبارک او را افکند و مردم بر سر بامها بر آمده سنگ
و چوب میزدند تا آنکه جراحت بسیار یافت پس دیوار تکیه کرده گفت
السلام علیک یا اباعبدالله ای پسر عم خبر داری که با پسر عمت چه میکنند
ناگاه سنگی دیگر و دهان مجروح او زدند که خون از دهانش جاری شده و سنگ
دیگر بر پیشانی مبارکش زدند و نامردی از عقب او در آمده نیزه بر پشت او

مبالغهٔ ایشان از حد گذشت در مقام جواب برآمد که من پسر عم خود را
مسلم ابن عقیل که به زیور صلاح و سداد آراسته است با جمعی از کسان که از کوفه
آمده بودند بسوی شما روانه نمودم و مسلم گفت که هرگاه اهل کوفه به بیعت من اتفاق
کردند مرا اعلام کن که روانهٔ آنصوب شوم و مسلم روانه شد و در راه بعضی
از امور مکروه دید بخدمت حضرت مراجعت نمود و بعد از حکایت حال فرمود
که یا ابن رسول الله عم اگر نرسیدی من دیگری را بفرستم مسلم ابن عقیل گفت یا ابن
رسول الله هزار جان من فدای تو باد خواستم آنچه مرا دیدم بعرض تو رسانم و در ترس
که وارم است مبادا تو را نه بینم الحمد لله رب العالمین که بار دیگر جمال تو را دیدم
پس زار زار گریست و حضرت نیز گریست بمدینه رفت و اهل و عیال خود را
وداع کرد و بروایتی دو پسر داشت همراه داشت مسمی به محمد و ابراهیم را
با خود برد و دو نفر دلیل از قبیلهٔ قیس گرفته قضارا دلیلان راه گم کردند و آب
تمام شد از تشنگی هلاک شدند و مسلم بهزار مشقت خود را بکوفه رسانید
و در خانهٔ مختار ابن عبیدهٔ ثقفی فرود آمد و مجملا از وقایع در قصه چنان معلوم
است که چون خبر ورود مسلم بدوستان کوفه رسید خوشحال شدند فوج
فوج بزیارت او می آمدند و مسلم نامه بامام حسین علیه السلام نوشت که مردم کوفه
بیشمار عقیدت دارند و هیجده هزار کس از ایشان با ما بیعت کرده اند اگر باین صوب تشریف
بیاورید مناسب است و چون این خبر بگوش یزید پلید رسید بمشورت شیاطین
چند عبید الله زیاد را که حاکم بصره بود حاکم کوفه کرد و باو نوشت که فتنه که در آنجا واقع

شهادت مسلم

شده

شده فرو نشان و مسلم را گرفته بدار بزن بموجب آن ملعون بسیار
شتابان شده چون نزدیک کوفه رسید توقف کرد تا دو ساعت از شب
گذشت عمامهٔ سیاهی بر سر و دهان خود را بسته با گروهی از سپاهی داخل
کوفه شد و مردم را ظن آن بود که حضرت امام حسین علیه السلام است
فوج فوج باستقبال می آمدند و رکاب او را می بوسیدند و سلام علیک یا ابن
رسول الله میگفتند و آن ملعون جواب سلام ایشان نمی داد و در خشم
بود تا آنکه بپای قصر الاماره رسید و نعمان که حاکم آنجا بود در را بگشاد چون
ابن زیاد در را گشودند و مردم از آمدن ابن زیاد خائف شدند و فردا بعد از
احضار بزرگان تخویف بلیغ بمردمان نمودند و گفت مسلم بهر جا باشد بمن
اعلام نشود خون و مال او بر من حلال خواهد بود و مسلم از این معنی مخبر شده
بترسید و از خانهٔ مختار بخانهٔ هانی ابن عروه پنهان شد و شیعیان در پنهانی
با او بیعت کردند و ابن زیاد هر چه خواست که از احوال او مطلع شود نشد تا آنکه
معقل غلام خود را سه هزار دینار داد بنزد مسلم ابن عوسجه حیله کرد از او تجسس
شده چون شنیده بود که مسلم ابن عوسجه از مردم بیعت میگرفت بجهت مسلم بنزد
او رفته بانواع حیله و مکر و گریه در اظهار اخلاص تسلیم نمودن زر داد او را فریب
داده آن ساده لوح گمان دروغ او را حمل بر صدق نمود و از او بیعت گرفته
قسمهای غلیظ خورد که افشای این سر ننماید او را بخدمت او برد و از او بردند
مطلب باین زیاد میداد هانی از واهمهٔ ابن زیاد خود را به بیماری زد روزی آن ملعون

اورد که برود در فضای آن کافران هجوم آوردند و او را دستگیر کردند و بردند ابن
ابن اشعث او را بر اشتری سوار کرده و او آه سرد از دل پر درد بر کشید و از
دیده حق بین اشک حسرت میبارید عبدالله ابن عباس ابن مروان گفت ای
مسلم چرا گریه میکنی آن مطلبی که داشتی این آرزو در تحصیل آن بسیار است مسلم
گفت گریه من بجهت خودم نیست بلکه بجهت پسر عمم حسین است و اصحاب او
گریه میکنم که بفریب این منافقان غدار رو براه از زیارت جد خود شده
و باین جانب می آید استماع که مرا بکشند کسی بفرستید بسوی او و بگو شهید
که پدر و مادرم فدای تو باد زنهار بر قول کوفه اعتماد و اعتبار منما شاید که
ایشان همان نمایند که بپدرت از افعال ایشان همیشه آرزوی مرگ میکرد
پس آن مظلوم را بدر قصر آن ملعون آوردند و اکثر اعیان کوفه بر در قصر نشسته
بودند و تشنگی بر آن جناب غالب شده بود و از ضعف پشت بر دیوار
داده او را آب ندادند تا آنکه عمر ابن حریث مترحم شده بغلام خود فر
مود که قدح آبی برای او آورد و چون خواست بیاشامد قدح پر خون شد
آن آب را ریخت و آب دیگر آوردند و در دفعه سیم دندانهای مبارکش
ریخت و گفت الحمدلله گویا مقدر نشده که از آب دنیا بیاشامم پس ابن
زیاد او را طلبید و مسلم او را سلام نکرده گفت چرا سلام نکردی مسلم
گفت سلام سلامتی نمی بینم اگر مرا نکشید و اگر بکشید سلام نخواهم کرد ابن
زیاد گفت البته ترا خواهم کشت خواه سلام کن و خواه مکن مسلم گفت اگر

ازانی

مرا بکشی بدتر از تو و بهتر از تو مرا کشت ابن زیاد از این حرف بر آشفت
و سخنان چند گفت که بر امام زمان خروج کرده و فتنه در ایام انداختی
مسلم گفت این کار را معاویه و یزید کردند پس آن ملعون ناسزا گفت
بحضرت امیرالمؤمنین و ناسزا بر امام حسین و عقیل و مسلم بعمر ابن سعد وصیت
کرد که در این شهر هفتصد درهم قرض دارم شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا
ادا کن وصیت دیگرم آنکه سر مرا البته خواهند فرستاد و تو جسد مرا از
ابن زیاد گرفته بجای مناسبی دفن کن وصیت سیم آنکه با امام حسین علیه السلام
بنویس که زنهار رو باین صوب مکن که کوفیان را وفائی نیست و از خانه
جد و حرم جدت بیرون میا که پسر عمت را یاری نکردند تا کشته شد پس
ابن زیاد بکر ابن حمران را طلبید که مسلم بر وی ضربتی زده بود و گفت مسلم را
ببام قصر ببر و بقتل رسان و بدنش را بزیر انداز آن ملعون او را ببام آورد و مسلم
در اثنای راه زبان بتسبیح و تقدیس الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی جاری
مینمود و میگفت ربنا افتح بیننا و بین هؤلاء القوم پروردگارا تو حکم
کن میان ما و میان این قوم که ما را فریب دادند و دروغ گفتند و بوعده
خود وفا نکردند پس آن لعین بدکار آن نقاق اختیار را بر پشت بام برد شهید
کرد و جسد مطهر او را بزیر انداخت بر ماتم زدگان فرقه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام
و بر پا کننده مجلس تعزیه بزرگان دین معلوم است که ظلمها و مصیبتهای پسران مسلم
بالاتر از پدر است و بسیار جگر سوزتر و دلخراش است وقایع آن دو طفل صغیر بی پدر

در بدر هذا الحقیقه غم اندوز رنجیدی که بسیار کم است که کسی استماع حکایت مصائب
ایشان را نماید و دلش نسوزد و اشک حسرت از نظاره درد بیکسی ایشان از
دیده جاری نسازد و شدت این ظلم بپایان رسد و سوزش این مقدمه الم توامان را
همان بس که دل هیچکس سخت تر از دل ابن زیاد نبود و مع هذا از احوال ایشان
سوخت بلکه اشک از دیده خود جاری کرد و بس اگر چه بر سبیل اجمال ذکر مصیبت ایشان
ابرار صاحبان موفقت و کمال نحو دیگر است هر چند طول مجلس و احتمال ملال رود
و جمهور اعیان اخبار بر آنند که هر دو پسر مسلم از حضرت مجتبی که با آن دو طفل داشت
باتفاق بکوفه برده جمعی دیگر بر آنند که در صحرای کربلا در خدمت سید الشهداء بودند
چون آنحضرت را شهید کردند و لشکریان اهل کوفه و شام رو به خیمه سلطان کربلا
مشغول بغارت گردیدند و آتش در خیمها زدند و مخدرات اطهار اهلبیت رسالت
با اطفال سر و پای برهنه از خیمها بیرون دویدند باطراف و جوانب آن صحرا گریختند
پسران مسلم رو بصحرا نهادند و مدت چهار روز در بیابانها سرگردان و حیران بودند
و از خوردن علف بدن نازنین ایشان سبز و از ندوه رفتن پاهای ایشان مجروح
گردید روزی از تشنگی بهلاکت رسیده بودند برادر کهتر به برادر مهتر گفت ای برادر
تشنگی و حرارت آفتاب و گرسنگی ما را هلاک کرد چاره و سر آبادی داری نمی شاید
انسانی بما رحم کند و برادر مهتر گفت میترسم که بدام و کام ابن زیاد افتیم و از تنگی
دل یکدیگر را در بغل گرفته گریه بسیار کردند و بیهوش شدند چون بهوش آمدند روانه
شدند در عرض راه بشتربانی رسیدند و احوال از ایشان سؤال نمود و گفتند بخدا قسم

حکایت طفلان مسلم

از احوال

از احوال ما غریبان سؤال مکن اگر ما را کو پایدار بما کرمت کن گفت شما را بخدا قسم
میدهم که مرا از حال خود آگاه گردانید گفتند ما دو طفل دردمند یتیم کشیده دربدر
غریب بیکس و بیچاره شده بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از جور و ظلم ظالمان
فرار در بیابان مدت چهل روز گرسنه و تشنه تا باین جا رسیدیم و ما از اولاد مسلم
ابن عقیل پسر عم حضرت امام حسین علیه السلام ایتامیم راعی چون این کلمات
را شنید و هر دو دست بر سر خود زد و فریاد برآورد و گفت وا حسیناه و او بلا خود را
بپای ایشان انداخت و گفت اراده کجا دارید گفتند اراده مدینه گفت منور شما
در خاک کوفه ایستاده اید ایشان خائف شده گریستند و گفتند ما را جائی پنهان
کن راعی ایشان را بمغاره کوهی پنهان کرد سبحان الله ظالمان بی حیا چه کردند بعترت
پیغمبر خود با آنچه کردند در صحرای کربلا عترت او را در بیابانها و مغاره پنهان کردند
که یکی از گماشتگان ابن زیاد ایشان را از مغاره یافت و بگشتبان رهسپار ابن
زیاد میبرد و ایشان شفاعت شتربان و شتربان شفاعت ایشان را میکرد و آن
سنگدل سنگدل تازیانه بسیاری بایشان زد و بازوی ایشان را بست و خود هم
خورد به نعمت عبیدالله زیاد که اگر شفاعت نماید او را میزنم چون شب در آمد
طفلها دست ایشان را باز کرده مرخص نمود و شتربان بطلوع نرفت تا آخر او را
قسم دادند و گفتند که تو ما را راه رفتن بیاموز پس لاعلاج ایشان را وداع نمود
و رفت و آن ملعون آمد طفلان را به نزد ابن زیاد آورد و او بسیار مسرور گردید
و هزار دینار باو داد و در مکالمات با ایشان سخنان نالایق گفت گفتند ای ابن

سخنان نالایق لایق کسی است که لگام زبان خود را نگه دارد پس در غضب شده
بزندان بان گفت که باید غل و زنجیر در گردن ایشان بگذاری و ایشان را اعلاف
کرده آب سردی با ایشان ندهی آن زندان بان بهمان طریق با ایشان سلوک
نمود تا یکسال و ابن زیاد به یزید نوشت که دو پسر مسلم که یکی پنج چهار
ساله و دیگری شش ساله حبس نموده تا امر چه میفرماید در جواب دیگر آن دو طفل را
بر شریح قاضی سپرده او را بگوید ابن زیاد که پسران مسلم در خانه که باشند صاحب
خانه را مقتول و اموال او غارت خواهد شد ایشان را بیرون آورده چون چشم
او با ایشان افتاد شروع بگریه نموده ایشان گفتند که گریه به پدر ما رسیده شریح
گفت بعد از مبالغه بسیار گفت کوفیان به پدر شما بیوفائی کردند و او را شهید
کردند خدا شما را در مصیبت او صبر و اجر کرامت کند آن دو طفل از استماع این
سخن غش کردند چون بهوش آمدند فریاد وا مصیبتاه و وا غربتاه برآورده اند
شریح گفت ابن زیاد در طلب شماست و بعد از سکوت ایشان از
خوف گفت باید بمدینه بروید و هر یک پنجاه دینار داده پسر خود اسد را
همراه ایشان کرده قضارا قافله کوچ کرده سیاهی ایشان مینمود آن دو
طفل قدری راه رفتند سیاهی از نظر غایب شد و راه گم کرده اند جا
سوسان ابن زیاد ایشان را بهم رسانیده اند نزد ابن زیاد بردند و بطریق
مذکور نیز تا یکسال ها در زندان ماندند روزی برادر کوچک به برادر بزرگ
گفت ای برادر نزدیک شده که از حرکت و شبستن و گرسنگی و برهنگی روح

ازبن

ازبدن ما مفارقت نماید بیا تا احوال خود را بزندان بان بگوییم شاید بما رحم
کند چون مشکور زندان بان حاضر شد دو قرص نان و کوزه آب نزد ایشان
گذاشت برادر کوچک تر گفت یا مشکور تعریف محمد مصطفی را شنیدی آیا محمد
مصطفی را رسول خدا میدانی گفت چگونه نشناسم و ندانم و حال آنکه او پیغمبر
من است و شفیع روز محشر منست گفت یا شیخ اتعرف علی ابن ابیطالب علیه السلام
آیا علی را میشناسی گفت بلی پسر عم رسول است گفت بحق اطراف این بزرگواران که
بر ما رحم کن گفت شما را چه نسبت با ایشان است قصه خود را از اول تا آخر
نقل کرد مشکور مطلع گردید بدر ایشان میگریدید و عذر خواهی میکرد و چون چند گز
جراحتهای غل و زنجیر ایشان بهتر شده شبی انگشتر خود را با ایشان داد گفت
که این راه بقادسیه میرود در آنجا انگشتری به برادرم بدهید که شما را بمدینه میرساند
و آنچه در این خصوص ابن زیاد با من معامله نماید باک ندارم پس ایشان را دعا کردند
رو براه نهادند چون بمقتضای لارادّ القضاء الله و حکم معقب بحکمه چنان مقدر شده
که ایشان به پدر برسند بار دیگر راه گم کردند آن شب تا صبح راه رفتند معلوم شد
که هنوز بر در شهر کوفه اند در آنجا نخلستانی بود بر بالای درخت سال خورده که در زیر
آن درخت چشمه بود قرار گرفتند کنیزکی آفتابه در دست چون بلب چشمه رسید عکس
صورت دو جوان در آن چشمه دید چون نگه کرد دو گل از گلشن جلالت دیده
دو سرو از باغ خوبی کشیده دو ماه از برج آفتاب رخ نموده از دیده چشمه باران
گشوده چون کنیزک ایشان را دید سوال کرد از احوال ایشان پرسید که شما چه کسانید

چرا در اینجا پنهانید ایشان گفتند که ما دو طفل غریب راه گم کرده و یتیم که
کسی یاور و غمخوار ما نیست پناه باین درخت آورده ایم کنیزک گفت گمان
میبرم که شما پسران مسلم باشید ایشان چون اسم پدر شنیدند فریاد وا مسلماه را
بکیوان رسانیدند و کنیزک ایشان را خاطر جمع کرد و گفت ۝ دو دستم خوف
از این روی سیاهم مکنید ۝ دو چشم لیک باین چشم نگاهم مکنید ۝ و با اطمینان
خاطر ایشان را بمنزل ببوی خوانه آورده زودتر خود را به بی بی رسانیده و مژده قدوم
ایشان را عرض نمود که ای بی بی ۝ مژده باد که شب فرقت ما رفت بسر ۝ دیده
بگشا که خورشید رسیده است بلکه مژده برای تو دو جان آورده ام بیت
آورده بایوان وصالت دو قمر ۝ داد مقنعه خود را بادو داده و او را آزاد کرده بسر و پای
برهنه خود را بعد جهان ایشان انداخت چون بار دیگر ایشان را در بر گرفته بوسه
بر روی ایشان میداد و آنگاه بخانه برد و بکنیزک گفت که این راز را پنهان دار که
شوهرم محرم نیست پس ایشان را طعام نیکو داده خوابانید چون پاسی از شب گذشت
حارث پسر ولایتی که شوهر او بود با ضعف و ناتوانی آمد زن از سبب ضعف او پرسید
گفت امیر فرموده که پسران مسلم را مشکور رها کرده هر که ایشان را بیاورد امیر خلعت
و جایزه نیکو بخشد ۝ تمام روز بر زحمت باد بخشید و هر چه اسب تاختم و پیاده دویدم
بمطلب نرسیدم و اسبم هلاک شد زن گفت چه مردی باشد که این کار کند حارث
گفت ترا باین سخنان چه کار طعامی داری بیاور که بسیار گرسنه ام و او طعام آورده
و آن ملعون زهر مار کرده خوابید چون پاسی از شب گذشت برادر بزرگتر که نامش

محمد بود از خواب بیدار شد و ابراهیم را بیدار کرد و گفت در خواب
دیدم که پدرم در خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین
شهید بدشت کربلا بود و چون نظر پیغمبر بمن و تو افتاد فرمود ای مسلم دلت چگونه
یاری داد که این دو طفل خود را در میانه دشمن گذاشتی پدرم گفت که فردا شب نزد
ما خواهند آمد ابراهیم گفت بخدا قسم که منهم این خواب را دیدم پس هر دو دست
بگردن یکدیگر کرده و فریاد وا محمداه و وا علیاه و وا مسلماه برآوردند که از ناله ایشان
خفته خوابیده بیدار شد و از زن پرسید که این فغان چیست در این وقت شب
در خانه ما کیست هر چه آن زن خواست که پنهان کند معالجه نشد آخر آن ملعون چوب
بر خاست و چراغ روشن کرد دید که در آن خانه ویرانه دست در گردن یکدیگر
انداخته و رو بروی یکدیگر میمالند و وا ابتاه میگویند پرسید که شما چه کسانید او را
تصور راست کردند گفتند ما یتیم پسران مسلم آن ملعون گفت در عجبا من عجائب
دو دانه دو گل یافتم ۝ شما در خانه و من در صحرا ۝ چه جایزه بر خانه و عانده زانده
از ابن زیاد حاصل شد یا طالب الرزق فی الآفاق مجتهداً اقصر عناک فان
الرزق مقسوم الرزق یسعی الی مالبس بطلبه و طالب الرزق یسعی و هو محروم پس
یک طپانچه بر روی ایشان زد چنان طپانچه بر صورت محمد زد که با برغ نازنین
احمر زد از آن ضرب دو دندانش جدا شد ۝ نقاخا خنده دندان نما شد ۝
و گیسوی ایشان را بایکدیگر بسته و در را مقفل ساخت آن زن بیچاره هر چه درد
و بار او افتاده فایده نکرد و چون صبح شد ۝ چه صبح صبح خط سرنوشت روز سیاه صبح

غم عترت رسول الله تیغ و نیزه و سپر برداشته و آن دو طفل معصوم مظلوم را برداشته
در پس انداخته رو بلب آب فرات نهاد و آن زن سر و پای برهنه از عقب می
دوید و درخواست میکرد تا لب آب رسید پس تیغ را بدست غلام داد که با
پسر او شیر خورده بود و گفت این هر دو کودک را سر ببر و او گفت چگونه کسی را
یارا کند که این چنین ها را شهید کند میانه او و حارث حمله بسیار شد تا آنکه آن
ملعون تیغی حواله او کرد و دست راست او را جدا کرد و او خود را با وجود بسیار زخمها که بود که
میان او زخم دیگر زند که در این وقت زن و پسر در رسیدند پسر غلام را کشید و گفت
ای پدر شرم نداری که این غلام بمنزله برادر من است او را میکشی پس خنجر زد و غلام را
کشت و گفت ای پدر سبحان الله من هرگز سخت دل تر از تو ندیدم پس آن ملعون
با تیغ برهنه سوی طفلان روان شد زن و پسر بدست و پای او افتادند و بزبان الحاح
می نمودند تا آنکه تیغی حواله زن کرد و او را مجروح ساخت و خواست که زخم دیگر بزند
پسر آه از نهاد برآورد و دست او را گرفت و گفت ای پدر آتش غضب را باب
حلم فرو نشان پس تیغی حواله او کرد و بیک ضرب او را کشت و چون زن پسر خود را
کشته دید فریاد او باسمان رسید و بجهة جراحت قدرت نداشت و هر چند التماس
میکرد بجائی نرسید پس آن ملعون خود را بآن دو طفل رسانیده و بسیار گفتگو باو
نمودند فائده نشد و قصد هر یک را میکرد دیگری میگفت که اول مرا بکش که من
برادر خود را کشته نمیتوانم دید آخر الامر سر پسر بزرگتر را که محمد نام بود از تن
جدا کرد و تن او را باب فرات انداخت و ابراهیم برجست و سر او را برداشت

از خون سر او روی خود را گلگون میکرد و لب بر لب او میمالید و از دل
آه سوزناک میکشید و فریاد وا ابتاه و اغربتاه بر آورد و روی بحارث کرد و گفت
قَتَلْتَ اَخِي وَ اَبْكَيْتَ مِنْ بَعْدِهِ السَّمَاءَ وَ اَجْرَيْتَ دَمًا مِثْلَ غَيْثِ السَّمَاءِ پس آن بد رحم
سنگین دل سر او را بغضب از دست او گرفت و سر او را جدا کرد و تن او را
نیز باب انداخت تن برادر بزرگتر از آب بیرون آمده و دست در گردن
یکدیگر کرده باب فرو رفتند در آن وقت فغان از زمین و آسمان بر آمد و آواز
از ایشان شنیده شد که در حق آن ملعون شکایت بغفار بیچون نمودند پس حارث
بی شفا سر آن دو طفل غم نهاد را در توبره گذاشت نزد ابن زیاد برد و گفت اینها سر
دشمنان تواند و بطمع اعانت و رعایت نزد تو آورده ام ابن زیاد گفت که این سرها را
از خاک و خون شسته و در طشتی گذاشته نزد او حاضر کردند چون نگاه کرد گیسوهای ایشانرا
دید چون مشک سیاه و روئی دید در صفا و ضیاء قرص ماه پرسید که اینها چه کس اند و حال
آنکه از دل سنگ او آه بر آمد و گفت پسران مسلم عقیل و شروع بگریستن نمود و حضار
مجلس نیز بگریه در آمدند پس گفت ایشانرا کجا یافتی گفت در خانه خود گفت چرا حق مهمانرا
مهمانرا نگاه نداشتی و چرا پاس کمال غربت و صغر ایشان ننمودی و زنده نزد من نیاوردی که
در برابر جائزه بدهم گفت ترسیدم هجوم آورند و ایشانرا از من بگیرند و من از جائزه بهره
محروم مانم گفت کجا کشتی گفت از آنکه ایشانرا در خانه خود یافتم هر چه التماس کردند نشنیدم
و هر یک را سیلی چنان زدم که غش کردند و نزدیک بود که دندانهای ایشان بیفتد و بر دامنی
فناها پس بازوی ایشانرا بستم و ایشانرا اعلی الصباح طلب آب فرات بردم و پسر و غلام

خود را کشتند و زن خود را مجروح کردم تا ایشانرا کشتم ابن زیاد گفت در وقت
ایشان چه سخن گفتند گفت گفتند بکودکی و غریبی ما رحم کن گفتم در دل من رحمی
نیست گفت دیگر چه گفتند گفت گفتند که سوار ما را بفروش و ما را ببازار ببر
بفروش و از قیمت ما منتفع شو گفتم این هم نخواهد شد گفت دیگر چه گفتند گفت
گفتند که ما را زنده به نزد ابن زیاد ببر که آنچه ما را خواهد بکند گفتم شما را سر از تن بیگیرم بد
گفتند بگذار با این ضعیفه دو کلمه وصیت کنیم گفتم مضائقه نیست گفتند ای مادر وصیت
ما آنست که دو پیراهن ما را بخون آلوده کرده بجانب مدینه از برای مادر ما بفرست و بگو
که در فراق سینه مخراش آمد بوی پیراهن بکش ها و ضعیفه از این سخن بیطاقت
شد و دست در گردن ایشان برآورده و زار زار بسیار میگریست و من که خجل شدم
عجب جهان نگاه داشتم پس او را از ایشان دور کردم و چون اراده کشتن
ایشان کردم گفتند ای حارث بگذار که دو رکعت نماز کنیم رخ نیاز بدرگاه کار
ساز کنیم گفتم اگر نماز شما را نجات میدهد نماز کنید پس در نماز سرهای خود را
بسوی آسمان کردند و گفتند اللهم انه یزید قتلنا و سلط علینا ابن زیاد اللهم احکم بیننا
و بینه بالحق و انت احکم الحاکمین پس من ایشانرا کشتم و تن ایشانرا باب فرات
انداختم و سر ایشان را به نزد تو آوردم ابن زیاد گفت سبحان الله چگونه دل تو
یارا کرد که بچه دو طفل بی گناه را بکشی و بر رخساره ماه ایشان رحم نکنی پس ابن زیاد رو
بمقاتل کرد و او را از جمله دوستان میدانست و گفت او را ببر بکنار فرات در موضع
که طفلها را شهید کرد و او را بجزای تمام ترکش مقاتل میگفت که اگر ابن زیاد تمام دنیا را

بمن میداد اینقدر مسرور نمیشدم پس او را از دار الاماره بیرون آوردم و بازوهای او را
بستم و هر که او را میدید لعنت میکرد و سنگ و چوب میزدند تا بآن مکان
رسیدم راوی گوید که چون چشم مقاتل بخون آن دو طفل افتاد هر دو دست بر فرق خود
زد و بر زمین می غلطید و میگریست و نگاه کرد دو کشته و زن مجروحی دید از او سؤال
سؤال کرد چون آن زن حکایت را با تمام رسانید آتش غضب مقاتل مشتعل
گردید بغلامان خود گفت دستهای او را قطع کردند و چشمهایش را بیرون آوردند و شکمش را
دریدند و با انواع خواری او را بدرک اسفل رسانیدند و آن زن از برای پسران و طفلان
مسلم نوحه میکرد و میگفت الحمد لله که شوهر من بمراد خود رسید و او را بجزای روزگار رسید
دیدم در کتاب محرق القلوب مرقوم است که مقاتل اعضای وی را بدرون در چاه
داده در آب انداخت و آب او را بیرون انداخت تا سه دفعه پس جای کندند
و خاک نیز او را بیرون انداخت تا سه دفعه پس آتش افروخته و او را سوختند اما
سرهای طفلهای مسلم را چون باب انداختند جسدهای ایشان از آب بیرون آمدند و
بسر خود ملحق شدند و دست در گردن یکدیگر کردند و در ظل آب شدند مقاتل جسد پسر
حارث را بدروازه کوفه آورده دفن نمودند

الحمد لله الذی رافع مراتب الشهداء بالصبر
علی البلاء و رافع اعدائهم بعد مشارع انفسهم و یسفك
دمائهم با الاحیاء عند ربهم بزینة الاحیاء و صلی الله
علی عبده الخلفاء الامناء و خصوصا علی الحسین الشهید
الغریب الصبور علی الکرب و البلاء النازل بطف

وتقدست به نزول الموسومة بکربلا اما بعد فقد قال الله سبحانه و تعالی یوم ندعو
کل اناس بامامهم و از حضرت امام زین العابدین مرویست که چون پدر بزرگوارم
به ثعلبیه رسید بشیر ابن غالب با آن حضرت رسید گفت یا ابن رسول الله مرا
خبر ده از تفسیر این آیه گفت یعنی بخاطر بیاور روزی را که میخوانیم هر جماعتی را از مردمان
را با امام ایشان فرمود که امامی است که مردم را بهدایت خواند و اجابت او نمودند
و امامی است که مردم را بضلالت دعوت نمود و مردم متابعت او کردند پس اینها را
با پیشوای حق طلب شدند آنها را بسوی بهشت و اینها را بسوی جهنم حق تعالی فرمود فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی گروهی را در جهنم و بروایتی آن جناب احوال کوفه را از او
پرسید گفت شد دلهای ایشان با شما و شمشیرهای ایشان با بنی امیه است حضرت فرمود
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از ثعلبیه آن پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام
روایت شده که حضرت علی اکبر سید الشهدا بر سراب عذیب نزول فرمودند
بعد از خواب قیلوله شروع بگریه نمودند حضرت علی اکبر از سبب گریه پرسید فرمود که
که ای فرزند گرامی ساعتی است که در این ساعت خواب دروغ نمیباشد در این
ساعت خواب دیدم که هاتفی مرا ندا داد که شما بسرعت میروید و مرگ شما را
بسوی بهشت میشتابد آن امام زاده رفیع مقدار گفت ای پدر بزرگوار آیا ما بر حقیم
فرمود بلی ای فرزند گرامی بخدائی که بازگشت بندگان بسوی اوست که ما بر حقیم و
دشمنان ما باطل علی اکبر گفت پس از مرگ و کشته شدن چه باک داریم حضرت
فرمود که خدا ترا جزای خیر دهد ای فرزند نیکوکار و بروایتی در وقت دیگر مرویست آنحضرت را
خواب در ربود چون بیدار شد سه بار گفت انا لله و انا الیه راجعون علی اکبر استعلام حال پدر

فرمود

٢٥٢

فرمود حضرت فرمودند که در خواب دیدم مردی سواری است میگوید که این میروند
و مرگ رو بایشان می آید دانستم که ما را خبر مرگ میدهد آن امام زاده عالیمقدار گفت
ای پدر بزرگوار ما بر حقیم از مرگ چه باک داریم حضرت او را دعا کرد و چون بر بیضه
نزول فرمودند مردی که او را ابو هره میگفتند بعد از سلام عرض کرد یا ابن رسول الله
چرا از حرم خدا و از حرم جد خود بیرون آمدی فرمود ای هره بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم
و آبروی عرضم نمودند صبر کردم چون خواستند که خون مرا بریزند گریختم و بخدا قسم
که این گروه مرا خواهند کشت و در روایتی فرمودند که بغلهای کوه و یا مغاره ها و یا
سوراخهای موشان پنهان شوم بنی امیه مرا بکشند لکن ای دوستان رسول خدا ای غافلان
رحمکم الله بملاحظه این حکایات غم اندوز ببینید که از دشمنان بد پروا چه ظلمها و ستمها
بایشان رسید خصوصا بر ریحان رسول الله سید الشهدا با آنکه دنیا و ما فیها از برکت
ایشان قرار گرفته و چندین جا پیغمبر صلی الله در حرمت داری ایشان اشاره کرده
مع ذلک شدت ظلم را اعدا بجائی رسانیدند که نه در کعبه خانه رسول و نه در مدینه
سید انبیاء و نه شهر دیگر از شهرها و نه در صحراها و جایها بایشان آرام و آسایش
دادند و خوانه از خیمه بچه خود و عیال خود ترتیب داده بودند آنرا نیز با آتش کین سوختند
و مال و عرض و قتل اهل و عیال ایشان آنچه خواستند کردند و مضایقه از ظلم نکردند
از بیمار و اسیر بدست ظالمین حضرت امام زین العابدین مرویست که فرمودند یا
ایها الناس معشر ینطرودین مشاشعین من الامصار کانا من اولاد
الاعلاد الکفار ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتل الحسین شهید لاجله ای گروه مردمان

ما اهلبیت صبح کردیم و حال آنکه دشمنان ما را از یکدیگر جدا کردند و از شهرها آواره
و در بدر نمودند ای گروه مردمان با ما ظلمها کردند که گویا از اولاد کافرانیم و حال
آنکه ما گناهی نکردیم و کار بدی مرتکب نشدیم و در اسلام رخنه نکردیم ایها الناس
کدام دل است که بدرد نیاید و شکافته نشود از برای امام حسین علیه السلام و کدام
شیعه است که محزون و گریان نگردد از برای مظلومی و غریبی و آواره شدن او و در جایها
آل مروان شادمان در قصرهای با صفا و در بدر وادی بوادی اهلبیت مصطفی بالش
زیر سر در خانها آل زیاد خشت و ویرانها زیر سر زین العباد غریبون عن او
طانهم و دیارهم ینوح علیهم فی البراری وحوشهم اولاد جناب پیغمبر بوادی غربت و از
در و در بدر راند وحشیان صحرا بر حال ایشان گریه و نوحه میکنند فکیف فلا تبکی
العیون جماعة یطوف الاعادی فی الملا بنو بنتها چگونه دیده اشک نبارد و از برای
جماعتی که شمشیر دشمنان ایشان را احاطه کرده و جسدهای ایشان را پاره پاره میکنند باز
عبدالله ابن سلمان روایت شده که چون از اعمال حج فارغ شدیم دیدیم که مردی
بابن منذر ابن مشمعل در نزدیک به ثعلبیه بخدمت امام حسین علیه السلام رسیدیم و دیدیم
که مردی از جانب کوفه می آید چون سیاهی آنحضرت را دید راه کج کرد راه او گرفته بر سر راه
رفتیم و از احوال کوفه پرسیدیم گفت از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم که مسلم ابن عقیل و هانی
عروه را شهید کردند و پاهای ایشانرا گرفته در بازارها میکشیدند چون این خبر را
بحضرت عرض کردیم بسیار اندوهناک گردید گفت انا لله و انا الیه راجعون پس متوجه
اولاد عقیل شده خبر شهادت او را بایشان داد و ایشانرا دلداری و مرخص مراجعت نمود

ایشان

٢٥٣

ایشان بگردند و چون بزباله رسید خبر شهادت عبدالله بقطر با آن حضرت از
استماع این خبر وحشت اثر آب از دیده مبارکش جاری گردید و دست بدعا برداشت
و گفت خداوندا از برای ما و شیعیان ما در عقبی منزل نیکوئی مهیا گردان و جمع کن
میانه ما و ایشان در غرفات جنان بدرستیکه تو بهتر از همه چیز قادری و چون
بعقبه رسید مرد پیری آمد و گفت یا ابن رسول الله ترا بخدا قسم که برگردی که بدم
سنان و دم شمشیر جان ستان حضرت فرمود ای شیخ آنچه تو میگوئی بر من پنهان
نیست لکن اطاعت امر الهی واجب است و تقدیرات ربانی واقع شدنی است
بخدا قسم که دست از من بر نمیدارند تا دل پرخون مرا از درون بیرون آورند و چون
مرا شهید کنند حق تعالی بر ایشان کسی را مسلط کند که ایشانرا ذلیل ترین امتها
گردانند پس اصحاب خود را جمع نمودند و فرمود که بما خبر رسیده که مسلم و هانی و عبدالله
بقطر را شهید کردند و شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند هر که خواهد از ما جدا
شود و بر وی حرجی نیست که جمعی از برای مال دنیا رفیق شده بودند از استماع این خبر متفرق
شدند خلق اول سر کش خود بود تا گریزد هر که بیرون بود ایشان دسته
دسته میرفتند و آن امام غریب از عقب ایشان میگریست پس آنحضرت اقوام
و عشیره خود را نیز تکلیف برگشتن فرمود که دیگر کسی را با شما کاری نیست تمام مطلب
این فرقه خون من است ایشان چون از روی ایمان و یقین بخدمت آنحضرت بودند
قبول مفارقت نکرده پس حرکت نموده شراف نمودند و از آنجا آب
بسیاری برداشته تا میان روز رفتند ناگاه مردی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت

فرمود چرا اینجا که درختان خرما نمایان شد جمعی گفتند ما هرگز در اینجا خرما ندیدیم شاید
سر نیزها و سنانها و گوش اسبان باشد چون معلوم شد که لشکر است میل بجانب
کوهی نمودند که اگر قتال واقع شود پشت بکوه باشد چون نزدیک کوه رسیدند حر ابن
یزید ریاحی با هزار سوار در عین شدت گرما در برابر لشکر آنحضرت صف کشیدند
پس فرمود که سراپرده عزت و حرمت را برپا کردند از زینب خاتون روایت
شده که نظر سکینه بآن لشکر افتاد و اعضای او رعشه درآمده شروع بگریه و بیقراری
نمود من گفتم ای سکینه ترا چه شد گفت ای عمه من ازین لشکر بسیار ترسانم و هراسانم میترسم
پدر بزرگوارم را شهید و مارا اسیر کنند چون خبر بان سرور رسید خود را نزدیک
کجاوه او رسانید و اورا تسلی داد و فرمود که این لشکر بما کاری ندارند پس آنحضرت ملاحظه
آثار تشنگی از ان لشکر نمود خود بنفس شریف متوجه آب دادن ایشان و چارپایان
ایشان گردیده مرحمت بین که در این وادی پر سوز دمی آب نداد حسین ابن
علی را دشمن آنکه شمشیر کشید بر خیش آبش داد آنکه کرد بر غم خویش کی رود او را از یاد
چون وقت ظهر شد حضرت از راه بیرون آمده حر را طلبیده فرمود بیاری ما آمده
یا بجنگ گفت مرا ابن زیاد امر کرده که نگذارم بار کنی در جائی اما لازم تو باشم تا ترا بکوفه
برم حضرت فرمود لاحول ولا قوة الا بالله پس فرمود ای حر تو بالشکر خود نماز میکنی یا من
بالشکر خود نماز گذارم حر گفت معلوم است که تو مقتدای زمان و در شوار عالمیانی من نیز
در عقب شما نماز میکنم بعد از نماز روی خود را با ایشان کرده فرمود که من نیامدم بسوی شما
مگر بعد از آنکه نامهای شما متواتر و متوالی بمن رسید و نوشته بودید که ما امام نداریم بیا بسر

مکتب ... از آنکه ...

ما اگر بر سر پیمان خود هستید عهد را تازه و خاطر مرا مطمئن کنید و اگر پشیمان
شده اید بر میگردم آن غداران اصلا جواب نگفتند پس فرمود که اهل بیت
رسالت بعلم و کمال و عصمت و جلال موصوفیم و ما سزاوارتریم از این گروه که
بناحق دعوای امامت میکنند حر گفت من از این نامها خبر ندارم حضرت فرمود
خورجین را آوردند که مملو از نامه بود حر گفت یا ابن رسول الله مبادا با این قوم جدال
کنی که کشته خواهی شد بیا تا ترا نزد ابن زیاد بریم حضرت فرمود که کشته شدن
در راه خدا شعار ما است و تا زنده ام با این قوم ذلت را متحمل نخواهم شد که نزد
ابن زیاد روم پس حضرت فرمود همه جهازها را بار کردند هر چند که خواستند که بطرفی
روند لشکر حر ممانعت نمودند تا آنکه بزمین کربلا رسیدند هر چند تازیانه بر اسب
میزدند حرکت نکرد فرمودند که نام این زمین چیست گفتند ماریه فرمود شاید که اسم
دیگر داشته باشد گفتند کربلا چون نام کربلا را شنید نالهای کشید و فرمود هذا الارض
کربلا فقفوا ولا ترحلوا ولا تحولوا انزلوا ولا تبرحوا هنا محط رحالنا و ههنا تسبی حرمنا
و ههنا تنهب اموالنا و ههنا یذبح اطفالنا و ههنا تزار قبورنا گر نام این زمین به یقین کربلا
بود اینجا نصیب ما همه کرب بلا بود کار محن درست من اینجا تبه شود این جا بود
که تیغ بر آل نبی کشند این جا بود که ماتم آل عبا بود پشت هزاران همه اینجا دوتا
شود زیرند در مصیبت من آب چشم خود هر مرغ ماهی که در هوا بود علی اکبر عرض
کرد ای پدر این چه فال است که میزنی فرمود ای فرزند با پدرم در مراجعت از صفین
باین زمین رسیدیم آنجناب سر خود را بر زانوی برادرم حسن گذاشت من و عباس در بیان

او نشسته بودیم ناگاه از خواب بیدار شد گریان برادرم گفت یا ابتاه چه واقع
شده فرمودند در خواب دیدم که این صحرا دریایی شده از خون و جوانان در میان
آن دریا غوطه میخوردند و دستهای خود را بیرون می آوردند و میگویند که اگر کسی
دست مرا گرفته ازین دریای خون بیرون آورد خدا او را از دریای گناه بدر آورد
و در عرصات جنان جا دهد پس دل من بحال ایشان سوخت نزدیک ایشان رفتم
که دست او را بگیرم و بیرون بیاورم ناگاه ندا رسید که حسین پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد
ای حسین دست خود را بلند کن تا ترا بیرون بیاورم ناگاه هاتفی آواز داد که یا علی اگر
تو او را ازین دریا بیرون بیاوری شفیعان و تعزیه داران را که از دریای گناه بیرون
می آورد من او را گذاشتم پس رو به من کرد و گفت ای حسین بر تو باد بر این زمین
مصیبت عظیمی رخ خواهد داد و تو چه خواهی کرد عرض کردم صبر خواهم ... اجر صابران را
دوست میدارد و انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب چون آن جناب حکایت
این خواب را تمام کرد پای مبارک از رکاب خالی کردند بر زمین کربلا نشستند و خاک
کربلا از رنگ زرد شده و غبار از آن بر گیسوان او نشست ام کلثوم روایت کرده
که در آن وقت حالت برادرم رخ نموده عرض کردم که ای برادر عجب حالت در تو مشاهده
میکنم و از این بادیه هول عظیمی بمن رسیده حضرت او را تسلی و دلداری داد حق این است
ابکی دماء عوض الدمع التهون لغریب نازح الدار خلی من معین
فرید الخد ای الوجه مرضوض الجبین لیت للنساء بارض الطف
اذ قال للجمع ما اسم هذه الارض قال اکبر بلاء یا ابن الامین فبکی

اسقی اذ نادی یا القوم حال حسین ارض کربلا فی دیاتی فدفنونی
و بها هتک نسائی و فیها یقتلون سزاوار است برای من که بجای اشک از دیده خون
ببارم از برای کسیکه غریب بود و از وطن و دیار خود دور مانده و از دیار جدا شده
خون باید گریست از برای کسیکه گونه او را بخاک مالیدند و روی نازنین او را بخون
رنگین کردند و چنین سینه او را در هم شکستند فراموش نمیکنم او را در وقتیکه بزمین
کربلا رسید پرسید که اسم این زمین چیست گفتند کربلا پس از کثرت اندوه
گریست و فرمود که ای قوم این زمین کربلاست قبر من در بلندی این زمین است
و در این زمین من کشته میشوم و زنان و خواهران من اسیر میشوند و بنابر قول
جمهور آن روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجرت بود و بعضی
گفته اند که هفتم ماه محرم بود پس زنان و خواهران و فرزندان خود را طلبیده نزد
خود جمع کرده و ساعتی بنظر حسرت با ایشان نگریست و زار زار گریست و گفت
خداوندا ما عترت پیغمبر توئیم که ما را از حرم پیغمبر تو بیرون کردند و از کنار خانه تو
دور نمودند و تو داد ما را از ایشان بگیر و چون خبر ورود آن فرزند سید البشر
بسگ نمرود دشت ادعیا عبید الله زیاد رسید افواج زیاد بحرب آنحضرت فرستاد
از آن جمله چهار هزار سوار را سرکرده که عمر ابن سعد که بروسیاهی جهت ساله عیالت
ری شقاوت ابدی و عقاب سرمدی را قبول کرده فرستاد و چهار هزار سوار با عمر ابن قیس داد
فرستاد و هزار کس سنان ابن انس داده روانه کربلا کرد و شمر ذی الجوشن را با چهار
هزار کس و بروایتی تا هشتم محرم سی هزار و بروایتی صد هزار پیاده و سواره خون امام

از اهل کوفه وشام بقصد قتل آن امام انام جمع شدند وفرمانی برای عمر ملعون نوشت که کار
حسین را تنگ کن ومیانه او وآب حایل شو وعمر ابن حجاج را با پانصد سوار بر سر
آب فرات تعین کرد وچون آن ملعون تاکید بسیاری نوشته بود که قطره آب بآن
حضرت مدهید تا تشنه کشته شود چنانچه عثمان کشته شد آن ملعون نیز اطاعت کرده
قطره آب بایشان نداد وتشنگی بر اصحاب آنحضرت غالب شده حضرت برادر خود
عباس را بسی سوار وبیست پیاده بجهته آب فرستاد چون بکنار آب فرات رسیدند عمر ابن
حجاج گفت کیستید هلال ابن نافع از اصحاب حضرت گفت منم ابن عم تو آمده ام
که آب فرات بیاشامم گفت گوارا باد هلال گفت وای بر من من آب بیاشامم واهل بیت
نبوت وجگر گوشگان حضرت رسالت تشنه باشند آن ملعون گفت راست میگوئی
اما ما را امر فرموده اند واطاعت باید کرد پس هلال با اصحاب خود گفت که مگذارید محاربه
واقع گردد ولکن اصحاب آنحضرت مشکها را پر آب کردند در خدمت حضرت عباس مراجعت
نمودند وتسبی بایشان نرسید وازین جهة حضرت عباس را سقای تشنگان میگفتند
ونامه ابن زیاد بابن سعد رسید که شنیده ام که امام حسین مدارا میکنی ودر شب با او ملاقات
مینمائی واگر محاربه از تو بر نمی آید امارت ایالت لشکر را به شمر واگذار چون این نامه در هشتم
محرم رسید از سیاست او ترسید شمر را طلبید وگفت خدا ترا به بدترین عذابها
جزا دهد که تو نگذاشتی که این امر بصلح وآشتی انجامد حسین فرزند علی ابن ابیطالب وفاطمه است
هرگز مطیع پسر زیاد نخواهد شد وناچار بمقاتله معامله خواهد شد وکشنده این بزرگوار در دنیا
وآخرت بعذابها معذب خواهد بود وآن ملعون گفت من از شما امید اطاعت ابن زیاد

تنها

میکنم تنها والا امارت لشکر را بمن واگذار آن ملعون عذاب ابدی را اختیار
کرد وشمر را سرکرده پیادگان لشکر شرارت شعار را امر کرد ورو بسراپرده آن حضرت
آوردند آه از دمی که لشکر اعدا نگرده شرم کردند وبخیمه سلطان کربلا آمدند ملک
بر آتش غیرت سپند شد که از خوف خصم در حرم افغان بلند شد زینب خواتون
خود را ببرادر رسانید ودید که آن امام مظلوم سر بزانوی غم گذاشته وبخواب رفته بی اختیار
آواز برآورد که ای جان برادر آیا صدای هجوم اهل جور وجفا را نمی شنوی حضرت سر برداشت
وگفت ای خواهر بخواب میدیدم رباعی تنگ بو نگذاشتی که داشتم با جد وبابم گفتگو
نگذاشتی مادرم میگفت فردا شب حسین مهمان ماست با برادر گشته بودم روبرو
نگذاشتی گفت ای برادر من تقصیر ندارم ولشکر مخالف خیره می آیند واین چه خواب است
که تو دیده پس طپانچه بر روی خود زد وفریاد واویلاه ووامصیبتاه برآورد حضرت فرمود
ای خواهر آرام واین عذاب نه برای تو است وازبرای دشمنان تو است صبر کن دشمنان را
برخود مرا شاد مکن وحضرت عباس را فرمود که ازین قوم امشب را مهلت طلب
که وداع عبادت پروردگار نمایم پس حضرت عباس نزد ابن سعد آمد وآن ملعون
مضایقه کرد وشمر آواز برآورد که شما را امانی نیست بیکبار از لشکر مخالف فغان
برآمد که این چه سخن واین چه سخت دلیست اگر کافر از شما مهلت طلبد میبایست داد
آخر این جگر گوشه رسول خدا است وفرزند علی مرتضی وفاطمه زهرا است چون ابن سعد
این صورت را دید ملاحظه کرد که حسین واصحابش را امشب مهلت دادیم در آنشب فرمود
که خیمهای حرم را متصل بیکدیگر زدند وجمیع خویشان وبرادران ویاران را جمع نمودند وخطبه

فصیح وبلیغ ادا فرمود که ظلمت شب تمام عالم را فرا گرفته وشما را مرخص کردم ایشان گفتند
حاشا که بعد از تو در جهان بنشینیم حضرت ایشان را دعا کرد وفرمود که الحال که در جان دادن
ثابت قدم باشید پس منازل خود را ببینید وببینید بدیده بصیرت اشاره کرد وحور وقصور
وجائی دیدند که وصافان وصف آن در اخوان نمود وبعد از مشاهده شوق شهادت ایشان
زیاده شد نیزه وشمشیر بر ایشان تاثیر در بدن نکرد وپس حضرت علی اکبر را پاسی از شب گذشت
باسی سوار وبیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف آوردند واصحاب
را دست فرمود که ازین آب بیاشامید ووضو سازید وغسل کنید وجامهای خود را بشوئید
که کفنهای شماست وصدای دعا وتلاوت وعبادات از عسکر آن حضرت تا صبح بلند شد
وحضرت امام زین العابدین فرمود که در این شب مرض من شدید شد وعمه ام زینب
پرستاری من مینمود وپدر بزرگوارم در خیمه دیگر بود واسلحه حرب بر زینب میداد ودر
مقام یأس از دنیا ولقای حق تعالی اشعار میخواند که مضمونش این بود یا دهر اف لك
من خلیل ۞ بالاشراف والاصیل ۞ وکل حی سالك سبیلی ۞ ما اقرب
الوعد الی الرحیل ۞ من صاحب وطالب قتیل ۞ والدهر لا یقنع بالبدیل
ما اقرب الوعد الی الرحیل ۞ وانما الامر الی الجلیل ۞ یعنی ای روزگار اف
بر تو باد که هرگز وفا نکردی بهیچ دوستی ویاری چه مصاحب بسیار واشراف ویار در هر شهر
ودیار بقتل آوردی وهر زنده البته خواهد مرد وچه بسیار نزدیک است مرگ بایشان
ودر روزگار رضا ببدل نخواهد شد وبازگشت همه بسوی خداست حضرت امام زین العابدین علیه
السلام فرمود که من چون این اشعار محنت اثر را از پدر بزرگوارم شنیدم دانستم که بلیه نازل

شده وآن

شده وآن سرور تن بمرگ وشهادت داده باین سبب حال بر من متغیر شده
وگریه بر من زور آورد وآب از دیده فرو ریختم ولیکن برای خاطر عمه ام صبر کردم اما
چون زینب این سخنان وحشت آمیز را شنید بیتاب گردید برجست وپا برهنه
بخیمه آنحضرت دوید وشیون برآورد ومیگفت کاش امروز شربت مرگ را می
نوشیدم واین حالت را در تو نمیدیدم واین سخنان را نمی شنیدم پدرم امیر المؤمنین
شهید شد ومادرم فاطمه زهرا از دنیا رفت وبرادرم حسن مجتبی بزهر هلاک گشت
وتو اکنون یادگار رفتگانی ودیگر در دنیا کسی باز نمانده کالحال ما را از خود مایوس میگردانی
پس آن امام مظلوم قطرات عبرت از دیده مبارک بارید وفرمود ای خواهر حلم وصبر پیشه
کن وشیطان را بر خود راه مده وبر قضای خدا راضی باش اگر مرگ گذاشته من خود را به
مهلکه نمی انداختم زینب گفت ای برادر از این سخن دل ما را مجروح مگردان که راه
چاره از تو منقطع گردیده واین دوست شربت ناگوار مرگ می نوشی وما را غریب وبیکس
درمیان اهل شقاق ونفاق میگذاری پس دستهای خود را بلند کرد وگلگونه خود را
بخراشید ومقنعه از سر کشید وگریبان طاقت را دریده بیهوش گردید آن امام غریب
بر صورت وی آب بر روی او زد وچون بهوش آمد گفت ای خواهر نیک اختر از خدا بترس والقهار
وراضی شو بدانکه اهل زمین وآسمان همه شربت مرگ را خواهند چشید بجز ذات مقدس پروردگار
پروردگار تعالی در معرض زوال اند وپدر ومادرم وبرادرم همه شهید شدند وجدم حضرت رسول
صلی الله علیه وآله که اشرف خلایق بود در دنیا نمانده همه از من بهتر بودند ای خواهر جزع مکن شهید
نیم جگر بجان چاک میکشید وداد وبلا گو شد پس اهل بیت را وصیت کرده تهیه اسباب

سفر آخرت آراسته کرد و چون وقت سحر شد گریان از خواب بیدار گردید
فرمود در این ساعت در خواب دیدم سگی چند بر من حمله کردند در میان آن سگها سگی
بود ابلق که بیشتر حمله میکرد و گمان دارم که قاتل من آن سگ ابلق باشد پس جدم پیغمبر
گفت تو ای شهید آل محمد و ملاء اعلی به استقبال تو آمده اند و انتظار روح تو را میکشند
سعی کن که امشب نزد ما افطار بکنی و ملکی از آسمان نازل شد و شیشه سبز آورده که چون
تو شهید شوی خون تو را در آن شیشه کرده به آسمان برده و از بعض مانیز مسموع شده
که چون علی اکبر این ابیات و سخنان را شنید آه از نهاد برآورده پس عرض کرد یا ابتاه
سخنان شعر مرگ میگویی حضرت فرمود که می بینم که مرگ ما را بدین سرزمین آورده
پس بگریه درآمد گفت ای پدر اگر خدا خواسته تو شهید شوی امروز بجا خواهد انجامید
حضرت فرمود اگر خواهی که حال خود را بدانی بدین بیت بخوان ... مسلوم شهید
چون خورشید دید که پدرش یکه و تنها در میان چندین هزار لشکر اعدا ایستاده که در مقام
قتل و بیداد جانب راست و علی ابن ابیطالب و از جانب چپ برادرش امام حسن ع
ایستاده ناگاه یکی از ملاعین شمشیری حواله سر آنحضرت کرد و قضا را آن شمشیر بر کمر مبارکش آمد
پس آه کشید و گفت کمرم شکست ناگاه علی ابن ابیطالب بگریه درآمد پس از جمله دیگر شد
خورشید که دست راست خود را بدان شمشیر دهد نداد دست چپ داد آن دست را نیز
قطع کردند پس امام حسن ع بگریه درآمد پس شمشیر دیگر حواله سر آنحضرت شد لا علاج
دست راست را پیش داشت آن را نیز قطع کردند پس علی اکبر بیدار شد به اضطراب تمام
خود را بخدمت پدر رسانید عرض کرد خواب خود را به آنحضرت پس حضرت فرمود ای فرزند

انحضرت

شمشیری که گذشت مرا شکسته قتل برادرم عباس است چنانچه مروی است که در وقت قتل او حضرت
فرمود الآن انکسر ظهری و افتادن دست چپ من قتل برادر کار برادر قاسم ابن
حسن است و قطع شدن دست راست من قتل تو خواهد بود علی اکبر شاد شد و بمنزل
مراجعت نمود و کیفیت را از برای زنان نقل می نمود

۲۵۸

الحمد لله الذی احل احبائه فی
محل الکبلاء و دفع منازلهم فی جنات العلی بالصبر علی الابتلاء و صلی الله
علی سید الاوصیاء و علی ذریته النجباء النقباء الاتقیاء و علی رؤس اهله
المقطوعة والابدان العاریة المطروحة المهمومة المغمومة المنسورة
تحت الخباء امابعد فقد قال الله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض از حضرت صادق
روایت است که چون صبح آن روز طالع شد آنجناب بعد از نماز صبح فرمودند با اصحاب
که امروز همه شما کشته می شوید بغیر از علی ابن الحسین پس تهیه صفوف قتال نمود و لشکر
خود را که بروایت مشهور سی و دو سوار و چهل پیاده بودند بیاراست و مخالفین لشکر
منحوس خود را که مشهور سی هزار نفر بودند آراستند پس محمد ابن اشعث نزدیک لشکر
آنحضرت آمد و گفت ای حسین پسر فاطمه تو چه حرمت از حضرت رسالت داری
که دیگری ندارد حضرت این آیه را تلاوت کردند فرمودند والله محمد از آل ابراهیم
بوده و عترت هادی از آل محمد اند پس دست بدعا برداشت و گفت خداوندا او را تنها
بما که هرگز معزز نشود چون بلشکر خود رفت بجهة قضاء حاجت بجایی نشست ناگاه عقربی او را

خدا بر او مسلط کرد او را گزید در عورت که در عذره خود غلطید تا جان پلید او
بعذاب رسید و همچنین ابن جویره و حصین ابن نمیر و شمر ملعون بسبب سخنان
بد او بیادبانه و نفرین آنحضرت بجزای خود رسیدند و همان روز جمعی از اصحاب
آنجناب در مقام موعظه و نصایح با صواب بر آمده آنچه بایشان القاب و خطاب
نمودند در دل سنگین ایشان اثر نکرد و اصرار از قتل ایشان زیاده گشت تا آنکه حضرت
بجهة اتمام حجت بر جواد و عمامه رسول خدا را بر سر و شمشیر آنجناب بر کمر حمایل نموده بر
آن بزرگوار سوار شده در برابر آن کفار بعد از خطبه فصیح و بلیغ باواز بلند ندا داد که شما را
بخدا قسم میدهم که مرا میشناسید گفتند بلی تو فرزند زاده رسول خدایی فرمود که
شما را بخدا قسم میدهم که میدانید جدم محمد مصطفی و مادرم فاطمه زهراست گفتند بلی
گفت میدانید که پدرم علی مرتضی است گفتند بلی فرمودند که میدانید که جده ام
خدیجه کبراست که پیش از همه زنان مسلمان شد گفتند بلی گفت میدانید که حمزه
سید الشهداء عم پدرم بود گفتند بلی گفت میدانید که جعفر طیار در بهشت عم من است
گفتند بلی فرمود میدانید که شمشیر حضرت را حمایل کرده و عمامه آنحضرت را بر سر گذاشتم
و بر اسب و سوارم گفتند بلی گفت میدانید که پدرم پیش از همه مردان ایمان آورد و از
همه کس داناتر بود و ولی هر مومنین و مومنه بود گفتند بلی گفت پس بچه سبب خون مرا
حلال کرده اید آیا نشنیده اید که جدم در حق من و برادرم فرمود که ایشان بهترین
جوانان اهل بهشت اند اگر باور ندارید از جابر انصاری و ابوسعید خدری و سهل ساعدی و زید ابن
ارقم و انس ابن مالک و سایر صحابه که زنده اند بپرسید آن ملاعنان در جواب بجهت او

شافی بان

شافی با آنحضرت گفتند که ما همه را میدانیم و دست از تو برنمیداریم تا با تشنگی
شربت مرگ را بچشی پس حضرت برایشان نفرین کرد و صف لشکر آراست
میمنه را به زهیر ابن قین و میسره را به حبیب ابن مظاهر و علم را بدست برادر خود
عباس سپرد و عمر بد اختر میمنه را به حجاج و میسره را بشمر ذی الجوشن و علم را بدست غلام
خود داد و عروه قیس را سرکرده سواران کرده و شبث ابن ربعی را سرکرده پیادگان
کرد پس عمر ملعون تیری بجانب عسکر آن سرور انداخت گفت گواه باشید اول
کسیکه تیری بسوی ایشان انداخت من بودم و یکدفعه جمیع آن کافران تیرها را از
کمان نفاق بسوی آن امام آفاق انداختند و کم کسی از اصحاب آنحضرت مجروح نشد

۲۵۹

حر تاب نیاورد از لشکر بسوی حضرت آمد و مهاجر ابن اوس باو رسید و دیدند که لرزه
بر اعضای وی دست یافته گفت آنچه تو گمان میبری من تو را شجاعترین اهل کوفه میدانستم
و مردم نیز تو را بیش از هزار سوار برابر میدانند این لرزه چیست حر گفت آنچه تو گمان کردی نیست
من از خوف خدا خود را در این حال مشاهده میکنم و من بهشت را اختیار کردم پس بخدمت
حضرت رسید و دست بر سینه گذاشت و گفت خداوندا توبه کردم توبه مرا قبول
کن که من دل دوستان تو را ترسانیدم و گفت یابن رسول الله منم که تو را از مراجعت
منع شدم و تو را باین زمین فرود آوردم و نمیدانستم که با تو چنین خواهند کرد حضرت فرمود
که خدا توبه تو را قبول کرد پس گفت چون اول من سر راه تو آمده ام میخواهم که اول
من جان خود را فدای تو کنم حضرت او را دستوری داد و در رجز خوانان نمود که درآمد و ندا
کرد که ای اهل کوفه مادران شما بماتم شما گرفتار شوند این بنده شایسته خدا که او را بوعده

دروغ خود طلبیده بود اکنون شمشیر بروی او کشیده در خدمت برگشتن نمیدانید و آب فرات را
که یهودی و نصاری و مجوس سگ و خوک می آشامند باو و اهلبیت او روا ندارید خدا شما را
از مشرب روز قیامت نجات ندهد پس حر را الغلب لشکر زد و داد مردی داد و از کشته
پشته می ساخت تا آنکه مردی سنگ بیک حمله چهل نفر از آن کافران را بجهنم فرستاد و پس
روی بحضرت امام حسین علیه السلام کرد و گفت ارضیت عنی حضرت فرمود نعم
انت حر کما سمتک امک من از تو راضی شدم و ترا از آتش جهنم آزاد کردم چنانچه
مادرت ترا آزاد کرد پس ملعونان اسب او را پی کرده و آن دلاور پیاده دمار از آن لشکر
برمی آورد امام حسین علیه السلام دید که حر پیاده با لشکر جنگ میکند مرکبی بجهة او فرستاد
و او خوشوقت شده رکاب او را بوسیده سوار شد و جماعتی که باطراف او بودند
بقتل رسانید و در دریای حرب غوطه خورد که شمر ملعون آواز برآورد که یکبار بر او حمله کنید
پس او را تیرباران کردند و از مرکب درگردید آواز او بگوش حسین علیه السلام برآورد حضرت
او را از میان ایشان بیرون آورد و سر او را بر دامن گذاشت با آستین مبارک غبار
از صورت او پاک میکرد و میفرمود نعم الحر حر با ریاح صبور عند مختلف الرماح خوب
آدمی تو ای حر که صبوری در وقتیکه نیزه ها بحرکت می آید حر دیده باز کرد و سر خود را در کنار
حضرت دید جان بجهان آفرین تسلیم نمود و بعد از آن که یک یک از اصحاب آنجناب
می آمدند در خدمت جهاد طلبیده اند و آن مظلوم را وداع میکردند و میگفتند السلام
علیک یا ابن رسول الله حضرت جواب علیک السلام میفرمود و میگفت برو که ما نیز از
عقب برد دری آئیم و این آیه را میخواندند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بعض حضرت

ابراز

٢٦٠

مرگ چشیدند و بعضی انتظار در زندند و تبدیل نکردند دین خود را بر دین دیگر خود ثابت اند
و ایشان بعد از آن که داد مردانگی میدادند سر خود را بروضه رضوان میشتافتند
تا آنکه نوبت وادراک سعادت ببرادرزاده و فرزندان آنحضرت رسید و بروایت
معتبره از میان ایشان اول ممتحن قاسم ابن حسن اقدام بر قتال اهل ضلال نمود
فی الحقیقه شهادت آن نونهال باغ مراد نوجوانان چون سرو آزاد باعث اندوه
و الما و موجب سوزش جگرها است و کیفیت آن آنچه در کتاب جلاء العیون مرقوم است
اینست که قاسم ابن حسن که چهره اش مانند آفتاب تابان میدرخشید چه قاسم
که قمر شرم از جمالش داشت ○ هلال تجلی از ابروی هلالش داشت ○ به پیش سرو قدش
سرو بوستان خم بود ○ زجعد گیسوی زلف بنفشه درهم بود ○ مثال حیدر کرار
تیغ در کمرش ○ لبان جعفر طیار جوشن ببرش ○ هنوز به حد بلوغ نرسیده
بود و بنزد عم بزرگوارش آمد و رخصت جهاد طلبید و مبالغه از حد گذرانید
حضرت امام شهید او را در بر کشید و آنقدر گریست که نزدیک بود که مدهوش
گردد و هر چند آن امام زاده بزرگوار در طلب جهاد مبالغه مینمود حضرت
مضایقه میفرمود تا آنکه بپای عم بزرگوارش افتاد و چندان بوسید و گریست
که از آن امام مظلوم رخصت حاصل کرد و بمیدان درآمد و عرصه قتال از نور
جمال خود روشن کرد و با آن خورد سالی بیک حمله سی و پنج نفر از آن سنگدلان را
بعرصه قتال بجهنم فرستاد راوی گوید که در میان لشکر عمر سعد لعین بودم دیدم
کودکی از لشکر امام حسین علیه السلام جدا شده متوجه لشکرگاه گردید و نور از جبینش

گردیده و پیراهنی و ازاری پوشیده و نعلین در پای مبارک کشیده بود و بند نعلش گشوده
بود مردانه سعی در جهاد میکرد در اثنا عمر ازدی گفت بخدا قسم که میروم تا او را بقتل
آورم گفت سبحان الله آیا دل تو تاب دارد که ضربتی بزنی بخدا قسم اگر برادر من
تیغ کشاید حواله برمن کند دست نگشایم بقتل او این گروهی که او را در میان گرفته اند
او را کافیست پس آن ملعون بدگهر تاخت و ضربتی بر فرق آن امام زاده بطور زد که
برو درفتاد و فرمود که یا عماه ادرکنی ناگاه دیدم که امام حسین مانند عقاب آمد
و صفها را شکافت چون شیر غضبناک بر آن کافران حمله کرد و تیغی حواله قاتل آن
امام زاده کرد آن لعین دست پیش آورد حضرت دست او را جدا کرد آن ملعون
فریاد کرد لشکر اهل نفاق جمع شدند که آن ملعون را از دست آنحضرت رها کنند جنگ در
پیوست و حضرت ضربتی بر آن ملعون زد و او را بجهنم فرستاد آن طفل معصوم در زیر سم
اسبان مخالفان کوفته شد چون حضرت آن کافر را از برادرزاده جدا
کرده برسر او آمد دید که پا بر زمین میساید و عزم پرواز اعلا علیین دارد و چون آن جگر
از دیده اش جاری گردید گفت بخدا قسم که بر عم تو گران است که او را یاری طلبی
و او نتواند که ترا یاری کند خدا دور کند از رحمت خود آنها را که ترا بقتل آوردند
و وای بر گروهی که پدر و جدت بر ایشان خصم باشند پس حضرت آن شهید
مظلوم را برداشته و سینه او را بر سینه خود گذاشت و پاهای او بر زمین میکشید
و او را برد و در میان کشتگان اهلبیت گذاشت و گفت خداوندا کشنده گان
ما را بکش و جمعیت ایشان را پراکنده کن و قصه دامادی او در کتاب و کتب معتبره

بنظر

٢٦١

بنظر نرسیده است تمام شد کلام صاحب جلاء و این کلام آخر منقل جناب آخوند
ملا محمد باقر رضی الله عنه بعید بود چنانچه نواده او جناب استاد آقا محمد باقر بهبهانی
میفرمایند زیرا که در آداب سنن و قصص و حکایات تعزیه صحت سند و ذکر
آنها در کتب معتبره نیست چنانچه مکرر در این رساله اشاره شده و دلیل آن در
مجلس مذکور است با آنکه اکثر احادیث مذکوره در کتاب مزبور از جمله احادیث
معتبره نیست مثل خواب دیدن شهیدان را و اشباه آن و حال آنکه بعضی از فضلا
و معاصرین در کتاب محرق القلوب ادعا کرده اند که قصه دامادی او در کتب معتبره
ملاحظه شده چنانچه مشهور است در روضه منابر مذکور است و علامات حجله دامادی در
در خیمه گاه موجود است باری بنا بر این روایت چون قاسم مستدعی جهاد از آن
حضرت نمود حضرت در جواب گفت که تو مرا در این صحرا انیس دل افگاری و از
پدر بزرگوارت یادگاری چگونه ترا از جازت دهم این سخن بگوش مبارک قاسم رسید
سر در پای برهنه گذاشت حضرت دو دید و دست بدامان قاسم چسپیده و فریاد وامصیبتا
برکشید و عرض کرد یا ابن رسول الله تو میدانی که من در ایام بی پدری از تو پرستار
و دستگیری ندارم القصه قاسم اجازه جنگ نیافته به خیمه مراجعت نمود و با هزار اندوه
و سر بزانوی غم نهاد و چون میدید که یک یک از خویشان و برادران شربت
شهادت مینوشند و شمشاد قدان از نونهالان اهلبیت رسالت بعضی بر خاک
مذلت افتاده و بعضی در جهاد مشغول شده اند ساعت بساعت غم او زیاد تر و دل او از
آتش حسرت بریان میشد که ناگاه بخاطرش رسید که پدرش وصیت کرده که ای فرزند

هر قسمتیکه ترا غم والم بنهایت رخ نماید این تعویذ را از بازو بگشا و بدان عمل
نما و آنرا بر بازوی او بسته بود پس آن تعویذ را باز کرد و دید که حضرت امام حسن بخط
مبارک خود نوشته که ای نور دیده ترا وصیت میکنم که هرگاه برادرم امام حسین را
در دشت کربلا بیکس و تنها به بینی زنهار سر خود را در قدم او در بازی و هر چند او منع
نماید تو مبالغه نمای ای قاسم مبادا صبر کنی زیرا که صبر جایز نیست که کسی که کشته شدن روز
حشر فایز نیست چون قاسم بمضمون نامه مطلع شد از نهایت فرح بر خواست
و بخدمت عم بزرگوار آن نامه را که رقم شهادت او بود بدست حضرت داد
چون آن شاه شریف خط شریف برادر خود را دید آه سوزناک از جگر کشید
و از دیده سیلهای بهار رنگ بارید و فرمود مرا هم وصیتی فرموده چاره نیست بجهة در آنهم
و بآن وصیت عمل نمایم که دختر فاطمه را که نامزد تو کرده بود تسلیم تو نمایم پس برادر
خود عباس و عون را طلبید و بمادر قاسم فرمود که جامه نو بقاسم بپوشید
و بزینب گفت بصندوق که جامهای برادرم در آن است چون آوردند جامه
و عمامه عالیه بدست مبارک خود باو پوشانید و بمهر شهادت قاسم او را عقد
کرد و فرمود که این امانت در نزد من بتو تسلیم نمودم پس از خیمه بیرون آمد
مادر قاسم در این مقدمه سیلاب اشک از دیده بارید بگریه و زاری در خدمت
حضرت مشرف گردید و گفت اگر قاسم بدار رسیده است بچه عروسی جا نمیدانست ای جان
چه عقل کجا این چنین روا باشد که دیده است عروسی که حنا باشد نصیب کسی شود
در جهان چنین شادی بروز او نشنیده عروس و اماه و کویا ای حضرت بزبان

حال میگفت که ای مخدره بر قاسمت شتاب مکن ای چه حنا عروسیش اضطراب
مکن مکه قاسمت رخش از خون خضاب خواهد شد عروس را دل از این غم
کباب خواهد شد تنش از زخم سنان چاک چاک خواهد شد جوی بستر
او فرش خاک خواهد شد پس قاسم بر روی عروس نگریست و سر در پیش افکنده
میگریست که ناگاه آواز هل من مبارز بگوش او رسید برخواست که از خیمه بیرون آید
عروس دامنش را گرفت و گفت چه خیال داری و بکجا میروی گفت ای روشنی دیده
غمناک پدرت با گردن کج بکه و تنها در میان سی هزار لشکر بی باک ایستاده و کسی
نیست که یاری او نماید دامنم بگذار که عروسی ما و تو بقیامت افتاد آیا ندای هل من مبارز را
نشنیده ای عروس مایوس برآمد ابری از دریای اندوه خرد و بارید سیل گوهر تا کوه
عروس گفت پس در قیامت ترا بچه نشان بشناسم قاسم آستین خود را درید گفت
باین نشان در نزد جد و پدرم بشناس و چون سوار شد فریاد اهل بیت بگوش رسید
و از دل وحش سوزناک میگفت قاسما این چه ظلم بیداد است این چه آتش ماتم
و اماهاست اما چون امام حسین دید که قاسم بمیدان میرود گفت ای جان عم
بپای خود بگورستان میروی قاسم گفت که بگورستان بهتر است که تو را باین حال
مشاهد نمایم پس حضرت گریبان جامه را چاک کرده هر دو گوشه آنرا بجانب
روی او گذاشت و بشکل کفن بر او پوشانیده و تیغ خود را بدست وی داد بمیدان آتش شتاب
قاسم در برابر لشکر عمر آمد گفت ای کافران بیحیا و ای ظالمان دغا جمیع اولاد
حسین را کشتید اکنون بیکس و تنها ماند آیا می شود که دست از ما بدارید و مارا از تشنگی .

در صحبتهای بی منتهای که از شما بما رسید معهذا گذارید و ما را بسوی فرنگ و دیار زنگبار
نمانیم دیگر لعین جرم تیغ برکشید نهار ور آنچه بر دل ما کرده پشیمان باشی
آن ملعون در جواب گفت که شما را اینجا بیعت با یزید و ابن زیاد چاره نیست
قاسم بروی لعنت کرد فرمود که دین خود را بدنیا فروختید ای عمر سعد امروز اسب خود را
آب داده گفت آری قاسم گفت وای بر تو دعوی مسلمانی کنی اسب خود را آب میدهی
و ذریه رسول الله دعوی است از تشنگی جان بلب رسیده ای عمر قول رسول الله اذ
کرده و ذریه اهلبیت را یاد آور از تشنگی صحرا را محشر دوش هند که نزد ساقی کوثر بر اندیش
ز دوستی که از این کلمات جانگداز آب از دیدهای او جاری گردید چون نقد ایمان
خود را بوعده نسیه ابن زیاد داده بود رو از قاسم گردانید و بلشکر گفت که
این جوان را نشناسید این شجاعت را از جد خود میراث دارد و داد را
یکباره حمله کنید و قاسم از این سخن غافل بود دید که کسی بمیدان او نمی آید رو
به خیمه نهاد و صدای عروس را شنید که از مفارقت او مینالید چون بدر خیمه رسید
عروس آواز او را شنید از خیمه بیرون دوید بزبان حال میگفت ناله سینه مجروح
اثرها دارد دیده نیست که حیران تماشای تو نیست قاسم بکنه نستیاد دل عروس
پاک شده دنشت دیزد دیر خواست و گفت ای بدخیم غم مخور اهم زد بدارست دی
هر ار بعمر خود دیگر آید هیچ موجودی که جان از تن جدا کرد اما سپاه خصم جرم میکنند
پس آمد به نزد سپاه و هر چند مبارز طلب کسی اجابت نکرد خود را بر میمنه و میسره لشکر زد
حمو را البعوده زنج فرستاد تا آنکه عمر سعد ازرق شامی را که بشجاعت مشهور بود گفت تو

سپهسالار لشکر شامی هزار درهم می ستانی و طنطنه شجاعت تو بگوش مبارزان اهل
عراق و شام رسیده برو کار این جوان را بساز ازرق گفت که از تو بعید است
که مرا با هزار سوار برابر کنید و تو مرا بحرب کودکی میفرستی پس یکی از چهار پسر خود را
برابر جنگ سوار و شمشیر خود را بر کمر او استوار نموده عمر گفت ای ازرق تو خود بحرب او
برو و بگو دیگر او نگاه مکن زیرا که او نبیره شیر خداست و ایشان شجاعت را میراث
دارند البته اگر تشنگی برو غالب نبودی او به تنهائی بر ما غالب بودی ازرق گفت
هیهات از جمله محالات است پس پسر خود را فرستاد و در این گیر و دار کلاه خود از
سر افتاد چون موی او از دشت موی سر او را گرفته و برابر هر لشکر گردانید چنان
بر زمین زد که اعضایش خورد شد پس یک یک آن پسران را فرستاد و تمامی را
قاسم بقتل رسانید تا آنکه خود بغیظ و غضب تمام که عالم در نظر او تیره و تار گردیده بود عازم
میدان گردید و گفت ای سنگین دل بی انصاف چهار پسر مرا کشتی که در شام
و عراق مثل بهادر نشنید قاسم گفت که عنقریب است که تو را با ایشان ملحق نمایم
اما چون امام حسین دید که ازرق در برابر قاسم آمد دست بدعا بر داشت
و طلب نصرت از خداوند تبارک و تعالی نمود و از بعضی ثقات شنیدم که چون این
دعا را اهل سراپرده عصمت شنیدند شروع بآمین نمودند راوی گوید که صدای ضعیف
شنیدم چون گوش فرا داشتم صدای عروس بود که با دیده گریان آمین میگفت و ده
دوازده طعن نیزه در میان ایشان رد و بدل شد آخر ازرق در غضب شده نیزه
بر اسب قاسم زد که اسب از پا در آمد چون امام حسین این حال را مشاهده نمود آه

برکشید و یکی از یاران فرمود که بگیران اسب را بزد وی رو داد جگر گوشه برادرم
برسان تا قاسم بر آن اسب سوار شد در برابر آن غدار ایستاد و فرمود ای ازرق
روا بود که تو مرد سپاهی و ساز نگاه کن شده تنگ اسب از زین باز ازرق چون
خم شد که نگاه کند قاسم تیغ را چنان بر کمر او زد که چون خیار تر بدو نیم شد عجز تو
از تمامی لشکر بر آمد قاسم بر اسب او سوار شده و لجام اسب امام حسین را گرفته بخدمت
حضرت رسید از اسب پیاده شده و رکاب سعادت او را بوسید و گفت یا عماه
العطش العطش تشنگی مرا از کار برده و غصه زره آهن جگر مرا گداخته فرمود نزدیک من
که از دست جدت سیراب شوی و از همه غصها داری بروای قاسم که مادرت از فراق
تو می نالد و از هجران تو ناله و بیقراری بسیار دارد چون بنزد خیمه عروس آمد شنید که
میگفت ای فرزند ارجمند ای آرام دل دردمند یک مادر و عروس تو پس از
هجر تو می نالند و از فراق تو چون ابر بهار اشک از دیده می بارند آیا از سوز خیانت
دشنه باشی و یا از تیغ کفار نابکار در خاک و خون غلطیده باشی قاسم چون این
سخنان را شنید بی اختیار فریاد بر آورد و آه از جگر برکشید و از صدای روح افزای
عروس و مادر از خیمه بیرون دویدند بدست و پای شاهزاده افتادند و قاسم گاهی
ایشان را دلداری و گاهی بحسرت بایشان نظر میکرد و مشغول گریه و زاری بود
و میگفت هیچکس خود را باختیار در غرقاب هلاک نمی افکند و احدی برضای خود ترک صحبت و
مفارقت یاران و دوستان را اختیار نمیکند اما چکنم که کار از دست بیرون
رفت و ندای هل من مبارز کنون بگوشم میرسد شما را وداع باز پسین و وعده

دیدار روز قیامت در خدمت جدم سید المرسلین و امیر المؤمنین و پدرم
حسن گوشوار عرش ایشان اشک خونین از دیده حق بین جاری نمودند و گویا
عروس میگفت ۞ یار وداع میکند تاب وداع یار کو ۞ وعده وصل میدهد طاقت انتظار کو ۞
اما قاسم چون بمیدان در آمد خود را بقلب لشکر زد و دست بر نگونسار
علم ابن سعد گماشت و پیادگان سر راه بروی گرفتند چون بحرب پیادگان مشغول شد
سواران بگرد وی در آمدند و انتخاب قریب سیصد پیاده را بعقب فرستاد و آن ملاعین عنان
بدن نازنین او را از اطراف مجروح ساختند در اثنا ابن سعد ازدی گفت
میبردم که کار این هاشمی را بسازم راوی گوید گفتم سبحان الله این گروه که او را در میان
گرفته‌اند بس اند او را بگذار قسم که اگر او قصد من کند من دفع او را نکنم پس آن
لعین رفت و ضربتی بفرق آن امامزاده مظلوم زد و چون این ضربت علاوه بیست
و پنج ضرب گردید بی طاقت شده و از اسب در گردید و فریاد بر آورد که یا
عماه ادرکنی ناگاه امام حسین مانند عقاب صف‌ها را دریده خود را باو رسانید و تیغ
حواله عمر قاتل او نمود دست او را جدا کرد آن ملعون فریاد بر آورد و لشکر مخالف
بداد رسی او جمع شدند و نائره جدال مشتعل گردید به نحوی که قاسم پامال اسبان
گردید و بروایتی خبیث ملعون خواست که سر قاسم را جدا کند حضرت او را چون
خیار تر بدو نیم کرد و آن ملاعین را از سر قاسم متفرق گردانید و بر بالین او
آمد دید که پا بر زمین میمالد و گفت آنچه را که سابق مرقوم گردید و مادر قاسم و عروس
بر سر راه او حاضر شدند مشغول نوحه و زاری شدند مادر میگفت ای مظلوم مادر وای

مغموم مادر دریغ از این رخسار مانند آفتاب که بخاک و خون کوفته شده
و حیف از این قد رعنا چون سرو خرامان است که در عین جوانی از تیغ ظلم
ظالمان از پا در افتاد ای جان مادر دیده باز کن که عروس از جان نا امید بچه صورت
بر بالین نشسته و عروس بیچه بجز قاسم میمالید و بر سر در و چهره میکشید و ناله
و زاری و اشک خونین از دیده میباریدند و بعضی از علما ذکر نموده اند که آنچه از تواریخ
و احادیث مفهوم میشود آنست که چهار تن از اولاد امام حسن علیه السلام در خدمت
عم بزرگوار ایشان بودند عبد الله اکبر که مادر ایشان ام ولد بود و عبد الرحمن که مادرش
ام ولد بود و عبد الله اصغر که مادرش فاطمه بود که در واسن عمش کشته شد و قصه
مشهور است و از شیخ مفید و نور الائمه نقل کرده که عمر ابن الحسن نیز در خدمت پدرش
شهید شد

الحمد لله الذی جعل
قطرات فی عزاء الحسین و اقربائه اوجب القربات و قرّرها من بین الاعمال
المندوبة و المستحسنة من الطاعات و العبادات و صلی الله علی
محمد صاحب المعجزات القاهرات و المصابیح المتواتیات و علی اولاده
الطاهرین خصوصاً علی الحسین المظلوم اشرف الناس و علی علی بن
الحسین و علی اقربائه المجاهدین و انصاره و شیعته الباکین من
مصیبته التی بکی لها السموات و الارضین اما بعد فقد قال الله عز و جل
ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا از زید بن ارقم مرویست که گفت من
در غرفه خانه خود نشسته بودم ناگاه هجوم عوام و خروش عالم بگوشم رسید چون سر از غرفه

بیرون

بیرون آوردم دیدم که سرها بر نیزه کرده و یک سر در میان آنها مانند آفتاب
میدرخشید و نور از آن ساطع بود و چون نزدیک غرفه رسیدند از شعاع آن سر منور
آن غرفه روشن شد دیدم که لبهای او حرکت میکرد و چون گوش دادم سوره کهف را
تلاوت مینمود و باین آیه رسیده بود ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا
من آیاتنا عجبا پس موهای بدن من راست شد چون نیک نگریستم شناختم که سر
مبارک امام حسین است گفتم ای فرزند رسول خدا امر تو از اصحاب الکهف و الرقیم
عجیب تر است و بروایت دیگر چون سر امام حسین را در صیارفت کوفه بر نیزه
کردند شعاع کرد و باواز بلند بتلاوت سوره کهف تا این آیه انهم آمنوا بربهم و زدناهم
هدی و از سهال مرویست که گفت بخدا سوگند که در دمشق بودم دیدم که سر مبارک امام
حسین را بر نیزه کرده بودند و در پیش روی آنحضرت کسی سوره کهف را میخواند چون باین
آیه رسید ان اصحاب الکهف و الرقیم رسید بقدرت خدا سر شهید السخی در آمد و بزبان
فصیح گفت که امر از قصه اصحاب کهف عجیب تر است اما ام کلثوم این معجزه را
مشاهده کرد زار زار گریست و این ابیات را ادا میفرمود و فاقت دجانی
و افنی التهی سادانی ذوانی حسراتٍ یغز علیک رسول الله
ثم ها باهلبیتک یا خیر الوری انی جاء الزمان علینا بعد ما علموا
بان شبات رسول الله با الشهداء مُرئات بشرنا علی الاقتاب عاویة
کانّنا بینهم با الغیاث و در روایتی که در دمشق که سر آنحضرت را بر درخت
آویختند راوی گوید من در نزدیک ایستاده بودم و دیدم که لبهای مبارک حضرت حرکت

هر کند

هر کند گوش فرا داشتم این آیه را میخواند که و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل
الظالمون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی گمان کردید که خدا غافل است
از آنچه گمان میکنند ظالمان و زود باشد که ظالمان جایگاه خود را بدانند که چه بد
جائیست و بسیار از این هر آیه بر دیگری و را هم دیدم افلا تفکر کرد بود و آیه دیگری برزبان
دیگران چنانچه منقولست که بروبرانه در خواب دید که حضرت رسول با است محمد در حضرت
عیسی با است خود نشسته اند ناگاه حضرت رسول او را از میان است عیسی طلب نمود
و نوازش بسیار باو فرمود تا آنکه بعیسی خطاب کرد که این مرد از امت منست
و من بنده خوشنودم خدا از او خوشنود باد هر بعد از بیداری از آن خواب در حیرت بود
که فردای آن شب شمر ملعون و شبث ابن ربعی و عمر ابن حجاج و حر ابن قیس با پنج هزار
کس از ملاعینان که سرهای شهدا را بر نیزه کرده بودند و اهلبیت او را بر شتران
برهنه سوار کرده امام زین العابدین را در غل و زنجیر در کشیده بودند در نزدیک دیر او
رسیدند و نیزه که سر مبارک آنحضرت بود بر زمین استوار کردند راهب بر بام دیر
بر آمد چون نظرش بر سر حضرت افتاد دید که نور عظیمی از زمین تا باسمان ساطع است پس
هیبتی بر دل او افتاد آواز بلند بر آورد که شما کیستید و از کجای رسیده و آن سر کیست و این
بیمار حزین در غل و زنجیر کیست گفتند ما از عراق می آئیم و بحرب جماعتی از دشمنان امیر
رفته بودیم و این سر بزرگ ایشان و این بیمار یکی از فرزندان او است پس گفت
بزرگ ایشان چه نام داشت گفتند حسین گفت آن حسین که پدرش پسر عم پیغمبر ما است
گفتند آری گفت لعنت خدا بر شما باد و اگر عیسی را علیه السلام فرزندی بودی ما او را بر دیده های خود

جا میدادیم

جا میدادیم و گفت توقع آن دارم که این سر را ده بمن بسپرید که امشب این سر را بمن
و ده هزار درهم باو بدهیم و چون وقت رفتن شود باز گیرد و لشکریان شمر را گفتند
آن ملعون بطمع آن زر راضی شد و آن سر منور را براهب داد و آن نقود را زداد که ای
خوشا حال تو و خوشا بحال کسیکه حرمت این سر را بدارد و و بروایتی شمر ملعون بهر
گفت اهل حرم تقاضا کردند که سرها و اسیران از ما بگیرند میخواهم که امشب بدیر درآئیم
هر گفت شما لشکر بسیار دارید و بدین گنجایش ندارد و شما سرها و اسیران را داخل
دیر نمائید و خود گرداگرد دیر راکد نشسته باشید تا از شبیخون ایمن گردید شمر گفت بگو
بکو نیک پس سر امام حسین علیه السلام را در صندوق گذاشته و قفل محکم بر زدند و داخل
خانه مظبوط نمودند و در آن خانه را نیز قفل کردند و حضرت امام زین العابدین با اهلبیت را
در جای نیکو فرود آوردند و گرداگرد آن خانه را که سر آن حضرت بود میگردیدند که
ناگاه دید آن خانه بی شمع و چراغ روشن گردید متعجب گردید از روزنه خانه نگاه نگاه کرد
کرد دید که آن روشنائی ساعت بساعت زیادتی شد بحدی که هیچ دیده تاب
آن نیست و در دیده هیچ دیده ندارد و در آنجهان یک لمعه تاب دیدن نور
جمال او هر جا که لمعه کند از نور او ظهور از عقل دم مزن که بسوزد جمال او پس سقف
آن خانه شکافته شد و عماری نازل شد و خواتین زنیاره از او بیرون آمد با کنیزان
بسیار که فریاد میکردند طرق و طرق راه دهید حوا مادر همه آدمیان را و ساره زن
ابراهیم خلیل الرحمن و هاجر مادر اسمعیل و صفورا مادر شعیب و آسیه زن فرعون و مریم مادر

عیسی الیس شان آن سر را زیارت کردند که ناگاه خروش و گریه برآمد
که عماری دیگر آمد که در آنجا بچه کبری و بعضی از ازواج اطهار پیغمبر بودند آن سر را
از صندوق بیرون آوردند و زیارت کردند که ناگاه ناله و زاری عظیم پیدا شد که
زلزله در زمین و زمان افتاد در عماری نورانی پدید آمد یکی بانگ زد که ای پسر از سوراخ
خوانه نگاه مکن چشم خود را بپوش که ساقی عظیم و دختر رسول کریم مادر حسین شهید می
آید پس بر رخ خود بر زد و از خود رفت چون بهوش آمد حجاب و در پیش نظرش بود که کسی از آن
زنان را نمیدید اما صدای خروش و زاری و گریه و ناله و بیقراری را می شنید دیگر از ایشان
میگفت السلام علیک ای مظلوم مادر ای غریب وای شهید مادر ای نور دیده ای فرزند
پسندیده من مادرت فدای تو باد کو با لب بر لب او گذاشت و گفت کو بد لبت
که تشنه کشته رحمت کوید بخون آغشته کشته شنیدم که تمت و اماک کشته علی اکبر
زخم از آزادکشته غم مخور که داد تو را از خصمان تو بستانم پس از عشق انگاری و زنان
نشانه ندیدم پس در آنجا آنه آمد و قفلها را در هم شکست آن سر مبارک را بیرون آورده
بمشک و گلاب بشست و بر سجاده گذاشت و دو شمع روشن کرد در برابر او و خود را
بخاک انداخت و گفت ای سرور ان عالم وای بهتر بهترین آدم یقین دارم تو از
آن جماعتی که حق تعالی وصف ایشان را در توراة موسی و انجیل عیسی کرده بحق آن خدائی که تو را
جاه و منزلت داده که محرمان سرادق عصمت بزیارت تو می آیند و خواتون
سراپرده نبوت برای تو زاری مینمایند که مرا خبر ده چه کسی در حال بعنوان خداوند ذوالجلال

سر مبارک آنحضرت به سخن آمد و گفت ای راهب من آن نور دل زهرا و سبط
محمد مصطفی را نور عینم منم شبه حسن با من برادرم منم کز بهر آرام پدر زد شت
آورد آهو از برایم که فرزند علی مرتضیم مرا گهواره جنبان جبرئیل است بدان ای
پیر این امر جلیل است پس گفت حسب و نسب تو را دانستم از مصیبت تو بگو
منم تشنه بی‌ملاطفتا تا توانی نه یار مددکار نه خان نه مانی اسیر غریبی شهیدی حزینی
شهیدی راه ایمنی دور از کس ایمانی پیر دیرانی چون این سخنان را شنید خروش برآورد و رو
بر روی آنحضرت نهاد و گفت تو معانی جابر دیده داری چه سازم چون سر بریده داری
بماد دستور میهمان نه این است مگر رسم مسلمانی چنین است پس گفت ای فرزند مصطفی
وای نور چشم علی مرتضی روی خود را بر روی تو بر ندارم تا نگوئی که فردای قیامت شفیع توام
آن سر مبارک بصدا در آمد که بدین جدم در آی تا تو را شفاعت کنم راهب گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله حضرت قبول شهادت او نمود و راهب
قوم خود را طلبید که هفتاد نفر بودند احضار و از مقدمه سر پدر آنسرور اظهار نمود
ایشان فریاد بر کشیدند و جامه‌ها بر تن دریدند باتفاق بخدمت امام زین العابدین
آمدند و کلمه شهادت بر زبان جاری کردند خواستند با آن کافران منازعه نمایند حضرت
فرمود جزاکم الله خیرا جزا رسیدن ایشان نزدیک است چون صبح شد خواستند
که سر را از راهب بگیرند حضرت امام زین العابدین راضی نشد راهب بر بام آمد بعمر
سعد گفت تو را بجد آن قسم میدهم که این سر را در صندوق گذاری و دیگر حقه بیار
آن ملعون قبول کرده و فاکرد و برود این گفت من ده هزار دینار از پدر میراث دارم

از برای فدای سر حسین میخواهم پس آن زر را بر زیر انداخت و آن ملعون حر آغاز نموده در کیسه
منظور نموده چون نزدیک دمشق رسید همیان را باز کرد دید که زرها سفال شده اند
و بر یک روی آنها نقش است ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر روی دیگر
نوشته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس آن ملعون گفت انا لله
و انا الیه راجعون در کتابی دیدم که راهب بعقب آن سر نگاه میکرد و فریاد بیقراری
میکشید از دیر فرود آمده در کوه‌ها و بیابانها عبادت میکرد تا بر جنت آمدی واصل شد
در کتاب جلاء العیون مرقوم است که قصه راهب و ظاهر شدن اعجاز سر آنحضرت
از قصه‌های مشهور است و از اکثر کتب خوجه و عامه مذکور است و شعرا آنرا بنظم در آورده اند

شهادت حضرت عباس علیه السلام ای عزیزان مصائب و ظلمهای آن دشت پر بلا بجائی رسید
که دست را قوت آن نیست که شمه‌ای از آن وقایع جانگداز را در رشته تحریر کشد و نه
زبان را یارای آنست که امثال این مصیبه عظیمه و واقعه و فجایع جا کبری را تقریر در آورد
از جمله وقایعی که باعث اندوه دل عاقبت بین است قصه شهادت حضرت عباس
و کیفیت باین طریق است که چون آنجناب دیدند که همه یاران و برادران و هواداران
از انجمله هفت برادر شربت شهادت چشیدند برادر زادگان همه مقتول افتاده با کمال
موالیان همه مجروح با تن صد چاک افتاده یکطرف اعضا جدا از یکدیگر یکی جسد بی سر
چند اکبر بی سر کاکل بجلوه بسرش برسنان اهل ضلال یکی غش شده از ستم اشقیا بی بال
یکی تشنه ببالین نعش او مادر یکی دریده گریبان برای او خواهر یکی تشنه خدنگ جفا
به پهلویش یکی شکافته از فرق تا با بر دوش در درون حجله قاسم پر از خروش صدا

افتاده قاسم مقتول دست با حنا رنگین خلف دودمان آل عبا ستاده بکس و تنها
برابر اعدا ایستاده با الم کج نموده گردن را چنانچه دیده نه پسندد بخواب دشمن را
و چون عباس احوال برادران و یاران را بدان منوال دید سیل اشک از دیده
خون بار چون ابر بهار و آن علم را برداشته بخدمت برادر مهربان آورد و علم را
بر بالای سر امام زمان نصب کرد و پیاده گشت و از ادب رکابش را بوسید گریه
کنان بوسه زد رکابش را و عرض کرد که علمدار من بفیات افتاده سر از حرص میدان
کارزار ما که در این شهادت هواداران بی تاب و از فریاد العطش اهل حرم جگرم را
کباب و تو را باین صورت بیکس و تنها نمیتوانم دید حضرت فرمود که ای برادر نشانه
لشکر من بودی چون تو بروی جمعیت ما متفرق شود عباس عرض کرد که دلم از دنیا به تنگ
آمده و از سینه ام از غبار زنگ گرفته میخواهم که داد برادران و خون مرا از
این ستمکاران بستانم باز حضرت او را ممانعت نمود عباس گفت وصیت پدر بزرگوارم
که بچه خواهد داد زیرا که من وصیتی و چیزی از پدر بزرگوارم دارم چنانچه قاسم از پدر عالی
عالیمقدارش داشته حضرت فرمود بیان کن آنچه جناب پدر وصیت کرد گفت که
وصیت او باید اطاعت کرد عباس گفت من در غزوه صفین از معرکه قتال
برگشته بخدمت او رسیدم و از تشنگی شکایت کردم فرمود از این تشنگی مثال تحقیق
که تشنگی در کربلا بتو رخ خواهد داد که وصف آن از تو ان نمود در آنروز نه تو تشنه
خواهی بود بلکه نور چشم حسین عیال و اطفال او تشنه خواهند بود و بهر یک زبان بکام
ایشان از تشنگی و از قحط آب چسبیده خواهد بود ای فرزند بکربلا چه پیش بکس و تنها

غریب وار گرفتار لشکر اعدا شود چه روشنی دیده ام گریان زینب موی سلام
مرا باو برسان بگو که گفت پدر ای یگانه ادیا غمین مشو پدر با درم فدای تو باد که تشنگی
بود در کربلا زبد آبی او بد تیغ و تیغ تحنجر رباید چه این پیام رسانی لعکر حلت باش
بگیر رخصت و آماده شهادت باش حضرت فرمود لیس برو و وداع کن و آباء یکجه
ایشان تحصیل نما عباس نزد سرا پرده رسید بگریه گفت که عباس الان کسی نیز
جنین شهید گشته ام خیال کنید چون عورت صدای عباس را شنیدند تمام
سرا پردها بیرون کردند و درد عباس را گرفتند هر یک بنوعی ناله و زاری میکردند
از آنجمله زینب میگفت ایجان برادر بکجا میروی در این صحرا برادر تو غریب است
بکس تنها جدائی تو در این وقت شرط یاری نیست بخواهران جگر تشنه غم
گساری نیست محذرات بعباس گفتگو بودند بکشته کشتن اکبر بجستجو بودند سکینه
آمد مشک را گرفته پدرش ز تاب تشنه لب جان بسینه اش بگردش
بگریه گفت که ای عم بغریبی رسیده جان زتف تشنگی بسینه حضرت
عباس بگریه آن مشک را از او گرفته روانه میدان شد و عباس در شجاعت و شوکت
و حسن و جمال از همه بالاتر بود و در بلندی قامت و جسامت از اهل زمان محمد مختار
دلبیار از دوستان عرب را باتفاق پدر بزرگوارش کشته بود و اما مبارزان نامدار
دیوار بود عالم مقدار و جرئت و جلالت را از حیدر کرار میراث داشت و در میان
عرب مشهور و او را ماه بنی هاشم میگفتند چون عباس قدار را بسمت میدان رفت
دیدکه حضرت امام حسین علیه السلام با دیده گریان بمشایعت آن سقای تشنگان همراه

میکنند در مقام معذرت بر آمده عرض کرد که چه میشود که از این بیشتر توقف نمائید
و برو از من برادر دست در گردن یکدیگر کرده وداع کردند بنوعیکه تزلزل در ارکان
آسمان و زمین فتاد چون عباس نزد یک سپاه رسید بحسب فرموده امام حسین
در مقام نصیحت آن ملاعینان بر آمده فرمود که ای اهل کوفه و شام و ای منافقان خون
آشام بی شرمان بی حیا و ای بی رحمان بیوفا اگر بزعم شما ما گناه کاریم عیال و اطفال
گناهی ندارند بر ایشان رحم کنید و شربت آبی بایشان دهید که طاقت بی تابی
طاق گردیده پس از سخنان او غلغله در میان آن قوم افتاد و بعضی بگریه در آمدند و برخی
دشنام با بن زیاد دادند و جمعی دست تاسف بر هم میمالیدند و شقی چند گفتند ای پسر
ابو تراب اگر همه روی زمین را آب گیرد قطره بشما ندهیم مگر آنکه برادرت بایزید بیعت
کند عباس دید که نصیحت بآن سنگدلان اثر نمیکند مرکب تیز پا و رعد آسا و برق
نما را تاخت تا بکنار فرات رسید چهار هزار نامرد موکل آب بودند سر راه بر وی
گرفتند ان فرزند شیر خدا در هر عرصه ای تکبیر سر کشیده و نیزه بر بلند کرد آب گذر نشسته
هشتاد نفر از آن ملاعینان را بدرک اسفل رسانید و از اسب فرود آمد مشک را از
آب کرده خواست که آبی بنوشد بخاطرش آمد که برادرش حضرت امام حسین علیه السلام
کرانشنه بود دل جگر گوشه تشنه گوئی نما بگریه گفت که عباس خاک بر سر تو ستاده بوده نشسته
بمیدان کین برادر تو محذرات رسول کبار تشنه اند و در این هنگامه نزد زینب که باید
آب برده تو آب میخوری ای بیحیا جبار تو کو تو وعده بدادت جهان وفای تو کو پس آب را

ریخت و مشک را پر آب کرده بدوش انداخت از آب فرات بیرون آمد در نجد
عباس شیر خاص در اصل نسب بود و حجازی بر آل نبی تشنه بدند کار است که نیست کار
بازی غافل نشوید از آنکه نبود بیهوده سخن باین درازی و اهتمام تمام در رسانیدن آب را
باهلبیت داشت که سواره و پیاده سر راه بر وی گرفتند عباس صفهای ایشان را از هم درید
از کشته پشته ساخت و مرکب را بسوی خیمگاه میتاخت که عمر سعد بانگ زد که چرا
حمله یکبار حمله در نمیشوید چون آن ملاعینان بفرزند امیر المؤمنین هجوم آوردند که ناگاه
یکی بر بازوی آنجناب حواله نمود چنانچه دست راست او را قطع کرد و او تیغ را بدست چپ
گرفته جدال میکرد که بلکه آب را بآن تشنگان برساند که ابن سعد بانگ بر لشکر زد
و گفت شنیده که عباس را ابقائی نیست شنیده ایم که یکدست را احدائی نیست
پس ملعونی ضربتی بر دست چپ او زد و او را جدا کرد آن مظلوم مشک را بدندان گرفته
و بر کاب دشمنی را دور میکرد که او را از تیر باران کردند ناگاه تیری بر مشک زد و آب
جاری ریخت چه آب ریخت ز مشک رخا بمردن داد کشید پا ز رکاب برد خاک
فتاد از ابو مخنف نقل شده که نوفل ازرق که علمدار عمر سعد بود عمودی بر فرق او زد
که فریاد زد که ای برادر تجدیدی دار العجاب یا برادر در خون طپید را دریاب امام حسین
علیه السلام چون صدای عباس را شنید رنگ از رخ مبارکش پرید و دیده را گریان
کرده آه از نهادش بر آمد و خود را به برادر شهید رسانید دید که جبلت در میان خاک
و خون غلطید فتاده دید عزیزیکه چون ماه بهنکی یاد تیپ تشنه بیچه نش را برادری پس آنحضرت
آهی کشید که زمین کربلا بلرزید پا که گفت سر پس ازخاک راه برداشت زردی لطف

برانوی رحمت بگذاشت و گفت الان ان کسر ظهری و قلت حیلتی ای ابن زبان
پشت من شکست و چاره من گم شد بر رفت آن یار من بیچاره گشتم زکوی
خویش دل آوره گشتم حضرت عباس نگاهی بآنحضرت کرد کشاد بر رخ او دیدار
حق بین را برو نماند ضعف داد جان شیرین را ندا که خداوند عالمیان مدعای امام
تشنه لبان بعوض دو دست حضرت عباس دو بال باو کرامت کرد که در روضات
جان پرواز کند نظیر جعفر طیار که عم مختار او در جنگ موته فرستاده بود در وقت
قتال خداوند متعال مواقع رزمت را از برابر چشم آنحضرت برداشته مشاهده جدال
مینمود چون دید که او را شهید کردند و برهنه نمودند با کنف عورت میخواهند که
جهانی او را بر سر نیزه بلند نمایند در آنوقت حضرت متألم شده گفت خداوندا
نگذار که حجابت کفار پسر عمم را مقتضح نمایند از برکت دعای آنجناب خداوند تاب
دو بال باو کرامت کرد <u>شهادت جناب علی اکبر</u> الحمد لله الذی اعظم
مصیبتنا بمصیبته اول قتل من قتل خیر سلیل بالصلوة والسلام
علی احمد الذی هو من سلالة ابراهیم الخلیل و علی آله المظلومین
المقهورین من غیر جرم ولا تحریف ولا تبدیل خصوصا علی
الحسین الشهید الذی فاجاه جبرئیل و عزرائیل و میکائیل
علی الشهیدین الذی اناخت برحله من الشهداء والاصحاب
و علی شبیه الناس برسول الله المقتول باوائل الشباب
و بضعة المظلوم المعفر بالدم والتراب و مهجة المذبوح

الغریب الملول عن الشباب الثانی من اولاد الحسین صاحبة المصیبة
القاطعة الاصلاب و قد قال الله سبحانه ان الله اصطفی آدم
و نوحا و آل ابراهیم ۲ از بالا کار آل طه و پس حضرت امام زین العابدین مرویست که
چون علی اکبر نوجوان بجهت جهاد اکبر متوجه میدان شد پدر بزرگوارم رنگ حسرت
از دیده بارید و روی مبارک بجانب آسمان کرد و گفت خداوندا گواه باش بر ایشان
که فرزند حضرت رسالت و شبیه ترین مردم در گفتار و صورت و سیرت با آنحضرت
[illegible] وار و لبوی ایشان میرود و هرگاه مشتاق لقای پیغمبر تو میشدم نظر بجمال او
میکردم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن ایشانرا پراکنده کن و موالیان
ایشانرا از ایشان راضی مگردان که ایشان مارا طلب کردند که یاری کنند دشمنی کین
برروی ما کشیدند پس حضرت عمر نحس لعین را بانگ کرد که چه میخواهی از ما بدترین
اشقیا خدا رحم ترا قطع کند و هیچ کار بر تو مبارک نگرداند و بعد از من بر تو مسلط
گرداند کسی را که ترا در میان رخت خواب ذبح کند چنانچه رحم مرا قطع کردی و قرابت
حضرت را در حق من رعایت نکردی پس بآواز بلند این آیه را در شان اهلبیت
نازل شده خواند که ان الله اصطفی الی و برتری داده و از میان بنده گان ایشان را
انتخاب و اجب الطاعة نموده باری از تواریخ معلوم و از اخبار مفهوم میشود که شهادت
علی اکبر از جمیع مصائب تاثیرش در دل امام حسین و از آلام مفارقتش از تمامی [illegible]
و [illegible] بالاتر چنانچه حدیث اولاد اکبادنا و [illegible] سال شاهدست و مرویست که
شخص [illegible] که [illegible] سعادت [illegible] که از [illegible] بسیار خوب و خوش [illegible] بود

علی اکبر

در کعبه معظمه از حضرت صادق سؤال کردند که در میان نعمتهائی که خداوند منان به بندگان
شفقت فرموده کدام یک بهترست فرمودند شباب [illegible] یعنی جوانی که برضای پروردگار
اشتغال [illegible] و دور از [illegible] داشته باشد مردی که [illegible] فوت شده چون موسم
حج سال دیگر شد بخدمت آنحضرت رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد در میان
جمیع مکاره دنیا مصیبتی که تاثیرش در دل از همه بیشتر و سوزش در رگ و استخوان بیشتر است
از تمامی آنها بالاتر کدام است فرمود فقده یعنی مردن و مفقود شدن فرزندی که [illegible]
شده ای برادر آیا فرزندی از علی اکبر بهتر دلپسندی در کمال و جمال از او بالاتر که پدر بزرگوار خود را
بآن مرتبه امامت و یاور باشد در نظر داری آیا برادرم امام حسین علیه السلام در وقت
رفتن او بمیدان که از عقب او نگاه میکرد چه دل داشت آیا بعد از مراجعت از میدان
که ناله وا ابتاه و العطش از جگر برکشید و آنجناب لاعلاج زبان خود را بر زبان او گذاشت
و انگشتری را بدهان او گذاشت و آه از نهاد بر آورد آیا بر آن حضرت چه گذشت در وقتیکه
آن پاره جگر پدر که میان صد هزار لشکر بیدین از صدر زین بر روی زمین افتاد و فریاد وا ابتاه
او [illegible] بگوش او رسید چه حال داشت آیا در وقتیکه بدن پاره
پاره او را نزدیک خیمه رسانیدند که تمامی عورات سینه زنان و موی کنان بر سر نعش او آمدند
که خروش از ملائکه آسمان برآمد چه دل داشت آیا دلی باشد که از مصیبتهای ذریه امام
حسین علیه السلام نسوزد و آیا دیده باشد که بعد از استماع این وقایع جانگداز رنگ
حسرت از دیده نبارد و باری کیفیت آن شبیه رسول خدا نور چشم سید الشهدا [illegible]
مشهور است باین طریق است که چون عباس شربت شهادت چشید بغیر از امام حسین و [illegible]

فرزندان کسی نماند آن بزرگوار اسلحه بر خود راست کرده عزم میدان نمود علی اکبر با دیده
تر بخدمت پدر بزرگوارش آمد و بوسه بر رکاب سعادت مآب آنجناب داد عرض
کرد که هزار جان من فدای تو باد چندان صبر کن که من جان خود را فدای تو کنم ای پدر
روا مدار که من بی تو در جهان باشم روا مدار که بر کام دشمنان باشم حضرت فرمود
ای عزیز دلبند چگونه یارای آن دارم که تو با حسرت از این جهان فانی بروی ناخورده بر
از زندگانی بروی علی اکبر التماس بسیار کرد و میگفت [illegible] علی اکبر کن و مرا رخصت
جنگ جهاد اکبر کن چون اهلبیت از این مقدمه باخبر شدند فریاد و فغان برآوردند
از خیمهها دوان دوان بیرون آمدند و گفتند ای علی اکبر ما را طاقت تحمل مفارقت ترا
نداریم بر ما بیکسان رحم کن و از این قصد برگرد حضرت نیز ممانعت میفرمودند علی اکبر
تضرع و زاری و سوگندهای عظیم به پدر بزرگوار میداد و قطره آب عبرات از چشمه چشم
میگشاد و میگفت زچه یعقوب منم یوسف این معرکه چاه تو خلیلی ز تو بجم من این
قربانگاه چه در گذشت زحد زاری علی اکبر رضا برفتن او گشت شاه تشنه جگر و [illegible]
فرمود که دست از او بدارید که مشتاق لقای الهی و شایق بهشت عنبر سرشت گردیده
پس او را در بغل گرفته و بدست خود [illegible] در پوشانید و چون عمامه رسول خدا را بر سر
گذاشت صدای زینب بگریه بلند شد حضرت فرمود ای جان خواهر چه میشود گفت
ای برادر با جان برابر چون عمامه جدم را بر سر او گذاشتند معاینه جدم بنظر آمد پس
حضرت شمشیر امیرالمؤمنین را بر کمر او بست و مغفر فولادی بر سرش نهاد چون کفن باو
پوشانیدند خواهران گریه کنان و سینه زنان فریاد و فغان و اعلیا بر آسمان

رسانیدند و بر رکاب او [illegible] خصوصا مادر غریب دل خسته بهر حال که بود خود را رسانیده
آن حزین رکابش را چه سایه بوسه میداد و عنانش را خطاب کرد که ای نور دیده
مادر شوم فدای تو ای برگزیده مادر خدا برد بکجا میروی در این صحرا خونریز گرده زهر اکنون
شده تنها علی اکبر گفت ای مادر بخدا قسم میدهم ترا که مرا ممانعت منما از این سفر
که پدر بزرگوارم را [illegible] بریده [illegible] دشمنها میتوانم دید ای مادر مرا حلال کن آن بیچاره
محزون [illegible] کشیده گفت که شیر من حلالت باد برو که حضرت پروردگار
یارت باد [illegible] که جان [illegible] در راهش بکوشی و هر دیده که نگرید بر این کور باد
پس حضرت فرمود ای علی اکبر برو بخیمه وداع برادرت کن علی اکبر [illegible] پدر بدر
خیمه آمد گفت السلام من تو زین العباد بیمارم فدای جان تو گردم سفر دارم چون
آنحضرت صدای او را شنید و بآواز ضعیف گفت ای جان برادر معذورم بدار که قوه
برخواستن ندارم اگر لطف فرمائی از مرکب پیاده شو بنزدیک من بیا تا جمال آفتاب
طلعت ترا ببینم میترسم که حسرت دیدار ترا در دلم بماند علی اکبر پیاده شد و آن
دو برادر یکدیگر را در بر گرفتند و دست در گردن یکدیگر انداخته بنوعی وداع میکردند
که فریاد از نهاد روزگار برآمد در این وقت سکینه آمد و گفت ای برادر سه شب و سه روز
است که آب نخورده ام ببو تشنه لبی رحم کن برادر جان بشرط آنکه نگردی ز دیده ام پنهان
علی اکبر سکینه را وداع کرده رو بجانب میدان نهاد و اهلبیت از عقب او نگاه میکردند
و آه و ناله و حسرت از جگر میکشیدند آن مه بجانب سفر آهنگ میکند [illegible]
بر دل ما تنگ میکند چون علی اکبر بخدمت پدر رسید بعضی از یاران گفته اند که در [illegible]

امام حسین علیه السلام مادر علی اکبر را فرمود که شانه و گلاب بیاور و کاکلهای او را شانه کن
و بمشک و گلاب معطر نما بکش تو سرمه بچشمش که چون ودیع الله عزیز کرده من بر وی
نگاه کند پس مادر علی اکبر گیسوان او را شانه میکرد و آه از دل پر درد بر می‌آورد و میگفت
چابک کاکلت عنبرفشانم وای وای وای کیم شانه عزیز مهربانم وای وای وای تا آنکه علی اکبر
برخواست عازم میدان گردید و بعضی از معاصر کیفیت مرخص شدن علی اکبر را بمیدان
دیگری نموده‌اند و باین طریق بکتاب دلایل الشهداء که از تالیفات بعضی چنین است
میداد که چون علی اکبر عرض مرخص جهاد اکبر را در خدمت پدر نمود آنجناب رخصت نمود و سبب
آنرا بیان فرمود که تو شبیه برسول خدائی و کان علی ابن الحسین اشبه الناس برسول الله
صوت اذا رکب وحرکت فرس کان اشبه بعلی و اذا تکلم و حرکته یعنی علی اکبر در صورت
شبیه‌ترین مردم برسول الله و هر وقت که سوار شد اسب حرکت میداد شبیه‌ترین اللناس
بامام حسن مجتبی بود از این جهة حضرت فرمود که تو را مرخص نمیکنم که تو یادگار جد و پدر
و برادر منی و دیگر آنکه اگرچه هزار مصیبت دیده‌ام اما مرگ فرزند و بدان آسان نیست که از
همه تلخ‌تر است ندیده‌ام التماس از حد گذرانید و آنحضرت بیتاب و مضطرب شده فرمود
که سکینه تو را خدمت کرده بسیار تصدیع تو را کشیده امروز اذن تو را موقوف باو نمودم وکسی را
فرستاد بنزد سکینه و چون علی اکبر اظهار این مطلب نمود سکینه گفت موهای خود را پریشان
بکنم گفت مصیبت زده‌گان را چه باک است گفت بعد از شهادت تو خود را هلاک
بکنم گفت خدا صبر میدهد گفت ای برادر شنیده‌ام که ما را اسیر و از شهر بشهر و دیار بدیار
تا شام خواهند برد و کفار ما را اذیت بسیار میکنند و چون تو شباهت برسول

۲ اشبه الناس بالحسین

خدا و رسول شاید از صورت تو خجالت کشند و ما را کمتر اذیت کنند و ما را کم گفت
برادرم حضرت امام زین العابدین بهتر از من است و همه جا همراه شماست گفت
برادرم بیمار است و طاقت این کار ندارد بعد از آن علی اکبر گفت اگر خواهی سکینه
تو بهتر با عمه ام زینب گفت البته او بهتر است زیرا که من اگر دختر حسینم او دختر علی ابن
ابیطالب است و او عمه است و بجای مادر است گفت پس او چرا برادر خود عباس را فدای
پدرم کرد و تو ای خواهر از برادر مضایقه داری سکینه جواب نداشت آواز داد که یا عمتا
اعنی زینب خود را بایشان رسانید چون سکینه حکایت را باو عرض کرد زینب
گفت عباس را مادر نبود و اگرنه اختیار او با مادر بود و تو مادر عزیزی داری برو اذن را
از او حاصل کن چون این خبر بحضرت امام حسین علیه السلام رسید کس بنزد شهربانو
فرستاد که نور چشم من علی اکبر طلق اللسان و حاضر جواب است هرچه بگوید مبالغه
نماید که از این حالت از جان خود سیر شده چون دامن خیمه را برداشت و آنحضرت را
برروی اسب با آن حال دید بیهوش از اسب گشید و فریاد از جگر برآورد که هزار جان من عوض
فدای یکتا سوار شهسوار البیت زند تو میدانی که اهلبیت از خانه داده احمد مختار ندیدی عوض
دختر یزدجرد شهریارم و پدرت اسیر اهلبیت را خبر داده و من تو را بچه چهره نگاه داشته‌ام
مرخص نخواهم نمود علی اکبر گفت ای مادر رخصت بگو که لکن سنگ سنگدل تا شسلی عن
دختر پیغمبرای مادر تو بهتر یا فاطمه زهرا گفت هیهات بسیار تفاوت است گفت
هرگاه در صحرای محشر پیراهن پاره پاره پدرم را برداشته قدم نهد و غلغله و ولوله و
عظیم در محشر افتد تو بگو مادر شهربانو جگرگوشه خود را بدم شمشیر کفار فرستاده‌ام واورا

خدایا است گناه کار کردم تو را چه باخت است که فرزند خود را عزیز داشتی و او را فدای
پدرش نکردی در آنوقت چه جواب خواهی داد چون مادر علی اکبر جواب نداشت آه از جگر
کشید که زبان کربلا لرزید گفت برو که جان من خسته دل فدای تو باد اما بفاطمه بگو
اول آنکه من فرزند خود را قربان فرزند تو کردم فرزند من در بهشت امانت باشد
در نزد تو تا روز قیامت دست او را بدست من بدهی دوم آنکه وقتیکه شفاعت میکنی
از برای گریه کننده‌گان پسرت در باره گریه کننده‌گان پسرم مرا فراموش مکن و توقع
دارم که چنانچه اول پسر من با آن جوانی و نامرادی بدم تیغ آبدار کفار رفت گریه کننده‌گان
پسرم را اول داخل بهشت کنی پس علی اکبر برخواست بر اسب سوار شد که زینب
بیرون آمد بعد از قد خم شده دستی بروی زانو داشت بدست دیگر خود دست شهربانو
داشت و گفت ای عمه جان من هم دعوی دارم بگو بمادرم که در شکوه ظالمان تعجیل
مکن زیرا آنچه با ما رسیده است از آن رسیده است که در نزد تو است اگر تو در محشر پیراهن
حسین را بلند کنی ما صاحب پیراهن را چاره کنیم که با بدن پاره پاره سر بریده خود را
بر روی دست گرفته چون از خیمهایش خون فواره خواهد آمد و اگر تو قنداقه محسن را
حاضر سازی ما قنداقه علی اصغر را با تیر گلوی او و او را حاضر خواهیم کرد و اگر تو پارهای جگر حسن را
بیاوری ما دو پاره جگر او قاسم داماد و عبدالله را خواهیم بدو آورد و اگر تو عمامه پر خون
پدرم را بلند کنی کلاه رکان عوض آن نیزه را در آوری ما دستهای بریده عباس را بلند خواهیم کرد
ای مادر اگر تو داغ یک پدر دیده ما داغ پدر و برادر و عمو و پسر عم دیدیم ای مادر کر تو تنها
بجرم محشر جائی ما عهد کرده که دسته دسته جائیم بگو که ما را بیک ریسمان بسته و بنزد

یزید بردند اینها ما را با وجود اینها داد و ما را از ظالمان بگیرد من طشت طلا و چوب خیزران
حاضر کنم تا در پای تخت الهی را بجوش آوریم و بعد از این وصایا علی اکبر روانه میدان گردید
چون حضرت امام حسین علیه السلام بار نگریست بسیار گریست و گفت ای فرزند بیا بنزد
من پس او را در بر گرفته و به بکوی نالید که ملائکه آسمانها بگریه درآمدند گفتند خداوندا حسین
دید حسین در آن وقت علی اکبر هیجده ساله بود در حسن و جمال و فضل و کمال نظیر نداشت
چون بمعرکه رسید عرصه میدان از شعاع روی او منور گردید سپاه مخالف نظر کردند
جوانی او را دیدند چون آفتاب تابان و قامتی نمودند چون سرو روان و گیسوی مجعد
مسلسل در پس و در عقب سر او بخشید از جمال و حیران مانده آواز تبارک الله احسن
الخالقین را بلند کردند یکی از مخالفین دید جوان نوخطی چون ماه تابان که عزم در
کردن آمد بمیدان بابن سعد گفت این جوان کیست که همچون نور ماه روی او
بگو باین که این سرور است این که گویا حضرت پیغمبر است این ابن سعد گفت این
پسر دوم امام حسین است که شبیه پیغمبر است و علی اکبر رجز میخواند و مبارز طلبید وکسی
بجدال او می‌آمد تا آنکه خود را بقلب لشکر زد و مرد در امام زین العابدین حمله
نمود و بروایت دیگر یکصد و بیست نفر را بسقر فرستاد چون تشنگی بر او غالب شد
مراجعت نمود بخدمت حضرت رسید و گفت یا ابتاه العطش تشنگی مرا از کار برده
و سنگینی یراق و اسلحه مرا آزار میدهد یا در این صحرا قطره آبی پیدا شود که بکام تشنه من
رسد ای پدر اگر قطره آبی یابم و ما را از این قوم برادرم چون امام حسین علیه السلام این
سخنان را از آن فرزند دلبند شنیدند بگریه آمد و گریست که محاسن مبارکش تر شد و فرمود

ای فرزند بجد قسم که بر جد و علی و پدرت بسیار دشوار است که ترا باین حال تشنه
بر بسته و شربت آبی بتو نتوانند رسانید پس او را بنزد خود طلبید و خاک و غبار
از صورت دلربای و پاک کرد و زبان خود را بدهان او گذاشت و مکید و انگشتری
از حضرت رسول الله بود بدهان مبارک او گذاشت از بعضی شنیدم که میگفت در آن وقت
که از تنهای علی اکبر بر آمد در دست بر سر خود زد و حضرت از سبب این پرسید چگونه زنده
و حال آنکه زبان تو ای جان پدر از زبان من خشک تر است پس حضرت فرمود ای
فرزند عجیل کن که نزدیک است از دست جدت ساقی کوثر سیراب شوی علی اکبر از این
مژده دلشاد شد بمیدان در آمد و جمعی را که یک یک بمبارزت او می آمدند مثل
پسر طارق و ابن نوفل و حکم ابن طفیل و مصر ابن غالب بر همه غالب آمد و ایشان را
با سفل درکات جحیم فرستاد عزیو از لشکر بر آمد بحدی که نزدیک بود متفرق شوند ابن
سعد چون چنان دید بانگ بر سپاه زد که این طفلان شکن کرد اکر دادن اکبر پیر
آن اشرار یکبار از یمین و یسار او را در میان گرفتند ناگاه منقذ ابن مره عبدی
ضربتی بر فرق همایونش زد که فرقش شکافته شد و در روی زمین در افتاد و برد این ازین بیره
این نبرد برد این از ضرب تیغ علمدار عمر سعد برد در افتاد و بر گردن اسب چسبید و آن
بی رحمان سنگین دل ضربتها بر آوردند تا از اسب افتاد آواز بر آورد که یا ابتاه ادرکنی
چون این آواز بگوش حضرت رسید اسب را تاخت و او را از میان کفار بیرون آورد
بدر خیمه رسانید و بر زمین گذاشت و گفت قتل الله قوما قتلوک ای فرزند بعد از تو خاک بر سر
دنیا باد چون زنان شنیدند که نعش علی اکبر به نزدیک خیمها رسید از خیمها بیرون آمدند
داد و فریاد

از نوحه و زاری و گریه و بیقراری کاری کردند که چشم روزگار خیره و جهان در نظر
تیره کرد بدحضور چهار زینب خاتون با آنکه چهار پسر او کشته شد از خیمه بیرون نیامد
راوی گوید که چون علی اکبر شهید شد زنی مانند آفتاب تابان از حرم محترم آن حضرت
بیرون آمد و فریاد واویلاه و وامصیبتا بر کشید و میگفت ای نور دیده اخیار و ای میوه
دل انگار و ای حبیب قلب برادر بزرگوار پس آمد خود را بر نعش مطهر آن امام زاده مظلوم انداخت
در بر کشید و نوحه میکرد که هیچ گوش را تاب شنیدن آن نبود پرسیدم که این خاتون
کیست گفتند زینب دختر علی ابن ابیطالب خواهر حسین است ناگاه حضرت آمد
و دست او را گرفت و بسوی خیمه برگردانید و فرزند دلبند خود را گرفت در میان سایر
شهدا برد و سر او را بر زانوی خود گذاشت و فرمود تو بر ترح پدر خویش دیده را
وا کن با اهل پرده سرا العل خویش گویا کن از کلام و بوی آنجناب علی اکبر دیده را باز
کرد و جمال پدر را دید و گفت یا ابتاه بر حضرت فرمود چه چیز ای فرزند
گفت جدم دو قدح از شربت در دست دارد یکی بمن میدهد که بنوشش من میگویم
هر دو را بده که بغایت تشنه ام میگوید که آن یکی از پدرت است که او نیز
با جگر تشنه خواهد ای پدر گویا می بینم که در بالای آسمان بر روی من گشاده این بگفت و جان
بجان آفرین تسلیم کرده و بحضرت امام حسین حلال دست داده که نه بتحریر در آید نه بتقریر
توان بیان نمود چند فردی نوحه کردند حیف علیک بحال الضریاء و لدی
بین الاعادی و کم یلعوک یا ولدی غم و حسرت من در این حال خراب
رفت که تو تنها در میان هزار اعدا ماندی و هیچکس بحال تو که تشنه بود در

۲۷۵

دنیا بر جوانی تو رحم کردند تو را کشتند بخواری و زاری ای فرزند کیف لا ابکی
علیک و قد اصبحت تبکی علیک السماء و العرش یا ولدی چه گونه گریه
نکنم بر تو ای فرزند و حال آنکه می بینم که آسمانها و عرش از برای تو می گریند ای فرزند ذات
نیز فغان نیز فغان و فریاد و زاری میکردند چه غنچه بر تن خود جامه چاک میکردند
فغان زسوز دل و درد و ناک میکردند بخون خویش چو نهال سوخته اش دیدند بر طرح بچه
زدند بخاک غلطیدند و ناله ها بر کوی بود که کسی را تاب شنیدن آن نبود قلیلی
درد دل او را کسی خبر دارد که قدری از این واقعه بر سر او آمده باشد آتش فتد در جان
کر خاره آید بر زبان سوز و آن ما را که پیش مرگ فرزندی چنین دیدن رفتن چشم
بر حسرت چه بر هم می نهاد آتش اندر خشک تر زد و در نکاه آخرین شهادت

حضرت امام حسین الحمد لله الذی ابتلی اولیائه فی میادین الکرب والبلاء
واحل احبائه فی عرصات المحنة المصیبة و الابتلاء و الصلوة و السلام
علی سید الانبیاء و اهل بیته الاصفیاء الامناء خصوصا علی المظلوم العد
العطشان الذی بکاء لمصیبته الارض و السماء و الغریب الوحید
الذی سقطت لاجلها الطیور فی الهواء و فجع منها اشرف الانبیاء
و الاولیاء و الاصفیاء و خرجت عنها فاطمة الزهراء مولینا الحسن ابی
عبد الله الحسین آه من مصیبة تنتحب الاکباد و الکل آه من قضیة تزید
للشوق اما بعد فقد قال الله عز و جل و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون یعنی گمان مکن ای پیغمبر آن کسانی را که در راه

خدا کشته شده اند ایشان از مرده کانند بلکه ایشان زنده کانند نزد پروردگار
خود روزی میخورند این آیه را زینب خاتون از برای یزید پلید چنانچه در کتاب جلاء
العیون و دیگران از حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که فرمود ما دوازده
نفر بودیم از مردان اهلبیت که ما را به مجلس شوم یزید بردند غلها بگردن بود و با ریسمان
همگی بکر بسته بودند من گفتم بخدا سوگند میدهم ترا ای یزید که اگر حضرت رسالت پناه ما را
باین حالت مشاهده کند چه خواهد گفت فاطمه دختر امام حسین گفت ای یزید دختران
حضرت رسالت را اسیر میکنی پس حاضران همه گریستند و صدای گریه زنان از خانه
یزید ملعون بلند شد و آن ملعون حکم کرد که ریسمانها را بریدند و غلها را بر داشتند و سر
مبارک حضرت امام حسین را در طشتی گذاشتند و نزد آن ملعون حاضر کردند راوی گوید
که چون نظر حضرت امام زین العابدین بر سر منور پدر افتاد آهی از دل پر درد بر کشید و اشک
خونین ریخت و بعد از آن هرگز گوشت سفند تناول نفرمودند چون نظر زینب خاتون
بران سر منور پر انوار افتاد بیتاب شد و گریبان طاقت چاک کرد و صدای حزین که
دلها را چاک کرد و فریاد بر آورد و احسیناه ای حبیب قلوب رسول الله ای زینت
دوش و سالار فرزند دلبند سیدالنساء ای جگر گوشه محمد مصطفی پس اهل مجلس آن
لعین خروش بر آوردند و یزید پلید ساکت و سخن نمی گفت پس صدای زنان از حرم هاشم
که در خانه یزید بود بنوحه بلند شد و فریاد میکرد که یا حسیناه ای بزرگ اهلبیت رسول الله
و ای فرزند محمد مصطفی وای فریادرس بیچه زنان یتیمان وای کشته تیغ ستمکاران پس بار دیگر
حاضران خروش بر آوردند و آن ولد الزنا بیچ حالی متاثر نشد و چوب خیزرانی را

۲۷۶

طلبید و بر دندان مبارک سید الشهداء می زد و میگفت کاش اشیاخ من که در
در جنگ بدر کشته شدند حاضر می بودند و میدیدند که من چگونه آن انتقام را کشیدم
پس ابو برزه اسلمی از اصحاب که در مجلس آن شوم حاضر بود گفت ای وای بر تو ای
یزید چوب بر دندان حسین فرزند فاطمه میزنی من مکرر دیده ام که حضرت رسالت
لب و دندان او را و برادرش را می بوسید و میگفت شما بهترین جوانان بهشتید
خدا بکشد کشندگان شما را و لعنت کند ایشان را و معذب گرداند بعذاب الیم
و برساند ایشان را بدرکات جحیم پس زینب دختر امیر المؤمنین برخواست و فرمود
که حمد میکنم پروردگار عالمیان را و درود میفرستم خود سید پیغمبران را راست گفت خدا
که پس از عاقبت آنها که کارهای بد کردند این بود که تکذیب کردند بآیات خداوند و استهزا
نمودند بآن آیا گمان میکنی ای یزید که چون بر ما تنگ کردی اطراف زمین را و ما را اسیر
تو کردیم و ما را بر دوش اسیران از شهر بشهر می آوردی که این از خواری ماست نزد
تو و از کرامت و بزرگواری توست پس فکر میکنی و شادی مینمائی که کارهای دنیا برای تو منتظم
شده و مراد تو حاصل گردیده و پادشاهی ما بتو منتقل شده است آیا فراموش کرده
قول خدا را که فرموده وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا
نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی گمان نبرند آنهائی که کافر شدند که مهلت دادن ما ایشان را
بهتر است از برای ایشان ما مهلت ندادیم ایشان را مگر برای آنکه زیاد کنند عذاب خود را
و از برای ایشان است عذابهای خوار کننده ایشان آیا عدالت است برای فرزند رسول
کردهای ایشان که زنان و کنیزان خود را در پس پرده نشانده و دختران مکرمه حضرت

رسالت را اسیر کرده بی کجاوه و هودج شهر بشهر میگردانی و این افعال بعید نیست
که جگر برگزیدگان خورده باشند و گوشت از خون شهیدان پرورش یافته باشد
و پیوسته شمشیرها بروی حضرت رسول امین برهنه کرده باشند همه اینها نتیجه کفر و
ضلالت قدیم است و کینه دیرینه و شمشیرهای پدر و اجداد است از روی عداوت و بغض
بروی اهلبیت رسالت نظر میکنی و از کشتن ایشان هیچ پروا نداری و در نهایت فرح
و سرور چوب میزنی بر لب و دندان سید جوانان بهشت که بوسه گاه حضرت
رسالت بود و تحسین مطلب اسلاف خود میکنی که در جهنم اند و تقرب میجوئی ببوای ایشان
از منافق کردن در ذریه محمد صلی الله و ریختن خونهای اهلبیت رسالت و خورشیدهای
فلک امامت و خلافت را بخدا سوگند که بزودی باشیاخ خود خواهی رسید و آرزو خواهی
کرد دست تو تا مرفق خشکیده بودی و کاش از مادر متولد نشده بودی و آنچه کرده نکرده بودی
و آنچه گفته بودی نگفته بودی خداوندا بگیر حق ما را از ظالمان را انتقام بکش از هر که ستم کرده
بر ما و غضب خود را نازل گردان بر هر که ریخت خونهای ما و حامیان ما را کشت بخدا
قسم که پاره نکردی مگر پوست خود را و نه بریدی مگر گوشت خود را و زود وارد خواهی شد
بر حضرت رسالت با آنچه متحمل شده از ریختن خون ذریه او و هتک حرمت او
کرده و در امر عترت او در هنگامی که حق تعالی تفرقه ایشان بجمعیت مبدل کرده باشد
و پراکنده احوال ایشان بدست آورده باشد و حق ایشان گرفته باشد چنانچه فرموده
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
از کتاب شیخ طبرسی روایت کرده از ابا اسلمه که گفت من باتفاق عمر ابن خطاب اعمال

حج را بعمل آوردیم و چون وارد ابطح شدیم شخص اعرابی حاضر گردید از عمر پرسید که من در
حال احرام چند عدد تخم شتر مرغ برخوردیم و آنها را برشته کرده خوردیم کفاره آن چیست
من چیست عمر بعد از تامل بسیار گفت اصحاب حضرت بخاطرم نمیرسد صبر کن شاید که یکی از
اولاد جعفر در اینجا حاضر شوند ناگاه امیر المؤمنین با حضرت امام حسین حاضر گردیدند
و عمر اشاره باعرابی نمود که مسئله خود را از او سؤال نما چون اعرابی عرض مسئله نمود
حضرت امیر المؤمنین او را اشاره بحضرت امام حسین نمود که از این کودک بپرس اعرابی
بر آشفت و با تغیر احوال گفت از هر که میپرسم حواله بدیگری میکنند تا آنکه امر من بکودکی رسید
مردم باو نصیحت کردند و گفتند و گفت(؟) این پسر دختر رسول خداست و ایشان
علم اولین و آخرین را در طفولیت بمیراث در سینه دارند پس حضرت امام حسین از
اعرابی پرسید که شتر داری گفت بلی گفت بعدد تخم شترمرغ ناقه که تلف کردی بگیر
شتر ماده و نری را در میان ایشان بجهیدار(؟) آنچه بچه که از ایشان بعمل آمد هدیه بفرست
بسوی بیت الله الحرام پس این است کفاره تو عمر گفت یا حسین ان النوی یزلق
یعنی ای حسین همه اینها آبستن نمیشوند حضرت فرمود ان البیض من البیض(؟) یعنی همه
تخم جوجه نمیشود عمر گفت راست گفتی یا حسین و بسیار خوب برخواست علی ابن ابیطالب
او را در بغل گرفته و میبوسید لب و دهان او را چون پیغمبر آخر زمان مثل سیره جان می
کشید و فرمود ذریة بعضها من بعض انه سمیع علیم و اعجبا چگونه تصور میتوان نمود که بر روی
چنان سینه شمر ملعون بنشیند که بکلمات خنجر و پایت(؟) دیگر راس مبارک آن سرور را
گرفت و برچنین لب و دندان ابن زیاد و یزید چوب زنند که عرش الهی از این حرکت

بلرزه در آمد که چرخ پیر رفتار در کمان قیامت شد انگار آیا جناب امام زین
العابدین و زینب خاتون و سایر اهلبیت که این فعل شنیع را مشاهده کردند چه حال
داشتند در اینجا صاحب کتاب مجمع البحرین سخنی گفته که از استماع آن دل شیعیان از غم میگدازد
و جان صبر و طاقت در بدن ایشان پاره میشود و آن این است که قضیب چوب نیست
بلکه شمشیر است کوچک و بسیار تیز و نازک و آن شمشیر در دست ابن زیاد بود و بلب و دندان
امام حسین میزد تا چرخ شعله بود خطا چنین نکرد بر هیچ آفریده جفا چنین مگر بدان بزرگوار
خامس آل عبا حضرت سید الشهدا چون دید که از فرزندان و برادران و خویشان
و یاران کسی نمانده آه سوزناک از جگر کشید و سیلاب اشک بجهت شهادت ایشان از دیده جاری
کرد و بند در بغاد دیده انصاف اگر پیغمبر پس از راه اتمام حجت از چهار جانب طلب یار
و مددکار کرد بخداوند کردگار استغاثه نمود و کسی جواب نداد و از یکی بعد از غربت و تشنگی
زنان و طفلان بر اندیشید و خود را از گریه نتوانست نگاه دارد پس بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خدایا ببین بفرزند پیغمبر تو چه کردند و چه میکنند چون اهلبیت این سخنان را شنیدند
دستها بر سر خود زدند و مقنعها از سر کشیده و فریاد واجداه و واعلیاه و یکسوان(؟) در کشیدند
و امام زین العابدین بیمار چون این سخنان استغاثه از پدر بزرگوار شنید خود برخواست
از زه اطهار(؟) شنید و ناله العطش سکینه را استماع نمود و سر و قامت کشتگان خود را
تصور فرمود و شهادت پدر نامدار را مشاهده کرد که مصمم شهادت شده بود فریاد بر آورد
زینب بر این حال از زنده که چکار آید پس برخواست و شمشیر با نیزه برداشت و پای
مبارک از خیمه بیرون گذاشت لکن از شدت تب شدید دران شر لغش میخورد

کاهی بر زمین می‌افتاد و گاهی بر میخاست و ام کلثوم گفت ای عزیز برادرم برگرد آنحضرت میفرمود
که ابعمه بگذار که در پیش روی فرزند رسول خدا کشته شوم و در این حال نه بینم و چون چشم
ام حسین بر وی افتاد فرمود الله الله ای ام کلثوم او را برگردان که نسل من از او باقی
خواهد ماند و او وصی من و پیشوای امت خواهد بود پس او را بخیمه آورد و امانتها که از جد و پدر
بود قرآن تمام و مصحف فاطمه زهرا و جفر ابیض و احمر و جامعه و علم منایا و بلایا و سایر علوم را
باو سپرد و وصیت را بصبر و شکیبائی امر فرمود که بعد از کشته شدن من رو و مو نخراشید و
پیراهن چاک نکنید و طپانچه بر رو نزنید و سینه نخراشید و جامه چاک چاک نکنید که دشمنان
شماتت نکنند و لکن شما را از گریه منع نمیکنم که مکس و عوض و صبر و تحمل میداد پس سکینه را
طلبید و او را در بر کشید و او را تسلی میداد و دست بر روی او میمالید و سفارش او را
بخواهران میکرد که این دختر امروز یتیم خواهد شد زنهار بانگ بر روی او مزنید که دل یتیمان
نازک است پس فرمود که علی اصغر را حاضر نمائید که او را نیز وداع کنم اهل بیت از این سخن
یکبار آغاز شیون کردند که آن طفل شیرخواره نزدیک بهلاکت رسیده و از علت تشنگی شیر
در پستان مادرش نمانده حضرت فرمود که او را بیاورید شاید که قطره آبی بجهة او تحصیل نمایم
چون آن طفل معصوم را بدست آن امام مظلوم دادند او را بوسید و فرمود وای بر این
کافران در هنگامی که جد تو محمد مصطفی خصم ایشان باشد ناگاه حرمله ابن کاهل لعین از
کمان کین تیری رها کرده در حلق آن امامزاده نازنین و در دامن پدر بزرگوار خود شهید شد
و مرغ روحش بشاخسار سدرة المنتهی پرواز نمود پس حضرت کف مبارک خود را در
زیر آن حلق خون میداشت که پر شد و بسوی آسمان می‌افکند و فرمود که چون در راه خداست این

عمر را از نهم

همه از ایزد سهل است و از آن خون قطره بر زمین نمی‌آمد و میفرمود که خداوندا اگر این
وقت مصلحت در یاری من نداشتی این آزارها موجب اضعاف حسنات و ثواب
آنحضرت ما گردان پس آن طفل معصوم را در میان کشتگان گذاشت و بروایتی ام کلثوم
آن قنداقه پر خون را بر داشت و روی او را بوسید و در پهلوی قبر عم خود برد و میگفت یا جدا
لیتک کنت حیا لنا کبیراً و لا اطفلاً علی الشطی یوضع ای جد بزرگوار ببین که
کافران جمیع اولاد تو را از بزرگ و کوچک حتی آنکه طفل شیرخواره ما را کشتند و پرده
گیان سرادق عصمت را و دختران و خواهران را در پیش کشیدند و هر یک بنوبت حق تعالی
تسلی داده و صدای شیون از آنها بلند شد و فریاد الوداع و ناله الفراق از زمین بآسمان
میرسید پس سکینه دختر آنحضرت مقنعه از سر کشید و گفت ای پدر بزرگوار تن بمرگ داده
و ما را بکه وا میگذاری از آن مظلوم گریست و فرمود ای نور دیده هر که یاری ندارد یقین که تن
بمرگ داده و زینب چون این سخنها را شنید گفت که آه این سخن دل مرا پاره
پاره میکند که برادرم از بیکسی و بی یاری تن بمرگ داده است سکینه گفت ما را برد جد
ما بر گردان حضرت فرمود هیهات این خیال دور است و عمامه رسول خدا را
بر سر گذاشت و ذوالفقار شاه ولایت را بر کمر استوار نمود و سپر حمزه را در پشت افکند
و در برابر آن قوم نابکار آمد و قبل از قتال بعض مناقب خود و حسب و نسب و تشنگی خود
و عیال را بیان کرد و فرمود که ترجمه بعض کلماتش اینست ٭ جد من فاضل ترین اهل جهان
آفتاب اوج عزت شمع جمع اصفیاست ٭ منقبتهای پدر گر برشمارم دور نیست در
و مرغ لافتی و بدر برج هل اتی است ٭ مادرم خیر النساء فرزند خاص مصطفاست در کمال

۲۷۹

در کمال او کلام بضعة منّی گواست ٭ و ز برادر گر بپرسی شاه دین حسن ٭ آنکه
سبط مصطفی و نور چشم مرتضاست ٭ هست عمّم جعفر طیار کاندر باغ خلد ٭ در بهار
پرواز او تا آسمان کبریاست ٭ ای ستمکاران سنگین دل که اخلاق شماست ٭ پر خلاف
جفا و کینه و جور و جفاست ٭ جمله فرزندان و خویشان و عزیزان مرا قتل کردید این چه
آئین است این طغیان چراست ٭ این زمان بهر هلاک من کمرها بسته اید
کشتن من در کدامین مذهب و ملت رواست تشنه لب رفتند یاران و
من از پا میروم در قیامت حضرت حق حاکم ما و شماست مردی لشکر بجستر
ابن ربعه و شبث ربعی و شمر ذی الجوشن دیدند که از این سخنان بعضی از لشکر بگریه
در آمدند و نزدیک بآن شد که متفرق شوند آن سه خارجی در برابر آنجناب آمده
و جواب گفتند که ای حسین قصه بر خود دراز مکن یا پا تا تو را نیز در این زمان بریم و یا از
تشنگی هلاک شوی و این اشعث نیز از میان لشکر بیرون آمد و فریاد کرد که نگذارید
که پسر ابوتراب سخن بگوید و او را تیر باران کنید پس شصت هزار تیر از میان لشکر
در کمان کین گذاشتند بسوی آنحضرت انداختند قضا را یکی از آنها بر آن حضرت
و مرکب و نیامد ایشان خجل و منفعل گشتند و باین معجزه متنبه نشدند و آنفرزند
اسد الله الغالب بر شجاعان کفار غالب شده ایشان را از آنجا بهلاکت می‌افکند و بروایتی
نهصد و پنجاه و بروایت معود هزار و نهصد نفر را بدرک اسفل فرستاد و بالب تشنه و بدن
خسته از کشته پشته می‌ساخت تا آنکه عمر سعد ملعون به تیراندازان حکم کرد که بازان شاهزاده
شهید را تیر باران کنند پس چهار هزار کافر بی دین مشرک بسوی آن فرزند سید المرسلین

اندرخشند

اندر خشند و آن نابکاران آل عبا تیر ارسال جفا را بر دو گلو و سینه خود میخرید در جهاد
کوشش مینمود و باواز بلند میفرمود که بدر عایت کردید خبر خود را در حق عترت
مطهر او بعد از من کشتن هیچکس را پروا نخواهید کرد بخدا قسم من شهادت را در راه خدا
سعادت خود میدانم از جلاء العلامه در کتاب نور الائمه نقل شد که در آن وقت گرد
و غبار عظیمی پدید آمد از میان غبار شخص مهیب با شکل عجیب بر مرکب عرب که دست
و پا بش شتر بود و سرش بشکل انسان بود و شبیه بحیوانات معروف نبود نزدیک
آنحضرت آمد و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین و علی جدک و ابیک
و امک و اخیک بعد از پدرم الحال در فرمان من اند و مرا دستوری ده تا لشکر ایشان خود را
جواب سلام فرمود چه کسی که در چنین وقتی بر من سلام میکنی گفت یا ابن رسول الله
من جعفر پریانم و چاکر شاه مردانم در روزی که پدرت در بئر العلم جنیان را مسلمان کرد
پدرم را بر ایشان امیر کرد و بعد از پدرم الحال در فرمان من اند و مرا دستوری ده
تا لشکر خود را آورده دمار از این قوم نابکار بر آوریم و مرا زعفر زاهد گویند حضرت فرمود
که شما ایشان را می‌شناسید و می‌بینید و ایشان شما را نمی‌بینند این گونه
محاربه از مروت دور است عرض کرد ما نیز بصورت آدمیان میشویم فرمود جزاک الله
خیرا یا زعفر من مخالف جد خود نمیکنم چندی قبل از این آنجناب را در خواب دیدم که مرا
در بر گرفته و سینه خود چسپانید و پیشانی مرا بوسه داده و فرمود یا حسین یا حسین
ان الله قد شاء ان یراک مقتولاً متلطخاً بدمائک مخضباً شیبک به
مذبوحاً ٭ ای حسین از حسین خدا میخواهد به پسندد تو را کشته و بخون

۲۸۰

اغشته دست را از فغا بریده وقف شاه ملک نبا باعلا آفتاب الجمال
دیمخواهد بر بستد حرم تو را که اسیر شوند و ایشان را بر شتران سوار کنند و شهر بشهر
و دیار بدیار بگردانند و من صبر کنم تا خدا حکم کند پس حسین وداع کردند و رفتند
ارشاد که حقیر نعمت را بخواب دیدم و از او سؤال کردم که حضرت امام حسین
علیه السلام تو را بجهاد رخصت نفرمود گفت بلی گفتم بعد از وداع و رخصت شدن از آن
حضرت بکارزار رفتی در جواب گفت در کنار آن صحرا ایستاده بودم و مشکی در دست داشتم
و از ظلم ستمکاران بر سینه خود میزدم خلاصه آن شیر بیشه هیجا در میمنه و میسره لشکر حمله میکرد
و سرهای آن کافران را چون برگ خزان بر زمین می انداخت و ایشان را متفرق ساخته
خود را بآب فرات رسانید و ذوالجناح را خطاب نمود که انا عطشان و انت عطشان
و لو اول آب بخور تا من آب بخورم چون ذوالجناح این سخن را شنید سر از آب برداشت
پس حضرت کف آب گرفته و دلبوی خیمه‌ها تاخت که بیاشامد ملعونی آواز داد ای حسین تو آب
مینوشی و لشکر بخیمه‌ها ریختند حضرت از آب بیرون آمده روی بسوی خیمه‌ها تاخت معلوم شد که
آن خبر اصلی نداشت و دانست که حکم خدا چنان است که روزه ای در زار از شراب طهور
افطار نماید پس بار دیگر عنان مرکب را بسوی خیمه‌گاه برگردانید و بر درمی تا بخیمه‌گاه رسید چهار
صد لعین را بضرب تیغ باسفل درک سقر رسانید و اهلبیت را وداع کرد و این وداع آخرین
بود فرمود که چادرها بسر کشید و آماده مصیبت من باشید و جامه در بر چاک مکنید و مو
پریشان منمائید و در خیمه‌ها نشستند و از اهلبیت شیون و فغان با اهل آسمان رسید
پس بسوی کافران آمد و چون شیر غران آن امام انس و جان در میدان آن کافران

صدای انا

صدای انا ابن رسول الله را بلند کرد و بروایتی یازده هزار کس را کشت خطاب بوی
رسید که اگر بقوت امامت جهاد کنی پس بوعده خدا که وفا کنی و آنجناب کمکی
نمود و میگفت لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله و آن نامردان چندان جراحت
کاری بآن برگزیده حضرت باری زدند که دیگر طاقت جدال نداشت و بروایتی سیصد و
بیست و بروایتی هزار و نهصد پنجاه یک جراحت بود و آن همه از پیش رو بود زیرا
که پشت بر ایشان نکرد ناگاه ابو الحتوف جعفی علیه اللعنة والعذاب تیری بر پیشانی آن
حضرت زد که از پشت سر او بیرون آمد و خون بر روی مبارکش جاری شد گفت
خداوندا تو میدانی که از دشمنان تو در راه رضای تو چه میکشم پس خواست خون را
پاک کند ناگاه تیر زهرآلوده که سه شعبه داشت آمد و بر سینه آن امام مظلوم که صندوق
علم ربانی بود نشست در آنحال گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله چون تیر را
کشید مانند ناودان خون روان شد و آن را بسوی آسمان می انداخت و یک قطره
بر زمین نمی آمد و کفی از آن گرفت و بر سر و روی خود مالید گفت و با خون خود خضاب کرده
بجد بزرگوار خود ملاقات خواهم کرد و چون ضعف بران مستولی شد ذوالجناح
نیز از کار رفته بود کشید پا از رکاب بر روی خاک افتاد بر روی خاک بعد حال ورد ناک
افتاد بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد در آنوقت
کربلا بر خود بلرزید و غبار زرد که بر جا نشست زرد شد پس جمعی از اشقیا متوجه خیمهای
حرم شدند حضرت فرمود تا من زنده ام کسی متوجه حرم نشود شمر ملعون گفت این
التماس مقرون باجابت است ناگاه مالک ابن الیسر ضربتی بر سر مبارکش زد

۲۸۱

که عمامه اش پر از خون شد در این وقت عبدالله پسر امام حسن کودکی
بود چون عم بزرگوار خود را بآن حال مشاهده کرد نزد عم بزرگوار خود رفت
زینب خاتون هرچند خواست که او را برگرداند قبول نکرد پس ملعونی شمشیر حواله
آنحضرت نمود آن طفل معصوم گفت وای بر تو میخواهی ای ولدالزنا که عم مرا شهید کنی
و او دست خود را بدم شمشیر داشت و شمشیر بران حضرت نیاید آن ظالم شمشیر را فرود
آورد و دست او را جدا کرد آن طفل فریاد کرد یا عماه لقد قطعوا ایدی یعنی ای عمو دست مرا
بریدند حضرت او را در بر کشید و فرمود ای پسر برادرم صبر کن که در همین ساعت
در روضات جنان با جد و پدرت ملحق میشوی پس حرمله ابن کاهل حرام زاده تیری
بران طفل زد و او را در دامن آنحضرت شهید کرد پس صالح ابن وهب نیزه بر
پهلوی آنحضرت زد که برو در افتاد و از ابو مخنف روایت شده که چهل نفر آهنگ قتل
آنحضرت کردند هر یک که نظر بآن جناب میکردند آهی برمیکشیدند و میگفتند سهل
کاری نیست خون آل احمد ریختن خاک غم بر فرق فرزند محمد بیختن تا آنکه سنان ابن
انس بد دین نیزه بر سینه فرزند سید المرسلین زد که سنانش از پشت آنحضرت بیرون
آمد و از انجاست که حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که اگرچه شمر سر پدر مرا برید
ولکن او را سنان بی ایمان کشت زیرا که نیزه او جگر او را پاره پاره سوراخ کرد از پشت
سر او بیرون آمد باری بود بر سر آن تشنه‌کام غمخواری نداشت جز جگر پاره پاره دلدار
کسی کو خون ز رخش شست اشک جاری بود کسی که سوخت برو زخمهای کاری بود
و آن کافران بر سر آن فرزند عالمیان هجوم آوردند و حصین ابن نمیر تیری بر دهان

معجز بیان

معجز بیان آنحضرت زد که دهانش پر از خون شد و ابو ایوب غنوی تیری بر حلق
مبارکش زد که حلقش دریده شد در آنوقت غلغله و زلزله در آسمانها و زمینها
و عالم ملکوت افتاد و زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و فریاد وا اخاه واسیداه برآورد
و میگفت کاش در آنوقت آسمانها و زمینها بهم رسیدندی و کوهها پاره پاره شدندی
پس بعمر لعین گفت ای پسر سعد امام حسین فرزند پیغمبر خداست و سید جوانان اهل
بهشت را میکشند و تو ایستاده نگاه میکنی در آنوقت اشک از دیده آن سنگین
دل جاری شد و روی خود را گردانید و در روایتی چنانچه قصیده بنظر رسیده است
که سایر اهلبیت نیز باتفاق زینب در وقتیکه شمر بر سینه آنحضرت نشسته بود نزد آن
سرور آمدند فاتینه بالشمر جاثیات فوقه قرأنیه فی سکرات الاعمال اهلبیت
ناله و شیون خود را بآنحضرت رسانیدند در حالتی که شمر ولدالزنا بدو زانو بر روی سینه
او نشسته بود و آنحضرت در غش بود فدعته بالرفق عنه و قلن لا تعجل و من علیه
بالابصار دست و بازوی شمر را گرفتند و بگوشش التماس کردند و گفتند ای شمر در
قتل این بزرگوار تعجیل مکن یا شمر هذا الخامس الاطهار من اهل الکسا و خلیفة
الآباء و ای شمر آیا میشناسی او را که خامس آل عباست و یادگار جد و پدر و برادر
و جانشین ایشان است و عنا بقتل سحره و تنسمه قبل الرحیل و قبل ذلک فتاد
زینب خنجر را و ام کلثوم بازوی او را گرفته بودند و میگفتند ای شمر بگذار گلوی او را که
بوسه گاه پیغمبر است ببوسم و استشمام کنم پیش از آنکه از محنت دنیا فارغ
شوند و عنا نغمضه و نمسح شیبه و عنا نمط عنه اذا غشاء بگذار ای شمر که ما چشمهای او را

۲۸۲

بیندیم و رلیش نازنین بخون غلطیده او را بچشم و دست بمالیم و قدری از
لعبهای او را او را نیم و عنّا نغمضی وجهه بر داتی و عنّا نغالج جرحه بگذار ما روی او را از
آفتاب بر وار او پوشانیم و جراحتها و زخمهای او را مرحم گذاشته معالجه کنیم و عنّا
نرش الماء فوق جبینه فلعله یصحوا من الاغماء ٥ بگذار آب بپاشیم بر روی او شاید
از بیهوشی بهوش آید و عنّا نظلله جسمه باشیه من حر الحجر و نخفه الی مضاء بگذار
که بدن نازنین او را بسایه بریم و او را از آفتاب بنیم روز و گرمای ریگ سوزنده
بجای سرد بریم و عنّا ردا الی الخیام و نناته باشیم بالسّجاد و السّراء یشیمه و یقوده
از شیم بگذار بخیمه بریم و حضرت امام زین العابدین ببالین او بنشیند و او را ببوسد
و ببوید که نگاه کردن و بوییدن باعث خوب شدن و شفای او شود فابی العین
الرجس الا دیجه و اجاب لین القول بالغضاء پس آن ولد الزنا بجیک التماسهای او را
قبول نکرده مکر آنحضرت را نسل کو سعد سر بریدند و توی الی نیم کریمته فتزلت
نه لخیاط و ملکل بنا آء ٥ و آن حرامزاده چون این امر عظیم را مرتکب شد از
این عمل کوههای بلند متزلزل شدند و هر بلندی و غاری بحرکت در آمدند چنانچه
روایت کرده اند وقت زمین کربلا نیز بر خود بلرزید زمین لبصدای محنت آمیز
در حسین از اطراف و جوانب او برخاست و غلغله در آسمانها و ملکوت
افتاد و دریاها بموج طلاطم در آمدند و ماهیان خود را از آب بیرون افکندند
و مرغان از آشیان و ساکن جوی در و وحشیان در حیرت و حسرت چون
زنده درگور شدند ٥ مرغان هوا و ماهیان دریا از بهر حسین سنگ بر سینه زدند

و صداهای عجیب از ناله فرشتگان بگوش انسان میرسید و کسی نمیدانست آن ناله
از کیست آفتاب از این حرکت بیحرکت شد و کسوف او خسوف ماه در آن
روز اتفاق افتاد و غباری سرخ در عالم بهم رسید که جهان تاریک شد و هیچ سنگی
و کلوخی برداشته نمیشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه میجوشید و سرخی در آسمان پیدا شد
و مردم گمان کردند که عذاب نازل میشود تا قیامت نمودار شد و از برکت امام زین
عابدین آرام بهم رسید چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین برزده
عرش برین رسید نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس تگ سنها که بارکان
دین رسید نخل بلند او چه خسان بر زمین زدند طوفان بر آسمان زغبار زمین رسید
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید یکباره جامه
در حرم کردن بنیل زد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید پر شد فلک ز غلغله
چون نوبت خروش از انبیا بحضرت روح الامین رسید گرد این خیال و هم غلط
کارکان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید هست از ملال گرچه بری ذات
ذو الجلال او در دلست هیچ دلی نیست بی ملال بعد ازین اهلبیت بشام محنت
انجام بحد انام خراب کنند ٥ الحمد لله الذی اجل مصیبتنا بصا
بصاحب المصیبه الالهیه و الصلوة و السلام علی محمد المبعوث بالشریعه
المحکمه و علی آباء الائمه و علی ابنائه ائمه الائمه خصوصا علی من هو نحره
مقطوعه و صدره مکسوره و جسده علی التراب غیر مستور و رسه علی
الرماح مشهور شیبه بدمه خضیب و خلعه علی الارض ترتیب و رحله

علی الملاء نهیب و هو یکبا بلاء و شهید غریب دامی لودین ابی عبد الله
الحسین فرحم الله اقواما یبکون او یتباکون علی الحسین و جعل الجنة فی رضا
للباکین الحسین الذی دکبه علی کتفه محمد سید الکونین فیالیتنا کنا قتل
بسیفا و سنین ٥ اما بعد ٥ نقل قال الله عز و جل جلاله
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و درشت و ارزوده
آمد قرار گرفت که بردارد از شما اهلبیت رسول جمیع بدیها را و پاک گرداند از شما همه
اهل نقایص و گناه و این آیه دلالت بر عصمت و طهارت و علو شان و رتبت
ایشان میکند و اهل ظلم بملاحظه این آیه و سایر آیات و اخبار نبوی نموده ظلمهای بی حساب
بایشان نمودند که نه به تحریر درآید نه بتقریر در آید مصداق این مقال حدیثی است که چون
پیری از اهل شام نزد ایشان آمد و گفت الحمد لله که خداوند روسای شما را کشت و شهر
ها را از مردان شما رحمت داد و یزید را بر شما مسلط کرد اینه چون سخن خود را تمام کرد
حضرت امام زین العابدین فرمود ای شیخ قرآن خوانده و آیت ذی القربی حقه گفت بلی
فرمود که مائیم ذی القربی که اقرب قربای آنحضرت مائیم آیا خوانده این آیه را انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت
گفت مائیم اهلبیت رسالت که حق تعالی شهادت بطهارت ما داده آن مرد بر گریبان
و از گفته خود پشیمان شد عمامه خود را از سر انداخت و رو بآسمان کرد و گفت خداوندا
بیزارم بسوی تو از دشمنان آل محمد از دل و جان توبه کردم پس آیا توبه من قبول می
شود حضرت فرمود بلی اگر توبه کرد چون خبر او بیزید رسید او را بقتل رسانیده و در

کتاب جلاء العیون و غیر آن مذکور است بعد از آنکه آن فرزند سید المرسلین از
صدر زین با دل اندوهگین بروی زمین کربلا افتاد و اسب آنجناب پیشانی خود را
بخون او مالید و بآن کفار حمله کرد و چهل نفر از ایشان را بدرک اسفل فرستاد
و شیهه کنان و نعره زنان رو بسوی خیمه ها نهاد چون مخدرات حیا صدای اسب
امام را شنیدند سر و پای برهنه از خیمه بیرون آمدند چون اسب خون آلوده را دیدند
فریاد برآوردند که وا حسینا و ابلاها چون ام کلثوم دست خود را بر سر برد
و بگریست و میگفت وا محمدا اینک حسین تو است که بی عمامه و ردا در صحرای
کربلا افتاده و زینب خاتون میگفت این حسین تو است که در خاک و خون
غلطیده و کشته تیغ اهل جفا گشته و اعضایش از یکدیگر جدا گردیده و دختران تو را
اسیر میکنند بخدا شکایت میکنم از آنچه را محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا
و هر یک از ایشان ذو الجناح را در بغل گرفته بودند گشوده سر و رعنا خانه آغوش
کشید در بر خود ذو الجناح رفت از هوش و زینب خاتون خطاب کرد بجا
افکنده آن گلبن امامت را ٥ بجا گذاشته شافع قیامت را ٥ بخون زده است چه شد
نوجوان برادر من که تشنه رفت بمیدان خاک بر سر من ز خون گیست
ترا این سر و چنین گلگون ز جنگ بهر چه این صورت آمدی بیرون ستاره
بود و چنان ذو الجناح سر نگون ٥ روایت است که خون از دو دیده میبارید جمع
کثیری روایت کرده اند چنانچه بعضی از آثار روایت کرده اند و دلالت بر صحت
آن میکند که شهربانو در صحرای کربلا بود و بمقتضای وصیت امام حسین چون

درآن جناح را دید بجانب او دوید اهلبیت را نظر باو فتاد شیونها تازه و خروشها بی اندازه
از جگر برآوردند از چهار جانب دوراو را گرفتند و او را با حال دیگرگون و دل
پرخون سوار شد زینب بدان جلوی ذو الجناح را گرفته و دست دیگر را بگردن وی
درآورده و او را می بوسید و میگفت بوی برادرم ای ذو الجناح از تو می آید بکجا بردی که در فراق
تو سر بار همه مصیبتها است ادو رجوب گفت ای علم شمارست غبار دل بکدرش عرض
که جان شماد سکینه دختر حسین ع سکینه و دید و دامان مادر را بدست پیچیده و گفت ای مادر
یتیم و بابا پدر شده ام مرا با مادر بگردان بهر کجا که روی مادر از برای خدا سکینه را از برای
خدا بیر همراه پس حضرت امام زین العابدین پرسید ع باز این چه شورش است که
هوش از سرم رمید باز این چه شیون است که دل در برم طپید گفتند مادرت بوار
ذو الجناح شده اراده رفتن دارد چون آن بیمار این خبر وحشت اثر را شنید هزار
شقت جگر او بر زبان کشید تا آنکه خود را بنزدیک مادر رسانید گفت ای مادر مشود
که دمی فرود آئی و این محنت زده خسته را دقیقه از غم دارانا شهربانو فرود آمد آن
مادر و فرزند دستها را بگردن یکدیگر کردند چنانچه لرزه براندام چرخ پیر فتاد حضرت
میگفت ای مادر بیمارم و پرستاری ندارم اگر جان سپارم مرا که می سپارد که گریه بر
دردم و درد و طبیب جوید که گریه کرم بمیرم ع بیچاره ام بجوید شهربانو گفت ای
جان فرزند رضا شو که بمانم اسیر و خوار شوم سر برهنه به پشت شتر سوار شوم پس شهر
بانو رکاب آنحضرت را بوسید سوار شد و سر بسوی آسمان کرد آهی کشید که آتش از او در
جهان فتاد ع و روباهلبیت کرد و گفت فلک پیچیده در هم خانمانم حلال از دل کنید ای

خواهرانم پس زینب گفت کباب شد دلم از ناله جگر کاهت عروس فاطمه
رفتی خدا بهمراهت ع تن حسین رزین بر ندشتی رفتی مرا برای اسیری گذاشتی رفتی
مرد که ما و تو باید و تا بجا آریم ع بقتلگاه حسین را زخاک بسپاریم ع القصه بعد از قتل
ستید الشهدا آنکافران دغا دآن بدشرمان بیچاره و بخیمگاه کردند آه از دمی که
لشکر اعدا نکرده شرم کردند رو بخیمه سلطان کربلا و هرچه در آنجا یافتند بغارت
بردند اراده کشتن امام زین العابدین را در میان رخت خواب نمودند آتش
در خیمها زدند و دختران علی ابن ابیطالب و سایر زنان و اطفال رو به بیابان
نهادند و گوشواره ام کلثوم و دختران امام حسین را دریدند و گوشواره ایشان را
و خلخال ایشان و زیور دیگر ایشان را گرفتند و امام زین العابدین را در غل و زنجیر کردند
و پرده گیان سرادق عصمت را بر شتران برهنه سوار کردند و سرهای شهیدان را
بر سر نیزه ها کردند نصف گروه را روانه کوفه کردند و چون گذر ایشان بر قتلگاه افتاد
و جسدهای کشتگان خود را دیدند که غرقه بخون و خاک و خون شده و با اعضای پاره پاره
افتاده و کسی متعرض کفن و دفن ایشان نشده صدا بشیون بلند کردند و خود را از شتر
بزیر انداختند ع از پشت شتر یکی فتاد بخاک ع یکی کشید در بر خود ار کس جنازه
نهالب بلب زخم ناوک خنجر یکی سراغ برادر یکی پدر میکرد یکی نشسته خاک
عزا بسر میکرد یکی گرفته به برپیکر بصد فریاد بگریه گفت که داماد مبارک باد
پس زینب خاتون بسروپای برهنه دوید تا خود را بنعش پاره پاره امام حسین علیه
السلام رسانید و آن تن بی سر را چون جان در بر کشید اول بعزیز جدش مع

روکرد و شکوه میکرد یا جدا هذا الحسین مغفرا علی التراب بمرود الف ی یدین
تقطع فتشینا تحت الخیول وترسه عنادا باطراف الاسنبر ترفع ع ای جد بزرگوار این حسین
تو است که بی عمامه و ردا در خاک و خون غلطیده و سر او را جدا و رگهای گردن
او را مثل گوسفند بریدند ای جد بزرگوار بدن نازنین او را در زیر سم ستوران
و سر مبارک او را بر نیزه ها بلند و نمایان یا جدا لحرنا عرایا حواسر کانا
سبایا الروم بل نحن اوضع ع ای جد بزرگوار ما را برهنه و عریان کردند و همه
مال ما را بغارت بردند گو یا ما اسیران روم و فرنگ شده ایم بلکه بدتر ای جدا انا
لوان ذا انشا اذلة تساق الی العدا انشا انتظر ع ای جد بزرگوار کاش میدیدی که بچه ذلت
و خواری بدشمنان التماس و زاری میکنیم یا جدا ذی حم والقوم لم یجد شفیعا
والامن ذا لاسائه یدفع ای جد بزرگوار هر یک از این قوم کفار را که شفیع میکنیم که شفاعت
کنند ما را کمتر آزار کنند پس قبول نمی کنند آیا جد نا تشمر یحفنا عتنا و یضربنا
ضرب الاماجه و یرجع ای جد بزرگوار شمر مقنعهای ما را از سر کشیدند و ما را میزنند بزدن
درونال شلن زدن اسیران و کنیزان یا جدا ذی العابدین کمیل علیل
مقیم من نف متوجع ای جد بزرگوار امام زین العابدین را با آن بیماری و ضعیف و علیل
که نزدیک بمردن رسیده اسیر کرده اند و بازوی او را بپشت بستند اذا ما حا
سرات بلا اعضائه کاد الحشا ننفطر ع ترجمه وقت که او ما را برهنه و گرسنه و عریان
و اسیر کافران می بیند نزدیک است که روح از بدن مبارکش مفارقت کند
و دل او پاره پاره شود و این فقیر از بعض اجلاء مشایخ خود شنیدم که میفرمود که حضرت را

خواب دیدم و مسایل چندی سؤال کردم از آنجمله پرسیدم که ملائکه آسمانها بچه لغت
گفتگو میکنند فرمود بلغت عرب عرض کردم که هرگز انکار میکنم نمی شوند فرمود
چرا در روز عاشورا مرثیه ملا محتشم را میخوانند و در عزای حسین و گریه میکنند و آن
مرحمت پناه در خصوص اهلبیت بقتلگاه فرموده اند شد وحشتی که شور قیامت
بگرد رفت ع چون چشم اهلبیت بر آن کشتگان فتاد ع هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد ع ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف
امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او ع سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پرگله آن بضعة البتول ع رو کرد رو بمدینه کرد که ایها الرسول این کشته
فتاده بهامون حسین تو است ع وین صید دست و پا زده در خون حسین
تو است ع و شکوه حرم را بمادر خود کرد پس رو بفاطمه کرد ع یا ام قومی من ذی القبر
والنظری حبیبک ملقی فی التراب لا نغسل ع ای مادر مهربان برخیز از قبر خود و نگاه
کن نعش فرزند دلبند خود را که برهنه برروی ریگ گرم کربلا افتاده کسی که متوجه
دفن او می شود و نه کسی که او را غسل میدهد انت یا سیدة النساء علیه بنا جاری تنحیر
و نسل آباتو فی سیدة النساء خبر داری که ما دختران تو در پا بانها سرگردان و حیران
می باشیم و بهر که پناه میبریم ما را پناهی نمیدهند مگر پناه خدا میبردیم آیا مادر خبر داری از امام
زین العابدین که او را اسیر کردند و سر او را شکسته و او را در غل کرده بازوهای او را بسته
و پاهای او را زنجیر کردند پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد ای او جسش زمین برجهوا
کباب کرد که مونس شکسته دلان حال ما بیان ع ما را عزیز بی کسی بی تشنه جان

اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه عقوبت اهل جفا بهان ه تن های کشتگان

همه در خاک و خون نگر ه سرهای سروران همه بر نیزه ها بهان ه آن تن که بود پرورش

درکنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا بهان آنسر که بود بر سر دوش نبی مدام

یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا بهان ه یا بضعة البتول ز ابن زیاد داد کو خاک

اهلبیت رسالت بباد داد و شکوه بستم را ببر بریده برادر مجتبی سر او

کرد پس او را در بغل گرفت و گفت یا اخی ای المصائب اشتکی فراقک ام

هتک و ذلتی و غریبتی ای برادر جان من از مصیبتهای بی دریغ و بی حد و حساب

کدام یک را بتو شکایت و شکوه جدائی تو را با اهلبیت حرمت جهورا یا دلت

و غربت جهورا و اهلبیت را ام الظهر ضوضا ام النهب فانها ام النحر مشهود

العظیم المصیبة آیا بیشت و پهلو در هم شکسته تو را بخدا شکوه کنم یا ریش خون

سرخ شده تو را یا موهای پریشان خواهران و دختران تو را یا گریبان پاره

پاره ایشان را از بزرگی مصیبت و غم بی پایان اخی اخی قل اللئام فعقو بسلب

حریمی دارحموا حال غربتی ای برادر با آن لعینان و کافران که رحم و مروت

کنید با اهلبیت من الرباب ترا برهنه می بکنند پس کمتر بزنند پس حلقوم بریده و سینه

شکسته برادر را بوسید و گفت اخی اخی لیت هذا اللحج مجوبی و یا لیت ذا

اللهم کان بمهجتی ای جان برادر کاشکی این ذبح بگردن و حلقوم من می بود کاش

این تیر سه پیکان بر سینه و جگر من می نشست پس آواز برآورد که ای اسیران آل محمد

بیائید و نعش حسین وداع کنیم که دیگر او را نخواهیم دید پس زینب صغرا دانه کلثوم کبرا

دو ای خدا

ورقیه و صفیه و ام هانی و فاطمه و سکینه در باره دیگران خود را بر سر نعش شاه

شهیدان رسانیدند و بعضی از دختران ائمه اطهار گیسها که موها و رویهای خود را بخون

آنحضرت خضاب میکردند و میگفتند که باین طریق ملاقات خواهیم کرد رسول

خدا را و فاطمه زهرا را از دست دشمن از ناله ایشان بگریه در آمدند و بعضی از

دوستان میگفتند که این مصیبت مصیبتی است که از ایام خلقت آدم تا حال هیچکس

مثل آن ندیده و نظیر آن نشنیده و چنین ظلمی در هیچ عصری از اعصار و در هیچ قرن

از روزگار روی نداده و رخ ننموده و سکینه خاتون از میان اسیران دلخون بیشتر

ناله و فریاد میکرد و نعش پدر را میبوسید و میبوئید و روی و موی خود را بخون او

میمالید و بر جراحات او میگریست تا آنکه صیحه زد و بیهوش شد در کنار پدر افتاد و در

بیت الاحزان نجاة الباکین از کتاب مصباح کفعمی نقل کرد که سکینه دختر امام حسین ع

گفت چون جسد مطهر پدر بزرگوارم را در گرفته بیهوش شدم در عالم بیهوشی از آن

شاه تشنه جگر شنیدم که میگفت شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او

سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان هر وقت آب خوش گوار بنوشید

از لب تشنه و زبان خشکیده من یاد آورید و هر گاه خبر شهیدی را بشنوید از

برای احوال غریبان بغریبی و شهیدی من نوحه کنید و انا السبط الذی عن غیر جرم قتلونی

و بجور الخیل بعد القتل عمداً سحقونی منم سبطی که بی

جرم و گناه مرا کشتند و از راه عداوت بدن مرا پایمال سم ستوران کردند

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استسقی الطفل

ناداران یرحموه کلمن ای شیعیان در روز عاشورا در صحرای کربلا حاضر می بودید

و میدیدید که چگونه از برای طفل شیرخواره خود علی اصغر طلب آب میکردم و ایشان

بر من رحم نکردند و سقوه بعض السهم بنی عوض الماء المعین یا البریه مصابه

عدم الارکان الجون و در عوض آب تیر بر حلقوم آن طفل معصوم زدند داد

از این بلیه و بیداد از این مصیبت که خراب کرد ارکان مکه را و یلکم قد

خرجوا ثلب رسول الثقلین نا القیوم ما استطعتم شیعتی فی کل حین

دل ای پریشان که دل رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت کنید ای شیعیان بر ایشان

در هر وقت که تو نیز بید و بیشتر ای برادران جسدهای مطهر جدا کردند پس زینب

خاتون روی باهل کوفه و شام کرد و گفت ای اصحاب پیغمبر ای بهتان محمد امروز جد ما

از دنیا رحلت کرده امروز پدر ما علی مرتضی کشته شده الیوم شقق النبی ضمت

بنات احمدی هتب الرحوم والقمیس امروز روزیست که گریبان

دین محمد دریده شد زیراکه دختران او را اسیر و اموال ایشان را غارت

کردند و با ایشان معامله روم و فرنگیان کردند الیوم شقق علی الزهراء

کلفها ه و سادها بکتب فهر جبین ارشاد امروز روزیست که

دریده پرده فاطمه زهرا و بخشند دل او را ذلیل کردند اولاد او را و افسرده

کردند خاطر او را الیوم زغزع تلاص جوانبه ه و حاج

بالجلیل سائر المبانیه امروز کوهها و اطراف آنها بحرکت و تزلزل در آمدند

و در دم که حسین را کشتند و مانند سیلاب آب تا شد و لکن چشمهای ایشان دشتا

آل رسول

آل رسول عباد بد سیوف فمن هام علی وجهه خوفاً و مسجون

ای مومنان اینها آل رسول اند که بضرب شمشیر کفار ستمکار در جاها بخواب کردند

و بعضی بر روی زمین می افشاند و بعضی در غل و زنجیر شما گرفتار مند مردی که از اسختان

جا نکند از زینب کار گریه بجائی رسید که از چشم ایشان اشک جاری شد بجز

از چشم ایشان خون ... بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة

والسلام علی محمد خاتم النبیین و علی اهل بیته الطاهرین خصوصاً علی صاحب

المصیبة انهدم بها رکن الدین و تزلزلت منها العرش والسموات وارکان

الارضین الذی دمه غسله و شیبه قطنه و التراب کافوره و نسج

الریاح عکفانه و عیده عن الرماح تابوته المقتول بالاثنتین ابی عبدالله

الحسین یا لیتها عین البتول ناظرة الی ابنائها و بناتها کیف صار و امنهم

مسلوب و جریح و منهم مسموم و ذبیح و منهم مقتول و طریح اما بعد

قال الله تعالی عز و جل فی کلامه لیطفئوا نور الله بافواههم والله

متم نوره و لو کره الکافرون یعنی جماعتی خاموش شد برکافران و این آیه را در خطبه

چهارم حضرت امام زین العابدین علیه السلام خوانده اند زیراکه بعد از ورود اهلبیت

بکوفه بیرون آمدند بشهر ایشان اهل آنجا به نظاره و تماشای ایشان اول زینب

خاتون خطبه طویل خواندند و در آخر فرمودند که ای اهل کوفه بریده باد دستهای شما

وای بر شما که جگر گوشه حضرت رسالت را پاره پاره کردید و پرده کیان مخدرات

حجره او را با سر کردید و چه خونها از فرزندان آن برگزیده او ریختید و چه حرمت ها

او را ضایع کردند کارهای قبیح و رسوائی چندی کردید که زمین و آسمان را از آن
اما تعجب کردید که از آسمان خون بارید آنچه در آخرت بر شما ظاهر شود زیاده تر خواهید
دید و پرده دار کار شما در کمینگاه شماست رادی کوید بخدا قسم که از سخنان جگر گوشهٔ فاطمه
زهرا حیرتی بمردم روی داده بر حال خود گریستند و دستهای خود را بدندان می گزیدند
و مردی در پهلوی من ایستاده بود چندان گریست که ریشش از او تر شده میگفت پدر و مادرم
فدای تو باد پیران شما بهترین پیرانند و جوانان شما بهترین جوانانند و زنان
شما بهترین زنانند و اولاد شما بهترین اولادند هرگز خوار و مغلوب نمی شوید و از
بزرگی شما سلب نمی شود پس حضرت امام زین العابدین فرمود ای عمه بس است
ای عمه الحمد لله تو عالمهٔ کامله و دانائی میدانی که بعد از مصیبت جزع و فزع بکار نمی آید
و سود ندارد پس فاطمه دختر امام حسین خطبهٔ طولانی خواندند و در آخر آن گفتند که خدا
ما را معزز گردانید و علم و فهم خود را بما داد و ما را بر سایر خلقان فضیلت بخشید پس
شما تکذیب کردید ما را و ما را کافر شمردید و قتال ما را بر خود حلال دانستید ما را کشتید
و اموال ما را غارت کردید و ما را اسیر کردید مانند اولاد ترک و کابل چنانچه
دیروز جد ما را کشتید و اموال ما را و پیوسته خون ما اهلبیت از شمشیرهای شما میچکد
بجهت کینهای دیرینه وای بر شما منتظر باشید که بگیرد دستهای ما [illegible]
بطلب محاربهٔ ما روان شدید شیطان شما را فریب داده و پردهٔ ضلالت را
در پیش چشم شما کشیده و فخر کننده در میان شما فخر کرد که کشتیم فرزندان
علی را بشمشیرهای هندی و زنان ایشان را اسیر کردیم ای گوینده که خاک در دهانت

در دهان

در دهان تو باد فخر میکنی بر کشتن گروهی که خدا ایشان را پاک گفته و از هر شک و گناه پاک
کرده پس از سخنان جانسوز آن فرزند سید الشهداء خروش از حاضران برآمد
و ناله از در و دیوار بلند شد گفتند بس است ای دختر نیکان که دلهای ما را سوختی و آتش
حسرت در کانون سینهای ما افروختی پس ام کلثوم خطبه خواندند بعد از حمد و ثنای
حضرت الهی از میان هودج صدا بلند کردند که ای اهل کوفه بدا بحال شما و سیاه باد
رویهای شما بچه سبب برادرم امام حسین را کشتید و او را آوردید و یاری نکردید و بقتل
رسانیدید و اموال او را بغارت بردید و پردگیان حرم او را اسیر کردید وای بر شما
و لعنت بر رویهای شما مگر نمیدانید که چه کردید و چه [illegible] بار کردید و کشتید
بهترین خلق خدا را بعد از حضرت رسالت پس شعری چند در مرثیهٔ او ادا نمودند و اهل کوفه
نوحه و بلا و حسرتها برآوردند و صدای ناله و زاری را بفلک اثیر رسانیدند و زنان
ایشان موها پریشان کردند و خاک بر سر ریختند و رویهای خود را خراشیدند پس حشری
شد که چشم روزگار چنان ماتمی ندیده پس حضرت امام زین العابدین اشاره کرد بسوی
مردم که ساکت شوید خطبهٔ فصیح و بلیغ خواندند بعد از آن فرمودند ایها الناس هر که مرا شناسد
شناسد و هر که مرا نشناسد بشناسد که منم علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب و منم پسر
آنکه بی تقصیر و گناه در کنار آب فرات تشنه کشته شد منم پسر آنکه هتک حرمت او کردند
و مالش را بغارت بردند و عیالش را اسیر کردند و منم پسر آنکه سر او را در راه خدا بریدند
و همین فخر ما را بس است ایها الناس قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید که نامه ها که
به پدرم نوشتید و او را فریب دادید و با او بیعت کردید در آخر کار با او کارزار کردید

و دشمن را بر او مسلط کردید لعنت خدا بر شما باد پس شعری چند در مرثیهٔ امام مظلوم
و بیان شقاوت و کفر و شدت عذابهای قاتلان آن حضرت خواندند بعد از آن
فرمودند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
و از جمله روایات مذکوره روایت مسلم گچکار است که گفت من
در [illegible] بودم گچکاری میکردم ناگاه صدای نوحه و شیون و غلغلهٔ بسیار
شنیدم از خادمی پرسیدم که این صداها چیست گفت کسی از یزید خروج کرده امروز
سر او را و اهل بیتش را میگردانند پرسیدم که بود گفت حسین ابن علی ابن ابی طالب
مرا از ترس خادم سخن نگفتم چون بیرون رفت طپانچه بر روی خود زدم که نزدیک
بود کور شوم پس دست خود را شستم و از پشت قصر بیرون آمدم تا به کناسهٔ کوفه
رسیدم دیدم مردم ایستاده اند و انتظار میکشند که سرها و اسیران را بیاورند ناگاه
دیدم که قریب به چهل کجاوه و محمل رسید گفتند که حرم محترم سید الشهداء
و فرزندان او در این محملها هستند و حضرت امام زین العابدین را دیدم که بر شتر برهنه
سوار است و علیل و رنجور و مجروح و خون از بدن مبارکش میریزد و میگرید از روی
حزن و اندوه شعری چند میخواند باین مضمون که ای بدترین امتها خبر ندارید شما را خدا
که رعایت جد ما نکردید در حق ما اگر در روز قیامت ما و شما جمع شویم چه جواب خواهید
گفت او را و ما را بر شتران برهنه سوار کردید مانند اسیران می برید گویا ما هرگز
بکار دین شما نیامدیم ما را [illegible] میکوبید و دست بهم میزنید و به کشتن ما شادی
میکنید وای بر شما مگر نمیدانید که رسول خدا است [illegible] جد ما است و از واقعهٔ کربلا

اندوهی بر دل

اندوهی بر دل ما گذاشتید که هرگز تسکین نمی یابد و اهل کوفه و اطفال ترحم میکردند
باطفال خرما و نان و جوز به ایشان میدادند ام کلثوم زجر کرد ایشان را و گفت
ای اهل کوفه که ای کرده تصدق بما روا نیست زکوة لایق اولاد مصطفی نیست و آنها را
از دست و دهان اطفال یتیم میگرفت و بر زمین می افکند زنان اهل کوفه چون
مشاهدهٔ محملها و زنان و دختران مو پریشان کردند که در غل و زنجیر بودند امام
زین العابدین را دیدند که علیل و مریض و ناتوان بود و این سخنان جانگداز از
ام کلثوم و دیگران می شنیدند جامهٔ صبر و طاقت را میدریدند و فریاد وا حسینا
و وا بلایا بلند بعرش عظیم میرسانیدند و صورت خود را مجروح میکردند جامهٔ صبر و طاقت
چون ام کلثوم ایشان را باین صورت دید از میان محمل صدا بلند کرد که ای اهل کوفه
مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا در روز قیامت
میان ما و شما حکم کند در آنحال صدای شیون برخاست ناگاه دیدم سرهای شهیدان را
که بر سر نیزه ها کرده بودند پیدا شد و در میان آنها سری دیدم در نهایت حسن و صفا
و ضیاء و شبیه ترین مردمان برسول خدا و اثر خضاب از روی مبارکش ظاهر بود
چون زینب را نظر بر سر شه در قفای سر خود را چنان بر چوب محمل زد که خون از او
جاری گردید و بر زمین ریخت فریاد برآورد که ای ماه فلک کائنات که بجور تیره روزان
منخسف گردیدهٔ ای مهر سپهر خلافت بگردش روزگار رخ خود را در [illegible] غروب
از ما پوشیدی یا اخی فاطمة الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوب ای برادر
مهربان فاطمه خود را طلب و او را دلداری ده که دلی ندارد یا اخی لو تری

علیّاً الّذی القتیل مع الیتیم لاضعف وجی یا اى برادر آیا نمى‌بینى امام زین العابدین را
که چگونه او را در قید زنجیر ستم کرده اند که با ضعف بیمارى و در دمندى خار بر حرف زدن
نیست کلّما اوجعوه بالضّرب ناداک بذلّ تفیض دمعا مسکو با
هر وقتى که ظالمان و ستمکاران او را میزنند چون فریادرسى ندارند و ترا آواز میکنند
و اشک حسرت از دیده میبارد و چاره ندارد و ماذلّ یتیم الحسین ینادی
بابیه فجیّا چه بدتر است از آنکه یتیمى را بزنند و او پدر را بگوید و بجاى پدر
او را جانور زان نوردیده زهرا آتش حسرت را از خرمن تا به ثریا رسانید
و از اشک خونین حاضران رخساره زمین گلگون و از ناله و فریاد مردمان چشم روز
خیره و از دود دل سوخته‌گان هوا سیاه و تیره گردید از ابو مخنف نقل شده در که
سرهاى شهیدان و اهلبیت را که بجانب کوفه میبردند بحکم ابن زیاد ملعون شمر
ملعون بدر خانه خولى رسید خواهر او از خانه بیرون آمد گفت اى شمر واى بر تو اى
لعین که آسمانها و زمینها واى بر تو اى لعین که وحوش و طیور واى بر تو کشتى فرزند محمد
مصطفى را کشتى فرزند على مرتضى را کشتى فرزند فاطمه زهرا را و سر مبارک او را بنیزه
کرده و در کوچهاى کوفه میگردانى و از خدا و رسول خدا شرم نمیکنى شمر ملعون چون این
سخن از خواهر خولى استماع نمود در غضب شده بغلام خود امر کرد که این زن را مزنی
بزن آن نعل بحکم شمر ملعون چنان ضرب بر سر آن زن زده که سر او را شکافت
و خون بر رویش جارى شده پس ابن زیاد ملعون در دار الاماره نشست و مردم را رخصت
عام داده و سر گوشه‌گان حضرت رسالت را در مجلس آن کافر بی ایمان حاضر کردند

الم ادد

و سر سروران شهیدان را در طبق گذاشتند نزد او آوردند چون نظر آن بدگهر بران
سر مبارک افتاد تبسم کرده اظهار فرح و شادى نمود و چوبى که در دست داشت
بر لب و دندان مبارک آن سید جوانان میزد و میگفت حسین چه خوش
لب و دندان بود زید ابن ارقم که از صحابه سید عالم بود در آن حضور حاضر بود
گفت اى پسر زیاد چوب از این لب و دندان دور دار که من بکرات دیدم که حضرت
رسول صلى الله علیه و آله که این موضع را میبوسید و میبوسید و میمکید پس زید صداى
خود را از گریه بلند کرد آن ولد الزنا گفت گریه میکنى که خدا چشمت را و نصرت داده
اگر نه آنست که پیر شده و ترا خرفت دریافته هر آینه ترا گردن میزدم زید
گفت روزى دیدم رسول خدا را که برادر بزرگ او را بر ران راست نشانیده و
صاحب این سر را بر ران چپ و دست بر سر ایشان گذاشته گفت خداوندا
ایشان را بتو میسپارم و این دو فرزند امانت اند در نزد مسلمانان اى پسر مرجانه
امانت پیغمبر را خوب محافظت کردى پس گریان از آن مجلس بیرون رفت
گفت لعنت خدا بر شما باد اى اهل کوفه پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر گردید
که خوبان شما را بقتل رساند و بدان شما را به بنده گى بگیرد چون نظر آن ملعون بر زینب
خاتون افتاد که در گوشه نشسته و کنیزان دور او را گرفته احاطه کرده اند آن ملعون
پرسید که آن زن کیست گفتند زینب خاتون دختر على ابن ابیطالب خواهر امام
حسین است ابن زیاد گفت حمد میکنم خداوندی را که شما را رسوا کرده و دروغ
شما را ظاهر کرد زینب گفت حمد میکنم خداوندی را که ما را گرامى داشت

پیغمبر خود را از رجس شرک و شک و گناه پاک گردانیده و رسوا نمیشود مگر
فاسقان و تکذیب نمیشود مگر فاجران که ایشان دیگرانند نه ما و حق را خواهد کرد خدا میان تو و ایشان
که باید تخاصم خواهند کرد و آن وقت ترا معلوم خواهد شد که غلبه با کیست آن
ملعون از این سخن در خشم شد و حکم کرد که او را بکشند عمرو ابن حریث گفت
بر قول زنان ماتم زده مواخذه معقول نیست پس آن لعین متوجه امام زین العابدین
گردید پرسید که این کیست گفتند على ابن الحسین است گفت شنیدم که على ابن الحسین
کشته شده حضرت فرمود که برادرى داشتم على نام او را بظلم و ستم کشتند آن ولد
الزنا گفت او را خدا کشت حضرت فرمود که جانهاى همه را خدا قبض میکند در
هنگام وفات آن لعین گفت که تو چه گونه جرات مینمائى در جواب من پس
حکم کرد که ببرید او را گردن بزنید چون زینب حرف قتل او را شنید برجست
و بدامان حضرت چسپید و گفت بخدا قسم که از او جدا نمیشوم اگر او را میکشى مرا نیز
با او بکش حضرت فرمود العمه تو مرا بگذار پس فرمود اى پسر زیاد بکشتن من
تهدید میکنى مگر نمیدانى که کشته شدن در راه خدا ارث و عبادت ماست پس
امر کرد آن ملعون که ایشان را در خانه که پهلوى مسجد بود در آنجا حبس کردند زینب
خاتون گفت در آن اوقات از ترس پسر زیاد هیچ زنى بدیدن ما نمى آمدند
چون اسیر بودیم کنیزان بدیدن ما آمدند چون بعد از چند یوم ابن زیاد سرها
و اهلبیت را بهمراه یزید روانه شام نمود و معجزات چند که از آن سر مبارک در
سوى راه ظاهر شد یکى از آنها مقدمات بردیر است که مذکور شده و وقایع

شام به تفصیل در کتب مسطور است با آنکه قدرى از آنها مثل گذارش یزید پلید در
سابق ذکر گردیده اجلاى شیعیان و مؤمنان که بخوانند و بگریند و بدانند
که بر آن امام مظلوم غریب شهید چه از تن جدا گشته است از ورود
کربلا و شهید شدن و اسیر گردیدن اهلبیت او و بشام رفتن ایشان با این
خوارى و مراجعت بمدینه مثل غیر سفینه بذلت و زارى با هزار اندوه و زارى قد
فرغت من تسوید هذا الکتاب المستطاب المسمى بمرشد الواعظین من بالبغات
مجدت محقق حضرت مجتهدى تاج الحاج حاجى ملا محمد رضا واعظ استرآبادى طاب
ثراه و جعل الجنة مثواه على ید الحقیر العاصى المحتاج الى عنایات الازلى محمد ابن محمد حمید
غفر الله لهما و لوالدیهما فى یوم شنبه هفت پنجم شعبان المعظم سنه ۱۲۵۶

دعاى خیر در حق حقیر و والدین حقیر بارزو درگاه رحیم
بهشت و آمرزنده طلب مغفرت نمایند

الهى آنکه خطاى حقیر را
البته عوض حقیر را بر طاق نسیان نخواهند
گذاشت و بعون رحمت یزدان که باد
که کاتب را بجهت یادگار
غرض نقشیست از ما باز ماند که هستى را نمى‌بینم بقا

با هم دراان در روز ... حیلا

